



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بانک جامع

اشعار غدیرستان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک جامع اشعار غدیرستان

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و
آله و سلم

ناشر چاپی:

مرکز غدیرستان کوثر نبی (صلی الله علیه و آله و سلم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۳	بانک جامع اشعار غدیرستان
۲۳	مشخصات کتاب
۲۳	خطابه غدیر در آینه شعر
۲۳	مرحوم زولیده نیشابوری
۲۳	(بخش ۱)
۲۶	(بخش ۲)
۳۱	(بخش ۳)
۳۷	(بخش ۴)
۴۰	(بخش ۵)
۴۴	(بخش ۶)
۴۹	(بخش ۷)
۵۲	(بخش ۸)
۵۴	(بخش ۹)
۵۶	(جدید ۱۰)
۵۸	(بخش ۱۱)
۶۱	صغیر اصفهانی
۶۱	(۱)
۶۳	(۲)
۶۴	(۳)
۶۶	(۴)
۶۸	(۵)
۷۰	(۶)
۷۲	(۷)

۷۴	(۸)
۷۷	(۱۰)
۷۹	(۱۱)
۸۰	(۱۲)
۸۲	(۱۳)
۸۴	(۱۴)
۸۶	(۱۵)
۸۸	(۱۶)
۹۱	(۱۷)
۹۲	(۱۸)
۹۵	(۱۹)
۹۷	(۲۰)
۹۹	(۲۱)
۱۰۱	(۲۲)
۱۰۳	(۲۳)
۱۰۴	(۲۴)
۱۰۶	(۲۵)
۱۰۸	(۲۶)
۱۱۰	(۲۷)
۱۱۲	(۲۸)
۱۱۵	(۲۹)
۱۱۷	(۳۰)
۱۱۹	(۳۱)
۱۲۱	(۳۲)
۱۲۳	(۳۳)
۱۲۵	(۳۴)

۱۲۷	(۳۵)
۱۲۹	(۳۶)
۱۳۱	(۳۷)
۱۳۴	(۳۸)
۱۳۶	جنتی
۱۳۶	بخش اول
۱۴۴	بخش دوم
۱۵۰	بخش سوم
۱۶۱	بخش چهارم
۱۶۵	بخش پنجم
۱۶۹	بخش ششم
۱۷۸	بخش هفتم
۱۸۴	بخش هشتم
۱۸۷	بخش نهم
۱۸۸	بخش دهم
۱۹۵	بخش یازدهم
۲۰۳	علی تنها
۲۶۰	رائی زاده
۲۶۷	ده بزرگی
۲۷۲	آقای حسنی
۳۲۹	ولادت
۳۲۹	امیرایزدی
۳۳۷	امیر ایزدی
۳۳۷	شماره ۱
۳۳۹	شماره ۲
۳۴۱	شماره ۳

۳۴۳	خوشدل تهرانی
۳۴۴	حامد اهور
۳۴۶	یحیی باغانی
۳۴۸	سید حمید رضا برقی
۳۴۸	شماره ۱
۳۴۹	شماره ۲
۳۵۲	نجمه پور ملکی
۳۵۹	مجید تال
۳۵۹	شماره ۱
۳۶۱	شماره ۲
۳۶۴	اصغر چرمی (رباعی)
۳۶۶	محسن حنیفی
۳۶۹	یاسر حوتی
۳۷۳	سید حسن خوش زاد
۳۷۳	شعر ۱
۳۷۶	شعر ۲
۳۷۷	یاسر رحمانی
۳۷۷	شماره ۱
۳۷۹	شماره ۲
۳۸۱	محمود ژولیده
۳۸۹	ژولیده نیشابوری
۳۹۱	غلامرضا سازگار
۳۹۱	شماره ۱
۳۹۸	شماره ۲
۴۰۵	شماره ۳
۴۱۱	شماره ۴

۴۱۷	شماره ۵
۴۲۳	شماره ۶
۴۲۸	شماره ۷
۴۳۹	شماره ۸
۴۴۶	شماره ۹
۴۵۶	شماره ۱۰
۴۵۹	شماره ۱۱
۴۶۶	شماره ۱۲
۴۷۲	شماره ۱۳
۴۷۸	شماره ۱۴
۴۸۴	شماره ۱۵
۴۹۳	شماره ۱۶
۵۰۳	شماره ۱۷
۵۰۹	شماره ۱۸
۵۱۴	شماره ۱۹
۵۲۱	شماره ۲۰
۵۲۷	شماره ۲۱
۵۳۴	شماره ۲۲
۵۳۹	شماره ۲۳
۵۴۴	احمد سهیلی خوانساری
۵۴۸	شمس اصطهباناتی
۵۴۹	محمود شاهنوری
۵۵۱	غلامرضا شهریاری (رباعی)
۵۵۶	صغیر اصفهانی
۵۵۶	شماره ۱
۵۵۷	شماره ۲

۵۵۷	شماره ۳
۵۵۷	حسین صدر تویسرکانی
۵۵۹	سید جعفر علوی
۵۶۲	امیر عظیمی
۵۶۷	محسن عرب خالقی
۵۷۱	احمد علوی
۵۷۳	علیرضا غزوه
۵۷۳	مولی محمد طاهر قمی
۵۷۴	مشفق کاشانی
۵۷۶	علی اکبر لطیفیان
۵۷۶	شماره ۱
۵۷۸	شماره ۲
۵۸۴	یاسر مسافر
۵۸۵	میثم مومنی نژاد (رباعی)
۵۸۶	محمد علی مردانی (رباعی)
۵۸۷	رحمان نوازی
۵۹۳	مهدی نظری
۵۹۳	شعر ۱
۵۹۹	شعر ۲
۶۰۳	قاسم نعمتی
۶۰۸	سید هاشم وفائی
۶۰۸	شماره ۱ (رباعی)
۶۱۰	شماره ۲
۶۱۲	شماره ۳
۶۱۴	مدح و ثنا
۶۱۴	آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی اعلی الله مقامه

- مرحوم افاسی ۶۱۵
- نورالدین آذری ۶۱۹
- امیر ایزدی ۶۲۱
- محمد حسین بهجت (شهریار) ۶۲۵
- جواد حیدری ۶۲۷
- حسان ۶۲۸
- حکیم قاتانی شیرازی ۶۳۳
- شماره یک ۶۳۳
- شماره دو ۶۳۴
- حبیب الله چایچیان (حسان) ۶۳۵
- شماره یک ۶۳۵
- شماره دو ۶۳۷
- شماره سه ۶۳۹
- شماره چهار ۶۴۲
- مهدی رحیمی ۶۴۸
- مرحوم سید محمد علی ریاضی یزدی ۶۴۹
- شعر ۱ ۶۴۹
- شعر ۲ ۶۵۰
- ژولیده نیشابوری ۶۵۳
- شماره یک ۶۵۳
- شماره دو ۶۵۵
- غلامرضا سازگار ۶۵۶
- شماره ۱ ۶۵۶
- شماره ۲ ۶۶۱
- شماره ۳ ۶۶۷
- شماره ۴ ۶۶۹

۶۷۴	شماره ۵
۶۷۸	شماره ۶
۶۷۸	شماره ۷
۶۸۱	شماره ۸
۶۸۲	شماره ۹
۶۸۶	شماره ۱۰
۶۹۱	شماره ۱۱
۶۹۴	شماره ۱۲
۶۹۸	شماره ۱۳
۷۰۳	شماره ۱۴
۷۰۶	شماره ۱۵
۷۱۲	شماره ۱۶
۷۱۶	شماره ۱۷
۷۱۹	شماره ۱۸
۷۲۵	شماره ۱۹
۷۲۹	شماره ۲۰
۷۳۴	شماره ۲۱
۷۳۹	شماره ۲۲
۷۴۱	شماره ۲۳
۷۴۳	شماره ۲۴
۷۴۷	شماره ۲۵
۷۵۲	شماره ۲۶
۷۵۸	شماره ۲۷
۷۶۳	شماره ۲۸
۷۶۵	شماره ۲۹
۷۶۸	شماره ۳۰

۷۷۳	شماره ۳۱
۷۷۴	شماره ۳۲
۷۷۹	شماره ۳۳
۷۸۰	شماره ۳۴
۷۹۲	شماره ۳۵
۷۹۶	شماره ۳۶
۸۰۱	شماره ۳۷
۸۰۹	شماره ۳۸
۸۱۲	شماره ۳۹
۸۱۶	شماره ۴۰
۸۱۸	شماره ۴۱
۸۲۲	شماره ۴۲
۸۳۰	شماره ۴۳
۸۳۵	شماره ۴۴ رباعی
۸۳۷	شماره ۴۵
۸۴۱	شماره ۴۶
۸۴۴	شماره ۴۷
۸۵۰	شماره ۴۸
۸۵۶	شماره ۴۹
۸۵۹	شماره ۵۰
۸۶۷	شماره ۵۱
۸۷۲	شماره ۵۲
۸۸۱	شماره ۵۳
۸۸۸	شماره ۵۴
۸۸۹	شماره ۵۵
۸۹۷	شماره ۵۶

- شماره ۵۷ ۹۰۲
- شماره ۵۸ ۹۰۶
- حمید سبزواری ۹۱۰
- سعدي ۹۱۲
- محمد رضا شريفی ۹۱۳
- بهجتی شفق ۹۱۴
- شيخ بهایی ۹۱۵
- عباس شهری ۹۱۶
- شماره یک ۹۱۷
- شماره دو ۹۲۰
- صامت بروجردی ۹۲۱
- محمد علی صاعد اصفهانی ۹۲۲
- محمد حسين صغير اصفهانی ۹۲۴
- شماره یک ۹۲۴
- شماره دو ۹۲۸
- شماره سوم ۹۳۲
- شماره چهارم ۹۳۴
- فؤاد کرمانی ۹۳۵
- نور الدین عثمان سامانی ۹۴۰
- محمد جواد غفور زاده (شفق) ۹۴۱
- علامه مير سید علی فانی قدس سره ۹۴۲
- مآ محسن فیض کاشانی قدس سره ۹۴۵
- علیرضا قزوه ۹۴۵
- محمد علی مردانی ۹۴۶
- ملک الشعراى صبورى ۹۴۶
- موافق ۹۴۶

- ۹۴۸ میرزا ادهم کاشی
- ۹۴۸ حجه الاسلام محمدتقی نیر
- ۹۵۰ نیما یوشیج
- ۹۵۰ شاه نعمت الله ولی
- ۹۵۱ شاعر ناشناس
- ۹۶۱ ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۹۶۱ غلامرضا سازگار
- ۹۶۱ شماره ۱
- ۹۶۷ شماره ۲
- ۹۷۳ شماره ۳
- ۹۷۶ شماره ۴
- ۹۸۰ شماره ۵
- ۹۸۴ شماره ۶
- ۹۸۸ مهدی رحیمی
- ۹۸۹ محمد نجار
- ۹۹۱ یاسر مسافر
- ۹۹۴ ایمان غلامی باب الجنه
- ۹۹۶ مسعود اصلانی
- ۹۹۷ یوسف رحیمی
- ۱۰۰۰ قاسم صرافان
- ۱۰۰۲ وحید قاسمی
- ۱۰۰۲ شماره ۱
- ۱۰۰۳ شماره ۲
- ۱۰۰۵ مجید لشگری
- ۱۰۰۷ استاد حاج احمد واعظی
- ۱۰۰۹ مهدی وحیدی

- اسداله تعالی رودی ۱۰۱۵
- غدیر خم ۱۰۱۶
- آزم ۱۰۱۶
- آیتی بیرجندی ۱۰۲۴
- آیه الله کمپانی ۱۰۲۶
- آیه الله میرزا حبیب الله خراسانی ۱۰۲۸
- ابن یمین ۱۰۲۹
- شماره ۱ ۱۰۲۹
- شماره ۲ ۱۰۲۹
- ابو القاسم حسینجانی ۱۰۳۴
- ابوتراب هدائی ۱۰۳۵
- احمد نعمتی ۱۰۳۸
- الهی قمشه ای ۱۰۳۹
- امیرایزدی ۱۰۴۳
- شماره ۱ ۱۰۴۳
- شماره ۲ ۱۰۴۶
- بهنیا کاشانی ۱۰۴۹
- تقفی تهرانی ۱۰۵۱
- پروانه نجاتی ۱۰۵۷
- امیرابوتراب هدائی ۱۰۵۷
- جوادحیدری ۱۰۶۰
- جیحون یزدی ۱۰۶۸
- حاج میرزا حبیب خراسانی ۱۰۷۲
- شماره ۱ ۱۰۷۲
- شماره ۲ ۱۰۷۵
- حسنی ۱۰۷۶

۱۰۷۸	حسین پژمان بختیاری
۱۰۸۱	حسینعلی منشی کاشانی
۱۰۸۴	حکیم سنائی غزنوی
۱۰۸۶	حیران
۱۰۹۰	خسرو
۱۰۹۲	خلیل عمرانی
۱۰۹۸	خوشدل تهرانی
۱۱۰۰	خوشدل کرمانشاهی
۱۱۰۱	میرشکاک
۱۱۰۴	دکتر علی اوسط خانجانی
۱۱۰۷	دکتر قاسم رسا خراسانی
۱۱۰۹	دکتر یحیی حدادی ایبانه
۱۱۱۰	ده بزرگی
۱۱۱۵	ذکایی
۱۱۱۸	رحمان نوازی
۱۱۲۱	رضا اسماعیلی
۱۱۲۸	رضا جعفری
۱۱۳۴	رها
۱۱۴۰	ژولیده نیشابوری
۱۱۴۰	شماره ۱
۱۱۴۳	شماره ۲
۱۱۴۸	شماره ۳
۱۱۴۹	شماره ۴
۱۱۴۹	شماره ۵
۱۱۵۳	متین اصفهانی
۱۱۸۳	سروش اصفهانی

۱۱۸۵	سروی
۱۱۸۸	سهیل محمودی
۱۱۹۲	سید رضا موید
۱۱۹۲	شماره ۱
۱۱۹۳	شماره ۲
۱۱۹۴	شماره ۳
۱۱۹۴	شماره ۴
۱۲۰۲	شماره ۵
۱۲۰۵	شماره ۶
۱۲۰۶	سیمین بهبهانی
۱۲۰۸	شمس الفصحا- محیط قمی
۱۲۰۸	شیخ رضا جعفری
۱۲۱۵	صادق سرمد
۱۲۱۹	صاعد اصفهانی
۱۲۱۹	شماره ۱
۱۲۲۳	شماره ۲
۱۲۲۸	صالح افشار نویسرکانی
۱۲۳۳	صغیر اصفهانی
۱۲۳۳	شماره ۱
۱۲۳۷	شماره ۲
۱۲۴۷	شماره ۳
۱۲۴۹	شماره ۴
۱۲۵۴	شماره ۵
۱۲۵۵	شماره ۶
۱۲۵۹	صفاتوسرکانی
۱۲۶۲	طائی شمیرانی

- طاهره موسوی گرمارودی - ۱۲۶۶
- شماره ۱ - ۱۲۶۶
- شماره ۲ - ۱۲۶۶
- فاطمه نازی زاد - ۱۲۶۷
- فرزین - ۱۲۶۸
- فغانی شیرازی - ۱۲۷۲
- قآنی شیرازی - ۱۲۷۶
- شماره ۱ - ۱۲۷۶
- شماره ۲ - ۱۲۷۹
- قاسم صرافان - ۱۲۸۲
- شماره ۱ - ۱۲۸۲
- شماره ۲ - ۱۲۸۵
- قاسم نعمتی - ۱۲۸۷
- قاسم سرویها - ۱۲۹۴
- قدسی اصفهانی - ۱۲۹۶
- کشفی - ۱۲۹۸
- کلامی زنجانی_شعری نقطه) - ۱۳۰۱
- گلزار اصفهانی - ۱۳۰۴
- عباس براتی پور - ۱۳۰۷
- شماره ۱ - ۱۳۰۷
- شماره ۲ - ۱۳۰۹
- عبدالرحیم سعیدی - ۱۳۱۲
- عمان سامانی - ۱۳۱۳
- علامه حائری مازندرانی - ۱۳۱۷
- علی اکبر لطیفیان - ۱۳۲۱
- علیرضا خاکساری - ۱۳۲۴

- ۱۳۲۷ علیرضا سپاهی لائین
- ۱۳۲۷ علیرضا قزوئه
- ۱۳۲۹ غلامپور
- ۱۳۳۰ غلامرضا سازگار
- ۱۳۳۰ شماره ۱
- ۱۳۴۴ شماره ۲
- ۱۳۵۸ شماره ۳
- ۱۳۶۴ شماره ۴
- ۱۳۷۰ شماره ۵
- ۱۳۷۵ شماره ۶
- ۱۳۸۳ شماره ۷
- ۱۳۸۹ شماره ۸
- ۱۳۹۷ شماره ۹
- ۱۳۹۷ شماره ۱۰
- ۱۴۰۱ شماره ۱۱
- ۱۴۰۵ غمگین اصفهانی
- ۱۴۰۹ ماهراصفهانی
- ۱۴۱۲ محدثی
- ۱۴۱۶ محفوظ اصفهانی
- ۱۴۲۰ محمد جواد باقری
- ۱۴۲۱ محمد جواد غفورزاده (شفیق)
- ۱۴۲۲ محمد علی بیابانی
- ۱۴۲۶ محمد علی سالاری
- ۱۴۲۷ محمد علی مجاهدی
- ۱۴۲۸ محمود اکرامی
- ۱۴۳۰ محمود حبیبی کسبی

- ۱۴۳۰ محمد رجب زاده (راجی)
- ۱۴۳۳ محمود شاهرخی
- ۱۴۳۶ محمد سهرابی
- ۱۴۴۸ محیط قمی
- ۱۴۵۲ مرتضی امیری اسفندقه
- ۱۴۵۴ مرحوم آغاسی
- ۱۴۵۹ مصطفی باد کوبه ای هزازه ای (امید)
- ۱۴۶۱ مصطفی محدثی خراسانی
- ۱۴۶۱ ملک الشعراء بهار
- ۱۴۶۱ شماره ۱
- ۱۴۶۳ شماره ۲
- ۱۴۶۶ شماره ۳
- ۱۴۶۸ منشی کاشانی
- ۱۴۷۱ مهدی رحیمی
- ۱۴۷۲ موسوی گرمارودی
- ۱۴۷۴ میروکیلی
- ۱۴۷۶ نادر بختیاری
- ۱۴۸۳ ناصر شعار ابوذری
- ۱۴۸۴ نجومی خراسانی
- ۱۴۸۷ نصرالله مردانی
- ۱۴۸۸ هادی جانفدا
- ۱۴۹۱ هاشم طوسی (مسلم)
- ۱۴۹۵ واله افشار-عربی
- ۱۵۰۲ وحید قاسمی
- ۱۵۰۲ شماره ۱
- ۱۵۰۶ شماره ۲

۱۵۰۸ ----- ناشناس

۱۵۲۱ ----- درباره مرکز

بانک جامع اشعار غدیرستان

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عنوان و نام پدیدآور: بانک جامع اشعار غدیرستان/مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)/محمدرضا شریفی

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: غدیر - حضرت امام علی ع

ص: ۱

خطابه غدیر در آئینه شعر

مرحوم ژولیده نیشابوری

(بخش ۱)

اشعار مرحوم ژولیده ی نیشابوری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَدَنَا فِي تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَعَظَمَ فِي أَرْكَانِهِ، وَأَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَهُوَ فِي مَكَانِهِ
وَقَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُزْهَانِهِ، حَمِيدًا لَمْ يَزَلْ، مَحْمُودًا لَا يَزَالُ (وَ مَجِيدًا لَا يَزُولُ، وَمُبْدِنًا وَمُعِيدًا وَكُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ يَعُودُ). بَارِيُّ
الْمَشْمُوكَاتِ وَدَاحِي الْمُدْحُوتَاتِ وَجَبَّارُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ -

به فرموده خاتم الانبياء

به وادی خم طبق امر خدا

شد آماده منبر ولی از جهاز

خلایق به گردش، نبی بر فراز

به ابلاغ امر خدای کریم

محمد در آن اجتماع عظیم

چنان غنچه ای لعل لب باز کرد

سخن را بدین گونه آغاز کرد

ستایش سزاوار ذات خداست

که یکتا و تنها و هستی نماست

خدایی که بر ملک هستی ملوک

بود دولت سبط و سیر و سلوک

خدایی که هستی همه زان اوست

حیات و مماتش بر فرمان اوست

احاطه است او کران تا کران

که او چیره باشد به پیوندگان

بود رحمتش بر جهانی شمول

به خوان عطایش سعادت وصول

خدایی که در انتقام عذاب

به فردای محشر بود بی شتاب

بود مؤمنین را به کف اختیار

به خلق جهان است پروردگار

ستایش به هر حال او را سزااست

که او آفریننده ی ماسواست

الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ، وَالْمَوْفِقُ لِلْمُفْلِحِينَ، وَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ. الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ (علی
كُلِّ حَالٍ). أَحْمَدُهُ كَثِيرًا وَأَشْكُرُهُ دَائِمًا عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ.

پس او را بود این نیایش زمن

سپاس فراوان ستایش زمن

هرآنچه که فرمان دهد آن کنم

اطاعت از او از دل و جان کنم

به خشنودیش برگ و بر می دهم

که در خط تسلیم سر می دهم

چنان شایقم من به فرمانبری

که ترسان از اویم در داوری

که او کبریایی است هستی نشان

زمکرش نماند کسی در امان

که عدلش شامل بیش و کم

که برکس از او ره ندارد ستم

(بخش ۲)

وَأَقْرَبُهُ عَلَيَّ نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأُوَدِّي مَا أَوْحَى بِهِ إِلَيَّ حَذَرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ - لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ - لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ (فِي حَقِّ عَلَيٍّ) فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ (مِنَ النَّاسِ) وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ.

گواهی دهد جمله اعضای من

که من عبد، اوست مولای من

هر آنچه وظیفه شدم عهد دار

به وحی خداوند لیل و النهار

به انجام اکنون رسانم که من

بشیرم من از قادر ذو المنن

مبادا عذابی رساند مرا

که نتوان کسی زو رهاند مرا

اگرچه مرا ذات حق هست اوست

عنان همه هستیم دست اوست

خدایی که وحیش به من منجلی است

که فرمان او بهر نصب علی است

اگر سرپیچم ز فرمان او

ننوشیده ام می به پیمان او

ندا آمد از سوی رب جلیل

که فرمود بر من چنین جبرئیل

به من گشت اعلام امری خطیر

که گویم شما را به خُم غدیر

نسازی اگر احیای فرمان

برینکردی تو تکمیل، پیغمبری

بگو آنچه گفتیم و از کس مترس

که پشت و پناهت خدا هست و بس

هم اکنون شما را کنم با خبر

که نخل رسالت شود باربر

ز جبرئیل شد وحی بر من سه بار

که اجرا کنم امر پروردگار

به من امر شد تا که در این مکان

سفید و سیاه را بگویم عیان

به هر کس منم رهبر راستین

بود جای من را علی جانشین

خدا داده در دست او حکم تام

که باشد پس از من شما را امام

به من نسبتش هست ز امرِ اله
چو هارون و موسی در این جایگاه
که از بعد من نیست پیغمبری
که بر امت خود کند رهبری
که بعد از خدا و نبی بر شما
بُود او به حق رهبری ره گشا
خدا کرده این آیه نازل به من
که او می دهد دینِ کامل به من
علی بعد من بر شمایان ولی ست
که نور حق از قلبِ او منجلی است
هر آنکس که برپا بدارد نماز
ولی شما هست در امتیاز
ولی شما با هزاران خضوع
بیخشد گدا را به حال رکوع
نگینی که بر ملک هستی سر است
که زینت فرا بهر انگشتر است
مُسلّم بُود این عمل بر شما
علی داد انگشترش بر گدا
گواهی دهم من به علم یقین
که بین شما از یسار و یمین

خدا دوست تر از علی نیست،
نیست شما را به جز او ولی نیست،
ملامت بود در جهان کارشان
دل من بود خون ز آزارشان
یکی می زند سنگ بر سر مرا
بخواند یکی زود باور مرا
که اینها همه بهر من منجلی است
که پاداش خویشی من با علی است
تمایل بر او میل ذات خداست
پذیرش از او اصل جلب رضاست
خدایی که خوانده پیمبر مرا
علی را نموده برادر مرا
دوباره به من وحی شد از خدا
که ای عقلِ کُل، خاتمُ الانبیاء
به ابلاغ امر خدا کن شتاب
کز ابلاغ آن می شوی کامیاب
بر این راستا جای تأخیر نیست
که سر پیچی از آن زتدبیر نیست
اگر امر ما را نسازی بیان
رسالت نکردی بی حق بی گمان

بگو آنچه گفتیم از بیش و کم

نگهدارت خالق ذوالنعم

هم اکنون شما را پیام آورم

پیام آور از جانب داورم

(بخش ۳)

فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ (ذَالِكَ فِيهِ وَافْتَهُمُوهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ، وَعَلَى الْعَجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَعَلَى كُلِّ مُوَحَّدٍ، ماضٍ حُكْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٌ أَمْرُهُ.

بدانید که این آیه در شأن اوست

که هم اول و آخر او نکوست

به ژرفای دل درک مطلب کنید

اطاعت از این گفته ی رب کنید

که ما را به فرمان پروردگار

بُود این علی صاحب اختیار

به هر جا بُود جای من، جای اوست

که اصل رسالت تَوَلَّای اوست
به خیل مهاجر به انصار خویش
که آگه ضمیرند از نوش نیش
به صحرا بود هر که چادر نشین
عجم یا عرب از یسار و یمین
به آزرده و برده، خُرد و کِبار
به آب و به خاک و به باد و به نار
به زرد و به سرخ و سیاه و سفید
به آنچه خدا در جهان آفرید
اطاعت از او بر بدی غالب است
تَوَلَّای او بر همه واجب است
در این آخرین اجتماع عظیم
به امر خداوند حی قدیم
بُود آخرین بار ای مرد و زن
که لب می گشایم به نقدِ سخن
به فرمان پروردگار مجید
همه گوش باشید و گردن نهید
بگویم شما را که داناستم
به هر کس که من میر و مولاستم
علی بعد من میر و مولای اوست

که تأیید هستی به امضای اوست

چو هستی بُود پای بستِ علی

امامت بُود نازِ شصتِ علی

امامت بُود عین پیغمبری

که بر نسل من می کند همسری

امامت گران هدیه ی پر بهاست

که بر قلب هر شیعه فرمان رواست

دوامش بود تا صف رستخیز

به نزد خدا و پیمبر عزیز

لَا حَلَالَ إِلَّا - مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَلَا حَرَامَ إِلَّا - مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ (عَلَيْكُمْ) وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَرَفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ
وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ .

هر آنچه خداوند عالی مقام

سپرده به من از حلال و حرام

همه در یدِ قدرتِ این علیست

که از نور او عالمی منجلیست

هم اکنون شما را بشارت دهم

بشارت به درکِ عبادت دهم

شمارید او را که او برتر است

علی بینِ خوبانِ عالمِ سرّاست

زِ دانش هر آنچه خدا داده ام

خدا داده را بر علی داده ام

به پرهیزگاری علی آفدم است

که او در حریمِ خدا محرم است

علی رهبر و سرپرست شماست

به حلّ مُهمّاتِ دستِ خداست

شما را کند او به حق رهبری

بود راستین حُجّتِ داوری

أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ)، وَالَّذِي فَدَى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا أَحَدٌ
يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ.

به ایمان نظیرش به عالم مجو

کسی گوی سبقت نبرده از او

علی آنکه خواهید جای رسول

که ایمن بماند ز قوم جهول

علی اولین فاتح سرفراز

بُود هَمَرَه من به گاه نماز

ابر مرد تاریخ کوشیدن است

که کارش خدا را پرستیدن است

علی در طاعت به گرمی بسفت
که در جای من شام هجرت بخفت
پذیرفت جان را فدایم کند
زچنگال دشمن رهایم کند
بزرگش شمارید زیرا خدا
پذیرفته او را کند پیشوا
بود او امام و رضایش به جاست
که جلب رضایش، رضای خداست
به عالم هر آنکس به او منکر است
اگر چه مسلمان بود کافر است
نگردد به حق توبه ی او قبول
شفاعت از او گر نماید رسول
نیامرزد او را خدای کریم
دهد کیفرش با عذابی الیم
به همراه او باش و خائف مباش
علی را به عالم مخالف مباش
بسوزد در آتش به امر خدا
هر آنکس که باشد ز حَطُّش جدا
وَمَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَثْمَةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاكُّ فِينَا فِي النَّارِ.

چو قدر علی را نسنجیده است

قبول رسالت نگردیده است

امامت پس از من از آن علیست

که نور امامان از او منجلیست

که ردّ علی ردّ آنان بُود

مرا در مثل این علی، جان بُود

ز جبرئیل آمد مرا این پیام

که بر تو فرستد خدایت سلام

هر آنکس بود با علی در ستیز

بُود خار، نزد خدای عزیز

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي (مِنْ صُلْبِهِ) هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْبِئٌ عَنِ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

هر آنکس که هستم منش سرپرست

بود سرپرستش علی تا که هست

بود او وصی و برادر به من

به ارشاد امت برابر به من

که بر او ولایت خدا داده است

که او رهبری پاک و آزاده است

علی پاک و از خلق عالم سراسر است

که از نسل او یازده گوهر است

به وقت پرستش به وقت سپاس

خدا راز قرآن و عترت شناس

که قرآن و عترت از این اتصال

بود بین آنان جدایی محال

أَلَا إِنَّهُ لَا «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» غَيْرَ أَخِي هَذَا، أَلَا لَا تَحِلُّ إِمْرُهُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.

خطابم بود بر شما مسلمین

امیری جز او نیست بر مؤمنین

امیری علی را به عالم سزااست

که این واژه خواندن به غیرش خطاست

سر از خط او در جهان بر ندار

که امرش بود امر پروردگار

(بخش ۴)

ثم قال: «إيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله ورسوله. فقال: ألا من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وأنصر من نصره وأخذل من خذله.»

ص: ۷

چو این دُر نایاب احمد بسفت
سپس رو به امت همی کرد و گفت
چه کس از شما بر شما برتر است
به گفتند الله و پیغمبر است
چو دندان شکن یافت احمد جواب
چنین کرد با امت خود خطاب
بر آنکس که او را منم سرپرست
علی سرپرستش بود تا که هست
دعا کرد و فرمود با کردگار
که ای در جهان صاحب اختیار
علی بعد من جانشین من است
وصی و برادر قرین من است
به هر کس که با او ستیزد ستیز
که او می دهد نیک از بد تمیز
که او بنده خالص خالق است
به فرمانبری خدا شایق است
علی حافظ دین و قرآن بود
که عارف زمعیار ایمان بود
کسی که بحق ناز دارد علیست
ز بیراهت باز دارد علیست

همانا بحق او بود مقتدا

هدایتگران را بود پیشوا

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْإِسْلَامَ فِي عَلِيِّ وَوَلِيِّكَ عِنْدَ تَبَيُّنِ ذَالِكَ وَنَصِيْبِكَ إِيَّاهُ لِهَذَا الْيَوْمِ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ

ولایت که کردی مرا واصلش

الهی تو خود کرده ای ام نازلش

که این آیه را لطف تو شامل است

که دین شما با علی کامل است

تو گفתי بگو در بر خاص و عام

که شد با علی نعمت ما تمام

چو شیرین ز پیغام ما کام شد

پسند خدا دین اسلام شد

که اسلام دین جهانی بود

که هم در عیان و نهانی بود

بدانید شکی در این گفته نیست

ص: ۸

جز اسلام دینی پذیرفته نیست

هر آنکس که سرپیچد از دین

من ز آداب و اعمال آئین من

عذابی مسلم بر او وافر است

به فردا ز دررنده و کافر است

(بخش ۵)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّمَا أَكْمَلُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمَّ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مَنْ صُلِبَ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ، (لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَذَا عَلِيٌّ، أَنْصِرْكُمْ لِي وَأَحَقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَتُهُ رَاضِيَانِ. وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضًا (فِي الْقُرْآنِ) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مِدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فِي (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ

پس از من امامت از آن علیست

که تکمیل دین خدا را ولیست

ولایت ز نسل علی منجلیست

امامان بر حق ز نسل علیست

کسانیکه از او بیچند سر

روند از جهالت به راهی دگر

زیانکار نفس و ز در رانده اند

به فردای محشر به گل مانده اند

به هنگام جمع حساب حصول

عبادت از آنان نگردد قبول

بود رد او رد ذات احد

در آتش مخلد بود تا ابد

علی از شمایان به وقت خطر

عزیز است و یار است و نزدیکتر

خدا نسیت یک دم جدا از علی

که هستیم هر دو رضا از علی

به قرآن سخن هر کجا از رضا است

به شأن علی چون علی مقتداست

به هر کجا خدا گوید از مؤمنین

بود این علی مؤمن اولین

ص: ۹

کسی که به قرآن خدایش ستود

بدانید غیر از علی کس نبود

به وصفش خدا داده قدر و بها

برات بهشت از برای شما

بود هل اتی شاهد او سخن

که نازل به شأن علی شد نه من

شما را کنون بخت همسنگر است

که همچون منی پاک پیغمبر است

وصیم علی و علی مقتداست

امامان بعد از علی اوصیاست

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسِيدِ، فَلَا تَحْسِبُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزِلَّ أَقْدَامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ بِخَطِيئَةٍ وَاحِدَةٍ، وَهُوَ صِفْوُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ، أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيًّا، وَلَا يُوَالِي عَلِيًّا إِلَّا تَقِيًّا، وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ وَ فِي عَلِيٍّ - وَاللَّهِ - نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصِيرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصِيرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) (إِلَّا- عَلِيًّا الْمَدَى آمَنَ وَ رَضِيَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ). مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَ بَلَّغْتُكُمْ رَسُولِي وَ مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

مَعَاشِرَ النَّاسِ! (إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

مورزید رشکی به حق حبیب

که شیطان بود مسیر فریب

که در گوش آدم سخنها بخواند

که او را ز گلزار جنت براند

که ورزیدن رشک طغیان کند

که پا را به کردار لغزان کند
که مانند آدم به امر حیب
سقوط از فرازت بود بر نشیب
شمایان شمائید و این آشناست
که خصم خدا در میان شماست
بگویم به هر کس که باشد عزیز
کند با علی بی سعادت ستیز
نخواهد علی را کس سرپرست
که این کار ناید زهر بت پرست
علی سرپرست است و غمخوار
و یار به پرهیزکار و به هر رستگار

هر آنکس که بی نقص و آرایش است

به زیر لوایش در آسایش است

به حق خدای جهان آفرین

که والعصر قرآن به خلق زمین

که پیدا به ما این عبارت بود

بشر بی علی در خسارت بود

به جز صالحان ولایت مرام

نخوانند او را پس از من امام

همه در زیانند غیر از علی

به بیراهه رانند غیر از علی

گواهم بود ذات نادیده ام

که پیغام او را رسانیده ام

که کار رسولان به پوشیدن است

پیام خدا را رسانیدن است

به تقوا بکوشید در بندگی

که بر تو ببخشد برازندگی

(بخش ۶)

بِاللَّهِ مَا عَنَى بِهَذِهِ الْآيَةِ الْإِقْوَمًا مِنْ أَصْحَابِي أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ، وَقَدْ أَمَرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا يَجِدُ
لِعَلِّي فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ). مَعَاشِرَ النَّاسِ! النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِيَّ ثُمَّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فَيَالنَّسْلِ مِنْهُ إِلَى
الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا

ز اصحاب خود در کمین علی

شناسم من از منکرین علی

ولی رازشان منم پرده پوش

که هر نیش نیش است و هر نوش نوش

عیار عمل بسته به یاری است

که از حب و بغض علی جاری است

بدانید ای راهیان حضور

که نور علی آمد از من ظهور

بود نور من نور عزوجل

که در روشنایی ندارد خلل

از این نور باشد به فتحا قریب

امامان بعد از علی را نصیب

تجلی این نور با یک مرام

به مهدی موعود گردد تمام

امامی که حق خدا و رسول

کند از عدو عدل و دادش وصول

مَعَاشِرَ النَّاسِ!

أُنذِرُكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلْتُ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلَ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (الصَّابِرِينَ)

کنون بر شما ایم رسول خدا

شد شهره بر خاتم الانبیاء

رسولان پیشین حق بر حق اند

همه تابع قادر مطلقند

مبادا پس از من عقب گردتان

شود باعث بدترین دردتان

زاسلامتان از شما مرد و زن

مبادا گذارید منت به من

که یک منتهی جهان خار

تا نکند جمله اعمالتان را تباه

مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ بِإِسْلَامِكُمْ، بَلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ اللَّهُ فَيَحْبِطَ عَمَلِكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيَبْتَلِيَكُمْ بِسُؤَالٍ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ، إِنَّ رَبِّكُمْ لِبِالْمِرْصَادِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ

هر آنکس شود منتش بارور

شود آتش دوزخش شعله ور

بگویم شما را به علم یقین

هماره خدایت بود در کمین

دهم آگهی بر شما بعد من

بود پیشوایانتان در زمن

که سازند از راه بیراهتان

به تزویر و نیرنگ گمراهتان

که این قوم جانی ترین دشمن است

که بیزار ز آنان خدا و من است

که آنان به همراه هم پایشان

به فردا به دوزخ بود جایشان

که هستند جزء صحاب صحیف

که تنها کسی نیست آن را حریف

کنون بر صحیفه نباید نظر

که اعمال ما را شما رد ثمر

به شاهی مبدل به وقت درود

شود این امامت به زودی زود

که خشم الهی به غارتگران

سپس باز نفرین بر غاصبان

که بر منکرین ولایت مدام

جهنم بود آتشش مستدام

که بر انس و جن روز محشر سزااست

که بر حق علی و علی با خداست

إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَ نَهَانِي، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَ نَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ لَدَيْهِ، فَاسْتَمِعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلَمُوا وَ أَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَ انْتَهُوا
لِنَهْيِهِ تَرشُدُوا، (وَ صِيرُوا إِلَى مُرَادِهِ) وَ لَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السُّبُلَ عَنْ سَبِيلِهِ.

پس از من به فرمان رب جلی
بود این مهم دست مولا علی
به فرمان او جمله گردن نهید
که او هست بر حق مراد مرید
اطاعت از او بر شما در شمار
بود بازدارنده از کید نار
پیچید سر را ز فرمان او
که کافر بود روی گردان او
هر آنکس بر اهدافش آرد پناه
به گمراهیش ره نپوید گناه
به فرمان ذات خدای حکیم
صراط علی هست خود مستقیم
که راه من از بعد من راه اوست
امامان پس از او دل آگاه اوست
بود یازده تن به صد احتشام
پس از این علی پیشوا و امام
پس از حمد بی حد رسول امین
علی را نشان داد بر مسلمین
بگفتا که سر نزد حق سوده ام
چنانچه خدا خواست آن بوده ام

به شأن امامان بود بعد من

همی امر و نهی خدای زمن

که آنان همه اولیای درند

به بود و نبود شما رهبرند

(بخش ۷)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّهُ (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ

طبق فرمان خداوند حکیم

بر شما هستم صراط المستقیم

بعد من راه علی راه منست

راه فرزندان آگاه منست

یازده تن بعد او باشد امام

پیشوایان بشر از خاص و عام

پس قرائت کرد آن نیکو خصال

سوره حمد خدای لایزال

گفت سر بر درگه حق سوده ام

چون خدا را شامل این سوره ام

هست در شأن امامان بعد من

طبق فرمان خدای ذی منن

امامان امین ره و آگهند

أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

خدا گفته در وصف ایمانیا
که هستند ایمن به حصن امان
کسانی میان شمایند
سرنده که آیات حق را گل باورند
که آنان خدا را نکو بنده اند
به ایثار و رحمت برارنده اند
هر آنکس علی را محب دل است
عیارش به نزد خداوند کامل است
بود چونکه پاکیزه او را سرشت
قدم می گذارد به باغ بهشت
به توصیفشان هست سنگ محک
سلام فرشته درود ملک
در آید اینک به باغ بهشت
میچید سر از خط سرنوشت
که این نازشست خدا و نبی است
که باغ جنان از محب علیست
گرامیست پاداش پروردگار
که بر حق بود صاحب ذوالفقار
در آتش بود بی گمان منزلش
بود هر که بغض علی در دلش

زیانه کشد آتش از بهرشان
که آتش کند ناله از قهرشان
اگر امتی را در آتش برند
که او را به اعمال کیفر دهند
ه نفرین برآید زدل آه شان
به آنان که کردند گمراهشان
شما سفره ی قهر حق چیده اید
زخشم الهی نترسیده اید
بسوزید آن سان که دل سوختید
سخن برخلاف حق آموختید

(بخش ۸)

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَئِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ. أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْمُتَّقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَهَادِمُهَا، أَلَا
إِنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ وَهَادِيهَا أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ نَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ

شما را به مهدی بشارت دهم
به نامش صفا بر عبارت دهم
بود مشتق از اسم من اسم او
بود روح من زینت جسم او
اطاعت از او اطاعت داور است
که او بر شما آخرین رهبر است
زبُن بر کند نجل ظلم و فساد

جهان را نماید پر عدل و داد
جهان را ز عدلش مسخر کند
که بیدادگر خاک بر سر کند
کند پاک و پاکیزه روی زمین
به نابودی جمله ی مشرکین
که پیمانها او بگیرد بکف
ز صهبای هستی ز دریای ژرف
به هر کس به معیار انجام کار
دهد مزد و پاداش در روزگار
ز سوی خدا برگزیده است او
به عین الیقین هم رسیده است او
کلام متینش کلام خداست
ز آیات آنچه نشانه به جاست

(بخش ۹)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّي قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ، وَ هَذَا عَلَيَّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدِي. أَلَا وَ إِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ وَ الْإِقْرَارِ بِهِ، ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي. أَلَا- وَ إِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَ عَلَيَّ قَدْ بَايَعَنِي. وَ أَنَا آخِذٌ بِذِكْمِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)

به غیر از علی نیست در روزگار

نماینده ذات پروردگار

که آنچه بگوید خدایی بود

سخن های او کبرایی بود
نشانی بود او ز هستی نشان
که آیات حق دارد از او نشان
علی خود نشان خدا دیدن است
به عالم سزاوار بالیدن است
که این گفته کردگار شماست
علی صاحب اختیار شماست
ظهورش بود همچو من بی گمان
برای شما حرف پیشینیان
دهم آگهی من به خرد و کبار
بود بعد من حجت کردگار
که آئینه کبریایی علیست
به قلب شما روشنایی علیست
به پیروزی او نیابی تو دست
که او را نباشد به عالم شکست
بدانید تنها علی در زمین

ولی خدا هست بر مؤمنین

به کار خلاق علی داورست

که در داوری از خلاق سراسرست

در باب قدر علی سفته ام

که آنچه خدا گفته من گفته ام

علی هست رهواره رهتان

کند از بد و خوب آگاهتان

کنون وقت آن شد که همت کنید

علی را شنا سیده بیعت کنید

بود بر شما او پس از من امام

که سرپیچی از امر او شد حرام

که بالاترین دست، دست خداس

تولی راه او را علی رهنماست

دل و جانتان می شود منجلی

ببندید پیمان اگر با علی

که پیمان او را خدا طالب است

که بر هر پلیدی علی غالب است

هر آنکس به عالم شود یار او

خدا می شود یار و غمخوار او

(جدید ۱۰)

ألا- وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَى قَوْلِي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّي وَتَنْهَوُهُ عَنِ مُخَالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنِّْي وَ لَا أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيٌ عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ مَعَاشِرِ النَّاسِ! الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدُهُ وَ عَرَّفْتُكُمْ إِنَّهُمْ مِنِّْي وَ مِنْهُ

تورا امر معروف کوشش سزااست

که در امر منکر پژوهش سزااست

ولایت سرآغاز سنجیدن است

که مزد پیام رسانیدن است

مخاطب شمائید ای حاضرین

که آنرا رسانید به غائبین

به آنکه نداند سفارش کنید

که با من در این امر سازش کنید

بکوشید و باشید نزد خدا

نگه دار این خطبه پر بها

شما آنچه گفتم به آیندگان

رسانید از من به ملک جهان

که گفتار من گفته خالق است

خوش آنکس که بر درک او شائق است

که امر به معروف و منکر از اوست

علی ساقی و نص کوثر از اوست

نو را هیچ کاری نگردد درست

بدون امامان ز روز نخست

امامان همه نسل پاک علیست

که قرآن به تعبیرشان منجلیست

(بخش ۱۱)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفٍّ وَاحِدٍ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلِمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنِّي وَمِنْهُ عَلِيٌّ مَا أَعْلَمْتُمْكُمْ أَنَّ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ

مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُتْقَادُونَ لِمَا بَلَّغَتْ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ نُبَايِعُكَ عَلِيٌّ ذَالِكَ بِقُلُوبِنَا وَ أَنْفُسِنَا وَ أَلْسِنَتِنَا وَ أَيْدِينَا عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي وَ عَلَيْهِ نَمُوتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ.

شما را بیعت فراخوانده ام

فرا چون کتاب خدا خوانده ام

دهید از صفا دست در دست من

که هست علی هست از هست من

ببندید پیمان که محکم کند

به حق، حق او را مسلم کند

امامان بعد از علی رهبرند

که ذریه من به هر سنگرند

هر آنکس که از من کند پیروی

خدا اجر او را دهد معنوی
همه یکصدا در جواب نبی
به بیعت فشردند دست علی
بگفتند از جان و دل تابعیم
به عهدی که بستیم ما صادقیم
همه با ولایت نفس می کشیم
ولایت شعار از ره بنشینیم
بمیریم ما با ولای علی
که هستی عالم فدای علی
ز گفتار تو ای رسول خدا
شدی سوی توحیدمان رهنما
به دست و زبان جمله همت کنیم
که با روح و جان تو تبعیت کنیم

چو اقرار ز آنان پیمبر گرفت

ز تو نخل اسلام ما بر گرفت

به غیر از گروهی که جانی شدند

همه پیرو راه ثانی شدند

مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَ خَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) وَ مَنْ بَايَعَ
فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ، (يَدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)

سپس لعل لب را نبی باز کرد

چنین آخر خطبه آغاز کرد

شما امت خاتم الانبیاء

چه گوید در پیشگاه خدا

خدای که ناخوانده را خوانده است

به کنه صفاتش خرد مانده است

هر آنکس که فرمانش اجرا کند

به خیرش در لطف حق وا کند

مرو بی علی راه، گمراهی است

که راه علی، راه آگاهی است

علی را بیعت بسی محتواست

زهی بیعتش بیعت با خداست

علی دست حق است در آستین

که دست خدا هست بالاترین

بدین سان علی گشت بر ما امام

نبی کرد بر خلق حجت تمام

به آنان که بردند فرمان او

دعا کرد پیغمبر راستگو

طلب کرد آمرزش این و آن

ز خلاق یکتا و هستی نشان پایان

صغیر اصفهانی

(۱)

اشعار آقای صغیر اصفهانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحِيدِهِ وَدَنَا فِي تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَعَظُمَ فِي أَرْكَانِهِ، وَاحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَهُوَ فِي مَكَانِهِ وَقَهَرَ
جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُزْهَانِهِ، حَمِيدًا لَمْ يَزَلْ، مَحْمُودًا لَا يَزَالُ (وَمَجِيدًا لَا يَزُولُ، وَمُبْدِيًا وَمُعِيدًا وَكُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ يَعُودُ). بَارِيُّ
السَّمَاوَاتِ وَدَاخِي الْمَدْحُوتِ وَجِبَارُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاءَاتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مَنِ بَرَأَهُ،
مُتَطَوِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مَنِ أَنْشَأَهُ يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَالْعَيْونَ لَا تَرَاهُ. كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنْاتٍ، قَدْ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَمَنْ عَلَيْهِمْ يَنْعَمَتِهِ.

ص: ۱۸

بود حمد مخصوص ذاتی چنین

همش در توحد کمال علو

جلیل است در عزت و شأن خویش

به اشیا محیط است و در عین حال

سر عجز دارند خلقان فرو

بزرگی که او را فنا و زوال

پیا آسمانها بفرمان اوست

هم او هست قدوس و سبوح نیز

بود فضل و اکرام او متصل

هر آنکس که با اوست نزدیکتر

بیند همه دیده ها را عیان

کریم است بر هر کس آن بی نظیر

بمنت رهین جمله از نعمتش

که او راست اوصاف ذاتی قرین

همش در تفرد کمال دنو

بزرگ است ذاتش در ارکان خویش

بود در مکان خود آن بی مثال

بر قدرت و پیش برهان او

نبوده است و باشد هم او را محال

زمین در فضا، گوی چوگان اوست

ملک هست مخلوق وی روح نیز

بر آنانکه بیندش از چشم دل

زلطفش بود بیشتر بهره ور

ولی خود ز هر دیده باشد نهان

حلیم است بر بندگان دیرگیر

گرفته فرا هر چه را رحمتش

(۲)

لَا عَجَلَ بِانْتِقَامِهِ، وَلَا يُبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ قَدْ فَهِمَ السَّرَائِرَ وَعِلْمَ الضَّمَائِرِ، وَلَمْ تَخَفْ عَلَيْهِ الْمَكْنُونَاتُ وَلَا اسْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ. لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالغَلْبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَلَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ. وَهُوَ مُنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ دَائِمٌ حَتَّى وَقَائِمٌ بِالْقِسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. لَا يُلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعَايِنَتِهِ، وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ إِلَّا بِمَادَلٍّ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ.

نباشد شتابنده در انتقام

بود با خبraz سرائر همه

ص: ۱۹

بر او نیست پوشیده هر مخفی

بر اشیا تمام آن سمیع بصیر

نباشد چو او شی و اشیا همه

جز آن دائم قائم دادگر

عزیزاست و عزت سزاوار اوست

اجل است ما را زدرک بصر

لطیف و خبیر است و زاوصاف آن

بجز با صفاتی که خود را ستودسزای گنه کار ندهد تمام

بود مطلع بر ضمائر همه

نگردد بر او مشتبه هر خفی

محیط است و غالب قوی و قدیر

نبوده وزوگشته پیدا همه

جهان را نباشد خدای دگر

حکیم است شایسته هر کار اوست

بصیراست ما را بدید و نظر

کسی نیست آگه نهان و عیان

نیارد کسی وصف ذاتش نمود

(۳)

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسَهُ، وَالَّذِي يَغْشَى الأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذِي يُنْفِذُ أَمْرَهُ كَيْفَ يَلَامُشَاوَرَهُ مُشِيرٍ وَلَا مَعَهُ شَرِيكَ فِي تَقْدِيرِهِ
وَلَا يُعَاوَنُ فِي تَدْبِيرِهِ. صَوَّرَ مَا ابْتَدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلَا مَعُونَةٍ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكْلُفٍ وَلَا اِحْتِيَالٍ. أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ وَ
بَرَأَهَا فَبَانَتْ. فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَّقِنُ الصَّنْعَةَ، الْحَسَنُ الصَّنِيعَةَ، الْعَدْلُ الَّذِي لَا يُجُورُ، وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ.

وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعِظَمَتِهِ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ وَاسْتَسَلَّمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ.

گواهی دهم اینکه باشد جهان

منزه خداوند گاری که او

بود نافذ الامر آن بی نظیر

شریکش در امر تقدیر نیست

بدایع که از صنعش آمد عیان

چو ایجاد فرمود بی کم و کاست

نه دشوار بود آفرینش بر او

به یک خواستن هر چه میخواست کرد

نباشد خداوند گاری جز او

از آن دادگر ظلم و جور است دور

گواهی دهم اینکه هست آن خدا

همه در بر هیبتش در خضوع

ص: ۲۰

پر از قدس آن قادر غیب دان

ابد را گرفته است نورش فرو

مشاور نخواهد ندارد مُشیر

تفاوت مراورا به تدبیر نیست

نبودش مثالی که سازد چنان

در ایجاد خود یاری از کس نخواست

نه در صنعت خویش بد حيله جو

بنای وجود این چنین راست کرد

که صنعتش حکیمانه است و نکو

بود هم بدو باز گشت امور

چنان کش تواضع کند ماسوی

قرین خضوع و رهین خشوع

(۴)

مَلِكُ الْمَلَائِكِ وَ مُفَلِّكُ الْأَفْلَاقِ وَ مُسَيِّخُ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى. يُكْوِرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَ يُكْوِرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ
يَطْلُبُهُ حَيْثُ مَا قَاصِمٌ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ مُهْلِكُ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. لَمْ يَكُنْ لَهُ ضِدٌّ وَ لَا مَعَهُ نِدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفْوًا أَحَدٌ. إِيَّاهُ وَ رَبُّ مَا جِدَّ يَشَاءُ فَيَمْضِي، وَ يُرِيدُ فَيَقْضِي، وَ يَعْلَمُ فَيُحْصِي، وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي، وَ يُفْقِرُ وَ يُغْنِي، وَ يُضْحِكُ وَ يُبْكِي،
(وَ يُدْنِي وَ يُفْصِي) وَ يَمْنَعُ وَ يُعْطِي لَهُ الْمَلِكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

بود مالک او جمله املاک را

مسخر بفرمان او مهر و ماه

پوشد گهی شب بروز آن حکیم

کند روز را شب شتابان طلب

از او هر ستمکار دون را شکست

نه او را بود ضدّ و ندی کز آن

نه کس زاده از او نه از کس بزاد

یگانه خداوند لیل و نهار

بخواهد پس آنگاه امضا شود

بداند همه چیز و احصا کند

هم از اوست فقر و هم از او غنا

از او دور و نزدیک را اعتبار

هم او مالک ملک و اشیا همه

کند هر چه او خوب و زیبا بود

بگردش در آورده افلاک را

که سرگرم سیرند تا وعده گاه

ص: ۲۱

گهی روز بر شب ز صنع قدیم

بود همچین روز جویای شب

وزو گشته هر دیو بدخوی پست

مر او را رسد در خدایی زیان

نه همتائی او را قرین اوفتاد

بزرگ است و بر خلق پروردگار

هم آن را که او خواست مجری شود

بمیراند و باز احیا کند

هم از او رسد خنده هم زو بکا

وزو قبض و بسط عطا برقرار

بحمدش تروخشک گویا همه

بهر چیز ذاتش توانا بود

(۵)

يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ. مُسْتَجِيبُ الدُّعَاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطَاءِ، مُحْصِي الْأَنْفَاسِ وَرَبُّ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ، الَّذِي لَا يُشْكِلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَلَا يُضْجِرُهُ ضِرَاحُ الْمُسْتَضِيرِخِينَ وَلَا يُبْرِمُهُ الْإِحَاحُ الْمُلْحِحِينَ. الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ، وَالْمَوْفِقُ لِلْمُفْلِحِينَ، وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ. الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ (عَلَى كُلِّ حَالٍ) أَحْمَدُهُ كَثِيرًا وَأَشْكُرُهُ دَائِمًا عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ وَأُومِنُ بِهِ وَبِمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَأَطِيعُ وَأُبَادِرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ وَاسْتَسْلِمُ لِمَاقِضَاهُ، رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ عِقُوبَتِهِ.

بترتیب آن ذات گیتی فروز

خدائی نباشد جز آن پادشاه

دعاها بدرگاه او مستجاب

نفسهای خلقش بود در شمار

نه چیزی باو مشکل اندر اُمور

نه اصرار کس سازد او را ملول

بتوفیق او رستگاران سعید

خدائیکه هر بنده باید زجان

چه گاه رفاه و چه وقت تعب

من آن ذات بی مثل را مومنم

مُقرم به آیاتش از جز و کُلّ

کنم امر او را بجان استماع

گرایم بدان گفت و کردار وِرای

بجان خواستار رضای وِیم

به رغبت بود طاعتش پیشه ام

کند روز داخل به شب، شب به روز

ص: ۲۲

که بخشد همی بندگان را گناه

زلطف عمیمش جهان کامیاب

بجن و به انس است پروردگار

نه زالاح کس باشد او را نفور

بود حافظ و یار اهل قبول

بمولائیش اهل عالم عیید

گذارد سپاس و کند حمد آن

چه هنگام سختی چه روز طرب

به آیات و احکام او موقفم

همش بر ملائکک همش بر رسل

مطیعم بفرموده آن مُطاع

که باشد پسندیده نزد خدای

که تسلیم امر و قضای ویم

ز خوف عقابش در اندیشه ام

(۶)

لَإِنَّ اللَّهَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ مَكْرَهُ وَلَا يُخَافُ جَوْرَهُ. وَأُفْزِلُهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأُوَدِّي مَا أَوْحَى بِهِ إِلَيَّ حَيْذَرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحِلَّ بِي مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظُمَتْ حِيلَتُهُ وَصَفَتْ خُلَّتُهُ - لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - لِأَنَّهُ قَدْ أَعْلَمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ (فِي حَقِّ عَلِيٍّ) فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَقَدْ ضَمِنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ (مِنَ النَّاسِ) وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ. فَأَوْحَى إِلَيَّ:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

چه او پادشاهیست کز مکر آن

نبایست بودن ز جورش مخوف

من او را بجان عبد فرمان گذار

بمردم کنم وحی او را ادا

بلائی که گراو فرستد بمن

اگر چه به تدبیر و مکر و حیل

کنون هستم از امر دیان دین

که آن وحی را گر نسازم ادا

خداوند خود ضامن من بود

کفایت کند از کرم او زمن

بنام خداوند کون و مکان

الا ای فرستاده بر گو جلی

ص: ۲۳

وگر آنچه دانی نگوئی تمام

نگهدار دل را زبیم و هراس

نباشد کسی ایمن اندر جهان

که او را عادلست و عطف و رثوف

گواهم که او هست پروردگار

که بر خود ندارم بلایش روا

کسش دفع نتواند اندر زمن

مرآن چاره جو را نباشد بدل

مکلف به ابلاغ وحی چنین

رسالت نیاورده باشم بجا

نگهدارم از کید دشمن بود

کنون من از آن وحی رانم سخن

که او هست بخشنده و مهربان

زما آنچه دانی بحق علی

تبردستی از ما بخلقان پیام

که حقت نگهدارد از شر ناس

(۷)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ، وَ أَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جِبْرَائِيلَ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَ هُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعَلِّمَ كُلَّ أَيْضٍ وَأَسْوَدَ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي (عَلَى أُمَّتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَوَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ (هِى).

من ای قوم در دعوت از آگهی

بمن هر چه نازل شد از کردگار

بدین آیه شد سبب کز جلیل

بیاورد امر از حقم این چنین

نمایم سفید و سیاه را خبر

علی آنکه باشد برادر مرا

هم او جانشین باشد از بعد من

زمن دارد آن رتبه و آن مقام

بمن ختم شد امر پیغمبری

بدانید بعد از رسول و آله

به تحقیق این آیه مستطاب

نکردم به حقّ شما کوتاهی

نمودم بیان بر شما آشکار

سه ره گشت نازل بمن جبرئیل

که سازم قیام اندرین سرزمین

که پور ابوطالب آن نامور

وصی باشد و یار و یاور مرا

هم او امتم را امام زمن

که هارون زموسی علیه السلام

ولی راست بعد از نبی سروری

ولی شما اوست بی اشتباه

بدان امر راجع بود در کتاب

(۸)

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ
الصَّلَاةَ

وَ آتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يُرِيدُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ وَسَأَلْتُ جَبْرِيْلَ أَنْ يَسْتَعْفِفَ لِي (السَّلَامَ) عَنْ تَبْلِيغِ ذَالِكَ إِلَيْكُمْ -
أَيُّهَا النَّاسُ - لِعَلَّمِي بِقَلْبِهِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَإِدْغَالِ اللَّائِمِينَ وَحِيلِ الْمُسِيءِ تَهْزِئِينَ بِالْإِسْلَامِ، الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ
يَقُولُونَ بِاللَّسْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، وَيَحْسَبُونََّهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.

ولی شما حق بود با رسول

بدارند برپا نماز از خضوع

کسی جز علی در رکوع صلات

زجبریل من خواستم تا که آن

که شاید در این قوم پر اختلاف

چو دانم که دلها بکین مدغم است

هم آگاهم از مکر اهل گناه

کسانی که اوصاف آنان خدا

که رانند دین را همی بر زبان

بگیرند آسان مر این ماجرا

هم آنان که کردند ایمان قبول

دهنده زکوتند اندر رکوع

نداده است مر سائلان را زکات

کند مسئلت از خدای جهان

ز تبلیغ این امر کردم معاف

منافق فراوان و مومن کم است

هم از حيله و طعن هر دین تباه

بقرآن نموده است اینسان ادا

ولیکن ندارند در دل نهان

ولی بس بزرگست نزد خدا

رسانند بیحد اذیت بمن

مرا بود دائم ملازم علی

أذن نام من کرده بر من گمان

برایم روا داشتند این مقال

از آنها کسانی به عصیان تنند
نهندش اُذُن نام یعنی که او
بگو این اُذُن راست خوبی قرین
بخوام اگر نام ایشان برم
بخوام دهم جمله را گر نشان
اگر پرده خواهم ز مطلب گشود
ولی دائماً من بیزدان قسم
خود اینها نسازد خدا را رضا
دگر باره آن مستلزم بیکران
که بودیم همراز با بوالحسن
باو من مصاحب خفی و جلی
همی رفتشان اینکه هستم چنان
پس این آیه نازل شد از ذوالجلال
رسول خدا را اذیت کنند
علی را دهد گوش بر گفتگو
که ایمان بحق دارد و مومنین
همه نامها بر زبان آورم
به یک یک اشارت کنم بیگمان
توانم به آنها دلالت نمود
بدیشان نمودم سلوک از کرم

مگر گویم آن وحی را برملا

بدین آیه از لعل شد در فشان

(۱۰)

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ فَاعْلَمُوا

مَعاشِرَ النَّاسِ (ذَالِكَ فِيهِ وَافْتِهِمُوهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَّيْ بِهِ لَكُمْ وَإِيَّاءَ وَإِمَاماً فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَعَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَعَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ، وَعَلَى الْعَجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَعَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَعَلَى كُلِّ

مُوحِدٍ، ماضٍ حُكْمُهُ، جازٍ قَوْلُهُ، نافِذٍ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خالَفَهُ مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَصَدَقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَلِمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَأَطَاعَ لَهُ.

رسان ای پیمبر بخلق آشکار

بحق علی آنچه فرمان ماست

وگر آن عمل را نیاری بجا

نگهداردت حق زشرکسان

بدانید ای مسلمین بر شما

مهاجرچو انصار یک تار مو

هم آنان که هستند تابع زجان

هم آنانکه هستند صحرانشین

ص: ۲۶

زخلق جهان از عجم و از عرب

صغیر و کبیر سفید و سیاه

علی هست حکمش بامضا قرین

هر آنکس که او را مخالف شود

باوهر که تابع شود بی سخن

کند هر که تصدیق او را خدا

هم از آنکه تصدیق وی بشنود

ترا آنچه نازل شد از کردگار

عمل کن بدستور بی کم و کاست

نکردستی امر رسالت ادا

تو حکم خدا را بمردم رسان

ولی و امام اوست زامر خدا

نباید بیچند سر ز امر او

بر آنها به نیکوئی اندرجهان

هم آنکس که در شهر باشد مکین

چه مملوک و چه خواجه ذو حسب

دگر هر موحد بذات الّاه

بود نافذ الامر در امر دین

زحق مورد خشم و لعنت بود

فرو گیردش رحمت ذوالمنن

نماید از او عفو جرم و خطا

بصدق دل او را مصدق شود

(۱۱)

مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْتَمِعُوا وَأَطِيعُوا وَانْقَادُوا لِأَمْرِ (اللَّهِ) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَ
إِلَاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَوَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ
وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لِاحْتِلَالِ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَلَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ (عَلَيْكُمْ) وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ
عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ.

بدانید ای مردم این سرزمین

سخن بشنوید و بصدق ضمیر

شما را خداوند لیل و نهار

پس آنگاه رسولش محمد ولی است

خود این حکم از جانب کبریاست

امامت پس آنگاه بی گفتگو

خود انجامد این تا قیامت بطول

ص: ۲۷

حلالی نباشد بجز آن حلال

حرامی نباشد بجز آن حرام

خدا هر حلال و حرامی بمن

بمن هر چه آموخت حق از کتاب

بود بهر من محضر آخرین

شوید از خداوند فرمان پذیر

ولی و الّاه است و پروردگار

پس از او ولی مر شما را علی است

که معبود و پروردگار شماست

بود در نژاد من از نسل او

که باشد رضای خدا و رسول

که ما را حلال آمد از ذوالجلال

که از حق حرام است بر خاص و عام

نشان داد و من نیز بر بوالحسن

بیاموختم جمله بر بو تراب

(۱۲)

مَعَاشِرَ النَّاسِ (فَضْلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِيَّ، وَ كُلُّ عِلْمٍ عُلِّمْتُ فَفَسَدَ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ
عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ (الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْتَنَاهُ فِي إِمَامِ مُبِينٍ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَضَلُّوا عَنْهُ
وَلَا تَنْفَرُوا مِنْهُ، وَلَا تَسْتَنْكِفُوا عَنْ وَلَايَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، وَيُزْهِقُ الْبَاطِلَ وَيَنْهَى عَنْهُ، وَلَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ
لَا ئِم. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ (لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ)، وَالَّذِي فَسَدَى رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَالَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا
أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ.

دگر نیست علمی جز آن کش خدا

من آنرا که دانستم از کردگار

جز آن هیچ علمی نباشد یقین

امام مبینی که یزدان فرد

مگردید ای مردم از راه او

نیچید سر از تولای وی

بحق هادی است و دلیل فرق

شود باطل از کوشش او تباه

بِحلمش ملامت ندارد اثر

علی باشد آنکس که اول قبول

هم او باشد آنکس که بهر خدا

گهی با پیمبر خدا را ستود

ص: ۲۸

شمرده است در من بمحض عطا

بقلب علی جمله دادم شمار

که آن هست در این امام مبین

بیاسین زدائیش وصف کرد

مجوئید دوری زدر گاه او

هدایت بیاید از رای وی

کند هر عمل هست بر طبق حق

هم از آن کند نهی بیگانه و گاه

که او راست حکم خدا در نظر

نموده است دین خدا و رسول

نموده است جان بر پیمبر فدا

که با او دگر کس ز مردان نبود

(۱۳)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضْلُوهُ فَقَدْ اللَّهُ، وَقَبْلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللَّهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللَّهِ، وَلَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَّهَ وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يُعَذِّبَهُ عَذَابًا نَكْرًا أَبَدًا الْأَبَادِ وَ دَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالَفُوهُ. فَتَضِلُّوا نَارًا وَقَوْدَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ، بِي - وَاللَّهِ - بَشَرًا وَأَوْلُونَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا - (وَاللَّهِ) - خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْحُجَّةَ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ.

دهید ای طوایف بر او برتری

پذیرید او را که نصب از خداست

بدانید ای مردم از خاص و عام

نه هرگز بغفران کسی درخور است

بلی هرگز او را نبخشد خدا

بود بر خدا تا کند این عمل

سزای چنین کس عذابست سخت

بترسید از این کش مخالف شوید

چه آتش که از جنس ناس و حجر

مهیاست آن آتش پرشرار

بمن ای خلاق بیزدان قسم

منم اشرف و خاتم الانبیاء

که حق برتری دادش و سروری

پذیرفتنش فرض بر ما سواست

که از جانب حق بود او امام

که اندر ولایت بدو منکراست

که حتم است بر منکرش این جزا

بدان کو بورزد بحیدر دغل

ص: ۲۹

که دایم دچار است آن تیره بخت

بدو نگر وید و در آتش روید

بفرمان یزدان شود شعله ور

که از قوم کافر بر آرد دمار

رسل مژده دادند خود بر امم

منم حجت حق بارض و سما

(۱۴)

فَمَنْ شَكَّ فِي ذَالِكَ فَقَدْ كَفَرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ مَنْ شَكَّ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَّ فِي كُلِّ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ، وَمَنْ شَكَّ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَثْمَةِ فَقَدْ شَكَّ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاكُّ فِينَا فِي النَّارِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، حَبَانِي اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّا مِنْهُ عَلَيَّ وَ إِحْسَانًا مِنْهُ إِلَيَّ وَلَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ، أَلَا لَهُ الْحَمِيدُ مِنِّي بَدَّ الْأَبْدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ وَ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضَّلُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعِيدِي مِنْ ذِكْرِي وَ أَنْتِي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّزْقَ وَ بَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ قَوْلِي هَذَا وَ لَمْ يُوَافِقْهُ.

کند هر که شک کافر است آنچنان

هر آنکس که در جزئی از این کلام

شک آورده در کل تبلیغ من

بدانید مردم که بر من خدا

بمن کرده لطفی چنین بی غرض

نباشد خدائی بجز آن خدا

مرا حضرتش ملجا و مأمّن است

دهید ای گروه از پی سروری

که بعد از من است افضل آن پاکجان

بما رزق نازل کند کردگار

یقین است ملعون و مغضوب حق

که بودند در جاهلیت کسان

شک آرد شک آورده در آن تمام

به تحقیق دارد در آتش وطن

بداد این فضیلت بمحض عطا

که او احسان او را نباشد عوض

که دایم زمن باد بر او ثنا

سپاسش به هر حال ورد من است

علی را بهر برتری، برتری

زخلق از اُنات و ذکور جهان

ص: ۳۰

بما آفرینش بود برقرار

بدین قول هر کس زند طعن و دق

(۱۵)

ألا- إِنَّ جَبْرئِيلَ حَبَّرَنِي عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ: «مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَلَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي»، (وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ - أَنْ تَخَالِفُوهُ فَتَزِلَّ قَدَمُكُمْ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ تَعَالَى (مُخْبِرًا عَمَّنْ يُخَالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْبَ رِثَا عَلِيٍّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَافْهَمُوا آيَاتِهِ وَانظُرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ لَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يُبَيِّنَ لَكُمْ زَوَاجِرَهُ وَلَنْ يُوضِحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلٌ بِعَضُدِهِ (وَ رَافِعُهُ بِيَدِي) وَ مُعَلِّمُكُمْ.

مرا داده جبرئیل از حق خبر

هم آن کش، نه مهر علی در دلست

پس امروز هر کس ببیند چه پیش

بترسید از حق که با حکم او

که لغزد از آن پای رفتار تان

بدین سر بیاید ایقوم راه

بقرآن خبر داده کاندرا جزا

که در حق جنب الله از غافل

بقرآن گرایید باری زجان

بفهمید ز آیات آن خیر و شر

کلامی که در آن تشابه بود

بیزدان قسم هرگز از بهر کس

که بهر شما آورد در بیان

مگر اینکه در دست من دست اوست

گرفتم از او بازوی زورمند
بسوی خود آوردم او را فراز
که هر کس بود با علی کینه ور
زمن خشم و لعنت بر او شامل است
فرستاده از بهر فردای خویش
مخالف شوید و بیچید رو
خدا هست آگه ز کردار تان
علی هست جَنْبُ اللَّهِی کش آه
بگوید عدویش که واحسرتا
به تفریط کوشیدم و بد دلی

تدبر کنید و تأمل در آن

بدارید بر محکמתش نظر

بدان کس نباید که تابع شود

نباشد چنین رتبه در دسترس

زامرو زنهی و ز تفسیر آن

که بینید او را چه دشمن چه دوست

به پیش نظرها نمودم بلند

نمودم از او ظاهر این امتیاز

(۱۶)

أَنَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَهُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي، وَ مَوْلَاتُهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ. مَعَاشِرَ النَّاسِ،
إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي (مِنْ صَلِيهِ) هُمُ الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْبِيٌّ عَنِ صَاحِبِهِ وَ مُوَافِقٌ
لَهُ، لَسِنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَيَّوَضَ. أَلَا- إِنَّهُمْ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُكَامُهُ فِي أَرْضِهِ. أَلَا وَقَدْ أَدَّيْتُ، أَلَا وَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَقَدْ
أَسْمَعْتُ

أَلَا وَقَدْ أَوْصَحْتُ، أَلَا- وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَا «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» غَيْرَ أَخِي هَذَا، أَلَا لَا تَحِلُّ إِمْرَهُ
الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.

به هر کس که مولانم

بی سخن علی پور طالب آن باوفا

مُوالات او هست حکم جلیل

بدانید ای مردم این ارجمند

که ایشان چو قرآن بحق رهبرند

دهند این دو هر یک از آن دو خبر

نگردند هرگز جدا بی سخن

ز قول نبی این بیان متین

که آن مظهر عدل پروردگار

خود از نسل ختم رسولان بود

که فرموده او تا بروز جزا

گر آید کسی با کتاب دگر

در او آنچه بایست موجود نیست

امینهای حقند در خلق او

آنچه باید نمایم ادا

الا آنچه بایستم ابلاغ آن

الا آنچه بود از پیام و سروش

الا آنچه محتاج توضیح بود

الا از خدا بود و بس هر سخن

ص: ۳۲

بود نیز این قول ربّ قدیر
روا نیست این رتبه بر هیچ کس
علی هست مولای او همچو من
بود هم وصی، هم برادر مرا
که آورد آن را بمن جبرئیل
وزاولاد من نیز پاگان چند
دو ثقلند لیک اکبر و اصغرند
مخالف نباشند با یک دگر
لب کوثر آیند تا نزد من
نموده است روشن باهل یقین
امام زمان خاتم هشت و چار
کتابش بتحقیق قرآن بود
نگردند این هر دو از هم جدا
منافست با این حدیث و خبر
بود غیر و مهدی موعود نیست
باحکام او حکمران مو بمو
ادا کردم از جزء و کل بر شما
نمودم بوقف بلاغت بیان
رساندم شما را یکایک بگوش
نمودم بفهم شما وانمود

شنیدید در نصب حیدر زمن

که باشد علی مومنان را امیر

پس از من علی راست شایان و بس

(۱۷)

ثم قال: «ايها الناس، من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله ورسوله. فقال: ألا من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصُر من نصّره واخذل من خذله معاشة الناس، هذا علي أخي و وصيي و واعى علمي، و خليفتي في أمّتي علي من آمن بي و علي تفسير كتاب الله عزّ وجلّ و الداعي إليه و العاقل بما يرضاه و المحارب لاعدائه و الموالى علي طاعته و الناهي عن معصيته. إنه خليفه رسول الله و أمير المؤمنين و الإمام الهادي من الله، و قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين بأمر الله. يقول الله: (ما تبدل القول لدى). بأمرك يارب أقول.

بازوی حیدرزاد آنگاه دست

بنحوی که پای شه اولیا

بگفتا پس ای قوم این بوالحسن

مرا طرف علم است و هم جانشین

بقرآن بود داعی و در عمل

باعدای حق است در کار زار

ص: ۳۳

کند نهی هر بنده را از گناه

زند قوم پیمان شکن را به تیغ

هم آنانکه از دین برون میروند

مبدل نمیگردد از من سخن

بر آوردش آن سید حق پرست

قرین گشت با زانوی مصطفی

وصی و برادر بود بهر من

مفسر بود بر کتاب مبین

مطیع خداوند عز و جل

مطیعان او را بود دوستدار

بود جانشین رسول الاله

گشود هرستمکار را بی دریغ

قتیل وی از حکم حق میشوند

که قول الاله است گفتار من

(۱۸)

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ (وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ) وَالْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ وَاغْضِبْ عَلَيَّ مَنْ جَحَدَ حَقِّي. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ الْآيَةَ فِي عَلِيِّ وَوَلِيِّكَ عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ وَنَصِيحِكَ إِيَّاهُ لِهَذَا الْيَوْمِ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)، (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّمَا أَكْمَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ. فَمَنْ لَمْ يَأْتَمْ بِهِ وَبِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ مِنْ وُلْدِي مِنْ صَلْبِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

خدایا هر آنکس شدش دوستدار

هر آنکس که با او کند دشمنی

شدش هر که منکر تو آش خوار کن
غضب کن بر آن دشمن زشت خو
خدایا تو این مژده ام داده ای
که باشد امامت برای علی
گواهی باعمال من موبمو
به نصب علی دین برای عباد
بمولائی این امام همام
چو با او شد آغاز وانجامشان
همین است آن دین که اندر کتاب
بفرمودی آن کس که آیین و کیش
از او نیست هرگز قبول و یقین
خدایا توئی شاهد حال من
بدانید مردم بامر خدا

قبول خدا گشت آئینتان

پس آنکس که شناسد او را امام

ز ولد من و صلب او طیبین

تُوَاش دوستدار و به او باش یار

تُوَاش باش خصم ای خدای غنی

بلعن خود او را گرفتار کن

که ناحق شود منکر حقّ او

توام این بشارت فرستاده ای

تو را آنکه هست از شرافت ولی

تو دیدی بیان من و نصب او

تو کامل نمودی ز روی و داد

تو نعمت نمودی بخلقت تمام

رضا گشتی از دین اسلامشان

نمودی برای قبول انتخاب

گزیند جز اسلام از بهر خویش

بود در قیامت وی از خاسرین

که راندم به ابلاغ و حیت سخن

علی گشت چون بر شما پیشوا

شد اکمل به یمین علی دینتان

هم او را که بر اوست قائم مقام

وَالْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) وَفِي النَّارِهِمْ خَالِدُونَ، (لَا يَخَفُّ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ) مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا عَلَيَّ، أَنْصِرْكُمْ لِي وَأَحِقُّكُمْ بِي وَأَقْرَبُكُمْ إِلَيَّ وَأَعَزُّكُمْ عَلَيَّ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَاعَهُ رَاضِيَانِ. وَمَا نَزَلَتْ آيَةٌ رِضًا (فِي الْقُرْآنِ) إِلَّا فِيهِ، وَلَا خَاطَبَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا بَدَأَ بِهِ، وَلَا نَزَلَتْ آيَةٌ مِدْحٍ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا فِيهِ، وَلَا شَهِدَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ فِي (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) إِلَّا لَهُ، وَلَا أَنْزَلَهَا فِي سِوَاهُ وَلَا مَدَحَ بِهَا غَيْرَهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، هُوَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ.

همان روز کز بنده عرض عمل

پس آنان بود پست کردارشان

نگردد بر آنها خفیف از شرر

بود مردم این صفدر نامور

ز هر گونه حق هست آن باوفا

ز هر گونه قربی بود بی گمان

ز هر گونه عزت بگیتی رواست

خداوند راضی است از بوالحسن

نشد آیتی نازل اندر رضا
نیامد زحق مومنین را خطاب
نشد آیه در مدح نازل که آن
نه حق داده جز بهر آن مقتدا
نه این سوره جزا و کسی را به شأن
علی مردم از روی صدق و صفا
شود بر خداوند عزّ وجلّ
بود دائماً جای در نارشان
میفتند بدانها زرحمت نظر
بِمن یاریش از شما بیشتر
بِمن خود سزاوارتر از شما
بِمن از شما اقرب آن پاک جان
فزون عزتش پیش من از شما است
وزاوراضیم چون خداوند، من
مگر اینکه بُد در حق مرتضی
که اول مخاطب نشد بو تراب
ندادی شئون علی را نشان
گواهی بفردوس در هل اُتی
نه جز مدح او مدح کس اندر آن
بود یارو یاور بدین خدا

وَالْمُجَادِلُ عَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَهُوَ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ نَبِيِّكُمْ خَيْرُ نَبِيٍّ وَوَصِيٍّ يُكْمَلُ خَيْرُ وَصِيٍّ (وَبُنُوهُ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ) مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، ذُرِّيَّةُ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ، وَذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ (أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ) عَلِيِّ مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، إِنَّ إِبْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ، فَلَا تَحْسُدُوهُ فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزَلَّ أَقْدَامُكُمْ، فَإِنَّ آدَمَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ بِخَطِيئِهِ وَاحِدَهُ، وَهُوَ صَفْوُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَكَيْفَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ أَنْتُمْ وَمِنْكُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ، أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَبْغِضُ عَلِيًّا إِلَّا شَقِيًّا، وَلَا يُؤَالِي عَلِيًّا إِلَّا تَقِيًّا، وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مُخْلِصٌ.

کند بهر خشنودی ذوالجلال

پرهیزو پاکست ذاتش قرین

فرستاده حق بسوی شما

وصی شما نیز بهتر وصی است

ز صلب ویند اوصیاء خلف

بدانید مردم نژاد رسل

نژاد من از صلب پاک علی است

نمود از حسد مردم ابلیس دون

نباشید پس با علی رشک مند

شود پست کردار و اعمالتان

ز فردوس آدم بحکم الّاه

بحالی کز امکان حقش برگزید

چون از یک گنه او ببرد این ملال

بسی از شما جنس اهریمنند

الانیست خصم علی جز شقی

نیارد در آفاق بی گفتگو

بفرمان من با مخالف جدال

هم او هادی و مهدی از ربّ دین

بود بهتر از جمله انبیاء

میان من و این وصی فرق نیست

همه بهتر از اوصیاء سلف

خود از صلب آنهاست از جزء و کلّ

کز ایشان چو آئینه دین منجلی است

زباغ جنان بوالبشر را برون

که بینید از آن رشک مندی گزند

بلغزد قدم بد شود حالتان

بسوی زمین آمد از یک گناه

چنینش سزای گنه در رسید

شما چون شمائید چونست حال

بیزدان زاهریمنی دشمنند

ندارد ولایش بجز متقی

بجز مومن خالص ایمان باو

وَ فِي عَلِيٍّ - وَاللَّهِ - نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصِيرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصِيرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ) (إِلَّا عَلِيًّا الَّذِي آمَنَ وَ رَضِيَ بِإِلْحَقِّ وَالصَّبْرِ). مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رَسُولِي وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، (إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلٍ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ). (بِاللَّهِ مَا عَنَى بِهَذِهِ الْآيَةِ الْإِقْوَمًا مِنْ أَصْحَابِي أَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ، وَقَدْ أُمِرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ). مَعَاشِرَةَ النَّاسِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِيَّ ثُمَّ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فَيَالنَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَبِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنْ لَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

بیزدان قسم کز خدای جهان

بنام خداوند روزی رسان

به والعصر پس لعل لب بر گشود

ص: ۳۷

بگفتا پس ای قوم حق را گواه
رساندم شما را فروع و اصول
الا ای گروه از صغار و کبار
جز اسلام بر مذهبی نگروید
بیارید ای قوم ایمان بجان
هم آرید ایمان بشخص رسول
از آن پیش کز قهر از هر کسی
بگردند آنها بسوی قفا
ز حق مردم آن نور در من بتافت
پس آن را بود نسل وی مستقر
امامی که حق خداوند و ما
علیراست والعصر نازل به شأن
که او هست بر مومنین مهربان
الی آخر آن را قرائت نمود
گرفتم به تبلیغ امر الّاه
جز این هم نباشد برای رسول
خدا ترس باشید و پرهیزکار
نه با دین دیگر زدنیا روید
بذات خداوندگار جهان
هم آن نورکان یافت با وی نزول

شود محو و ناچیز روها بسی

بود این چنین منکران را سزا

پس آنکه علی از من آن نور یافت

الی القائم المهدی المنتظر

بگیرد زاعدا بامر خدا

(۲۲)

قَدْ جَعَلْنَا حُجَّةَ عَلِيِّ الْمُقْصِرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالَفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْأَثِمِينَ وَالظَّالِمِينَ وَالْغَاصِبِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ،
أُنذِرْكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلْتُ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلَ أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا
وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (الضَّابِرِينَ) أَلَا وَإِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَمُنُّوا
عَلَيَّ بِإِسْلَامِكُمْ، بَلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ اللَّهُ فَيُحِبَّ عَمَلَكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَيَتَّبِعُكُمْ بِشَوَاطِئِ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَبِالْمُرْصَادِ.

به تحقیق ما را خداوند گار

به تقصیر کاران و خصمان دین

گنه کارها و ستم پیشگان

به اعلام بیم آور ای مسلمین

مرا کرده مبعوث حق، بر شما

زمن پس سرآید اگر روزگار

بگردید آیا با عقابتان

ص: ۳۸

پس آنکس که گرداند رو در قفا

بزودی خداوند عزوجل

بدانید مردم علی بی قصور

پس از وی ز ولد من و صلب او

زاسلامتان گر که مرد رهید

که گردید از این خیال غلط

شما را عذابش نماید هلاک

بداد از کرم حجت خود قرار

باهل تخلف دگر خائنین

که دارند جا در تمام جهان

کنم باز آگاهتان این چنین

چو پیش از من و بعثت انبیاء

شوم کشته یا در صف کارزار

شود منقلب حال و آدابتان

از آن نیست هرگز زیان بر خدا

دهد شاکرین را جزای عمل

بود هم صبور و بود هم شکور

بدین وصف باشند و این طبع و خو

بیزدان مباد که منت نهید

خداوند را مستحق سخط

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ سَيَكُونُ مَنٌ بَعْدِي أَنَّمَا يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَعَبَسَ مُتَوِّبِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ أَلَا- إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ، فَلْيَنْظُرُوا أَحَدُكُمْ فِي صَاحِبَتِهِ!! مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً وَوَرَاثَةً (فِي عَقْبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) وَقَدْ بَلَغَتْ مَا أُمِرْتُ بِتَبْلِيغِهِ حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ.

بدانید مردم امامان چند

بخوانند مر خلق را سوی نار

بدانید مردم از این خود سری

همانا خود و جمله اشیا عشان

شوند از تبه کاری خود مقیم

چه بسیار بد جایگاهی بود

همان نابکاران حیلت شعار

ببایست هر یک پی خیر و شر

چنین گفت راوی که صدق بیان

بگشتند اهل صحیفه ز کیش

جز اشخاص معدودی از اهل دین

رساندم شما را پی انتباه

که آن هست حجت ز روی یقین

پس از من بزودی بدعوت تنند

ندارند در عرصه حشر یار

من و کرد گاریم از آنها بری

چه انصار آنها، چه اتباعشان

به بیغوله پست اندر جحیم

که آن جای اهل تکبر شود

که گشتند با هم صحیفه نگار

نمائید در نامه خود نظر

از آن سرور آمد بزودی عیان

ببردند اُمت بهمراه خویش

که بودند نائل بنور یقین

چنین حکم محکم که بود از الآ

به هر حاضر و غائب از اهل دین

(۲۴)

وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمَ يَشْهَدُ، وَ لَدَ أَوْلَمَ يُؤَلِّدُ، فَلْيَبْلُغِ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَسَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكًا وَ اغْتِصَابًا، (أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ الْمُغْتَصِبِينَ)، وَعِنْدَهَا سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (مَنْ يَفْرُغُ) وَيُرْسَلُ عَلَيْكُمَا سُوَابٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيَذْرُكُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ مَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا - وَاللَّهِ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُمْلِكُهَا الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ وَاللَّهُ مُصَدِّقٌ وَغَدَهُ.

هم از بهر هر کس بود درشهود

هم آنانکه زائیده از مادرند

از این امر باید بهر بوم و بر

پدر گوید آن را بفرزند نیز
چه رود این امامت که باشد ز ما
بغضب اوفتد در کف غاصبین
بهر غاصب و مغتصب بی گمان
در این حال رود از برای شما
شما را فرستد خداوندگار
بسی نیز از مسّ بگداخته
بدانید مردم، خدای جهان
چنین رفته تقدیر از بی نیاز
هم از مصلحت آن مبرا ز عیب
بدانید مردم که در روزگار
مقدر کند امر تخریب آن
کند همچنان نیز حالی هلاک

کند ظالمانرا چنین حق عقاب
هم آنانکه یابند زین پس وجود
و یا خود بصلب و رحم اندرند
که حاضر بغائب رساند خبر
شود تا پیا عرصه رستخیز
شود مملکت در میان شما
پذیرد خلل آن زمان شرع و دین
کند خشم و لعنت خدای جهان
پدید آید ای انس و جن ابتلا
بسی شعله از آتش پر شرار
که دفعش نباشد ز کس ساخته
نماید بهر حالتان، امتحان
که یابد ز ناپاک پاک، امتیاز
شما را نکرده است دانا به غیب
نبوده است یک قریه کش کردگار
مگر در مکافات تکذیب آن
ندارد هر آن قریه از ظلم باک
که فرموده خود ذکر آن در کتاب

(۲۵)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ، وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ

الْآخِرِينَ، كَذَلِكَ نَفَعُ بِالْمُجْرِمِينَ، وَيَلُومُنَّ لِلْمُكَذِّبِينَ مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَنَهَانِي، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ لَعَدِيهِ، فَاسْتَمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسْلِمُوا وَأَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَانْتَهَوْا لِنَهْيِهِ تَرشُدُوا، (وَاصْبِرُوا إِلَى مُرَادِهِ) وَلَا تَتَفَرَّقْ بِكُمْ السَّبِيلُ عَنْ سَبِيلِهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّهُ (الْهُدَى)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.

شما را امام و ولی این علی است

بود او مواعید حق و خدا

چه بسیار پیش از شما در جهان

خداوند کرد اولین را هلاک

خداوند ای مردم از راه وحی

علی نیز در امر و نهی، من است

بدانست او امر و نهی خدای

هدایت بیاید ازین پیشوا

به ارشاد او بر خورید از رشاد

مبادا کند راههای دگر

خدا را محقق منم راه راست

مرا راه حق است حیدر زپی

هدایت نمایند آنان بحق

که آگاه بر هر خفی و جلی است

مواعید خود را نماید وفا

نمودند ره گم ز پیشینیان

جهان را کند ز آخرین نیز پاک

مرا کرد امر و مرا کرد نهی

همان امر و نهی که از ذوالمن است

بیارید پس امر و نهیش بجای

پذیرید نهیش زهر ناروا

بیوئید از وی طریق مراد

شما را از این راه سالم بدر

زمن پیروی فرض بهر شماس

پس از او نژاد من از صلب وی

عدالت گذارند اندر فرق

(۲۶)

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» إِلَى آخِرِهَا وَقَالَ: فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ (وَاللَّهِ) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَّاهُمْ
خَصَّتْ أَوْلِيَّكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. أَلَا إِنَّ أَعْدَانَهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ الْغَاوُونَ
إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ يُوْحَى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا. أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ:
(لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أَوْلِيَّكَ
كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

پس از لعل لب آن شه انس و جان

پس آنگاه فرمود در من خدا
هم این سوره اندر علی نازلست
ز درگاه یزدان چنین لطف خاص
خدا را همان اولیاء عظام
الا حزب حق راست فتح و ظفر
الا با علی دشمنند آن کسان
همان سرکشانی کز اخوانشان
ز گفتار بیجا بیان گزاف
بدانید هستند احبابشان
در احوال آنقوم دور از ثواب
نمی یابی آنقوم را اهل دین
محبند با آن گروه جهول
الی آخر این آیه را شاه دین

بفرمود پس با ندای جلی

شد از سوره فاتحه دُرفشان

مراین سوره نازل نمود از سما

هم اولاد او را چو او شامل است

بمن دارد و آل من اختصاص

که از خوف و حزنند ایمن تمام

بر احزاب غالب بود سربسر

که اهل شقاقت اندر جهان

شیاطین رسد وحی بر جانشان

کز آنها نخیزد بجز اختلاف

کسانیکه حق داده ز آنها نشان

چنین ذکر فرموده اندر کتاب

بحشر و خداوند صاحب یقین

که هستند خصم خدا و رسول

فروخواند آن لحظه بر مسلمین

بحق محبان آل علی

(۲۷)

أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ وَصَّيْنَاهُمْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ)

(أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتَابُوا). أَلَا- إِنَّهُمْ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ آمِنِينَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ أَلَا إِنَّ أَعْدَاءَهُمُ الَّذِينَ يَصِلُونَ

سَعِيرًا. أَلَا- إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ لِحَبْلِهِمْ شَهِيقًا وَ هِيَ تَفُورُ وَ يَرُونَ لَهَا زَفِيرًا. أَلَا- إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: (كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) الْآيَةَ. أَلَا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

ألا دوستداران ایشان زجاء

کسانیکه دارند ایمان و هم

کشانند در ایمنی رخت خویش

الا دوستداران این اوصیا

شود مسکن امن جناتشان

بگویند بعد از درود و سلام

بمانید جاوید در این سرا

الا دوستداران آن رهبران

نمایند منزل بدون حساب

بدانید اعدای آن اولیا

بگردند واصل به نارِ سعیر

بدانید اعدای آن سروران

که بینید از حق عذاب الیم

بحالی که آتش بود شعله زا

در آن هر گروهی که داخل شوند

الی آخر آن شاه گردون جناب

دگر باره فرمود ز اعدایشان

شُدستند موصوف و صفِ آله

نپوشند بر آن لباس ستم

بگیرند راه هدایت به پیش

همان مرد مانند کاندرجزا

بود با ملایک ملاقاتشان

بپاکی در آید در این مقام

مصون از زوال و مُعاف از فنا

همان ناجیانند کاندِر جنان

کز آنها خیر داده حق در کتاب

همان ها لکانند کاندِر جزا

که بدخواه را بدرسد ناگزیر

همان منکرانند و اِستمگران

کنند استماع شهیق از جحیم

زَفیرش دل و جان بر آرد زجا

بلعن هم از غیظ قائل شوند

بیان کرد این آیه را از کتاب

بقرآن چنین داده یزدان نشان

(كَلِمَا أَلْقَى فِيهَا فَوَجَّحَ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) إِلَى قَوْلِهِ: (أَلَفْسُ حَقًّا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) أَلَا- إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ. مَعَاشِرَ النَّاسِ شَتَانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَالْأَجْرِ الْكَبِيرِ. (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، عَدُوْنَا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ، وَوَلِيْنَا (كُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَإِنِّي (أَنَا) النَّذِيرُ وَعَلَيَّ الْبَشِيرُ. (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، أَلَا وَإِنِّي مُنذِرٌ وَعَلَيَّ هَادٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ (أَلَا) وَإِنِّي نَبِيٌّ وَعَلَيَّ وَصِيٌّ. (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، أَلَا وَإِنِّي رَسُولٌ وَعَلَيَّ الْإِمَامُ وَالْوَصِيٌّ مِنْ بَعْدِي، وَالْأَيْمَةُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدُهُ. أَلَا وَإِنِّي وَالِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ) أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيْمَةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ. أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ. أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ. أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الْحُصُونِ وَهَادِمُهَا.

که دریای آتش چه آید بموج

بپرسندشان خازنان جحیم

مر این آیه را نیز تا انتها

دگر باره در حق احبابشان

کسانی که هستند خالی ز ریب

ص: ۴۴

ز حق در خور لطف و آمرزشند

بدانید مردم جحیم و جنان

کسی دشمن ماست کورا خدا

بود دوست ما را کسی کش و دُو

بدانید مردم برای شما

منم مردم از حق، نبی و بشیر

بدانید ختم امامان پاک

بدانید او هست غالب به دین

بدانید او فاتح قلعه هاست

در اُفتند اعدا در آن فوج فوج

شما را کس آیا نداده است بیم

بیان کرد آندم رسول خدا

زِ مرجان بدین آیه شد دُرفشان

ز پروردگارند ترسان به غیب

به اجر کبیر الهی خوشند

بسی فرقهها دارد اندرمیان

مذمت فرستاد و لعنت سزا

محب است و مداح زانعام وجود

منم بیم آور علی رهنما

علی هست بر من وصی و ظهیر

بود مهدی قائم آنجان پاک

کشد در جهان کیفر از ظالمین

از او منهدم ظلم را هر بناست

(۲۹)

أَلَا إِنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلِهِمْ مِنْ أَهْلِ الشُّرْكِ وَهَادِيهَا. أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ. أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِتَدِينِ اللَّهِ. أَلَا إِنَّهُ الْعَرَافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ. أَلَا- إِنَّهُ يَسْمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ. أَلَا إِنَّهُ خَيْرُهَا لِلَّهِ وَمُخْتَارُهُ. أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ. أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُشِيدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ. أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّيِّدُ. أَلَا إِنَّهُ الْمَفَوِّضُ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ. أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةً وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ.

بدانید اندر قبائل به تیغ

بدانید او مینماید قیام

بدانید او ناصر دین بود

بدانید آن طرفه بحر شگرف

بدانید او آگه است از کسان

ص: ۴۵

بدانید بنموده پروردگار

بدانید هست از صمیر بسیط

بدانید آن رهنمای بشر

کند در جهان آن امام همام

بدانید آن ذو رشاد رشید

بدانید بر اوست تفویض امر

بدانید بگذشتگان خبیر

بدانید آن شاه در روزگار

نباشد دگر بعد از او حجتی

نه حقی مگر اینکه با او بود

بود قاتل مشرکین بی دریغ

بخونخواهی اولیاء عظام

مُرُوج به احکام آیین بود

همی آب گیرد ز دریاف ژرف

که در فضل و جهلند هر یک چسان

وِرا انتخاب و وِرا اختیار

بهر علم هم وارث و هم محیط

دهد از خداوند گارش خبیر

به بیداری امر ایمان قیام

بود در امور استوار و سدید

برون کار از دست زید است و عمرو

شدند از وجود شریفش بشیر

بود حجت باقی کردگار

جز او نیست کس را چنین رتبتی

نه نوری مگر اینکه زان رو بود

(۳۰)

أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَلَا مَنْصُورَ عَلَيْهِ. أَلَا وَإِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَأَمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنِّي قَدِ بَيَّنْتُ
لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ، وَهَذَا عَلَيَّ يُفْهِمُكُمْ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ وَالْإِقْرَارِ بِهِ، ثُمَّ
مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي قَدِ بَايَعْتُ اللَّهَ وَعَلَيَّ قَدِ بَايَعَنِي. وَأَنَا آخِذٌ بِكُمْ بِبَايَعَتِهِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا
يُبَايِعُونَ اللَّهَ، يَدُلُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)
مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ.

بدانید کس نیست غالب بر او

بدانید هست او ولی خدا

حکم خلق را باشد از ذوالمنن

ص: ۴۶

من ای مردم احکام پروردگار
مرا بود هر امر و نهی ز دین
هم از بعد من این علی بر شما
شما را چو این خطبه اتمام یافت
بیارید رسم تحیت بجا
پس آنکه پی بیعت آن امام
بدانید من بیعتم با خداست
من از جانب حق در این امر عام
پس آن کس که این عهد را بشکند
الی آخر آن شاه ملک ادب
دگر باره فرمود از کردگار
نه منصور میگردد او را عدو
جز او را در زمین نیست فرمانروا
امین است حق را بسز و علن
نمودم برای شما آشکار
بفهم شما کردم آن را قرین
بفهماند آن را که باشد روا
بهمدستی من بیاید شتافت
ز منصوب گردیدن مرتضی
نمائید آماده خود را تمام

علی بیعتش با من از ابتداست

کنم اخذ بیعت ز امت تمام

بنفس خود البته استم کند

بدین آیه شکر فشان شد ز لب

بود حج و عمره در آیین شعار

(۳۱)

(فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا) الْآيَةَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتِ إِلَّا اسْتَتَعَنُوا وَ أُبَشِّرُوا، وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُ إِلَّا بُرُوا وَ افْتَقَرُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَى وَقْتِهِ ذَلِكَ، فَإِذَا انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَتَأْنَفَ عَمَلَهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْحُجَّاجُ مُعَانُونَ وَ نَفَقَاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَ التَّفَقُّهِ، وَلَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبِهِ وَ إِفْلَاحٍ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ.

پس آن بنده گو حج بجا آورد

مر این آیه را نیز سلطان دین

دگر ره بفرمود مردم ز حج

ص: ۴۷

در آن اهل بیتی نکرده ورود
هم از آن تخلف نورزیده اند
در آن هیچ مومن توقف نکرد
مگر آنکه بخشید تا آن زمان
چو از حج بانجام فرمان رسید
بدانید مردم ز روی یقین
در این ره نمایند چون صرف مال
نه ضایع کند اجر آنان خدای
بکوشید در حج بیت ای گروه
هم انفاق اندر ره دین کنید
مگردید دور از مشاهده مگر
شما را شود عفو حق مقترن
بدارید بر پای مردم صلوات
وراز عمره گوی سعادت برد
ز لعل لب افشانند دُرّ ثمین
بیابید در کعبه فتح و فرج
که ننموده حق بی نیازش زجود
مگر اینکه محتاج گردیده اند
بانجام دستور یزدان فرد
گناهان او را خدای جهان

پس اعمالش اینجا پایان رسید

که یزدان به حجاج باشد معین

دهدشان عوض حضرت ذوالجلال

که آرند اعمال نیکو بجای

به بخشید دین را کمال و شکوه

از اینراه ترویج آیین کنید

زمانی که از توبه گیرید اثر

گناهانتان را کند ریشه کن

نباشید از مانعین زکات

(۳۲)

كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَإِنْ طَالَ عَلَيْكُمُ الْأَمَدُ فَقَصِّرُوهُم أَوْ نَسِيتُمْ فَعَلَيْكُمْ وَمُبَيِّنٌ لَكُمْ، الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَكُمْ بَعْدِي
أَمِينَ خَلَقَهُ. إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ ذُرِّيَّتِي يُخْبِرُونَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ وَيُبَيِّنُونَ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ
وَ الْحَرَامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِيَ يَهُمَا وَأَعْرَفَهُمَا فَمَا مَرَّ بِالْحَلَالِ وَ أَنْهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَأَمَرْتُ أَنْ آخُذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَ الصَّفْقَةَ
لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ.

نماید از روی رغبت عمل

و گر بُرد طول زمان هوشتان

ص: ۴۸

پس احکام حق را مبین علی است

دگر آنکه حق آفرید از منش

دگر آنکه بدهد شما را خبر

بدانید باشد حلال و حرام

چو یک شناساندن این و آن

به اخذ حلال و به رد حرام

مرا کرده مأمور پس بر شما

پذیرید از من به حُسن قبول

هم از بعد او پیشوایان چند

بامر خداوند عزّ و جلّ

ز کوتاهی آن شد فراموشتان

ز حق بعد من او شما را ولیست

بود روح من در مبارک تنش

چو پرسید از مُعلن و مُستتر

از آن پیش کانرا شمارم تمام

برونست از حدّ شرح و بیان

شما را کنم امر دریک مقام

پی بیعت و صفت اینک خدا

عَنِ اللَّهِ مَا فِي عَلِيٍّ أَقُولُ

که از صلب او وز نژاد منند

إِمَامَةٌ فِيهِمْ قَائِمَةٌ، خَاتِمُهَا الْمَهْدِيُّ إِلَى يَوْمٍ يَلْقَى اللَّهُ الَّذِي يُقَدِّرُ وَيَقْضِي مَعَايِشَ النَّاسِ، وَكُلُّ حَلَالٍ دَلَلْتُمْ عَلَيْهِ وَكُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَالِكُمْ وَلَمْ أُبَدِّلْ. أَلَا- فَاذْكُرُوا ذَالِكُمْ وَاحْفَظُوهُ وَتَوَاصَوْا بِهِ، وَلَا- تُبَدِّلُوهُ وَلَا- تُغَيِّرُوهُ أَلَا- وَإِنِّي أُجَدِّدُ الْقَوْلَ: أَلَا فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ. أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَى قَوْلِي وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّي وَتَنْهَوْهُ عَنِّي مُخَالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنِّي.

از آنها یکی مهدی قائم است

امامی که در ملک روی زمین

شما را من ای مردم از ذوالجلال

هم از هر حرامی بگوش شما

من از آنچه گفتم نگردیده ام

پس آگاه باشید و یاد آورید

خبر ز آنچه گفتم بیاران دهید

بدایند مردم دگر باره من

الا پس بدارید برپا نماز

زاموال، حق مساکین دهید

ز امر بمعروف در انتباه

هم از نهی منکر مدارید دست

خود امر بمعروفان را کمال

هم ابلاغ فرمان و گفتار من

همش امر کردن با خذو قبول

مراین امر هست از خداوند و من

که تا حشر دوران او دائم است

بحق میکند حکم، آن بی قرین

دلالت نمودم سوی هر حلال

فرو خواندم آیات نهی از خدا

ز تبدیل بر آن پسندیده ام

بخاطر بیان مرا بسپرید

نه تبدیل و تغییر بر آن دهید

به تجدید مطلب برانم سخن

تقرب بجوید با بی نیاز

ز کوتش بدستور آئین دهید

نورزید غفلت به بیگانه و گاه

ز سستی میارید بر دین شکست

نیوشیدن از من بود این مقال

بدانکو نباشد در این انجمن

همش نهی کردن زرد و نکول

بهرشیخ و شاب و بهر مرد و زن

(۳۴)

وَلَا أَمْرَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيَ عَنِ مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَعْصُومٍ مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْقُرْآنُ يُعَرِّفُكُمْ أَنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ بَعِيدِهِ وُلْدُهُ وَعَرَفْتُمْ إِيَّاهُمْ مِنْ مَنِيٍّ وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا». مَعَاشِرَ النَّاسِ، التَّقْوَى، التَّقْوَى، وَاحْذَرُوا السَّيِّئَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ). اذْكُرُوا الْمَمَاتَ (وَالْمَعَادَ) وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْمِحَاسِبَةَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالنَّوَابِ وَالْعِقَابَ فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أُثِيبَ عَلَيْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَانِ نَصِيبٌ.

خود این امر و این نهی از شما

بود حکمفرما در این دستگاه

کتاب خدا باشد ای مسلمین

که بعد از علی از نژاد علی

من این نیز گفتم که اندر جهان

خداوند درباره بوتراب

ولایت که هستی بدان قائم است

ص: ۵۰

بگفتم من البته هرگز شما
ولی تا بقرآن و عترت زجان
پی ایمنی مردم اندر معاد
حذر زان تزلزل نمائید و بیم
بخاطر بیارید مرگ و حساب
هم از اینکه باشد حساب کسان
هم از اینکه هر کس شود بهره یاب
پس آن کس که آید بفعل نکو
هم آنکو بیاید بکردار زشت
نباشد بدلخواه هر کس روا
امامی که خود هست دور از گناه
شما را معرف زروی یقین
شما را امامند و حق را ولی
ز نسل منند و علی آن مهان
چنین ذکر فرموده اندر کتاب
در اعقاب او باقی و دائم است
نگردید گمره زدین خدا
شما را تمسک بود در جهان
به تقوی بتقوی کنید اعتماد
که خوانده خدای عظیمش عظیم

ز میزان اعمال و هول عذاب

حضور خداوندگار جهان

یکی از ثواب و یکی از عقاب

به نیکی جزا داده خواهد شد او

نصیبی ندارد زباغ بهشت

(۳۵)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفِّ وَاحِدٍ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ أَخُذَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الْإِقْرَارَ بِمَا عَقَدْتُ لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَيْمَةِ مِنِّي وَ مِنْهُ عَلِيٌّ مَا أَعْلَمْتُمْكُمْ أَنْ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِهِ. فَقُولُوا بِأَجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَّغَتْ عَنْ رَبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ وُلِدَ مِنْ صُلْبِهِ مِنَ الْأَيْمَةِ نُبَايَعُكَ عَلَى ذَلِكَ بِقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَأَلْسِنَتِنَا وَأَيْدِينَا عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي عَلَيْهِ نَمُوتُ وَ عَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَلَا نُغَيِّرُ وَلَا نُبَدِّلُ، وَلَا نَشُكُّ (وَلَا نَجْحَدُ).

شما بیش از آنید ای مسلمین

بیک دست در صفتقه کوشا شوم

خداوند عزوجل این زمان

بدان عقد منصب که فاش و جلی

ص: ۵۱

سپردم امارت در امت به وی

امامان ز نسل من و صلب او

شما را بگفتم بیانگ بلند

سراسر بگوئید از خاص و عام

مطیعیم در امر و راضی بدان

ز حق آنچه گفتی بما موبمو

ز صلب وی آن اولیاء عظام

بدلهایمان هم بجانهایمان

نه پیچیم از این امر روی ثبات

چه در موقع بعث یوم الشّور

نه تغییر و تبدیل بر آن دهیم

که من با همه اندرین سرزمین

بهمدستی اینک مهیا شوم

همی خواهد اقرارتان هر زبان

به بستم من اینجا برای علی

پس آنانکه آیند او را زپی

کز آنان نمودم بسی گفتگو

که ذریه من ز صلب ویند

نمودیم ما استماع کلام

پذیرای فرمان یزدان بجان

که آن در علی بود و اولاد او

بدانها نمایم بیعت تمام

دگر دستها و زبانهایمان

چه اندر حیات و چه اندر ممات

که هر کس بر آرد سر از خاک گور

نه بر شک و ریب از خطا دل نهم

(۳۶)

وَلَا تَزْتَابُ، وَلَا تَزْجِعْ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا تَنْقُضِ الْمِيثَاقَ. وَعَظَّتْنَا بِوَعْظِ اللَّهِ فِي عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثَمَةِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ
وُلْدِهِ بَعْدَهُ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ وَمَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُمَا. فَالْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ لَهُمْ مَا خُوذُ مِنَّا مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَالسِّنْتِنَا وَصَمَائِرِنَا وَأَيْدِينَا.
مَنْ أَدْرَكَهَا بِيَدِهِ وَإِلَّا فَقَدْ أَفْرَأَ بِلِسَانِهِ، وَلَا تَبْتَغِي بِذَلِكَ يَدًا وَلَا يَرَى اللَّهُ مِنْ أَنْفُسِنَا حَوْلًا. نَحْنُ نُؤَدِي ذَالِكَ عَنْكَ الْإِدَانِي
وَالْقَاصِي مِنْ أَوْلَادِنَا وَأَهَالِينَا، وَنُشْهِدُ اللَّهَ بِذَلِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهِ شَهِيدٌ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
كُلَّ صَوْتٍ وَخَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا) وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يُبَايِعُ اللَّهَ، (يُدَاللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

ص: ۵۲

نه از عهد خود روی گردان شویم

اطاعت کنیم از خدا و رسول

پذیریم نیز امر اولاد وی

بخلق جهان رهنما و ولی

که آیند بعد از حسین و حسن

گه اخذ میثاق در امر دین

ز دلها و جانها زبانهای ما

زما هر که با این دو بیعت نمود

مر آن را نجویم هرگز بدل

گرفتیم بر خود خدا را گواه

تو هم باش بر ما گواه و دگر

چه باشند پنهان و چه بر ملا

خود از هر گواهی خدا اکبر است

چه دانید ای مسلمین بر زبان

به تحقیق حق عالم هر صدا است

پس آن کو براه هدایت رود

هر آنکس که گمره شد از ابلهی

پس آن کس که بیعت کند در عیان

بدین بیعت آنکو شود پای بست

مصمم نه بر نقض پیمان شویم

نماییم امر علی را قبول
که آیند او را یکایک زپی
زنسل تو و صلب پاک علی
جگر گوشه های علی آن دو تن
برای علی سرور مومنین
هم از بیعت دست و آرای ما
مُقرگشت و نیز از زبانشان ستود
نه بینیم در خود خلاف از جِول
که کافی است بهر شهادت الآه
هر آنکوست فرمائبر از دادگر
ملایک جنود و عیید خدا
بدین نکته هر بنده مستحضر است
که باشد خداوند آگه از آن
بر او کشف اسرار نفس شماست
وِرا رستگاری مسلم شود
خود از بهر او باشد آن گمرهی
بود بیعتش با خدا در نهان
وِرا دست حق است بالای دست

(۳۷)

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَبَايَعُوا اللَّهَ وَ بَايَعُونِي وَبَايَعُوا عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْمَائِمَةَ (مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) كَلِمَةً بَاقِيَةً.

يُهِدِكَ اللَّهُ مَنَ عَدَرَ وَيَرْحُمُ مَنْ وَفَى، (وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).
مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا الَّذِي قُلْتُمْ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلَى عَلِيٍّ بِإِْمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ، وَقُولُوا: (سَيَمَعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)، وَ
قُولُوا:

ص: ٥٣

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ) الآية. معاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - وَقَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ.

بترسید مردم زحق وز یقین

علی سرور مومنین پس حسن

پس آن پیشوایان که در روزگار

کند هر که حیلت خداوند پاک

گرفت آنکه راه وفا را به پیش

پس آنکه از جحد بشکست عهد

بدین آیه باز آن شه انس و جان

دگر ره بگفت ای گروه آنچه من

دهید از سر میل و رغبت سلام

بگوید یا رب بیان رسول

نمودیم اطاعت ز فرمان تو

بسوی تو ای خالق انس و جان

بگوید حمد است خاص خدای

هدایت یقین شامل ما نبود

علی را فضائل به نزد خداست

بتحقیق آن از خدای حمید

بنمایید بیعت بسالار دین

پس از او حسین آن دو فرزند من

ولایت در آنها بود پایدار

نماید به تحقیق او را هلاک

در رحمت حق گشاید بخویش

به اشکستِ نفس خود او کرده جهد

زیاقوت لب گشت گوهر فشان

بگفتم بگوئید و بر بوالحسن

که او مومنین راست میروامام

شنیدیم و کردیم از وی قبول

کنون از تو خواهیم غفران تو

بود باز گشت همه بندگان

که ما را بدین راه شد رهنمای

خداوند مان گرنه ره می نمود

زفضل علی باخبر کبریاست

شده نازل اندر کتاب مجید

(۳۸)

أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أُحْصِيَ يَهَا فِي مَقَامِ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَتْبَاكُمْ بِهَا وَعَرَفَهَا فَصَيِّدُ قُوَّةِ مَعَاشِرَةِ النَّاسِ، مَنْ يُطِيعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيًّا وَالْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. مَعَاشِرَةُ النَّاسِ، السَّابِقُونَ إِلَى مُبَايَعَتِهِ وَوَالَاتِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ فِي جَنَاتِ النَّعِيمِ. مَعَاشِرَةُ النَّاسِ، قُولُوا مَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَكْفَرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهُ شَيْئًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ (بِمَا أَدَيْتُ وَأَمَرْتُ) وَأَغْضِبْ عَلَيَّ (الْجَاهِدِينَ) الْكَافِرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

بود بیشتر زآنکه دریک مقام

پس آن را که از آن فضایل خبر

نورزید انکار تحقیق وی

بدانید ای مردم آن کو قبول

پس امر علی و آن امامان که من

رهد از عذاب و شود رستگار

بدانید ای مسلمین آن کسان

بگیرند پیشی کنند اهتمام

امیرش بدانند بر مومنین

بگویند ای مسلمین آن سخن

اگر چه شما و آنچه اندر زمین

بکفر و ضلالت برآرند سر

خدایا ببخشای بر مومنین

ستایش بدان ذات پاکی نثار

برای شما من شمارم تمام

بدادم من و گشت صاحب نظر

نمایید البته تصدیق وی

کند حکم یزدان و امر رسول

براندم در اوصاف آنان سخن

بود فارغ از هول روز شمار

که در بیعت مرتضی این زمان
هم اندر تولی هم اندر سلام
بود جایگهشان بهشت برین
که خشنود گردد از آن ذوالمنن
ز جن و زانسنند از ساکنین
خداوند را نیست هرگز ضرر
بکن کافران را هلاک قرین
که مر عالمین راست پروردگار پایان

جنتی

بخش اول

« خطابه غدیر »

حمد، بر آن خالق یکتا سزااست
او که در یکتائیش جلّ علاست
گرچه خود تنهاست آن بی منتهی
لیک نزدیک است او بر ما سوی
او بود در سلطنت صاحب جلال
پایه های خلقتش اندر کمال
علم او در بر گرفته، هر چه هست
لامکان باشد، نه بالا و نه پست
قدرتش چیره به هر چه آفرید

صاحب برهان، هماره او حمید

دائماً محمود باشد آن نکو

نیست پایانی برای مجد او

اول و انجام هر چیزی از اوست

باز گردد کل هستی سوی دوست

ص: ۵۵

کردگار آسمان، گستر زمین
حکمران هر دو خود، هم آن و این
او ز هر نقصان و هر عیبی بری
ساحت قدسش نماید سروری
او ملائک را چه نیکو پروراند
روح را هم خود به راه خویش خواند
چشمه ی فضلش، همیشه جاری است
نعمتش بر خلق هر دم ساری است
چشمها بیند به یک لحظه نگاه
دیدگان بر او ندارد هیچ راه
او کریم است و شکیب و بردبار
رحمتش بر کل هستی استوار
در عطای نعمتش منت نهد
منتقم باشد، ولی مهلت دهد
در عذاب کفر ورزان شرور
از سر لطفش همی باشد صبور
او بود آگه به اسرار نهان
خوب می داند درون روح و جان
باطن هر چیز بر او آشکار
نیست پنهان هیچ امری نزد یار

هر چه در عالم بُود در نزد اوست
آنکه بر هر چیز غالب شد هموست
هستی از نیروی او دارد قوام
قدرت او چیره باشد نا تمام
هیچ مثلی و همانندی ندید
از عدم آورد خلقت را پدید
از فنا و نیستی باشد بری
شیوه اش باشد عدالت گستری
هیچ معبودی نباشد از قدیم
غیر او چون او عزیز است و حکیم
او اجل باشد ز درک دیدگان
هست بینا بر نگاه بندگان
صاحب لطف است بر مخلوق خویش
او خیر دارد ز بعد و حال و پیش
هیچ کس از دیدن و سعی و خطا
پی نخواهد برد بر وصف خدا
هم نداند هیچ مخلوقی که چون؟
او بود آگه ز اسرار درون
یا چگونه از علن دارد خبر؟

جز که خود راهی نماید بر بشر

من گواهی می دهم «الله» اوست

دهر شد لبریز از تقدیس دوست

امتداد نور او تا انتها

امر او نافذ بود بی رهنما

نی شریکی هست در تقدیر او

نی کسی یار است در تدبیر او

صورت هستی از او شد در وجود

هیچ الگویی برای او نبود

این همه زیبایی و نقش و نگار

در وجود آورد او بی هیچ یار

بهر هستی هیچگه رنجی نخورد

در مسیر چاره جویی ره نبرد

نشأت عالم از آن جان جهان

اوست هستی بخش بر کون و مکان

او بُود «الله» غیر از او دگر

هیچ معبودی نیاید در نظر

صنع او همواره باشد استوار

صنعتش زیبا بود پروردگار

دادگر باشد ستم کی می کند

اوست اکرم، امر نزد او رود
شاهدم بر او که هر چه ما سوی ست
آن فروتن در بزرگی خداست
در مقام عزّ آن عزّت مدار
کلّ هستی هست پست و رام و خوار
قدرتش تسلیم کرده هر چه هست
هیبتش هر فوق را آرد به پست
پادشاه هستی و گردون سپهر
رام باشد از وجودش ماه و مهر
مهر و ماه اندر مدار خود روان
تا اجل ها شان رسد در کهکشان
روز در شب، شب به روز آرد نگار
شد شتابان روز اندر شام تار
هر که سرکش باشد و اهل ستم
تار و پودش را بر آرد او به هم
هر کسی کو هست شیطان شرور
مُهلکش می دارد و از خیر دور

لاشريك است و بر او ضدی نبد
اوست یکتا، بی نیاز از غیر خود
لَمْ يَلِدْ بَاشِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ هَمُو
غیر آن یکتا، تو یکتایی مجو
او خدای واحد و پروردگار
هم عطا بخشی نماید بی شمار
هر چه خواهد نیک انجامش دهد
عزم آرد، حکم آن را آورد او بداند
هر چه را دانستنی است
می شمارد آنچه را بشمردنی است
زندگی و مرگ باشد در یدش
فقر و ثروت از جناب حضرتش
گاه خندان، گاه گریان دارد او
گاه دور و گاه نزدیک آرد او
منع و هم بخشش از آن او بود
پادشاهی و ثنا او را سزد
خیر و نیکی جمله در دستان اوست
قدرت مطلق همه از آن اوست
با سپیدی پرده شب می درد
روز را در ظلمت شب می برد

نیست معبودی بجز آن ارجمند
نام غفّاری بر او آید پسند
استجابت آورد او بر دعا
هر که را خواهد فزون دارد عطا
هر نفس را در شمارش آورد
هم پری، هم مردمان را پرورد
نزد او هر مشکلی آسان نمود
از تمنّا کی پریشانی نمود
گرچه اصرار بشر باشد چو کوه
هیچگه او را نیارد بر ستوه
او نگهدارنده ی هر صالح است
یاریش بر بندگان مفلح است
مؤمنان را اوست صاحب اختیار
بر دو عالم او بود پروردگار
در همه حالت بود بر او درود
لایق حمد و سپاس است آن وجود
حمد بی پایان بر آرم بر زبان
گوییم او را من سپاس جاودان
برخوش و ناخوش که آرد او به کام

هم به وقت سختی و هم سهل و رام

بر خدای لم یزل دارم یقین

بر ملائک، بر کتب، بر مرسلین

گوش بر فرمان او با گوش جان

طاعت امرش کنم در هر زمان

می شتابم سوی آنچه او رضاست

می پذیرم حکم او حکمش قضاست

سخت مشتاقم اطاعت دارمش

خائفم چون سخت باشد کیفرش

نیست کس از مکر او اندر امان

کی ز عدل اوست ترسی در میان

بخش دَوَم

فاش گویم لاف باطل کی ز نم

بنده حَقِّم نه مأمور تنم

من گواهم او بود پروردگار

می رسانم وحی حق را آشکار

گر عذاب او فرود آید مرا

کی تواند کس برون آرد مرا

گرچه آن کس بُد توانش بس بزرگ

دوستی اش خالص آید هم سترگ

نیست معبودی به جز او چون به من

وحی کرده، با شما گویم سخن

گر نگویم آنچه نازل کرده است

آنچه در حقّ علی فرموده است

در رسالت کوتاهی بنموده ام

راه را تا نیمه اش پیموده ام

گفت با من حضرت باری تعال

خاطرت آسوده باشد زین مقال

من تو را از مکر مردم ضامنم

از اذیت های آنان ایمنم

او کفایت می کند در هر مجال

او بود بخشنده قبل از هر سؤال

وحی شد بر من ز بالا اینچنین

آیه ای از سوی ربّ العالمین

نام او نام سرآغاز سخن

مهربان، بخشنده باشد ربّ من

ای پیامبر آنچه نازل شد بخوان

لیک آگه باش و این نکته بدان

گر نگویی آنچه در حقّ علی است

گوئیا امر رسالت منتفی است

لیک جانت را ضمانت می دهیم

از بد مردم امانت می دهیم

هان مردم آنچه مأمورم بدان

کی کنم تقصیر در ابلاغ آن

سرّ آن را فاش گویم گوشدار

جبرئیل آمد سه بار از نزد یار

از سوی ربّ سلام آمد پیام

آن خدایی که همو باشد سلام

تا به پا خیزم به اعلامی بلند

باز گویم این پیام سودمند

بهر هر خلقی ز مخلوق اله

گرچه باشد او سپید و یا سیاه

این علی ابن ابیطالب بُود

جانشین من به فرمان احد

او وصّی و هم بردار بر من است

جامه ی سبز امامت بر تن است

در مقامش نیک تمثیلی ز منم

او چو هارون است و موسایش منم

لیک من هستم چو ختم المرسلین

هیچ پیغمبر نیاید بعد از این
او ولی می باشد از سوی خدا
بعد الله و پیمبر بر شما
شأنش آمد از سوی پروردگار
آیتی اندر کتاب کردگار
بر شما باشد خدا وانگه نبی
سرپرست و صاحب حق و ولی
مؤمنی هم کو یقمیون الصلوه
در رکوعش داده انگشتر زکات
باز گویم بر شما این نکته باز
از علی برپا بود امر نماز
در رکوعش بر فقیری مستمند
اوست بخشنده ی نگینی ارجمند
بر خدای صاحب عز و جلال
پیروی می دارد او «فی کُلِّ حال»
خواستم اینجا ز جبریل این کلام
کو اجازت گیرد از رب سلام
تا معافم دارد از ابلاغ آن
چون شناسم اندرون جمعتان
اهل تقوی و یقین در قلند

آن منافقهای دون در کثرتند
و آن ملامت پیشگان سخره گر
نیستم از مکر آنان بی خبر
وصف ایشان را خدایم بر شمرد
در کتاب خود از آنان نام برد
آنچه می رانند بر لبهای خود
در درون جان و دلهایشان تَبَد
ساده پندارند هر امری که آن
هست در نزد تعالی بس گران
بارها بر من اذیت رانده اند
نام من را با «اُذُن» هم خوانده اند
چون علی همراهِش با من فزون
در گذشته بوده و باشد کنون
رویکرد من به او زین آیتم
او هوا خواه و پذیرا آیدم
تا که آمد از سوی عزّوجل
آیه ای محکم پیامی مستدل
سخت پیغمبر ز خود رنجانده اند
نام او را «زود باور» خوانده اند
گو اذن همواره بر خیر شماست

مطمئن بر اهل ایمان و خداست

گر بخواهم نام ایشان را برم

یا که بر آنان اشارت آورم

یا که مردم را بخوانم سويشان

می توانستم و لیکن مردمان

بر خدا سوگند گویم، از کرم

دم نیاوردم فرو بستم لبم

لیک ناخشنود باشد رب من

گر نخوانم آنچه نازل شد به من

آنچه در حقّ علی آمد فرود

خواند احمد باز این آیت که بود

ای پیمبر آنچه نازل شد بخوان

لیک آگه باش و این نکته بدان

گر نخوانی آنچه گفتیم ای رسول

کی رسالت از تو می باشد قبول

لیک جانت را ضمانت می دهیم

از بد مردم امانت می دهیم

بخش سوم

هوش دارید این سخن را چون نکوست

آیه در شأن علی آمد ز دوست

هم بفهمید و بدانید این پیام
اوست صاحب اختیار و هم امام
طاعت امرش خدایم طالب است
بهر انصار و مهاجر واجب است
هم بر آنانی که حق را می خرنند
پیروی از راه ایشان می برند
بر سپید و بر سیاه و بر صغیر
مرد و زن، هر برده و آزاد و پیر
بر عرب، بر اعجمی، صحرا نشین
بر همه یکتا پرستان زمین
لازم الاجراست فرمان امیر
نافذ الامر است گفتارش پذیر
مورد نفرین و لعن حق بود
هر که با او ساز ناسازی زند
ابر رحمت بارش آرد بر سرش
پیروش را آنکه دارد باورش
از گناهانش خدا خواهد گذشت
آنکه طاعت کردش و دمساز گشت
ای خلائق آخرین بار است من
در چنین جمعیتی گویم سخن

گوش دارید و اطاعت آورید

از فرامین خدا فرمان برید

ذوالجلال و صاحب عزت خداست

او همان معبود و مولای شماست

بعد از او پیغمبر و مولا منم

وانگه از مولا علی دم می زنم

اوست بعد من امام مسلمین

این بود دستور ربّ العالمین

از علی آیند نسلی ارجمند

بعد از او ایشان امام امتند

این سخن جاری است تا روز حساب

روز دیدار رسول مستطاب

نیست حکم هر حرام و هر حلال

جز که فرماید خدی ذوالجلال

یا که من گویم شما را حکم آن

قول من قول خدای مهربان

ربّ من آموخت بر من در کتاب

تا شناسم راه باطل از صواب

بر علی آموختم آن را تمام

تا جدا گرداند او حِلّ و حرام

آنکه برتر باشد اندر روزگار
احترامش دار و برتر می شمار
هیچ علمی نیست غیر از آنکه در
سینه ام باشد به لطف دادگر
هر چه بود از اولین و آخرین
بر شمردم بر امام المتقین
بر علی دادم تمام علم خویش
دانشم از او نه کم باشد نه بیش
او برای هر مسلمان پیشواست
روشنی بخش به عالم مرتضی ست
یاد او در سوره یاسین بین
آیه ای از سوی حقّ بی قرین
«كُلُّ شَيْءٍ» را چو خواهی علم آن
در امامی که مبین باشد بخوان
از تولّای علی رخ بر متاب
کی کند عاقل فرار از آفتاب
هر که از حد ولایش دور شد
چشم روح و جان او بی نور شد
او به سوی حق هدایت می کند
با عمل آن را حمایت می کند

نادرستی از علی دارد شکست
چون بگیرد پرچم «ینهی» به دست
در مسیر حق بود او استوار
از ملامت گر نیاید هیچ کار
اولین مؤمن به الله و رسول
این سخن در غیر او ناید قبول
جای احمد خفت در آن شام سرد
جان فدای احمد مختار کرد
در کنارم بوده از روز نخست
در عبادت کس از او پیشی نجست
«أَوَّلُ النَّاسِ صَلَاةً» او بُود
اولین همراه با من او بود
در شب هجرت به امر کردگار
خفت اندر بستم آن شام تار
جان من بر جان خود برتر گزید
حق ورا منصوب کرد و برگزید
او بُود برتر، نکویش می شمار
اوست بر پا از سوی پروردگار

آی مردم گوش دارید این پیام
او بود از جانب خالق، امام
منکرش را توبه کی دارد اثر
از یم آمرزش حق بی ثمر
بر خدا حتم است تا کیفر کند
هر که را ساز مخالف می زند
با عذابی دردناک و ماندگار
تا جهانی هست و باقی روزگار
منکران او به آتش همدمند
هیزم آن نار سنگ و مردمند
آتشی سخت است و جان سوز و گران
شد مهتا از برای کافران
بر ظهورم انبیا بر قوم خویش
مژده می دانند نامم را ز پیش
بر خدای خالق یکتا قسم
آخرین پیغمبر و مرسل منم
حجّتم بر خلق عالم، اجمعین
هم به اهل آسمانها، هم زمین
هر که شک دارد بود کفرش جلی
کفر او باشد ز کفر جاهلی

هر کسی باور ندارد این سخن
شک کند در هر چه نازل شد به من
آن که ناباور بود در یک امام
نیست مؤمن بر امامان همام
هر که شک دارد به حقّ هشت و چار
خود به پای خود برد خود را به نار
این فضیلت را خدای ذوالمنن
از روی احسان خود داده به من
چون خدا باشد کس دیگر کجاست
بانگ «اللَّهُو» ز هر ذره به پاست
در همه حالات تا روز ابد
حمد من مخصوص آن ذات احد
پاس دارید این علی را چون نکوست
برترین مردمان بعد از من اوست
برتر از هر مرد و زن در روزگار
تا که روزی هست و خلقت ماندگار
دور بادا دور باد از لطف رب

منکر قولم بُود بهرش غضب

جبرئیل آمد خبر آورد باز

از سوی پروردگار بی نیاز

هر که باشد دشمن مولا علی

یا که او را نشمرد بر خود ولی

مورد نفرین و لعن من مدام

قهر و خشم من بر او بُد مستدام

هر که باید در درونش بنگرد

تا چه با خود بهر محشر می برد

از گناه و معصیت خود را رهید

از خدای خویشتن پروا برید

دست از دامان مولا بر ندار

تا نلغزد گامهای استوار

چون خداوند است کو دارد خبر

از عملها تان چه خیر است و چه شر

در جوار حق بود جای علی

این سخن در مُنزل حق منجلی

گفت با من حق تعالی این پیام

دشمنش در رشک و آهی نا تمام

روز رستاخیز روز حسرت است

دشمن مولا علی در ذلّت است
چون که وصفش را خداوند علیم
گفت «جَنبِ اللَّهِ» ذر ذکر حکیم
نیک در مفهوم قرآن بنگرید
ژرف آیات خدا را پی برید
محکم آیات حق نور ره است
پیرو آیات شبهه گمره است
بر خدا سوگند تبیان او بود
آگه از تفسیر قرآن او بود
او که دستش را به بالا برده ام
او که وصفش بر شما بشمرده ام
هر که من مولای اویم این علی
باشد او را صاحب امر و ولی
او وصی و هم برادر باشدم
حکم مولا از سوی حق آمدم
ثقل اصغر او و فرزندان او
ثقل اکبر را به جز قرآن مگو
هر یک از این دو تو را گوید خبر

آن یکی از این و این از آن دگر
این دو هرگز نیستند از هم جدا
تا قیامت در کنار حوض ما
اهل بیت من امینان حقند
در زمینش حاکمان مطلقند
آه گفتم آنچه می بایست گفت
گاه بیداری نمی بایست خفت
نقل کردم آنچه بشنیدم ز رب
روز روشن آمد و بگریخت شب
باز گویم قول ربّ العالمین
نیست غیر از او امیر المؤمنین
بعد من بر مؤمنان باشد امیر
ای — ن بود وح — ی الهی در غ — دیر

بخش چهارم

گفت آنکه خاتم پیغمبران
کیست برتر از شما بر نفستان
پا سخش دادند: «الله و رسول»
گفت احمد گوش دارید و قبول
هر که من مولای اویم این علی
باشد او را صاحب امر و ولی

دوستش را دوست می دار ای اله

دشمنی با دشمن او را بخواه

یار باش و همره یاران وی

بی ثمر کن آنکه در خذلان وی

هم برادر بر من است و هم وصی

دانشم را شد نگهبان این علی

او خلیفه بعد من در امّتم

جانشین من برای دعوتم

او بود بر مؤمنان چون آفتاب

بعد من عالم به تفسیر کتاب

رهنما و داعی حق مرتضی ست

مرتضی عامل به آنچه حق رضاست

شیرحق، حامی طاعات رب است

ناهی منکر به هر روز و شب است

او بود پیغمبرش را جانشین

او بود هادی، امیرالمؤمنین

اوست در راه خدا پیکارگر

با گروه ناکث بیداد گر

قا سطین آنها که روگردانده اند

با کجی از راستان جا مانده اند

ما رقیب باشند از دین رفتگان
نیستند از مکر او اندر امان
گفت رب با من کلامی مستدل
قول من هرگز نخواهد شد بدل
ای خدا با امر تو گویم سخن
با ندایی از نهان خویشتن
دوستانان علی را دوست دار
دشمنان حضرتش دشمن بدار
از سوی خود یاورش یاری نما
هر که بر خذلان وی شد کن رها
منکرانش را ز مهر خود بران
خشم خود را بر دل آنان نشان
ای خدای من تو نازل کرده ای
در حق او آیتی آورده ای
بهر نصب او به عنوان ولی
یا که تبیین مقامات علی
دینتان امروز کامل کرده ام
نعمت خود را تمام آورده ام
برگزیدم بر شما اسلام را
گوش جان دارید این اعلام را

هر کسی جوید به جز اسلام دین

آن که باشد تا ابد دین مبین

هرگز از او نا پذیرم این بدان

او بُود در آخرت از خاسران

بار الها باش خود بر من گواه

وحی را ابلاغ کردم ای اله

بخش پنجم

از سوی آن حضرت صاحب جلال

با امامت دینتان شد در کمال

هر که راهش را ز راه مرتضی

یا ز راه نسل او دارد جدا

آن امامانی که از صلب منند

پیشوایانی که یک جان و تنند

جانشینانی که تا روز ابد

پیرویشان واجب آمد از صمد

حبط گرداند خدا کردار او

نار باشد پاسخ رفتار او

هیچ تخفیفی نیابد در عذاب

مهلتش چون کاخ امیدش خراب

این علی یاورترین یار من است

او سزاوار است و دلدار من است

ص: ۶۷

از همه بر من بود نزدیکتر

عزّتش مافوق ابناء بشر

هم خدای من از او خوشنود باد

هم من از او راضی و خوشنود و شاد

آیه ای نبوّد به قرآن در رضا

جز که نازل شد به شأن مرتضی

«الَّذِينَ آمَنُوا» هر جای آن

می دهد اوّل ز اسم او نشان

مدح در مصحف از او دارد نمود

«هَلْ أَتَى» در شأن او آمد فرود

آن بهشت «هَلْ أَتَى» مخصوص اوست

هدیه ای بر او بود از سوی دوست

غیر او این سوره را شایسته نیست

مدح در این سوره مخصوص علی است

یاور دین، حامی جان نبی

او تقی و هادی و مهدی نقی

از همه پیغمبران بهتر منم

سنگ حیدر را به سینه می زنم

اوست خیر الاوصیاء الانبیاء

نسل او باشند خیر الاوصیاء

نسل هر پیغمبری از خود، ولی

نسل من آیند از صلب علی

چونکه ابلیس از حسد در مانده شد

حضرت آدم ز جنت رانده شد

رشک می باشد ز شیطان مرید

پس مبادا بر علی رشک آورید

چونکه می گردد عملها تان تباه

باز می ماند قدمهاتان ز راه

هبط شد آدم ز فردوس برین

با دلی سوزان فرود آمد زمین

رب به غیر از یک خطا از او ندید

گرچه آدم را خدایش برگزید

با شمایم گرچه می بینم عیان

دشمنان حق بود در جمعتان

هر کسی بغض علی در دل نهد

کی ز تاریکی و بدبختی رهد

او بود مولای هر پرهیزکار

شمس او شد، مؤمنان اندر مدار

سوره والعصر بر مولا علی است

مظهر آن آیه «اللّٰه»، علی است
فتح هر سوره به قرآن کریم
هست بسم الله الرحمن الرحیم
بر زمان سوگند خورده ربّمان
آدمی همواره باشد در زیان
جز علی ابن ابیطالب که هست
اهل ایمان، اهل صبر و حق پرست
شاهد ابلاغ پیغام خداست
او بر آنچه بر شما گفتم گواست
نیست بر من جز که سازم آشکار
بر شما فرموده ی پروردگار
آی مردم امر فرموده اله
استوار آید در ترک گناه
لحظه مردن غروب زندگی است
مرگ با اسلام خود پایندی است

بخش ششم

«امِنُوا بِاللّٰهِ» و بر پیغمبرش
هم به آن نوری که باشد در برش
پیش از آنکه چهره ها گردد تباه
باژگونه آید و باشد سیاه

یا که چون اصحاب سبت حیلہ گر

رانده گردید از خدای دادگر

بر خدا سوگند مقصود خدا

نیست جز جمعیتی در بین ما

می شناسم مقصد این آیه را

نام آن جمعیت دون پایه را

لیک مأمورم که مخفی دارمش

دیدنی نادیدنی انگارمش

این علی باشد که از روز ازل

حبّ و بغضش گشت میزان عمل

نور حق در جان من مأوا گرفت

بعد من در جان حیدر جا گرفت

بعد از او در خاندانش می رود

تا به نزد قائم مهدی رسد

مهدی آن باشد که گیرد حقّ ما

می ستاند از عدو حقّ خدا

ما ز نزد حضرت حق حجّتیم

خلق را بر دوست صاحب دعوتیم

بهر هر تقصیر کار و هر عنود

هر که در راه مخالف هست و بود

خائن و هر ظالم و اهل خطا

ص: ۶۹

ما دلایم و به خالق رهنما
سگه خاتم به نام من زدند
قبل من هم انبیایی آمدند
من چو میرم یا که گر کشته شوم
عاقبت زین عالم فانی روم
باز می گردید بر اعقاب خویش؟
عصر جهل و روزگار خواب خویش؟
هر که برگردد به عصر جاهلی
خواندش قرآن به پیغامی جلی
بر خدا زان کرده ها ناید زیان
اجر حق بر صابران و شاکران
این علی و نسل او چون جان من
نسل او هستند فرزندان من
در صبوری گوی سبقت می برند
در مقام شکر بر عالم سرنند
گر روا دارید بر من مردمان
بارهای مت اسلامتان
می شود اعمال، فعل بی اثر
هم شما را خشم رب باشد ثمر
شعله های آتشین پر مهیب

یا مس افروخته گردد نصیب
در کمین مردمان نابکار
می نشیند حضرت پروردگار
آی مردم بعد من آیند زود
پیشوایانی گران کبر و عنود
سوی آتش مردمان را می برند
در قیامت بی کس و بی یاورند
هم خدایم هم من از ایشان بری
بهرشان شیطان نماید سروری
هم خود و هم پیرو و یارانشان
هست در قعر جهنم جایشان
آتش دوزخ چه بد جایی بود
هر تکبر پیشه آنجا می رود
دانی آن یاران آتش کیستند؟
غیر اصحاب صحیفه نیستند
هر کسی در نامه اش باید نظر
تا کند خود را از ایشان بر حذر
من امامت را امانت می دهم
آن به نسل خویش عاریت نهم
تا قیامت آید و روز حساب

من رساندم آنچه مأمورم بدان

تا کلامم حجتی باشد عیان

بهر هر حاضر ز جمع حاضرین

یا به هر غایب که آید بعد از این

یا به هر کس شاهد این ماجراست

یا به دنیا هست و اندر پیش ماست

هم بر آنانی که در این جمع ما

نیستند آنها کلامم را گوا

واجب آمد حاضران بر غایبان

هر پدر در گوش جان کودکان

تا ابد گویند پیغام غدیر

آن که باشد امر علامّ قدیر

گر چه اکنون دیده ام آینده را

شد خلافت با امامت جا به جا

هان نفرین خدا بر غاصبین

آن چپاول پیشگان راه دین

اندر آن هنگام از سوی خدا

آتشی آید عذابی بر شما

شعله هایی از مس افروخته

هم پری و انس در آن سوخته

گر عذاب حضرت باری رسد
کی تواند کس که خود را زان رهد
کی رها سازد شما را آن عزیز
تا کند پاکان ز ناپاکان تمیز
او نمی خواهد که اسرار نهان
فاش گردد بر شما باشد عیان
هیچ شهری نیست در روی زمین
مردمش کوشند در تکذیب دین
تا کند نابود ربم اهل آن
قبل محشر، کو بُود روزی گران
پس خدا آن را به مهدی می دهد
حضرت حق آنچه را گوید کند
پیشتر، افزون هزاران از شما
گمراهی را برگزیدند از هدی
لیک حق نابود کرده اوّلین
هم بُود مهلک به قوم آخرین
گفت بهر من خداوند حمید
در کتاب خویش قرآن مجید
اهل باطل را کنم نابود من
سرنوشتی سخت بر هر اهرمن

اینچنین باشد جزای مجرمان
وای در محشر به حق ناباوران
امر و هم نهی از خدا آموختم
بر علی مرتضی آموختم
پیروی دارید از فرمان وی
راستین باشید در پیمان وی
گر به دنبال هدایت می روید
طاعتش دارید و فرمانش برید
چون ز راهی باز می دارد پذیر
خانه حق را نشان از او بگیر
راههای گونه گون در پیش روست
راه حق یک ره بُود آن راه دوست

بخش هفتم

چونکه من هستم صراط مستقیم
پیرویم واجب آمد از علیم
بعد من باشد علی خود راه راست
در امامان نیز راه حق به پاست
آن امامانی که فرزند منند
هادی و داعی به سوی ذوالمنند
لیک از صلب علی خواهند بود

گوهران بحر عصمت در وجود

خواند آنگه سوره حمد آنجناب

کرد بر یاران و همراهان خطاب

فاتحه در باره من شد نزول

این سخن ها را کنید از من قبول

نیز در شأن امامان آمده

در پی تکریم ایشان آمده

اولیاء الله آنانند و بس

هیچ خوفی نیست در ایشان ز کس

در حق ایشان «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

حزبِ اللهند آنان غالبون

دشمنان اهل بیتم گمروند

با شیاطین چون برادر همروند

دائماً خوانند بهر یکدگر

حرف های پوچ و لغو و پر ز شر

تا جدا سازند مردم را ز راه

آن رهی کوی رود سوی اله

دوستداران امامان را چنین

وصف فرمودست ربّ العالمین

در میان اهل ایمان بر خدا

مؤمنان بر غیب و بر روز جزا

هیچ قومی را نمی یابی که آن

ص: ۷۲

دوست باشد با گروه دشمنان
گرچه آن دشمن پدر می باشدش
یا برادر یا ز خویشان آیدش
اینچنین فرموده حق در وصفشان
ثبت شد ایمان درون قلبشان
دوستان را امامان را چنین
وصف بنمودست رب العالمین
اهل ایمانند کی مشرک شوند
در امانند و پی حق می روند
فکرشان از شرک و از انکار دور
قلب ایشان روز محشر پر سرور
چون ملائک با «سَلَامٍ آمِنِينَ»
بانگ «طِبُّمُ فَادْخُلُوها خَالِدِينَ»
با صفا خوانندشان سوی بهشت
نیست آنجا هیچ فعل و حرف زشت
جاودانه غرق نعمتهای ناب
شادمان در رزق سلطان بی حساب
جایگاه دشمنان باشد سعیر
این خیر آمد ز نزد آن خبیر
دشمنان آیند اندر شعله ها

نار دارد در دل خود نعره ها
هر گروهی را در آتش در نهند
با غضب بر اهل آن نفرین برند
اینچنین فرمود قرآن کریم
دشمنان خواهند آمد در جحیم
سائلی پرسد: «نیامد بر شما
یک نذیر از جانب جلّ علا»
با اسف گویند بر ایشان بلی
هم نذیر از سوی حق آمد، ولی
فاش بر تکذیب او پرداختیم
بهر تکذیبش سخنها ساختیم
ما همی گفتیم با آن انبیا
کی رسد وحی خدا سوی شما
آه گمراهی بود همراہتان
در مسیر حق نباشد راہتان
چونکہ می کردند تکذیب نذیر
حق کند نابود اصحاب سعیر
باز می گویم شما را این سخن
کامد از فرمایشات ذوالمنن
دوستان اهل بیتم در نھان

خشیتی دارند از مولایشان

بهر ایشان آید از پروردگار

مغفرت همراه اجری ماندگار

راه، طولانی بود راهی خطیر

ص: ۷۳

بین جایگاه آتش و اجری کبیر
لعن و نفرین خدا بر دشمنان
مدح حق آمد برای دوستان
من برای مردمان باشم نذیر
فاش می گویم علی باشد بشیر
این علی هادست و من هم منذرم
من برای خلق پیغام آورم
این علی باشد وصی بعد من
بر نتابید هیچگه از این سخن
من رسولم او امام است و وصی
بعد هم نسل امامان از علی
گرچه فرزندان من خواهند بود
لیک از نسل علی آیند زود

بخش هشتم

قائم مهدی (ع) بود آخر امام
کار با او می شود آخر تمام
چیره بر ادیان عالم می شود
آفتاب فتح از کویش دمد
از ستمکاران بگیرد انتقام
فتح دژها می کند هم انهدام

غالب آید بر تمام قومها
هم به مشرک فائق و هم رهنما
او که خو نخواه تمام اولیاست
خود همان یاری ده دین خداست
او ز دریاهاى ژرف نیلگون
بر بشر پیمانه ها آرد برون
نیکی اش بر هر کسی دارد ثمر
هر که ظرفش بیش سهمش بیشتر
سهم هر فاضل بقدر فضل اوست
سهم نادان هم بقدر جهل اوست
اوست مختار از سوی ربّ جلیل
او بُود اندر دو عالم بی بدیل
وارث علم و خزانه دار آن
حاکم ادراک و اسرار نهران
او خبر دارد ز نزد ربّ خود
او بپا دارنده ی آیات شد
او رشید و محکم است و استوار
امر این عالم بر او شد واگذار
بر ظهور حضرتش پیشینیان
مژده می دادند بر اقوامشان

آخرين حجت ز معبود ازل

ص: ٧٤

نزد او پیداست نور لم یزل
هیچکس بر او نمی آرد شکست
فتح و پیروزی از او آید بدست
او ولیّ الله باشد در زمین
او حکم باشد به خلق آخرین
او امین باشد ز نزد کردگار
در امور مخفی و هم آشکار

بخش نهم

آشکارا گفته ام بهر شما
تا بفهمید آنچه فرموده خدا
بعد من مولا علی علم آورد
او بکارد جای هر جهلی خرد
در پی این خطبه امرم گوش دار
دست بیعت با رسول خویش آر
هم سخنهاى مرا گردن نهید
دست در دست علی بیعت دهید
با خدای خویش پیمان بسته ام
در ره او دست از جان شسته ام
این علی باشد که با من عهد بست
آن کسی کو دست او دارم بدست

از شما اقرار بگیرم بر علی
او امام انس و جان است و ولی
یا علی آن کو تو را بیعت کند
گوئیا دستی به دست حق زند
دست حق باشد فراز دستها
نقض پیمان نیست جز از پستها
هر که پیمان بست و پیمانش شکست
بار سنگین زیان خویش بست
و آنکه پیمان را بدارد استوار
مزد یابد از سوی پروردگار

بخش دهم

حج و عمره از رسوم حق بُود
زائر حق سوی باطل کی رود
در صفا و مروه طوف او بدار
در کنار خانه ی او حج گزار
هر کس کو وارد آن خانه شد
مورد تکریم صاحبخانه شد
چون نماید با خدای خویش راز
مژده ها گیرد، شود او بی نیاز

هر کسی زان خانه رو گردان شود

عاقبت درویش و بی سامان شود

چون که مؤمن وقف آرد در وقوف

از گناهِش بگذرد ربّ رثوف

بعد حج مؤمن شود پاک از گناه

کار از سر گیرد او نزد اله

حاجی از سوی خدای ذوالکرم

دستگیری یابد و گیرد نعم

چونکه صرف مال در راهش نمود

می کند جبران خدا از روی جود

در حضور حضرت حق هیچگاه

اجر هر محسن نمی گردد تباه

با کمال دین به بیت الله روید

با دلی آگاه سوی حق شوید

چون مناسک عاقبت پایان رسد

هر کسی عازم به کوی خود شود

لیک با توبه رود زان جایگاه

بعد از آن پرهیز دارد از گناه

امر فرموده خدای بی نیاز

تا بپا دارید بهر او نماز

از برای مستمندان فقیر

با زکات خود نمایی دستگیر

گرچه اندر پیچ و خمهای زمان

سستی و نسیان بگیرد امرتان

این علی مولا و صاحب اختیار

باشد و روشن کند هر راه تار

اوست منصوب خدای مهربان

بعد من باشد امین بر مردمان

او ز من می باشد و من هم از او

نسل پاک جانشینانم از او

کیست پاسخگر به پرسش هایتان

یا بیان دارنده ی سرّ نهان

او و فرزندان من آن مؤمنون

عالمان در آنچه «مالا تعلمون»

آنچه می باشد حلال و یا حرام

بیش از آن باشد که اندر این مقام

در شمارش آورم در جمعتان

یا شناسانم شما را این زمان

پس به دستور خدای ذوالجلال

امر می دارم شما را بر حلال

یا که فرمان می دهم پروا کنید
از حرام و از عملهای پلید
من همان مأمور حیّ داورم
تا شما را تحت بیعت آورم
دست در دست رسول خود دهید
گام در راه خدای خود نهید
در هر آنچه گفته در حق علی
هم بر آنانی که بعد از او ولی
اوصیاء حق و فرزند منند
گوئیا ایشان ز یک جان و تنند
آخر آنها امام قائم است
مهدی آن ذخر خدای حاکم است
استواری امامت پا به جا
تا شود هنگامه محشر به پا
روز دیدار خدای دادگر
کو قضا باشد بدستش هم قدر
من شما را بر حلال و بر حرام
رهنمایی کردم و دادم پیام
آنچه را بهر شما کردم بیان
هیچگه من بر نمی گردم از آن

یاد دارید این پیام ارجمند
حفظ داریدش که باشد سودمند
بهر یکدیگر کنیدش گوشزد
حکم حق را کی دگر گونی سزد
باز گویم بر شما این نکته باز
همت باشد ز کات و بر نماز
امر بر معروف و هم نهی ای عزیز
می کند حق از ره باطل تمیز
ریشه ی هر امر بر معروف چیست؟
جز پیامم بر امامت هیچ نیست
نشر این فرمان شما را واجب است
بر هر آنکس جمع ما را غایب است
این همان امر خدای اعظم است
یا که فرمان رسول اکرم است
امر و نهی حضرت صاحب جمال
جز به معصومان نیاید در کمال
آیت قرآن گواه این سخن
این علی باشد امام بعد من
بعد از او آید امامت از علی

نور حق در نسل او شد منجلی
نسل او باشند فرزندان من
من از ایشان باشم، آنها ز آن من
آن ائمه خود کلام باقیند
بر بشر ایشان امام و هادیند
هر که بر قرآن و اهل بیت من
چنگ آرد کرده فائز خویشتن
آی مردم از خدا پروا کنید
از عذاب و سختی محشر رهید
چونکه فرموده خداوند علیم
در کتاب خویش قرآن کریم
زلزله در روز محشر بس بزرگ
باشد و بر هر کسی آید سترگ
یاد آور مرگ و روز رستخیز
هم حساب و نامه ی اعمال نیز
سخت باشد سخت میزان و کتاب
کیفر اعمال بیند یا ثواب
آن که نیکی آورد روز معاد
چهره اش آنجا بود خندان و شاد
و آنکه بد آرد ندارد بهره ای

از شراب و نهر جنت قطره ای

بخش یازدهم

آی مردم کثرت این جمعتان

باز می دارد که اندر یک زمان

دست در دست رسول خود دهید

با رسول خویشتن بیعت کنید

زین سبب باشد که فرموده خدا

با زبان اقرار گیرم از شما

بهر مولاتان امیرالمؤمنین

هم امامانی که آید بعد از این

بر امامانی که از نسل منند

از علی آیند و بر حق موقنند

بارها گفتم شما را این سخن

نسل او هستند فرزندان من

جملگی با هم بگویید این کلام

ای پیمبر ما شنیدیم این پیام

ما مطیعیم و رضایت می دهیم

بهر فرمان خدا گردن نهیم

تو رساندی امر آن فرد صمد

رسم کردی راه حق را تا ابد

این علی باشد امیر مؤمنان

عهد مان با دست و با جان و زبان

بر امامان نیز عهدی استوار

نیک میثاقی که باشد پایدار

آن امامانی که از نسل علی

تا ابد هستند بر مردم ولی

بر سر پیمان خود ما مانده ایم

بر نمی گردیم از آن تا زنده ایم

مرگمان باشد بر این پیمان پاک

تا که بر آریم تن ها را ز خاک

کی کند تغییر امر مستدل

نیست شک و جحد و برگشت و بدل

بر نمی گردیم از پیمان خویش

باز کی گردیم از بالا به پیش

پند گفتمی پند حق را نزد ما

تا که بر تائیم فرمان خدا

بر علی مولا امیرالمؤمنین

یا که در حق امامان مبین

آن امامانی که از صلب علی

نیک می آیند و بر عالم ولی

بر حسن سبط نبی وانگه حسین
آن که باشد بر پیمبر نور عین
بعد از ایشان نصب فرموده خدا
آن امامان را برای نسل ها
عهد گیرد آن خدای مهربان
از زبان و جان و دست و قلبمان
هر که بتواند بدستش عهد بست
دست مولا را بگیرد او بدست
و آنکه نتواند بگوید با زبان
بر نمی گردیم از پیمانمان
هرگز آن قادر نمی بیند ز ما
نقض پیمان یا شکست عهد ها
این خبر را ما به فرزندانمان
می رسانیم و دگر بر اهلمان
یا رب ای شاهد به سرّ عهدها
آگهی بر فعل ها و قصدها
آی مردم چیست اندر فکرتان؟
یا چه می گوئید در این جمعتان؟

هر صدا و هر نهران بر کردگار
هست همچون روز روشن آشکار
هر کسی راه هدایت طی کند
سودها و خیر آن را خود برد
راه باطل چیست؟ راه گمراهان
هر که در این ره رود یابد زیان
هر کسی بیعت نماید نزد ما
گوئیا بیعت نموده با خدا
دست قدرتمند حق باشد فراز
فوق هر دستی بود آن چاره ساز
آی مردم با خدا بیعت کنید
دست بیعت با رسول خود دهید
با علی کو هست مولی المتقین
اوست بعد از من امیرالمؤمنین
بر حسن هم بر حسین نیک نام
هم به نسلش آن امامان همام
آن امامانی که اندر عالمین
نورشان باقیست از نور حسین
در هلاکت آورد هر حیلہ گر
حضرت پروردگار دادگر

هر که باشد اهل پاکی و وفا
غرق خواهد گشت در لطف خدا
هر کسی پیمان خود را بشکند
این عمل را بر زیان خود کند
گر وفاداری کند با آن علیم
اجرتان باشد ز نزد حق عظیم
بر علی آرید بیعت با سلام
با لقب دارید پیمان را تمام
آن لقب باشد امیرالمؤمنین
این علی و این شما ای مسلمین
ما شنیدیم و اطاعت می بریم
باز گشت ما بُود نزد کریم
شکر مخصوص خداوند علاست
اوست هادی بر طریق راه راست
گر هدایتهای ربّانی نبود
کی حق از باطل جدا گردیده بود
برتری های علی کی شد تمام
چون توانم گفت اندر یک مقام
یاد او در دفتر پروردگار
بیش از آن باشد که آید در شمار

فضل او باشد فزون اندر کتاب

ص: ۸۰

آفتاب آمد دلیل آفتاب

هر کسی فضل علی را بر شمرد

از مقامات بلندش نام برد

از صفا و صدق تأییدش کنید

نام او را از سر نیکی برید

هر کسی دنبال فوز اعظم است

پرچم طاعات رب گیرد بدست

هم اطاعت از خدا هم از رسول

هم علی، آنکه شود طاعت قبول

هر که سبقت جوید اندر بیعتش

هر که شد تسلیم اندر طاعتش

رستگاری یابد و فوز عظیم

رهنمون باشد به جنّات نعیم

آنچه را راضی خدا باشد بگو

غیر خشنودی او راهی مجو

آی مردم گر شما کافر شوید

امر و پند حضرت حق نشنوید

یا همه اهل زمین کافر شوند

جاهلانه در ره باطل روند

هیچ خسروانی نیاید بهر رب

گر چه مردم روز را دانند شب

بارالها اهل ایمان را ببخش

خشم گیر و منکران حق ببخش

خطبه ام آمد به پایان مسلمین

حمد بر مولای ربّ العالمین.

متن خطابه و ترجمه آن از پیام نگار حجه الاسلام سید حسین حسینی و بااستناد ایشان از کتاب اسرار غدیر نوشته ی آقای محمد باقر انصاری اتخاذ گردیده است.

علی تنها

اشعار آقای علی تنها

مقدمه

پیم_____ بر حجّ آخ_____ را ادا کرد

طواف کعبه زاو بی انقطاع است

پیمبر در حرم خیل ملای_____ ک

همه در حیرت از اخلاص او ی_____ ند

خدایا این محمّد کیست؟ از ماست؟

فلک در گردش از هر شوط اح_____ مد

مگر او از حرم س_____ یری پذیرد؟

ولی معنای عبدالله هم_____ ین است

که بر گرد از دیار ربّ الارب_____ اب

از این وادی همه در روز موعود

خدایا شاکرت هستیم از جان

اگر چه کـ ایناتند از عطـ ایت

درای کاروان دمـ از گردیـ د

بـ یابان بود و گرمـ ای حجـ از اش

تنی چند از پیـ مبرپیـ ش بودند

خوشا آن کاروانی کو به صحرا

به هر گامی ببالد ریگک این دشت

علی بر فرق من چون می نهد پای

بدم ذره، علی کرد آسمانم

تو گویی چشم دل بیند در آنسوی

نبی بسم الله و حیدر چو آیه است

در آن وادی خشک و بی علفزار

نه برکه، زمزم اهل ولایت

غدیر است او، نه آبشخور به هر دام

سقاییت میکنند، نی تشنه آب

مسیر کاروان سویش فتاده

ولـی در بین ره جبـ ریل صادق

خدایت گفتـ ه کاین امـ ر اله است

گرت نبـ ود به سر آهنـ گک ابـ راز

چوپنمبر چنین وحیش شد از حق

سپس فرمان اتراکش رسان_____دند

و گر کس پیش_____تر از قاف_____له بود

هزاران زائ_____ر بی_____ت خ_____داون_____د

در این وادی س_____وزان، خاک بی در

سپ_____س از امر آن می_____ر حج_____ازی

برفت آئ_____ینه رب برف_____رازش

ست_____ایش لایق پروردگاریس_____ت

اگرچ_____ه هیچ همتایی ندارد

سلاطین این چنین شوکت ندارند

به هر چیزی که آن پنهان و پیداست

به مج_____دوعزّتش نبود نه_____ایت

هم او اوّل هم او آخ_____رب_____ودهان

بساط عرش وفرش است از عطایش

به ذات پ_____اک او کس ره ن_____دارد

خ_____لایق در برش حقّ_____ی ندارن_____د

زرافت داده بر هر دیده، دیده

کریم است و حلیم است و شکیباست

خ_____لایق را به نع_____مت متّی ه_____ست

ب_____ود آگ_____ه زاس_____رارنه_____ان_____ی

تمام هستی ذرات از او

ب_____ود نی_____روی او برت_____ر زافه_____ام

پ_____دی_____د آرد هر آن خلقی که خواهد

اب_____د در پی_____ش او آی_____د ب_____پ_____ای_____ان

بج_____ز ذات خ_____دایی خ_____القی ن_____یست

ببیند او هر آن چشمی که خواه_____د

ب_____ود از باط_____ن هر بن_____د آگئ_____اه

ص: ۸۲

کسی نگرفت با دی ___ دن ___ س ___ راغی

شه ___ ادت می ___ دهم الله ن ___ ام اس ___ ت

ف ___ روغ ن ___ وراوت ___ ا بی نه ___ ای ___ ت

مق ___ دَر ب ی شریک، ام ___ را الهیست

ب ___ ه وق ___ ت آف ___ ری ___ دن، روز اوّل

بیاورد آنچه آورده است بی رن ___ ج

خدایی کاو ندارد هیچ، همت ___ ا

عدال ___ ت م ___ ر خدای ___ ی را ب ___ زیب ___ د

شهادت میدهم کاو نامش ال ___ له

به پی ___ ش قدرت ___ ش هر قادری رام

بودشاهنش هستی و اف ___ لاک

عنان ماه و خورشید است دستش

به گردش از پی هم روز و هر شب

شکسته کش ___ تی هر ظالم دون

ندارد ک ___ س ورا ن ___ اس ___ از گ ___ اری

هم او فرد است و هم عاری بد از غیر

ورا همتا و همسنگی نبوده است

دهد انجام، هر کاری که باید

هر آن خلقی که باشد ریزه خوارش

حیات و مرگ در فرمان اوی ___ ند

گهی خندان گهی گریان گهی دور

تمامی بسته کن، هم یکنوش

عط _____ از او بود هم برد ب _____ اری

بود مهر کرم رخشان به دستش

عیان کرد آفتاب عالم افروز

نباشد خال _____ قی جز او که هر آن

به درگاهش دعا گردد اجاب _____ ت

ز حکمت هر نفس را بر شمارد

نباشد مشککش تا گردد آس _____ ان

هر آنکس کرده بر در پا فشاری

خدا حامی وهم حافظ به نیکان

برای مومنین صاحب اراده است

خداوندی که در هر حال _____ ت وف _____ کر

از این روی آورم بر در گهش شکر

ب _____ ودای _____ مان من ب _____ راول _____ یا اش

اطاع _____ ت زام _____ راول _____ رگ _____ ردن من

اسیرم من به دام حکم رحمان

نباشد در امان از مکر او کس

به درگ _____ اه _____ اله _____ یش چو عبدم

ب _____ اداتارس _____ دبر کس ع _____ قابش

خدا، معبود و من هم در اطاعت

که گـر بر هم‌رهان ناگفتـه بودم

تو گفـتی گویم اینسان مدح حیدر

توضامن گشتی از آسیب مـردم

پس از آن آمد این وحی الهـی

الا یغـمـم لـبـبـب ازمی کـن

همان امری که دارد بوی حیدر

اگر گفـتی رسـالـت ازت و مقبول

الا ای قوم ازحـجـباز گشته

ص: ۸۳

من اندر دعوتش کاه _____ ل نبودم

رسانده حق ز سوی خود سلامم

بدانیدای سیاهان، ای سپی _____ دان

علی باشد وصی، هم جانشینم

بود شان علی از شان من چون؟

بوت کی خدا داده علی را؟

خدای _____ م اینچ _____ نین ن _____ ازل نموده

بج _____ ز پیغ _____ مبر ورب، خاشعین را

همانانی که در حال رکوع _____ ند

هر آئینه علی مقصود آیه است

سپس گفتم چنین بر جبرئیلش

که من زاین امر او سر باز دارم

نگر یارب فروتر گشته دشمن

همانانی که حق در وصفشان گفت

همان قومی که من آزرده زانم

در این ره ای خدا جرمم چه باشد

ولی گفתי تو در وصف چنین قوم

پیمبر گوش باشد، زود ب _____ اور

ولی "خیر لکم" ای قوم جاه _____ ل

اگر خواهم همی نامردمان را

که تا رسوا شوند اندر خلاق
خدایم گفته مسرورش نمایم
مرا دستور ابلاغ اینچنین داد
همان وحیی که در حقّ علی شد
اگر نا گفته بودم ای خلایق
چون این امرش به دلها میرسانم
شمانی ز ای گروه مردمانم
هر آئینه علی مقصود آیه است
بود واجب اطاعت ز امر حیدر
به هر یکتا پرستی در زمین است
به هر قوم از سیاهان و سپیدان
به آنانی که در شهرند و صحرا
الا یا معشر الناس این علی را
ه دستورش بود نافذ به دلها
هر آنکس تابع امر علی بود
همانا من کنون که اینجا ستادم
بدانید آخرین بارم بود هـ ان
به فرمان الهی سرگـ ذارید
پس از آن خالق و معبود اولی
خدایم گفته بعد از من ولی را

پس از آئینهء ذات پیم_____بر

زایشان جمله اشیا تا قیامت

حلال و هم حرام اندر دو عالم

خدایم گفته اندر قـول قران

کنون دادم من علم اولین را

الا ای مردوزن از درگه او

ص: ۸۴

خدا را از علی رو بر ندارید

علی هر ناحقی مقهور سازد

اگر چه سوی حق آورده خواهش

علی روشنگر راه خداوند

خدا هر دانشی بر او بداده

علی مرد نخستین در یقینش

در ایمان کس بدین باور ندیدم

علی همراه پیغمبر به هر جا

علی اوّل مصلیٰ بهر ایزد

من او را گفته ام هستی تو جانم

علی با جان و دل امرم پذیرفت

الا یا معشر الناس این علی را

شما هم برترش دانیدو مهتر

از آن رو که آن خدای حی سبحان

نیامرزد خدا هر منکری لیک

به هر کس کو سر نا ساز دارد

بترسید از گمانهای مخالف

در آن هیزم زخیل مردمان است

قسم بر ذات حق مقصود خالق

ظهورم بوده است و شوروحالی

هر آنکس که او ندارد باور من

اگر کس در دلش تردید دارد

وگر در سینه شکی بر امامی است

سزای منکر ما هم به دوران

الا اینک خدای از روی احسان

همی بر خلق خود اولاست الله

ستایش گویمش از جان و از تن

الا تا آن زمان که خلقتی هست

کجا برتر از او یابید مردم

بیارد ابر خشم این خداوند

همانا جبرئیل از سوی داور

هر آنکس با علی بستیزد از کین

بود لایق به خشم و نفرت حق

مبادا روی از حیدر بگیرید

مبادا گامتان از حق بلغزد

الا مردم علی همسایه ی اوست

خدا گوید ز قول حارینش

علی بد هم جوار خالق خود

تفکر در کلام الله نمایید

نظر بر محکّمات آن نموده

به تفسیرش برانسان راه، بستم

بگویم بر شما "من کنت مولاه"

علی، ابن ابی طالب بود دان

ولایش حکم ربّ العالمین بود

ص: ۸۵

همانا این علی و نسل حیدر

بدان قرآن کلام نور داور

کند سازش دو ثقل از بهر هم هان

جدا از هم مگردد تا به کوثر

بدانید این دو ثقلم چون بگویند

بدانید آنچه من ابلاغ کردم

من از سوی خدا گفتم خلاق

مبادا این لقب بر کس برانید

سپس پرسیدازان قوم حیران

یکایک پاسخ آوردند ایزد

بگفتا پس نبی بر آن خلاق:

بگفتم تا که بر گویم جهانی

هرآنکس را منم مولاوسرور

همین حیدر که اکنون بر فراز است

بگفت آنکه پیمبر که ای خلاق:

علی باشد وصی، همراز احمد

علی آن جانشین دولت من

علی خواندشمارا سوی معبود

بوداعمال او شوقاً"الی الله

دلش از مهرحق آکنده باشد

علی خصم خدا را بازدارد

علی فرمانروای شهرایمان

به امر حق، هلاک ناکشین است

خدا فرموده در قرآن بی چون:

به امرت این دعا خوانم، الهی

تویاری کن هر آنکس حامی اوست

سزای دشمن او خشم خود نه

اگر ناباورش روی زمین است

خدایا گفته ای پیغمبرت را

الا دین شما "الیوم اکملت"

پسندیدم که اسلامم بیارید

اگر دینی به غیر از این بخوانید

خدا تکمیل دین با حیدرش کرد

اگر اعمال کس نزد اله است

عمل، بی مهر او بیهوده باشد

نه کمتر آتش قهر الهیست

علی بهر نبی یا ورترین است

رضایت را نباشد آیه ای کان

علی را ربّ و من، باشیم خشنود

علی سر حلقهء آن مومنان است

به قرآن گر بخواندی هل اتی را

بدان در حقّ حیدر گشته نازل

خدا خوانده علی را یاور دین

بود پرهیزکار و پاک و طاهر

اگر من برترین پیغمبر استم

بود فرزندی، نسل هر پیمبر

بدانید آدم ار مطرود گردید

دلیلش بود، رشکش، مکر شیطان

ص: ۸۶

علی را اگر حسدورزید آه است
تنزل، حضرت آدم، سما را
اگر چه صفوه الله است آدم
خلایق، حال خود را نیک، یابید
ستیغ عزت اندر کوی ما پست
فلاح و رستگاری سائل او
"ولا یومن به" جز مخلصانش
زمان را خورده سو گند این خداوند
ولی انسان کامل جز علی نیست
منم اکنون که خوانم بر تو سو گند
مرا تکلیف، جز ابلاغ، نبود
نمیرید ای گروه نیک فرجام
به ربّ واحمد و نوری که در اوست
بود "اصحاب سبت" از قول قرآن
خدا باشد گواه این گمانم
ولیکن امر حق در پرده پوشی است
هم اکنون این محک بر دل گذارید
اگر مهرش به دلها رونهاده
وگر خشم از علی دارید درد دل
خدا از نور خود، جانم سرشته

پس از حیدر به نسلش تا به قائم
خدا حجّت کند کامل بر این خلق
مقصر، هم معاند، هم مخالف
الا ای قوم، من هستم رسولش
اگر من مرده باشم یا که مقتول
اگر کس بعد من در قهقرا رفت
خدایم گفته در حق صبوران
اگر بر دین حَقّم استوارید
ز اسلام شما من را چه مَنّت؟
اگر بر من همی مَنّت گذارید
خدا هم خشم خود شامل نماید
خدا همواره ما را در کمین است
پس از من _ در تباهی _ رهبرانند
بدانید این گروه اندر قیامت
بر او انصار و اتباع و هم اشیاع
به اصحاب صحیفه شهره باشند
هم اینک جانشینی را امانت
به نسلم داده ام من تا قیامت
کنون تبلیغ امر حق نمایم
بر آنکه زاده یا زاییده گردد

به هر نسلی پدر در گوش فرزند

الا این منصب از بعدم شود غصب

نه شاهنشاه، که شاهنشاه نمایی است

بر آنکس بیعتش را هم پذیرد

خدا هر کس ورا یاری نماید

نه او هر بنده را بر خود رها کرد

ص: ۸۷

مشیت مر خدا را این نبوده
نباشد سرزمینی زاهل تکذیب
سپس از امر آن باری تعالی
سفارشهای حق گردد محقق
اگر پیشینیان گمراه گشتند
هم او ویرانگر آیندگان است
هلاک اولین و آخرین را
همین باشد سزا مر مجرمان را
خدا من را به امر و نهی آگاه
شما نیز امر او را گوش دارید
مبادا راه دیگر برگزینید
صراط مستقیمی که به قرآن
پس از من این صراط حیدر بود تا
پیمبر بعد از این با نام الله
همان حمدی که در این سوره خواناست
امامان اولیای عرش سبحان
همانا حزب غالب حزب اویند
که از بهر ظلالت مردمان را
خوشا احوال هر کس را خدا گفت
براند هم برادر هم پدر را

خدا بوده به دل حكاك ايمان
به صحت هم سلامت گام دارند
اگر درد دل کسی شگی به ما داشت
اگر بذر محبت در دلت بود
ملایک میزبانان در بهشتند
خطاب "طبت" آید از ملایک
بهشت، ارزانی یاران یار است
جهنم، خانه دشمن به آتش
خدا فرموده در حق عدویش
نگهبانی ز دوزخ پرشش آورد
جواب آید: بلی، لیکن ز حسرت
دروغ انگاشتیم آیات رب را
خدا فرموده پس: "سحقا لاصحاب"
ولی یاران ما، هم در نهانی
"لهم اجر کبیر" از حق تعالی است
چه بسیار است از این ره تابه آن راه
سر جنگ ار کسی با ما بدارد
وگر با ما بنای دوستی داشت
منم منذر، علی، هادی دینم
منم پیغمبر و حیدر وصیم

امامان بعد من از صلب اویند

همانا مهدی از ما اهل بیت است

بگیرد انتقام از ظالمین او

مسلط بر تمام مشرکین است

به دین حق بود او یار و یاور

نصیب هر کس از احسان و نیکیش

بود نیکو وهم مختار یکتاست

ص: ۸۸

کلامش چون کلام خالق اوست
رشید است و سدید است ای خلاق
خبر، پیشینیان دادند از او
نباشد حق مگر در نزد مهدی
ببندیدش ز روی مهر، عهدی
ولی الله مطلق در زمین اوست
پیام ربّم این بود و رساندم
شما نیز ای خلاق بعد گفتار
پس از من دست بیعت ده ولیم
علی پیوند خود را با نبی بست
نیابت داده من را حق تعالی
خدا فرموده هر کس با شما بست
بدان پیغمبرم: دستم زهر پست
اگر عهدش کسی بشکست، در دام
خدایا عفو و رحمت بر کسی آر
ز آداب و رسوم حق سبحان
طواف حضرت حق از صفا کن
به درگاهش رود هر کس به هر شب
بود بی بهره و محتاج هر بیت
اگر در موقوفات حج بماندی

پس از آن نامه ات پاک است و بی عار

الابر حاجیان، خود، یاورم من

تباهی، کارنیکان، نیست آری

اگر در بیت رب آید سویش

نه کعبه، بلکه هر مشهد که رفتید

نماز و هم زکات ارکان دین است

علی، جان رسول و جان دینم

پس از من بر خدا، حیدر امین است

علی و نسل او هستند کامل

حلال و هم حرام حق فزون است

از این روی ای گروه آید دستی

پذیرید آنچه را در حق حیدر

امامت دارد از نسلش وراثت

لوای دین به دستش تا به انجام

منم مرشد، شمارا ز آتش دون

شوید از این سه حکم الله، مشعوف

زمنکر واره ی_د و پس بدانید

که این امر است و فرمان خداوند

یقین، بع_د از ع_لی اولاد حی_در

همین گفتار حق اندر کتاب است

نَبِیْهِمْ كَفْتَهُ اَزْ بَهْرَهْ دَايْت

خدا از لرزه ای بس هول انگیز

مشو غافل زم رگ واز قیامت

ص: ۱۹

هـ ما نا بند گان در روز محـ شر
سزای نیک هر کس جنت اوست
هر آنکس آورد بیعت به پیشـم
بدین انبوه، بیعت هست، مشکل
مبا دا ایـن عـلی از خود برانید
به میزان آن کسی خیر اندر آرد
سپس از امـر پیغـمبـر، رخـلایـق
هـ ما نا ما شنیدیم و مـطیعـیـم
همی عهد و لا از نای بستیم
زجان و دلـقـبول اولیاـت
بر این پیمان بما نیم و بمیریم
نباشد منکرش در ما و شکاک
محبت جز علی، کس را روا نیست
پیمبر، عهد خود از ما گرفتـتـی
به روح و دستان لئیک گفتیم
از این پیمان خود، ما سر نیچیم
رسانیم این پیمان را به ایشـان
پیمبر گفت: ای مردم چه گوید؟
خدا آگـهـ ز اسـرار دل مـاسـت
هر آنکس کاوهدایت را پذیرفت

وگَر کَس راه ذلّت بر گزی_ن_د

شما گر در پی عه_د خدای_ی_د

نبا شد دست کس بالات_ر از او

هم اینک بی_ع_تی ب_ایست، بستن

پس از من با امیرالمومنین دست

هر آن مستی که از جام غدیر است

پس از حیدر، حسن مولا است بی شک

پس از او عالمی در شوروشین است

ام_امت بع_د از او در نس_ل_آی_د

یکایک آیتی از حضرت دوست

تباهی حيله گر را می سزد ه_ان

اگر پیمان شکستی خود غریمی

خلایق، آنچه را گفتم در اینج_ا

سلام حضرت مولا چن_ین گوی

بخوانید آنگه از جان و دل خود

خدا: آمرزشت خواهیم و دانی_م

خدای_ا: شاکرت هستیم و ممنون

الام_ردم، فض_ی_ل_ت_ه_ای حی_در

نه آنست آنچه من گفتم در این روز

همان_ارست_گاری به_ر آن_ی_است

نه از ما و نه از خوانی که گف—تم

بود تسلیم حیدر، رستگاری

بگویی—د آنچه را حق زاو رضا شد

سزای مومنین آمرزش و جود

ص: ۹۰

ستایش لایق پروردگاری اس_____ت

ط_____واف خانه ی امن خدا کرد

اگر چه نام حج، حج و داع است

به صف استاده هنگام مناسک

به غیر از مدح او چیزی نگویند

ویا عالم طفیل پیر بط_____حاست؟

سمک تسبیح گوی از صوت احمد

که راه خانه اش از خانه گیرد؟

همین، فرمان ربّ العالمین است

به همراهان بگو از پیر و از شاب

بسوی خانه برگردیم خشنود

پذیرفتی سر خوانت چو مهمان

سهیم و هر زمان زیر لوایت

سفر از بیت رب آغاز گردید

سواران از شتر زیر جهازش

بسی خسته ز راه خویش بودند

به همراهش علی و شاه بطحا

منم خاک ره جانانه زین دشت

نه صحرا، آسمان باشد مرا جای

چه من بر تیر مژگانش نشانم

گرفته مهر عالم از علی، روی
علی خورشید او، کی جای سایه است؟
به ناگه برکه ای آمد پدیدار
نه زمزم، کوثر شاه امامت
فلک، سیراب از او ز آغاز و انجام
شفاعت میکند از پیر و از شاب
از این رو تاج عزت سر نهاده
سه بار آمد که ای سلطان ناطق
تو ابلاغش کن و جان در پناه است
رسالت را نکردی هیچ احراز
سراپاشد خضوع آن عبد مطلق
تمام حاجیان آنجا بماندند
رسول الله بخواندش سوی خود زود
نشان دیدگان سوی که آرند؟
چرا شد کاسهء صبر نبی پر؟*
بنا شد منبر از چندین جهازی
چنین گفتا ز سوز و از گدازش:
که کس در اوج وحدت مثل او نیست
ولی با بندگان در دل بر آرد
در ارکان جهان هیبت ندارند

خدای لامکان، آگاه و داناست

ستایش بهرش از آغاز و غایت

"تصیر الامر" سویش گفته قران

ص: ۹۱

بود سگان این کشتی به رایش

ملک با روح بر او سجده آرد

ز خوان لطف او بس ریزه خوارند

ولی کس هاله ای از او ندیده

عطا و رحمتش در خلق، برپاست

جزای خیر و شر را مهلتی هست

نباشد پرده بر دیدش زمانی

وجود جمله موجودات از او

به مثلش کس نیاورده در او هام

زت _____ اریکی مط _____ لق _____ ن _____ ور آرد

عدالت بر سر خوانش چو مهمان

بدین عزت، عزیز قادری نیست

ب_دی_ دارش رود لی_کن نشاید

زدان_ای_ی_نه_د_ه_ر_گ_ام در راه

مگر او در طریقش زد چراغی

همان کاو شهره در پاکی به عام است

ملک در وقت ام_____رش بی دخالت

وجود و بود، با اذن خدائست

نه سرمشقی ورا بوده محول

جهان قبل از وجودش خاک بی گنج

هم او صنّعش بود زیبا و بر جا
که مرجع باشد و هم زاو بخیزد
فروتن پیش فخرش صاحب جاه
به پیش عزّتش هر سرکش آرام
به گردش هر فلک زان ایزد پاک
که هر یک را اجل آرد به وقتش
به روی پرده آید ز امر این رب
شیاطین را کشد در خاک و در خون
نه ان ___ بازو شب ___ یهش در دی ___ اری
نه زاده است و نه زاییده شد از غیر
کرامت از ازل او را ستوده است
دهد حکم، آنچه راعزمش بشاید
بود در نزد او علم و شمارش
چه محتاج و چه سیرازخوان اویند
گهی نزدیک و گه تاریک و گه نور
هم او آگه زاسرار درونش
ست ___ ایش لای ___ ق آن ذات باری
تمام قدرت امکان به دستش
شب آورد از پس خورشید، هر روز
عزیز است و هم آمرزد گناهان

بیارد ابر احسانش زیادت

ز قدرت بر درش جن، سجده آرد

نی از ارد و را ف ری اد ن لان

جوابش را زراءفت داده باری

ص: ۹۲

مصاحب باشد او با رستگاران
به فرمانش ملک، از پافتاده است
سزاوار پرستش باشد و ذکر
به رنج و راحت و شادی و هم ذکر
به پیغام آوران، هم اوصیا اش
سرور از اشتیاقش در تن من
هراسم از جزا، شوقم به یزدان
نبیند رنگ بی عدلی از او پس
کمر بر طاعت از وحیش ببندم
فلک در لرزه آید از عتابش
هم او فرمان دهد بر این رسالت
همی دست از رسالت شسته بودم
خودت دادی امانم ز آفت و شر
تو گفستی بین ایشان: "یا نبی قم"

که شد آغاز با نام خدایی

ت و امر خالق _____ ت ابراز می کن

ز بهر جاننش _____ ینی پ _____ یمب _____ ر

مصونت دارم از این قوم معلول

چنین خوانی در عالم ساز گشته

به فهم علتش جاهل نبودم

رسان پیغمبر، این سان کلامم

علی در جانشینی، مرد میدان

نشیند بعد من هر جا نشینم

به سان نسبت موسی و هارون

جز او لایق که دانسته ولی را؟

ولای غیر او باطل نموده

مصلین را بگفت و راکعین را

زکاتی داده و پس در سجودند

در این آینه او مشهود آیه است

به حق بر گو سلام و گو دلیلش

هـ راس از قلـت سـربـ از دارم

به نیرنگ و به مکرو طعنه بر من

زبان گوید کلامی را که دل رفت*

بیـ نندو اذن گـویـ ند نامـم

جدا از مهر حیدر مه که باشد؟

بیازارد نبی و گوید این قوم:

بگو آری، چنینم گفته داور

چو او موء من بود بر حق و عادل

بگویم آیت و هم نامشان را

ولیکن صبر من بر خشم، فایق

به تبلیغ علی شادش نمایم

که بر گویم چنین امرش به فریاد

بدان نور حقیقت منجلی شد

رسالت کی مرا می بود لایق؟

خدا حافظ بود بر جسم و جانم

بدانید آنچه را زاین آیه دانم

امام است وهم او صاحب اراده است

ص: ۹۳

به مردم جمله، انصار و مهاجر
به کوچک یا بزرگش امر، این است
عرب یا که عجم باشد به دوران
مداوم تابعد از امر مولا*
به امر و قول و فعل آرید اولی
مخالف با علی ملعون و ادنی
خدا آمرزد او را روز موعود
شما را آگهی ز امرش بدادم
که بر گویم شما را از دل و جان
که او دیدش بود ما فوق هر دید
منم بر جملهء اشیاء، مولا
امامت هم ولایت مر علی را
به نسلش هم امامت داده داور
یکایک مورد لطف و عنایت
به اذنم باشد و اذن خدایم
حلال این است و حرمت هم بدینسان
به ابن عم خود هم آخرین را
به درگاه دگر چون آوری رو؟
ورا از جان خود برتر بدانید
شما را از پلیدی دور سازد

نیارد در ادای حکم، کاهش
همان که او نامش اندر آیه آرند
کلامش را کلام الله بخوانده
به ایمان بر خدا و مرسلینش
چو او بهر نبی یاور ندیدم
علی اندر پرستش هست، برجا
پرستش کرده حق همراه احمد
شب هجرت بیارامی به جایم
هراسان ناشدو در جای من خفت
فضیلت داده چون باری تعالی
پذیریدش امام و میرو سرور
خطابش کرده ای مولا به هر جان
ز استغفار ما پستی شود، نیک
خدا ابواب دوزخ باز دارد
که حق بر دوزخش نیکو است واقف
پذیرایی به سنگ از میزبان است
زارسال رسل از نیک و صادق
منم اینک چو علت بر تمامی
به من کافر بود نی یاور من
به شک در رسول امید دارد

بر اهل البيت من شكش تمامی است

نباشد جز عذاب و آتش جان

به من منت نهادو کردم انسان

"به یکتایی قسم یکتاست" الله

به هر حال وزمان که او مقصد من

ص: ۹۴

ویا روزی رسد هر شب به هر دست

شما نیزافضلش دانید، مردم

بر آنان که این سخن رایاوه دانند

بگفته این سخن را بر پیمبر

و گر مولا مپندارد به تمکین

شود بر دوزخ جاوید، ملحق

پرهیزید و از آتش گریزید

چو او حاکم بود غیری نیرزد

که جنب الله به قرآن سایه ی اوست

صدافسوس و فغان ازضعف دینش

چرا در حق او اینسان ستم شد؟

که تا اعماق آنرا در بیابید

تشابه را زچشمان می زدوده

مگر آنکس که دستش روی دستم

علی مولا بود از گفت الله

برادر، هم وصی هم جانشین هان

که من گفتم بدینجا بر شما زود

پس از من یادگاری ثقل اصغر

بود آیت، شما را ثقل اکبر

ز هر یک خواهی اخبار دگردان

همان روزی که نزد آمدوبر

امانتدار حق، حاکم زاویند

همان را حق تعالی داد امرم

علی، تنها بود مولای لایق

بجز بر ابن بوطالب مخوانید

چه کس اولی بود بر نستان هان؟

پس از اوایی، تو ای مقصود سرمد

الا ای مردمان، جبریل صادق

شود آگه از این سر نهانی

پس از من حیدراست آن میرومهر

زشوقش هر دلی در سوزوساز است

برادر مر مرا جز او که لایق؟

نگهبان باشد او بر راز احمد

به تفسیر کتاب و امت من

بدان امری که حق زان هست خشنود

ستیزد آنکه را دشمن در این راه

بود حامی به هر کس بنده باشد

به دشمن خشم خود ابراز دارد

هدایتگر بر اهل دین وقران

شرر، بر قاسطین و مارقین است

نخواهد شد فرامینم دگرگون

خداوندا، تو خود بر این گواهی

محبتش بدار از مرحمت دوست

جزای دوستانش رحم خود نه

زمهرت دورو بر خشمت قرین است

به وقت نصب حیدر، امتت را

ص: ۹۵

تمام نعمتم بر قوم، "اتممت"
که در درگاه حق مقبول آید
به عقبی سخت، در رنج و زیانید
مکان منکر او دوزخش کرد
بدون مهر حیدر، خود تباه است
عدو در آتشی پاینده باشد
نه فرصت بهر اصلاح تباهی ست
زاوار و قرینتر زاهل دین است
به حق حیدر آورده است، سبحان
به قرآن، «امنوا»، اوراست، مقصود
کلام مدح حق بر او نشان است
دخول جنت آل عبا را
هر آنکس غیر او گوید چه کاهل
مدافع بر در پیغمبر دین
هم او هادی و مهدی، نور ظاهر
وصیم برترین، اولاد او هم
و فرزندانش من از نسل حیدر
ز جنات نعیم و کوی جاوید
مبادا کس برد رشک علی، هان
تمام نامهء خیرش تباه است

سبب بودش خطایی مر خدا را
ولی رشکش چنین پاسخ بدادم
مبادا دشمن حق را بتابید
تو از دامان ما کوتاه مکن دست
موالی با علی شد قابل او
به قران سورهء والعصر جانش
که انسان در زیان است و به صد بند
سیاهی جزبه نورش منجلی نیست
پیامت رارسانیدم، خداوند
به تقوای الهی توشه باید*
مگر باعزت و حرمت به اسلام
اگر مومن نباشد بر من و دوست
بود ملعون، زسوی حی رحمان
که گر خواهم عدو با نام خوانم
مرا حکم خدایی در خموشی است
به حب، یا بغض حیدر، حکم آرید
خدا خوان کرم بر او گشاده
تمام زندگی را خفته در گل
پس از من در علی، این نور، هشته
ستاند حق خود از دست ظالم

به اهل البيت من تا آخرين خلق

چه ظالم او، چه خائن، جمله آسف

ز بعد آن رسولانی که بودش

دوباره جاهلیت هست، مقبول؟

ز جرمش کی غباری بر خدا رفت؟

دهم پاداش و نعمت من فراوان

علی و آل او راضی بدارید

ص: ۹۶

خدا هر بنده اش را کرده دعوت

ثواب هر عمل بر باد دادید

که آتش شعله ور، در دل نماید

سزای ناسپاس از او همین است

شما را سوی آتش می کشانند

ندارد یاورو ما، در براءت

زخشم حق به دوزخ اندر اشباع

مبادا کس زما زان دسته باشند

نهم دربینتان هم من وراثت

وصایت، هم خلافت هم امامت

به حاضر هم به غایب روی دارم

تمام خلق عالم دیده گردد*

کند با من به این پیغام پیوند

شهنشاهی شود جای علی، نصب

بر او خشم من و قهر الهیست

بلا شک شعله آتش بگیرد

به محشر وانهد، در دوزخ آید

که پاکی را ز ناپاکی جدا کرد

که خلقش را زغیب آگه نموده

که گردد قبل رستاخیز تخریب

دهد بر دست مهدی ملک آنرا

که ننگ خلف وعده نیست بر حق

هلاک در گه الله گشتند

همانانی که کفر اندر بیان است

خدا گفته است در قرآن همین را

گرفتار آورم ناباوران را

بکردو من علی آگه زاین راه

ولایت را علم بر دوش دارید

مبادا دست از حیدر بچینید

بباید پیروی کرد این منم هان

زنسلش بر حق این راه آید احیا

قرائت کرده اند : الحمد لله

به شان و رتبهء ما آل طاهاست

ندارد ترس و حزنی ره بر ایشان

محارب با ورا شیطان بگویند

دهند اخبار بیهوده نهان را

ولای غیر ما را از دلش، رفت

اگر ننگ آمد از داور، پسر را

به توصیفش چنین گفته به قرآن

اگر مومن به دینم، نام دارند

نه دست یاری اندر دین، بر افراشت

هوای یاری ما در سرت بود

ورودت با سلامت می نوشتند

نباشد کس در این جنّات، هالک

که رزق حق بر آنان بی شمار است

ص: ۹۷

به گوش آید صدا: "افروز آتش"

به دوزخ میکند نفرین هوویش

مگر منذر خدا بر تو نیاورد؟

زبانها بسته شد هنگام بیعت

ز وحی و اولیا، مرآت رب را

مگر آتش زداید پرده از خواب

ز حق خائف بوند هم در عیانی

امید مغفرت، روز مبادا ست

ز آتش اندرون تا اجر الله

خدا نفرین خود بر پا بدارد

خدا بستود و درد دل مهر خود کاشت

منم ترسانگر او باشد بشیرم

رسول الله منم، صفدر وصیم

ولی من را پدر، بر حق بگویند

هم او قائم، هم او ار سرنوشت است

بود او فاتح هر برج و بارو

هم او خون خواه جانبازان دین است

ز بحر ژرف حق پیمانہ اش سر

به قدر ارزش است ای خیر اندیش

ز علم، ارث و زفهم، ادراک، اوراست

به پا دارد نشان از حضرت دوست

عنان عالمی بر او که لایق

بود باقی و حجت بعد او کو؟

بود نوری اگر، در نزد مهدی

هواداری نیرزد جز به مهدی

امین سر ربّ العالمین اوست

علی را بعد خود زاین رو نشاندم

یکایک نزد ما آید پدیدار

به اقرار امامت بر علیم

نبی را بیعت عرش آفرین است

بگیرم عهد بر حیدر شما را

همی پیمان، یقین او با خدا بست

بود بالاتر و ما فوق هر دست

اسیر است و خلاق، دیده بر دام

که بر پیمان خود ماند وفا دار

همی حجّ است و عمره از دل و جان

به کوه مروه رو، عهدش وفا کن

شود مستغنی و مسرور از رب

هر آنکس روی خود گرداند در بیت

ردای معصیت از جان براندی

برم، اعمال خود بار دیگر آر
ز جان و مالشان خود آورم من

ص: ۹۸

بر آنان رحمت حق هست جاری
به دین و علم ژرف آرید رویش
به توبه، دست خود از عیب شستید
حساب کاهلش با جان دین است
مبین بر شما، هم حاربینم
هم او عهدش به ما، قبل از جنین است
هم آنان مثل من، حلال مشکل
از این وقت و مکان حدّش برون است
برای بیعتم با ربّ هستی
بگفتم بر شما تا روز محشر
بود فرزند او مهدی نهایت
رساند این رسالت را به انجام
مبادا حکم رب گردد دگرگون
نماز و هم زکات و امر معروف
خلایق را سوی حیدر بخوانید
جدا از ما ندارد سود، یک پند
امام و مقتدا بر خلق داور
که قصد حیدر و من در کتاب است
روید اندر بر قرآن و عترت
بترسانیده مردان و زنان نیز

بترس از سختی قبر و عقابت

به میزان عمل در نزد داور

نه جایش سوزد از روی خطا دوست

به جنات نعیم او را چو خویشم

به اقرار زبانش، عهد، کامل

به پیمان بر علی ثابت بمانید

که او ایمان به آل حیدر آرد

بگفتند این چنین بعد از دقایق

به امر آنکه گفتم سر به زیریم

به پیمان، محکم و بس پای بستیم

بکردیم و زبان هم در حمایت

همین راه، آخرت از سر بگیریم

محبت را به دل بودی تو حکاک

به شانش غیر فرزندان مگر کیست؟

حجب، از قلب و جان و دل برفتی

وگر نه با زبان لئیک گفتیم

خدا را زین سبب، قهرش نبینیم

به نزدیکان و دور، اقوام و خویشان

که حق آگه از آنچه می شنودید

به قصد مردمان، نا گفته دانا ست

خدا در حقّ او "خیرله" اش گفت

به غیر از نفس خود خسران نبیند

ص: ۹۹

به بیعت با نبی پس رو نمایند

"یدالله فوق ایدیهم" بود هو

ازاین پس هرگز از آن ناگسستن

به رسم جانشینی داده هر مست

علی بر عرش و فرش رب امیر است

به عهد خویش بی همتاست بی شک

علم بر دوش فرزندش حسین است

پیایی تا قیامت، وصل آید

که دنیا و هم عقبی جمله از اوست

"احب الله من اوفی" یقین دان

وگر ماندی، خدایا خود کریمی

به گوش غایبان گوید هر جا

فقط او را امیر المومنین گوی

"سمعنا و اطعنا" که چنین بد

که جمله روزی آخر سویت آییم

که کامل کرده ای نعمت، هم اکنون

به پیش خالق والای حیدر

که هر جا گوشه ای از سر مرموز

که از ربّ و من و حیدر جدا نیست

نباشد گر جدا جانی که گفتم

سزای عهد او، جنّات باری

نه کفر عالمی او را عزا شد

نه هر کس کز علی خشمش به دل بود

که جز او این جهان را مالکی نیست

والسلام

رائی زاده

اشعار آقای رائی زاده

تا یاس خیالِ تو بگشود سحر، آغوش

جان همه جانان گشت از نَکَهتِ آن مدهوش

در وصف تو چون آید خونِ سخنم بر جوش

بلبل شده است خاموش، قمریست سراپا گوش

ز آنکه همه مشتاقند بر قدح شه مردان

آهنگِ درِ جَنّت نام خوش و زیباست

خورشید عبودیت در سایه سیمایت

معنای خدا ترسی در طاقت والایت

شرمنده ی احسان و اکرام تو، اعدایت

بر در گه فضل تو افتاده سر وجدان

برف است که میبارد با لطف و دل آرائی

دشت است که پوشیده دشداشه ی بیضائی

سیمین شده این صحرا چون حجله یلدائی

تا بلکه رسد از ره داماد شکیبائی

از بام فلک ناظر چشم همه ی حوران

بر توسن بخت اینک بنشسته امیر عصر

جمعی به تلاش اندر تمحید کنندش قصر

مسرور همه مرغان تاییده شعاع نصر

حاشا که کند زاغی از شأن گلستان کسر

امروز بود روز خشم و غضب شیطان

عازم همه بر موطن از اُم قُری مکه

حق جامه دین خواهد پاکیزه و بی لکه

فرموده زنند امروز بر نام یکی سکه

در نقطه معطوف تاریخ جهان بر که

آنجا که شود از آیین حقش رحمان

خواهد کمر همت تقدیر و قضا بندد

بر بخت بلند خویش سیمای زمان خندد

هان که جلوتر رفت گویند که برگردد

و آنکس که عقب مانده بر جمع بیوندد

بگشوده خداوندی بر ضیف حریمش خوان

جشنی است بسی والا در آینه میثاق

با خلقت و با سجده هم قصه و هم آفاق

ابلیس اگر افتد در دایره ی امحاق
شاید که زمین گردد بر خلد برین الحاق
تجدید به بیعت را امر آمده از یزدان
کرسی به فراز آرید از تخته ی محمل ها
پیمان ازل خواهد روشن کند این دل ها
طی کرده از آن نشئه بس موطن و منزل ها
تا بازشناساند آن رافع مشکل ها
ایمان دمید از زیر خاکستر این نسیان
بگذشته کنون هشت روز از میمنت اضحی
خورشید نهان پیش انوار رخ طاها
امت همه گردا گرد ایستاده در این صحرا
گل واژه ی لب آیا، الفاظ نگه ایما
تا بلکه عیان گردد اسرار چنین فرمان

جایز نبود تأخیر ابلاغ کن آیاتم
من حافظ جان تو از شر لثاماتم
منصوب نما اینک سر حلقه رایاتم
این عید بود عید فرخنده ی ساداتم
زیباست بیاغ دین گر غنچه شود خندان
فرموده مرا سبحان ابلاغ کنم پیغام
حاضر کند این مطلب بر غائب ما اعلام
والد به ولد گوید این واقعه ی اسلام
والا کرم حق است در طول همه ایام
درمانده شود کفر و سرزنده از آن ایمان
نزدیک شوید قدری تا دامن این منبر
افشا کنم اسراری از گنج دل منصیمر
اینگونه که می بینم از منزلت حیدر
خاموش شود دوزخ گر حکم کند قنبر
دامان علی گیرید تا درد شود درمان
بر جان شما اولی از نفس شما هستم
اندر ره این آئین جان و تن خود خستم
بر قرب و جوار حق گر آتیه پیوستم
چون خالق خود خود یار یاران علی هستم
زیرا که قسیم است او بر جنت و بر نیران

حیف است که بشر چشم از آئینه حق دوزد

در کوره ی پندارش ایمان و عمل سوزد

عمری به خطا ره در تاریکی شب پوید

دست از طلب حق و دامان علی شوید

همواره سپارد گوش بر زمزمه شیطان

اینک بَرَم ایستاده فرزند ابوطالب

آن شَرزه که شد هر جا خصم خدا غالب

بر پرچم تقوی و اعلام هُدی صاحب

از روح الامین افزون بر طاعت حق راغب

در حشر بسر دارد تاج گهر میزان

بر هر که منم مولا اوراست علی مولا

ز آنرو که علی باشد مرات حق اعلا

بنواز خداوندا یاران علی هر جا

ص: ۱۰۲

دشمن بشمار آنرا که شد به علی اعدا
با مهر چنین سرور هادی شودت قرآن
امروز شد این آئین با نصب علی کامل
گشتیم ز مهر او بر جمله نعم نایل
خشنودی مَنان شد ز ابلاغ غدیر حاصل
تنها بعلی سالم کشتی برسد به ساحل
با ذکر علی بیرون نوح آمده از طوفان
هرچند شکست امت پیمان وفاداری
رو کرد از آن عزّت بر خفت و بر خواری
امید که بر خیزد زین بستر بیماری
آماده کند خود را بر شوکت و بیداری
در دولت آن تنها احیاگر دین و جان
در خطبه پیغمبر آنروز بشارت شد
بر آمدن مهدی اینگونه اشارت شد
از نسل علی ظاهر این نور امامت شد
یکباره جهان بینی از کفر طهارت شد
حاشا که به عهد او تکوین شود عصیان
او داد علی هر جا از خصم زبون گیرد
هم داد همه مرسل از کفر قرون گیرد
در محکمه ره بر آن سیلی زن دون گیرد

تا راحت و آسایش این چرخ نگون گیرد

خونین بودش چشمان از یاد شه عطشان

یک عمر گنه کردم، امروز پشیمانم

بر عاقبت کارم مضطرم و گریانم

درمانده و محتاج یک قطره ایمانم

سرمایه امیدم این است که رثا خوانم

حاشا که چنین دولت یابد حذر و نقصان

بس سلسله ها از پا با یاد تو بگسستیم

بر حلقه ی ره جویان با لطف تو پیوستیم

ز آنرو که در این در گه همواره تهیدستم

قلاده مداحی بر گردن خود بستم

راشی ام و می جویم از باب علی احسان

ص: ۱۰۳

اشعار (دو بیتی) آقای ده بزرگی

- پیغام رسان ماه سیمای غدیر فرمود که پیمان سرخم باید بست .
- آنروز فرشته در سما گل میریخت با خطبه خورشیدی خود ختم رسل .
- آغاز بهار خرم ایمان بود پیوسته نبی سه روز در خم کارش .
- ای مردم برگشته ز حج، گوش کنید این است پیام حق که در خم غدیر .
- وحی آمد در سینه احمد گل کرد ذکر صلوات بر علی و آتش .
- بزمی به صفای صبح دل برپا شد با آیه اکملت لکم خواندن عقل .
- من جز راه راستی نپویم ای خلق من با علی از یک شجره طیبه ایم .
- گلسوره نور و هل اتی هر دو یکی است از قول احد احمد مرسل فرمود .
- سر سلسله اهل یقینی تو علی . این گفته لاریب کلام الله است .
- ای سرزده عشق از جبینت بر خیز تا بیعت از این خلق بگیرم امروز .
- برخیز دگر که حق هویدا گردد ای عشق نگشته آفتابی بر خیز .
- برخیزد که دل ز دیدنت جان گیرد ای روح و داد و داد سبز اندیشه .
- ای خلق خدا صنع خدا را نگرید بعد از من اگر طالب وصلم گشتید .
- تنها نه علی برادرم می باشد در امر خلافت و ولایت بر خلق .
- فخر حرم کعبه ز میلاد علی است پیوسته او الامر زمان تا مهدی .
- هستی به وجود آمده از هست علی با گردش پیمان چشمش در خم .
- سرچشمه نور است دل آگاهش کوتاه سخن علی که ذاتش ازلی است .
- حیدر که ظهور رحمت رحمن است سلطان ولایت است و از حق به سرش .

خورشید منیر منجلی یعنی من یک روح الهی و دو پیکر یعنی .
قرآن سخنگوی عظیم است علی چون من که پیام آور حقم تا حشر .
مردیست علی که روح امید بود من مهرم و ماهم علی و در دل شب .
سوگند به ذات حق که تا حق باشد ای دل در طلب بیعت با حق بی شک .
حیدر که خدا ستوده در قرآنش باشد به کفش زمام خلق و پس از او .
ای خفلق علی، سوره الرحمن است با علم بیانی که خدا داده به او
این حکم خدای ازلی می باشد گلوازه اکملت لکم در قرآن .
حیدر که تفکر بهاری دارد بر خلق خدا به امر حق از قرآن .
از نور سرشته حق رگ و ریشه او تنها نه همین است که قائم بالقسط است .
قرآن سخنی که چهره اش چون ماه است فرمود هر آنکس که من مولایش .
فرمود رسول گل جبین ای مردم سوگند بحق که غیر او در عالم .
والله، که منعم نعیم است علی میزان کمال هست و اعمال نکو .
در سینه دلش کتاب مسطور خداست روشتر از این سخن چه گویم که علی
والشمس، به چهره نکویش سوگند عقل است نبی و دل پاکش گوید .
خورشید منیر بی نظیر است علی چون حضرت عشق بر سریر دل ما .
آنها که حکم عقل آدم هستند گویند به قول مصطفی تا صف محشر .
محمود صفاتی که رسول الله است پیوست تقاضای دل حق طلبش .
حق را صفت روشن ذات است علی گلوازه نام اقدس جانبخشش

ای دل شده گان، حکم را درک کنید روح نبا عظیم حق است علی .
حیرت زده ام که حق صفاتش خوانم چون عاجزم از درک مقامش ناچار .
در خم غدیر آیه ای نازل شد از برکت نعمت ولایت آنروز .
ای عشق دل آشنا، امام دل من بی واهمه گویم که علی عشق خداست .
ای گنج علوم کبریا سینه تو بعد از صلوات بر تو میگویم فاش .
عشق است گل روی دل آرای علی سوگند بحق زادگاهش کعبه
زد خیمه چو آفتاب در پای غدیر با ساقی سرفراز صهبای غدیر .
پیوسته ز عرش کبریا گل میریخت در پای علی مرتضا گل میریخت .
هنگام شکفتن گل قرآن بود از خلق خدا گرفتن پیمان بود .
وحی آمد خویش را فراموش کنید صهبای تولای علی نوش کنید .
رد آینه نو پاک سرمد گل کرد بر لعل خدا خوان محمد گل کرد .
سالار بهشت ساقی صهبا شد گلوآژه عشق ازلی معنا شد .
بی امر خدا سخن نگویم ای خلق او از من و من نیز ز اویم ای خلق .
یاسین حکیم و انبیا هر دو یکی است قرآن و علی مرتضا هر دو یکی است .
در ملک وجود روح دینی تو علی هادی طریق متقینی تو علی .
آئینه دل سایه نشینت بر خیز ای دست خدا در آستینت بر خیز .
اسرار نهان دوست پیدا گردد تا دل ز تماشای تو شیدا گردد .
جان مست شود طریق جانان گیرد برخیز که عدل و داد سامان گیرد
آئینه مصطفی نما را نگرید رخسار علی مرتضا را نگرید .

با جذبه حسن دلبرم می باشد منصوب به امر داووم می باشم .

دین کامل از اندیشه آزاد علی است از نسل من و اولاد علی است .

سر رشته عالم است در دست علی دل شد و جبرئیل سر مست علی .

حق جلو گر از رخ چون ماهش قرآن کریم خوانده جنب الهش .

قطب شرف و حقیقت انسان است تاج گل هل اتی علی الانسان است .

پیغمبر ذات ازلی یعنی من روح علی ام من و علی یعنی من .

تحلیل گر حکم حکیم است علی مصداق صراط مستقیم است علی .

بر دوش دلش پرچم توحید بود مه نایب و جانشین خورشید بود .

گل ذکر لبم همیشه یا حق باشد بیعت به علی بیعت با حق باشد .

از جانب حق ولی بود عنوانش این رشته بود بدست فرزندانش .

مصداق دقیق علم القران است پیوسته به کار خلق الانسان است

بر خلق خدا علی ولی می باشد تا بد ولایت علی می باشد .

بر دوش ردای شهریاری دارد در کف سند زمامداری دارد .

مهر است و بود شب شکنی پیشه او میزان عدالت است اندیشه او .

از سر نهان حق دلش آگاه است مولای دلش علی ولی الله است .

بی شبه علی است روح دین ای مردم کس نیست امیرالمؤمنین ای مردم .

طر گل رحمان و رحیم است علی یعنی که صراط مستقیم است علی .

پیشانیش آئینه منشور خداست تفسیر دقیق سوره نور خداست

والیل، به موی مشکبویش سوگند عشق است علی، به خُلق و خویش سوگند .

در بیشه سرخ عشق شیر است علی تا هست خدا خدا امیر است علی .
رهپوی ره رسول اکرم هستند قرآن و امام هر دو با هم هستند .
در آبی آسمان عزت ماه است از حضرت دوست وال من وال است .
فعلش فرح افزای حیات است علی تکبیر و سلام و صلوات است
علی سر سلسله و زعیم را درک کنید اینک نبأ عظیم را درک کنید .
یا شعشه پرتو ذاتش خوانم خورشید جهانگیر حیاتش خوانم .
آن آیه چراغدار راه دل شد دین یافت کمال و دین حق کامل شد .
تا هست بدست تو زمام دل من یعنی که خدائی است مرام دل من
روشن از فروغ وحی آئینه ی تو لعنت ز خدا به خصم دیرینه تو .
دل نیست دلی که نیست شیدای علی مقبولی حج است تولای علی

والسلام

آقای حسنی

اشعار آقای حسنی

شرف و عزت بنی آدم

سبب خلقت همه عالم

اولین خلق عالم خلقت

خاتم المرسلین در بعثت

آن رسول خدای عالمیان

وان امین اوامر سبحان

هر چه اوامر و نهی می فرمود

خلق از جان و دل قبول نمود

اندرین راه رنج برد بسی

مثل آ“ رنجهای نه برده کسی

تا که اسلام گشت پاینده

کرد دلهای مرده را زنده

هر چه از نیک و بد حلال و حرام

بود، فرمود آن رسول انام

آخرین سال عمر آن حضرت

کرد بر حج، خلق را دعوت

کل حجاج خانه توحید

به صد و بیست و یک هزار رسید

همه احرام بست از میقات

کوچ کردند جمله بر عرفات

ص: ۱۰۸

یک دل و یک جهت در آن صحرا

بود یکسر به یاد و ذکر خدا

تا که بر مشعر و منی رفتند

همه با یاد کبریا رفتند

واجب و مستحب هر چه که بود

خود عمل کرده و به خلق نمود

امر حق را به حق اجابت کرد

در منی صحبت از ولایت کرد

داد میراث انبیاء به علی

که خداوند را علیست ولی

جمله اعمال حج گشت تمام

بهر رفتن رسول کرد قیام

با بلال مؤذن آن حضرت

گفت، بر گو سحر کنم حرکت

کس نماند به غیر معلولان

همه با کاروان شوند روان

تا منادی چنین ندا در داد

غلغله در میان خلق افتاد

متعجب شدند زین گفتار

که چه سری بود در این رفتار

لیک نی در پی دلیل شدند
همه آماده رحیل شدند
کاروان با شتاب راه افتاد
کعبه را پشت سر رسول نهاد
کعبه از فرقت رسول ملول
متأثر از این ملال رسول
از غم این فراق باید رست
چونکه امر مهم در پیش است
تا رسیدند بر محل غدیر
متمایل به راست گشت مسیر
جبرئیل آمد و پیام آورد
به رسول از خدا سلام آورد
به توقف نموده امر خدا
امر او هست لازم الاجرا
باز گردد هر آنکه رفته جلو
باشد این فاصله زیاد، ولو
از همین جا کسی جلو نه روند
همه در این محل جمع شوند
در محل غدیر غوغا شد
هر که را بود خیمه بر پا شد

اشتران را جهاز وا کردند

منبری ز آن میان به پا کردند

تا صدای بلال گشت فراز

گشت روشن، رسیده وقت نماز

به جماعت نماز گشت تمام

ص: ۱۰۹

سوی منبر رسول کرد خرام

شد به بالای منبر آن سرور

خواست، تا پیش او رود حیدر

روی منبر دو کس به حال قیام

تا کنون کس ندیده این اقدام

پس زبان بر گشود آن حضرت

در میان سکوت جمعیت

شروع خطابه ابتدا می کنم به نام

خدا آن خدائی که هست بی همتا

آن خدائیکه عادل است و علی

مان خدائیکه قادر است و قدیم

آن خدائیکه سامع است و بصیر

آن خدائیکه ناصر است و نصیر

آن خدائیکه هست بنده نواز

آن خدائیکه هست بی انباز

آن خدائیکه خالق ماه است

او ز سر ضمائر آگاه است

خالق کل عالم امکان

صاحب هستی زمین و زمان

نیست او را شریک در خلقت

بی نیاز است و صاحب قدرت

اوست روزی دهنده بی منت

شامل حال خلق از او رحمت

اوست خلاق زهره و خورشید

صاحب قدرت و قوای شدید

هر چه خواهد همان دهد انجام

عاجز از درک قدرتش او هام

بحر و بر از عنایتش دائر

نه فلک از کرامتش دائر

از همه عیبها منزّه و پاک

زیر فرمان او همه افلاک

ذو اناه و حلیم است و کری

مبی بدیل و غفور است و رحیم

همه مخلوق زیر سلطه او

و حده لا اله الا هو

همه را دارد او به زیر نظر

لیک عاجز ز درک اوست بصر

بی زوال است و زنده و دائم

حکمت و قسط و عدل از او قائم

ذات پروردگار بی مثل است

هر چه ایجاد کرده بی بدیل است

کا راو خوب و صنعتش محکم

تا ابد عزتش نگردد کم

همه تسلیم در مقابل او

ص: ۱۱۰

خلق عالم همیشه سائل او
او مسخر نموده شمس و قمر
چیره کرده است شام را به سحر
روز بر شام می کند چیره
چشم بیننده را کند خیره
زورگویان را هلاک کند
صاحب قدرت از چه باک کند
او غنی را فقیر گرداند
پس مقدر نماید و داند
اوست احیاء کننده اموات
درید قدرتش حیات و ممات
او گشاینده شب است به روز
اختلافی در آن نگشته بروز
همه خاضع به پیش عزت او
همه خاشع به پیش هیبت او
همه عالم به دست قدرت اوست
این همه نعمت از عنایت اوست
از من او را همیشه حمد و سپاس
شکر او راست ای معاشر ناس
گر به آسایشم و یا به بلا

شکر گویم هماره مر او را
مؤمن صادقم به حضرت حق د
رکف اوست قدرت مطلق
به رسولان او و بر کتبش
قائلم هر چه گفته در کتبش
مومنم بر همه ملائکه اش
نی مرا ترس از مهالکه اش
هر چه او خواهد آن دهم انجام
خیر دست خداست در فرجام
سر به تسلیم او فرود آرم
بر خداوندیش یقین دارم
اوست فرمان روای کل جهان
پیش او روشن است سر نهان
وحی فرموده حضرت باری
امر او هست ساری و جاری
که رسانم رسالت حیدر
بهر امت خلافت حیدر
از خداوند خود امان دارم
تا چنین مطلبی بیان دارم
بعد من مرتضی وصی من است

رهبر اتمم ابالحسن است

بهر این اجتماع عمده دلیل

نک سه بار آمد است جبرائیل

گفت از جانب خدای غفور

بهر ابلاغ آن شدی مجبور

که رسانم به هر سفید و سیاه

زین خبر ماسوا شود آگاه

ص: ۱۱۱

مرتضی جان و جانشین من است

او ولی خدا امین من است

بعد من پیشوای امت اوست

بر شما مشعل هدایت اوست

نسبت او به من در این دنیا

مثل هارون است با موسی

بعد من لیک نیست پیغمبر

رهبریت همواره با حیدر

صاحب اختیار بعد خدا

و رسولش علی بود به شما

آیه ائی نازل است در این باب

مؤمنین را خدا نموده خطاب

آنکه بعد از خدا و پیغمبر

مرتضی بر شما بود رهبر

اوست محبوب خالق سبحان

اوست در رتبه اول الایمان

اوست آنکس که چون نماز کند

خویشتن محو سوز و ساز کند

او چو مشغول در نماز شود

بی خود از خویش و محو راز شود

در رکوعش زکات می بخشد

به سجودش حیات می بخشد

جز علی کیست در عبادت حق

که مرامش خدا شود مطلق

هست پیش خدای خود خاشع

داد خاتم همو که بد راکع

بود او که نماز برپا داشت

از خدایش هماره پروا داشت

خواستم از امین وحی خدا

که از این امر کن معاف مرا

خوفم از کثرت منافق بود

ترسم از قلت موافق بود

با خبر بودم از ضمیر شما

در کتابش چنین بگفته خدا

آنچه در قلبشان نبود و نیست

غیر آن گفته جز منافق کیست

نیست قلب و زبانشان با هم

نی عیان و نهانشان با هم

من اذن نیستم شما گفتید

چونکه بیراهه و خطا رفتید

دیده ام بس اذیت و آزار
از شما مسلمین نه از کفار
داده آنان مرا که این نسبت
می شناسم بنام و هم نسبت
به نسبت می شناسم آنان را
می توانم نشان دهم اما

ص: ۱۱۲

به خدا حکمت است در این کار

به کرم لیک می کنم رفتار

بعد از اینها که گفته شد مطلق

نشود راضی از من آخر حق

نشود راضی از من آن معبود

تا نگویم هر آن چه او فرمود

گویمی آنچه را خدا گفته

آنچه در حق مرتضی گفته

ای جماعت همین بود مطلب

که علی راست از خدا منصب

صاحب اختیار است و امام

به شما لطف کردگار تمام

جانشینم علی بن طالب

همگان را اطاعتش واجب

هر سفید و سیاه و شاه و گدا

حکم او است قابل الاجرا

بر همه روستائی و شهری

هست آنانکه بری و بحری

عرب است و عجم و یا که صغیر

یا که آزاد و یا غلام و کبیر

هر که باشد مخالفش، ملعون
مانعش هر که باشد آن مغبون
هر که را گفته ام گواهی شد
شاملش رحمت الهی شد
بخشد او را خدای عالمیان
که علی را مطیع گشته ز جان
گشته آنکه اطاعتش واجب
نیست غیر از علی بن طالب
چون سراپای حیدر ایمان است
او ولی خدای رحمان است
در چنین اجتماعی پر عظمت
می کنم من به امر حق صحبت
سر به تسلیم حق فرود آرید
گفته هایم به سینه به سپارید
مرتضی بعد من امام شماست
این کلام نه من، کلام خداست
پس زعامت خدا به حیدر داد
هم امامت به نسل او بنهاد
گشت مردم مرام حق حاصل
دینتان با ولای او کامل

پس بر او هر که اقتدا نکند

به یقین درد خود دوا نکند

جانشینان او مرا فرزند

هر یک از نسل او مرا دل‌بند

شد فریضه اطاعت آنان

ص: ۱۱۳

تا قیامت ولایت آنان

هر عمل بی ولایشان باطل

نکند کار خود هبء عاقل

در جهیم است منکران علی

در عذابند کافران علی

حق به آنان نمی دهد فرصت

وز عذاب الیمشان مهلت

این علی هست یار و یاور من

نیست محبوبتر از او بر من

راضی از او همی خدا و رسول

مهرحیدر شده است مهر قبول

هست هر آیه کز رضایت حق

نازل ز لطف حضرت حق

جمله شان بود از برای علی

شد رضا خدا رضای علی

مؤمنین را که حق نموده خطاب

در همه آیه آیه های کتاب

ابتدا مرتضی شده منظور

بلی از انتشار این منشور

هل اتی هست در جلالت او

نیست مدحی بغیر مدحت او

اوست یاری دهنده آئین

حامی مخلص رسول امین

اوست پاکیزه اوست با تقوا

او ندارد ز غیر حق پروا

او هدایت شد است او هادی

او براه خدا بود نادی

بهتر از انبیاء نبی شماست

بهترین وصی وصی شماست

بهترین اوصیاست اولادش

ره گشاهست عزم فولادش

نسل هر یک نبی ز صلب خود است

لیک در حق من چنین نشد است

گفته ام نی نهان که بلکه جلیست

نسل من تا ابد ز صلب علیست

هوش دارید ای جماعت هان

ز غرور و ره حسد شیطان

کبر نخوت به بوالبشر چون کرد

با حسد از بهشت بیرون کرد

پس شما حاسد علی نشوید

به مقام علی حسد نه برید

تا که اعمالتان هباء نشود

یا قدمهایتان خطا نه رود

آدم از یک خطا هبوط نمود

از جنان بر زمین سقوط نمود

بود او برگزیده خالق

پس نیامد به نفس خود فائق

ص: ۱۱۴

میشود پس چگونه حال شما

بین تان هست دشمنان خدا

جز شقی دشمن علی نشود

راه حق را بجز تقی نه رود

به خدا نص سوره والعصر

کرده خالق به حق حیدر حصر

سوره درباره علی نازل

این بیان از بطون آن حاصل

شاهد من خدای عالمیان

که نمودم رسالتم اعلان

آنکه بودش همی بعهده من

کردم ابلاغ واضح و روشن

پس بترسید از خدا مردم

تا نباشید پیش از مغموم

به رسول خدای عالمیان

از ره صدق آورید ایمان

هم به نوری که با رسول است آن

حق را مورد قبول است آن

آیه ائی هست شرح قوم السبت

کرده لعنت خدا بر آن امت

بخدا هست قصد حضرت حق

فرقه ائیکه بما شده ملحق

کردم ابلاغ حکم یزدان را

می شناسم به نام آنان را

می شناسم تمامشان به نسب

بهر افشاء دارم عذر ادب

چونکه نسل علی ز نسل من است

آری اصل علی ز اصل من است

رهبریت برای امت من

هست با اهل بیت و عترت من

نی حلالی مگر خدا و رسول

هم امامان او نموده قبول

یا به عکس، حلال گشته حرام

کس نداند همان، مگر که امام

هر چه بود از حلال یا که حرام

یاد داده مرا خدای کلام

همه را یاد داده ام به علی

نیست در گفته های من خلی

نیست علمی مگر خدای جهان

به من آموخت قادر منان

منهم آنرا به گفته داور

یا دادم به نائیم حیدر

جمع کردم علوم را به یقین

مخزنش سینه امام مبین

مرتضی خویش مخزن علم است

امر پروردگار را سلم است

نیست در غیر او فضیلت او

ص: ۱۱۵

به شما فرض شد امامت او

رو متابید از علی هرگز

پاس دارید اطاعتش را نیز

اوست اول کسی که شد تسلیم

به رسول و خدا به قلب سلیم

به رسول خدا اطاعت کرد

همره من بلی عبادت کرد

کرد با من به جان فداکاری

کیست چون او کند مرا را یاری

گرچه در پیش رو خطر را دید

خود فدا کرده جای من خوابید

پس فضیلت همه دهید او را

داده خالق فضیلتش زیرا

طاعت از گفته رسول کنید

امر حق است این قبول کنید

او ز سوی خدا امام شده

انتصابش ز لاینام شده

آنکه شد منکر ولایت او

نه پذیرد و یا امامت او

توبه اش نی قبول پیش خدا

میشود همنشین رنج و عنا
میشود جایگاه او به جهیم
هست این وعده خدای حکیم
آن مکان جای کافران به خداست
هم سزای مخالف مولاست
جمله پیغمبران حضرت حق
مژده داده مرا به حق مطلق
بخدای جهان که از آدم
به رسولان حق منم خاتم
من رسولم به کل مخلوقات
حجتم بر تمام اهل کرات
شک کند هر کسی به گفته من
کافر است و خدای را دشمن
این مطالب که من بیان کردم
از بیان خدا عیان کردم
هر که شک در یکی ائمه کند
یا که تخم نفاق بر فکند
جای او بی گمان بود آتش
ز آنکه گشته خدای را سرکش
این فضیلت که حق به من داده

لطف فرموده ذوالمنن داده

بمن الطاف اوست احسانی

نعمتش را نموده ارزانی

نیست جز او خدای عالمیان

پس ورا حمد و شکر بی پایان

افضل مردم است بعد از من

ص: ۱۱۶

مرتضی با اراده ذالمن

تا جهان هست، طمطراقی هست

رزق نازل ز حی باقی هست

هست ملعون و مورد غضب است

آنکه منکر به میر منتصب است

گفته جبرئیل کردم یاد

لعنت حق به منکر او باد

هست آگاه، کردگار شما

از ضمیر شما و کار شما

ایها الناس اوست جنب الله

هست مستور در کتاب الله

با علی هان مخالفت نکنید

با عدوش ملاطفت نکنید

هان تدبر کنید در قرآن

بطن آن را علی کند اعلان

دست این کس که نک بدست من است

جانشین من است و بوالحسن است

به شما می دهم نشان او را

می شناسید بی گمان او را

اینکه کردم بلند هست علی

دست پروردگار دست علی

هر که را مقتدا و مولایم

صاحب اختیار و اولایم

هر که مولای او منم حال

این علی بعد من و را مولا

فرض کرده خدا تولایش

هر که را که علیست مولایش

ای جماعت علی و اولادش

پاک ز آنانکه هست احفادش

ثقل اصغر همان پاکان است

ثقل اکبر همین قرآن است

هر یک از دیگری دهند خبر

گوید هر یک ز صدق هم دیگر

نسل حیدر مرا بود فرزند

هر یکی هست چون مرا دلبنده

هان نگرده جدا ز هم دیگر

تا بمن می رسند در کوثر

حاکمان خدا به روی زمین

امنا بین مردمند یقین

من ادا کرده ام وظیفه خود

شنوادم به هر که حرف شنود

کردم ابلاغ واضح و روشن

به شما امر قادر ذوالمن

امر رب العباد این باشد

که علی میر مؤمنین باشد

بعد من این مقام لم یزلی

نی روا بر کسی بغیر علی

این علی هست یار و یاور من

ص: ۱۱۷

هم وصی من و برادر من
جامع علم و جانشین من است
بر کسانی که مؤمنین من است
اوست تفسیر می کند قرآن
می کند دعوت و عمل بر آن
جنگ با دشمن خدا دارد
هر چه حق خواهد آن روا دارد
امر معروف و نهی از منکر
مرتضا راست بعد پیغمبر
خود او چون کند اطاعت حق
می کند خلق را به دعوت حق
من رسولم علی خلیفه من
دشمن او خدای را دشمن
مؤمنین را همو امام هداست
قاتل ناکثان به امر خداست
نیست تغییر در کلام الاهی
هست قرآن بر این مقوله گواه
روی بر آسمان نمود عیان
عرض کرد ای خدای عالمیان
شاهدی، راه راست می پویم

آنچه گفتی بگوی آن گویم

هر کسی دوست اوست ایمن دار

دشمنش را همیشه دشمن دار

هر کسی کرد یاری حیدر

یاریش کن هماره ای داور

مرتضی را هر آنکه خوار کند

خوار گردان که آه و زار کند

هر که حق علی نمود انکار

تو غضب، لعن کن ورا زینهار

شد در آنکه که روشن این مطلب

گشت منصوب او به این منصب

آمد از سویت آیه الیوم

نعمتت شد تمام بر این قوم

شاهدم هستی ای خدای جهان

کردم ابلاغ حق او به عیان

بعد فرمود آن جماعت را

یاد آرید هان قیامت را

همه خود داند حد ایمانش

حب و بغض علیست میزانش

نور در من نهاده حضرت حق

بعد من در علیست آن مطلق

نور در نسل مرتضی دایم

میرسد تا به مهدی قائم (عج)

قائم (عج) منتظر شده ز آن رو

تا بگیرد حقوق ما زعدو

ای جماعت منم رسول خدا

ص: ۱۱۸

حال اخطار می کنم به شما

قبل منم پیمبرانی بود

آمد هر یک ز سوی حی و دود

غیر راه خدا رهی نه روم

گر به میرم و یا که کشته شوم

هان عقب گرد میکنید شما؟

یا که بر قول خویش پابرجا؟

زین عمل بر خدا ضرر نرسد

بر کسی جز خودش خطر نرسد

صابران را ولی بزودی زود

می دهد اجر آن خدای ودود

شده توصیف هان به شکر و شکیب

نسل حیدر، همی ز سوی حیب

ای جماعت به دینتان هرگز

متنی نیست و نیست بر من نیز

متنی بر خدا و من ننهید

که عملهایتان به باد دهید

در کمین است کردگار شماغضب او شود نثار شما

مبتلا می کند به نار جهیم

از ره حکمت است کار حکیم

ای جماعت ز بعد من به جهان
روشن و آشکار هست و عیان
رهبرانی شوند بر امت
که به آتش کنند تان دعوت
روز محشر نمی شوند کمک
هر کسی که نداند حق نمک
ز آن جماعت خدا و من بیزار
جای آنان بدون شک در نار
هست آنان صحیفه را اصحاب
شامل حالشان همیشه عذاب
ای جماعت من این خلافت را
تا قیامت همین امانت را
می سپارم و دیعه بر نسلم
ارث باشد هماره در نسلم
آن رساندم که بوده ام مأمور
تا نباشم به پیش حق معذور
کردم ابلاغ حکم یزدان را
تا که محکم نمایم ایمان را
کردم اتمام حجت خود را
پس رساندم رسالت خود را

آنکه دارد حضور در این جا

به رساند به غائبان فردا

حاضران غائبان را گویند

پدران نائبان را گویند

تا قیامت همه ادامه دهند

ص: ۱۱۹

تا که از قید جور و ظلم رهند

این خلافت به زور اهریمن

پادشاهی کنند بعد از من

لعنت حق به غضبان باشد

وای بر جمله ناصبان باشد

آن زمانیکه فتنه برخیزد

به سر خلق، حق بلا ریزد

حق شما را رها نخواهد کرد

دردتان را دوا نخواهد کرد

سهل باشد همین برای خدا

تا کند پاک از خبیث جدا

مطلع نی کسی زاسرارش

در نیورد کس، سر از کارش

بوده هر جا زمین آبادی

شده ویران ز ظلم و بیدادی

کرده اهلش خدای را تکذیب

شد بر آنان عذاب و قهر نصیب

قبل روز جزا شوند هلاک

تا کند روی این جهان را پاک

هست بر عهده خدای عهدی

میشود تا حکومت مهدی (عج)

آنکه بوده است حق دائم ما

حق ستاند بدست قائم (عج) ما

ای جماعت خدای عالمیان

امر و نهیم نموده است عیان

من هم آن را به حکم حی علیم

به علی داده ام همه تعلیم

پیش او هست علمها یکسر

مخزن علم سینه حیدر

امر او را به جد گوش دهید

تا سلامت ز قید ظلم رهید

سر نه پیچید از اطاعت او

رستگارید با هدایت او

نهی او را به جان قبول کنید

تا که مرضات حق وصول کنید

ای جماعت منم همان ره راست

امر حق است و قابل اجراست

همه را واجب است طاعت من

امر کرده خدای عزت من

بعد من مرتضی همان راه است

او ز راه هدايت آگاه است

بعد، فرزند او امام شماس است

باعث زحمت و سلام شماس است

يازده پور حيدر كرار

هست فرزند من همه به تبار

ص: ۱۲۰

به تسلسل شوند رهبرتان
هست یا اینکه نیست باورتان
به عدالت قیامشان باشد
صحبت حق کلامشان باشد
سوره حمد در حق ایشان
شده نازل ز جانب یزدان
همه شان دوستان یزدانند
همه شان حاملان قرآنند
کرده توصیف حق به قرآنش
هر که خواهد عیار ایمانش
حیشان در قلوب اهل صفا
نیستند هیچ یک ز اهل جفا
دوستان ائمه آنانند
که خدا گفته، اهل ایمانند
جمله از جانب خدای ودود
روبرو با فرشته گان به درود
دوستار ائمه در جنت
بهره مندند از همه نعمت
عکس آن دشمنان آل رسول
در جهیمند دائمی و ملول

خصم ما را خدای ذوالعزت
کرده اندر در کتاب خود لعنت
آنکه با ماست دوست تا به ابد
مدح کرده و را خدای احد
ای جماعت منم همواره نذیر
پور عمم و لیک هست بشیر
منذرم من پیمبر رحمت
او هدایت کننده امت
من پیام آورم رسول خدا
این علی جانشین من به شما
من رسولم علی امام شماست
هم وصی من او به امر خداست
پسرانش امام تا قائم (عج)
این فضیلت بر ایشان دائم
قائم (عج) ماست مهدی موعود
یار او هست طالع مسعود
اوست غالب تمام ادیان را
اوست روشن کننده قرآن را
گیرد او انتقام از ظالم
میکنند هر خراب را سالم

فاتح قلعه های محکم اوست

غالب هر قبیله ائی هم اوست

عزت اولیاء از او باشد

زخم ما را از او رفو باشد

اوست بالا برنده اسلام

اوست محکم کننده احکام

اوست محبوب کردگار شده

منتخب صاحب اختیار شده

داده پیشینیان بشارت او

شامل اهل حق عنایت او

آخرین حجت خداست نهان

بعد او نیست حجتی به جهان

ص: ۱۲۱

نزد او هست جمله انوار
اوست آن روز عالم اسرار
کردم اینک برایتان روشن
هر چه حق امر کرده گفتم من
این علی هست هان که بعد از من
به شما حق را کند روشن
نک شما را همی کنم دعوت
که کنید با امیرتان بیعت
کرده ام بیعت حق عزت
هان بمن کرده مرتضی بیعت
چون فریضه بود اطاعت من
بیعت با خدا است بیعت من
گفته کرد گار این باشد
راه مخلص شدن همین باشد
روی دست همه یدالله است
از عمل کرد خلق آگاه است
هر که بیعت شکست خود شکند
عاقل آن است که این عمل نکند
حج و عمره بود شعائر حق
محترم گشته چون دو اثر حق

هر که حج آورد به جا مردم

فقر از او شود جدا مردم

هر که در موقفی نمود وقوف

بخشد او را یقین خدای رئوف

هر که بر امر حق شود تابع

نکند اجر او خدا ضایع

ای جماعت نماز اقامه کنید

از حریر زکات جامه کنید

گر زمانی گذشت طولانی

بر شما چیره گشت نسیانی

صاحب اختیار کل شما

نیست جز مرتضی ولی خدا

او بیان می کند برای شما

آنچه فرموده پس خدای شما

بعد من او امین خلق خداست

مشعل پر فروغ راه شماست

او بود از من و من از اویم

او به هر سوست من بدان سویم

هان که اولاد او ز نسل منند

امناء خدای ذوالمنند

آن زمان که بحال نسیانید

هر چه را که شما نمی دانید

گزرز آنان سوال شد هر آن

به شما یک به یک کنند بیان

بیش از آن است چون حلال و حرام

ص: ۱۲۲

که در این لحظه من کنم اعلام
لیک هستم ز سوی حق مأمور
بیعت مرتضی در آن منظور
دست بیعت دهید پس با من
بهر فرموده حق ذوالمن
اینکه، فرمایشش قبول کنید
بیعت نائب رسول کنید
مؤمنان را علی امیر آمد
کز سوی خالقش سفیر آمد
هم ائمه ز نسل او و مند
بین این امتند و مؤتمند
گفته ام آنچه از حلال و حرام
هست آنها قواعد اسلام
این همه هست حکم حی قدیر
هان بر آنها نداده ام تغییر
گفته های مرا به یاد آرید
این امانت چو جان نگهدارید
این سفارش به یکدیگر بکنید
نسل آینده را خبر بکنید
امر حق است چون حدیث غدیر

ندهیدش به این مهم تغییر
سخن خویش می کنم تکرار
می سپارم نماز را بسیار
هم جماعت زکات پردازید
به اهم نکات پردازید
گفته های مرا چو درک کنید
برترین کارهای نیک کنید
به رسانید گفته های مرا
به کسانی که نیستند اینجا
گفته های مرا قبول کنید
خویشتن پیرو رسول کنید
هست این گفته ها ز جانب حق
از زبان من است این مطلق
امر معروف و نهی از منکر
با امام است نی به شخص دگر
به شما میدهد نشان قرآن
بعد حیدر که هست امام زمان
پشت سر هم ز بعد هم دیگر
هست معصوم بر جهان رهبر
همه از نسل من و نسل علی

یک به یک هست پیشوا و ولی

همه را بر شما شناساندم

متن فرمان حق را خواندم

کلمه باقیه امامانند

آنکه فرموده حق آنانند

این دو، قرآن و آل پیغمبر

هان نگرده جدا ز هم دیگر

این دو را هر که با دل آگاه

ص: ۱۲۳

متمسک نشد شود گمراه

پیشه باید نمود تقوا را

داشت از روز حشر پروا را

هان بدانید هست مرگ و معاد

آورید آن زمان را بر یاد

بس دقیق است چون حساب و کتاب

متمایز بود ثواب و عقاب

نی برای شما چنین امکان

دست با من دهید در یک آن

لیک مأمورم از سوی یزدان

گیرم اقرار از شما به زبان

آنچه در حق مرتضی گفتم

بشما گفته خدا گفتم

هم امامان که بعد از او آیند

همه شان راه دین پیمایند

جمله از نسل من و او باشند

همه از پشت یک دگر آیند

همه تان راه حق را پوئید

همه کس گفته های من گوئید

ما شنیدیم حکم یزدان را

که رساندی شما به ما آن را
آنچه درباره امامان بود
گفته هایت کمال ایمان بود
یعنی امر ولایت حیدر
مستمر است تا دم محشر
با دل و جان و با لسان و بیان
با تو بیعت کنیم ما الان
تا که هستیم این عقیده ماست
تا دم مرگ این طریقه بجاست
طاعت از گفته رسول کنیم
که ولای علی قبول کنیم
با ولایش به حشر می آئیم
حرمتش را به جان همی پائیم
ما از این قول بر نمی گردیم
دور این شمع را همی گردیم
نه به شکیم و نه به ریب و نقار
و نه این گفته ها کنیم انکار
با علی نشکنیم پیمان را
کرد کامل ولایش ایمان را
گفته هایت ره سعادت ماست

مرتضی مشعل هدایت ماست

مؤمنین را علی امیر بود

حضرت حق را سفیر بود

جانشینم ز بعد او و حسن است

هست از نسل او و پور من است

ص: ۱۲۴

بعد او هم حسین نائب اوس
تلف ایزد هماره جانب اوست
کرده تعیین حق امامان را
پس نباید شکست پیمان را
عهد و پیمان گرفته شد
از ما از برای ائمه النجبا
از دل و جان و از ضمیر و زبان
حال از ما گرفته شد پیمان
نشکنیم تا به مرگ پیمان را
تا که راضی کنیم یزدان را
از شما هر که را که امکان است
بیعتش را همو کند با دست
هر کسی را که آن نشد امکان
حال اقرار میکنند به زبان
می رسانیم این مطالب را
ما ز قول شما به اهل ولا
دور و نزدیک را کنیم آگاه
این همه گفته را خداست گواه
اوست همواره شاهد گفتار
هم شماست شاهد اقرار

چون بدینجا رسید گفتارش
بود در امر حق اصرارش
تا ز گفتار آن رسول ایستاد
همهمه در میان خلق افتاد
آن فرستاده خدای ودود
بهر گفتار باز لب بگشود
هوش دارید هان چه می گوئید
راه را کج چرا همی پوئید
گفتگو هست پست یا که بلند
آن خدای سمیع می شنود
با خیر از ضمیر انسانهاست
بهر او آشکار پنهانهاست
هر کسی از شما هدایت یافت
نفع کرده ره سعادت یافت
هر که گمراه شد ضرر کرده
انتخاب ره خطر کرده
هر که بیعت به مرتضی کرده
یعنی بیعت به کبریا کرده
هر که بیعت نمود و پیمان بست
دست حق روی دست آنها هست

حال بیعت کنید با سبحان

با من و با علی بن عمران

با دو فرزند او حسین و حسن

امامان ز نسل اوست و من

تا دم مرگ عهد می بندیم

ص: ۱۲۵

هم به پیمان خویش پابندیم

بهر احقاق حق قیام کنید

به علی این چنین سلام کنید

السلام ای امی راهل وفا

السلام ای مسیر صدق و وفا

مومنین را علی امیر توئی

حضرت حق را سفیر توئی

گفته هایم همه کند تکرار

دین خود را چنین کند اظهار

ما شنیدیم و تابعین بر آن

رحمت کردگار را خواهان

بازگشت همه به سوی خداست

رحمتش مستقیم شامل ماست

پس بگوئید ای معاشر ناس

بر خداوند باد حمد و سپاس

شامل حال ما عنایت اوست

این هدایت همی هدایت اوست

ای جماعت فضائل حیدر

هست برتر ز حد فکر بشر

نزد خلاق شأن او والاست

مستتر در کتاب حکم خداست

فضل او را نمی شود امکان

بر شمردن به یک زمان و مکان

هر کسی بر خدا عبادت کرد

از رسول و علی اطاعت کرد

از امامان که ذکر آنان شد

هر که منقاد آن امامان شد

پس بدانند ره هدایت یافت

از کرامات حق سعادت یافت

هر کسی که نمود بیعت او

هم قبولش شده ولایت او

یا که سبقت گرفت بهر سلام

هر که گوید مرا علیست امام

رستگا راست و در ره دین است

مؤمنین را امیر چون این است

آن نگوئید ناروا باشد

آن بگوئید حق رضا باشد

گر تمام جماعت دنیا

همه کافر شوند سرتاپا

ضرری نیست بر خدای جهان

هست این ظلم بر خود انسان

ای خدا شاهدهی بر این گفتار

حق حیدر نموده ام اظهار

آنچه کردم آدا بخاطر آن

امر کردم ز توست چون فرمان

هر که گفتار من قبول کند

هم رضای تو را وصول کند

ص: ۱۲۶

ای خدا پس ببخش آنان را

چون توئی حافظ اهل ایمان را

منکران را غضب نما یا رب!

کافرانند چون قرین غضب

حمد مخصوص حضرت باریست

رحمتش چونکه ساری وجاریست

یافت پایان خطابه حضرت

بهر بیعت هجوم کرد امت

پیشتازان بیعت از مردم

که گرفتن سبقت از مردم

بود بوبکر و ثانی و عثمان

هم عنان طلحه و زبیر عیان

کرده تاریخ ثبت آنان را

نقض کردند جمله پیمان را

این همه دشمنان مولی بود

گفت ظاهر نعم ولی لا بود

کرده بودند اتفاق بر آن

تا که بعدا کنند نفاق در آن

حسنی از کرامت مولی

شده الکن زبان تو گویا

بانی شعر شد نبی زاده

او که اهل ولاست ازاده

آنکه بر این مهم نادی شد

دیده ام را ضیاست هادی شد

پایان

ولادت

امیرایزدی

ماه رجب ، ای شهر رب با خود صفا آورده ای

با اعتکاف و عمره ات ، عطر دعا آورده ای

بر ما نوید مرحمت از کبریا آورده ای

وجد و سروری بر دل اهل ولا آورده ای

بر تشنگان معرفت ، آب بقا آورده ای

زیرا خبر از مولد شیر خدا آورده ای

بر قلّه ی قاف شرف ، این نازنین کوبد علم

بر مسلمین راستین آمد امام بی قرین

محرم به خیل انبیا ، ختم رسل را جانشین

حبل المتین ، علم الیقین ، ماء معین ، یعسوب دین

مرحب کُش و خیر گشا ، دست خدا در آستین

کشتی دین را ناخدا ، حیدر ، امیر المؤمنین

گویند از جان ، آفرین بر حضرت جان آفرین

کاین طلعت رخشنده را با کِلک قدرت زد رقم

ص: ۱۲۷

مریم که ب ودی خادمه بیت المقدس را مدام
چون شد به عیسی حامله ، از روح حیّ لاینام
گردید دور از آن حرم ، در گوشه ای گشتش مقام
درد مخاضش چون رسید ، آورد بر لب این کلام
ای کاش مرگم برده بود ، از من نبودی هیچ نام
آب و رطب از بهر او کردی کرامت ذوالکرام
عیسی به دنیا آمد و رفت آن همه اندوه و غم
لیکن برای فاطمه بنت اسد اعجاز شد
طوف حرم می کرد چون درد مخاض آغاز شد
یاری طلب کرد از خدا ، یزدان ورا دمساز شد
در پیش رویش ناگهان دیوار کعبه باز شد
بشنید بانگ ((ادْخُلِ)) محرم به صد ها راز شد
از خلد آمد مائده ، آن میهمان اعزاز شد
آورد طفلی در حرم ، کز او حرم شد محترم
طفلی که روی ماه او از ماسوا دل می برد
بر کعبه بخشد آبرو ، از رکن ها دل می برد
نور صفای باطن او از صفا دل می برد
بیگانه را هادی شود ، از آشنا دل می برد
آوای قرآن خواندش از مص طفی دل می برد
((المؤمنون)) آرد به لب از طاء و ها دل می برد

این اولین قاری بود ، بوسد لبش فخر اُمم

ای کعبه مولودت علی آینه ی داور بود

بر جسم تو جان باشد و جانان پیغمبر بود

موسای ط ور معرفت ، عیسای جان پرور بود

بر کشتی نوح نجی سگان بود ، لنگر بود

این خضر را رهبر بود ، این خواجه ی قنبر بود

این شافع محشر بود ، این ساقی کوثر بود

ص: ۱۲۸

بیت صمد را می کند پاکیزه از لوث صنم
بر نفس هر مؤمن بود چون مصطفی اولی علی
بر مسلمین و متّقین سرور علی ، مولا علی
باشد امیر صف شکن در عرصه ی هیجا علی
پیدا بود اوصاف او از ((لا فتی الا علی))
آتش گلستان می شود ، با گفتن یک یا علی
بگذاشت بر دوش نبی در بیت داور پا علی
او عدل را بنیان نهد ، ویران کند کاخ ستم
ذکر فضیلت های او شیرین نماید کام را
آرام سازد یاد او دل های ناآرام را
با چند قرص نان جو سر کرد او ایام را
غمخوار بود و دستگیر از مرحمت ایتام را
با همّت والای خود تثبیت کرد اسلام را
همچون خلیل بت شکن در هم شکست اصنام را
با دست او لات و هبل شد دفن در کوی عدم
دین مبین شد جاودان از حلم و از تدبیر او
آمد اسیرش نفس دون ، شد بسته در زنجیر او
بشکافت قلب کفر را در غزوه ها شمشیر او
لرزد دل هر جنگجو ، چون بشنود تکبیر او
در عرش ، ختم الانبیا دیدی عیان تصویر او

محراب آمد مقتلش ، اما بین تقدیر او
کز بی نمازان گشت او بر بی نمازی متهم
ای دلبر اهل یقین ، تو دین و دنیای منی
حیدر ، امیر المؤمنین ، اصل تولای منی
روح دمیده از خدا بر جمله اعضای منی
داننده و بیننده ی پنهان و پیدای منی
آسایش امروز من ، امید فردای منی
بعد از رسول راستگو ، آقا و مولای منی

ص: ۱۲۹

از غاصبینِ حقّ تو ، جویم برائت دم به دم

ای صاحب تیغ دو سر ، صفدر تویی ، حیدر تویی

بر خیل اصحاب الیمین ، دلبر تویی ، سرور تویی

بر کردگار دادگر ، مظهر تویی ، مظهر تویی

بر عقل کل ، خیرالبشر ، افسر تویی ، یاور تویی

فلک نجات خلق را سان تویی ، لنگر تویی

بر زهره ی زهرا ز حق رهبر تویی ، همسر تویی

تنها تو بودی کفو او ، ای شهریار محتشم

۳۲ مجموعه شعر ولایی : ستاره های فروزان

ای روح و ریحانم علی ، ای سرو بستانم علی

ای جان جانانم علی ، آرامش جانم علی

خورشید رخشانم علی ، ماه شبستانم علی

دارو و درمانم علی ، سلطان خوبانم علی

محبوب یزدانم علی ، میزان ایمانم علی

تفسیر قرآنم علی ، توحید و فرقانم علی

بر خادمتم فرما نظر ، ای خسرو گردون خدم

من کیستم ؟ من کیستم ؟ دلداده ی پیغمبرم

دستی به دامان علی ، قرآن به دست دیگرم

حب رسول و عترتش باشد همایون افسرم

سرمستم از خم غدیر ، از تشنگان کوثرم

بر جیت و طاغوتم عدو ، از دوستان حیدرم
در جنگ با خصم علی حصن حصین شد سنگرم
نطق و بیان ، تیر و سنان ، شمشیر برانم ، قلم
دستم به دامانت علی ، داماد پیغمبر مدد
کن جرعه نوش کوثرم ، یا ساقی کوثر مدد
چون گشت روز داوری ، ای حجت داور مدد
در پای میزان عمل ، ای شافع محشر مدد
من خادم کوی تو آم ، ای خواجه ی قنبر مدد
صفدر مدد ، صفدر مدد ، حی در مدد ، حیدر مدد

ص: ۱۳۰

بنگر به سوی ((ایزدی)) برگیر دستش از کرم

امیر ایزدی

شماره ۱

آن روز حرم قبله گه اهل وفا بود
بد گرم مناجات و به لب ذکر خدا داشت
کای خالق بخشنده بمن لطف و عطا کن
بنگر که پناهنده به این بیت شریفم
خلاق جهان یاور آن فخر زنان شد
پر کرد ز صهبای یقین می به سبویش
یعنی که بیا در حرم محترم ما
چون فاطمه مشمول عطای ازلی شد
بشکفت به روی لب او غنچه ی لبخند
ناگاه حرم ، مطلع انوار هدی گشت
نازل به زمین قابله از عرش علا شد
شد فاش برای چه خلیل الله اعظم
شد بر همه معلوم که مولود حرم را
آمد علی و غیرت و ایثار روان یافت
آمد علی آنکس که شود یار محمد
آمد علی آنکس که سرِ شانه ی احمد
آمد علی آن م رد کریمی که شبانه

با آمدنش قدرت حق در نظر آمد
کعبه صدفی باشد و آن را گهر است او
سلطان قلوب همه مردان خدا اوست
او وصل نموده است ابد را و ازل را
بر گرد حرم بنت اسد گرم دعا بود
از درد مخاض آن زن رنجیده نوا داشت
سوگند به این طفل که دردم تو دوا کن
از لطف نم ا یاری من ز آنکه ضعیفم
آنگاه سحاب کرمش قطره فشان شد
بنمود ز دیوار ، دری باز به رویش
بنشین به برِ خوان عطا و کرم ما
وارد به سرای احدِ لم یزلی شد
دیوار حرم بسته شد ، از امر خداوند
آمیخته یکجا همه الطاف خدا گشت
زایشگه مخصوص علی بیت خدا شد

بنمود به پا این حرم پاک و معظم
در نزد خدا قرب بود بیش ز عیسی
گویی که ز نو پیکر توحید توان یافت
صهر نبی و محرم اسرار محمد
بت بشکنند و دم زند از خالق سرمد
بهر فقرا قوت برد ، بر سرِ شانه
از طلعت او نور خدا جلوه گر آمد
فرزند حرم ؟ نه ، که به خلقت پدر است او
کانون سخا ، کان صفا ، روح دعا اوست
مهرش محک رد و قبول است عمل را
آن روز که کعبه گشت زایشگه نور
در بیت خدا ، حجت حق کرد ظهور
از حرمت خانه زاد معبود ، بهشت
می کرد طواف ، کعبه را از ره دور

شماره ۲

ای خانه زاد کعبه ، شه لافتی علی
وی گفته حق مدیح تو در انما علی
نام تو را که زمزمه ی انبیا بود
داده است اشتقاق ز نامش خدا علی
پیغمبری که وحی بود هر کلام او

گفتا: علی است با حق و حقّ است با علی

چون خواستی که بت شکنی در حریم حق

بگذاشتی به شانه ی محمود پا علی

هستند طالبان حقیقت مرید تو

بودند شیعه ی تو همه انبیا علی

کرده است از خدای ، جدایی بدون شک

هر خیره سر که از تو شود او جدا علی

این فخر بس تو را که ز ابناء روزگار

تنها تویی تو لایق خیر النساء علی

آن ناشناس کیسه به دوشی که نیمه شب

بودی روانه جانب بیقوله ها علی

افسوس خصم بست همان دست کز وفا

بنهاد در دهان یتیمان غذا علی

کشتند دشمنان خدا محسن تو را

ص: ۱۳۲

در پشت در چو فاطمه ات گفت : یا علی

بر گیر دست ((ایزدی)) دل شکسته را

((یا مظهر العجائب و یا مرتضی علی))

شماره ۳

حبل المتین

مقتدایی کز جلالت بی قرینش یافتم

سرور و سرحلقه ی اهل یقینش یافتم

نام او باشد علی ، این نام روح انگیز را

مشتق از نام خداوند مبینش یافتم

من پس از احمد به حیدر بسته ام دل کز خدا

چون نبی اولی به نفس مؤمنینش یافتم

معتصم بر رشته ی حب و ولای او شدم

ز آنکه از جان معنی حبل المتینش یافتم

از عذاب حق مرا در دل نباشد وحشتی

با ولایت راه در حصن حصینش یافتم

کیست حیدر؟ آنکه شهر علم احمد را دراست

آنکه بر انگشتر خاتم ، نگینش یافتم

کیست حیدر؟ اولین قاری قرآن در زمین

روح توحید است و نفس یاء و سینش یافتم

مرشد کامل ، شه عادل ، عزیز مصر دل

کز شرف ، استاد جبریل امینش یافتم
کشتی نوح نبی را نامش از طوفان رهاند
مقتدای عیسی گردون نشینش یافتم
او نه تنها طور را روشن ز نور خویش کرد
عالمی را غرق در نور جبینش یافتم
خرمن فیض علی باشد ، همه کون و مکان
ماسوا الله را سراسر خوشه چینش یافتم
بود تفسیر ((ید الله ، فوق ایدیهم)) نهان
دست حق را تا عیان در آستینش یافتم
آفرین بر او که در بین تمام ما خلق
شاهکار حضرت جان آفرینش یافتم
در لباس آدمی بود و ملک را رهنمای
فاش می گویم که برتر ز آن و اینش یافتم
آنکه راه آسمان را بهتر از راه زمین

می شناسد ، در سما نه در زمینش یافتم
گه به نخلستان، گهی ویرانه، گاهی ساق عرش
محو و مات ذات رب العالمینش یافتم
هم یتیمان را ز بابا مهربانتر بود او
هم به هر مظلوم بی یاری ، معینش یافتم
هیچ کس در جامه ی زربافت آن شه را ندید
گر چه شاه کشور دنیا و دینش یافتم
آنکه عمری راز خود با چاههای کوفه گفت
عاقبت مقتول از شمشیر کینش یافتم
از غذای خود به قاتل داد ، جودش را نگر
مهربان حتی به آن خصم لعینش یافتم
نیمه شب شد دفن جسم اطهرش چون همسرش
در غربی هم به عالم بی قرینش یافتم
رفت از دنیا و یک دم هم اسیر آن نشد
گر چه دنیای دنی را در کمینش یافتم
((ایزدی)) تا سائل دربار آن سردار شد
بر فراز مسند عزت مکینش یافتم

خوشدل تهرانی

دانی که علی مظهر خلاق مجید

از بهر چه در خانه حق گشته پدید

زیرا که علی منادی توحید است

باید که عیان شود زبیت التوحید

حامد اهور

با آمدنت صحن زمین حرمت یافت

خورشید به دیدار جمال تو شتافت

مشتاق تو بود آنقدر دنیا که در باز نشد،

سینه ی دیوار شکافت

آمد که دهد به ماه و خورشید پناه

روشن شد از آینه ی چشمانش ماه

دیوار شکست و عشق عالم آمد

در حلقه ای از نور و فرشته از راه

سرچشمه روشن جلال و جبروت

حیران کرامات نگاهت لاهوت

ای کاش که قسمت دل ما می شد

دریای کرم، قطره ای از آب وضوت

ص: ۱۳۴

ما تشنه آفتاب چشمان توایم

محتاج تو و تکه ای از نان توایم

ای حضرت محراب، رجب تا رمضان

بالله قسم سه ماه مهمان توایم

تا در تن شعرهایمان، جان باقیست

تا خانه کعبه هست و ایمان باقیست

وقف تو تمام بیت ها، مصرع ها

تا جان به تن قافیه هامان باقیست

با آمدنت باب ولایت وا شد

توحید میان چشمهایت جا شد

تفسیر فقط ذیل نگاه تو رواست

قرآن بدون تو کجا معنا شد؟

امواج در اندیشه ی دریا شدنیم

در حسرت از نور سراپا شدنیم

چشمان امیدوار ما را بنگر

درخواست در امید امضا شدنیم

اثبات ولایت علی آسان است
چون شاهد ادعای ما قرآن است
در اصل طواف بی تولای علی
گردیدن دور پیکری بی جان است

بر حُسن تو دیده را گشودند همه
وقتی که تو بودی و نبودند همه
اینکه هدف از مدینه و مکه تویی
شعریست که شاعران سرودند همه
حامد اهور

یحیی باغانی

حاشا که باز مثل تو پیدا شود علی
بعد از تو خاک بر سر دنیا شود علی
از این درخت پر ثمر اصلاً بعید نیست
یا مصطفی شود ثمرش یا شود علی
با چهره ی پیمبری آمد ز خیمه گاه
وقتش رسیده است که حالا شود علی ...
یک عمر قد و قامت او را نگاه کرد
یعنی که پیر شد پدرش تا شود علی

بیش از همه حسین دلش شور می زند

ص: ۱۳۵

وقتی میان معرکه تنها شود علی

از بس که تیغ آمد و بر پیکرش نشست

دیگر توان نداشت زجا پا شود علی ...

از بس که مختصر شده ای تو...

گمان کنم در بین یک عبا بدنت جا شود علی

"شاعر: یحیی باغانی"

سید حمید رضا برقی

شماره ۱

مولای ما نمونه ی دیگر نداشته است

اعجاز خلقت است؛ برابر نداشته است

وقت طواف، دور حرم فکر می کنم

این خانه بی دلیل ترک بر نداشته است

دیدیم در غدیر که دنیا به جز علی

آینه ای برای پیمبر نداشته است

سوگند می خورم که نبی شهر علم بود

شهری که جز علی در دیگر نداشته است

طوری ز چارچوب، در قلعه کنده است

انگار قلعه هیچ زمان در نداشته است

یا غیر «لَا فَتَى» صفتی در خورش نبود

یا جبرئیل واژه ی بهتر نداشته است

چون روز روشن است که در جهل گم شده است

هر کس که ختم نادعلی بر نداشته است

این شعر استعاره ندارد برای او

تقصیر من که نیست؛ برابر نداشته است

شعر از سید حمید رضا برقی

شماره ۲

مصرع ناقص من کاش که کامل می شد

شعر در وصف تو از سوی تو نازل می شد

شعر در شأن تو، شرمنده به همراهم نیست

واژه در دست من آن گونه که می خواهم نیست

من که حیران تو حیران توام می دانم

نه فقط من که در این دایره سرگردانم

همه ی عالم و آدم به تو می اندیشد

شک ندارم که خدا هم به تو می اندیشد

کعبه از راز جهان، راز خدا آگاه است

ص: ۱۳۶

راز ایجاز خدا نقطه ی بسم الله است

کعبه افتاده به پایت سر راهت سرمست

«پیرهن چاک و غزل خوان و صراحی در دست»

کعبه وقتی که در آغوش خودش یوسف دید

خود زلیخا شد و خود پیرهن صبر درید

کعبه بر سینه ی خود نام تو ای مرد نوشت

قلم خواجه ی شیراز کم آورد، نوشت:

«ناگهان پرده برانداخته ای یعنی چه

مست از خانه برون تاخته ای یعنی چه»

می رسد دست شکوه تو به سقف ملکوت

ای که فتح ملکوت است برای تو هبوط

نه فقط دست زمین از تو، تو را می خواهد

سالیانی ست که معراج خدا می خواهد-

زیر پای تو به زانوی ادب بنشیند

لحظه ای جای یتیمان عرب بنشیند

دم به دم عمر تو تلمیح خدا بود

علی رقص شمشیر تو تفریح خدا بود

علی وای اگر تیغ دو دم را به کمر می بستی

وای اگر، پارچه ی زرد، به سر می بستی

در هوا تیغ دو دم نعره ی هو هو می زد

نعره ی حیدریه «أَيْنَ تَفْرُو» می زد

بار دیگر سپر و تیغ و علم را بردار

با در این دایره بگذار عدم را بردار

بعد از آن روز که در کعبه پدیدار شدی

یازده مرتبه در آینه تکرار شدی

راز خلقت همه پنهان شده در عین علی ست

کھکشان ها نخی از وصله ی نعلین علی ست

روز و شب از تو قضا از تو قدر می گوید

«ها علیٰ بشرٌ کیفَ بشرٌ» می گوید

ص: ۱۳۷

نجمه پور ملکی

کار غزل امشب فقط شور آفرینی ست

شعر مسیحایی همیشه این چینی ست

امشب زمین هم به حساب آمده یعنی

حال و هوای آسمانی ها زمینی ست

رفتم نجف تا الغدیرم را بگیرم

مستی ام امشب دست علامه امینی ست

در مستی نام علی شکی ندارم

با بردن نام علی مستی یقینی ست

باور بفرمائید اصلاً عشق تنها

مخصوص دل های امیر المومنینی ست

هر کس همای رحمتی دارد برایش

معلوم شد این شعر گفتن عرق دینی ست

حیدر نخوانیدش بگوئید حضرت عشق

مائیم و ابراز ارادت ساحت عشق

دارد اویسی می شود حال و هوایم

دفنم کنید امشب به پای مقتدایم

من نجفی و یمنی گیرم نباشم

اصلاً چه فرقی می کند اهل کجایم

راحت کنم تنها خیال عاشقان را

دیوانه و مجنون ایوان طلایم

هم عشق زهرا دارم و هم عشق حیدر

من که یقین دارم غلام هر دو تایم

قالوا بلایِ بی علی، قالوا بلی نیست

روز ازل ثابت شده این ادعایم

ما نسل اندر نسل نوکرزاده هستیم

این را وصیت کرده ام با بچه هایم

ما را غلامان علی باید صدا کرد

از سینه چاکان علی باید صدا کرد

هر چه شنیدیم از علی، محشر، درست است

کارش که خیلی جان پیغمبر درست است

در زور و بازویش که ما شکی نداریم

پس ماجرای قلعه خبیر درست است

شیر خدا بودن فقط مخصوص مولاست

بر شیر حق، نامیدن حیدر درست است
باید کسی باشد که حرفش را بگیرد
پس انتخاب مالک اشتر درست است
او با تمام مردم این شهر خاکی ست
خیلی مرام ساقی کوثر درست است
تنها وفاداری قنبر در خوشی نیست
تا پای جان هم کار این قنبر درست است
وقتی میسر نیست حیدرزاده باشیم
بهتر شبیه قنبرش دلداده باشیم
بی تو کلیم الله دریایی نمی شد
عیسی بن مریم هم مسیحایی نمی شد
داماد پیغمبر نبودی تا ابد هم
روزی ما این عشق زهرایی نمی شد
هرگز بدون گریه پای نخل عشقت
چشمان ما این گونه خرمایی نمی شد
گر تو دلیل خلقت عالم نبودی
دنیا به این خوبی و زیبایی نمی شد
تو قبله ی ما را ترک بردار کردی
کعبه بدون تو که شیدایی نمی شد
زیر سر ایوان زرد توست، ورنه

صحن نجف این قدر رویایی نمی شد
هر کس ندیده عالمی از دست داده
الطاف شاه کرمی از دست داده
سلمانُ منّا اهل بیت جای خود اما
انگار چیز دیگرند این یمنی ها
از آن زمان که میمش را دار کردند
از عشق حیدر باب شد بی کفنی ها
جبریل بالش را به عشق تو شکسته
عیبی ندارد دیگر این لطمه زنی ها
در مسجد کوفه نماز ما تمام است
جانم فدای همه ی هم وطنی ها
وقتی علی فرمانده باشد عجیبی نیست
از پسرش عباس این خط شکنی ها...

آن جا که محراب علی باشد بهشت است

من تازه فهمیدم دنیا بی تو، زشت است

از اوصیا تا انبیا فاصله ای نیست

از مرتضی تا مصطفی فاصله ای نیست

خالق علی، مخلوق علی، هر دو علی،

پس بین علی، بین خدا، فاصله ای نیست

زهرای علی است و علی زهراست یعنی

اصلاً میان این دو تا فاصله ای نیست

هر چهارده معصوم نور واحدند و

در بین معصومین ما فاصله ای نیست

از سرمدی بودن مولا می شود گفت

از ابتدا تا انتها فاصله ای نیست

بین حرم ها فاصله معنا ندارد

پس از نجف تا کربلا فاصله ای نیست

ارباب، ثارالله و ابن ثاره ی ماست

بعد از علی او در قیامت چاره ی ماست

مولا خلاصه می شود در ذوالفقارش

در آن همه مردانگی و پشتکارش

روی تمام پهلوانان هم سفید است

با تکیه بر نام علی و اعتبارش

رنک گدا هرگز نمی بیند یقیناً
هر جا علی باشد امیر و شهیارش
پشت امیرالمؤمنین همواره قرص است
وقتی که باشد حضرت زهرا کنارش
بدر و حنین و خیبر و احزاب بوده است
تنها کمی از انعکاس کارزارش
خیلی تاسف می خورم همواره دنیا
بد کرده با این چهره های ماندگارش
او را فقط با زورخانه می شناسیم
با این بدی های زمانه می شناسیم
مردانگی از افتخارات علی بود
گمنام بودن از علامات علی بود
پشت عدو بر خاک می زد چون همیشه

یا فاطمه جزو مهمات علی بود
از آن حدیث منزلت فهمیده می شد
پیغمبری هم از مقامات علی بود
با همت سید رضی فهمیده دنیا
نهج البلاغه از بیانات علی بود
با لقمه ای از نانِ جو شمشیر می زد
پرهیزگاری از کرامات علی بود
فهمیده پیغمبر که رب العالمین هم معراج،
دلتنگ ملاقات علی بود
روزی هر روز و شب این مردم شهر
مدیون خیرات و مبرات علی بود
حال دعایش را کمیل صاحب سرّ
مدیون شب های زیارات علی بود
جنگک جمل را گر که طلحه راه انداخت
چون مشکلش تنها مساوات علی بود
اصلاً سقیفه تا ابد زیر سوال است
زیرا غدیر از احتجاجات علی بود
مظلوم شهر فتنه ها، جانم فدایت
ای تو غریب آشنا جانم فدایت
باید علی باشد رسالت پا بگیرد

دین محمد کل دنیا را بگیرد
باید علی بازوی همت را ببندد
تا پرچم اسلام را بالا بگیرد
باید علی بابای این امت بماند
تا دست ما را حضرت زهرا بگیرد
باید علی تا آخرش مظلوم باشد
تا در گلویش خار غم ها جا بگیرد
باید فقط بغض علی در کار باشد
تا فتنه های روز عاشورا بگیرد
باید فقط لعن علی در کار باشد
تا از معاویه کسی امضا بگیرد
پس دیگر از آن چشم خون بارش نپرسید
از ناله های این عمارش نپرسید

نجمه پور ملکی

مجید نال

شماره ۱

به اوج می برد امشب مرا هوای شما

ص: ۱۴۱

که عشق را بنویسم، فقط برای شما
نگاه می‌کنم اینجا به رد پای شما
و می‌رسم به خدا، تا خدا... خدای شما
که آفرید شما را زمین هوایی شد
وَ کعبه کعبه شد و خانه ای خدایی شد
و بال حور و مَلَك فرش این قدم‌ها شد
زمین برای حضور تو در تمنا شد
ز اشک شوق ملائک ستاره پیدا شد
و عشق بر تن هفت آسمان هویدا شد
عصای دست نبی بوده ای و دست خدا
تو دستگیر کلیمی، تو دستگیر عصا
شکوه عدل شما را عقیل می‌داند
نگاه بت شکنت را خلیل می‌داند
شکاف کعبه شما را دلیل می‌داند
و شأن وصف تو را جبرئیل می‌داند
که از زبان خدا بر تو آفرین می‌گفت
و با صدای بلند خودش چنین می‌گفت:
رقم زده ست خدا عشق را به نام علی
فلک نشسته به حسرت برای گام علی
ملک نشسته دو زانو به احترام علی

علی امام من است و منم غلام علی
به لحظه لحظه ی عمرت خدا تبسم داشت
و با صدای شما با نبی تکلم داشت
کرامتی که تو داری الی الابد باشد
همیشه ذکر لبم یا علی مدد باشد
شجاعتی که دلت داشت بی عدد باشد
گواه من سر عمرو بن عبدود باشد
شمار فضل شما را، خدا فقط داند
نشانه های خدا را، خدا فقط داند

مجید تال

شماره ۲

امام علی (ع)

ص: ۱۴۲

دلّم غیر ایوان پناهی نداشت

دلّم زائری بود و راهی نداشت

دلّم در بساطش جز آهی نداشت

علی داشت آن را که شاهی نداشت

به دور امیر کرم گشته ام

صد و ده قدم در حرم گشته ام

به او گفتم ای شاه راهم بده

امان نامه ای بر گناهم بده

لیاقت به یک دم نگاهم بده

پناهی ندارم پناهم بده

صدا زد پریشانی ات با علی

اگر خسته جانی بگو یا علی

همین لحظه ها بود پیدا شدم

علی گفتم و از زمین پا شدم

شب و روز حیران مولا شدم

گدا بودم او خواست آقا شدم

دلّ من بدون علی بی کس است

بمیرم بینم علی را بس است

تحمل به این نور لابد نبود

ترک خوردن کعبه بی خود نبود

و کعبه که جای تَرُدُّد نبود
پس این ها همه یک تولد نبود
خدا خواست ثابت کند بر جهان
علی هست یکتاترین در جهان ...
فقیری که انگشته از او گرفت
سلیمان شد و ذکر یاهو گرفت
زمین تخت او آسمان تاج او
به دوش نبی بود معراج او
اگر مدح او بر لبم جا گرفت
یدالله دستان من را گرفت
به من گفت از مرد خندق بگو
بیا از علی مع الحق بگو
سه بار از نبی اذن میدان گرفت
علی هست پس مصطفی جان گرفت
نبی گفت جانم به قربان او
علی جان من هست و من جان او

علی با خدا و خدا با علی

علی یا خدا گفت، حق یا علی

امیری نداریم الا علی

اگر ناتوانی بگو یا علی

مجید تال

اصغر چرمی (رباعی)

ای عشق بین روح دعا را

سر منشأ فیض کبریا را

ای عشق بین امام ما را

بر او برسان سلام ما را

.....

هنگام وصال یار آمد

در ماه رجب بهار آمد

بر قلب نبی قرار آمد

تا صاحب ذوالفقار آمد

.....

جانها به فدای خاک پایت

از حق شنویم این حکایت

با راه علی شوی هدایت

این است حمایت از ولایت

.....

ای آینه ، مظهر جمالت

ای محور حق ، خدا پناهت

تو لطافت همای عشقی

جمعند همه به زیر بالت

.....

کعبه همه عمر بی قرارت

یک عمر کشیده انتظارت

بر شوق جمال بی مثالت

آغوش گشوده بر وصال

.....

ای حافظ مهربان قرآن

مشتاق تو شد خدای رحمان

بر خانه ی حق شدی تو مهمان

سلمان، ز تو گردیده مسلمان

.....

ای قاری اولین تلاوت

ای ساقی کوثر امامت

تقدیم به تو عرض ارادت

امید به لحظه ی شفاعت

محسن حنیفی

ساقی رسید پس در میخانه پر شود

باده بریز باده که پیمانہ پر شود

جامی بده، حیاتِ دوباره مرا ببخش

جامی که جان ز حضرت جانانه پر شود

آری علی علی همه را مست می کند

در بین شهر نعره ی مستانه پر شود

سنگم بزن به حبّ علی که ملال نیست

لیلای شهر آمد و دیوانه پر شود

اصلاً تمام بال و پرم پیشکش به او

اطراف شمع از پر پروانه پر شود

بالم شده است صید نگاه تو یا علی

مثل ریاح عبد سیاه تو یا علی

باید به پای دار تو ما سر بیاوریم

شاید ز کار زلف تو سر در بیاوریم

باید که خاک کوی تو را در سبو کنیم

سوغاتی از دیار تو، ساغر بیاوریم

وقتی که صحبت از نجف و آن مناره هاست

کم مانده ما ز شوق تو پر در بیاوریم

ما را در آسمان نجف تا که پر دهی

سجده به خاک مقدم قنبر بیاوریم

شان غلامی تو همان شأن انبیاست

روشن شود چو رو سوی محشر بیاوریم

انگشتری بده، که سلیمان بنا کنی

یا نسخه ای بده که مسیحا دوا کنی

هر ذره پای بوس تو شد درّ ناب شد

زر نه، ابوذری شده و آفتاب شد

این غوره های ما که به ساغر نمی رسید

در دست تو فشرده شد آن گه شراب شد

بالای تاج و تخت سلیمان نوشته اند

هر کس که شد غلام تو عالیجناب شد

ادعیه ی قنوت نبی با تلاوت-

"یا عالی به حق علی" مستجاب شد

وقتش شده است، فدیہ بگیری به ذوالفقار

قربانی ات که بیش ز حد نصاب شد

سر گر نشد فدای تو سربار می شود

میثم تبار عاقبتش دار می شود

از بس که هست در دل من اشتیاق تو

دیگر نمانده طاقت صبر از فراق تو

درد مرا نگاه مسیحا دوا نکرد

آن مرهمی که کرده به زخمم افاقه، تو

از گوشه ی نگاه تو سلمان درست شد

ص: ۱۴۵

این شیوه ی تو بوده و سبک و سیاق تو

باید که استحالته شوم، خاک پا شوم

دفنم کنند در نجف تو، عراق تو

باید که حرف از تو و زهرا وسط کشید

تا خوش بیاید این سختم در مذاق تو

ساقی باده های طهورا نظر نما

ای ایلیای حضرت زهرا نظر نما

محسن حنیفی

یاسر حوتی

ای ابتدات نقطه پایان آسمان

وی انتهای مثل خداوند، لامکان

ممسوس ذات حضرت الله اکبری

با این حساب ، فهم کمالتم نمی توان

گفتم : " چگونه مدح تو خوانم " ؟

ندا رسید " در سجده آی و سوره توحید را بخوان "

ماصنع دستهای شما بوده ایم ؛

پس اینگونه می شود که تو باشی خدایمان

در کعبه پا نهادی و کعبه شکاف خورد

یعنی که جای توست دل دلشکستگان

کعبه سپید رو شدو زلفش سیاه شد

هم خود به سجده آمدو هم سجده گاه شد

(مهرت به کائنات برابر نمی شود)

حب تو آینه است _ مکدر نمی شود

مریم _ بنفشه _ یاس _ اقاقی ... خود بهشت

بی لطف دستهای _ معطر نمی شود

گر صد هزار شیر نر بیشه های جنگ

هرگز یکی شبیه به حیدر نمی شود

حتی محمدی که خودش فخر عالم

تا مرتضی نداشت ، پیمبر نمی شود

با ما کسی که سفره اش از مرتضی جداست

سوگند می خورم که برادر نمی شود

این سفره بوی عطر گل یاس می کند

با گندمی که فاطمه دستاس می کند

ص: ۱۴۶

رمز حیات ، قبضه شمشیر مرتضاست

هفت آسمانیاں ، همه تسخیر مرتضاست

قرآن ؛ زلال آینه ، تصویر ناب ؛ اوست

هر آیه آیه ؛ آینه ، تفسیر مرتضاست

جنات عدن ، روضه رضوان ، بهشت قرب

در سایه سار شاخه انجیر مرتضاست

اینکه خدا به دیده مردم یزرگ شد

تأثیر جاودانه تکبیر مرتضاست

صبرش شبیه ضربه خندق ستودنی ست

آری ؛ بقاء شیعه به تدبیر مرتضاست

سلطان عشق..! حضرت والا مقام ها..!

تسلیم تو ، شکوه تمام سلام ها

ای میوه رسیده باغ خدا علی

آب و غذای سفره اهل ولا علی

بدر و حنین و خیبر و خندق که جای خود

تنزیل آیه های علق در حـ را ... علی

سـر عظیم لیلہ الاسراء ؛ عروج بود

من نفـس ظاهری محمد الی... علی

تفسیر ناب سوره توحید ؛ می شود.....

تلخیص در عبارت یک جمله "ی_اعل_ی"

با نوح و با کلیم و مسیحا و با کلی_م

هرجا تو دیده می شوی در هر کجا علی

تو در کمال مطلق و انسان کاملی

در مشکلات سخت ؛ تو حل المسائلی

چیزی شبیه رایحه ای می وزید و رفت

شبها به شانه ؛ نان و رطب می کشید و رفت

افسوس قدر و منزلتش را نداشتند

تا در جوار کوثر خود آرمید و رفت

زها همان علی و علی نیز فاطمه است

شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت ...

مردی که شاهد صدمات مدینه بود

یک روز مرد ... و در سحری شد شهید رفت

ص: ۱۴۷

گرچه کنار بسترش از مردها پر است اما؛

دریغ محسن خود را ندید و ... رفت

غیر از علی به عام امکان مدار نیست

خلقت بدون اسم علی استوار نیست

یاسر حوتی

سید حسن خوش زاد

شعرا

ما سوا و محور مینا علسیت

شهبسوار تاج کرنا علیست

معنی والشمس نور روی اوست

معنی والیل مشکین موی اوست

دین حق با نام او کامل شده

هل اتی در شأن او نازل شده

چون خدا ایجاد غرب و شرق کرد

قبل از ان نور علی را خلق کرد

عشق با نام علی آغاز شد

با علی درهای رحمت باز شد

این حدیث دل بود تصنیف نیست

شیعه در محشر بلا تکلیف نیست

شیعه پایش در مسیر اولیاست

شیعه مولایش علی المرتضاست
هر کسی را اسم اعظم داده اند
بر لبش نام علی بنهاده اند
او به بیت الله رکن قائمه است
تاج احمد افتخار فاطمه است
عشق بر حجاج احرام ولاست
کعبه ی کعبه علی المرتضاست
نوح گر در بحر از طوفان برست
مرتضی بگرفت سکان را بدست
هست او هستی به عیسی داده است
او عصا بر دست موسی داده است
اوست هدهد را غزل خوان کرده است
او سلیمان را سلیمان کرده است
او به ابراهیم احسان کرده است
اوست آتش را گلستان کرده است
آن ملاححت که به یوسف داده اند
جان یوسف از علی بستانده اند
عشق او از دل تجلا می کند
یا علی گفتن گره وا می کند
تا علی سر رشته دار کارهاست

مکتب شیعه پر از عمارهاست

ص: ۱۴۸

یا علی گفتن رموز انبیاست
یا علی گفتن شعار مصطفاست
یا علی گفتن مرام فاطمه است
مزد هر شیعه سلام فاطمه است
پیش او افتاده مرحب از نفس
بت شکستن کار حیدر هست و بس
پس سخن بی پرده گفتن بهتر است
چرخ تحت اقتدار حیدر است
تا علی فرمانده دهر است دهر
شیعه با ضد علی قهر است قهر
او نه تنها در زمین نام آور است
نام او در اسمانها حیدر است
سعی کن محشور گردی با علی
پس بگو (خوشزاد) یا هو یا علی
آنکه او فرمانروای محشر است
حیدر است و حیدر است و حیدر است
سید حسن خوشزاد

شعر ۲

کعبه خلوتگه اسرار فراوان علیست
بیت حق جلوه گر از روی درخشان علیست

در جهان مرد عمل باش و علی را بشناس
که ترازوی عمل کفه و میزان علیست
ای کج اندیش مکن غصب خلافت زیرا
به خدا بعد نبی سلطنت از آن علیست
روز محشر که گذرنامه جنت طلبی
آن گذرنامه به امضاء و به فرمان علیست
دادگاهی که به فردای قیامت برپاست
حکم حکم علی و محکمه دیوان علیست
کشتن "مرحب" و بگرفتن خیر در کف
خاطرات خوش دیباچه دوران علیست
دور شو ای پسر "عبدود" از دیده ی او
که شجاعان عرب پشه به میدان علیست
این حسینی که رئیس الشهادت خوانند
با خبر باش که شاگرد دبستان علیست
گرچه این دیده ز دیدار نجف محروم است
در عوض ریزه خور سفره احسان علیست

یاسر رحمانی

شماره ۱

گرچه اندر دل هر ذره تمنای تو بود

ص: ۱۴۹

سینه ی کعبه دلداری فقط جای تو بود

بعد احمد به همه خلق وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ...

نه کسی هست و نه بوده است که همتای تو بود

پیش از خلق همه هستی و مُلْک و ملکوت

در عدم افضل اعمال تماشای تو بود

علت بخشش آدم ز خطایی که نمود

حذف گندم ز سر سفره ی دنیای تو بود

آنکه در طور همی پاسخ موسی می داد

صوت داوودی و آن لحن دل آرای تو بود

آن همه حسن و ملاحظت که به یوسف دادند

عکسی از آینه ی چهره زیبای تو بود

اثری را که خدا در دم عیسی بنهاد

قدری از جذبه و تأثیر نفس های تو بود

شب معراج به هر ره که گذر کرد نبی

ز ابتدا تا به سر انجام رد پای تو بود

توید الهی و اسلام اگر پا بر جاست

همه از مرحمت دست توانای تو بود

نه گزاف است که گویند به هنگام طواف

احترام حرم از لطف قدم های تو بود

همه را طوف ولادتگه تو واجب شد

تا بدانند که مقصود تولای تو بود

یا سر رحمانی

شماره ۲

سالها بود که این راز نمی فهمیدم

موسم حج به حرم دور چه می گردیدم

مروه را تا به صفا سعی چه سودم می داد

سنگ برداشتن و رمی چه سودم می داد

حلق و احرام و منا و عرفات و تقصیر

تلبیه، زمزمه و ذکر و دعا و تکبیر

این همه بارش دستور خداوند چرا؟

که چنین گوی و چنان باش و زبان بند چرا؟

نه مرا زهره که این راز بگویم با کس

نه ز حی ازلی سر زند افعال، عبس

ص: ۱۵۰

من در اندیشه که این کار عجب مشکل شد
که سر انجام مراد و فرجی حاصل شد
هاتفی گفت که در کشتی جان نوحی هست
این که گفتمی همه جسم است، در آن روحی هست
سر تراشیدن و قربانی و رمی جمرات
ذکر و تسبیح و مناجات و وقوف عرفات
استلام حجر و منزلت رکن و مقام
این همه اوج و فرود، آن همه تنزیل و قیام
آنکه گفته است فقط (سنگ نشانست) بجاست
حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست
مروه و سعی و صفا را بنگر چون باشی
این ره منزل لیلی ست چو مجنون باشی
هیچ در راه خداوند زخود دل نکنی
سنگ تا بر سر شیطان هوایت نرنی
حال باید ز یقین جلوه به ذات بدهند
قدحی معرفت اندر عرفات بدهند
در منا کعبه دل قبله افلاک شود
گر که خالی دلت از هرچه که ناپاک شود
شامل لطف خداوند جلی میگردی
به مطاف آمده و دور علی میگردی

در طواف حرم اینگونه که برمی آید

اولین فکر که آندم به نظر میآید

سند دل چو به نام پدر خاک زنی

کعبه هم باشی اگر سینه خود چاک زنی

همه را هست دلی خانه دلدار هوس

و خدا خانه خود را به علی داده و بس

مادر روح خدا را زحرم دور نمود

بهر مولا در این خانه ز دیوار گشود

در جهان کیست چنین پاک و مقدس باشد

گر که در خانه کسی هست همین بس باشد

هر که روشن دلش از نور ولایت نشود

پای در کعبه نهد باز هدایت نشود

یاسر رحمانی

محمود زولیده

امام علی (ع)

ص: ۱۵۱

من مادِحِ خورشیدم
مست می توحیدم
شب سرخوشم از باده
تا صبح شود عیدم
در این شب رستاخیز
دارم ز جهان پرهیز
تصویر لقاء الله
ثبت است به تجریدم
من معتکف اویم
مشغول هو الهویم
با نغمهٔ یا حیدر
تا کعبه خرامیدم
غوغاست طواف من
مولاست مطاف من
با چشمِ دلِ عارف
در کعبه خدا دیدم
بر پرده بیاویرم
از گرده گنه ریزم
حالی به سبک بالی ست
سر تا قدم امیدم

سر مستِ يداللهم

عبد اسداللهم

جز دور و بر مولا

بیهوده نجویدم

با گریه او گریان

با خنده او خندان

با ساقی میخانه

گرییدم و خندیدم

زنهار تخیل را

بگذار تحمل را

با لفظ لسانِ دل

دلدار پسندیدم

از هر خم ابرویش

هر پیچش گیسویش

انگار گلی از نو

در گلشن او چیدم

ما بی خبران در گل

او معتکف منزل

چون کعبه ای اندر دل

نزدیک ترش دیدم

ای قبله گه قبله

وی سجده گه کعبه

در صوم و صلوه عشق

خود را به تو سنجیدم

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

در این دل دیوانه

بیت الغزلی دارم

از ساقی و پیمانہ

حرفی ازلی دارم

جزو رجبیونم

مست رطیبیونم

از لعل لب مولا

جامی عسلی دارم

چون درّ و صدف پاکم

ص: ۱۵۲

کز خاکِ نجف، خاکم

هم طینت زهرایی

هم نور علی دارم

خاکِ حرمینم من،

عبد حسنینم من

اثنی عشری دینم،

الحمد، ولی دارم

اینم قمرِ کامل

اینم زهقِ الباطل

با نغمهٔ جاء الحق

در سینه دلی دارم

او صاحب دوران است

مولای رسولان است

تردید اگر باشد

در دین خللی دارم

از عالم او آذنی

آسرار خفی اما

در عالم این دنیا

اسرار جلی دارم

فرمانبرِ اللهم

حیدر ز ازل شاهم

بر امر اَلَسْتِ او

هر لحظه بلی دارم

هم آب حیاتم او،

هم نور مماتم او

هم برزخ و هم در حشر

شادم که علی دارم

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

فریاد حکیمانه

خاموشیِ رندانه

در مکتب مولایم

سیری است غریبانه

مولایی و مظلومی

یکتایی و محرومی

آن هیبت و این غربت

جهدی است نجیبانه

دنیاست به چشمش خار

عقباست به او گلزار

هر رهرو صادق را

او رهبر فرزانه

بیدار کند علمش،

هشیار کند حلمش

اعجوبهٔ خلقت را

خُلُقِ ست کریمانه

در حربِ علی اُسوه،

در سلمِ علی الگو

او راست به هر میدان

رفتار حکیمانه

در بندگی اش عاشق

در علم و عمل صادق

تیغِ دو دمَش خون ریز

با شیوهٔ مردانه

با قومِ جفا دشمن،

ص: ۱۵۳

مظلوم از او ایمن

با خصم، خشن امّا،

با دوست صمیمانه

هر نیمه شب پنهان

بر دوش کشد آنبان

تا نان و خورش آرد

بر خوان یتیمانه

شب زاهد سجاده

روز عارف آماده

شب ذکر مجیب آرد

روز است مجیبانه

عدلش چو ید و بیضا

فضلش عظمت افزا

دور است غرور و کبر

از صاحب این خانه

اسرار نهان نزدش

ابرار جهان عبدش

پس بسته چرا دستش

بیرون ز حرمخانه

با آن همه آقایی

یکتاست به تنهایی

بیتش چو در آتش سوخت

شد خانه عزاخانه

او فاطمه را می دید

زینب همه را می دید

دنبال امامش داشت

فریاد پریشانه

ای منتقم زهرا

برگرد از آن صحرا

تا روز فرج داریم

آوای غریبانه

من مدح ولی گویم

هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا

با صوت جلی گویم

محمود ژولیده

ژولیده نیشابوری

نه تو را شیعه خدا می خواند

نه جدایت ز خدا می داند

یا علی! چرخ زمان را شب و روز

گردش چشم تو می چرخاند

آسیابی که دهد روزی ما

به خدا دست تو می گرداند

غنچه با آن همه خندان دهنی

لب خندان تو می خندانند

چشمه ی چشم فلک را به خدا

چشم گریان تو می گریاند

قامت سرو سلحشوران را

نعره ی خشم تو می لرزاند

عاصیان را به شرار دوزخ

آتش قهر تو می سوزاند

مؤمنان را به بهشت موعود

جذبه ی عشق رخت می خواند

ص: ۱۵۴

معنی خوب و بد عالم را

به بشر علم تو می فهماند

کس نداند به خدا قدر تو را

چون خدا قدر تو را می داند

نظری کن تو به «ژولیده»، علی

به زبان، نام تو را می راند

شعر از ژولیده نیشابوری

غلامرضا سازگار

شماره ۱

امروز چرا کعبه سر از پا نشناسد

مبهوت خدا گشته و خود را نشناسد

ای حور و ملک دور حرم را، هله گیرید

آرام و قرار از دل هر قافله گیرید

در طوف حرم راه به هر سلسله گیرید

از حی تبارک و تعالی صله گیرید

تا چند در اطراف حرم هلله گیرید

از فاطمه بنت اسد فاصله گیرید

پیشانی طاعت همه بر خاک گذارید

از شوق چو دیوار حرم خنده بر آرید

خورشید فروزنده چراغ شب تار است

یا ماه سما سوی زمین راهسپار است

آغوش حرم منتظر مقدم یار است

او را چه قرار است که بی صببری و قرار است

زمزم همه در زمزمه وصف تنگار است

یا آئینه آب روان آینه دار است

مهمان خدا آمده با گنج نهانی

آغوش زهم بازکن ای رکن یمانی

پاکیزه زنی سوی حرم گشته روانه

در خانه حق آمده با صاحب خانه

لبخند زنان آن صدف در یگانه

بر تیغ غمش قلب حرم گشت نشانه

تا گوهر مقصود برد سوی خزانه

گردیدن دور حرمش بود بهانه

رکن و حرم و حجر چشم گشودند

با ذکر علی منتظر فاطمه بودند

ای مردم مکه همه از دور حرم دور

کامد به حرم فاطمه با عارض مستور
در پیش رویش خیل ملک ، پشت سرش
حور الله که یک پارچه شد بیت خدا
شور گردید حرم دور سرش با دل مسرور
برخواست ندا، کی همه سر تا بقدم نور
ای مادر مولود حرم این حرم از توست
بشتاب به کعبه که حرم محترم از توست
گل بود که می گشت ز افلاک نثارش
دل بود که بود از هه سو آینه دارش
تبریک بر آمد زمین و ز یسارش
از نور گل انداخت گل انداخت عذارش
یکباره بهم درد چنان داد فشارش
کافتاد ز پا، رفت ز کف صبر و قرارش
سر تا بقدم زمزمه و ذکر و دعا بود
دستیش بدل دست دگر سوی خدا بود
یارب بتو و روح رسولان مکرم
یا رب به خلیل الله، این بیت معظم
یا رب به مقام و و حجر الاسود و زمزمی
ارب به همین طفل که با من شده همدم
طفلی که ز اجداد و ز آباست مقدم

طفلی که طفیلش بود عالم و آدم
امشب به من خسته و درمانده نگاهی
از دوش دلم بار تو بردار الهی
از گریه او بیت خدا را خطر آمد
با ناله او ناله ز حجر و حجر آمد
وز چشمه زمزم همه خون جگر آمد
آه از دل و جان بر لب مرغ سحر آمد
ناگاه فروغی ز حرم جلوه گر آمد
تسبیح خدا از دل دیوار بر آمد

ص: ۱۵۶

کی فاطمه در ، بر تو ز دیوار گشودیم

ما منتظر مقدم والای تو بودیم

باز آی بر بام حرم لاله بیارد

باز آی که دیوار ز دل خنده ، بر آرد

باز آ که حجر بوسه بیایت بگذارد

باز آ که کسی مثل تو فرزند نیارد

باز آ که ملک سر بقدمت بسپارد

باز آی که این خانه تعلق به تو دارد

از دوری تو آمده جان بر لب خانه

بشتاب سوی خانه تو ای صاحب خانه

وارد به حرم در پی آن طرفه صدا شد

دیوار بهم آمد و مهمان خدا شد

جز حق نتوان گفت در آن خانه چها شد

حق است بگویم که خدا چهره گشا شد

بیرون حرم ناله و فریاد پیا شد

در مکه مگو ، غلغله در ارض و سما شد

گفتند همه عصمت الله صمد کو

ای کعبه بگو فاطمه بنت اسد کو

چشم همگان سوی حرم بود همواره

نه تاب تحمل به کسی نه ره چاره

دیگر همه از بیت گرفتند کناره

بعد از سه شب و روز بر آن بیت نظاره

دیوار بهم آمد و شد باز دوباره

تابید ز دیوار حرم ماه و ستاره

ناموس خدا آن صدف در یگانه

از خانه برون آمده با صاحب خانه

این کودک نوزاد و یا آیت عظماست

این طفل بود یا پدر آدم و حواست

این کشتی نوح است نه نوح است نه دریاست

این نفخه روح است نه روح است نه عیساست

ص: ۱۵۷

این جلوه طور است نه طور است نه موساست

این شیر خدا این علی عالی اعلاست

ای گشته ز شوقش همه لبریز ،

محمد جانت ز سفر آمده برخیز

محمد (ع) این روح خدا در بدن توست

محمد (ع) این جان دو عالم بتن توست

محمد (ع) این همدم شیرین سخن توست

محمد (ع) این دوست دشمن شکن توست

محمد (ع) این یاور شمشیر زن توست

محمد (ع) این باب حسین و حسن توست

محمد (ع) تا روح بیفزاید و تا دل بستاند

بر گوی که قرآن بحضور تو بخواند

ای جان نبی جان دو عالم بفدایت

جن و ملک و حوری و آدم بفدایت

ارواح رسولان مکرم بفدایت

صد موسی و صد عیسی مریم بفدایت

لوح و قلم و عرش معظم بفدایت

جان وتن ناقابل "میثم" بفدایت

این از کرم توست که تا بودم و هستم

مداح و ثنا خوان شما بودم و هستم

امشب خدا با خلق خود دارد سرور دیگری

پوشانده بر تن کعبه را دیبای نور دیگری

بخشید خاص و عام را فیض حضور دیگری

عشاق را در هر سری افکنده شور دیگری

کرده است در سینای دل ایجاد طور دیگری

هستی باغ چنان گیتی بین رشک ارم

قدوسیان تقدیس خوان ، گرد حرم بستند صف

سبوحیان تسبیح گو استاده هر سو جان بکف

مکه شده دارالصف کعبه شده بیت الشرف

هر سو نظر می افکنم وجد و سرور است و شعف

خیزد سروش از هر مکان آید ندا از هر طرف

کامشب نهد ماه قدم در بیت خاص خود قدم

شهری که در وصفش بولا قسم هذا البلد

بیتی است در دامان آن خاص خدای لم یلد

در پای دیوارش زنی یکتا بپاکی چون احد

سر تا پیا پا تا بسر مرآت الله الصمد

نام نکویش فاطمه مام علی بنت اسد

در اشتیاق او حرم آغوش بگشاده ز هم

آنشب طنین انداز شد در گوش جانش این صدا

ما در برای دعوتت از بیت می آید ندا

بیتی که بر میلاد من بنیاد شد از ابتدا

برخیز کامشب در حرم تو با منی من با خد

برخیز ای جان جهان در مقدمت بادا فدا

برگیر ره سوی حرم بنما حرم را محترم

فریاد زد حجر و حجر کای بانوی عالم بیا

لبخند زد دیوار و در کای مفخر آدم بیا

رکن یمانی زد صدا کای با خدا همدم بیا

زمزم گلاب افشان برخ کای بهتر از مریم بیا

بیت از درون خواندش که هان ای در حرم محرم بیا

ای خانه از تو محترم وی زاده ات صاحب حرم

بخشید رونق بیت را رخ بر حرم بنهادنش

دل برد اهل ذکر را ، ذکر خدا سر دادنش

پیچید بر خود ناگهان بگرفت درد زادنش

نی طاقت بنشستن و نی قدرت استادنش

لرزاند ارکان را بهم بیم ز پا افتادنش

دستی بسوی حق علم دستیش بر دل از الم

گفت ای به سویت دستها بهر بیاز از هر طرف

یا رب به این دری که من پوشیده دارم در صدف

یا رب به بیت و زمزم و رکن و مقام و مزدلف

یا رب به آنکو ساخته بیت تو را با این شرف

ص: ۱۵۹

یا رب بقرب آن سلف یا رب بجاه این خلف
راهی برآیم باز کن تا وا رهم از درد و غم
بشکافت دیوار حرم کی عصمت یکتا بیا
آمد ندا از میزبان کای میهمان ما بیا
ای دخت والای اسد، ای ما در مولا بیا
وی حسن ناپیدای ما در دیده ات پیدا بیا
وی در حریم خاص ما از دیگران اولی بیا
در خانه خود نه قدم ای حامل نور قدم
در بیت شد حق بگذاشت پا دیگر نمیدانم چه شد
شد میهمان کبریا، دیگر نمیدانم چه شد
آن بیت شد بیت الولا دیگر نمیدانم چه شد
او بود و مولا و خدا دیگر نمیدانم چه شد
آمد بدنیا مرتضی دیگر نمیدانم چه شد
انگشت باید بر دهان خاموش باید لاجرم
بر گرد دیوار حرم برپاست شور و ولوله
فوجی ز حیرت خامش و خیلی دگر در هلله
گفتی که شهر مکه را لرزاند در هم زلزله
رفته است تا پای جنون هوش از سر هر سلسله
یاد زنی بی یاوز و بی همدم و بی قابله
غافل که پیش ذوالنعم غرق است در موج نعم

در مکه کس پیدا نشد کاین راز را افشا کند
ممکن نشد میر حرم باب حرم را وا کند
گردون بی گردید کان گمگشته را پیدا کند
میخواست زمزم کعبه را از اشک خود دریا کند
می رفت تا دنیا بپا هنگامه فردا کند
نزدیک بود افتد وجود از غصه در چاه عدم
ناگه ز دیوار حرم نوراله آمد برون
سیاره برج اسد با قرص ماه آمد برون
ماهی که مهرش خنده زن از خاک راه آمد برون
در اشتیاق دیدنش دل بانگاه آمد برون

ص: ۱۶۰

يعقوب کو ، تا بنگرد يوسف ز چاه آمد برون
عیسی عیان شد بر فلک موسی برون آمد زیم
بحر شرف زاد از صدف آن گوهر یکدانه را
یکباره در انوار او پوشیده دید آن خانه را
چون جان شیرین در بغل بگرفت آن جانانه را
می دید در سیمای او ، سیمای حق سبحانه را
می خواست بندد در قماط آن بازوی مردانه را
کان بندها را شیر حق بگسست چون تاری زهم
کی زاده یزدان را اسد بستن چرا این دست را
بالله نداند بست کس جز کبریا این دست را
خواندند از صبح ازل دست خدا این دست را
گویند تا شام ابد مشکل گشا این دست را
فرموده ختم الانبیاء صاحب لوا ، این دست را
هر جا خدا فاتح شود آنجا منم صاحب (علم)
این دست اندازدز پا گردان خون اشام را
این دست باید بشکند در یکدیگراصنام را
این دست یاری میکند توحید را اسلام را
این دست دارد از خدا خود اختیار تام را
این دست گرداند همی گردون نیلی فام را
این دست باشد لوح را با عزم ربانی قلم

مادر میند این دست را کاین دست از حیدر بود

این دست بر جسم علی از ان پیغمبر بود

این دست بر اوج سماء افلاک را رهبر بود

این دست در ویرانه ها ایتم را یاور بود

این دست جندالله را چون ظل حق بر سر بود

این دست آمد دستگیر افتادگان را از کرم

در خاطرت ناید مگر ای مادر پاکیزه خو

روزی که با شیری شدن در چشمه ساری روبرو

اهریمن وحشت تو راشد حمله ور از چارسو

ص: ۱۶۱

بهر نجاتت ناگهان آمد جوانی ماه رو

او شیر را رد کرد و تو دادی گلوبند به او

آنکو که دادی هدیه ای ای مهربان مادر منم

شماره ۳

امشب حرم خدا حرم شد

از مقدم یار محترم شد

کعبه شده محو و مات و مدهوش

دیوار ز هم گشوده آغوش

هر قطعه سنگ، کوه طوری است

هر نخله خشک، نخل نوری است

در زمزمه های آب زمزم

آوای علی علی است هر دم

ای هجر، شب وصال تبریک

مجد و شرف و جلال تبریک

هر ریگ روان شده ثناگو

با ذکر علی علی علی هو

سر زد ز صفا صفای مطلق

ای مرده بگو علی علی حق

حوران همه جان به کف نهادند

در پشت مقام ایستادند

بت های حرم به سجده رفتند

با هم، دم یا علی گرفتند

ای کعبه زهی زهی سعادت

میلااد تو شد از این ولادت

ای کعبه سعادتت مبارک

ای بیت، ولادتت مبارک

ای دختر شیر، شیر زادی

بر خلق جهان امیر زادی

این شیر خداست روی دستت

شمشیر خداست روی دستت

این جان محمد است، مادر

قرآن محمد است، مادر

تو حامل نور سرمد استی

تو مادر جان احمد استی

بر خویش بیال مام کعبه

طفل تو بُود امام کعبه

نوزاد تو پیر کائنات است

طفل تو امیر کائنات است

روزی که نبود نام هستی

می کرد علی خداپرستی

از صبح ازل علی، علی بود

ص: ۱۶۲

پیوسته به هر ولی ولی بود

در بود و نبود مقتدا بود

او بود و محمد و خدا بود

ای نفس رسول و جان قرآن

ای دست خدا، زبان قرآن

خورشید بلند بام کعبه

از صبح ازل امام کعبه

ای خانه کعبه زاد گاهت

ای صحنه حشر داد گاهت

تو احمد و احمد است حیدر

یک روح که دیده در دو پیکر

گفتار هماره تو تنزیل

شاگرد قدیمی تو جبریل

در ليله قدر، قدر قدری

در صحنه بدر، بدر بدری

میدان نبرد پای بستت

شمشیر نیازمند دستت

تو قله عرش را امیری

یا همدم کودک صغیری؟

غیر از تو که، ای خدای را شیر

بخشیده به خصم خویش شمشیر؟

در ملک وسیع حق امامی

با پیر فقیر هم کلامی

با آنکه امام جمع بودی

در بزم فقیر، شمع بودی

تو مالک عرش در زمینی

حیف است میان ما نشینی

در عرش امام آفتابی

در فرش چرا ابوترابی؟

ای قلب تو خانه محمد

جای تو به شانه محمد

تو بت شکن و خداپرستی

بر شانه وحی بت شکستی

بت های حرم قیام کردند

بر تو همگی سلام کردند

هر بت که فتاد و بر زمین خفت

فریاد کشید و یا علی گفت

ای پشت سرت دعای کعبه

ای بت شکن خدای کعبه

ای مهر تو لطف بی نهایت

توحید و نبوت و ولایت

مهر تو بود تمام دینم

تا کور شود عدو من اینم

ص: ۱۶۳

روزی که نه آب و نه گِلم بود

جای تو به خانه دلم بود

با مهر تو روی خود نمودم

با مهر تو چشم خود گشودم

دل را به ولات زنده کردم

گه گریه و گاه خنده کردم

ای شهید ولایت تو شیرم

ای کرده به عشق خود اسیرم

مادر که میان گاهواره

می کرد به صورتم نظاره

هر شب که به گاهواره خفتم

تا صبح علی علی شنفتم

صد شکر خدای را که هر دم

با دوستی تو زُشد کردم

عمری به محبتت اسیرم

تا با تو بمانم و بمیرم

ای مهر تو بود و هست میثم

فردا تو بگیر دست میثم

شماره ۴

صحرای حجاز آمده رشک ارم امشب

عالم همه گردیده محیط کرم امشب

تکبیر بگوئید حرم شد حرم امشب

بیش از همه شب گشت حرم محترم امشب

در خانه زده صاحب خانه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم خم امشب

در سیزده ماه رجب ماه مبارک

میلاذ علی در حرم الله مبارک

این جان جهان است فدا باد جهانش

در قلب رسل چار کتاب است به شأنش

داده است خداوند به هر عصر نشانش

ریزد در توحید و نبوت ز دهانش

پیوسته بود نام محمد به زبانش

ای کعبه در آغوش به بر گیر چو جانش

گلبوسه بزن صورت الله صمد را

تبریک بگو فاطمه بنت اسد را

ارکان حرم راست به سر شور ولایت

بت ها همه گشتند به توحید هدایت

زمزم به دو صد زمزمه کرده است روایت

کامشب به حرم نور علی گشته عنایت

نوری که نه مبدأ بود آن را نه نهایت

کز نور الهی کند این نور حکایت

این نور همان است که پیش از گل آدم

تابید ز حُسن ازلی در دل آدم

این نور فروغ بصر آدم و حواست

این نور همان راهبر نوح به دریاست

این نور تجلای خدا در دل سیناست

این نور عیان جلوه حق در ید بیضاست

این نور همان معجزه فیض مسیحا است

این نور خطابی است که در طور به موساست

این نور فروغی است که در غیب نهان بود

این نور چراغی است که در عرش عیان بود

ای بحر تجلای اَزَل، این گهر تو است

ای معجزه صُنْعِ خُدا، این اثر تو است

ای روح الامین مرشد تو راهبر تو است

ای بیت، جمال اَحَدِ دادگر تو است

ای آدم پاکیزه سرشت این پدر تو است

ای فاطمه بنت اسد این پسر تو است

بر روی دو دست تو یدالله مبارک

دیدار جمال اسدالله مبارک

آغوش گشوده است ز هم بیت الهش

کعبه، حرم امن خدا شد به پناهِش

ارکان حرم تشنه یک نیم نگاهش

مادر شده محو شرف و عزّت و جاهش

در پاکی و در زهد، خداوند گواهِش

پیغمبر اسلام بود چشم به راهش

تا بار دگر روح شریفش به تن آید

بر یاری او حیدر خیر شکن آید

افتاده نفس در دل خلقت به شماره

از چشم سماوات روان گشته ستاره

ص: ۱۶۵

مه خندد و خورشید شده محو نظاره

جبریل به دیوار حرم کرده اشاره

وز شوق گریبان حرم گشته دوپاره

تا جلوه کند روی خداوند دوباره

ای اهل حرم باز حرم محترم آمد

تکبیر بگوئید علی از حرم آمد

این است که دیدند به هر عصر عیانش

این است که پیوسته زمانهاست زمانش

این است که برتر ز مکانهاست مکانش

آیات خدا ریخته از دُرج دهانش

پیوسته بود نام محمد به زبانش

بگرفته به بر خواجه لولاک چو جانش

لبه‌اش گل انداخته از بوسه احمد

انگار که قرآن شده نازل به محمد

این است که سر تا به قدم جان رسول است

شمشیر خدا، شیر خروشان رسول است

چون خرمن گل زینت دامان رسول است

از کودکی خویش نگهبان رسول است

قدر و نبأ و فاطر و فرقان رسول است

قدرش بشناسید که قرآن رسول است

قرآن که ز آغاز به احمد شده نازل

بر قلب وی، از قلب محمد شده نازل

ای بندگی در گه تو روح سیادت

ای مهر تو امضای قبولی عبادت

خوبان جهان را به درت روی ارادت

توحید به توحید تو داده است شهادت

بی دوستی ات خلق نگردیده سعادت

از یمن قدوم تو حرم یافت ولادت

تو شیر خدایی و محمد به تو نازد

و الله قسم خالق سرمد به تو نازد

ما مهر تو با شیر گرفتیم ز مادر

بی مهر تو ما را نبود روح به پیکر

ص: ۱۶۶

جایی که بود پای تو بر دوش پیمبر

کس را نبود گفتن مدح تو میسر

اوصاف تو را گفته خداوند مکرر

گیرم که بیارد ز دهان همه گوهر

با هیچ زبان گفتن مدح تو نشاید

میثم چه بگوید چه بخواند چه سراید؟

شماره ۵

ای کعبه! داری یک جهان جان در بر امشب

الحق که از هر شب شدی زیباتر امشب

آغوش جان را ب_از کن جان_ان_ه_آم_د

هنگام قربانی است، صاحب خانه آم_د

جبریل را از ب_هر درب_انی بی_اور

مانند اسماعیل قرب_انی بی_اور

ای کعبه! حقّ صاحب خود را ادا کن

حجاج را در مقدم مولا ف_دا کن

خیل ملائک کعبه را در بر گرفتند

بت ها به کعبه ذکر یا حیدر گرفتند

حجر و حجر، رکن عراقی، رکن شامی

گویند م_ولا مقدمت ب_ادا گرامی

زمزم، به اشک شوق، جان را شستشو ده

هر چار رکن کعبه را با هم وضو ده
مکه تجلی گاه داور گشته امشب
کعبه گریبان چاک حیدر گشته امشب
ای کعبه بنگر وجه الله الصمد را
آغوش بگشا، بار ده، بنت اسد را
تاریخ می گوید علی مولود کعبه است
مولود کعبه نه، بگو موعود کعبه است
او پیشتر از کعبه بوده نکته این است
پس کعبه مولود امیرالمومنین است
مکه ب_ه توفیق ولایت محترم شد
امشب حرم از مقدم مولا حرم شد
سری است در این خانه باید لب فرو بست
حتی حرم این راز پنهان را ندیده ست

از چار رکن کعبه پرسیدم علی کیست

گفتند ب_ا حیرت خدا هست و خدا نیست

حجر و صفا و مروه و زمزم ن_دانست

از بیت کردم این سؤال، او هم ندانست

تصوی_ر حسن غیب در آینه اوست

قرآن نازل ن_اشده در سینه اوست

از اول خلقت علی مشکل گشا بود

عالم نبود و آن جمال دلگشا ب_ود

او از خدا حکم دو عالم را گرفته

او در تکامل دست آدم را گرفته

خورشید، اسرار درون را با علی گفت

پیش از درخشیدن همانا «یا علی» گفت

پیغمبران هم با علی بودند و هستند

پیش از نبوت با خدا این عهد بستند

جبریل ذکر «لافتی الاعلی» گفت

حتی محمد هم به خبیر یا علی گفت

حکم از خدا بود و قلم دست علی بود

در فتح خبیر هم علم دست علی بود

اوصاف حیدر را نماید کس چگونه؟

جان محمد را ستاید کس چگونه؟

خلقت کجا داند کجا داند علی کیست؟

تنها خدا داند خدا داند علی کیست

این کفر نبود، تا خدا دارد خدایی

با دست حیدر می کند مشکل گشایی

آنانکه از میزان حق، حق را ربودند

والله خاک کفش قنبر هم نب_ودن_د

کی فتح کرده بدر و احزاب و احد را؟

کی کشته با یک ضربه عمرو عبدود را؟

کی در شب معراج با احمد نشسته؟

کی بر سر دوش محمد بت شکسته؟

کی کرده در میلاد، قرآن را قرائت؟

کی خوانده ب_ر کفار آیات ب_رائت؟

ص: ۱۶۸

کی جز علی نفس پیمبر شد؟ بگوئید

آیینۀ زهرای اط_هر شد؟ ب_گوئید

کی در اخوت شد برادر ب_ا محمّد؟

کی غیر حیدر شد برابر ب_ا محمّد؟

کی بهر حفظ جان احمد ترک جان گفت؟

کی جان به کف بگرفت و جای مصطفی خفت؟

کی یک تنه ره بست بر خیل عدو تنگ؟

کی بر بدن آمد نود زخمش به یک جنگ؟

کی جز علی بر خصم خود شمشیر بخشید؟

کی جز علی یک شب چهل منزل درخشید؟

کی مثل حیدر جوشن بی پشت پوشید؟

کی در تمام جنگ ها چون او خروشید؟

کی جز علی از اشک طفلی داشت پروا؟

کی غیر حیدر با محمد کرده نجوا؟

ای اهل عالم آیه اکمال دین چیست؟

این «لافتی الاعلی» درباره کیست؟

آن کس که خواندش خواجه کل، «کلّ دین» کیست؟

میزان حق غیر از امیرالمومنین کیست؟

ای تیغ حق از «بدر» تا «صفین» حیدر!

نفس محمدی_ا اب_والسبطين حیدر!

شیر خدا و شیر پیغمبر تـو یی تـو

حیدر تویی، حیدر تویی، حیدر تویی تو

تو مصطفی را مهری و قهری علی جان

او شهر علم و تو در شهری علی جان

این شهر غیر از تو در دیگر ندارد

اسلام جز تو یا علی حیدر ندارد

تو پای تا سر رحمۀ للعالمینی

هم جان شیرین نبی، هم جانشینی

من کیستم یک قطره ناچیز ناچیز

کز بحر جودت گشته ام لبریز لبریز

بی تو خدا را بندگی کردم؟ نکردم

جز با ولایت زندگی کردم؟ نکردم

ص: ۱۶۹

ت_ایید از اول در دلم ن_ور هدایت
هر گز نخواندم یک نماز بی ولایت
یک باغ گل دارم، اگر خارم علی جان
هر کس که هستم دوست دارم علی جان
لطف غیورت کی مرا وا می گ_ذارد؟
کی در جهنم دوستت پا می گ_ذارد؟
دوزخ که جای دوستان مرتضی نیست!
آخر جهنم را مگر شرم و حیا نیست؟!
حتی اگر در قعر دوزخ پ_ا گ_ذارم
از شعله های خشم آن ب_ا کی ن_دارم
با این سخن داد از درون دل ب_رآرم
آتش مسوزان! من علی را دوست دارم
"میشم" همین است و همین است و جز این نیست
دین ج_زت_ولای امیرالمومنین نیست

شماره ۶

روح الامین! به بام حرم رو، اذان بگو (ولادت)
روح الامین! به بام حرم رو، اذان بگو
بعد از اذان، ثنای علی همچنان بگو
اوصاف شیر حق به زمین و زمان بگو
لب را بشو به زمزم و با حاجیان بگو

کامشب شب ولادت صاحب حرم شده

بیت الحرم به مقدم مولا حرم شده

امشب به کعبه فاطمه پروانه علی است

دل دور کعبه گردد و دیوانه علی است

دست خدا به کعبه روی شانه علی است

امشب دل رسول خدا خانه علی است

باور کنید جان به تن کعبه آمده

باور کنید بت شکن کعبه آمده

امشب به لوح نقش قلم ذکر یا علی است

آوای سنگ های حرم ذکر یا علی است

بت های کعبه را همه دم ذکر یا علی است

امشب دعای فاطمه هم ذکر یا علی است

امشب زمین به یمن علی عرش می شود

امشب فلک ز بال ملک فرش می شود

ای کعبه جلوۀ ازلی را نگاه کن

مرآت حسن لم یزلی را نگاه کن

عید ولایت است ولی را نگاه کن

یا فاطمه جمال علی را نگاه کن

آئینه از جمال جمیل خدا بگیر

با چهرۀ علی ز خدا رونما بگیر مادر،

تمام هستی پیغمبر است این

از انبیا به غیر محمد سر است این

بر خلق آسمان و زمین رهبر است این

دستش مبند بنت اسد، حیدر است این

ای دخت شیر! بهر نبی شیر زاده ای

شیری که هست صاحب شمشیر، زاده ای

تو دخت شیری و اسدالله زاده ای

بر جمله خلق، رهبر آگاه زاده ای

بهر رسول، همدم و همراه زاده ای

خوشر ز آفتاب رجب، ماه زاده ای

نوزاد تو کز او حرم الله منجلی است

آئینه تمام نمای خدا، علی است

نقش همیشه زنده لوح و قلم علی است

در بین اولیا به دو عالم علم علی

تصویری از حقیقت حُسن قدم علی است

سعی و صفا و زمزم و رکن و حرم علی است

قرآن به وصف اوست که تکمیل می شود

چ_ز او چ_ه کس معلم جبریل می شود

روز نخست ارض و سما گفت یا علی

روح الامین به وقت دعا گفت یا علی

آدم به موج درد و بلا گفت یا علی

در جنگ ها رسول خدا گفت یا علی

در ذوالفقار زمزمه لا فتی علی است

بر روی هر که می نگرم نقش یا علی است

ص: ۱۷۱

ای شهریار کشور جان یا علی مدد

ای دستگیر خلق جهان یا علی مدد

ای رهنمای گمشدگان یا علی مدد

ای ذکر اهل دل به زبان یا علی مدد

ما جان و دل به مهر تو آراستیم و بس

روز نخست از تو، تو را خواستیم و بس

مرغ دلم کبوتر صحن و سرای توست

شیرین ترین ترانه روحم ثنای توست

مهر حلال زادگی من ولای توست

هر سو که رو نهم حرم با صفای توست

از لحظه ای که پای به دنیا گذاشتم

دینی به جز ولای تو مولا نداشتم

گل بی نسیم مهر تو پژمرده می شود

دل بی شرار عشق تو افسرده می شود

نام تو با کلام خدا برده می شود

یاد دمت مسیح دل مرده می شود

ت_و کیستی؟ امام تمام امام ها

بر حضرتت هماره درود و سلام ها

بی مهر تو قبول صلوه و صیام نیست

تکبیر و حمد و نیت و رکن و قیام نیست

تبلیغ دین احمد مرسل تمام نیست
ما را به جز تو بعد پیمبر امام نیست
این مذهب و عقیده و ایمان "میثم" است
حتی بهشت گـر تـو نباشی جهنم است

شماره ۷

دنیا شنود پیام ما را
بخشید خدای حیّ منّان
ای کعبه چو جان به برگرفتی
این جان محمّد است کعبه
در زمرة دوستان مولا
شیرین به ولایت علی کن
عالم نگرّد مقام ما را
در عید علی تمام ما را
از دست خدا امام ما را
بر او برسان سلام ما را

ص: ۱۷۲

امشب بنویس نام ما را

با کوثر نور، کام ما را

امشب در خود به غیر بستی

با صاحب خویشتن نشستی

ای کعبه حرم شدی از امشب

عالم همه تشنه کرامت

با دست خدا به لوح محفوظ

بت ها شده ذکرشان هوالحی

تا دم زنی از تجلی هو

طوبی که علی مرتضی را

در عرش، علم شدی از امشب

تو بحر کرم شدی از امشب

ممدوح قلم شدی از امشب

خالی ز صنم شدی از امشب

هو گفتی و دم شدی از امشب

تو خاک قدم شدی از امشب

دلدادۀ وصل یار بودی

دیوار نه، سینه را گشودی

تا فاطمه را ز دور دیدی

از چارطرف به نغمۀ وحی

گویی که به شوق میهمانت

یا همچو کبوتران عاشق

هم ذکر «علی علی» گرفتی

یک عمر در انتظار بودی

چون جامه جگر ز هم دریدی

آوازه «فاذخلی» شنیدی

آغوش گشودی و دویدی

بر گرد سر علی پریدی

هم بانگ «خدا خدا» کشیدی

امشب به وصال خود رسیدی

نور ازلی مبارکت باد

میلاذ علی مبارکت باد

این مظهر داور است، کعبه!

در مصحف سینه اش نگه کن

بازوی ورا ببوس امشب

امشب پدر تمام عالم

این سید کلّ انبیا را

بر خویش ببال از این چه بهتر

این روح مطهر است کعبه

قرآن پیمبر است کعبه

این فاتح خبیر است کعبه

در دامن مادر است کعبه

جان است و برادر است کعبه

ص: ۱۷۳

مهمان تو حیدر است کعبه
این صاحب جاودانی توست
مولود نه، بلکه بانی توست
از مکه و کعبه و پیمبر
انوار جمال غیب تا صبح
دارند به کعبه شب نشینی
جبریل به احترام مولا
کعبه ز ولادت علی یافت
تطهیر شدی به نور مولا
تبریک به ذات حی داور
از کعبه به عرش می کشد سر
بنت اسد و خدا و حیدر
بر بام حرم گشوده شهپر
میلاذ دوباره، جان دیگر
ای بیت خدا! از این چه بهتر؟
بت ها همه سربه خاک سودند
تا صبح، «علی علی» سرودند
ای ذکر خوش حرم، ثنایت
هم بوسه زده «حجر» به دست
رکن و حرم و صفا و مروه

جان دو جهان، رسول اکرم

با معجزهٔ مسیح خیزد

والله که کعبه قطعه سنگی است

جان همه حاجیان فدایت

هم چشمِ «مقام»، جای پایت

هر چار، اسیر یک دعایت

دلدادۀ صوت دلربایت

بر مرده اگر رسد صدایت

ز آن نیز کم است، بی ولایت

تو جانو حرم، تن است مولا

حج، دور تو گشتن است مولا

مداح تو ذات حی مٔان

توحید به مهر توست توحید

بوذر به محبت تو بوذر

با بردن نام تو عجب نیست

بر ختم رسل فقط تو خواندی

بوسید لب تو را محمّد!

اوصاف تو «قدر» و «نور» و «فرقان»

ایمان به ولای توست ایمان

سلمان به ولایت تو سلمان

در حشر رهد ز نار، شیطان

قرآن، پیش از نزول قرآن

یعنی که بخوان بخوان علی جان!

بگشال لب و وصف خویشتن گو

ص: ۱۷۴

با سوره «مؤمنون» سخن گو

هم عبدی و هم خدای مظهر

شمشیر خدا و شیر احمد

یک ضربت تو به جنگ خندق

هر لحظه لیلها لمیتت

با یک نگه تو خلق، سلمان

والله قسم، قسم به قرآن

هم نفس رسول، هم برادر

در غزوه بدر و فتح خیبر

از طاعت کائنات برتر

با طاعت انس و جان برابر

با یک نفست همه ابوذر

زیبنده توست نام حیدر!

والله تو حیدری، علی جان!

شمشیر پیمبری علی جان!

تو روح کتاب آسمانی

توحید مقاوم ایستاده

کردند همه صحابه اقرار

در کوی تو صد هزار موسی

تو نفس محمدی علی جان

کی گفته امام نفس احمد'

ج لبریز مبانی و معانی

قرآن همیشه جاودانی

در محضر تو به ناتوانی

فخریه کنند بر شبانی

بالله قسم ای رسول ثانی

گردند فلانی و فلانی؟

کی دیده که جاهل تیمم

یابد به ولی حق، تقدّم؟

سدیدید که نفس مصطفی کیست؟

دیدید که در خطاب قرآن

پاسخ بدهید روز خیر

حجت به همه تمام گردید

خواندیم نماز رو به قبله

والله به جز علی نگوییم

دیدید علی مرتضی کیست؟

ممدوح خدا در انما کیست؟

از قلب علی گره گشا کیست؟

دیدید که حجت خدا کیست؟

دیدیم که قبله دعا کیست

پرسند اگر امام ما کیست؟

ای خصم! بیا بُر سر از ما

عالم ز شما و حیدر از ما

شیعه ز همه سراسر است فردا

ص: ۱۷۵

شیعه به ولایت امامش

یک یا علی از عبادت خلق

والله قسم پناه شیعه

والله قسم لوای توحید

زیر علم ولایت او

دنبال پیمر است فردا

سیراب ز کوثر است فردا

بالا تر و برتر است فردا

صدیقۀ اطهر است فردا

بر شأنۀ حیدر است فردا

سرتاسر محشر است فردا

شیعه همه جا بود علی دوست

حقا که بهشت، عاشق اوست

شیعه است که اقتدار دارد

شیعه است که با نثار جاننش

شیعه است که با ولای حیدر

شیعه است که در خزان غم ها

نه شوق بهشت در سر اوست

دیدار علی بهشت شیعه است

شیعه است که اعتبار دارد

سرخطّ وصال یار دارد

می میرد و افتخار دارد

با مهر علی بهار دارد

نه بیم ز خشم نار دارد

شیعه به جنان چه کار دارد؟

«میثم» همه عمر حیدری باش

با مهر علی پیمبری باش

شماره ۸

عالم امشب به علی می نازد

آدم امشب به علی می نازد

همگان دور حرم می گردد

حرم امشب به علی می نازد

لوح از نام علی زینت یافت

قلم امشب به علی می نازد

آسمان سوده جبین بر خاکش

کعبه گردیده گریبان چاکش

زهی از دامن آباد حرم

پیر خلقت شده نوزاد حرم

یک علی در نگهش جلوه کند

هر که هر لحظه کند یاد حرم

علی از روز ازل بود علی a

پس بگو آمده میلاد حرم

حرم از خاک علی خلق شده

اوزن اور ازل ی خلق شده

مکه شد غرق تجلای علی

کعبه محو قد و بالای علی

ص: ۱۷۶

به همه خلق بگوئید: خدا

گشته مشتاق تماشای علی

حرم الله سراپا شده چشم

دوخته چشم به سیمای علی

چ_ا_ر_ا_ر_ک_ا_ن_ح_ر_م_ز_و_ا_ر_ش

محو دیدار شده هر چارش

این همان جان رسول الله است

جان و جانان رسول الله است

نه فقط قاری قرآن گشته

بلکه قرآن رسول الله است

دست و شمشیر خدا در پیکار

شیر غران رسول الله است

احد و بدر و جمل پا بستش

ع_ل_م_ف_ت_ح_خ_د_ا_د_ر_د_س_ت_ش

در تن ختم رسل تاب علی است

همه تاریکی و مهتاب علی است

وسعت ملک الهی بحری است

که در این بحر درّ ناب علی است

ناصر دین خدا، یار رسول

فاتح خیبر و احزاب علی است

مهر او دین رسول الله است

جان شیرین رسول الله است

رکن ارکان هدا کیست؟- علی

صورت و چشم خدا کیست؟- علی

آنکه در بستر پیغمبر خفت

جان خود کرد فدا، کیست؟- علی

آنکه با دست یداللهی او

عمرو افتاد ز پا، کیست؟- علی

همه عالم بـه علی می نازد

گو: خدا هم به علی می نازد

علی از روز ازل حیدر بود

با خدا همدم پیغمبر بود

از زمانی که زمان خلق شده

هر زمان او به زمان رهبر بود

به همه عالم خلقت سوگند

که علی از همه عالم سر بود

آنکه هـ ز آغـ از ولـی بـود ولی

به خدا شخص علی بود علی

به خدا دین خدای متعال

به تولای علی یافت کمال

گر نخوانم ز علی کامم تلخ

گر نگویم ز علی نطقم لال

با علی بخت حقیقت در اوج

بی علی روح عدالت پامال

مهر او گر نبود توشه راه

ص: ۱۷۷

همه طاعات گناهاند گناه

روح من مرغ لب بام علی است

کوثر جان من از جام علی است

روز محشر چه هراسم ز جحیم

آتش خشم خدا رام علی است

بهترین ذکر علی نام خداست

بهترین ذکر خدا نام علی است

نام او زینت باب الله است

مهر او روح کتاب الله است

ای خداوند و خدا را بنده

ای به تیغ تو عدالت زنده

بنده پیشتر از بگذشته

حجهالله پس از آینده

مهر، تا بنده کوی تو نشد

در سماوات نشد تابنده

دهر ظرف کرم توست علی

حشر، زیر علم توست علی

ای در آغوش الهی جای

بر سر دوش محمد پایت

تو که هستی؟ تو که هستی؟ مولا

که فدائیت شده زهرایت
تو خدا نیستی اما ز خدا
گشته لبریز همه اعضایت
نه فقط سینه ما از تو پر است
وسعت ملک خدا از تو پر است
تو ز مخلوق سری یا حیدر
نفس پیغامبری یا حیدر
بشر و این همه آثار خدا
تو چگونه بشری یا حیدر
عمر تو بیشتر از ارض و سماست
تو به آدم پدری یا حیدر
آدم از خاک رخت آدم شد
تا علَم در همۀ عالم شد
ای معطر ز گلت آب و گلم
نامت آوای طپش های دلم
من و مدح تو خدا می داند
از تو تا صبح قیامت خجلم
من چراغ همه جا خاموشم
آتشی ده که کنی مشتعلم
خود ز پروندۀ خود آگاهم

هر چه ام «میثم» این در گاهم

شماره ۹

دنیا شنود پیام ما را

عالم نگرد مقام ما را

بخشید خدای حیّ منّان

در عید علی تمام ما را

ص: ۱۷۸

ای کعبه چو جان به برگرفتی

از دست خدا امام ما را

این جان محمّد است کعبه

بر او برسان سلام ما را

در زمره ی دوستان مولا

امشب بنویس نام ما را

شیرین به ولایت علی کن

با کوثر نور، کام ما را

امشب در خود به غیر بستی

با صاحب خویشتن نشستنی

ای کعبه حرم شدی از امشب

در عرش، علم شدی از امشب

عالم همه تشنه ی کرامت

تو بحر کرم شدی از امشب

با دست خدا به لوح محفوظ

ممدوح قلم شدی از امشب

بت ها شده ذکرشان هوالحی

خالی ز صنم شدی از امشب

تا دم زنی از تجلی هو

هو گفتی و دم شدی از امشب

طوبی که علی مرتضی را

تو خاک قدم شدی از امشب

دلداده ی وصل یار بودی

دیوار نه، سینه را گشودی

تا فاطمه را ز دور دیدی

چون جامه جگر ز هم دریدی

از چارطرف به نغمه ی وحی

آوازه ی «فاذخلی» شنیدی

گویی که به شوق میهمانت

آغوش گشودی و دویدی

یا همچو کبوتران عاشق

بر گرد سر علی پریدی

هم ذکر «علی علی» گرفتی

هم بانگ «خدا خدا» کشیدی

یک عمر در انتظار بودی

امشب به وصال خود رسیدی

نور ازلی مبارکت باد

میلاذ علی مبارکت باد

این مظهر داور است، کعبه!

این روح مطهر است کعبه

در مصحف سینه اش نگه کن

قرآن پیمبر است کعبه

بازوی ورا بیوس امشب

این فاتح خیبر است کعبه

امشب پدر تمام عالم

در دامن مادر است کعبه

این سید کلّ انبیا را

جان است و برادر است کعبه

بر خویش ببال از این چه بهتر

مهمان تو حیدر است کعبه

این صاحب جاودانی توست

مولود نه، بلکه بانی توست

از مکه و کعبه و پیمبر

تبریک به ذات حی داور

انوار جمال غیب تا صبح

از کعبه به عرش می کشد سر

دارند به کعبه شب نشینی

بنت اسد و خدا و حیدر

جبریل به احترام مولا

بر بام حرم گشوده شهپر

کعبه ز ولادت علی یافت

میلاذ دوباره، جان دیگر

تطهیر شدی به نور مولا

ای بیت خدا! از این چه بهتر؟

بت ها همه سربه خاک سودند

تا صبح، «علی علی» سرودند

ای ذکر خوش حرم، ثنایت

جان همه حاجیان فدایت

هم بوسه زده «حجر» به دست

هم چشم «مقام»، جای پایت

رکن و حرم و صفا و مروه

هر چار، اسیر یک دعایت

جان دو جهان، رسول اکرم

دلداده ی صوت دلربایت

با معجزه ی مسیح خیزد

بر مرده اگر رسد صدایت

و ... که کعبه قطعه سنگی است

ز آن نیز کم است، بی ولایت

تو جان و حرم، تن است مولا

حج، دور تو گشتن است مولا

مداح تو ذات حی مئان

اوصاف تو «قدر» و «نور» و «فرقان»

توحید به مهر توست توحید

ایمان به ولای توست ایمان

بوذر به محبت تو بوذر

سلمان به ولایت تو سلمان

با بردن نام تو عجب نیست

در حشر رهد ز نار، شیطان

بر ختم رسل فقط تو خواندی

قرآن، پیش از نزول قرآن

بوسید لب تو را محمّد

یعنی که بخوان بخوان علی جان!

بگشا لب و وصف خویشتن گو

با سوره ی «مؤمنون» سخن گو

هم عبدی و هم خدای مظهر

هم نفس رسول، هم برادر

شمشیر خدا و شیر احمد

در غزوه ی بدر و فتح خیبر

ص: ۱۸۰

یک ضربت تو به جنگ خندق

از طاعت کائنات برتر

هر لحظه ی ليله المیت

با طاعت انس و جان برابر

با یک نگه تو خلق، سلمان

با یک نفست همه ابوذر

والله قسم، قسم به قرآن

زیبنده ی توست نام حیدر

و... تو حیدری، علی جان!

شمشیر پیمبری علی جان!

تو روح کتاب آسمانی

لبریز مبانى و معانى

توحید مقاوم ایستاده

قرآن همیشه جاودانی

کردند همه صحابه اقرار

در محضر تو به ناتوانی

در کوی تو صد هزار موسی

فخریه کنند بر شبانی

تو نفس محمدی علی جان

بأله قسم ای رسول ثانی

کی گفته امام نفس احمد

گردند فلانی و فلانی؟

کی دیده که جاهل تیمم

یابد به ولی حق، تقدّم؟

دیدید که نفس مصطفی کیست؟

دیدید علی مرتضی کیست؟

دیدید که در خطاب قرآن

ممدوح خدا در انما کیست؟

پاسخ بدهید روز خیر

از قلب نبی گره گشا کیست؟

حجت به همه تمام گردید

دیدید که حجت خدا کیست؟

خواندیم نماز رو به قبله

دیدیم که قبله ی دعا کیست

و... به جز علی نگوییم

پرسند اگر امام ما کیست؟

ای خصم! بیا بیتر سر از ما

عالم ز شما و حیدر از ما

شیعه ز همه سر است فردا

دنبال پیمبر است فردا

شیعه به ولایت امامش

سیراب ز کوثر است فردا

یک یا علی از عبادت خلق

بالاتر و برتر است فردا

و ... قسم پناه شیعه

صدیقه ی اطهر است فردا

و ... قسم لوای توحید

بر شانه ی حیدر است فردا

زیر علم ولایت او

سرتاسر محشر است فردا

شیعه همه جا بود علی دوست

حقا که بهشت، عاشق اوست

شیعه است که اقتدار دارد

شیعه است که اعتبار دارد

شیعه است که با نثار جاننش

سرخط وصال یار دارد

شیعه است که با ولای حیدر

می میرد و افتخار دارد

شیعه است که در خزان غم ها

با مهر علی بهار دارد

نه شوق بهشت در سر اوست

نه بیم ز خشم نار دارد

دیدار علی بهشت شیعه است

شیعه به جنان چه کار دارد؟

«میثم» همه عمر حیدری باش

با مهر علی پیمبری باش

شماره ۱۰

ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را

بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را

با وضو باید به لب آرید نام کعبه را

بشنوید از چار رکن امشب پیام کعبه را

هم پیام کعبه، هم ذکر سلام کعبه را
مام کعبه آورد با خود امام کعبه را
ای حرم! آماده شو تا میهمانداري کنی
میهمان خویش را در موج غم یاری کنی
کعبه! امشب رکن دین را در بغل بگرفته‌ای
مرشد روح‌الامین را در بغل بگرفته‌ای
اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته‌ای
جان ختم‌المرسلین را در بغل بگرفته‌ای
هستی هست آفرین را در بغل بگرفته‌ای
شیرِ حق، جبالمتین را در بغل بگرفته‌ای
قبله‌ی دل، کعبه‌ی اهل یقین است این پسر
مُنْجِیِ عَالَم، امیرالمؤمنین است این پسر
کس نمیداند چه شد جز ذاتِ دادارِ علی
کعبه می‌گردد به گردِ شمعِ رخسارِ علی
از حَجَرِ بر عرش میتابید انوارِ علی
آفرینش داشت در سر، شوق دیدارِ علی
شد خدا در خانه خود میهماندارِ علی
بود ذکر حق به لبهای گهربارِ علی
سنگهای کعبه میگفتند با صوت جلی
یا علی و یا علی و یا علی!

باز دیوار حرم از امر حق آمد به هم

ص: ۱۸۲

دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتی حَرَم

فاطمه بود و علی بود و خدایِ ذوالکَرَم

کار ناید از کلام و صفحه و دست و قلم

عقل، مجنون و قلم عاجز، زبان گنگست و لال

کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال

ای حَرَم را قبله، ای ارواح را جان یا علی!

ای گدایِ سائلت، فردوس و رضوان یا علی!

ای خدا را در شب میلاد، مهمان، یا علی!

ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی!

کیستی تو؟ پاکتر از جان پاکان، یا علی!

کیستم من؟ «میثم» آلوده دامان یا علی!

شماره ۱۱

ولایت را وضو دادند امشب

زبان را ذکر هو دادند امشب

به یم_ن_مق_دم_مول_ود_کعبه

ح_رم را آب_رو دادند امشب

شب عی_د_امی_رالم_ؤمنین است

علی با رب کعبه هم نشین است

به دور کعب_ه_گ_ردد ماه، امشب

حرم را بخت شد همراه، امشب
همین کِه زادگِه مرتضی شد
ولادت یِ افت بی ت الله، امشب
خدا بر خلقت خود آفرین گفت
حرم هم یِ امیرالمؤمنین گفت

ملائک! کعبه را در بر بگیری
همه عی دی ز پیغمبر بگیری
هجوم آری دب ر رک ن یم انی
م رادخ ویش از حی در بگیری
تم اش ای رخ حی در مبارک
ط واف ج ان پیغمبر مبارک

جه ان غرق ف روغ ابت دا بود
زمین دری ای ان وار ه دی بود
حرم تا صبح، ذکر یاعلی داشت
علی بود و علی بود و خدا بود
صنم هم ذکر الله الصمد داشت
ن دای ق ل ه والله احد داشت

محمّد! دست عالمگیرت این است

نگه_دارن__ده_تکبیرت_ای_ن_اس_ت

نه تنها دست و بازو، جان شیرین...

نه تنها شیر تو، شمشیریت این است

خدا داند که این است و جز این نیست

ص: ۱۸۳

کس ی ج ز او امی رالم مؤمنین نیست

حرم آغوش خود را ب از کرده

س رودی اعلی آغ از ک رده

تماشا کن تماشا کن محمد

که کعبه ت ا خ د ا پ رواز کرده

عیان، بی پرده حسن داوری شد

که امشب آفرینش حیدری شد

دلا! امشب خدا را با علی بین

ج لال کبری ا ر ا ب ا علی بین

محمد د را تماشا در علی کن

تم ام انبی ا ر ا ب ا علی بین

اگ رچ ه زادگ اه او حرم بود

خدا بهر علی آغوش بگشود

خدا در ص ورت حی در درخشید

زمی ن و آسمان را ن ور بخشید

به دخت شیر، امشب داد شیری

که در آغوش پیغمبر خروشید

زبان بگشود؛ قرآن خواند، تکبیر!

بت_ان کعب_ه را لرزان_د، تکبیر

فشاند از لعل لب گوهر؛ سخن گفت

زوح_ی خالق_داور سخن گفت

همان اول که چشم خویش بگشود

فقط با شخص پیغمبر سخن گفت

که یا احمد! منم شمشیر و شیرت

وصی ات، حافظ دین_ت، وزی_رت

خ_دا به_رت_وحی_در آفری_ده

معی_ن وی_ار وی_اور آفری_ده

ت_و را به_رنجات خلق عالم

م_را ب_رفت_ح خیب_ر آفری_ده

امیرالم_ؤمنین_م؛ شی_ر حق_م

تو دست حق و من شمشیر حقم

تو جانان، جان شیرینت منم من

نگه_دارن_ده دین_ت_من_م من

تم_ام نعم_ت پ_روردگ_ارت

کم_ال دی_ن و آیینت منم من

به بازوی علی حق را نگه کن

احد را بدر و خندق را نگه کن

تو را تیر قضا در شست حیدر

فدایت باد، ب_ود و هست حیدر

علم ب_ر شانه من، حکم از تو

بود شمشیر تو در دست حیدر

نه از خیبر نه از خندق سخن بود

کلی_د فت_ح ت_و در دست من بود

م_ن از آغ_از خلق_ت ب_ا تو بودم

ص: ۱۸۴

چه در جلوت چه خلوت با تو بودم

در اسلاب رسل بـا هم نشستیم

چه در معنی چه صورت با تو بودم

نـه تنهـا بـا تو از اول نشستم

همانا تا که هستم با تو هستم

از آن روزی که احمد آفریدند

علـی را بـر محمـد آفریدند

دو روح آشنـا را در دو پیکـر

زیـک روح مجـرد آفریدند

نه حرفی از زمین نه از سما بود

علی بـود و نبـی بـود و خدا بود

علی! تو هستـی هسـت آفرینی

تو هم حقـی و هم حق الیقینی

به پیغمبر قسم بعد از محمـد

تـو، تنهـا تـو امیـرال مؤمنینـی

فقط حق تو تنها، این مقام است

لبـاس نور بر ظلمت حرام است

تو در جسم رسل جانی علی جان
تو توحیدی، تو ایمانِ ی علی جان
به قرآن می خورم سوگند، مولا!
تو قرآنی تـ و قرآنی علی جان!
عبـ ادت هیـ زم نـ ار اسـ ت بـ ی تو
بهشت ار گل دهد خار است بی تو

کتـ اب الله را جـ ان نیسـ ت بـ ی تو
ملـ ک را نیـ زایمـ ان نیست بی تو
مسلمـ ان نیستـ م گـ ر کذب گویم
که سلمان هم مسلمان نیست بی تو
تـ و لا و تبـ را هسـ ت دینـ م
بدانید ای همه عالم من اینم

مـ ر ابـ ا مهـ ر حیدر آفریدند
زخـ اک کفش قنبر آفریدند
زبـ ان میثمـ ی دادنـ د بر من
نفس هـ ایم دمـ ادم یاعلی شد
تمام نخلِ «میثم» یاعلی شد

امشب ای کعبه زیارت کن زیارت کن خدا را

همچو جـان بر گیر در بر جان ختم الانبیا را

چشمش و سـر تا قدم، بنگر جمال کبریا را

بوسه زن خاک قـدم های علی مرتضی را

رکـن ارکـان الهـی نـور حسـن ابتـدا را

پر کن از نور ولایت وسعت ارض و سما را

ص: ۱۸۵

کعبه! امشب آب_رو از مق_دم_حی_در گرفتی

خانه_حق_ی و صاح_ب_خانه را در ب_ر گرفتی

دل به حیدر دادی ام_دل ز پیغمبر گرفتی

جاودان مانی که امشب زندگی از سر گرفتی

بلکه_ه آب زندگی_ی از ساق_ی کوثر_ر گرفتی

ناز کن؛ از خضر هم دیگر مگیر آب بقا را

ای_ن محم_د را روان و روح قرآن است کعبه!

این امیرالمؤمنین ای_ن کل ایمان است کعبه

این همان جبل المتین این رکن ارکان است کعبه

این ب_ه جسم پاک کل انبیا جان است کعبه

میهم_انت میزبان م_لک امک_ان است کعبه

می دهد از امر حق روزی تمام ماسوا را

فاطمه! بنت اس_د! وص_ل خداوندت مبارک

بحر عصمت! گوهر بی مثل و مانندت مبارک

نقش لبخند علی ب_ر قلب خورسندت مبارک

عی_د می_لاد یگان_ه طف_ل دلبدت مبارک

م_ادر شی_رخ_دا! می_لاد فرزندت مبارک

داده ذات ح_ق ب_ه ت_و آیین_ه ایزدنا را

فاطمه! بنت اسد! تهلیل گک و تکبیر زادی

نیمه شب در جوف کعبه مهر عالمگیر زادی

قل هوالله احد را بهترین نفسی زادی

دخت رشی ری و از به ر محمّد شیر زادی

بلکه بر ختم رسل هم شیر هم شمشیر زادی

شیر ده از شیرۀ جان در حرم شیر خدا را

مادر مولا! نث ارخ اکت از گک ردون ستاره

ای س لام الله ب ر فرزن د دلبن دت هم اره

از حرم بیرون بیا با قرص خورشیدت دوباره

دیده بگشا بین محمّد گشته سر تا پا نظاره

ذکر یا مولاست جاری بر زبانش بی شماره

تا بگی رد در بغل خورشی د انوار الهدی را

ای مقام و قدر و اجلال تو از مریم فراتر

ای حریم خاص حق را با قدومت داده زیور

دخت شیرو مادر والا مق ام شیر داور!

جان شیرین محمّد را تویی فرخنده مادر
بی قراری می کند بر طفل دلبن_دت پیمبر
هدیه کن بر مصطفی امروز جان مصطفی را
ی_امحمّد_د البش_اره! البش_اره! ج_انت آمد
پیش ت_ر از روز بعثت در بغل قرآنت آمد
هم_دم دی_ر آشنای_م ب_از در دام_انت آمد
آن که صدها بار جان خود کند قربانت آمد
ای فدایت جان خوبان جهان! جانانت آمد
در بغل بگرفت_ه ای روح تم_ام انبیا را

یا محمّد از تم_ام عالم خلقت س_ر است این
یا محمّد تو همانا شهر علمی و در است این
کفو تو، کفو کتاب الله، کف و کوثر است این
فاتح احزاب و بدر و خندق است و خیر است این
حیدر است این حیدر است این حیدر است این حیدر است این
باز کرده در حضورت پنجه مشکل گشا را

ای به احم_د داده جان، آوای قرآنت علی جان!
ای جنان یک شاخه گل از باغ و بستانت علی جان!
ای تو جان مصطفی و مصطفی جانت علی جان!

ای همه اسلام در ایمان سلمانت علی جان!

گرچه قابل نیستم جانم به قربانت علی جان!

بی بهایم، چون شود بخشی بها این بی بها را؟

تو یداللهی و من افتاده ای بی دست و پایم

تو تم_ام هستی هست آفرینی من گدایم

تو امیرالمؤمنینی، من کی ام؟ عبد هوایم

هرکه هستم با همین پرونده جرم و خطایم

آشن_ایم آشن_ایم آشن_ایم آشن_ایم

داشتم پیش از ولادت در دلم مهر شما را

من دهم از دست، دامان تو را؟ هرگز علی جان!

رو کنم یک لحظه بر غیر شما؟ هرگز علی جان!

بی ت_و رو آرم به درگاه خدا؟ هرگز علی جان!

دامن مه_رت_و را سازم رها؟ هرگز علی جان!

تو کنی آنی مرا از خود جدا؟ هرگز علی جان!

کس نگیرد جز تو دست «میثم» بی دست و پا را

شماره ۱۳

جبرئیل امشب نهان در پردهٔ جان من است

یا کلام وحی بر لب های خندان من است

یک جهان شادی درون بیت الاحزان من است

یا که در دل میهمان کعبه مهمان من است

با مدیح او سخن در تحت فرمان من است

من ثناخوان علی (ع) عالم ثناخوان من است

ذات حق در کعبه امشب میهماندار علی (ع) است

عالمی زوّار کعبه، کعبه زوّار علی (ع) است

کعبه، امشب بر علی (ع) آغوش خود را باز کن

مکه، برگرد حرم پرواز کن پرواز کن

چشمهٔ زمزم بجوش اعجاز کن اعجاز کن

حجر هجران طی شده شعر وصال آغاز کن

ای حَجْر اسرار دل را با علی (ع) ابراز کن

اب بت امشب نغمه توحید با من ساز کن

در مه روی علی (ع) انوار حق سبحانه بین

چشم دل بگشا و صاحب خانه را در خانه بین

در دل شب چشمه های نور جوشید از حرم

هزمان تابید با هم ماه و خورشید از حرم

نور صاحب خانه با مهمان درخشید از حرم

نقل شادی بر سما تا صبح پاشید از حرم

روی حق بر آفرینش نور بخشید از حرم

باز شد دیوار از هم دور باشید از حرم

دیده بر بندید تا از کعبه ماه آید برون

ورنه در دیدار او دل با نگاه آید برون

شهر مکه عروه الوثقای دین است این پسر

اها کعبه کعبه اهل یقین است این پسر

پای تا سر مظهر جان آفرین است این پسر

اولیاء الله را جبل المتین است این پسر

راست میگویم امام متقین است این پسر

ص: ۱۸۸

مؤمنین مولا امیرالمؤمنین است این پسر

این بود عبدی که خود کار خدایی میکند

دستهای کوچکش خیرگشایی میکند

این پسر وجه خدا چشم خدا دست خداست

این پسر ذات خدا را عبد پیش از ابتداست

این پسر شمس الضحا بدرالدجا، نورالهداست

این پسر از قلب ختم المرسلین محنت زد است

این پسر پیغمبران را چون پیمبر مقتداست

این پسر مولا امیرالمؤمنین روحی فداست

این پسر پشت ستمکاران سراسر بشکند

این پسر بت بر سردوش پیمبر بشکند

کعبه می بالد که این نوزاد مهمان من است

مکه می خندد که این خورشید تابان من است

عقل می نازد که این پیر سخندان من است

عدل می گردد به دور او که میزان من است

روح می بوید وجودش را که ریحان من است

مصطفی آغوش بگشوده که این جان من است

میهمان حق در آغوش نبی منزل گرفت

با نگاهی هم به احمد داد جان هم دل گرفت

غنچه لب را در آغوش محمد (ص) باز کرد

نغمه های جان فزا از پرده دل ساز کرد

هر نفس روحش به دور مصطفی پرواز کرد

لحظه لحظه ناز احمد را خرید و ناز کرد

آیه از قرآن نازل نشده آغاز کرد

با زبان دل به آن جان جهان ابراز کرد

یا محمد (ص) من علی تنها طرفدار توام

نفس تو همگام تو همراه تو یار توام

یا محمد (ص) من علی شیر خدا شیر توام

پشت تو بازوی تو دست تو شمشیر توام

تا ابد در اختیار بند زنجیر توام

هر کجا خواهی کمان برگیر من تیر توام

نغمه لاحول تو گلبانگ تکبیر توام

یار تو احیاگر دین جهانگیر توام

آمدم تا خصم را بر خاک ذلت افکنم

بر سر دوش تو پا بگذارم و بت بشکنم

یا محمّد (ص) یا محمّد (ص) یار دیرینت منم

باز کن آغوش از هم جان شیرینت منم

چشمه انوار در چشم خدا بینت منم

جان بکف بگرفته و احیاگر دینت منم

رمز تحکیم بنای دین و آئینت منم

باغبان باغ سر سبز ریاحینت منم

نیست بیم از دشمنان هر گز که حیدر شیر تو است

دست من دست تو و شمشیر من شمشیر تو است

آمدم ای تو مرا فرمانده من فرمانبرت

حکم کن تا مرغ روحم پر زند دور سرت

گو بخوانم از پی ایثار جان در بسترت

روز جنگ بدر پیروز است با من لشکرت

روز احزاب است با من روز فتح دیگر

تو رسول اللهی من نیز باشم حیدرت

آنچه را حق وعده داده بر تو من آورده ام

دست قدرت بازوی خیر شکن آورده ام

هر که را مولا تویی بعد از تو اش مولا منم

هر که را اولای به نفسی بعد تو اولای منم

حق زیبا تا سر من و توحید سر تا پا منم

دین منم و قرآن منم ایمان منم تقوا منم

ظاهر و باطن منم دنیا منم عقبا منم

حیدرم آری علی عالی اعلا منم

خضر را پیر طریقم کس نخواند کودکم

با چنین اوصاف در پیش کس نخواند کوچکم

یا محمّد (ص) کعبه من قبله من روی توست

آفتابم، سایه ام سر و قد دلجوی توست

چشم عالم سوی حیدر چشم حیدر سوی توست

هر چه گفتم هر چه گویم از لب حق کوی توست

خلق و خلق و خوی من از خلق و خلق و خوی توست

دست من دست تو و بازوی من بازوی توست

هر که شد یار تو هستی را بدستش میدهم

هر که دشمن با تو گردد من شکستش میدهم

آمدم در بحر عرفان تو گوهر پرورم

آمدم در سایه ات شُبیر و شَبیر پرورم

آمدم تا مثل زینب بر تو دختر پرورم

آمدم تا با تو سلمان و ابوذر پرورم

آمدم تا مکتب عمار پرور پرورم

آمدم تا در کلاس عشق قنبر پرورم

ما که از صبح قدم تا شام محشر باهمیم

دو پدر بر امتیم دو برادر باهمیم

کیست حیدر آن که بر کف نظم عالم را گرفت

برق حسنش از زمین تا عرش اعظم را گرفت

تیغش از آئینه دین زنگ هر غم را گرفت

دختر پیغمبر پاک و مکرم را گرفت

با همان دستی کز اول دست آدم را گرفت

بر سر چاه ضلالت دست (میثم) را گرفت

او امام و رهبر و پیر مراد آدم است

رهنمای انبیا و دستگیر عالم است

خدا در کعبه مهمان دارد امشب
حرم در سینه قرآن دارد امشب
زمین خورشید تابان دارد امشب
محمّد (ص) یک جهان جان دارد امشب
درون بیت، جانان دارد امشب
فلک اسرار پنهان دارد امشب
نوشته بر در و دیوار کعبه
که امشب بخت گشته یار کعبه
الا عیدت مبارک باد کعبه
خدا امشب امامت داد کعبه
علی در تو قدم بنهاد کعبه
تولّد یافت عدل و داد کعبه
مبارک باد این میلاد کعبه
چه شوری در وجود افتاد کعبه
بتان هم یا علی گفتند امشب
سخن ها با علی گفتند امشب
خداوند حرم را مظهر است این
محمّد (ص) را چو جان در پیکر است این

تمام هستی پیغمبر است این

زمین و آسمان را محور است این

یم و طوفان و موج و لنگر است این

چه گویم حیدر است این حیدر است این

تمام افتخار کعبه این است

خدا گفته امیرالمؤمنین است

مه برج اسد امشب اسد زاد

اسد، آری اسد، بنت اسد زاد

ازل را جلوۀ حسن ابد زاد

جمال قل هو الله احد زاد

بگو مرآت الله الصمد زاد

خدا را چشم و گوش و وجه و ید زاد

رخ صاحب حرم تا شد هویدا

حرم گمگشته اش را کرد پیدا

جهان یک سایه از دیوار مولاست

زمان هم مست و هم هشیار مولاست

فضا لبریز از انوار مولاست

حرم محو گل رخسار مولاست

خدا در کعبه مهمان دار مولاست

محمد (ص) عاشق دیدار مولاست

که دیده بزم الله الصمد را؟

خدا و حیدر و بنت اسد را

مرا مولا و سرور کیست؟ حیدر

دل و دلدار و دلبر کیست؟ حیدر

امیر دادگستر کیست؟ حیدر

امام عدل پرور کیست؟ حیدر

صراط الله اکبر کیست؟ حیدر

محمد (ص) را اگر پیغمبری بود

خدا داند که او هم حیدری بود

علی مرآت رب العالمین است

علی استاد جبریل امین است

علی سر خداوند مبین است

علی آینه حقّ یقین است

علی مولای اصحاب الیمین است

علی کلّ ولایت کلّ دین است

همین است و همین است و جز این نیست

کسی جز او امیر المؤمنین نیست

علی ذکر و علی حمد و علی دم

علی بیت و مقام و رکن و زمزم

علی یعنی صراط الله اعظم

علی یعنی کتاب اللہ محکم

علی یعنی تمام دین آدم

علی یعنی امام کلّ عالم

ص: ۱۹۲

علی در عالم خلقت یکی بود

محمد (ص) هم به مهرش مٔکی بود

تو در جسم نبی جانی علی جان

تو اصل اصل ایمانی علی جان

تو روح روح قرآنی علی جان

تو نوح نوح طوفانی علی جان

تو میزانی تو فرقانی علی جان

تو روز حشر ساطانی علی جان

لوای حمد در دست تو باشد

تمام حشر پابست تو باشد

تو جا بر دوش پیغمبر گرفتی

تو در از قلعهٔ خیبر گرفتی

تو از عمر دلاور سر گرفتی

تو چون جان مرگ مرگ را در بر گرفتی

تو از ختم رسل کوثر گرفتی

تو دل از انبیا یکسر گرفتی

تو قاتل را ز رأفت شیر دادی

تو خصم خویش را شمشیر دادی

تو روی خاک، معراج نمازی

تو بال طایر راز و نیازی

تو درد عالمی را چاره سازی

تو وقت جان فشانی پیشتازی

تو دل بشکسته گان را دلنوازی

تو بین انبیا نشکفته رازی

اگر چه با خلاق زیستی تو

خدا می داند و بس کیستی تو

به جز تو کیست با آن اقتدارش

زند وصله به کفش وصله دارش

فلک خورشید گردون خاکسارش

کند اشک یتیمی بی قرارش

فدای لطف و احسانت علی جان

که «میثم» شد ثنا خوانت علی جان

شماره ۱۵

کعبه امشب ماه در دامان تو است

آسمان مبهوت و سرگردان تو است

جان پاک رحمه للعالمین

صاحب البیت خدا مهمان تو است

باز کن آغوش و بر گیرش بیر

این نه مهمان تو بلکه جان تو است

چشم زمزم پر شده از اشک شوق

وصف حیدر بر لب خندان تو است

اینکه امشب در بغل بگرفته ای

ص: ۱۹۳

قبله تو، عشق تو، ایمان تو است

حال کن ای کعبه امشب با علی

یا علی و یا علی و یا علی

کعبه جان جان دین است این پسر

قبله اهل یقین است این پسر

گر چه نوزاد است نوزادش مخوان

مرشد روح الامین است این پسر

کلّ خلق آفرینش را سبب

هستی هست آفرین است این پسر

دست داور، روی قرآن، پشت دین

جان ختم المرسلین است این پسر

آفتابی در گریبان حرم

آسمانی در زمین است این پسر

نام والایش بود مولا علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای بتان کعبه حیدر آمده

بت شکن در بیت داور آمده

این علی ابن ابیطالب بود

یا خلیل الله دیگر آمده

آن که بت های حرم را بشکنند

بر سر دوش پیمبر آمده

نغمهٔ ایاک نعبد سر دهید

بتگران را عمر بر سر آمده

قهرمان خندق و بدر و احد

فاتح احزاب خبیر آمده

می کند توحید را احیا علی

یا علی و یا علی و یا علی

فاطمه بنت اسد لب باز کن

قدر و جاه خویش را ابراز کن

بر خلائق بانگ من مثلی بزن

تا علی داری به مریم ناز کن

ای همای قله قاف کمال

با امیر المؤمنین پرواز کن

مادر مولا ز مولا دم بزن

با ثنای او سخن آغاز کن

چنگ زن بر دامن نوزاد خویش

نغمه با شور ولایت ساز کن

از تو زبید تا بگویی یا علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای صفا ای مروه ای رکن ای مقام

ای منی ای زمزم ای بیت الحرام

بر نبی گوئید اینک تهنیت

ص: ۱۹۴

از علی گیرید امشب احترام

این امیر است این امیر است این امیر

این امام است این امام است این امام

موسی از او گفته در تورات مدح

عیسی از او برده در انجیل نام

آسمان گردد به دورش روز و شب

آفتاب افتد به پایش صبح و شام

خوانده او را خالق یکتا علی

یا علی و یا علی و یا علی

یا محمد (ص) حیدر است این یار تو است

جان تو، محبوب، تو دلدار تو است

بازوی، تو شیر، تو شمشیر تو

یاور تو، حیدر کزار تو است

چشم باز او شهادت می دهد

کز ولادت عاشق دیدار تو است

جان شیرین را گرفته روی دست

جان نثار مکتب ایثار تو است

دفتر مدحش رسولان را کتاب

مادح او خالق دادار تو است

با ندای لافتی الا علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای محمّد (ص) را تو جان و جانشین

کلّ قرآن کلّ ایمان کلّ دین

رهبر و فرمانده خیل ملک

مرشد و استاد جبریل امین

ای گرفته از وجودت آبرو

نام زیبای امیرالمؤمنین

هم به کام اولیا عین الحیوه

هم به چشم انبیا حقّ الیقین

هم تویی شمشیر احمد در نیام

هم تویی دست خدا در آستین

در صف بذل و صف هیجا علی

یا علی و یا علی و یا علی

کبریا غیب و تو او را مظهری

مصطفی شهر علوم و تو دری

تو خدا را چشم و دست و صورتی

تو علی، تو مرتضی، تو حیدری

ردّ شمس و معجز شقّ القمر

از تو می آید تو، دست داوری

در زمین قدر تو را نشناختند

در تمام آسمان ها رهبری

گر چه خلق عالمت گفتند وصف

توز وصف خلق عالم برتری

هم علی هستی و هم اعلا علی

یا علی و یا علی و یا علی

درد و درمان و دواى من تویی

ذکر و تسبیح و دعای من تویی

موقف و لبیک و احرام و طواف

مروه و سعی و صفای من تویی

هر چه بودم با تو بودم از نخست

هر که هستم آشنای من تویی

گر نبودی قل هو الله احد

فاش می گفتم خدای من تویی

کار عیسی با دلم کرد آنکه گفت

(یا علی جان مقتدای من تویی)

کن غلامی مرا امضا علی

یا علی و یا علی و یا علی

یا امیر المؤمنین یا ذالنعیم

یا امام الممتقین یا ذالکرم

ای کلیم الله طور دل بگو

ای مسیح عالم خلقت بدم

گر تویی رضوانم از دوزخ چه باک؟

ور تویی امروزم از فردا چه غم

تا ببندم خویشتن را بر شما

نام «میثم» را تخلص کرده ام

ذره ای بودم که گشتم آفتاب

قطره ای بودم که افتادم به یم

غرق گشتم در تو سر تا پا علی

یا علی و یا علی و یا علی

شماره ۱۶

امشب حرم خدا شدی دل

از خانه خود جدا شدی دل

بی جام و می و سبو شدی مست

مستانه قرار دادی از دست

پرواز به کوی یار کردی

یاد گل روی یار کردی

ای خود همه جا مطاف کعبه

گشتی ز چه در طواف کعبه

در کعبه مگر چه روی داده

کاین سان به تلاطم اوفتاده

چون جامه شده دل حرم چاک

نور است کز آن رود به افلاک

ص: ۱۹۶

کعبه ز نشاط رفته از هوش
بر صاحب گشوده آغوش
بر گوش رسد هزار فرسنگ
آواری علی علی زهر سنگ
دیوار که دست جان گشوده
آغوش به میهمان گشوده
جبریل به احترام کعبه
گردیده به گرد بام کعبه
در چشمه چشم چاه زمزم
پیداست طلوع ماه زمزم
شد فصل بهار فصل دی شد
ای حجر بخند هجر طی شد
ای بیت صمد، صمد مبارک
ای بیت اسد، اسد مبارک
بت ها به حرم فتاده بر رو
دارند به لب ندای یا هو
از جاه همگان قیام کردند
بر شیر خدا سلام کردند
شد کعبه به آب نور تطهیر
خیزد ز مقام، بانگ تکبیر

چون فلک غریق، پای تا فرق
در نور علی حرم شده غرق
ای چشم حرم جمال را بین
آئینه ذوالجلال را بین
ای بیت ولایت از ولی گو
ای رکن علی علی علی گو
انجم همه ترک ماه کردند
بر روی علی نگاه کردند
با دیدن طلعت خداوند
خورشید زند به کعبه لبخند
این آیت وحی منزل ماست
میلاذ امام اوّل ماست
این سید و مقتدای کعبه است
این آینه خدای کعبه است
این کعبه کعبه الهی است
این حاکم ماه تا به ماهی است
این عبد خجسته خد اوست
این خلق به معنی هو الهوست
این حسن خدای را تجلاست
بالله قسم علی اعلاست

ای دست خدا و هست احمد

ای جان گرامی محمد (ص)

ای جلوه به خلوت الستت

ای عرش بلند، جای پستت

از کعبه در آمدی علی جان

بر خاک قدم زدی علی جان

باز آ که نبی در انتظار است

از شوق تو سخت بی قرار است

جای تو به روی سینۀ اوست

ص: ۱۹۷

بشتاب به سوی دوست ای دوست

ای رونق ماه را شکسته

با چهره‌ باز و چشم بسته

ای کعبه هماره سر فرازت

مادر به حرم کشیده نازت

او در پی یک نگه نشسته

تو نرگس ناز خویش بسته

جا دارد اگر به او کنی ناز

اول به رسول دیده کن باز

قرآن نگشته نازلش را

با خنده بخوان، ببر دلش را

ای در نفست پیام قرآن

ای آینه تمام قرآن

ایمان ز تو اعتبار دارد

قرآن به تو افتخار دارد

آوای خطاب حق توئی

فریاد کتاب حق توئی تو

ما روز غدیر عهد بستیم

تا شام نُشور با تو هستیم

چون پای در این جهان نهادیم

اول دل خویش بر تو دادیم

با خنده ما دم ولی بود

در گریه ما علی علی بود

تو حج و نماز، تو صیامی

تو کعبه، تو رکن، تو مقامی

تو مشعر و مکه و منائی

تو سعی، تو مروه، تو صفائی

تو نافله نماز روحی

تو بحر و تو کشتی و تو نوحی

تو زمزم و حجر، تو حطیمی

تو حق تو صراط مستقیمی

هفتاد و دو فرقه بی ثباتند

یک فرقه به کشتی نجاتند

آن فرقه به حق حق که مائیم

چون پیرو راه مرتضائیم

آیات بهشت چهر مولاست

کشتی نجات مهر مولاست

روی سخنم به مسلمین است

قرآن و علی تمام دین است

این قول رسول کردگار است

بی مهر علی نماز نار است

مائیم و سه مشعل هدایت

توحید و نبوت و ولادت

تا خطّ علی است در تشیع

شیعه که تشیّعش قیام است

شاگرد دوازده امام است

شیعه است که از کلاس زهرا

پیوسته گرفته درس خود را

ص: ۱۹۸

شیعه است که در خط ولایت

با خون ز علی کند حمایت

شیعه شرف کمیت دارد

شیعه است که اهل بیت دارد

شیعه همه سوز و درد و داغ است

یک نور ز چارده چراغ است

شیعه است که در محبت دوست

خون معنی حرف آخر اوست

شیعه گل سرخ باغ اشک است

یک گوهر شب چراغ اشک است

ای عترت پاکتر زهر پاک

افلاکی پا نهاده در خاک

ای خلقتتان همه خدائی

ای جان جهانتان فدائی

رفتار شما تمام پند است

قرآن به شما نیازمند است

قرآن که از آن فروغ بارد

بی نطق شما زبان ندارد

قرآن سخنش زبان آل است

هر کس که زبان نداشت لال است

قرآن که معلّمش علی نیست
جز کاغذ و جز مرگبی نیست
قرآن و شما چراغ و نورید
همچون شجرید و کوه طورید
سرمایهٔ احمدید هر دو
انگشت محمدید هر دو
طاعات تمام خلق عالم
بی مهری شما بود جهنّم
سوگند به ذات حیّ سبحان
اسلام ولایت است و قرآن
سوگند به صبح آفرینش
سوگند به چشم اهل بینش
سوگند به قدر و نور و تطهیر
سوگند به تیغ و بانگ تکبیر
هر جا که ولایت است دین است
اسلام محمدی همین است
«میثم» همه ذکر یا علی باش
حتّی سردار با علی باش
گر خصم زبان بُرد ز کامت
هر گز نبری دل از امامت

تجلی گاه رحمت بیت حی داوری کعبه

مطاف اولیا تا صبح روز محشری کعبه

بهشت دل صفای جان هر پیغمبری کعبه

ولی امشب ز شب های دگر زیباتری کعبه

گهی جان می دهی بر تن گهی دل می بری کعبه

ببر دل ز آنکه امشب زادگاه حیدری کعبه

درونت گشته چون قلب محمّد (ص) منجلی امشب

همه دور تو می گردند و تو دور علی امشب

به عشق مرتضی ای کعبه امشب عشقبازی کن

علی از تو تو از یاران مولا دلنوازی کن

کنار صاحبیت از کلّ هستی بی نیازی کن

بیال امشب به خود تا صبح محشر سرافرازی کن

ثنای شیر حق آغاز با صوت حجازی کن

حرم دورت بگردم از علی مهمان نوازی کن

یم اسرار حق را از صدف دُرّدانه پیدا شد

درون خانه امشب روی صاحب خانه پیدا شد

الا ای آسمان چشم بد از ماه تو دور امشب

رها کن ماه خود را و بگیر از کعبه نور امشب

پوشان خاک پاک مکه را از زلف حور امشب

قیامت کرده بیت کبریا از وجد و شور امشب

فلک مست نشاط است و زمین غرق سرور امشب

خدا با حسن مولا از حرم کرده ظهور امشب

ز اهل قبله دل برده به جسم کعبه جان داده

جمال خویش را در صورت مولا نشان داده

نسیم مکه بوی عطر رضوان با خود آورده

طلوع صبح از ره یک جهان جان با خود آورده

امین وحی خطّ عفو و غفران با خود آورده

علی دست خدا فتح نمایان با خود آورده

شرف، عزّت، شجاعت، نور ایمان با خود آورده

مگر بنت اسد از کعبه قرآن با خود آورده

بیال ای فاطمه بنت اسد امشب اسد زادی

تو در بیت احد مرآت الله الصمد زادی

محمد (ص) باز کن آغوش، جانت در برت آمد

وصی و جانشین و یار و میر لشگرت آمد

تعالی الله مرآت جمال داورت آمد

لوای فتح بر بام فلک زن حیدرت آمد

ص: ۲۰۰

علی فرمانده ی پیروز بدر و خبیرت آمد

امیرالمؤمنین ساقی حوض کوثرت آمد

برادر، ابن عم، داماد، یار تو است این مولود

نه یک کودک همه دار و ندار تو است این مولود

بتان کعبه امشب غرق توحیدند در کعبه

خدا را در جمال مرتضی دیدند در کعبه

به نور مهر او امشب درخشیدند در کعبه

ملایک حله های نور پوشیدند در کعبه

به دور شیر حق تا صبح گردیدند در کعبه

به رخسار علی چون لاله خندید در کعبه

صنم ها ذکر الله الصمد خواندند با مولا

بتان در سجده افتادند و می گفتند یا مولا

علی جان مدح ذات خالق اکبر گوارایت

ولادت در حریم خالق داور گوارایت

پذیرایی معبود از تو و مادرت گوارایت

تجلای حق از آئینه منظر گوارایت

سرود وحی در آغوش پیغمبر گوارایت

سلام حق سلام خلق تا محشر گوارایت

تو با صوت ملیحت روح را غرق تلاوت کن

تو پیش از وحی قرآن بهر پیغمبر تلاوت کن

تو مولود حرم ممدوح ذات حقتعالائی

تو بر ختم رسل جان و رسل را پیرو مولایی

تو بر هر مؤمنی از نفس مؤمن نیز اولایی

تو از اوج تفکر برتری از مدح بالایی

تو آری تو، مراد و قبله اهل تولایی

تو مولایی تو اولایی تو بالایی تو والایی

تو توحیدی تو ایمانی تو آغازی تو انجामी

تو حجی تو جهادی تو تمام دین اسلامی

فلک بر خویش می بالد که دارد کوثری چون تو

ملک تا حشر می نازد که دارد رهبری چون تو

نبی تکبیر می گوید که دارد حیدری چون تو

مبارک باد زهرا را که دارد همسری چون تو

ص: ۲۰۱

گوارا باد قرآن را که دارد داوری چون تو
رسد بر ساحل آن کشتی که دارد لنگری چون تو
تو حق را اصل و میزانی تو جسم شرع را جانی
تو تهلیل تو تکبیری تو قرآنی تو فرقانی
من از آغاز تا پایان علی گفتم علی گویم
چه در پیدا چه در پنهان علی گفتم علی گویم
چه در ساحل چه در طوفان علی گفتم علی گویم
به هر مذهب به هر عنوان علی گفتم علی گویم
به هر عهد و به هر پیمان علی گفتم علی گویم
چه در جنت چه در نیران علی گفتم علی گویم
علی گفتار شیرینم علی قرآن علی دینم
علی چشم خدا بینم علی اسلام و آیینم
لب از آغاز وا کردم به عشق ساقی کوثر
دو عالم را رها کردم به عشق ساقی کوثر
نیایش با خدا کردم به عشق ساقی کوثر
دعا خواندم دعا کردم به عشق ساقی کوثر
حرم رفتم صفا کردم به عشق ساقی کوثر
سرو جان را فدا کردم به عشق ساقی کوثر
کیم من «میثم» اویم ثناخوان با دم اویم
به جز مدحش نمی خوانم به جز ذکرش نمی گویم

ای خانه کعبه زادگاهت
ای بیت، اسیر یک نگاهت
هم هشت بهشت بذل دستت
هم هفت سپهر خاک راهت
چون ذات مقدس الهی
کس پی نبرد به قدر و جاهت
تو نفس محمدی علی جان
آیینۀ سرمدی علی جان
ای روی خدا و روی کعبه
میلاذ تو آبروی کعبه
ابروی تو قبله نماز است
تا چشم بود به سوی کعبه
سوگند به کعبه کز ازل بود
دیدار ار تو آرزوی کعبه
مهمان خدای کعبه مولا

بر تو است بنای کعبه مولا
امروز حرم علی علی گفت
سر تا به قدم علی علی گفت
تا کور شوند بت پرستان
در کعبه صنم علی علی گفت
باید همه عمر با علی بود
باید همه دم علی علی گفت
این ذکر شده است عادت من
محبوب ترین عبادت من
آن شب حرم خدا شبی داشت
در آتش عاشقی تبی داشت
از مهر و مه و ستاره بهتر
در سینه خویش کوکبی داشت
دیوار حرم به خنده می گفت
دیدید که خانه صاحبی داشت
فریاد کشید بام کعبه
آمد به جهان امام کعبه
این کعبه و زمزم و مقام است
این حمد و تشهد و قیام است
این شیر خدا ابولاّمه

این کلّ ائمه را امام است
این روح صفا، صفای مروه
این قبله مسجدالحرام است
مرآت یقین کامل است این
قرآن نگشته نازل است این
ای سرّ خدا و راز کعبه
وی از تو به عرش ناز کعبه
هم پشت سرت دعای زمزم
هم پیش رخت نماز کعبه
بگذار به ناز ای علی جان
پا بر سر چشم ناز کعبه
اطفی که حرم امید دارد
برگرد سرت طواف آرد
ای دختر شیر، شیر زادی
در ملک خدا امیر زادی
بر جنّ و ملک امام عادل
بر خیل بشر بشیر زادی
بر ذات خدا یگانه مظهر
بر ختم رسل وزیر زادی
بشری که خدات بوالحسن داد

در کعبه امام بت شکن داد

تو خلد مخلصدی علی جان

تو روح مجرّدی علی جان

تو آینه تمام قرآن

در دست محمدی علی جان

تو نفس نفیس مصطفایی

تو همدم احمدی علی جان

قرآن نگشته نازلش را

ص: ۲۰۳

با خنده بخوان ببر دلش را

بگشای لب ای تمام قرآن

بر خلق رسان پیام قرآن

بر ماه رخت درود احمد

بر لعل لبیت سلام قرآن

علم تو چو روح جاودانی

جاری است به هر کلام قرآن

حق را سخن تو تکیه گاه است

الحقّ مع علی گواه است

با مهر توام جهان چه حاجت

با روی توام جنان چه حاجت

جایی که تویی امام عادل

ما را است به این و آن چه حاجت

قرآن و تو هر دو یک کتابید

با این دو به دیگران چه حاجت

ما سابقه از غدیر داریم

مانند علی امیر داریم

ای مرغ سحر، سحر مبارک

ای محفل شب، قمر مبارک

دیدار علی به خانه خویش

بر خالق دادگر مبارک

میلاذ علی و سال مولا

بر مهدی منتظر مبارک

بس امر خطیر دارد این سال

دو عید غدیر دارد این سال

ای تشنه لبان، سحاب تبریک

ای چشمه خشک آب تبریک

در چشم تمام صبح خیزان

زیبایی آفتاب تبریک

سال علی و ولادت او

بر رهبر انقلاب تبریک

«میثم» به سه نور شد هدایت

توحید و نبوت ولایت

شماره ۱۹

هستی امشب تا سحر اختر شماری می کند

خواب هم در دیده ها شب زنده داری می کند

باد اعجاز نسیم نو بهاری میکند

خاک را از اشک خود مشک تتاری میکند

چاه زمزم اشک شوق از دیده جاری میکند

کعبه چشمش در ره است و ببقارای میکند

چشم بگشوده که صاحب خانه آید در حرم

باغبان روح با ریحانه آید در حرم

ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را

بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را

ص: ۲۰۴

با وضو باید به لب آرید نام کعبه را
بشود از چار رکن امشب پیام کعبه را
هم پیام کعبه هم ذکر سلام کعبه را
مام کعبه آورد با خود امام کعبه را
ای حرم آماده شو تا میهمان داری کنی
میهمان خویش را در موج غم یاری کنی
ای حرم آغوش خود بگشا که جانانت رسید
میهمان نه میزبان میهمانانت رسید
پایداری کن که رکن چار ارکانت رسید
شب بجای ماه خورشید فروزانت رسید
مظهر حسن خدای حی منانت رسید
پیکر بی روح بودی تاکنون ، جانت رسید
باز کن در باز کن در حیدر آمد سوی تو
شیر حق جان نبی با مادر آمد سوی تو
فاطمه (س) دعوت شده از سوی دادار حرم
چشم حق بین دوخت از هر سو به دیدار حرم
تافت خورشید وجودش در شب تار حرم
چون حجر بگذاشت روی خود به دیوار حرم
هم حرم شد یار اوهم گشت او یار حرم
با قدوم حضرتش افزود مقدار حرم

او صدف بود و ولی الله اعظم گوهرش
کعبه میگرددید چون پروانه بر گرد سرش
ناگهان انداخت گل از درد زادن روی او
ریخت چون گوهر عرق از طلعت نیکوی او
شد کمان از درد ، سر و قامت دلجوی او
بی خبر از حال او هم قوم او هم شوی او
او بسوی کعبه چشم آفرینش سوی او
با خدا گرم سخن لعل لب حق گوی او
کی خدا امشب تو از درد درونم آگهی
بسته راه از چار سو بر من تو خود بگشا رهی
ای پناه بی پناهان ای خدای جلیل
ای که ره گم کردگان را هم چراغی هم دلیل

ای تو خود معبود بیت و بانی

بسته ام بر لطف تو از رشته جانم دخیل

تو خداوند جلیل استی و منعبد ذلیل

بارغم بر روی دوشم گشته چون کوهی ثقیل

یاریم فرما که مهمان تو در این خانه ام

باز کن راهی بسویت بر من و دردانه ام

کعبه امشب رکن دین را در بغل بگرفته ای

مرشد روح الامین را در بغل بگرفته ای

اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته ای

جان ختم المرسلین را در بغل بگرفته ای

هستی هست آفرین را در بغل بگرفته ای

شیر حق جبل المتین را در بغل بگرفته ای

قبله دل کعبه اهل یقین است این پسر

منجی عالم امیرالمومنین است این پسر

این همان دست خدا جان محمد (ص) حیدر است

این همان آئینه حسن خدای داور است

این همان شیرخدا شمشیر فتح خبیر است

این علی (ع) یعنی تمام هستی پیغمبر (ص) است

این ز وصف و مدح عقل و درک ما بالاتر است

باطن است و ظاهر است و این ها همه آخر است

این مقام و زمزم و حجر و حجر سعی و صفاست

پیشوای مسلمین و جانشین مصطفی است

در کنار بیت جانش با دعا دم‌ساز شد

ناگهان پیدا زرب البیت این اعجاز است

دامن دیوار چون چاک گریبان باز شد

روح کعبه بر فراز کعبه در پرواز شد

بر فلک از خشت خشت کعبه این آواز شد

کین بنا ز آغاز بر فرزند تو آغاز شد

ای حجر عاشق صفا طالب ، حرم پروانه ات

ادخلی یا فاطمه (س) بگذار پا در خانه ات

ص: ۲۰۶

تا نهران در کعبه شد آن سر سارار قدم
کعبه بیش از پیش شد با مقدم او محترم
باز دیوار حرم از امر حق آمد بهم
دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتی حرم
فاطمه (س) بود و علی (ع) بود و خدای ذوالکرم
کارناید از کلام و صفحه و دست و قلم
عقل مجنون و قلم عاجز زبان گنگ است و لال
کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال
کس نمیداند چه شد جز ذات دادار علی (ع)
کعبه میگردد گرد شمع رخسار علی (ع)
از حرم برعرش میتابد انوار علی (ع)
آفرینش داشت در سر شوق دیدار علی (ع)
شد خدا در خانه خود میهماندار علی (ع)
بود ذکر حق بر لب های گهر بار علی (ع)
سنگ های کعبه می گفتند با صوت جلی
یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)
ای حرم را قبله ای ارواح را جان یا علی (ع)
ای گدای سائلت فردوس و رضوان یا علی (ع)
ای خدا را در شب میلاد مهمان یا علی (ع)
ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی (ع)

کیستی تو پاکتر از جان پاکان یا علی (ع)

کیستم من (میثم) آلوده دامان یا علی (ع)

هر که هستم خاک درگاه محبان توام

تو امام و رهبر من ، من ثنا خوان توام

شماره ۲۰

ای حرم، دیدار روی حقتعالایت مبارک

کعبه امشب آفتاب عالم آرایت مبارک

ای صفا، ای مروه، ای هستی، تجلّایت مبارک

ای حطیم، ای حجر، ای زمزم، تولّایت مبارک

فاطمه بر صورت مولا، تماشایت مبارک

ص: ۲۰۷

رحمة للعالمين، دیدارِ مولایت مبارک
گوهرِ دریای توحیدت مبارک باد کعبه
در دل شب قرص خورشیدت مبارک باد کعبه
امشب از زمزم به کف ساغر بگیری ای ملائک
کعبه را مانند جان در بر بگیری ای ملائک
عیدی خود را زیغمبر بگیری ای ملائک
هر چه می خواهید از حیدر بگیری ای ملائک
ذکر یا مولا علی از سر بگیری ای ملائک
از امیرالمؤمنین کوثر بگیری ای ملائک
سر خوشانِ زمزمِ فیضِ علی ساغر مبارک
بر همه میلاد مولا ساقی کوثر مبارک
دامن امّ القری امشب ابوالایتم دارد
مکه پیش از سال بعثت جلوه ی اسلام دارد
یا حرم آگاهی از بشکستن اصنام دارد
آسمان از صورت خورشید بر کف جام مبارک
یا زمین از نور امشب جامه ی احرام دارد
حبذا مولود مسعودی که حیدر نام دارد
کعبه امشب بیت امیرالمؤمنین شد
ملک هستی غرق در نور امیرالمؤمنین شد
ای نبی را جانشین، میلاد مسعودت مبارک

عروه الوثقای دین، میلاد مسعودت مبارک
قبله ی اهل یقین، میلاد مسعودت مبارک
خلق عالم را معین، میلاد مسعودت مبارک
مرشد روح الامین، میلاد مسعودت مبارک
یا امیرالمؤمنین، میلاد مسعودت مبارک
ای حرم امشب اسد در دامن بنت اسد بین
قل هو الله احد مرآت الله الصمد بین
گوهر عصمت گرفته در بغل دردانه امشب
یا که زمزم را پر از کوثر بود پیمانہ امشب
عارض مولا شده شمع و حرم پروانه امشب
خانه دارد آبرو از روی صاحب خانه امشب
این خبر کرده امیر مکه را دیوانه امشب
می دهد بنت اسد را ذات حق ریحانه امشب
ای امیر مکه با زمزم حرم را شستشو کن
صاحب البیت آمده جان را نثار روی او کن

فاطمه بنت اسد قرص قمر آوردی امشب
ماهی از خورشید گردون خوب تر آوردی امشب
بر رسول الله قرآنی دگر آوردی امشب
نخل امّید محمّد را ثمر آوردی امشب
جان شیرین بر تن پیغامبر آوردی امشب
حبّذا ای مادر مولا پسر آوردی امشب
با وضو در بر بگيرش هستی پیغمبر است این
هم علی، هم مرتضی، هم ابوالحسن، هم حیدر است این
بی تولّای علی اسلام جان دارد ندارد
زهد کلّ رهروان بی او روان دارد ندارد
خصم او جز در دل دوزخ مکان دارد ندارد
هیچ پیغام آوری خطّ امان دارد ندارد
بر مشام خویش بویی از جنان دارد ندارد
حشر بی ذلّ لوایش سایه بان دارد ندارد
کعبه شاهد باش من غیر از علی رهبر ندارم
در دو دنیا دست از دامان حیدر بر ندارم
چشم شو کعبه که بینی روی ربّ العالمین را
گوش شو تا بشنوی آیات قرآن مبین را
نطق زیبای دل انگیز امیرالمؤمنین را
صوت قرآن علی لبخند ختم المرسلین را

بوسه های احمد و تبریک جبریل امین را
عید اهل آسمان و شادی خلق زمین را
ای حرم با ماه رخسار علی روشنگری کن
یا علی قرآن بخوان و از محمد (ص) دلبری کن
یا محمد شیر تو شمشیر حی داورم من
فاتح احزاب و بدر و قهرمان خیبرم من
باطنم من ظاهرم من اولم من آخرم من
با تو تنهایی و سختی و غم همسنگرم من
کشتی توحید را در سایه ی تو لنگرم من
حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من
همچو قرآنت چراغی منجلی داری محمد (ص)
بیم از دشمن مکن دیگر علی داری محمد (ص)

یا محمّد بازو و شمشیر من در اختیارت
من خدا را شیرم و زنجیر من در اختیارت
حمد من، تهلیل من، تکبیر من، در اختیارت
غزّش فریاد عالمگیر من در اختیارت
هم قضا تسلیم، هم تقدیر من در اختیارت
عزم من، تعجیل من، تأخیر من، در اختیارت
پا به پای حضرتت اسلام را یار و معینم
تو رسول اللّهی و من هم امیرالمؤمنینم
آدم تو جان من باشی و من جان تو باشم
از ولادت تا شهادت عبد فرمان تو باشم
در تمام جنگ ها فتح نمایان تو باشم
حامی دین مبین و یار قرآن تو باشم
بین حقّ و بین باطل نور و فرقان تو باشم
باغبان دائم گل های خندان تو باشم
آن چنان که حق مرا یار پیمبر آفریده
ذوالفقار حیدری را بهر حیدر آفریده
ای تمام دین من مهر و تولّایت علی جان
ای دلم دریای نوری از تجلّایت علی جان
ای به قرآن مدح گفته حقتعالایت علی جان
ای همه عالم فدای قدّ و بالایت علی جان

ای خدا خوانده به کلّ خلق مولایت علی جان

ای فراتر آستان از عرش اعلایت علی جان

ای ولایت دین «میثم» جان میثم هست میثم

وای اگر از مرحمت فردا نگیری دست میثم

شماره ۲۱

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم، خم امشب

ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند

در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب

بر گوش رسد زمزمه ی چشمه ی زمزم

تا صبح زند از اسدالله دم امشب

تبریک بگویند به کعبه که دوباره

گردیده به میلاد علی محترم امشب

تا فاطمه ی بنت اسد در حرم آید

ص: ۲۱۰

ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند، مبارک

بر کعبه تماشای خداوند، مبارک

امشب حرم از عرش سرافرازتر آمد

در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد

شمشیر خدا شیر خدا حیدر کژار

یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد

یا آمنه ی بنت وهب زاده محمّد (ص)

یا فاطمه ی بنت اسد را پسر آمد

یا فاتح بدر و أحد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه ی فتح و ظفر آمد

ای بیت خدا روی خداوند مبارک

ای ختم رسل جان عزیزت به برآمد

در کعبه ندا می رسد از خالق سرمد

میلاذ علی باد مبارک به محمّد (ص)

بت های حرم سوره ی توحید بخوانید

در مقدم مولا در تهلیل فشانید

میلاذ علی را همه تبریک بگویید

از بنت اسد عیدی خود را بستانید

با دست علی تا به روی خاک بیفتد

در کعبه بمانید بمانید بمانید
امشب همه دور اسدالله بگردید
از جانب ما نیز سلامش برسانید
با حمد حق از حلقه ی تهمت به در آید
با مدح علی آتش دل را بنشانید
با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو
فریاد بر آرید هوالحق و هوالهو
کعبه همه سر تا قدم آغوش گشوده
یا اینکه خدای حرم آغوش گشوده
الله که با دیدن توحید مجسم
در دامن کعبه صنم آغوش گشوده
میلاذ علی آمده و عید کرامت
بر شیعه ی مولا، کرم آغوش گشوده
دیگر نهرا سید کسی از آتش دوزخ
زیرا که ریاض ارم آغوش گشوده
تا بنت اسد با اسدش از حرم آید
پیغمبر اکرم زهم آغوش گشوده
با جام ولایت شده سرمست محمد (ص)

دل داده به شوق علی از دست محمد (ص)

سر تا به قدم گشته نبی چشم که باید

از کعبه برون بنت اسد با اسد آید

تکبیر بگویند که آن چشم خداوند

چشمی به گل روی محمد (ص) بگشاید

تکبیر بگویند که با خواندن قرآن

هم جان به نبی بخشد و هم دل برآید

تکبیر بگویند که مولا علی آمد

تا زنگ غم از قلب محمد (ص) بزاید

تکبیر بگویند که با حسن خدایی

امروز خدا را به محمد (ص) بنماید

احمد به بغل آنچه که بایست گرفته

یا جان خودش را به سر دست گرفته

از خالق دادار پرسید علی کیست

از احمد مختار پرسید علی کیست

جز شخص علی شخص علی را نشناسد

از حیدر کزار پرسید علی کیست

در غزوه ی بدر و احد و خیبر و احزاب

از تیغ شرر بار پرسید علی کیست

از چاه و شب و نخله ی خرما و بیابان

از شمع شب تار بپرسید علی کیست
شمشیر به دشمن دهد و شیر به قاتل
از قاتل خونخوار بپرسید علی کیست
آینه ی ذات ازلی را چه بخوانند
خلقت همه مانند علی را چه بخوانند
آینه ی معبود علی بود علی بود
سر منشاء هر جود علی بود علی بود
رکن و حرم و حجر و صفا مروه و مسعا
سجده علی و ساجد و مسجود علی بود
هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن
هم شاهد و مشهود علی بود علی بود
بعد از همه ایجاد علی هست علی هست
پیش از همه موجود علی بود علی بود
روزی که نه روز و نه شبی بود به عالم

والله علی بود علی بود علی بود

با این همه، عبد است خدانست، خدا نیست

عبدی که زمعبود جدا نیست، جدا نیست

او کیست زکات است و صلوات است و صیام است

تکبیر و رکوع است و سجود است و قیام است

سوگند به قرآن که علی بعد محمد (ص)

بر خلق امام است امام است امام است

دوزخ به محبّ وی و جنّت به عدویش

والله حرام است حرام است حرام است

سنّی اگر انصاف دهد «لحمک لحمی»

در بحث، تمام است تمام است تمام است

من حیدریم حیدری، اینم به همه عمر

پیوسته مرام است مرام است مرام است

روزی که در ایجاد نه آب و نه گلم بود

او از کرم خویش خریدارِ دلم بود

در بیشه ی سبز نبوی شیر علی بود

بر فرق ستمکاران شمشیر علی بود

تا سینه ی بیداد گران را بشکافد

در ترکش تقدیرِ خدا تیر علی بود

قرآن کریمی که به دوران نبوت

با نطق محمّد (ص) شده تفسیر علی بود
نفس است که بندد همه را در غل و زنجیر
مردی که ورا بست به زنجیر علی بود
تهلیل برآرید که تهلیل جز او نیست
تکبیر بگویید که تکبیر علی بود
والله همین است همین است همین است
تا دین خدا هست علی رهبر دین است
ای پیش قدت کعبه برافراشته قامت
ای یافته زینت به وجود تو امامت
در سایه ی توحید تو توحید سرافراز
از بازو و شمشیر تو دین یافت سلامت
تو با حق و حق دور تو گردیده هماره
امروز نه، فردا نه، که تا صبح قیامت
از ما همه در محضر تو عجز و توسّل

از تو درباره ی ما لطف و کرامت
این کلّ بهشت است، که در حشر گذارند
پیشانی ما را به ولای تو علامت
مرغ دل ما ساکن بام حرم تو است
آیین علی دوستی ما کرم تو است
من کیستم؟ عالم به تولّای تو نازد
حورو ملک، آدم به تولّای تو نازد
هم موسی عمران به ولای تو کند فخر
هم عیسی مریم به تولّای تو نازد
زهره به فدای تو کند جان گرامی
پیغمبر اکرم به تولّای تو نازد
قرآن شده در مدح و ثنای تو مزین
زیرا که خدا هم به تولّای تو نازد
بالله قسم لطف و عطایت نشود کم
بگذار که «میثم» به تولّای تو نازد
بگذار که تا هست به لب نطق و بیانم
پیوسته شود مدح تو جاری به زبانم

شماره ۲۲

الله اکبر ای حرم امشب حرم شدی
بیش از همیشه نزد خدا محترم شدی

آینه دار آینه ی ذوالکرم شدی
باغ ارم نه، رشک ریاض ارم شدی
ای زادگاه فاطمه، ای خانه ی علی
پروانه ی تو خلق و تو پروانه ی علی
تبریک ای بتان حرم داوری شدید
امشب به کعبه گرم ثناگستری شدید
از افترای بت شدن امشب بری شدید
در اشتیاق شیر خدا حیدری شدید
امشب به کعبه اُنس بگیریید با علی
ریزید بر زمین و بگویند یا علی
خورشید سجده بر کُره ی خاک می کند
زین سجده فخر بر همه افلاک می کند
دیوار کعبه سینه ی خود چاک می کند
پرواز، روح خواجه ی لولاک می کند
امشب شب ولادت جان محمّد (ص) است
ذکر علی علی به زبان محمّد (ص) است

امشب صدای دلکش زمزم علی علی است

امشب سرود عالم و آم علی علی است

امشب دعای عیسی مریم علی علی است

باور کنید ذکر خدا هم علی علی است

آید صدای زمزمه ی مسجدالحرام

با چار رکن خود به علی می دهد سلام

امشب سرود وحی به تفصیل بشنوید

از جوف کعبه نغمه ی تهلیل بشنوید

تنزیل و قدر و نور به ترتیل بشنوید

بانگ اذان به کعبه زجبریل بشنوید

بانگ علی علی همه در کعبه سر دهید

میلاذ نور را به پیمبر خبر دهید

ای شیر، دخت شیر، زهی شیر داورت

ای کعبه این تو، این گل رخسار حیدرت

داری علی به دامن توحید پرورت

این جان سید بطحاست در برت

هم مام شیر حقی و هم شیر دخت شیر

شیر خدا زسینه ی پاک تو خورده شیر

ای طلعتت جمال جمیل خدا علی

ای بر تمام خلق خدا مقتدا علی

ای کرده حق به حضرت تو اقتدا علی
ای جانِ جان، که جان جهانت فدا علی
ای در تمام ملک خدا ذکر خیر تو
مولود کعبه رکن حرم کیست غیر تو
مرآت حسن خالق سرمد تویی علی
توحید تو، حقیقت احمد تویی علی
قرآن روی دست محمد تویی علی
حدّت همین که رحمت بیحد تویی علی
قرآن کتاب مدح و خدا مدح خوان توست
جای لب رسول خدا بر دهان توست
تنها تویی به ختم رسل جان و جانشین
تنها تو را رسول خدا خوانده کلّ دین
تنها تویی تو دست الهی در آستین
تنها تویی امیر تمامی مؤمنین
تنها تو در، زقلعه ی خیبر گشاده ای
تنها تو، پا به دوش پیمبر نهاده ای

بازوی دیو نفس که بسته است غیر تو؟

با احمد و خدا که نشسته است غیر تو؟

اصلاب کفر را که گسسته است غیر تو؟

بت های کعبه را که شکسته است غیر تو؟

بر منبر رسول، سلونی تو گفته ای

در بستر رسول، تو تنها تو خفته ای

قرآن نیازمند به نطق و بیان توست

هم تو زبان حقی و هم حق زبان توست

جاویدی و هماره زمان ها زمان توست

خورشیدی و تمام مکان ها مکان توست

وابسته ی ولای تو وابسته ی خداست

مهر تو لطف و رحمت پیوسته ی خداست

تا حشر بوسه های کرامت به دست توست

بالله قسم زمام امامت به دست توست

بیماری و شفا و سلامت به دست توست

روز جزا لوای امامت به دست توست

روزی که خلق ناله ی این المقرّ زنند

حتّی رُسل به زیر لوای تو ایمنند

دستی که دامن تو نگیرد بریده باد

قلبی که بی ولای تو باشد دریده باد

سروی که خم نشد به حضورت خمیده باد

هر کس به جز تو دید، ترابش به دیده باد

وجه الّهی زمان و ماکن غرق نور توست

هر کس که هر کجا بنشیند حضور توست

من کیستم غلام تو یا مرتضی علی

از تشنگان جام تو یا مرتضی علی

مرغ اسیر دام تو یا مرتضی علی

در دام هم به بام تو یا مرتضی علی

نطقم ز کودکی به ثنای تو باز شد

نظم به نام «میثم» تو سرافراز شد

شماره ۲۳

آن که بعد از مصطفی ما را امام و رهبر است

شیر حق نبی مولود کعبه حیدر است

شمع جمع انبیا مولای کل اولیاء

ص: ۲۱۶

متقین را مقتدا و مسلمین را رهبر است

گر نمی بودی رسول الله ختم الانبیاء

فاش می گفتم امیر المومنین پیغمبر است

گفت پیغمبر که من خود شهر علمم ، در علیست

ای برادر تو حرامی نیستی راه از در است

جان دین مهر علی مهر علی مهر علیست

دین بی مهر علی دین نیست جسم بی سر است

هر که با بغض علی محشور گردد روز حشر

طاعت سلمان اگر با خویش آرد کافر است

من نمی دانم که می بودم نمی دانم کی ام

لیک می دانم امیر المومنینم رهبر است

قطره ام خوانی علی دریاست من در دامنش

ذره ام گوئی علی خورشید ذره پرور است

هر کجا صحبت ایمان است اوصاف علیست

حرف ایمان و علی مانند شیر و شکر است

سرو قدش سایه بانی میکند خورشید را

روز محشر هر که در ظل لوای حیدر است

دوست دارم روز محشر تشنه تر باشم ز خلق

ز آنکه میدانم علی ساقی حوض کوثر است

خردلی از مهر اولاد امیر المومنین

پیش من محبوب تر از یک جهان سیم و زر است

کیست احمد را وصی ، آنکو گریزد از نبرد

یا کسی گو بازویش مفتاح فتح خیر است

زهد و تقوا و عدالت بی تولای علی

یا شرار قهر حق یا دود یا خاکستر است

آنکه خود را در خلافت خواند همسنگ علی

نیست آن قدرش که گویم خاک راه قنبر است

آفتابا روز محشر هر چه بتوانی بتاب

پرچم شاه ولایت سایه بان محشر است

ص: ۲۱۷

شعله گل شد بر خلیل الله با مهر علی

ورنه بی مهر علی هر لاله کوه آذر است

من علی را پیشوا دانم که با ختم رسل

روز اول اول است و روز آخر آخر است

من علی را مقتدا دانم که در حال رکوع

انما در شان خاتم بخشی اش از داور است

من علی را دوست می دارم گواه پاکی ام

دوستی و حیدر و ذریه پیغمبر است

عهد من پیمان من آئین من ایمان من پ

یش تر از صبح خلقت دوستی با حیدر است

طرفه بیتی گویم از (اهلی) که گر با آب زر

نقش باب کعبه گردد باز قدرش برتر است

" هر که را در دل بود بغض غلامان علی "

" گر برادر با شدم گویم خطا از مادر است "

کیست حیدر آن که حق پیوسته گردد گرد او

کیست حیدر آن که حق را تا قیامت محور است

کیست حیدر آن که مداحش خدا و مدح او

هل اتی و بلغ و تطهیر و قدر و کوثر است

کیست حیدر آن که از لعل لب ختم رسل

مدح او پیوسته جاری همچو عقد گوهر است

کیست حیدر آن که مدحش همچنان حسن خداست

شیعه اونیز در حصن خدای اکبر است

یا علی ای آنکه نامت حرز جان انبیاست

یا علی ای آنکه خاکت اولیا را افسر است

گرچه دورم از تو مرهون عنایات توام

ذره هر جا هست در آغوش مهر خاور است

گر جدا سازند بند از بند من هر صبح و شام

ص: ۲۱۸

باز میگویم علی بر من امام و رهبر است

ای خوش آنکو با علی دوران عمرش گشت طی

خوشر آنکو با علی تا لحظه های آخر است

من تو را در زندگی دارم علی جان تو مرا

عبد و مولا و ملزوم بر یکدیگر است

نظم (میثم) تا ثنای خاندان مرتضی است

جاودان، دیوان او تا صبح روز محشر است

احمد سهیلی خوانساری

صاحب دین مبین را دل زمن پرسید کیست

گفتمش ختم رسل احمد، مهین پیغمبرست

گفت بعد از وی ولایت را که شاید، باز گو

گفتم آن کو پایه قدرِ وی از کیوان برست

گفت در بستر به جای او شبانگاهان که خفت

گفتم آن کو گاه بیم از جمله پابرجاترست

گفت با احمد خود از یاری برادر خوانده کیست؟

گفتم آن کز بهر او سرگشته مهر انورست

گفت با زهرا که همسر گشت

گفتم آن کسی کز فضیلت این و آن را هم سرآمد هم سرست

گفت بر گو کیست سبطین پیمبر را پدر

گفتمش آن پیشرو کو رهروان را رهبرست

گفت اعجاز رسول مصطفی در جنگ بدر
ز اهل ایمان مر کدامین پاکدل را در خورست
گفتم آن پردل که دارد گَرَدَنان را پایمال
زخم شمشیر سرافشانش که در دست اندرست
گفت در " احزاب " دانی شیر صیدافکن که بود
گفتم آن کو قاتل شیری چو عمرو کافرست
گفت خصمان را که تن خست و درید اندر " حنین "
گفتم آن کو دشمن دین را عدویی قاهرست
گفت با احمد که خورد از مرغ بریان بهشت

گفتم آن کو بر همه خویشان پیغمبر سرست

گفت دمساز پیمبر کیست در زیر کسا

گفتم آن مهتر که زهد و علم ازو با زیورست

گفت در روز غدیر خم ، ولیّ حق که شد

گفتم آن کس کو بزرگان را به گیتی سرورست

گفت در شأن که آمد هل اتی از قول حق

گفتم آن کو دستگیر هر که بی سیم و زرست

گفت سایل را که خاتم داد هنگام نماز

دید چون استاده خواهان مستمندی بر درست

گفتم آن در راه یزدان بهترین شمشیرزن

کز ره تحقیق هر کس پیرو او شد برست

گفت در محشر که باشد قاسم نار و نعیم

گفتم آن کز رأی روشن آفتاب خاورست

گاه نفرین بر نصاری با نبی گفتا که بود

گفتم آن کاندرا همه احوال او را یاورست

گفت با احمد که باشد همچو هارون با کلیم

گفتم آن پیوسته با وی همچو با جان پیکرست

گفت بر گو کیست آنکو شهر دانش راست در

گفتم آن دانا که علم دیگران را مصدر است

گفت آنکو ناکتین را داد کیفر خود که بود

گفتم این در قصه حرب جمل خود اندرست

گفت جویم در کجا نام عدوی قاسطین

گفتمش در وقعه صفین کاندرا دفتراست

گفت شمشیر کرا خون خوارج آب داد

گفتمش بر خوان زجنگ نهروان کان خوشترست

گفت ساقی کیست کوثر را به روز رستخیز

گفتم آن کاندرا نبردش زهره شیر نرست

گفت برگو کانچه گفتمی سیرت یک مرد بود

ص: ۲۲۰

گفتمش آری گرت قول "سهیلی" باورست

گفت ازین یکتا بگو نام و نسب

گفتم علی پور بوطالب خدیو اهل ایمان حیدرست

شعر از احمد سهیلی خوانساری

شمس اصطهباناتی

فردا زمین غوغا شود تا آسمان هفتمین

زیرا که از اوج فلک آید ملک روی زمین

در دست هریک دسته گل؛ منشور سبز اندرجین

آن دسته گلها چیده اند از باغ رب العالمین

در هر ورق بنوشته اند با خط قدرت اینچنین

بشری که آمد در وجود مولا امیر المؤمنین

میر عرب؛ ماه عجم؛ معجز نمای لوکشف

چون صبح فردا آفتاب از کوه بطحا سرزدی

روح الامین بهر خبر؛ الله اکبر بر زدی

وآنکه حصار کعبه را پیراهنی دیگر زدی

لوحی به شکل یاعلی بر بام و برسر در زدی

نقشی به شکل جای پا بر دوش پیغمبر زدی

بر کافران هیبت زدی لبخند بر خیر زدی

یعنی رسید آنکو کز او نسل عدو گردد تلف

با نور تقوا آنکه داشت پوشیده از تقوا جسد

دور از جناب عفتش دست بد و چشم حسد
آنسان که در تعریف او دست تعقل نارسد
دارد ز قرب و منزلت بیش از همه زنها رسد
چون آفتاب آن شیر زن افتاد در برج اسد
هم شیر حق را حامله ؛ هم نام او بنت اسد
درو لایت را نبود شایسته تر از این صدف
روزیکه با عجز و نیاز بر طوف مسجد زد قدم
دریافت خود در حضرتش از درد زائیدن الم
شمس اصطهباناتی

محمود شاهنوری

از عالم بالا خبر میرسه
به شام غم ما سحر میرسه
در خونه کعبه رو واکنید
درخت ولا به ثمر میرسه

ص: ۲۲۱

کسی اومده که بهشت منه

ولایت اون خاک و خشت منه

اگر چه بدم ولی نوکرشم

گدایی اون سرنوشت منه

یا علی یا مرتضی یا حیدر یا حیدر (۴)

می گرده زمین به اشاره تو

خدا مست و گرم نظاره تو

تو خورشیدی و فاطمه آسمون

حسین و حسن دو ستاره تو

خدا همه رو واسه تو آفرید

تموم جهان و واسه تو کشید

همه مات و مبهوت چشمای تو

تو که اومدی رنگ یوسف پرید

یا علی یا مرتضی یا حیدر یا حیدر (۳)

والله گدای در خونتم

یه عمریه مهمون میخونتم

تمامی بود و نبود منی

دیگه چی بگم آخه دیوونتم

بین دل من به هوات می پره

نگاه تو از همه دل می بره

بسوزه دل دشمنای شما

که ناز تو شخص خدا می خره

یا علی یا مرتضی یا حیدر یا حیدر(۳)

غلامرضا شهریاری (رباعی)

امروز همه در انتظارند ، یا علی مدد

ملائک به کعبه دخیلند ، یا علی مدد

یتیمان تاریخ باشک و کاسه شیر

عشق و مهر و وفامنتظر، یا علی مدد

جن و انس و کل خلاق ، گویند یا علی مدد

کوه و دشت و دریا جملگی ، گویند یا علی مدد

ای مدد رسان آفرینش ، ای ساقی کوثر

بهریاری دین ، خداهم گوید یا علی مدد

یا رب بگشا زبان دل را

تا گویم من ، کلام دل را

چه گویم ز علی مولا خود

آسمانها، نور ببارید که علی می آید

ص: ۲۲۲

زمین ، سبزه بیارید که علی می آید

ای کوه های خمیده، استواری مشق کنید

علی شاه ولایت می آید

با میلاد علی ، دل آرام گیرد

ز رحمت خدا، ابر باران گیرد

به کعبه می آید آن شیر خدا

عدالت در خلاق ، سامان گیرد

کویر تفتیده و تشنه

مظلوم ز بیداد، خسته

یتیم در کوچه نشسته

ملائک به کعبه دخیل بسته

همه منتظرند تا یار آید

به کعبه آن کودک دلدار آید

شیر خدا بر زمین آید

خدا هم گوید که جانان آید

به روز ولادت مولا ، ملائک یا علی گفتند

زمین و خلائق لبیک یا علی گفتند
کوه و دشت و بحر به یمن ولادت او
همصدا با کل آفرینش ، یا علی گفتند

ذوالفقار در نیام، خسته
درب خیبر در مدینه ، بسته
یتیمان درمانده و خسته
درب رحمت به زمین ، بسته

ای شاه ولایت ، علی جان بیا
ای ساقی کوثر ، علی جان بیا
همه منتظر ، پای بنه
ای حیدر کرار، علی جان بیا

با میلاد علی ، ولایت آغاز شد
در بیداد جهان، عدالت آغاز شد
جانا برخیز و بنگر به دو جهان
به یمن ولایت، سعادت آغاز شد

امروز به جهان ، نوری دگر ظاهر شد

از عرش به کعبه دل ، مولا ظاهر شد

ملائک دم به دم با ذکر صلوات

ص: ۲۲۳

غلامرضا شهریاری

صغیر اصفهانی

شماره ۱

دیده ی من غیر دیدار علی جوید؟ نجوید

یا زبانم غیر اوصاف علی گوید؟ نگوید

دست من غیر از کتاب مدح او گیرد؟ نگیرد

پای من غیر از طریق عشق او پوید؟ نپوید

مزرع جانم که آب آن بُود از جوی رحمت

اندر آن غیر از گیاه مهر او روید؟ نروید

ذوق مهرش کی چشد بیگانه، بگذر زین توقّع

این گل خوشبوی را جز آشنا بوید؟ نبوید

ز آستماع مدحش افشان اشک شوقی گر توانی

آب دیگر نامهی عصیان ما شوید؟ نشوید

دایهی لطفش دهد شیر عنایت طفل دل را

جز به شوق آن کُبن طفل دلم موید؟ نموید

آن که خواهد مأمنی جوید، «صغیر» اندر دو عالم

به ز درگاه امیرالمؤمنین جوید؟ نجوید؟

شعر از استاد صغیر اصفهانی

شماره ۲

روزیکه علی به کعبه آمد به وجود

مخصوص علی خدا در از کعبه گشود

در بست بداد خانه خود به علی

یعنی که علی است خانه زاد معبود

شماره ۳

در مخزن لا یموت در دانه علیست

در کون و مکان امیر فرزانه علیست

در کعبه ظهور کرد تا بر همه کس

معلوم شود که صاحب خانه علیست

حسین صدر توپسرگانی

اسدالله در وجود آمد

در پس پرده هر چه بود آمد

عالم ممکنات احیا شد

غرض خالق ودود آمد

رمز خلقت، ظهور مطلق کرد

جمله ذرات در سجود آمد

پرده سر غیب بالا رفت

علت غائی وجود آمد

خانه زاد خدا علی

از غیب پرده برداشت در شهود آمد

اسد الله در وجود آمد

ص: ۲۲۴

در پس پرده هر چه بود آمد

سید جعفر علوی

علی تنهاست مولود عزیز خالق اکبر

که از دیوار مهمان شد نه مثل انبیا از در

علی تنهاست نوزادی که گوید باز کن مادر

ید از قنفاق تا گویم هزاران ذکر بر داور

علی تنهاست یاور در میان قوم پیغمبر

که شد در دعوت اول وزیر و وارث و سرور

علی تنهاست مومن عین کشف پرده آخر

علی تنهاست مرد اول مومن به پیغمبر

علی تنهاست باب علم هر کاو طالبست از در

علی تنهاست باب حطه داخل کی شود کافر

علی تنهاست صاحب منزلت هارون پیغمبر

علی تنهاست میزان عمل در وادی محشر

علی تنها احب خلق نزد خالق اکبر

کنار سفره طائر شده مهمان پیغمبر

علی تنهاست همسر از برای دخت پیغمبر

علی تنها برادر بر نبی طاهر و اطهر

علی تنهاست در صلبش تمام نسل پیغمبر

علی تنهاست در مرگ تمام خلق در محضر

علی تنهاست قانع درب خیر را بسان پر
علی تنهاست صابر تا حسینش خیره شد بر در
علی تنهاست ساقی تشنگان را بر لب کوثر
علی تنهاست حامی از برای کوثری دیگر
علی تنهاست مظلومی که شیران عرب را سر
علی تنهاست محبوبی که بغض او نفاق آور
علی تنهاست تنها در درون بیت بی همسر
علی تنهاست صابر صبر او ایوب را مادر
علی تنهاست کراری که حقا غیر فرار است
زره در پشت بیکار است اگر باشد بر حیدر
علی تنهاست قاطع شیرهای کافران را سر
علی تنهاست عادل کی ربود از مور حتی پر

علی تنهاست استاد از برای میثم و بوذر

علی تنهاست سلمان پرور و هم مالکک اشتر

علی تنهاست منفق مال خود در سر و در منظر

علی آیات نجم و طور میثاق انماالمنذر

علی کشف کربت ها قسیم جنت و کوثر

معز الاولیا و فدوه اهل کسا حیدر

علی فجار را قاتل علی ابرار را سرور

علی داماد پیغمبر به دامان نبی پرور

علی صدیق اکبر او علی فاروق اعظم او

علی بئر معطل او که بر چاهی نماید سر

علی را بوتراب آمد به عشقش آفتاب آمد

فصاحت را تمام آمد خطابت را کمال و فر

علی داعی علی شاهد علی هادی علی حاضر

علی راضی و مرضی و رضی و مرتضی حیدر

امیرالمومنین حیدر ابوالسبطين پیغمبر

ابوالریحانتین از دیده ی بینای آن سرور

علی تنهاست ساجد سجده اش سجاده را باور

علی تنهاست راکع در رکوعش داده انگشتر

علی تنهاست عادل عدل عدلش عدل پیغمبر

علی تنهاست صادق صدق او صدیقه را باور

علی تنهاست بر مومن امیر اول و آخر

علی تنهاست بر مسلم پدر با خون فرق سر

علی تنهاست منصوب نبی آخرین اول

علی تنهاست مقتول شقی آخرین آخر

علی تنهاست امید دل غم‌دیده جعفر

به امر ناب پیغمبر به عشق سوره کوثر

سید جعفر علوی

امیر عظیمی

امام علی (ع)

عشق پُر از حادثه و ماجراست

عشق سرآغاز همه کارهاست

به زندگی شور و شعف می دهد

عشق برادر! نمک هر غذاست

عشق غم و شادی و لبخند و اشک

عشق خودش درد، خودش هم دواست

ص: ۲۲۶

از ازلِ خلقتِ آدمِ بپا

تا ابدالذَّهرِ خدا هم بجاست

با همه خوبانِ خدا بوده است

عشق مددکار همه انبیاست

عشق چو خورشید که تابنده است

نور به هر ذات پراکنده است

عشق درختی است بر آورده سر

بار و برش لوءِ لوء و لعل و گُهر

صورت او برتر از اندیشه لیک

ذره ای از نور رخس شد قمر

حضرت او حضرت زیبایی است

لعل لبش مطمع اهل نظر

دوزخ و فردوس به دستان او

هان! "تو بمان" هان! "تو گذر کن، گذر"

بنده، ولی کار خدایی کند

عشق بشر هست، «فَكَيْفَ بَشْرًا!»

كَيْفَ بَشْرًا، ها علیٰ ها علی

عشق همان همسر زهرا علی

سجده به خاک قدمش، عین عشق

عنایت بیش و کمش، عین عشق

نفس کشیدنِ علی زندگی

بسوی ما بازدمش، عین عشق

خنده به شوق حرمش، عاشقی

گریه ی زیر علمش، عین عشق

نام علی علی جانفزا

زمزمه ی زیر و بمش، عین عشق

گدای هنگام نمازش شدن

به انتظار کرمش، عین عشق

سیزده ماه رجب هر که شد

معتکفِ در حرمش، عین عشق

ماه رجب سیزدهش خوشتر است

روز نزول قدم حیدر است

کعبه اگر بوی خدا یافته

زِ یمن میلاد شما یافته

حرم به شوقت ینگر که شکاف

از نوک پا تا به کجا یافته

دعای مادرت شده مستجاب

زاد گهی نمونه تا یافته

وارد خانه شد و آن را پر از

حوریه و فرشته ها یافته

در حرم حق همه کف می زنند

مگر خدا در آن چه ها یافته

تو خانه زاد حق شدی،

از تو هم قبله ی حجّاج صفا یافته

تو را مسیح اگر بگویم کم است

مادر تو پاک تر از مریم است

ذات تو مشتق شده از ذات او

در تو هویدا همه آیات او

روبروی اش تا که تو می ایستی

آینه اش هستی و مرآت او

چشم به چشمان تو انداخت

و مات تو شد تو هم شدی مات او

تویی همان عبد خدایی،

که شد ولایت شرط عبادات او

تیر ز پای تو در آورده اند

مست چو بودی ز مناجات او

چشم ببندی به خدا می شود

از دو جهان قطع، عنایات او

پر شده از پای به سر، ربّه

فِيهِ تَجَلَّى وَظَهَرَ، رَبُّهُ

عبادت در دو سرا بی نظیر

شجاعت به عرصه ها بی نظیر

فتوت زبانزد جبرئیل

سلاح تو پیش خدا بی نظیر

فضیلت ضربه ی شمشیر تو

تا سحر روز جزا بی نظیر

تصدّق وقت رکوعت عجیب

حال تو در وقت دعا بی نظیر

تمام اوصاف تو در همسرت

جلوه نماید به خدا بی نظیر

بعد تو و فاطمه ی تو شده

زینب کبرای شما بی نظیر

بی بدلی، بی مثلی، یا علی

تو خود خَيْرُ الْعَمَلِ یا علی

عبد خدایی، سلامٌ علیک

امیر مایی، سلامٌ علیک

بی تو دعا توان ز کف می دهد

جان دعایی، سلامٌ علیک

به آن قنوتی که شود مستجاب

تو ربّناهی، سلامٌ علیک

شکستگی های دلِ شیعه را

شما شفای، سلامٌ علیک

هر چه خدا خواست برای شما

به آن رضایی، سلامٌ علیک

هر چه همه مدح تو را می کنند

به آن سزایی، سلامٌ علیک

خاکِ درت سرمهٔ چشمان، علی

ولایت تمام ایمان، علی

امیر عظیمی

محسن عرب خالقی

حرف دل است آمده و رد نمی شود

او بوده است پس علی آمد نمی شود

کعبه مکان جلوه ی او باشد و زمان

هرگز به روح جاری او سد نمی شود

صد بار اگر که کعبه شکافد به مقدمش

هرگز ز کار خویش مردد نمی شود

آغوش را برای علی باز کرد و گفت

مولا بیا اگر چه که معبد نمی شود

قرآن بخوان حقیقت قرآن به غیر تو

رحلی به غیر دست محمد نمی شود

ای عقل لقمه قدّ دهانت بگیر،

شعر از چون تویی به وصف علی بد نمی شود؟

جوهر تمام گشت و نشد مدح او شروع

شاعر شکست تا بنویسد نمی شود

تو بارها به جلوه ی پیغمبر آمدی

هر دوره ای به کسوت یک رهبر آمدی

بعد از هزار جلوه ی پیغمبرانه ات

آقاچطور شد که خودت آخر آمدی

آیا برای یاری پیغمبر امین

خورشید من ز مشرق کعبه برآمدی

یا که به عشق دیدن زهرا تو چند سال

قبل از نزول رایحه ی کوثر آمدی

ص: ۲۲۹

ای ماه چارده چه شد این ماه هفتمین
یک شب تو زودتر ز همیشه در آمدی
فصل بهار آمده تو مثل سال قبل
امسال هم به باغ خدا نوبر آمدی
بالاترین عیار، عیار سرشت توست
یعنی که در تمام خلایق سر آمدی
ای میهمان یک دو شب خانه ی خدا
دیر آمدی اگر چه ولی حیدر آمدی
افتاده ام به گوشه ای از رهگذاران
اوجم دهید تا که شوم خاکسارتان
اصل و اصالت من از اول اصیل بود
اصلاً خدا سرشته مرا از غبارتان

هر چند دورم از تو، عجیب است، چون دلم
حس می کند نشسته کناری کنارتان
چیزی برای عرضه ندارم به ساحت
آقا دل شکسته می آید به کارتان؟!
خرما فروش کوچه و بازار می شوم
شاید به جرم عشق شوم سر به دارتان
ای ناشناس نیمه شب کوچه های شهر
یک تکه نان به ما بده از کوله بارتان

میلش دگر به هیچ بهشتی نمی کشد
هر کس نشسته کنج بهشت مزارتان
شرمنده ایم، بی خبریم ای بزرگوار
از آخرین امانتتان، یادگارتان
ای بانی وجود من از ابتدا علی
وی کار من به دست تو تا انتها علی
از باقی سرشت توأم یعنی از ازل
کز خانواده ی توأم ای مرتضی علی
همسایه ی خدایی و در سایه ی شما
پر می کشم به ساحت قدس خدا علی
هر جا که امر می کنی آنجا خوشیم ما
حالا بهشت یا که جهنم، کجا علی؟

ص: ۲۳۰

خورشید بی تبسم تو نقطه ای سیاه

باغ است بی ترنم تو بی صفا علی

دریاست از لطافت لطف شما لطیف

کوه است از صلابت تو روی پا علی

دریا شدند این همه قطره به عشق تو

مواج و در تلاطم ذکر تو یا علی

محسن عرب خالقی

احمد علوی

خدا می خواست تا تقدیر عالم این چنین باشد

کسی که صاحب عرش است، مهمان زمین باشد

خدا در ساق عرش خویش جایی را برایش ساخت

که حتی ماورای دیده ی روح الامین باشد

خدا می خواست از رخساره ی خود پرده بردارد

خدا می خواست تا دست خودش در آستین باشد

علی حُبِّهِ جُنَّةٌ ، قَسِيمِ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ

خدا می خواست آن باشد، خدا می خواست این باشد

علی را قبل از آدم آفرید و در شب معراج

به پیغمبر نشانش داد تا حق الیقین باشد

به جز نام علی در پهنه تاریخ نامی نیست

که بر انگشتر پیغمبران نقش نگین باشد

به جز او نیست دستاویز محکم در دل طوفان

به جز او نیست وقتی صحبت از جبل المتین باشد

مرا تا خطه های بی الف راهی کن و بگذار

که بعد از خطبه بی نقطه ی تو نقطه چین باشد

مرا در بیت ، بیت شعر هایم دستگیری کن

غزل های تو بی اندازه باید دلنشین باشد

غزل لطف خداوند است اهل دل خبر دارند

غزل خوب است در وصف امیر المومنین باشد

احمد علوی

ص: ۲۳۱

علیرضا غزوه

ناگهان یک صبح زیبا آسمان گل کرده بود

خاک تا هفت آسمان، بغض تغزل کرده بود

چارده روز آسمان درخاک مست افتاده بود

اربعین این شراب کهنه غلغل کرده بود

هرفرشته تا بیایی، ای تماشایی ترین

بال های خویش را دست تو سل کرده بود

حتم دارم درشب میلادت ای غوغاترین

حضرت حق نیز در کارش تامل کرده بود

تاعبور آخرین انسان به دامان بهشت

ذوالفقارش را به سمت آسمان پل کرده بود

مولی محمد طاهر قمی

دلیل رفعتِ شأنِ علی اگر خواهی

بدین کلام دمی گوش خویشتن میدار

چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی

درون خانه ی خاصش بداد جا جبار

پس آن مطهره با احترام داخل شد

در آن مقام مقدّس بزاد مریم وار

درون چو خواست که آید پس از چهارم روز

ندا شنید که: «نامش برو؛ علی بگذار»

فدای نام چنین زادهای بُودِ جانم

چنین امام گزینید یا اولی الابصار

شعر از مولی محمد طاهر قمی

مشفق کاشانی

ای علی، ای آیت جان، آمدی

آمدی، ای جان جانان، آمدی

ذات حق را جلوه گر چون آفتاب

دل فروز، از مشرق جان آمدی

کعبه از نور جمالت روشن است

کز حریم لطف یزدان آمدی

ای ز تو، آیین احمد در کمال

ای دلیل راه انسان، آمدی

شهر بند عشق را، مفتاح راز

تا گشایی راز قرآن آمدی

خاتم دین خدا را پاسدار

ای به حشمت چون سلیمان آمدی

تا بر افروزی چراغ معرفت

در طریق علم و عرفان آمدی

یار با مظلوم و، با ظالم به جنگ

رحمتِ این، زحمتِ آن، آمدی

برفراز قله آزادگی عالم آرا، مهر تابان آمدی

دردهای دردمندان را به لطف

ای طیب جان، به درمان آمدی

تا بسوزی پرده های شرک را

شعله آسا، گرم و سوزان آمدی

ای ولی حق زمین را از فروغ

چون فلک، اختر به دامان آمدی

آسمان احمدی را، همچو مهر

سرکشیده از گریبان آمدی

دست حق، آمد برون از آستین

تا تو، ای بازوی ایمان آمدی

موج خیز مکتب توحید را

همچو مروارید غلطان آمدی

قبله جان محبان خدا

مرحبا، ای شیر یزدان آمدی.

علی اکبر لطیفیان

شماره ۱

لیلی و مجنون

هر دلی که دچار لیلا بود

خوشی روزگار لیلا بود

از کرامات عاشقی ست

اگر نام مجنون کنار لیلا بود

نام مجنون اگر فراتر رفت

این هم از اعتبار لیلا بود

آن چه دل های بی شماری داشت

محمل در غبار لیلا بود

بی نیاز است از عبادت ما

کعبه در انحصار لیلا بود

امشب ای عشق در طواف توام

سیزده شب در اعتکاف توام

بال با من، پریدنش با تو

سمت بالا کشیدنش با تو

شوق تنزیل آیه ها با من

جبرئیل آفریدنش با تو

گندم کال مزرعه با من

فصل گرم رسیدنش با تو

نخل با من تب رطب با من

دست مشتاق چیدنش با تو

سجده بر خاک پای تو با من

عبد الله دیدنش با تو

قل هو الله، يا احد، يا هو

«وحدہ لا الہ الا هو»

شماره ۲

ص: ۲۳۳

از عالم بالا است بنیانی که من دارم
یعنی همین روح مسلمانی که من دارم
گر سجده بر تولیت آدم نمی کردم
آدم نمی شد خاک انسانی که من دارم
شیر حلال مادران این قبیله هاست
در سینه ام مهر فراوانی که من دارم
نابرده رنجی گنج هایی را به ما دادند
از سفره □ مولا است این نانی که من دارم
این کیست که از مقدمش خورشید می ریزد
آتش پرست اوست سلمانی که من دارم
در کشمکشهای بلند ذوالفقاری اش
مانده است گیسوی پریشانی که من دارم
در خانه □ ما سفره □ گندم میندازید
دنبال نان جوست مهمانی که من دارم
با ما نشستن آنقدر چیز بعیدی نیست
با هر گدایی هست سلطانی که من دارم
ما را به جرم عشق در بازار بفروشید
ما را به پای حیدر کرار بفروشید
نه میل پروازی و نه اصلا نه بالی بود
نه حرفی از بالا نه حرفی از کمالی بود

باران نمی آمد زمین نم پس نمیداد و ...

سر تا سر شبه جزیره خشکسالی بود

ماها نبودیم و ندیدیم آن زمان ها را

یعنی نمی فهمیم که دنیا چه حالی بود

محرابها ، سجاده ها بی راهه می رفتند

اصلاً تمام جاده ها سمت خیالی بود

آن روزها کعبه فقط بت خانه ای بود

و بتها خدا و ، جای ابراهیم خالی بود

آیا خدای بی علی اصلاً جلالی داشت

روی زمین بی علی آیا جمالی بود

آن روزگاران حرفی از یارب نبود

اما در پشت کعبه صحبت مولی الموالی بود *

از این به بعد و بعد از این دنیا علی دارد

دنیا علی دارد نه ، دنیاها علی دارد

هم آسمان اول خاکی نشین ما

هم آسمان هفتم بالا علی دارد

رو کرد پیغمبر به سمت مردم و فرمود

ای اهل عالم مصطفی حالا علی دارد

عشاق محتاجند اینکه مال هم باشند

آقام زهرا دارد و زهرا علی دارد

آتش نمی گیرد گلستان وجودش را

هر آن کسی که یا علی و یا علی دارد

غیر از دلم من هیچ چیزی را نمی خواهم

گر چه ندارد هیچ چیز اما علی دارد

سو گند بر نام علی که شیعه در محشر

هرگز گرفتاری ندارد تا علی دارد

در هر زمان پیغمبری که بین راه افتاد

مهر علی ابن ابیطالب نجاتش داد

این کیست که دارد پُر از پُر میکند ما را

در صحن ایوانش کبوتر میکند ما را

این کیست که مهرش حلال نطفه های ماست

با مهر خود پاک و مطهر میکند ما را

این کیست که در مسجد هر جمعه □ کوفه دارد

برای خویش منبر میکند ما را

نهج البلاغه می شود بالای منبرها

پایین منبرهاش دفتر میکند ما را

این کیست که با حرفهای آسمانی اش

مقداد و سلمان و ابوذر میکند ما را

یک روز می آید که با چشمان دلتنگش

همسایه □ زهرای اطهر میکند ما را

دورش نمی اندازد آنرا که مقیمش شد

خواجه اگر مولاست ، قنبر میکند ما را

ما شیعه □ دور و بر مرد نجف هستیم

ص: ۲۳۵

ما خاک پای قنبر مرد نجف هستیم
با نام تو در ناتوانی ام توانی هست
در پیری ام با مهر تو میل جوانی هست
روح تنزل کرده ات اینقدر بالا بود
آیا برای اوج تو اصلاً مکانی هست
در کعبه و در خانه پیغمبر و در عرش
هر جا که رفتم دیدم از بالت نشانی هست
بالا و پایین رفتن تیغت شهیدم کرد
ابروی تو هر جا که باشد کشتگانی هست
میل یتیم کوفه بودن میکنم امشب
هر جا یتیمی هست دست مهربانی هست
ای پیر نخلستان نشینم ، همنشینم باش
یک شب بیا در خانه ام یک تکه نانی هست
هر جا که تو قاری قرآن می شوی آقا
نذر لب تو بوسه های دوستانی هست
هر جا که قاری همین قرآن حسین توست
بی احترامی های چوب خیزانی هست
طشت طلائی بود و آه و قاری قرآن
وای از حضور خیزران ، وای از لب و دندان

علی اکبر لطیفیان

بدبخت می شود هر که ز مهرت رها شود

بیچاره می شود هر که ز حبت جدا شود

دستش دراز نیست به هر جا و هر طرف

هر کس به درب خانه ی لطفت گدا شود

شیعه که ذکر نادعلی را به لب گرفت

آیا اسیر غصه و درد و بلا شود؟

باید دخیل به رشته ی زلف شما زند

هر کس که خواسته باشد اگر با خدا شود

ما با همه گفته ایم به کوری دشمنان

حیدر شفیع محشر و عقبای ما شود

شاهنشہ نجف گدا بر درآمده

لطفی کنی ، روزی ما کربلا شود

یاسر مسافر

میثم مومنی نژاد (رباعی)

بر کعبه سنگ و خشت جان داد آن روز

بت ها همه را تکان تکان داد آن روز

وقتی که علی ز خانه بیرون آمد

دیدند خدا خودی نشان داد آن روز

xxx

دل شیعه آفتاب باشد چه خوش است

مست از نفس گلاب باشد چه خوش است

زائر به نجف که می رسد می فهمد

ماهی که میان آب باشد چه خوش است

xxx

با قدر تو قبله را چنین قابل کرد

معنی طواف خانه را کامل کرد

آن روز خدا ز جبرئیل گلویت

قرآن به محمد امین نازل کرد

میثم مومنی نژاد

محمد علی مردانی (رباعی)

دیوان قضا خطی ز دیوان علی ست
سُکّان قدر، در یدِ فرمان علی ست
طبع من و مدح مرتضی، شرمم باد
آن جا که خدای من ثنا خوان علی ست

تا حُبّ علی بُود مرا در رگ و پوست
رنجم ندهد سرزنش دشمن و دوست
جز نام علی لب به سخن وا نکنم
«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

چون گاه ولادت ولیّ حق شد
در خانه حق، علی به حق ملحق شد
گر مظهر حق ذات علی نیست
چرا از نام خدا نام علی مشتق شد؟

در برج ولا مهر جهان تاب علی ست
در شهر علوم سرمدی، باب علی ست
از اول خلقت جهان تا محشر

مظلوم ترین شهید محراب، علی ست

آن جا که علی واسطه ی فیض خداست

بر غیر علی هر که کند تکیه خطاست

با مدعیان کور باطن گویِ ی_د

آن جا که خدا هست و علی نیست کجاست؟

محمد علی مردانی

رحمان نوازی

تا زمین قدم برداشت، آسمان نوشت علی

آسمان که برپا شد، کھکشان نوشت علی

کھکشان که پیدا شد، یک جهان نوشت علی

این جهان که معنا شد، بیکران نوشت علی

بیکرانه ها پر شد، لامکان نوشت علی

با هر آنچه که می شد، با همان نوشت علی

با قلم نوشت علی، با زبان نوشت علی

و سپس هر آنچه داشت، در توان نوشت علی

روی صورت انسان، روی جان نوشت علی

با غبار او روی، چشممان نوشت علی

آنقدر نوشت از او، تا جهان پر از او شد

تا که دست حق رو شد، ذکر عاشقان هو شد

پس دو مرتبه روی ، صورتم نوشت علی

دوست داشت پس روی ، قسمتم نوشت علی

در رگم که جاری شد ، غیرتم نوشت علی

پا شدم زمین خوردم ، همتم نوشت علی

تا کمی ضعیف شدم ، قوتم نوشت علی

آدمم ذلیل شوم ، عزتم نوشت علی

پس خدا خودش روی ، قیمتم نوشت علی

روی بیرق سبز ، هیئتم نوشت علی

آنقدر نوشت علی ، روی سرنوشت من

تا فقط علی باشد ، خانه بهشت من

روز اول خلقت ، با علی حساب شدم

ص: ۲۳۸

در قنوت او بودم ، تا که مستجاب شدم
زیر پای او ماندم ، تا غبار ناب شدم
بر سرم چنان تابید ، تا که آفتاب شدم
آنقدر که او تابید ، از خجالت آب شدم
در غدیر چشمانش ، من هم انتخاب شدم
آنقدر نگاهم کرد ، تا که من خراب شدم
زیر جوشش چشمش ، ماندم و شراب شدم
می شدم پیاله شدم ، مست بوتراب شدم
هی علی علی گفتم ، در علی مذاب شدم
می نویسم از عشقم ، می نویسم از دردم
غیر دور چشمانش ، هیچ جا نمی گردم
کعبه پلک زد آری ، صبح نور پیدا شد
کعبه در طوافش رفت ، تا در حرم وا شد
قبله از سر جایش ، پیش پای او پا شد
زیر پای او زمزم ، چشمه چشمه دریا شد
کعبه از نفس افتاد ، نوبت مسیحا شد
او شفا گرفت و بعد ، تازه دور موسا شد
پا برهنه راه افتاد ، تا دلش مصفا شد
هر کسی که او را دید ، بدتر از زلیخا شد
یوسفانه مجنون شد ، یوسفانه لیلا شد

هر کسی که دورش گشت، نور چشم زهرا شد

ما کجا و این کعبه ، اینکه کعبه زهراست

ما محب دریاییم ، جای ما فقط دریاست

توی محفل ذکرش ، درّ ناب می ریزند

پای هر علی گفتن ، هی ثواب می ریزند

روی ما فرشته ها ، هی گلاب می ریزند

توی جام خالی ، ما شراب می ریزند

روی چشممان خاک ، بو تراب می ریزند

ص: ۲۳۹

در شب سیاه ما ، آفتاب می ریزند
روی ما دعاهاى ، مستجاب می ریزند
در حساب فردامان ، بی حساب می ریزند
کبریا که می بخشد ، این همه به عشق او
چون علی به ما آموخت ، لاله الا هو
ساکنان بالاها ، زیر گنبدش هستند
خیل انبیا جزو ، نور بی حدش هستند
فاطمه ، نبی تنها ، این دو هم قدش هستند
مرتضی و زهرا هم ، عشق احمدش هستند
روز و شب همیشه در ، رفت و آمدش هستند
شیعیان نمک دارند ، تا زبانزدش هستند
کربلا و سامرا ، صحن مرقدش هستند
وقم و خراسان هم ، خاک مشهدش هستند
ما که درّ و مروارید ، توی این صدف داریم
ما بهشت خود را از ، تربت نجف داریم
وقتی از دل یک سنگ ، خوب موشکافی شد
سنگ یا علی می گفت ، آنقدر که صافی شد
آنقدر که چون درّ شد ، چون عقیق شافی شد
شعر آفرینش هم ، با علی قوافی شد
این کتاب خلقت هم ، با علی صحافی شد

عشق هم بدون او ، قصه ای خرافی شد
هر کجا کم آوردیم ، با علی تلافی شد
اینکه دور او گشتیم ، وای عجب طوافی شد
کعبه بی علی پوچ است ، کعبه بی علی سنگ است
کعبه در مدار خود ، با علی هماهنگ است
دست کعبه را اما بر سرش نمی بندند
راه را بر یاس ، پرپرش نمی بندند
تازیانه بر روی ، همسرش نمی بندند

ص: ۲۴۰

شعله های آتش را ، بر درش نمی بندند
ریسمان به دستان ، دخترش نمی بندند
کربلا که آب بر ، اصغرش نمی بندند
آه کربلا گفتم ، آسمان به خود لرزید
کوفه باز هم اشک ، دختر علی را دید
رحمان نوازی

مهدی نظری

شعر ۱

کاش در پرتو این ماه بزرگم بکنند
زیر نور ولی الله بزرگم بکنند
آمدم خاک قدوم شه لولاک شدم
تا که با نوکری شاه بزرگم بکنند
این مسیری ست که مردان خدا طی کردند
کاش می شد که در این راه بزرگم بکنند
از بزرگان فقط از شأن علی پرسیدم
خواستم عاقل و آگاه بزرگم بکنند
نیتم شیعه شدن بوده نمی خواسته ام
بی علی باشم و گمراه بزرگم بکنند
از پدر مادر خود خواسته ام پای علی
نوکر و ذاکر و مداح بزرگم بکنند

خاک زیر قدم یار شدن خوشبختی ست
شیعۀ حیدر کرار شدن خوشبختی ست
ساقیا باده ده بوالحسن آمد دنیا
همسر فاطمه آقای من آمد دنیا
مادرش بنت اسد بوده اسد یعنی شیر
شیری از دامن یک شیر زن آمد دنیا
آمده طعم مناجات به لب ها بدهد
یوسف یوسف شیرین دهن آمد دنیا
صاحب تیغ ولایت اسدالله، علی
کوه ایمان شه شمشیر زن آمد دنیا
مرهبا! تیغ بیانداز بکن قبرت را
قاتل تو یل خیر بکن آمد دنیا
هر چه بت بود به یکباره به خود لرزیدند
شاه مردان تبر بت شکن آمد دنیا
عالم عشق پر از نور خداوند شده
ص: ۲۴۱

فاطمه بنت اسد صاحب فرزند شده

پسری زاده که هر دم ز خدا دم بزند

به رخ دشمن حق سیلی محکم بزند

آنکه در روز ازل مهر رسالت را او...

با دو دستش به سر شانهٔ آدم بزند

جای دارد که به یمن شب میلاد علی

فاطمه بنت اسد طعنه به مریم بزند

شیر حق آمده با دست یداللهی خویش

به سر بیت خدا بیرق و پرچم بزند

جز علی هیچ کسی نیست که در بیت الله

پای بر شانهٔ پیغمبر اکرم بزند

آمده ساقی آن کوثر والایی که قطره اش

طعنه به صد چشمهٔ زمزم بزند

او همانیست که همسفره خاتم بوده

سال ها قبل تر از خلقت آدم بوده

خواهی عاشق بشوی حرف ز دلدار بزن

باده از ساغر مستانگی یار بزن

دوست داری که خدا شاه جهانت بکند

بوسه بر خاک در حیدر کرار بزن

روز محشر اگر از هول جزا می ترسی

در قنوت اسم علی را همه دم جار بزن
دوست داری به بهشت ازلی خیره شوی؟
عکس ایوان نجف را سر دیوار بزن
دوست داری که شوی وصله نعلین علی
باده از جام می میثم تمار بزن
یوسفان مشتری عشق علی اند تو هم
با کلاف دل خود سر، سر بازار بزن
سر بازار خریدار علی فاطمه است
شک نکن حیدر کرار علی فاطمه است
کوه اگر خم شود آقا به خدا حق دارد
پیش پاهای تو مولا به خدا حق دارد

ص: ۲۴۲

زیر نعلین تو ای ماه قمر های جهان
آسمان پا شود از جا به خدا حق دارد
این دم و این نفسی را که تو داری آقا
خادمت گشته مسیحا به خدا حق دارد
یا علی گفت و بیانداخت عصارا موسی
گر مریدت شده موسی به خدا حق دارد
هر کسی دیده تو را عاشق رویت شده است
این میان حضرت زهرا به خدا حق دارد
نام تو قلب شجاعان عرب را لرزاند
پس در آن معرکه سقا به خدا حق دارد
از تب نام تو شیران عرب می لرزند
همه از واژه قتال العرب می ترسند
وای اگر از می کوثر لب خود تر بکنی
بادم فاطمه خون بر دل لشگر بکنی
نظری کن که همه لشگریان می لرزند
نکند آمده ای روی به خیبر بکنی
جامه زرد که پوشیده ای انگار علی
آمدی معرکه را عرصه محشر بکنی
ذوالفقار تو لبش باز شده می خندد
پس تو هم نذر لب و خنده او سر بکنی

تو اراده بکنی ارض و سما لشکر توست

تو بخواهی همه را مالک و بوذر بکنی...

می توانی ولی از لطف فقط خواسته ای

پای تیغ همه را بنده داور بکنی

موقع تیغ زدن عرش کف پای تو بود

به خداوند خدا محو تماشای تو بود

گر چه گویند همه در و گهر می ارزد

من ولی معتقدم دیده تر می ارزد

آن سوی عرش اگر خانه زهرا باشد

ص: ۲۴۳

پا برهنه همه عمر سفر می ارزد
صاحب خانه اگر ساقی کوثر باشد
ثانیه ثانیه کوبیدن در می ارزد
سر عشاق حلال دم تیغت آقا
پیش تیغ تو که گفت است که سر می ارزد
کاش ما خاک کف پای تو باشیم علی
خاک پای تو به صد خرمن زر می ارزد
بوسه بر خال تو زد خضر که عمرش ابدیست
خال لب تو از سنگ حجر می ارزد
نسل در نسل تو همه نورند سند هم دارم
روی عباس تو آقا به قمر می ارزد
تو اجازه بده دم پات فدایی بشوم
پای ایوان طلای تو فدایی بشوم

مهدی نظری

شعر ۲

علی کسی است که کوثر از او سبو دارد
جهان نظام خودش را فقط از او دارد
فقط به خاطر حُب و ولایت مولاست
اگر بهشت خداوند رنگ و بو دارد

علی کسی است که عالم گدای قنبر اوست

اگرچه گوشه پیراهنش رفو دارد

برای اینکه علی پابه سینه اش بنهد

خداست شاهد من کعبه هم وضو دارد

علی کسی است که هر شب کنار سجاده

بدون واسطه با دوست گفتگو دارد

ولادتش هدف کعبه رامشخص کرد

زخاک پای علی کعبه آبرو دارد

علی که پشت نبردش زره نمی خواهد

اگرچه لشکری از سنگ روبرو دارد

رسید آن که خدا کعبه رابه او بخشید

که ولادت او کعبه مدتی خندید

رسید حیدر و این خاک نور باران شد

به یمن آمدنش عالمی مسلمان شد

همین که در وسط کعبه او تولد یافت

گلِ خدا شد و کعبه به پاش گلدان شد

تمام گرمی بازار حسن یوسف بود

پس از علی چقدر نرخ یوسف ارزان شد

علی قدم زد و خورشید زیر پای علی

ز خاک سر زده و آفتابگردان شد

امام کعبه رسید و به یمن آمدنش

سرود روی لب مصطفی علی جان شد

برای آمدنش کعبه پیش دستی کرد و

سینه چاکی او زودتر نمایان شد

اگرچه قنبر او پادشاه قلب من است

ولی گدای علی هر که گشت سلمان شد

لبش که وا شد و ذکر خدا به لب آورد

زمین نه عالم هستی بهشت عرفان شد

علی امام من است و منم غلام علی

علی برای تمامی خلق سلطان شد

بنام شیر خدا لا اله الا الله

پس از رسول مکرم علی ولی الله

ولای شیر خدا آخرش ثمر دارد

چرا که حب علی روی دل اثر دارد

تمام لشکر دشمن به خاک می ریزند

اگر اراده کند ذوالفقار بردارد

تمامی غزوات رسول شاهد بود
میان لشکر اسلام علی جگر دارد
زضربه های سردوالفقار معلوم است
یدالله است علی واقعا هنر دارد
علی نیاز به خوُد و زره نخواهد داشت
چرا که از پر و بال ملک سپر دارد
اگر شکست نخورده زجنگ برگشته
دعای فاطمه اش را به پشت سردارد
شجاعتش به کنار او معلم فضل است
به این دلیل که مثل حسن پسر دارد
زچشم او همه عرش نور می گیرند
چراکه دامن او حضرت قمر دارد
بگو به مردم عالم بیاورد
یک بار شبیه زینب او کسی اگر دارد
حسین اوست بهشتم تمام زندگیم
من از گدایی مولا دراوج بندگیم
من ازقدیم به این خانواده عبد درم

فدای محسن او صد هزار چون پسر
تمام هستی خود را فروختم دیروز
که نذر آمدنش قد کعبه گل بخرم
دوباره زائر میخانه ی نجف شده ام
فتاد بارد گر سوی صحن او گذرم
بخاطر همه چیز از خدام ممنونم
که یا علیست نمازم دعای هر سحر
بدون راه نجاتی به برکت مولا
خدا گواست در آماج کوهی از خطر
که ولادت من باطنین یا حیدر
گره زده دل من را به صحن او پدرم
امام حضرت زهرا امیر ملک ولا
فدای این همه لطف و صفات چشم ترم
شبی که بر لب من ذکر حیدری دادند
همین که گفتم علی حکم نوکری دادند
مهدی نظری

قاسم نعمتی

به طوف کعبه زنی پاک و محترم آمد
میان سینه ی او شعله های غم آمد
دخیل بست به دامان صاحب خانه

به سوی رکن یمانی دو سه قدم آمد
صدا زد ای که مرا میهمان خود کردی
بگیر روی مرا، لحظه کرم آمد
همین که دل نگران شد خدا اجابت کرد
صدای اُدْخُلِی از داخل حرم آمد
قدم نهاد به عرشی ترین مکان و سپس
شکاف سینه ی بیت العتیق هم آمد
میان خانه چه ها شد کسی نمی داند
فقط سلام ملک بود دم به دم آمد
سکوت خلق شکست و پس از گذشت سه روز
زمان جلوه نمایی دلبرم آمد
میان صورت او هر چه نور منجلی است
همین بس است ز مدحش که نام او علی است
ز داغی لب ساقی خرابمان کردند
میان کوزه چهل شب شرابمان کردند

ص: ۲۴۶

محک زدند به ناز نگار این دل را
برای ناز کشی انتخابمان کردند
قرار شد که دم مرگ روی او بینیم
به شوق وصل، همه عمر عذابمان کردند
دعا شدیم و سحرها میان نخلستان
به سجده های علی مستجابمان کردند
ابو تراب کرم کرد و بین این همه خلق
مقابل قدم او ترابمان کردند
چو ذره ایم در این وادی و به نام علی
بلند مرتبه چون آفتابمان کردند
همیشه بیشتر از احتیاجمان دادند
همیشه با کرم خویش آیمان کردند
بداند عالم امکان که ما علی داریم
چه غم ز فتنه ایام تا علی داریم
میان بزم خراباتیان قراری نیست
به باده نوش که برهان عقل کاری نیست
تمام دلخوشی ما محبت علی است
ز هیچکس به جز آقا امید یاری نیست
کلیم طور نشین شاهد کلام من است
به پیشگاه علی سجده اختیاری نیست

قبولی همه اعمال با ولای علیست
به هر چه طاعت بی حُش اعتباری نیست
حرام باشد اگر رو به غیر او بزیم
کریم تر ز علی هیچ سفره داری نیست
تمام نسل علی یذهبُ من الـرَّجسند
به شأن و عزت این خاندان تباری نیست
مقابل حرمش آسمان کند تعظیم
به جز مقابل او جای خاکساری نیست
علی تجلی سبحان ربی الاعلاست
ثواب بردن نامش تبسم زهراست
بین که هر چه پس پرده بود افشا شد
دلیل خلقت کون و مکان هویدا شد
برای اینکه کسی شک نیورد بعداً
شکاف کعبه نیامد به هم معما شد

دعا کنید که امشب خدا خریدار است

دعا کنید که درهای آسمان وا شد

علیست آنکه جهان تحت اختیارش بود

ولی به زهد و ورع بی نیاز دنیا شد

علیست آنکه زمان عروج هر سحرش

تمام ارض و سماوات پیش او پا شد

علیست آنکه به معراج پشت پرده نشست

انیس و هم نفس مصطفی در آنجا شد

علیست آنکه نشان تَـ عَبْدُ محض است

فقط مقابل معبود قامتش تا شد

علیست آنکه به هر رقص ذوالفقار او

گره ز ابروی احمد به حمله ای وا شد

نرفته از در این خانه نا امید کسی

امور خانه این مرد دست زهرا شد

ز راه آمده حیدر، همه قیام کنید

نهاده دست به سینه به او سلام کنید

دلم گرفته بهانه سلام شاه نجف

که قبله گاه دلم گشته بارگاه نجف

تمام صحن علی بوی فاطمه دارد

شمیم سیب بیاید میان راه نجف

صفای هر سحرش، گریه بر غم زهراست
به گوش می رسد آرام سوز و آه نجف
قدم زده دل شب در میان نخلستان
امان ز کوفه و خون آبه های چاه نجف
قرار ما همه باب الرضا همان جایی که
سوی شاه خراسان بُود نگاه نجف
قسم به نم نم اشکم پس از اذان صبح
چقدر بوی حسین می دهد پگاه نجف
شب زیارتی شاه کربلا باشد
دلم هوائی آن صحن با صفا باشد

قاسم نعمتی

سید هاشم وفائی

شماره ۱ (رباعی)

گلبنگ محمدی

ص: ۲۴۸

تاصوت دعا بیت خدا را پُر کرد

عطر گل لاله همه جارا پُر کرد

در کعبه شکفت تا گل روی علی

گلبانگ محمدی فضارا پُر کرد

ولایت

میلاذ تو میلاذ عنایت باشد

مقصود ز خلقت هدایت باشد

پیداست زمیلاذ تو در کعبه علی

توحید به همراه ولایت باشد

تبریک ایدوست بیا مدح علی را گوئیم

چون بنده سخن به وصف مولا گوئیم

هنگام ولادت علی جا دارد

تبریک ولادتش به زهرا گوئیم

جشن میلاذ

در فصل شکفتن گل یاد علی

داریم همه چشم به امداد علی

دیوار حرم شکافت یعنی که خدا

در کعبه گرفت جشن میلاذ علی

کعبه دل

خورشید به دیدنش خجل می آید

شبم زده روی و منفعل می آید

با کعبه ی گِل بگو که احرام ببند

کز سوی خدا کعبه ی دل می آید

سید هاشم وفائی

شماره ۲

خورشید ولایت

باز امشب نقش خورشیدی منور می کشند؟

یا که تصویری ز روی ماه حیدر می کشند

تا که خورشید ولایت پرتو افشان می شود

پرده بر رخ از خجالت ماه وا ختر می کشند

آرزومندان دل از کف داده اند امشب

مگر انتظار دیدن رخسار دلبر می کشند

گلشن آرایان همه محو گل رویش شدند

از دل خود نعره الله اکبر می کشند

اشک شوق امشب خریداری دگر دارد

بیا عرشیان درفرش ناز دیده تر می کشند

ارزش آن قطره از هر گوهری افزون تر است

چون به میزان عمل در روز محشر می کشند

چون همای آسمان پرواز با یاد علی

شب روان تا ساحت عرش برین پر می کشند
تشنه کامان محبت با ولایش روز حشر
جام کوثر از کف ساقی کوثر می کشند
روز محشر زیر نور گرم خورشید فلک
دوستاناران علی را چتر بر سر می کشند
ای «وفائی» آبرومندان فردا می شوند
خاکبوسانی که خود را سوی این در می کشند
سید هاشم وفائی

شماره ۳

مولود کعبه

دوباره عطر ولایت به مکه پیچیده است
از آن گلی که به دامان کعبه روئیده است
نثار مقدم مولود کعبه ، جبرائیل سبد سبد
گل سرخ از بهشت پاشیده است
فضای خانه حق روشنی گرفت از آن که
نور حق زجبین علی درخشیده است
پی تلاوت قرآن علی چو لب بگشود نبی
زشوق گل بوسه زان دهن چیده است
به شوق آن که نهد سر به خاک در گه او
کبوتر دل ما سوی مکه کوچیده است

بهشت رابه علی ذات حق عنایت کرد
علی کرامت حق را به شیعه بخشیده است
علیست مهر جهان تاب عدل و آزادی
که از ازل به جهان وجود تاییده است
علی اگرچه خروشد به پیش ظلم و ستم
دلش ز جوشش اشک یتیم جوشیده است
دو گوهرند گرانقدر حیدر و زهرا
که قدر این دو گهر راخدای سنجیده است
کمال قدر علی را تو از مدینه پیرس
که روز قدرت و مظلومی و را دیده است
مدینه شاهد غمهای بی شماره اوست
مدینه راز دلش را به چاه بشنیده است
به چهره اشک علی در نماز شب همه شب

چو شبنمی است که بر برگ لاله غلطیده است

به باغ طبع «وفائی» شکفت باردگر

هر آن گلی که به مدح علی پسندیده است

زمزمه علی بردین رسول حق ولی آمده است

خورشید ولا، نور جلی آمده است

جبریل امین برای دیدار علی

با زمزمه علی آمده است

مدح و ثنا

آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی اعلی الله مقامه

مولای من مولود کعبه کیست؟ اوّل خلیفه کیست؟

با نام ایلیا، مولای من علیست

بن عمّ مصطفی، همیار با وفا

سلطان اصفیا، مولای من علیست

قاضی به عدل و داد، رزمنده در جهاد

بی ترس و بیریا، مولای من علیست

محبوب کردگار، مظلوم روزگار

مقتول اشقیاء، مولای من علیست

عالم به هر کتاب، دانا به هر جواب

در رأس ازکیا، مولای من علیست

مشکل گشای خلق، ناطق به حکم حق

سالارِ اتقیا، مولای من علیست
در جنگ، قهرمان؛ با خلق، مهربان
الگویِ اسخیا، مولای من علیست
پیوسته در نماز، در خیر پیشتاز
معشوقِ کبریا، مولای من علیست
منصوب در غدیر، با سبکِ بینظیر
سرخیلِ اوصیا، مولای من علیست
مدعو به حیدر است، فاتح به خیر است
افضل ز انبیاست، مولای من علیست
مصدق «انما»، ممدوح «هل اتری»
مبغوضِ ادعیا، مولای من علیست
تاویل و القمر، میزانِ خیر و شر
هم نور و هم ضیا، مولای من علیست
تفسیر «النعم»، جنات را قسیم
در بین اولیا، مولای من علیست
آن کس که حقّ او بردند روبرو
افرادِ بیحیا، مولای من علیست

شعر از آیه الله حاج سید حسن فقیه امامی اعلی الله مقامه

مرحوم افاسی

مرحوم افاسی

اون آقایی که شبا رد می شد از کوچه ما

کیسه به دوش کو رد پای پر خراش بی خروش

کو اون آقای خرقه پوش کو کجاس

اون آقا که پینه های دستاش مرحم دلای ما بود

نفس سبز نگاهش همیشه حلال مشکلائی ما بود

میشه یک بار دیگه سر بزنه به خونه ما

بگیره نشونی از غربت بی نشونه ما

موهای آقا سفیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

قامت آقا خمیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

جوونا آقا بشین زنده کنین رسم جوونمردی رو امشب

یتیم منتظرن زنده کنین شیوه شبگردی رو امشب

یتیم پشت درای خونشون منتظر آقا نشستن

گوش به زنگ تق تق یه جفت صدای پا نشستن

موهای آقا سفیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

قامت آقا خمیده جوونا کیسه رو از آقا بگیرین

حیدر کرار نیم خانه نشینم

ولی جان به فدای جگر سوخته ات یا علی

دستای پینه بسته علی به همراه منه

خونه نشینی علی آتیش به جونم می زنه

تو کوله بار شعر من اسم قشنگ علیه

قافیه ی تنگ دلم از دل تنگ علیه

تو کوچه های غربتم نشونی از مولا میدان

اهل محل سلامم رو جواب سربالا میدان

به من میگن علی کیه علی امام عاشقاس

به من میگن علی چیه داغ دل شقایقاس

توی نجف یه خونه بود که دیواراش کاهگلی بود

اسم صاحب اون خونه مولای مردا علی بود

نصف شبا بلند میشد یه کیسه داش که ورمیداش

ص: ۲۵۲

خرما و نون و خوردنی هرچی که داش تو اون میداش

راهی کوچه ها می شد تا یتیم رو سیر کنه

تا سفره خالیشون رو پر از نون و پنیر کنه

شب تا سحر پرسه میزد پس کوچه های کوفه رو

تا پر بارون بکنه باغای بی شکوفه رو

عبادت علی مگه میتونه غیر از این باشه

باید مثل علی بشه هر کی که اهل دین باشه

بعد علی کی میتونه محرم راز من بشه

درد دلم رو گوش کنه تا چاره ساز من بشه

فردا اگه مهدی بیاد دردا رو درمون می کنه

آسمون شهرمون رو ستاره بارون میکنه

چشمات رو وا کن آقاجون بالهای خستمو ببین

منو نگا کن آقاجون دل شکسته مو ببین

دلت میاد کیوترات تو حرمت پر نزنن

به سایه بون دستای مهربونت سر نزنن

نورالدین آذری

چنان که هست فلک را دوازده تمثال

که آفتاب بر آن دور می زند مه و سال

بر آسمان ولایت دوازده برجند

چو آفتاب نبوت همه به اوج کمال

قضا چو آینه نور احمدی می ریخت

بریخت ز آینه او دوازده تمثال

ستارگان سپهر ولایت و شرفند

که ایمنند ز نقصان و احتراق و وبال

شهان بی سپه و خسروان بی شمشیر

ملوک بی حشم و اغنیای بی اموال

ز آفتاب نبوت صدور این انجم

مثال صورت تفصیل آمد از اجمال

مجاوران صوامع نشین عالم قدس

مقربان سراپرده جلال و جمال

ازین دوازده برج و دوازده خورشید

علی ست مهر سپهر کمال و مطلع آل

علی ست آنکه به کنه فضیلتش نرسد

به غیر ذات خداوند، ایزد متعال

ص: ۲۵۳

نگفته سهو و ندیده خطا، نخورده حرام

نبرده دست بر کس، نکرده رد سوال

کند تصور مثلش خیال و گوید عقل

زهی تصور باطل زهی خیال محال

حدیث معرفت او به مردم نااهل

همان حکایت آب است و قصه غربال

امیر ایزدی

اسرار محرم

اولِ گفتارم اگر بسمه تعالی نشود

مده، گویا نشود طوطیِ طبعم به سخن ن

بر سرِ آنم که قلم دور ز معنا نشود

کاش سرای دل ما خانه ی بت ها نشود

ز این حرم پاک برون گنجِ تولا نشود

شاخصِ ایمان به خدا، هست تولای علی

ملکِ نجف شد ز شرف طور تجلای علی

هر دل بشکسته بود جای خدا، جای علی

هر که به پرونده ی او نقش شد امضای علی

شامل خشم و غضبِ خالق یکتا نشود

کیست علی؟ آنکه بود در همه جا یاور حق

مظهر حقّ است و به طوفان زمان لنگر حق

حجت بر حق که ز حق آمده خود محور حق

«سَلْمَكِ سَلْمِي» بشنو از لب پیغمبر حق

خِصْمِ «اولی الامر» یقین حامی «طه» نشود

هر که به جنگ شه دین خیزد و پیکار کند

تیغ به کف حمله سوی احمد مختار کند

هر که شود منکر او ، فضل وی انکار کند

خِصْمِ خدا گشته، بگو: توبه از این کار کند

غیر زنا زاده کسی منکر مولا نشود

میر هدی ، شیر غزا ، شاه ولا ، جبل متین

روح حرم ، کوه کرم ، صاحب دم ، خسرو دین

شمس شرف ، شاه نجف ، مرشد جبریل امین

ناصر شرع نبوی ، ناطق قرآن مبین

لب چو گشاید به سخن، کیست که شیدا نشود؟

سرّ خدای ازلی ، اُسوه ی تقواست علی
زیب نُبی ، نَفْسِ نَبی ، بر همه مولاست علی
سید کونین بود ، همسر زهراست علی
عالی اعلاست علی ، والی والا است علی
راهبری مثل علی یافت به دنیا نشود
هر که زده غیرِ علی دست به دامان کسی
کرده تلفِ عمرِ گران ، رفته پیِ بوالهوسی
سود نبرده است و زیان دیده از این کار بسی
شهبِیرِ سیمِرخ ز کف داده به بالِ مگسی
پشه اگر پر بکشد ، ثانیِ عنقا نشود
مظهر دادار علی ، سید و سردار علی
گوهر شهوار علی ، قلزمِ ذُخارِ علی
آیت ایثار علی ، محرم اسرار علی
دلبر و دلدار علی ، ماه شب تار علی
پیش رخِ ماهِ علی ، مهر هویدا نشود
ای به فدایت تن و جان ، جانی و جانانه تویی
رهر و گمگشته منم ، رهبر فرزانه تویی
محترم از توست حرم ، زینت آن خانه تویی
کعبه بود چون صدف و گوهر یکدانه تویی
جز تو دگر هیچ کسی زاده در آنجا نشود

ساقی کوثر مددی، تشنه ی صهبای تو آم
من همه جویای تو آم، عاشق شیدای تو آم
محو تجلای تو آم، غرق تمنای تو آم
خاک کف پای تو آم، مست تولای تو آم
طوطی طبعم بجز از مدح تو گویا نشود
آنکه به فضلش بکند دشمنش اقرار تویی
آنکه به احباب بود روز جزا یار تویی
فخر عرب، میر عجم، قافله سالار تویی
شیر حنین و اُحدی، حیدر کرار تویی
در ره یاری نبی، مثل تو پیدا نشود
«ایزدی ام» شاعر تو، من ز سیوی تو خوشم
از همه ی کون و مکان بر سر کوی تو خوشم

لحظه ی مرگم چو بود دیده به سوی تو خوشم

با گل لبخند بیا ، بین که به بوی تو خوشم

چون گل لبخندِ شما ، غنچه شکوفا نشود

محمد حسین بهجت (شهریار)

پیام آشنایی

علی ای همای رحمت! تو چه آیتی خدا را؟

که به ماسوی فکندی همه سایهی هُما را

دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین

به علی شناختم من به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سرِ چشمهی بقا را

مگر ای سحاب رحمت! تو بیاری ار نه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان «ماسوی» را

برو ای گدای مسکین! درِ خانهی علی زن

که نگینِ پادشاهی دهد از کرم گدا را

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر توست اکنون؛ به اسیر کن مدارا؟

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که میتواند که به سر برد وفا را؟

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه مُلکِ «لَا فَتَى» را

به دو چشم خونفشانم، هله ای نسیم رحمت!

که ز کوی او غباری به من آر، توتیا را

به امید آنکه شاید برسد به خاک پایت

چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را

چو تویی قضایگردان به دعای مستمندان

که ز جان ما بگردان ره آفتِ قضا را

چه زخم چونای هر دم ز نوایِ شوق او دم

که لسانِ غیب خوشتر بنوازد این نوا را

ص: ۲۵۶

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

ز نوای مرغِ «یا حق» بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوشست «شهریار»

شعر از محمد حسین بهجت (شهریار)

جواد حیدری

نورالله ای به تو مختوم کتاب وجود

ای به تو مرجوع حساب وجود

خازن سبحانی و تنزیل وحی

عالم ربّانی و تأویل وحی

ای عَلمِ مَلَّتْ و نَفْسِ رسول

حلقه کش علم تو گوش عقول

داغکش نافهی تو مُشک ناب

جزبهده سایه ی تو آفتاب

آدم از اقبال تو موجود شد

چون تو خَلَف داشت که مسجود شد

تا که شده کنیت تو بوتراب

نُه فلک از جوی زمین خورده آب

راه حق و هادی هر گمرهی

ما ظلماتیم و تو نورُ اللّهی

آن که گذشت از تو و غیری گزید

نور بداد و ظلماتی خرید

وان که شبّه بر دگری دیده دوخت

خاک سیه بستد و گوهر فروخت

شعر از جواد حیدری

حسان

مدح علی است کار خداوند ذوالجلال

اینجا تمام عالم خلقت کردند و لال

بی لطف او به کس نبود قدرت مقال

«میشم» چو دم زنی ز ثنای علی و آل

هر دم تو را عنایت دیگر کند علی

به خدا که خلقت ماسوا، همه شد برای تو یا علی

که بود طفیل وجود تو، همه ما سوای تو یا علی

شجر وجود تو بارور، بشد از عنایت دادگر

همه بود مقصد از این شجر، ثمر ولای تو یا علی

چو گذشت از شه انبیا، به جلال و فضل و شرف تو را

بگزید از همه ماسوا، به خدا خدای تو یا علی

زلبت بروز مقال حق، به کف حواله نوال حق
مثل و مثال تو جان حق، رُخ حق نمای تو یا علی
ز رُخت بهشت کنایتی، ز کف تو بحر روایتی
نفحات خُلد حکایتی، بود از لقای تو یا علی
بود این صحائف نُه طبق، ز کتاب فضل تو یک ورق
نرسد کسی به رضای حق، مگر از رضای تو یا علی
تویی آن خدیو ملک خدم، تویی آن امیر حبش خیم
که به فرق پادشهان قدم، بنهد گدای تو یا علی
تو همان گزیده ی ایزدی، تو همان شهنشه امجدی
که به عرش دوش محمدی، شده ارتقای تو یا علی
کسی ار لطیفه سرا بود، که تویی خدای، به جا بود
که چو کارهای خدا بود، همه کارهای تو یا علی
همه کاینات دو کون را، شده ای تو رهبر و مقتدا
اگر آن پیمبر پیشوا، شده مقتدای تو یا علی
تو مه سپهر امامتی، تو گُلِ ریاض کرامتی
تو دُرِ بحار شهامتی، سر و جان فدای تو یا علی
چو تولدت شده در حرم، حرم از وجود تو محترم
همه حرمت و شرف حرم، بود از برای تو یا علی
چه ملک چه جن و چه آدمی، بی فیض و دفع بلا همی
همه متکی همه ملتجی، به در سرای تو یا علی

دل ما و مهر و ولای تو، لب ما و مدح و ثنای تو
رخ ما و خاک سرای تو، سر ما و پای تو یا علی
به غلامی ات شده متّصف، همه ممکنات کما تصف
به مقام و فضل تو معترف، عدوی دغای تو یا علی

ص: ۲۵۸

متحیرم چه بخوانمت، چه بگویمت، چه بدانمت
که سراسر از آنچه ستایمت، شرف و علای تو یا علی
نه همین بود ز تو یا صفا، چمن و شریعت مصطفی
که صفای باطن اصفیا، بود از صفای تو یا علی
ز تو باب ظلم شکسته شد، ز تو خیل کفر گسسته شد
سپر ضلال شکسته شد، به صف و غای تو یا علی
طبقات خلق چو سر به سر، به در آورند ز خاک سر
ز عذاب حق همه در خطر، مگر اولیا تو یا علی
منم و ولای تو یا علی، منم و رضای تو یا علی
منم و ثنای تو یا علی، منم و عطای تو یا علی
بخدا که «ساعی» دلحزین بودش به حبّ تو دل رهین
همه آرزو بودش همین که شود فدای تو یا علی
طلبد ز حق که به عون وی، شودش به مدح تو عمر طی
بردش بشور و نوا چو نی، همه دم نوای تو یا علی
بود انتظار و رجای او، که ز راه لطف خدای او
گذرد ز جرم و خطای او، صله ی ثنای تو یا علی
خانه و زادگاه تو بیت خداست یا علی
چهره دلگشای تو قبله نماست یا علی
زمزمه ی ولادت سوره مومنون بود
روز نخست بر لب ت ذکر خداست یا علی

بر دهن تو مصطفی بوسه زد از تبسمت

خنده تو شکوفه عشق و صفاست یا علی

در عجب است عالمی از نهج البلاغه ات

چشمه گفته های تو آب بقاست یا علی

رحمت حق ولای تو یاور تو خدای تو

ص: ۲۵۹

هر که ز حق جدا بود از تو جداست یا علی

نغمه آسمانیت سینه به سینه منعکس

در همه جا به هر زمان این چه نواست یا علی

ذکر خدا خدای تو اشک تو ناله های تو

سوز دل و صفای تو روح دعاست یا علی

قدرت انقلاب ما از برکات عشق تو

پرتویی از ولایت نهضت ماست یا علی

گاه نبرد نام تو رمز جهاد ما بود

در همه مشکلات ما عضقه گشاست یا علی

بر در آستانه ات دوخته شد نگاه ما

عید ولادت تو شد وقت عطاست یا علی

اشک حسان و خنده اش بسته به قهر و مهر تو

هجر تو و وصال تو درد و دواست یا علی

حسان

حکیم قآنی شیرازی

شماره یک

امر حق رستگاری جوی تا در حشر گردی رستگار

رستگاری چیست؟ در دل مهر حیدر داشتن

همچو احمد پای تا سر، گوش باید شد ترا

تا توانی امثال حکم داور داشتن

امر حق فوریت باید مصطفی را در غدیر

از جهاز اشتران ناچار منبر داشتن

بایدش دست خدا را فاش بگرفتن به دست

روبهان را آگه از سهم غضنفر داشتن

بر زمین، نام علی از نوکِ ناخن برنگار

تا توانی نقش دل بر گل مصور داشتن

رقصد از وجد و طرب، خورشید در وقت کسوف

زانکه خواهد خویش را هم‌رنگِ قنبر داشتن

ذات حیدر افسر «لولاک» را زبید گهر

تاج را نتوان شبه بر جای گوهر داشتن

شعر از: حکیم قآنی شیرازی

شماره دو

جنگ زرگر

ای خلیفه مصطفی! ای دست حق! ای پشتِ دین!

کافرینش را ز توست این زینت و فر داشتن

ص: ۲۶۰

خشم با خصمت کند مریخ یا سر مست توست

کز غضب یا سُکر خیزد دیده احمر داشتن

غالیان گویند هم خود موسیقی، هم سامری

بهر گاوِ زر چه باید جنگِ زرگر داشتن

گیتی ار کوهی شود از جُرم، بالله میتوان

گاهی از مهر تو با آن کُنه برابر داشتن

کی تواند جز تو کس در نهروان هفتاد نهر

جاری از خون بد اندیشان کافر داشتن

کی تواند جز تو کس یک ضربتِ شمشیر او

از عبادتهای جنّ و انس، برتر داشتن

کی تواند جز تو کس در روز کین افلاک را

پر خروش از نعره ی الله اکبر داشتن

شعر از حکیم قآنی شیرازی

حبیب الله چایچیان (حسان)

شماره یک

گریه شبانه علیست، مرغ حق و کعبه آشیانه ی اوست

حریم عشق، پر از دلنشین ترانه ی اوست

پس از گذشت زمانها، هنوز گوش بشر

به نغمه های دلانگیز و عاشقانه ی اوست

زالال چشمهی زمزم کجا و اشک علی؟

صفای این حرم از گریه ی شبانه ی اوست
از اوست خرمن دانش، از اوست آب حیات
که مرغ روح، غذایش ز آب و دانه ی اوست
علیست، محرم اسرار ربّ بی همتا
کلیددار و عطابخش هر خزانه ی اوست
بهشت، ماخِضِرِ سفره ی عطا ی علیست
جحیم، سوزش یک ضرب تازیانه ی اوست
وسیله ی کرم ذات حق «یدالله» است
خدای هر چه ببخشد، علی بهانه ی اوست
علی به پلّه ی آخر رسید در ایمان
نبی سر است و علی پای تا به شانه ی اوست
علیست خانه یکی با خدای بی همتا
درون بیتِ خدا، زادگاه و خانه ی اوست
علیست فرد نمودارِ خلقت کامل

که عقل در عَجَب از خالقِ یگانه ی اوست

علیست آیتِ صبرِ خدای عزوجل

همیشه در همه جا، صبر، پشتوانه ی اوست

مقام صبرِ علی برتر از تفکر ماست

چو بی نظیر به عالم، غم زمانه ی اوست

شعر از حبیب الله چایچیان (حسان)

شماره دو

ای ولی معبودم ،

سر به در گهت سودم

زائر بدی بودم

رفتم ار سر کوت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ

با دوچشم خونبارم

من فقط تو را دارم

رو به هر طرف آرم

دیده ام بود سویت

یا علی خدا حافظ یا علی خدا حافظ

لطف و رحمتت باید تا مرا بیاراید

هر کجا روم آید بر مشام جان بویت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ

با گناه سنگینم

جلوه کن به بالینم

وقت مرگ خود چینم

لاله از گل رویت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ

با نگاه احسانت

کن نظر به مهمانت

ای نبی ثنا خوانت

ای خدا ثنا گویت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ

دادی از کرم راهم

حاجت از تو می خواهم

من گدای در گاهم

تو کرم بود خویت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا حافظ

ناله خیزد از نایم

این بود تمنایم

تا دوباره باز آیم

در حریم نیکویت

یا علی خدا حافظ ، یا علی خدا

نوشته شده بر عرش خدا با قلم حیدر کرار

خدا خلق نمودست زمین را و زمان را زغبار حرم حیدر کرار

ص: ۲۶۲

بهشت و همه آنچه در آن هست فدای غبار قدم حیدر کرار

بود خشم خدا بر لب تیغ دو دم حیدر کرار

رسولان اولو العزم نمک خورده جود و کرم حیدر کرار .

امیری و دلیری یو همه کاره خلقت شدن

اینها همه یک فضل کم حیدر کرار

بدانید اگر کعبه شده قبله حق بوده ز یمن قدم حیدر کرار

علی کیست؟ همان شاه که عالم به کف اوست

خدایی شدن عالم هستی هدف اوست

همه آبروی اهل زمین اهل سماء از شرف اوست

بدانید همه مرکز عالم نجف اوست علی کیست؟

همانی که خدا خوانده سنایش

همانی که کعبه دریده دل خود را به هوایش

همانی که نشسته دل زارم چو کبوتر لب بامش

همانی که خدایی ست کلامش مرامش نمازش قیامش و قعودش

همانی که خدا داده سلامش

علی کیست؟ همان مالک عبا

علی کیست؟ همان صاحب دنیا و همان صاحب دلها

علی علی علی علی علی علی علی علی علی علی علی کیست؟

همانی که خدا داده به او هستی خود را

و هستی خدا کیست به جز حضرت زهرا

علی کیست؟ همانی که دهد خاتم شاهانه گدا را

همانی که حسینش به جهان کرده علم کربلا را

همانی که ابالفضل از او درس گرفت است وفا را

همانی که بود همت او غیرت او حییت او در نفس زینب کبری

همان زینب کبری که با خطبه مردانه طرفدار علی گشت

وزان خطبه خداوند بدهکار علی گشت

ای دو جهان طور تجلای تو

گنج خداوند، تولای تو ارض و سما خاک کف پای تو

ص: ۲۶۳

روی خدا روی دل آرای تو روح دو پهلوی نبی، همسرت

بیت خدا زادگه مادرت

شماره چهار

حافظ نظر به بندگان اگر،

ز مرحمت خدا کند

قسم به ذات کبریا،

ز یمن مرتضی کند

خدا چو هست رهنمون،

مگو دگر چرا و چون

که او کند هر آنچه را

که حکمت اقتضا کند

ز قدرت یدُ اللّٰهی،

کسی ندارد آگهی

وسيله اش بود علی ،

خدا هر آن چه را کند

به جنگ بدر و نهروان،

علی است یکه قهرمان

نگر که دست حق عیان ،

قتال اشقیا کند

به روی دوش مصطفی ،

نهد چو پای مرتضی
نگر به بت شکستش ،
که در جهان صدا کند
به رزم خندق و اُحد ،
به قتل عَمْرُو عَبدُود
خدا به دستِ دستِ خود ،
لوای حق بپا کند
چو افضل از عبادت
خلایق است ، ضربتش
علی تواند این عمل ،
شفیع ما سوی کند
به پیشگاه کردگار ،
ز بس که دارد اعتبار
دُیون جمله بندگان ،
تواند او ادا کند
نماز ، بی ولای او ،
عبادتی است بی وضو
به منکر علی بگو ،
نماز خود قضا کند
هر آنکه نیست مایلش ،

جفا نموده با دلش

بگو دل مریض خود،

به عشق او شفا کند

علی است آن که تا سحر،

سرشک ریزد از بصر

پی سعادت بشر،

ز سوز دل دعا کند

علی انیس عاشقان،

ص: ۲۶۴

علی پناه بی کسان
علی امیر مؤمنان ،
که مدح او خدا کند
پس از شهادت نبی ،
که را سِزَد به جز علی
که تا به حشر آدمی ،
به کارش اقتدا کند
قسیم نار و جنتش ،
ترازوی محبتش
که مؤمنان خویش را ،
ز کافران جدا کند
گهی به مسند قضا ،
گهی به صحنه غزا
گهی به جای مصطفی ،
که جان خود فدا کند
علی است فرد و بی نظیر ،
علی مجیر و دستگیر
که نام دل گشای او ،
گره ز کار او کند
ز کار قهرمانیش ،

پر است زندگانش
نگین پادشاهیش ،
به سائلی عطا کند
امیر کشور عرب ،
ثنا کنان ، دعا به لب
برد طعام نیمه شب ،
عطا به بی نوا کند
ز کوی شاه اولیا ،
که مهر اوست کیمیا
کجا روی ، بیا بیا ،
که دردها دوا کند
کنیم چون که های و هو ،
به پیشگاه لطف هو
خدا نظر کند به او ،
علی نظر به ما کند
دل علی گداخته ،
که با زمانه ساخته
امام ناشناخته ،
ز خلق شکوه ها کند
پس از وفات فاطمه ،

کشید دامن از همه
که ختم عمر خویش را ،
به کنج انزوا کند
ز قبر بنت مصطفی ،
کجا رود علی ، کجا
که نیست یار آشنا ،
دلش ز غم رها کند
سرشک بر دو عین او ،

ص: ۲۶۵

ز اشک زینین او
که گریه بر حسین او ،
به یاد کربلا کند
علی غریب و خون جگر ،
ز هجر یار نوحه گر
کنار آن جدار و در ،
اقامه عزا کند
(حسان) بگیر دامنش ،
قسم به حق محسنش
گره گشای انبیا ،
حوادث روا کن
شاعر : حبیب الله چایچچیان

مهدی رحیمی

از همان روزی که زلف یار را کج ساختند
ذوالفقار این تیغ معنادار را کج ساختند
زلف یار در حجاب و ذوالفقار در نیام
علتی دارد که این آثار را کج ساختند
خشت اول نام حیدر بود و چون بنا نگفت
تا ثریا قد این دیوار را کج ساختند
قبله گاه اهل معنی چون شکاف کعبه شد

قبله گاه مردم دین دار را کج ساختند تا نریزد

نام مولا مثل قند از گوشه اش

پس برای طوطیان منقار را کج ساختند

مهر حیدر ریخت همراه گناهان زیاد

روی دوشم تا که کوله بار را کج ساختند

تا خلاق در ازل سرگرم مولا بوده اند

در علی پیمانہ اسرار را کج ساختند

من که ایوان نجف را دیده ام حس می کنم

پیش آن ایوان در و دیوار را کج ساختند

تا که در هر پیچ و خم نام علی را سر دهند

دیده باشی در نجف بازار را کج ساختند...

مرحوم سید محمد علی ریاضی یزدی

شعر ۱

مدار فلک ای ماورای حدّ تصوّر، مقام تو

مریم کنیز و عیسی مریم غلام تو

تو روشنی روی خدایی و چون خداست

ص: ۲۶۶

بالای ماورایِ تصوّر، مقامِ تو
دست خدا و چشم خدا، صورت خدا
تو بر خدایِ قائم و ما بر قوام تو
دونِ کلامِ خالق و فوقِ کلامِ خلق
نهجِ البلاغه آن ملکوتی کلام تو
هر صبحدم شعاعِ طلایی آفتاب
آید ز آسمان پیِ عرضِ سلام تو
فرض است بر تمامی ذرات کائنات
مهرِ تو و وفایِ تو و احترامِ تو
ارض و سما به یمنِ وجودِ تو شد به پا
دائر بُود مدارِ فلک بر دوامِ تو
صوم و صلاه، رنگِ خدایی به خود گرفت
زان خون که رنگِ کرده صلاه و صیام تو
در کعبه شد پدید و به محراب شد شهید
قربانِ حُسنِ مَطْلَع و حُسنِ ختامِ تو
شعر از مرحوم سید محمد علی ریاضی یزدی

شعر ۲

گیرم که آفتاب جهان ذره پرور است
این بس مرا که سایه ی مهر تو بر سر است
دولت به کام و محنت گردون حرام باد

تا ساغرت بگردش و تامی به ساغر است

ای دل چرا به غیر خدا تکیه می کنی؟

امید ما و لطف خدا از که کمتر است؟

بهر دو نان خجالت دونان چه می کشی؟

ای دل صبور باش که روزی مقدر است

خاطر ز گفتگوی مکرر شود ملول

الّا حدیث دوست که قند مکرر است

فرخنده نامه ای که موشح به نام اوست

زیبنده آن صحیفه که او زیب دفتر است

نامی که با خدا و پیمبر ز فرط قدس

زیب اذان و زینت محراب و منبر است

پشت فلک خمیده که با ماه و آفتاب

ص: ۲۶۷

در حال سجده روی به درگاه حیدر است

شمس ضحی، امام هدی، نور هل اتی

چشم خدا و نفس نفیس پیمبر است

در آیه ی مباحله این مهر و ماه را

جانها یکی و جلوه ی جان از دو پیکر است

وجهی چنان جمیل که از شدت جمال

وجه خدا و جلوه ی الله اکبر است

نازم به دست او که یکی ناز شست

او از جای کندن در سنگین خیر است

با اشک چشم، ابر کرم بر سر یتیم

با برق تیغ، صاعقه ای بر ستمگر است

جز راه او بسوی خداوند راه نیست

یعنی که شهر علم نبی را علی، در است

بر تارک زمان و مکان تاج افتخار

در آسمان فضل درخشنده اختر است

قبرش درون دیده ی آدم که چشم او

در خاک هم بنور جمالش منور است

آوازش از ورای زمانها رسد بگوش

تصویرش از فراز افق ها مصور است

کمتر ز ذره ایم و فزون تر ز آفتاب

ما را که خاک پای علی بر سر افسر است

وصف علی ز عقل و قیاس و خیال و وهم

وز هر چه گفته اند و شنیدیم برتر است

شد عرض ما تمام و حدیث تو ناتمام

حاجت به مجلس دگر و وقت دیگر است

طبع لطیف و شعر «ریاضی» به لطف و شهد

شاخ نبات خواجه ی شیراز و شکر است ۱

زولیده نیشابوری

شماره یک

آتش قهر نه تو را شیعه خدا می خواند

ص: ۲۶۸

نه جدایت ز خدا می داند

یا علی! چرخ زمان را شب و روز

گردش چشم تو می چرخاند

آسیابی که دهد روزی ما

به خدا دست تو می گرداند

غنچه با آن همه خندان دهنی

لب خندان تو می خندانند

چشمه ی چشم فلک را به خدا

چشم گریان تو می گریاند

قامت سرو سلحشوران را

نعره ی خشم تو می لرزاند

عاصیان را به شرار دوزخ

آتش قهر تو می سوزاند

مؤمنان را به بهشت موعود

جذبه ی عشق رخت می خواند

معنی خوب و بد عالم را

به بشر علم تو می فهماند

کس نداند به خدا قدر تو را

چون خدا قدر تو را می داند

نظری کن تو به «ژولیده»، علی

به زبان، نام تو را می راند

شعر از: ژولیده نیشابوری

شماره دو

اوصاف علی

بهترین رهبر ابناء بشر کیست علیست

به یتیمان ستم دیده پدر کیست علیست

داشت ایزد به صدف یک دُر یک گوهر ناب

دُر یکدانه نبی هست و گهر کیست علیست

آنکه بر دوش رسول مدنی پای نهاد

تا کند بتکده ها زیر و زبر کیست علیست

کس نگفته است سلونی به جهان بهر بشر

آنکه فرمود و به ما داد خبر کیست علیست

آنکه بر جای نبی خفت که از راه وفا

کند از جان نبی دفع خطر کیست علیست

آنکه با دیدن رخسار غم آلود یتیم

اشک می ریخت به دامن چو گهر کیست علیست

آنکه می برد غذای فقرا بر سر دوش نیمه شب

بر سر هر کوی و گذر کیست علیست

آنکه در خانه حق آمد و از خانه حق بست

از دار جهان بار سفر کیست علیست

آنکه شق القمر از تیغ عدو گشت سرش

بر سر سجده به هنگام سحر کیست علیست

(ژولیده نیشابوری)

غلامرضا سازگار

شماره ۱

جسم پاکت را خدا نیکوتر از جان آفریده

جان چه باشد هر چه گویم بهتر از آن آفریده

از نمکدان لبث در هر سری شوری نهاده

وز فیوضات دمت در هر تنی جان آفریده

با تماشای رخت چشم ملک را نور داده

وز تراب مقدمت پاکیزه انسان آفریده

با پیامت لمعه لمعه نور عرفان پخش شده

در کلامت چشمه چشمه آب حیوان آفریده

کشور دل را بخروشید جمالت کرده روشن

مرغ جان را بر گل رویت ثنا خوان آفریده

گنج مهرت را به ویرانخانه دل جای داده

یا میان شعله آتش گلستان آفریده

تا بگیرد جلوه از مهر تو و بخشد به هستی

بر برآز آسمان مهر درخشان ، آفریده
دفتر مدح تو را بر عقل اول هدیه کرده
یعنی از روح بیان خویش قرآن ، آفریده
تو قسیم جنت و ناری که حق با مهر و قدرت
باغ جنت خلق کرده نار سوزان ، آفریده
ناخدای کشتی جودی که در بحر وجودت
رحمت و غفران و عفو و لطف و احسان افریده
از تجلای تو بر چشم و دل دین نور داده
با تولای تو جان بر جسم ایمان آفریده
تو همان شخصیت فردی که گوناگون صفتها

ص: ۲۷۰

در وجودت جمله را دادار منان آفریده

علم و حکمت ظلف و رحمت مجد و عزت مهر و رافت

چشم گریان خشم نیران فیض رضوان آفریده

از طفیل حضرتت ای باعث ایجاد عالم

جان به هستی لطف کرده ملک امکان آفریده

خلد و رضوان باغ و بستان ، حور و غلمان ،

دین و ایمان کوه و صحرا ، دشت و دریا ، باد و باران ،

آفریده شهریار ملک امکانی که حی

لا مکانت ملک امکان را همه در تحت آفریده

روی قرآن پشت دین جان نبی دست خدایی

در دو بازویت خدا فتح نمایان، آفریده

میزبان و سفره دار رحمت خوانده است و آنگه

عالمی را بر سر این سفره مهمان ، آفریده

از تو بس کار خدایی دیده ام در حیرت استم

ای عجب داور تو را در نقش انسان آفریده

شعله ای تا از چراغ حکمتت بخشد به هستی

پیر دانای حکیمی همچون لقمان ، افریده

ذره ای از آفتاب حسن رویت را گرفته

تا برای پیر کنعان ماه کنعان ، آفریده

از برای پاسداری حبیب خود محمد

چون تویی در بیشه دین شیر غران آفریده
مکتب فضل تو را نازم که در اغوش گرمش
بوذر و بوالاسود و مقداد و سلمان آفریده
چهره پوشیده ات در پرده تاریکی شب
خنده شادی به لبهای یتیمان آفریده
شب ز اشک دیدگان برنخل خرما آب داده
روز مرگ از تیغه شمشیر بران آفریده
تو که هستی که صفات خویش را دادار هستی

ص: ۲۷۱

در وجود اقدست پیدا و پنهان آفریده
همچون قران دفتری در وصف مدحت نشر داده
همچون پیغمبر تو را نیکو ثنا خوان آفریده
برترین بانوی عالم را به شخصی چون تو داده
بهترین فرزند زان پاکدامن آفریده
فکر بیدار سخن دان بکر مضمون آفریند
بر مضامین تو نازم که سخن دان آفریده
گر به مهرت بود عالم متفق کی بود
دوزخ از برای دشمنت دادار نیران آفریده
ای امیر مومنان ای انکه از یمن وجودت
عالم ایجاد را دادار سبحان آفریده
سرزمین کربلا را بین که از خون حسینیت
دست حق در دامنش دریای غفران آفریده
سرخ کرده دشت و صحرا را ز خون پاک بازان
روز عاشورا مبارک عید قربان ، آفریده
نخلة آزادی از اشک اسیران سبز کرده
لاله توحید از خون شهیدان ، آفریده
روزگار ظلم را از آه طفلان تیره کرده
چشمه های آتش از لبهای عطشان آفریده
گلستان عشق را زان کشتگان آباد کرده

یا بهشت دیگری در آن بیابان آفریده

قامت عباس را قلزم خون غرق کرده

یا میان قلزم خون سر و بستان آفریده

حنجر خشکیده طفل و سرشک چشم مادر

محشری دیگر در آن صحرای سوزان آفریده

در پریشانی میثم از غم جانان همین بس

کاتشی از نو ، به دلهای پریشان آفریده

شماره ۲

ای دست و دیده حی توانا را

وی جان پاک سید بطحی را

ترسیم بند ، صفحه صورت را

مشعل فروز عالم معنی را

ص: ۲۷۲

گردونه دار گنبد گردون را

فرمانروای عالم بالا را

سوزنده شمع خانه محرومان

غرنده شیر بیشه هیجا را

شب زنده دار هرشب نخلستان

پیرایه بخش دامن صحرا را

از اشک سرخ در دل تاریکی

سر سبز کرده نخله خرما را

در ناله های گرم تو باید خواند

راز دراز قصه شبها را

در کفش وصله دار تو باید دید

بی ارزشی و پستی دنیا را

گه بر فراز قله معراجی

مهمان نواز خواجه اسری را

گه در خرابه همدم و بابائی

طفل ندیده چهره بابا را

جز در تو کس ندیده و نشنیده

آن اقتدار و این همه تقوا را

آن پر بها لباس غلامان را

آن وصله دار جامه مولا را

آن اشکبار چشم خدا بین را
و این ابدار تیغ شرر ز را
آن نیمه شب به چاه ، سخن گفتن
و آن بین روز خطبه غرا را
غیر از تو کس نکرده قبول و
رد نان جوین و شهد مصفی را
غیر از تو کس نکرده خون رنگین
در سجده نماز ، مصلی را
جز ار کف عنایت وجود تو
قاتل ندیده اینمه اعطا را
آن با وقار برد یمانی را
آن راهوار مرکب پویا را
تو کیستی که دفتر اوصافت
دیوانه کرده مردم دانا را
تو کیستی که خصم به وصفت گفت
هفتاد بار نکته لولا را
دست خدای هستی و از رافت
بگذاشتی به دوش نبی پا را

دیدم تو را یگانه و بی همتا

آنسان که ذات خالق یکتا را

وصف تو هر دم است چو ذکر خلق

مرغ هوا و ماهی دریا را

مهر تو نیز در حرکت آرد این

نه سپهر و گنبد مینا را

از طلعت تو محفل قرب حق

دارد چراغ انجمن آرا را

چشم تو دید رخم بروی زخم

اما ندید جامه دیبا را

قلب تو داشت شوق الهی را

اما نداشت وحشت عقبا را

جان تو برد رنج خلاق را

اما نبرد لذت دنیا را

دادی طلاق دائم ، گیتی را

کاورد حق بعقد تو زهرا را

آن بانوی زنان دو عالم را

آن دخت پاک سید بطحا را

دادار با ولای تو بر دلها

بخشید گونه گونه تجلا را

قامت عیان نکرده به محفلها

کردی عیان قیامت کبری را

صورت نشان نداده ز کف

بردی صبر و شکیب قلب شکیا را

دست کرامت تو دهد شمشیر

درگیر و دار معرکه اعدا را

مهر و ولایت تو بود حاکم

امروز را و صحنه فردار را

گردش کند سپهر بدلخواهت

هر گه کنی اشاره و ایما را

بازار پر هیاهوی روز حشر

خوش میخرد به مهر تو کالا را

گر جان دهد مسیح به بیجائی تو

جان دهی هزار مسیحا را

موسی رود بطور تو ، در سینه

داری هزار سینه سینا را

چون جان پاک یاور و هم آغوش

در درد ، رنج هر تن تنها را

حرف خداست مدح تو در قرآن

دیدیم از الف همه تا پا را

باء است حرف مطلع بم الله

تو نقطه مبارکی آن با را

یاد قد تو کرده بچشم ما

چون خار راه شاخه طوبا را

جان رسول هستی و در و صفت

اینسان گشود لعل گهرزا را

فرمود جز من و تو در این هستی

نشناخته کس خدای توانا را

غیر از تو ، خدای تو کس شناخت

پیغمبر خدای تعالی ، را

شناخت کس بغیر خدا و نبی

قدر علی عالی اعلا را

ای کرده در نماز ز خون رنگین

سجاده و محاسن و سیما را

ای پیش تیغ خصم دو تا کرده

از شوق دوست قامت یکتا را

ای نقش خاک و خون زمین کرده

در راه دوست قامت رعنا را

ای برگزیده بهر ملاقات
پروردگار ، ليله احيا را
ای داده با مصیبت هجرانت
بر عالمی مصیبت عظاما را
ای کرده با شهادت سرخ خود
سر سبز نخل زنده تقوا را
ای برق آه آه سحرگاہت
آتش فکنده سینه خارا را
شوری دگر عطا بر ما کن
سوزی دگر بده شرر ما را
دارم بسر هوای تماشايت
بر من ببخش چشم تماشا را
"میثم" گرفته از کرم التهام
تا گفته این قصیده غرّا را

شماره ۳

مرا به عالم زر بود با تو این میثاق
که باشم از همه عالم فقط تو را مشتاق

ص: ۲۷۵

هنوز خلق نگردیده بود آب و گلم
که در حریم دلم بر تو ساختند رواق
زبس به روی تو عاشق شدم نمی دانم
ز شوق وصل مرا می کشند یا به فراق
به شوق آنکه بیایی به دیدنم دم مرگ
در انتظار اجل سخت طاقتم شده طاق
به نامه گنهم خط قرمزی بکشید
که برد مهر علی در بهشتم از ارفاق
زدست دشمنت از آب سرد بستانم
هماره باد حمیم جهنم به مذاق
ولایت تو از آن در دلم ولادت یافت
که مهر مهر تو را مادرم گرفت صداق
اگر زمهر تو غفلت کنند اولادم
کنم به ناله و نفرین تمامشان را عاق
تو دست و چشم و زبان خدایی ای مولا
خدا گواست که نبود به گفته ام اغراق
هزار بوسه به شمشیر و دست و بازویت
که شیر خوانده تو را قادر علی الاطلاق
هنوز شیر ننوشیده چشم نگشوده
به یک تکان تو بگسست رشته قنطاق

شنیده ام که جهان را طلاق دادی تو
چگونه عقد نکردی و دادی اش سه طلاق
به دشمنان تو این کمترین عذاب بود
که با حمیم جهنم کنند استنشاق
گدای کوی توام یا علی نگاهم کن
به دست بذل نمودی زچشم کن انفاق
از آن تخلص خود را نهاده ام "میشم"
که اشتیاق توام بوده است سبک و سیاق

شماره ۴

ای ابر مرد عالم خلقت
رکن ارکان محکم خلقت
ای ولی خدا و جان رسول

ص: ۲۷۶

پدر کل دودمان رسول

وصفت این بس که ذات لم یزلی

گفت اعلا منم، علی است علی

روح تو روح احمد است علی

تو محمد، محمد است علی

این شنیدم چو خواجه لولاک

به سما برگذشت از سر خاک

پای بر اوج نه فلک بگذاشت

رفت آنجا که وهم راه نداشت

رفت جایی که بود فوق وجود

غرق گردید در هو الموجود

در فروغ جمال ذو المننش

لرزه افتاده بود بر بدنش

خالق لم یزل نگاهش داشت

دست رحمت به شانه اش بگذاشت

تو برای شکستن بت ها

پا نهادی به جای دست خدا

تو نبی را تمام جان و تنی

تو به دوش رسول بت شکنی

تو فراتر ز وهم هر بشری

حیدری یا خلیل بی تبری

هر بتی کز اراده تو شکست

یا علی گفت و دل به مهر تو بست

همه بت ها به سجده افتادند

همه بر تو سلام می دادند

جز تو نفس نفیس احمد کیست

ساقی کوثر محمد کیست

به تو رفعت گرفت میکائیل

ز تو تعلیم یافت جبرائیل

تو درخشنده ای چو بدر به بدر

تو شرف داده ای به لیله قدر

تو نود زخم در احد دیدی

باز دور رسول گردیدی

تو همانا حیات قرآنی

آل عمران و نور و فرقانی

کرم از بذل تو کرم گردید

حرم از فیض تو حرم گردید

تو خدا را به چشم دل دیدی

تو به قرآن حیات بخشیدی

تو به هر عصر رهبر همه ای

تو همانا امام فاطمه ای سلام الله علیها

تو تمام علوم را زبری

تو هماره ز علم پیشتری

تو همان شمع انجمن هایی

همه جا بین جمع تنهایی

تو همان راز ناشناخته ای

که همه خلق را شناخته ای

نخل ها تشنه دعای تو اند

چاه ها عاشق صدای تو اند

شمع معراج مصطفایی تو

یا چراغ خرابه هایی تو

هم کلام خدای حی قدیر

هم نشین و رفیق پیر فقیر

مهر تو می برد زدشمن دل

کرده بودی سفارش قاتل

تا گل از قلب خاک می روید

مسجد کوفه یا علی گوید

مهربانی همان سلاله توست

گل زخم هزار ساله توست
عدل و آزادی رسالت توست
باعث قتل تو عدالت توست
عدل را داده ای تو استقلال
به دلیل چراغ بیت المال
گرچه فرقت شکافت تا ابرو
مسجد از خون تو گرفت وضو
به دعا دادی از دعا پرواز
به نمازت نماز برد نماز
به تو توحید و عدل زیست علی
به تو شمشیر خون گریست علی
آسمان خسته بود از غم تو
زخم شمشیر گشت مرهم تو
همه مشتاق وصل یار شدی
تا به شمشیر رستگار شدی
خون تو اشک چشم بینش بود
زخم تو زخم آفرینش بود
داغ تو داغ انبیا همه بود
داغ قرآن و داغ فاطمه سلام الله علیها بود

ای فلک مسند خرابه نشین

ای همه آسمان به خاک زمین

نان و خرما به دوش در دل شب

فقرا را چراغ محفل شب

آن یتیمی که دل به مهر تو باخت

پدرش بودی و تو را نشناخت

به تو و غربتت قسم مولا

ناشناسی هنوز هم مولا

تا نفس از نهاد برخیزد

اشک "میثم" به مقدمت ریزد

شماره ۵

ای در سفینه ی دو جهان نا خدا علی

ممسوس در حقیقت ذات خدا علی

یار و برادر و وصی و نفس مصطفی

باب نبوتی و ابو الاولیا علی

شمشیر و دست و چشم خدا کیست غیر تو

بر دوش مصطفی که نهد جز تو پا علی

در بدر، بدر بدری و در قدر، قدر قدر

هم هل اتاست مدح تو هم لافتی علی

همچون دو قهرمان که ز تیرت یکی شوند

گردد به ذو الفقار تو یک تن دو تا علی

تکمیل بذل قرصه نان تو گر نبود

قرآن نداشت در ورقش هل اتی علی

با آنکه دست وهم به پایت نمی رسد

داری همیشه در دل بشکسته جا علی

اقرار می کنم تو خدا نیستی ولی

آرند انبیا به درت التجا علی

آنجا که جای پای تو مهر نبوت است

اوج جلالت تو کجا ما کجا علی

بالاتری از اینکه شوم من گدای تو

داری هزار حاتم طایی گدا، علی

پرسند اختیار قیامت به دست کیست

آید ز سوی خالق هستی ندا، علی

ناطق مگر خدا شود و مستمع رسول

تا حق وصف و مدح تو گردد ادا علی

با یک نفس تمام جهنم شود بهشت

گویند اگر جهنمیان یک صدا علی

بی ابتدا خدا و تو عبدش کدام عبد

عبدی که نیستش چو خدا انتها علی

مخلوق اولینی و روشنگر ازل

ای مبتدای پیشتر از ابتدا علی

گو صد خلیفه بین تو و مصطفی بود

بالله پس از رسول تویی مقتدا علی

وقتی قیام می کنی از بهر بندگی

باید نماز بر تو کند اقتدا علی

روزی که هیچکس به کسی نیست ذکر ماست

یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی

دنیا چو آن گداست که نان از کف دست گرفت

نشاخت قدر و عزت و جاه تو را علی

بالله قسم در ازمنه عالم وجود

مثل تو کس ندید و نبیند جفا علی

خون مطهر تو ز پیشانی ات چو ریخت

بخشید تا ابد به شهادت بقا علی

با آنکه لحظه ای دلت از حق جدا نبود

پیشانی ات چگونه شد از هم جدا علی

زخم سرت همین که به شمشیر خنده زد

شمشیر ناله زد ز جگر گفت یا علی

فهمید داغ فاطمه سلام الله علیها را نیست التیام

شمشیر داد زخم دلت را شفا علی

گویی به شهر کوفه دل شب هنوز هم

آید صدای پای تو در کوچه ها علی

غیر از تو ای امام جوانمردی و وفا

کی داده است قاتل خود را غذا علی

ص: ۲۸۰

جایی که دشمن از کرمت می شود خجل

کی دوست می رود ز درت نارضا علی

با نامه ای سیاه تر از صبح روز حشر

"میشم" گرفته دامن مهر تورا علی

شماره ۶

دنیا ز چه دل به اشتیاق بدهم

آنقدر نداری که صدآقت بدهم

هر چند که "طَلَّقْتُ ثَلَاثًا" گفتم

من عقد نکردم که طلاق بدهم

شماره ۷

آئینه تمام نمای خدا، علی است

نقشی که زد رقم، قلم ابتدا، علی است

دست خدا، زبان خدا، صورت خدا

در بندگیش بنده بی انتها، علی است

جان رسول و لحم رسول و دم رسول

شیرخدا و شیر رسول خدا، علی است

بعد از نبی به هر زن و هر مرد مؤمنی

مولا علی، امام علی، مقتدا، علی است

ذکر علی به وقت دعا یا محمد است

ذکر نبی به درگه معبود یا علی است

مولای دیگران دگری بود و دیگری

یارب گواه باش که مولای ما، علی است

زیباترین دعا به لب شیعه علی

یا مصطفی محمد و یا مرتضی علی است

دانید جای شیعه به روز جزا کجاست؟

سوگند میخورم به خدا هر کجا علی است

نفس رسول، آنکه به جای رسول خفت

تا جان کند به راه محمد فدا، علی است

دشمن، به دشمنی خود اقرار می کند

مردی که داشت بازوی خیرگشا، علی است

بسم الله کتاب خداوندگار را

هر کس که با علی است بداند که «با»، علی است

چشم خدا، قسیم جحیم و جنان به حشر

ص: ۲۸۱

دست خدا و لنگر ارض و سما، علی است

تنزیل و نور و مریم و طاهرا و مؤمنون

یاسین و توبه و زمر و هل اتا، علی است

گفتم دعا کنم که نگاهی به ما کند

دیدم که استجابت و ذکر و دعا، علی است

بر حشر چون لوای خدا سایه افکند

گردد عیان به خلق که صاحب لوا، علی است

آن بت شکن که در حرم ذات کبریا

بگذاشت جای دست خداوند پا، علی است

حجر و حطیم و زمزم و رکن و مقام و حج

میقات و ذکر و تلبیه، سعی و صفا، علی است

در «اَئِمَّا وَلِيكُمُ اللّٰهُ» سیر کن

تا بنگری ولی دگرانند یا علی است؟

روز غدیر گفت نبی در غدیر خم

یارب تو باش ناصر هر کس که با علی است

آن کس که از ولادت خود تا شهادتش

یک لحظه دل نداد به دست هوا، علی است

این قول شافعی است که در شعر ناب خود

گفتا مرا علی است خدا، یا خدا علی است؟

"میشم" هنوز صوت محمد رسد به گوش

فریاد می زند که امام شما، علی است

شماره ۸

تویی شمع وجود و عالمت پروانه یا حیدر

مرا از عشق خود دیوانه کن، دیوانه یا حیدر

جدا از بود و هستم کن زجام عشق مستم کن

دلم را از شراب نور کن پیمانان یا حیدر

اگر مقصود از می، کوثر عشق تو می باشد

کرم کن تا شوم خاک در میخانه یا حیدر

ص: ۲۸۲

گنه کارم ولی با پرچم گلزننگ عباست
مدال نوکری دارم به روی شانه یا حیدر
اگر از ساغر فیضت، چشانی قطره ای بر من
زنم تا حوض کوثر، نعره مستانه یا حیدر
نمی دانم کی ام مولا ولی آنقدر می دانم
ولای تو بود گنج و دلم ویرانه یا حیدر
وجودم کربلا، قلبم نجف، عشقم شده عباس **۱۱**
مبادا دور گردم از در این خانه یا حیدر
اگر من جسم بی جانم، تویی جانم، تویی جانم
اگر سر تا به پا جانم، تویی جانانه یا حیدر
اگر خارم اگر خس هر چه ام از لطف سرشارت
عجب نبود اگر با نرگس چشمت شوم ریحانه یا حیدر
کی ام من؟ "میثم" آلوده دامانم ولی عمری
گرفته مرغ روحم از تو آب و دانه یا حیدر

شماره ۹

ای قبای عدل زیبا بر قد و بالای تو
وی تو را معنای عدل و عدل را معنای تو
قتل تو از شدت عدل تو در محراب خون
خون تو تفسیر کلّ عدل بر سیمای تو
بس که پاکی، آیه تطهیر بوسد دامت

بس که نوری، چشم بینایی است ناینای تو

قد «رعنایی» بود خم پیش سرو قامت

روی «زیبایی» خجل از طلعت زیبای تو

جای دست کبریا بر شانه ختم رسل

این عجب که جای آن دست است جای پای تو

از سر انگشت تو مهر قبولی ریخته

پای هر پرونده تأییدی است از امضای تو

نخل خرما سبز از اشک مناجات شبت

چاه کوفه، محفل غم های جانفرسای تو

ص: ۲۸۳

قرن ها سر تا قدم گوش است انسان همچنان

تا شبی از چاه کوفه بشنود آوای تو

دست خیرگیر و پای عدل و کفش وصله دار

کیستی تو ای مرّوت جامه تقوای تو

بحر از تو، موج از تو، جزر از تو، مد ز تو

خضر رحمت می زند موج از دل دریای تو

تشنه ام مگذار در روز قیامت، یا علی!

ای تمام آب ها مهریه زهرای تو

همچو ذات خود که بی همتاست از روز ازل

ساخت بی همتا تو را معبود بی همتای تو

من نمی گویم خدایی لیک گویم دست حق

بود و باشد تا ابد دست جهان آرای تو

نیست منها از جهنم روز میزان عمل

طاعت سلمان اگر آرد کسی، منهای تو

از دم جبریل بانگ «لافتی الا علی»

خلعتی باشد که زبید بر قد و بالای تو

گاه باشد در مقام «قاب قوسین» ات مقام

گاه در مطبخ سرای پیرزن مأوای تو

تو کجا و چاه کوفه؟ تو کجا و نخل ها؟!

ای درون کعبه قلب محمّد جای تو

می کشد از نخل ها و چاه ها سر بر فلک
هر شب از شب تا سحر، آوای روح افزای تو
نه اُحد، نه بدر، نه خیبر، نه محراب نماز
می نبود از مرگ، حتی لحظه ای پروای تو
همچنان ابری که می بارد در ایام بهار
نخل ها را آب داده چشم گوهرزای تو
شهریار عالم و نان آور طفل یتیم
ای رخ ایتم شمع ليله الاحیای تو
ذکر تو مانند قرآن در تمام خانه ها
ای چراغ خانه ها رخسار ناپیدای تو

روز محشر از کرامت روی می آری به حشر

ورنه می بخشند خلقت را به یک ایمای تو

ای ز شمع سوخته سوزان تر و خاموش تر

ای جهان با وسعتش لبریز از غوغای تو

من ندانم کیستی آنقدر می دانم که نیست

قاتلت هم نا امید از کثرت اعطای تو

هر که هستی، عزم و حکم و رای ذات کبریاست

هر کجا باشد سخن از عزم و حکم و رای تو

خوش بود روز یتیمی گر یتیمی بشنود

اینکه گویندش بود مولا علی بابای تو

خوشر از موسیقی آب است در نهر بهشت

گر فقیری را به گوش آید صدای پای تو

تا به نخلستان خرما نخل ها خرما دهند

میوه های نخل "میثم" نیست جز خرمای تو

شماره ۱۰

تا به پای شیر حق در سخن سازم نثار

فکر و ذکرم سخت در زنجیر حیرت شد دچار

گر نگویم وصف او را دل نمی گیرد قرار

ور بگویم، گردم از ضعف کلامم شرمسار

به که گویم آنچه را فرمود حی کردگار:

لا فتى إلا على، لاسيف إلا ذو الفقار

وجه ذات لا مکان فرمانده امکان علی است

شیر حق، شمشیر حق، حق را بهین میزان علی است

قلب قرآن، جان قرآن، هستی قرآن علی است

دین علی، روح جوانمردی علی، ایمان علی است

هر جوانمردی دهد تا صبح محشر این شعار:

لا فتى إلا على، لاسيف إلا ذو الفقار

روز جنگ بدر همچون بدر تابان جلوه کرد

بدر نه، بالله قسم در ملک امکان جلوه کرد

ص: ۲۸۵

وز رخس تا صبح محشر، نور ایمان جلوه کرد

از دم شمشیر او فتح نمایان جلوه کرد

تیغ هم در دست او می گفت بین کارزار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

زیر سم مرکبش کوه احد لرزید سخت

آتش از تیغش به جان دشمنان بارید سخت

شیر بود و یک تنه بر لشکری غرید سخت

با تن مجروح دور مصطفی گردید سخت

بانگ می زد دم به دم جبریل در آن گیرودار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

بعد فتح جنگ بدر و بعد پیکار اُحد

جنگ احزاب آمد و بیدادِ عمر و عبود

آنکه بودی با هزاران لشکرش پیکار، خود

تا که بر رزمش مصمم حیدر کرار شد

گفت پیغمبر چو دید آن قدرت و آن اقتدار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

خواند در خندق پیمبر شیر حق را کل دین

عمرو شد با ذو الفقار خشم او نقش زمین

باز شد پیروز از میدان، امیرالمؤمنین

آمد از جان آفرین بر دست و تیغش آفرین

سنگ ها و کوه ها گفتند با هم آشکار:

لا فتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

این نه مدح اوست گر گویی در از خیر گرفت

یا که با شمشیر از عمرو دلاور سر گرفت

یا که تیغش عقده ها از قلب پیغمبر گرفت

کو به انگشتی زمام از خسرو خاور گرفت

کرد ختم الانبیا بر دست و تیغش افتخار

ص: ۲۸۶

لا فتى إلا على، لاسيف إلا ذو الفقار

دست حق، دست محمد، دست قرآن، حیدر است

متکی بر بازویش روز اُحد، پیغمبر است

صبر او از فتح احزاب و اُحد، بالاتر است

شاهد تنهایی زهرای خود پشت در است

در غلاف صبر او شمشیر می شد بی قرار:

لا فتى إلا على، لاسيف إلا ذو الفقار

او که می افتاد بر پایش سر سردارها

دم به دم از زیر دستانش رسید آزارها

چاه هم لبریز شد از اشک چشمش بارها

مار گردیدند بهر قصد جانش یارها

از شکیبایی او پیچید بر خود روزگار

لا فتى إلا على، لاسيف إلا ذو الفقار

آنکه بودی شاهد رزم و شجاعت های او

دید چون در سلسله دست جهان آرای او

پیش چشمش حمله ور گشتند بر زهرای او

گفت حق را یافتم امروز در سیمای او

دین حق از صبر او ماند به عالم پایدار

لافتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

ای تمام دین ولایت، یا امیرالمؤمنین

کتف احمد جای پایت یا امیرالمؤمنین

دل حریم با صفایت یا امیرالمؤمنین

نظم «میشم» در ثنایت یا امیرالمؤمنین

شد به این مصراع ختم از جانب پروردگار:

لافتی إلا علی، لاسیف إلا ذو الفقار

شماره ۱۱

شهریار ملک دلهایی نمی دانم که ای؟

جانشین حق تعالایی نمی دانم که ای؟

تا خدا می بینمت یا با خدا می بینمت

هم نشین با ذات یکتایی نمی دانم که ای؟

سین سِری، رای رمزی، حای حیّی، نون نور

ص: ۲۸۷

تحت بسم الله را بایی، نمی دانم که ای؟

آسمانی یا زمین؟ یا ماه یا مهری، بگو

رعد؟ باران؟ ابر؟ دریایی؟ نمی دانم که ای؟

آدمی، نوحی، خلیلی، هود و نوح و صالحی؟

یا کلیمی یا مسیحایی؟ نمی دانم که ای؟

زمزمی رکنی مقامی یا صفا و مروه ای؟

گرچه دانم فوق اینهایی نمی دانم که ای؟

انبیا را رهنمایی، اولیا را رهبری

مؤمنین را نیز مولایی، نمی دانم که ای؟

از بشر بالاتری و از ملک نیکوتری

فوق فوق معرفت هایی نمی دانم که ای؟

همچنان شمعی که تنها سوخته در انجمن

در میان جمع تنهایی نمی دانم که ای؟

وسعت ملک خداوند است زیر سایه ات

آفتاب عالم آرایی نمی دانم که ای؟

اولی و آخری و باطنی و ظاهری

سید و مولا و اولایی نمی دانم که ای؟

گرچه جان عالمی تو را نشناخته

گرچه در مایی و با مایی نمی دانم که ای؟

گه شود خم نخل طوبی پیش سرو قامت

گه کنار نخل خرمایی، نمی دانم که ای؟

گه شب معراج گردی با محمد همنشین

گاه بر ایتم بابایی نمی دانم که ای؟

رخت نو از آن قنبر، جامه کهنه ز تو

او غلام است و تو آقایی، نمی دانم که ای؟

هم امیرالمؤمنینی، هم امام المتقین

هم ولی حق تعالی نمی دانم که ای؟

گاه بر تخت خلافت، گاه در قعر قنات

گاه پایین، گاه بالایی نمی دانم که ای؟

گاه با حکم محمد می روی در کام مرگ

گه اجل را حکم فرمایی نمی دانم که ای؟

گاه با عیسی ابن مریم بر فراز آسمان

گاه با موسی به سینایی نمی دانم که ای؟
اینکه مدح توست در آوای «میثم» روز و شب
نای جانش را تو آوایی نمی دانم که ای؟

شماره ۱۲

نغمه «یا هو»ست به هر موی من
پر شده عالم ز «هو الهو» ی من
روی من از چار طرف سوی حق
دیده ی حق از همه سو سوی من
تا که دمم هست دم از او ز من
ب_انگ هو الحی و هو الهو ز من

قبضه خاکی بدم آدم شدم
روح شدم نور شدم دم شدم
خیل ملک نیز مرا سجده کرد
از همه سو قبله عالم شدم
عالم را برای من آفرید
مرا برای خویشتن آفرید

ذکر دلم مدح و ثنای علی است
حال خوشم حال و هوای علی است

ذات الهی که مرا خلق کرد

هر چه به من داد، ولای علی است

خلوت من جلوت من با علی است

دار و ندارم همه یک یا علی است

کیست علی؟ آنکه ندانند کیست

کیست علی؟ آنکه خدا هست و نیست

علی، علی، علی که پیش از مکان

به ظل غیب لامکان داشت زیست

لحم و دم و جانِ محمد علی است

تم_ام_ق_رآن محمد علی است

کیست علی؟ بر همه عالم امیر

کیست علی؟ رفیق پیر فقیر

ام_ام_ی_ازده_ام_ام_هم_ام

سراج سیزده سراج المنیر

مغز علی و دگران پوستند

تم_ام_انبی_ا_علی دوستن_د

امیر مؤمنین عالم علی است

حقیقت رسول خاتم علی است

کعبه علی، قبله علی، حج علی

ذکر علی، حمد علی، دم علی است

علی بود احمد و احمد علی است

تم_ام_اس_لامِ محمد علی است

کسی که خون عمرو جاری کند

رس_ول را یک تنه ی_اری کند

امیر مرحب گُش خیر شکن

دیده کسی یتیم داری کند؟

خاک کجا و مظهر هو کجا؟!

تنور پیرزن کجا، او کجا؟!

وای به من، من و ثنای علی

عف_و کند_م_را خدای علی

جهان چه قابل که فدایش شود

فاطمه گگ_ردی_ده فدای علی

آینه روی خدا چهر اوست

دین تمام انبیا مهر اوست

کیست علی؟ معلم جبرئیل

کیست علی؟ پیر هزاران خلیل

کیست علی؟ امیر، خیر الامیر

کیست علی؟ وکیل نعم الوکیل

کیست ع_لی؟ تم_ام آیین من

عقل من و عشق من و دین من

پاک سرشتم که سرشتم علی است

مرغ بهشتم که بهشتم علی است

«میثم» بی دست و زبانم، ولی

هر چه که در نخل نوشتم علی است

گو که در آرند ز تن پوستم

ت_ا اب_د ال_دهر علی دوستم

شماره ۱۳

حدیثی است زیبا و روشن بسی

که فرموده علامه مجلسی

که روزی رسول خدا با علی

علی آنکه بودی خدا را ولی

گره خورده چون دل به هم دستشان

دل عالمی گشته پا بستشان

بدیدن_د_ب_ر_شانه_چارت_ن

غریبانه تشیع از یک بدن

ص: ۲۹۰

تنی با نگاه نبی جان پاک
و لیکن به غربت رود زیر خاک
بفرمود ختم رسل با علی
که ای از ازل کبریا را ولی
مقدر چنین کرده دادار پاک
من و تو سپاریم او را به خاک
اگر چه به ظاهر ندارد کسی
بُود نَزْد داور مقرب بسی
چو اختر به دوش دو خورشید نور
بدن گشت تشییع تا نزد گور
خلایق به دنبال فخر عرب
گرفتند انگشت حیرت به لب
رسول خدا کشف این راز کرد
از آن مرده بند کفن باز کرد
بدیدند از ضعف افسرده ای
یکی پیر مرد سیه چرده ای
چو ماهی که پنهان شود بین ابر
به حرمت نهادش در آغوش قبر
چو از سینه بند کفن را گشاد
بر آن سینه از جان و دل بوسه داد

سپس کرد از شیر حق این سؤال:

که ای حجت قادر ذو الجلال!

الا جان شیرین خیر الوری!

نگه کن ببین می شناسی ورا؟

علی گفت: آری مرا دوست بود

که مهر منش در رگ و پوست بود

مرا هر کجا دید می زد صدا

که ای جان عالم به خاکت فدا

مرو تا ز دل عقده ای وا کنم

قد و قامتت را تماشا کنم

نبی گفت در پاسخ آن ولی

که ای جان ختم رسل یا علی!

بدیدم رسد فوج فوج از فلک

به تشیع این مرد خیل ملک

چو لبریز از مهر تو دیدمش

به شوق ولای تو بوسیدمش

ص: ۲۹۱

به حق خدا او تو را داشت دوست

که جای لبم بر روی قلب اوست

اگر سینه را مهر حیدر ب_ود

یقین ب_وسه گاه پیمبر ب_ود

در آن سینه نور است نور است نور

نشاید شکستن به سم ستور

همانا بود مستند این خبر

که نزد عید الله آن ده نفر

بگفتند ما را بده سیم و زر

در این عرصه از دیگران بیشتر

که کردیم ظلمی بزرگ و عجیب

به دریای خون با حسین غریب

دل ما چو پر بود از کینه اش

شکستیم هم پشت، هم سینه اش

چنان بر روی خاکش انداختیم

چنان اسب بر پیکرش تاختیم

که در موج خون سینه اطهرش

یکی گشت با پهلوی مادرش

نه تنها از این ظلم «میثم» گریست

بر آن سینه پاک، عالم گریست

ای دو جہ ان طور تجلای تو
گن ج خداون د، ت ولای ت و
ارض و سما خاک کف پای تو
روی خ دا روی دل آرای ت و
روح دو پهلوی نبی، همسرت
بی ت خ دا زادگ ه م ادرت
وجه خدا، جان محمد علی
ف ا تح می دان محمد علی
باغ و گلستان محمد علی
تم ام ق ر آن محمد علی
فوق همه خلق و همانند خلق
عب د خداون د و خداون د خلق
روح مسیحا ز دم کیست؟ تو
وج ود زی ر عل م کیست؟ تو
قلب محمد ح رم کیست؟ تو
بر سر دوشش قدم کیست؟
تو قوام اسلام تویی یا علی
تمام اسلام تویی یا علی

تیغ تو بشکست چو در کارزار

داد خداون دت و را ذوالفقار

بی زمی ن و آسم ان آشکار

گفت امی ن وح ی پ روردگار

سلام حق باد به مولا علی

نیست جوانمردی، الا علی

شیرخ دا شیر محمد علی است

بازو و شمشیر محمد علی است

دین جهانگیر محمد علی است

تمام تفسی ر محمد د علی است

آی هم ه فراری ان اُح د

اُحد به شمشیر علی فتح شد

کیست علی؟ به خلق عالم، امیر

کیست علی؟ ول ی ح ی ق دیر

کیست علی؟ امام پیش از غدیر

کیست علی؟ رفی ق پ یر فقیر

علی که لحم و دم پیغمبر است

فات ح ب در و اُحد و خیبر است

تو از سخ ن فرات ری یا علی

تو فوق وهم و ب اوری یا علی

تو هستِ یِ پیمبِری یا علی
تو حیدری، تو حیدری یا علی
تو گوهر نابِ یمِ خلقتی
تو ناشناسِ عالمِ خلقتی
حجّت ما بر همگِ انِ تمِ ام است
غصبِ خلافتِ علیِ حِ رام است
علی فقط صاحبِ این مقام است
علی علی علی علی امِ ام است
جای دروغ و حيله و مکر نیست
امِ ام زه را کِ ه ابوبکِ ر نیست
قسم به قرآن به محمّد به آل
شهادتین از تو گرفتِ ه کمال
بهشت دورتِ و وزنِ د بال بال
نماز تو نماز تو کِ رده حِ ال
ستاره محو اشکِ شب های تو
بوسِ ه زده دعِ ا به لب های تو
روز ازل محفل ما ب_ود و تو
حاص_ل ناقاب_ل م_ا بود و تو
لحظه خلقتِ گِل ما بود و تو

پیش تر از ما، دل ما بود و تو

ح_ال_اگ_ر_مغ_ز_و_ی_ا_پ_وستیم

هرچه که هستیم، علی دوستیم

من که به حد صفر هم نیستم

تو دادی از لطف و ک_رم، بیستم

حال که ب_ا_دوستی_ات_زیستم

ب_ه_روی_م_ن_نی_اوری_کیستم

مانده و از ب_ا_ر_گن_ه_خسته ام

بی_دلم_ام_ا_به_تو_دل_بسته ام

عنایتی کن که گدایت شوم

غباری از خاک سرایت شوم

کبوت_ر_نغم_ه_سرای_ت_ش_وم

«میثم» افتاده ز پایت ش_وم

با هم_ه_گفتم_ت_و_امام_منی

مباد دست رد به قلبم زنی

شماره ۱۵

جان را به یک اشاره مسخر کند علی!

دل را به یک نظاره منور کند علی!

ایجاد گل ز شعله آذر کند علی!

یک لحظه سیر عالم اکبر کند علی!

بر کائنات جود مکرر کند علی!
او را سزد به خلق امیری و رهبری
او آورد عدالت و قسط و برابری
تیغش رسد به چرخ گه رزم آوری
با ذوالفقار حیدری و دست داوری
یک لحظه فتح قلعه خیر کند علی!
افلاک را مهار کند با نظاره ای
بی مهر او به چرخ نتابد ستاره ای
نبود به دهر منقبتش را شماره ای
ابلیس را به بند کشد با اشاره ای
یک لحظه گر اشاره به قبر کند علی!
پیغمبری نبوده بدون ارادتش
کعبه هنوز فخر کند بر ولادتش
مسجد هنوز شاهد شوق شهادتش
پروردگار فخر کند بر عبادتش
چون بندگی به خالق داور کند علی!
او ناخداست کشتی لیل و نهار را

فرمان دهد هماره خزان و بهار را
تقسیم کرده روز ازل خلد و نار را
نبود عجب که خلق خداوندگار را
با یک نگاه خویش ابوذر کند علی!
گردون به پیش تیغ علی افکند سپر
از حمله اش قضا و قدر می کند حذر
شمشیر فتح داور و شیر پیامبر
روز از سران فتنه بگیرد به تیغ، سر
شب در خرابه با فقرا سرکند علی!
هنگام بذل دست بود دست داورش
گر کوهی از طلا بود و کوهی از زرش
اول نهد طلا به کف سائل درش
نبود عجب به دست غلام ابوذرش
این گوی خاک را به جهان زر کند علی!
هر جا خدا خداست علی هم بود امیر
خورشید را توان کشد از آسمان به زیر
از بس که بود دیو هوا در کفش اسیر
حتی شکم زنان جوین هم نکرد سیر
با آنکه سنگ را در و گوهر کند علی!
در آسمان لوای امامت بیا کند

در خاک، با خدا دل شب التجا کند

در جنگ، حفظ جان رسول خدا کند

در رزم تیغ خویش به دشمن عطا کند

در مهد، پاره پیکر اژدر کند علی!

طاقی که تا قیام قیامت نیافت جفت

جان را هماره در ره اسلام ترک گفت

از جبرئیل نغمه «الا علی» شنفت

در ليله المبيت به جای رسول خفت

تا جان خود فدای پیمبر کند علی!

شاهی که هست و بود به دستش مسخر است

با یک فقیر زندگی او برابر است

ص: ۲۹۵

از بس که در خلافت خود عدل گستر است

سهم عقیل را که بر او خود برادر است

با سهم یک فقیر برابر کند علی!

روزی که از خطای همه پرده می درند

روزی که خلق تشنه به صحرای محشرند

دل ها ز تشنگی چو شررهای آذرند

آنان که مست جام تولّای حیدرند

سیرابشان ز چشمه کوثر کند علی!

دارد ز قلب خاک حکومت بر آسمان

بر دستش اختیار مکان داده لامکان

گردد به گردش نگاهش محور زمان

دست خداست با سر انگشت می توان

افلاک را هماره مسخر کند علی!

دین یافت از ولادت شیر خدا کمال

بی مهر حیدر است مسلمان شدن محال

عالم به او و او به خدا دارد اتکال

در عین بندگی به خداوند ذوالجلال

اعجاز، همچو خالق داور کند علی!

آدم سرشته شد گلش از خاک پای او

کس را چه زهره تا که بگوید ثنای او

مداح او کسی است که باشد خدای او

اکسیر معرفت طلب از کیمیای او

شاید مس وجود تو را زر کند علی!

دنیا ندیده مثل علی راست قامتی

در هر دلی بیاست ز شورش قیامتی

هر نقطه را بود ز ولایش علامتی

هر لحظه ریزد از سر دستش کرامتی

جود از نیاز خلق، فزون تر کند علی!

دل از خیال منظر حسنش صفا گرفت

باید از آن جمال نشان خدا گرفت

حق از نخست، عهد ولایش ز ما گرفت

روزی که تیرگی همه جا را فراگرفت

ص: ۲۹۶

ما را شراب نور به ساغر کند علی!

روز جزا که هست همان روز سرنوشت

هر کس به حشر می درود هر چه را که کشت

بخشنده می شوند همه کرده های زشت

روید ز شعله های جهنم گل بهشت

گر یک نگه ز دور به محشر کند علی!

مهر قبول توبه آدم به نام اوست

موسی به طور همسخن و همکلام اوست

از قله های وهم فراتر مقام اوست

امر قضا به حکم خدا در نظام اوست

تا در نظام خود چه مقدر کند علی!

مدح علی است کار خداوند ذوالجلال

اینجا تمام عالم خلقت کردند و لال

بی لطف او به کس نبود قدرت مقال

«میثم» چو دم زنی ز ثنای علی و آل

هر دم تو را عنایت دیگر کند علی!

شماره ۱۶

دست خدا و «نفس» پیمبر فقط علی است

شمشیر و شیر خالق اکبر فقط علی است

بعد از نبی به امر خداوند ذوالجلال

ما را امام و هادی و رهبر فقط علی است

دست خدا که با سر انگشت خویشتن

خورشید را نمود مسخر فقط علی است

بر آن دو تن که هر دو ز خیر گریختند

اعلان کنید فاتح خیر فقط علی است

این نام را مباد به دیگر کسان دهند

این حق حیدر است که حیدر فقط علی است

مردی که جان به دست، شب ليله المبيت

جای رسول خفت به بستر فقط علی است

ای تشنگان حشر به حق خدا قسم

باور کنید ساقی کوثر فقط علی است

ص: ۲۹۷

مردی که در مهاجر و انصار از نخست
گردید با رسول برادر فقط علی است
دیوار کعبه سینه گشود از برای او
مولود بیت حضرت داور فقط علی است
نوزاد بیت و صاحب بیت و امیر بیت
مهمان بیت همره مادر فقط علی است
آن شیر کبریا که در ایام کودکی
از هم درید پیکر ازدر فقط علی است
روز احد به رغم تمام فراریان
یاری که گشت دور پیمبر فقط علی است
از منبر رسول خدا آید این ندا
بعد از رسول صاحب منبر فقط علی است
کس را چه زهره تا که شود کفو فاطمه
آنکس که شد به فاطمه شوهر فقط علی است
ممدوح «انما» که خدا گفته در کتاب
گفتیم و گفته اند مکرر فقط علی است
در روز حشر پیشرو ختم انبیا
صاحب علم به عرصه محشر فقط علی است
شاهی که رخت کهنه به تن کرد و رخت نو
با دست خویش داد به قنبر فقط علی است

دست خدا که یک تنه در عرصه نبرد
بگرفت سر ز عمر دلاور فقط علی است
در فتح بدر و خیبر و در خندق و احد
بالله قسم امیر مظفر فقط علی است
آن بت شکن که در حرم خاص کبریا
بگذاشت پا به دوش پیمبر فقط علی است
«الا علی» ندای خدا بود در احد
ممدوح این ندای منور فقط علی است
فرمود مصطفی که منم شهر علم و بس
این شهر علم را که منم، در فقط علی است

آن کو به کودکی به رسول خدا مدام
بودی انیس و مونس و یاور فقط علی است
گو صد خلیفه بعد پیمبر فقط علی است
آن را که حق نموده مقرر فقط علی است
«میثم» امیر خلق و رفیق فقیر شهر
در عالم وجود سراسر فقط علی است

شماره ۱۷

ای به خلق از خلق اولاً یا امیر المؤمنین!
وی به جن و انس مولا یا امیر المؤمنین!
خلق بی تو قطره از هم جدا افتاده اند
با تو می گردند دریا یا امیر المؤمنین!
کیست جز تو بآء بسم الله رحمان الرحیم
در کتاب حق تعالی یا امیر المؤمنین!
از خدایی با خدایی تا خدایی در خدا
ای خدا را عبد اعلا یا امیر المؤمنین!
در شب معراج بر گوشش رسید آوای تو
هر چه احمد رفت بالا یا امیر المؤمنین!
طاعت کونین بی تو شعله ای از دوزخ است
بس بود مهر تو ما را یا امیر المؤمنین!
پیش تر از بودن ما ای همه چشم خدا

چشم بگشودی تو بر ما یا امیر المؤمنین!

من نمی دانم که هستی آنقدر دانم که هست

خلق عالم بی تو تنها یا امیر المؤمنین!

من نمی دانم که هستی آنقدر دانم که گشت

کشته راه تو زهرا یا امیر المؤمنین!

هر که در محشر بود دستش به دامان کسی

ما تو را داریم فردا یا امیر المؤمنین!

شک ندارم این که فردا دوستان خویش را

خود کنی در حشر پیدا یا امیر المؤمنین!

در قفایت می دود چون سایه روز و شب نماز

چون کنی رو در مصلا یا امیر المؤمنین!
نی همین امروز دست خلق بر دامان توست
انبیا گویند فردا یا امیر المؤمنین!
ای نگاهت بهتر از گل های خندان بهشت
سوی ما هم چشم بگشا یا امیر المؤمنین!
تو وصی احمدی انصاف اگر دارد عدو
بس بود «من کنت مولا» یا امیر المؤمنین!
ناز بر جنت کند، آنکو کند با یک نگاه
باغ حسنت را تماشا یا امیر المؤمنین!
تا به دست دل بگیرم دامن مهر تو را
پای بنهادم به دنیا یا امیر المؤمنین!
دوست دارم گر به باغ خلد هم سیرم دهند
جز توأم نبود تمنا یا امیر المؤمنین!
با تولای تو حتی در جحیمم گر برند
از جحیمم نیست پروا یا امیر المؤمنین!
تا به روی دوش احمد پا نهادی در حرم
یا علی گفتند بت ها یا امیر المؤمنین!
این عجب نبود تواند کبریایی بخشدت
قادر حی توانا یا امیر المؤمنین!
بی تو فاء «فوق ایدیهم» ندارد نقطه ای

ای تو بسم الله را «با» یا امیر المؤمنین!

تو همه نادیدنی ها را به چشمت دیده ای

ای خدا را چشم بینا یا امیر المؤمنین!

در همان آغوش مریم داشت نامت را به لب

تا مسیحا شد مسیحا یا امیر المؤمنین!

انما و بلغ و تطهیر در شأن تو بود

بارها کردیم معنا یا امیر المؤمنین!

«میثم» آلوده دامانم تو خود با یک نگاه

پاک کن پرونده ام را یا امیر المؤمنین!

شماره ۱۸

غرق در نور شدم پا تا سر

ص: ۳۰۰

تا زخم دم ز علی بار دگر

قلم وحی بگیرد به دست

بنویسد به قلبم حیدر

روز اول به علی دادم دل

منم و مهر علی تا آخر

گرچه نشناختمش یک لحظه

همه عمر است مرا پیش نظر

پیشتر ز آنکه بگویم مدحش

هم قلم داد ندا هم دفتر

ها علی بشر کیف بشر

ربّه فیّه تجلّا و ظهر

آفتابی که فروغش همه جاست

شهریاری که رفیق فقر است

ناشناسی که بود یار همه

دردمندی که به هر درد دو است

ما چه قابل که فدایش گردیم

آن که گردید فدایش زهراست

جان عالم نه، بگو جان رسول

شاه عالم نه، بگو عبد خداست

وہ چه عبدی که خدایی دارد

از سوی حق به قضا و به قدر

ها علیٰ بشرٌ کیف بشر

ربَّه فیَّه تجلّاً و ظهر

شهریار دو سرا کیست؟- علی!

هم نشین فقرا کیست؟- علی!

آنکه یک عمر برای اسلام

جان خود کرد فدا کیست علی!

آنکه با دست یدِ الهی او

شد سر عمرو جدا کیست علی!

بر سر دوش نبی در کعبه

آنکه بگذاشته پا کیست علی!

اوست در ذات الهی ممسوس

اوست انسان ز انسان برتر

ها علیٰ بشرٌ کیف بشر

ربَّه فیَّه تجلّاً و ظهر کیست

این پای هوس را زنجیر

کیست این تیر خدا در تقدیر

شیر حق همدم اطفال یتیم

مرد اخلاص و دعا و شمشیر

به امیری جهاننش چه نیاز

آنکه بر اژدر نفس است امیر

زهد و تقوا و جهاد و ایثار

شده هر چار به شأنش تفسیر

نخل ها گشته ز اشکش سیراب

چاه ها را زده آتش به جگر

ها علیٰ بشرٌ کیف بشر

ربَّه فیّ تجلّاً و ظهراً

روز بر قلب سپاهی زده چاک

شب نهاد چهره به سجاده خاک

روز خون می چکد از شمشیرش

شب کند اشک یتیمی را پاک

روز بگرفته سر عمرو به دست

شبش از خوف خدا بیم هلاک

می زند دور سرش بال زنان

مرغ شب نغمه روحی بفداک

آفرینش همه خوانند این بیت

جن و انس و ملک و شمس و قمر

ها علیٰ بشرٌ کیف بشر

ربَّه فیّ تجلّاً و ظهراً

این همه مهر و وفا یعنی چه؟

صبر در سیل جفا یعنی چه؟

فرق بشکافته بر قاتل خویش

دادن سهم غذا یعنی چه؟

آن حکومت به سماوات و زمین

این تواضع به گدا یعنی چه؟

تیغ دادن به عدو در پیکار

از ره لطف و عطا یعنی چه؟

بنگارید به هر ریگ روان

بنویسید به هر برگ شجر

ها علیٰ بشر کیف بشر

ربّ هـ فی هـ تجلّا و ظهر

رکن ارکان جهان کیست؟ - علی!

سر پیدا و نهان کیست؟ - علی!

آنکه در بستر پیغمبر خفت

از پی دادن جان کیست علی!

آن که تا حشر، حکومت دارد

به زمین و به زمان کیست علی!

آن که در پیکر پاک احمد'

بود چون روح و روان کیست علی!

«میثم» این است و جز این نیست بگو

که علی هست همان پیغمبر

ها علی بشر کیف بشر

ربّه فیّه تجلّا و ظهر

شماره ۱۹

علی ای بازوی تقدیر خدا

دست و شمشیر خدا شیر خدا

ای بزرگان جهان کوچک تو

چار امّ هفت پدر کودک تو

ملک و مُلک خدا را قائد

روزها شیر و دل شب عابد

روز فرمانده این هفت سرا

شب فروزنده چراغ فقرا

روز در دست زمام افلاک

شب نهاده سر تسلیم به خاک

روز با تیغ تو کفار هلاک

شب کنی اشک یتیمی را پاک

شهریاری که ز عدل بسیار

دیده دائم ز رعیت آزار

دردمندی که شفا پابندش
مرهم زخم همه لبخندش
آسمانی که درون دل شب
گشته بر گرد یتیمان عرب
جنگجویی که چو کوهی است عظیم
لرزه بر پیکرش از اشک یتیم
آفتابی شده نقش محراب
رویش از خون جبین گشته خضاب
نام داری که به احسان کوشید
صورت از چشم فقیران پوشید
رادمردی که محال است محال
سهم افزون برد از بیت المال
پاکبازی که به دفع دشمن
از احد داشت نود زخم به تن
قهرمانی که در از خیبر کند
کرد آن را به سر دست بلند
ای امیر عجم و فخر عرب
ماه تابانِ چهل جا یک شب
بر کف دست تو دائم سر تو
بستر ختم رسل سنگر تو

چشم از جان و جهان پوشیده

تیغ بر دشمن خود بخشیده

پیش از اسلام امام اسلام

احمدت گفته تمام اسلام

کیست جز تو اسد الله علی!

کیست غیر از تو ید الله علی!

ای تجلای خدایت علی!

فاطمه گشته فدایت علی!

که به جز تو شب وصل یارش

آمده نان و نمک افطارش

زخم فرقت سند زنده عدل

وصله کفش تو پرونده عدل

ای ابر مرد دو عالم حیدر!

نفس پیغمبر خاتم حیدر!

تو در شهر نبوت هستی

چون در خانه خود را بستی؟

بی تو ریزند یتیمان در اشک

سفره ها خالی و چشمان پر اشک

فقرا را ز چه رو در نزدی؟

به یتیمان خودت سر نزدی؟

ای به بزم فقرا برقع پوش
همه شب کیسه خرمات به دوش
فقرا دوش، تو را گم کردند
با تو تا صبح تکلم کردند
بی تو ایتم همه بی پدرند
حیف کز زخم سرت بی خبرند
اذن ده تا به برت بنشینند
فرق بشکافته ات را بینند
تا بینند و بدانند همه
به جبین تو بخوانند همه
آنکه نان آورشان بود تویی
تا سحر یاورشان بود تویی

شماره ۲۰

ای تو هر جا خدا خداست، ولی
وی خدایت نهاده نام، علی
ای تمامیت کتاب خدا
تپش قلب تو خطاب خدا
آفتاب تمام ملک وجود!
نفس احمد! امام ملک وجود!
فاتح بدر و خندق و خیبر

اسدالله! مرتضیٰ! حیدر!

در تن کل انبیا جانی

ص: ۳۰۴

هر کجا حق بود تو میزانی

آسمان زبر بـار منت توست

آفرینش گواه عصمت توست

از تمام نگفته ها آگاه

اشهد انک ولی الله

محرم خلوت خدا و رسول

وصی مصطفی، امام بتول

کیستی ای امام عالم ها

شهریار تمام عالم ها

نور، یک جلوه از جلالت تو

عدل، شرمنده از عدالت تو

داده دادت به عدل، استقلال

به دلیل چراغ بیت المال

از همـه بـی عدالتی دیـدی

کشته عدل خویش گردیدی

عدل تو آهنی شد و افروخت

تا که دست برادرت را سوخت

سهم او که تو را برادر بود

با همه مسلمین برابر بود

عدل تا بود بی قرار تو بود

عاشق کفش وصله دار تو بود
که شنیده امیر خیرگیر لرزد
از اشک چشم طفل صغیر؟
که شنیده امیر برقع پوش
مشک آب زنی برد بر دوش؟
که شنیده امام بت شکنی
در کن_ار تن_ور پی_رزنی؟
که شنیده علی ولی الله
دل شب، راز دل کند با چاه؟
فجر تا در افق دمید دمید
خواب در چشم تو ندید ندید
یار دیر آشنای درد بشر
در وطن از غریب تنهاتر
کیست تا چون تو در دل شب
تار قاتل خویش را کند بیدار؟
کوفه در دست، دید جان تو را
می شنید آخرین اذان تو را
ای ز خون تو سرخ رو توحید
چشم تاریخ تا که دید ندید
که امیری به پاسخ شمشیر

بفـرستد بـرای قـاتل شیر

ای سلام خدا به خون سرت

ای ز فرق تو پاره تر جگرت

ص: ۳۰۵

دیده مظلوم، روزگار بسی
از تو مظلوم تر ندیده کسی
زخم ها بر دلت رسیده،
علی! از رعیت ستم کشیده،
علی! دائم از حق خویش محرومی
به حسینت قسم تو مظلومی
ای جهان وجود، تربت تو
آفرینش محیط غربت تو
بی-ت-ح-ق زادگ-اه و قتلگهت
اشک «میثم» نثار خاک رهت

شماره ۲۱

یا امیرالمؤمنین یا ذا النعم
یا امام المتقین یا ذا الکرّم
اننا جنناک فی حاجاتنا
لاتخیننا و قل فیها نعم
ای ز نفس ما به ما اولی علی!
یا علی و یا علی و یا علی
نفس احمد! قلب قرآن! رکن دین!
شهریار آسمان ها در زمین!
دست حق! بازوی حق! شمشیر حق!

فاتح خیبر! امیر المؤمنین! دین،

علی دنیا، علی عقبا، علی

یا علی و یا علی و یا علی

معرفت گم کرده ره در کوی تو

حسن تصویر الهی روی تو

روی تو از شش جهت سوی خدا

چشم و دست آفرینش سوی تو

گوشه چشمی به سوی ما علی!

یا علی و یا علی و یا علی

حسن غیب کبریا شمع دلت

کعبه دل خانه خشت و گلت

در کنار خانه خشت و گلی

وسعت ملک الهی منزلت

ای همه پیدا و ناپیدا علی!

یا علی و یا علی و یا علی

زادگاه توست آغوش حرم

جای پای توست دریای کرم

ظرف هستی روز بذلت شرمگین

بحر، پیش بخششت از قطره کم

قطره گردد در کفت دریا علی!

یا علیّ و یا علیّ و یا علی!

یا علی، اول تویی آخر تویی

در همه عالم فقط حیدر تویی

اختیار نار و جنت دست توست

حق و باطل را تویی داور، تویی

با تو باشد داوری فردا علی!

یا علیّ و یا علیّ و یا علی

کیستم من کیستم من کیستم

تا بگویم با ولایت زیستم؟

آنکه من می خواستم تنها تویی

آنکه را تو خواستی من نیستم

باز می خوانم تو را مولا علی

یا علیّ و یا علیّ و یا علی

تو مرا یاری و من عارم علی

تو به از گل من کم از خارم علی

هر که هستی من نمی دانم که ای

هر چه هستم دوستت دارم علی

یا علیّ و یا علیّ و یا علی

تا که در دریای خون، پاکم کنی

تیغ عشقت کو که صدچاکم کنی

دور سلمانیت بگردانی مرا

زیر پای قنبرت خاکم کنی

تا گذاری روی خاکم پا علی!

یا علی و یا علی و یا علی

بی تو طاعت نار سوزان است و بس

بی تو تقوا کوه عصیان است و بس

بی تو اجر روزه و حج و جهاد

شعله های سخت نیران است و بس

بی تو توحید است بی معنا علی

یا علی و یا علی و یا علی

نور مهرت را به ذاتم داده اند

از ازل آب حیاتم داده اند

پیشتر از خلقت این روزگار

چارده فُلك نجاتم داده اند

با تو بودم آشنا تنها علی!

ص: ۳۰۷

یا علی و یا علی و یا علی

ظلمتم؛ با یک نگاهم نور کن

سینه سیناییم را طور کن

گرچه می باشد سیه پرونده ام

«میثم» با میثم محشور کن

سرفرازم کن، به زهرا، یا علی

یا علی و یا علی و یا علی

شماره ۲۲

ای جان پاک ختم رسل در بدن، علی!

ماه رخت چراغ زمین و زمن، علی!

نامت کلید قفل مهمات جن و انس

مهر تو روح طاعت هر مرد و زن علی!

پایت به روی شانه پیغمبر خدا

دست تو بی تبر به حرم بت شکن علی!

پوید حرام زاده به بغض تو در زمین

نوشد حلال زاده به مهرت لبن، علی!

من کیستم که در قدمت سر کنم نثار؟

گوید نبی: فدات شود جان من! علی!

شوید هزار بار، دهن از گلاب نور

تا آفتاب با تو شود هم سخن علی!

غیر از تو کیست جان نبی، کفو فاطمه

غیر از تو کیست باب حسین و حسن، علی

غیر از تو کی به دور نبی گشت در احد،

زخم آمدش هماره به زخم بدن؟ علی!

غیر از تو کی به خاطر اسلام و مسلمین

هر لحظه دیده رنج و بلا و محن؟ علی!

از کفش وصله دار تو معلوم می شود

گاه است پیش چشم تو دُرّ عدن علی!

دیدند از دهان تو در موج فتنه ها

لبخند دوستانه به دشمن زدن علی!

یک بنده مطیع تو سلمان اهل بیت

یک جان نثار توست او یس قرن علی!

توصیف توست انفسنا در کتاب حق

ای گفته مدح تو احد ذوالمنن علی!

تا از لب تلاوت قرآن شود بلند

گردد رسول، بر دهننت بوسه زن علی!

گر بنگرد به پیرهن وصله دار تو

یوسف به مصر، پاره کند پیرهن، علی!

از جسم مرده، مرده ترش دانم آنکه را

روح ولایت تو ندارد به تن علی!

با مهر تو جحیم شود گلشن بهشت

بی مهر تو شراره دمد از چمن، علی!

بی اختیار، عاشق تو خلق عالم اند

مهرت شده به گردن دل ها رسن علی!

هرجا سفر کنیم و به هر سو وطن کنیم

پیش توایم در سفر و در وطن علی!

تو کیستی که قاتل سنگین دل

تو هم دارد به مهربانی تو حسن ظن علی!

در اختیار او نه زبان است و نه قلم

«میثم» چو در ثنای تو گوید سخن علی!

شماره ۲۳

ای ولیّ معبودم

سر به درگهت سودم

زائر بدی بودم

رفتم از سر کوبیت

یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ

با دو چشم خونبارم

من فقط تو را دارم

رو به هر طرف آرم

دیده ام بود سویت

یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ

لطف و رحمت باید

تا مرا بیاراید

هر کجا روم آید

بر مشام جان بویت

یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ

با گناه سنگینم

جلوه کن به بالینم

وقت مرگ خود چینم

لاله از گل رویت

یا علی خداحافظ یا علی خداحافظ

با نگاه احسانت

کن نظر به مهمانت

ای نبی ثنا خوانت

ای خدا ثنا گویت

یا علی خدا حافظ یا علی خدا حافظ

دادی از کرم راهم

حاجت از تو می خواهم

من گدای در گاهم

تو کرم بود خویت

یا علی خدا حافظ یا علی خدا حافظ

نالہ خیزد از نایم

این بود تمنّایم

تا دوباره باز آیم

در حریم نیکویت

یا علی خدا حافظ یا علی خدا حافظ

شماره ۲۴

ای شهریار ملک قضا و قدر علی!

عبد خدای دادگر و دادگر علی!

دست خدا و چشم خدا! صورت خدا!

سر تا قدم تمامی پیغامبر، علی!

دری_ای_ن_ور_قط_ره_ای_از_آب_روی_تو

جوشد تمام رحمت حق از سبوی تو

وصف تو را به دفتر شعرم رقم زدم

اینجا نظام شاعری ام را به هم زدم

در هفت شهر معرفت الله گم شدم

گفتم هزاربار، نوشتم، قلم زدم

دیدم که مدح ما دگر است و تو دیگری

اق_رار_می_کنم_ک_ه_ت_و_از_مدح_برتری

وصف تو ناید از کسی الا خدای تو

باید قلم به لوح نویسد ثنای تو

باید جهان، غدیر خم دیگری شود

احمد دوباره خطبه بخواند برای تو

از توسست قدر و مجد و شکوه و جلال دین

از_ت_وست_ت_ا_قی_ا_م_قی_امت_کم_ال_دین

بی ابتداست ذات خدا، ابتدا تویی

از ابتدا حقیقت بی انتها تویی

می زد اگر رسول خدا پرده را کنار

فریاد می زدند خلائق: خدا تویی!

حق در کفت زمام دو عالم نهاده است

تنه | به تو خدایی خود را نداده است

دنیا هزار چهره بیاراست یا علی

با صد کرشمه وصل تو را خواست یا علی

بی اعتنایی تو به او در تمام عمر

از کفش وصله دار تو پیداست یا علی

دیدم همه حکومت دنیات در نظر

حتی ز آب بینایی بز بود پست تر

آغوش کبریاست همه عمر، منزلت

یک لحظه جز خدا ندهی راه در دلت

در هر نفس هماره عروج تو تا خداست

ای نفس مطمئنه خلافت چه قابلیت؟

خلقت ز صبوح روز ازل پای بست توست

هرجا خدا خداست حکومت به دست توست

نام کننده در خیر شکست توست

خیر نه! آسمان و زمین روی دست توست

در شرح رد شمس تو دیدیم یا علی

خورشید در مدار فلک پای بست توست

تو در مکان و فوق مکانی چه خوانمت؟

تو اختی | اردار زم | انی چه خوانمت؟

فریاد عدل تا صف محشر علی،

علی ست زیباترین کلام پیمبر علی،

علی ست چون فاطمه که فاطمه

بوده است از نخست باید شناخت جان برادر! علی،

علی ست آری علی، علی ز سوی حی سرمد است

چونان که کعبه، کعبه محمد، محمد است

از بس بزرگ مردی و آقایی و کریم

هم صحبت خدایی و هم بازی یتیم

یک دسته با خدات گرفتند اشتباه

از بس شمرده اند مقام تو را عظیم

از بس که جان فزاست علی جان! ندای تو

گفت_ه_خ_دا سخن ب_ه_نب_ی با صدای تو

سردار سرنهاده به کام خطر تویی

در جوف کعبه بت شکن بی تبر تویی

ص: ۳۱۱

داری خزانة های خدا را در اختیار

با این، همه امیر فقیر بشر تویی

با آن که خود چراغ دل اهل بینشی

ت_ا_حش_ر، ناشن_اس همه آفرینشی

ایمان، سوای مهر تو ایمان نمی شود

عرفان بدون وصف تو عرفان نمی شود

بالله قسم که روح کتاب خدا تویی

قرآن بی ولای تو قرآن نمی شود

قرآن شنیدن از لب اهل خطا خطاست

ق_ر_آن دشمن_ان_عل_ی روی نیزه هاست

مهرت نماز را ثمری بی حساب

داد سوز تو سوز بر جگر آفتاب

داد از گریه تو سبز شد اندام نخل ها

خون جبین تو به شب قدر، آب داد

تا سبزه روید از چمن و، ماه منجلی ست

خرمای نخل «میثم» تو ذکر یاعلی ست

شماره ۲۵

بند اول

تو حیدری که خدا خوانده حیدرت مولا!

س_لام روح ب_ه جس_م مطه_رت مولا!

نوشتَه ان_د: ی_دالله ف_وق ای_دیه_م

به دست و بازوی اسلام پ_رورت مولا!

سلام هفت، اب و چار، مام و هشت

بهشت به ی_ازده پسر و ب_ردو دخت_رت مولا!

تویی ک_ه_پیشتر از اب_دای عالم،

بود خ_دای ع_زوجل م_دح گست_رت مولا!

جحیم، شعله ای از بغض دشمنان شماس

بهشت، عکس بلال است و قنبرت مولا!

ه_زار مرحب خیب_ر، ه_زار عم_رو دلیر

به وحشت آم_ده از نام حی_درت مولا!

لوای فتح الهی ب_ه روی ش_انه توست

گواه، خندق و بدر است و خیرت مولا!

بقای ارض و سماوات حفظ در کنفت

تم_ام ملک اله_ی ست وسعت نجفت

بند دوم

تمام وح_ی، نم_ایانگ_ر ولای_ت توست

ص: ۳۱۲

تمام ن_ور، هم_ان پرت_و هدایت توست

تمام عالم هستی است مستی از خروار

تمام آب یکی جرعه_ه از عنایت توست

تو آن کتاب خدایی که تا جهان برپاست

خطاب_ه و کلم_ات قص_ار آی_ت توست

هنوز هم سخت ناشنی_ده مانده

علی! اگرچه عالم هستی پر از روایت توست

چو آفتاب در آی_ات وحی معل_وم است

که قص_ه هم_ه انبی_ا حکم_ایت توست

چه ب_اک از عط_ش و از حرارت حشر

که چشم شیعه در آن روز بر سقایت توست

خدا ب_ه خلق، کرم می کند هماره

ولی وسیله کرمش دست با کف_ایت توست

به روی چشم زمین آسمان_ی ای مولا

زم_ام دار زمی_ن و زمان_ی ای مولا

بند سوم

تو گنج_ه_ای خ_دارا ب_ه زیر پ_ا داری

سر از کرم ب_ه تهی دست_ه_ا فرود آری

شب و ستاره و مه، نخل و چاه می گویند

که شب گذشت علی جان! هنوز بیداری؟

گهی به تخت خلافت گهی کنار مریض

زم_ام دار وج_ودی ت_وی_ا پرست_اری

ب_رای غ_ارت خلخ_ال ی_ک یه_ودیه

ف_راز منب_ر پیغمب_راش_ک می ب_اری

رعئ_ت ت_و ب_ه ج_ان ت_و می دهد آزار

به ج_رم آنک_ه تو یک مور را نی_ازاری

قی_ام ع_دل و م_روت ش_ود تم_اشایی

دمی ک_ه پای ب_ه ب_ازار کوفه بگذاری

مق_ام و مرتبه ات را نه_اده ای به زمین

که مشک آب زنی را به دوش برداری

شرافت شرف و عدل از شرافت توست

چهار سال عدالت فقط خلافت توست

بند چهارم

تو روح پاک محمد توج_ان قرآنی

ص: ۳۱۳

فرا تـر از ملکـی در لبـ اس انسـانی

ز هـ بیتت جگـر کوهسـار مـی لرزد

به پیش اشک یتیمی چو بید لرزانی

هزار کـوه طلا را نگیـری ای مولا

که پوست جوی از مـور راه بستانی

کنار طفل یتیمی بـه خنده بنشینی

ورا به دامن پُرمهـر خویش، بنشانی

لباس کهنه کنـی اختیار بر تن خود

لباس نـو به غلامان خـود بپوشانی

میان جمع فقیران کسی نمی دانست

تو یک فقیـر و یـا شهریـار امکانی

هزار حیف که قدر تو ناشناخته ماند

تو در تن بشریت غریب چون جانی

تو ناشناس جهانی جهان تو را شناخت

چارده صده رفت و زمان تو را شناخت

بند پنجم

رسول خواست تـو تنهـا برادرش باشی

بـرادرش نـه کـه نفس مطهرش باشی

هـزار حیف که در پهـن دشت ظلمت ها

بشر نخواست تـو مولا و رهبرش باشی

ل_وای فت_ح محمّد_د در اهت_زار آی_د

به غزوه ای که تو س_ردار لشکرش باشی

سلام صب_ح قی_امت سلام_اه_ل بهشت

به محشری که تو ساقی کوث_رش باشی

شک_ست ره نب_ردت_اب_د ب_ه اردوی_ش

محمّدی که تو در جنگ، حیدرش باشی

سزد ملائک_ه تا صبح حش_ر سجده برند

به منب_ری ک_ه تو تنها سخنورش باشی

تمام_اه_ل قی_امت_ن_دا دهن_د علی

خوشا کسی که تو امروز محشرش باشی

بهشت کوث_ر و رض_وان من تویی مولا!

صراط و محشر و میزان من تویی مولا!

بند ششم

توفات_ح_اح_د و ب_در و خیب_ری مولا!

ت_و شی_ر داور و شی_ر پیمب_ری مولا!

ص: ۳۱۴

هنوز کوه اح_د، شاهد شجاعت توست
هن_وز بال_د و گوی_د تو حی_دری مولا!
تو را مقایس_ه ب_ا هیچکس نشاید کرد
که دیگ_ران دگرن_د و تو دیگری مولا!
تو ب_ا خراب_ه نشینان کوف_ه می ج_وشی
خدا گواست تو از ع_رش، برتری مولا!
اگر چه فاطمه خود، حجت امامان است
تو خ_ود امام ب_ه زهرا ی اطهری مولا!
به جز رسول که او هست تو، تو هستی او
ت_و از تم_امی پیغمب_ران س_ری م_ولا!
ده_د هم_اره شه_ادت چراغ بیت المال
فق_ط ت_و پادش_ه ع_دل گستری م_ولا!
درود ک_ل پی_ام آوران ب_ه رهب_ری ات
سلام دائم «میشم» به مدح گستری ات

شماره ۲۶

ای صلوات کبریا نثار جسم و جان تو
سجده اهل آسمان به خاک آستان تو
س_لام دای_م خ_دا ب_ه کل خاندان تو
پی_رخ_رد فدای_ی فاطم_ه ج_وان تو
خداست با تو هم سخن رسول، هم زبان تو

تو کیستی؟ تو مرتضی

تو کیستی؟ تو حیدری

تو فـوق اقتدارهـا

تـو از کمـال، برتری

تو نفس ختم انبیا

تو از پیمبران سـری

تو تک سوار بدری و

تو قهرمان خیبری

با نـود جـراحتت مـدافع پیمبـری

درید قلب یک سپه به تیغ خون فشان تو

شرف گرفته آبرو ز خاک پای قنبرت

مقام زهـد عیسوی رسیده بر ابو ذرت

خـدای خوانـد بـانـبـی بـرادر و برابـرت

رسول، مدح خوانتـو، خداست مدح گسترت

بهتر از این چه می شود که فاطمه است همسرت

زهی مقام و قدر تو زهی جلال و شأن تو

تو شهریار عالمـی خلق جهان گدای تو

چگونه بود یا علی نان و نمک غذای تو؟

هنوز زهد می برد سجده به خاک پای تو

هنوز دل ببرد ز شـب زمزمه دعای تو

هنوز جوشد از سحر ذکـر خدا خدای تو

هنوز هل انا کند صحبت قرص نان تو

به پیش پـای فاطمه نبی قیام می کند

همیشه مصطفی از او خود احترام می کند

مقام بین که فاطمه تـو را سلام می کند

جان عزیز خویش را وقف امـام می کند

تمام عمـر، احتـرام از تـو مـدام می کند

سلام تو به جان او سلام او به جان تو

کتاب وحـی را فقط نقطه ی بـا تویی علی!

پشت رسول امجد و روی خدا تویی علی!

کعبه و حجر و زمزم و سعی و صفا تویی علی!

از دل ختـم انبیـا عقـده گشـا تویی علی!

امـام مـامـام مـام مـام مـاتـویی علی!

اطاعت است از آن ما امامت است از آن تو

تو در تمـام غزوه هـا حمـاسه آفریـده ای

تو در پی رضای حق ز عمرو سر بریده ای

تو هر چه دیده مصطفی به چشم خویش دیده ای

تو صوت جبریل را به گوش خود شنیده ای

تو ن_از پ_ا برهنگ_ان خری_ده و کشی_ده ای

یتیم، چهره می نهد به قلب مهربان تو

سپه_ر دور می زن_د هم_اره ب_م_دار تو

تم_ام مل_ک کبری_ا محی_ط اختی_ار تو

خلافت است بر تو کم ز کفش وصله دار تو

اگر چه بنده ای ولی خدایی است کار تو

فرا_ر است از مک_ان حدود اختیار تو

زمانه سیر می کند هماره در زمان تو

ص: ۳۱۶

منم که هست مهر تو، مشی و مرام و ایده ام
به گوش جان صدات را ز شعر خود شنیده ام
نث_ا_رخ_ا_ک_مق_دم_مب_ار_کت_قصی_ده_ام
که در ثن_ا_و_م_دح_ت_و_معج_زه_آفریده ام
دل از جهان بریده ام ناز غمت کشیده ام
مدح تو را سروده ام همیشه با زبان تو
کسی که در ثن_ای_او_آم_ده_«اَنم_ا»_تویی
کسی که بوده از ازل حامی مصطفی تویی
کسی که خوانده خویش را نقطه تحت با تویی
کسی که ش_د_ب_راد_رخات_م_انبی_ا_تویی
کسی که وصفش آمده سوره هل اتی تویی
بسته نزول هل اتی به بذل قرص نان تو
زخم تو ب_وده_ب_ر_بدن_فزون_ز_حلقه_زره
ندیده دی_ده_کسی_فت_د_به_اب_رویت_گره
مانده به هر ج_راحتت_نقش_هزار_خاطره
گشت_ه_ب_ه_ذوالفق_ارت_و_کار_نبرد_یکسره
ای شده جوشنت به تن نام بتول طاهره
ای ز خدای فاطمه درود بر روان تو
تو جل_وه_جمال_ح_ق_ت_و_آفت_اب_عالمی
تو ب_ا_تم_ام_انبی_ا_ت_و_پشت_ر_ز_آدم_ی

تو هم علی مرتضی تو هم رسول اکرمی

تو اولی ت و آخ ری تو آدمی تو خاتمی

تو در بهار و در خزان بهار نخل «میثمی»

که مدح می کند تو را هماره با بیان تو

شماره ۲۷

خوشا دردی که خاک بوی جانان است

درمانش خوشا هجری که دیدار رخ یار است

پای_انش خوشا آن دل که آنی در به روی غیر

نگشاید خوشا جانی که جان خواجه ا سراسر است

جانانش خوشا جانی که جان خواجه ا سراسر است

ص: ۳۱۷

جانانش امی_را المؤمنین، ج_ان رس_ول الله، رک_ن دی_ن که آدم

از ازل دس_ت ت_وسل زد ب_ه دامانش ص_راط الله اعظ_م،

شه_ری_ار عال_م امک_ان که باشد عالم امکان هم_ه

در تحت فرمائش علی با حق و حق با اوست

بشنو این روایت را که حق را ب_ا امیرالم_ؤمنین کردن_د می_زانش

نشد یک وعده خود را سیر از نان جوین سازد

امام_ی کز ازل می ب_ود جن و انس، مهمانش

ن_ه تنه_ا «هل ات_ی» و «انم_ا» و آیه تطهیر

که صدها آیه در قرآن شده تفسیر در شاننش

چگونه وصف او گویم؟ چگونه مدح او خوانم؟

که م_داحش خ_دا و دفتر مدح است قرآنش

لبش در روز! خندان و دل شب کس نمی دانست

که گل می گشت از اشک سحر خاک و بیابانش

گهی در رزم می لرزید کوه از برق شمشیرش

گ_ه از اش_ک یتیم_ی ت_ن بسان بید لرزانش

به_ی_ک لحظ_ه تماش_ای ب_لال او نم_ی ارزد

بهشت و کل حورالعین و قصر و باغ و بستانش

ز قل_ب شعله_ه_ای ن_ار روی_د لال_ه_ج_نت

اگر افتد به دوزخ روز محشر چشم سلمانش

اگر افتد به دوزخ روز محشر چشم سلمانش

چو با چشم خیالی روی او در خواب بیند کس

توجه نیست دیگر بر بهشت و حور و غلمانش

شگفتا! گشته ام در بین انسان و خ_دا

حیران که نه جرأت بود خوانم خدایش یا که انسانش

اگر خوان_م خداون_دش همان_ا گشت_ه ام کافر

وگر انسان بخوانم فوق انسان است عنوانش

علی خود کل اسلام است از ق_ول رسول الله

ص: ۳۱۸

تم_ام انبی_ا ب_ودن_د از اول مسلم_انش

دل شب مخفی از مردم سخن با چاه می گوید

امامی ک_ه ب_ود ملک خدا می_دان جولانش

چه باید گفت در شأن امامی کز جلال و قدر

کند شخصیتی مانند زهرا ج_ان به قرب_انش

به قاتل شیر و بر دشمن دهد شمشیر

از رأفت زهی الله اکب_ر از عط_ا و لطف و احس_انش

اگرچ_ه قافی_ه تک_ر رار گ_ردد، خصم مولا را

مسلم_ان نیستم بالله اگ_ر خوانم مسلمانش

اگر رضوان نشیند در کنار سفره اش

یک شب نگی_رد مه_ر و م_ه را در بهای قرص نانش

به حق حق خدا آن مؤمنی را دوست می دارد

که با مه_ر علی در نام_ه باشد مهر ایمانش

مح_ب او عج_ب نب_ود ک_ه مانن_د خلیل الله

تم_ام ن_ار ب_ای_ک یاعل_ی گردد گلستانش

ش_ود پامال همچون موزی_ر سم اسب او

هزاران عمرو و مرحب گو که بشتابد به میدانش

سلام الله ب_رع_زمش تعالی الله بر رزمش

که آمد لافت_ی الا عل_ی از ح_ی سبحانش

شود همبازی طفل یتیم_ی ب_ا چنان رفعت

بخندد تا کند در گریه و غم شاد و خندان
ندارد شیعه بی روی علی یک لحظه آرامش
هزاران سال گردانند اگـر در باغ رضـوانش
مبـاداتـا کـه نـانش را بیالاینـد بـا روغن
زند خـود مهـر بـا دست یداللهی به انباش
سلیمـان را سلیمانی نشایـد بـر همـه عالم
مگـر مـولا امیرالمـؤمنین گـردد سلیمان
هر آن کو در کنار کعبـه بـا بغضی نماز آرد
سزد همچون خطاکـاران عالم سنگ بارانش

من از بعْد نبی مَولای خود دانم

امامی را که جبریل است طفل دانش آم_وز دبستانش

خدا مدحش کند لیک از کرامت می کند احسان

که «میثم» با همه آلودگی گردد ثناخوانش

شماره ۲۸

به آن خدای که بخشد به انس و جان، جان را

به آن نبی که فروغش گرفت امکان را

اگر سعادت دنیا و آخرت خواهید

ز اهل بیت بگیری حکم قرآن را

که اهل بیت، خدا را مظاهر حلمند

که اهل بیت همان راسخون فی العلمند

قسم به جان محمد که سید دو سراسر است

قسم به سوره کوثر که سوره زهراست

که شیعه راست دو میلاد از کرامت حق

یکی به قلب غدیر و یکی به غار حراست

غدیر و غار حرا رمز وحدت شیعه است

خدا گواست که این دو، دو بعثت شیعه است

غدیر چشمه جوشان فیض لم یزلی ست

غدیر مثل حرا یک حقیقت ازلی ست

غدیر مکتب اسلام ناب اهل ولاست

غدیر کعبه میلاد پیروان علی است

نبوت نبوی در غدیر کامل شد

تمام نعمت حق در غدیر نازل شد

به آن خدا که جهان وجود را آراست

به جان امّ اییها که حضرت زهراست

تمام هستی شیعه که متصل به همنند

غدیر و غار حرا و حسین و عاشورا است

به این چهار و به ارواح چارده معصوم علیهماالسلام

که خط ما ز حرا و غدیر شد معلوم

خدا و احمد و قرآن و عترتند گواه

که بی ولای علی هر عبادتی است تباه

ص: ۳۲۰

به قلب شیعه نوشتند از ازل میثم

محمد است رسول و علی ولی الله

به حق که نعمت حق شد تمام بر شیعه

علی است اول و آخر امام بر شیعه

شماره ۲۹

کیست علی؟ حجّت پروردگار

کیست علی؟ قاسم جنات و نار

کیست علی؟ شیر خروشان روز

کیست علی؟ عابِد شب زنده دار

دست خـدا یـار پیـام آوران

جـان نبـی وجـه خـداونـدگار

بانگـهش خـارشـود بـاغ گل

وز غضبش نوش شود نیش مار

برزگـروبـازوی خیبـرشکـن

بیل به دوش و به کفش ذوالفقار

روز ز شمشیرش جاری است خون

شب همه از خـوف خدا اشکبار

گه به صف جنگ، مقاوم چو کوه

گه به روی خاک زمین بی قرار

بر کف پایش رخ هفت آسمان

بـر سـر دسـت شـقـل مـا اـختیـار

دوست به زیر علمش سربلند

خصم ز جود و کرمش شرمسار

دوستش ار پای به دوزخ نهد

لاله لبخنه د بروی د زن ار

نام عدویش چو به جنت برند

از جگه ر لاله ب ر آید د ش رار

عنایت و کرامتش بی حدود

فضائل و مناقبش بی شمار

جان دو عالم به فدای تنش

هستی هستی به قدمش نثار

یا علی ای ارض و سما را امام

یا علی ای چرخ و فلک را مدار

ای بـه وجود تو خدا و رسول

افتخاری افتخار افتخار

خاک تو بخشی ده به ما آبرو

مهر تو داده است به ما اعتبار

مهر تو و خشم تو خلد و جحیم

موی تو و روی تو لیل و نهار

نور ز رخسارت_و یاب_د ظه_ور

غیب ز حسن ت_وش_ود آشکار

با گ_ل روی ت_و گری_زد خزان

وز نفس پ_اک ت_و جوشد بهار

دوزخ بر خصم تو گردیده خلق

ورنه بش_ر را به جهنم چه کار

خصم تو را اجر صلوات و صیام

آت_ش دوزخ ش_ود و دود خ_ار

روز جزا نیست عجب گر شود

شیط_ان ب_ر عفو ت_و امیدوار

حق تو بردن_د ول_ی حق تویی

ای همه حق ای به تو حق پایدار

مَث_ل ت_و م_ولا پ_در ده شهید

ی_اد ن_دارد پ_در روزگ_ار

م_اه چ_راغ ش_ب تنه_ای_ی ات

مهر به صحن تو بود رهگ_ذار

جای نبی خفتی و جانت به کف

تا ک_ه کن_ی در ره جان_ان نثار

کاش که می شد به تولای تو

هر نفس_ی می_رم هفت_اد بار

روز جزا شیعه به هم_راه تو
جانب فردوس شود رهسپار
وز نفس دشمن تو روز حشر
می دمد از قلب سقر_ انفجار
روز قی_ امت ب_ه ت_ ولای تو
آتش دوزخ کن_د از م_ا فرار
نام تو در موج خطرهای حشر
دور محب_ان تو گردد حصار
مردن با توست به از زندگی
زندگ_ی بی ت_و ب_ود احتضار
با تو بر آید ز تن_م مرغ روح
بات_و سرازیرش_وم در مزار
میشم اگر روی تو بیند به مرگ
دار بر او خوش تر از آغوش یار
یا که بگو دیده به پایت نهم
یا تو قدم بر سر چشمم گذار

شماره ۳۰

تا در اوصاف امیرالمؤمنین آید به کار

نه قلم را اقتدار و نه زبان را اختیار

مظهر حق شیر حق مرآت حق میزان حق

کشور حق را مدیر و لشکر حق را مدار

گو که بنویسند جن و انس و صفش را مدام

نیست ممکن وصف مولا را یکی از صد هزار

قصه جانبازی آن جان شیرین رسول

جان شیرین می دهد بر تن برادر گوش دار

کافران دادند با هم دست از هر طایفه

بهر قتل خواجه لولاک در یک شام تار

گفت پیغمبر به شیر حق امیر المؤمنین

کی نبی شیرین ای ولی کردگار

کافران بر قتل من با یکدیگر بستند عهد باید

امشب جای من در بسترم گیری قرار

گفت حیدر ای دو صد جان علی قربان تو

این تو، این جان علی، این تیغ خصم نابکار

جان پاک تو سلامت جان من بادا فدات

گو بیارد تیغ و تیرم از یمین و از یسار

خفت آن شب مرتضی در بستر ختم رسل

گشت پیغمبر دل شب در بیابان رهسپار

ناگهان بوبکر آمد بر سر راه نبی

در درون آن شب تاریک دور از انتظار

چشم پیغمبر چو بروی در سر راه افتاد

برد همره تا نگردد راز پنهان آشکار

نفس خود را جای خود در بستر خود جای داد

خصم خود را ناگزیر آورد سوی کوهسار

آنکه جای مصطفی خوابید باشد جانشین

و آنکه یار غار او شد، به که بنشیند به غار

با نبی در غار بودن کی کرامت می شود

جان به راه یار دادن عزّت است و افتخار

ص: ۳۲۳

این تعصّب نیست انصاف است لختی گوش کن

فرق بسیار است بین یار غار و یار یار

او به لا تحزن ز فعل خویشتن گردید منع

این به مرضات اللّٰهش گوید ثنا پروردگار

او ز بیم جان فراری بود از میدان جنگ

این به دور مصطفی گردید روز کارزار

او اقیلونی سرود این بر سلونی لب گشود

او سراپا عجز بود این پای تا سر اقتدار

او ز خیبر شد فراری این در از خیبر گرفت

فرق دارد فرق، مرد جنگ با مرد فرار

هر نفس در بستر ختم رسل بهر علی

بود بیش از طاعت کونین اجرش در شمار

ذات حق آن شب به جبرائیل و میکائیل گفت

کسی کند جان از شما در راه یکدیگر نثار؟

هر دو ماندند از جواب و سر به زیر انداختند

هر دو ساکت هر دو گردیدند از حقّ شرمسار

پس خطاب آمد که بگشایید چشمی بر زمین

بذل جان شیر حق بینید در این شام تار

خفته بهر بذل جان در بستر ختم رسل

گشته محو این همه ایثار چشم روزگار

ای وجودت شمع جمع آفرینش یا علی

وی خزان زندگی را نام دلجویت بهار

با سر انگشت تو مهر و مه کند در چرخ سیر

بر تماشای تو می گردند این لیل و نهار

گو برد حقّ تو را صد تن به جای آن سه تن

آنچه ز آن تو است، آن تو است ای جان را قرار

چه شوی مسند نشین و چه شوی خانه نشین

ص: ۳۲۴

تو امامی و امامت از تو دارد اعتبار

بانگ جبریل از اُحد آید به گوش جان که گفت

لافتی الا علی لا سيف الا ذوالفقار

لب نمی بندد ز اوصاف تو «میثم» یا علی

گرفتند در زیر تیغ و گر رود بر اوج دار

شماره ۳۱

من دل به دو چشم یار دارم

با ساغر و می چه کار دارم

هم بار فراق را کشیدم

هم دیده ی اشکبار دارم

کارم به فراق بی قرار است

با یار چنین قرار دارم

هر فصل خزان که آید از راه

با یاد رخس بهار دارم

بگذار که زار زار گریم

من گریه انتظار دارم

گر پای نهم به چشم خورشید

بی روی تو شام تار دارم

ای وای به درد بی دوایم

من درد فراق یار دارم

هر غصّه و درد را حسابی است

من غصّه بی شمار دارم

از حسن ثواب دست خالی

وز کوه گناه بار دارم

هر کس زده چنگ خود به تاری

من دامن هشت و چار دارم

از تیغ حوادث چه باک است

من صاحب ذوالفقار دارم

از آتش عشق او هماره

در سینه خود شرار دارم

خاک کف پای اهل بیتم

اینجاست که اعتبار دارم

من «میثم» خاندان وحیم

تا حشر همین شعار دارم

شماره ۳۲

نه لوح و نه قلم بود نه ارض و نه سما بود

خدا بود و علی (ع) بود علی (ع) بود و خدا بود

ص: ۳۲۵

نه حرف از من و ما بود نه ذکر تو و من بود

علی (ع) بود علی (ع) بود که پیش از من و ما بود

علی بود (ع) و قدم بود علی (ع) بود و عدم بود

علی (ع) بود و ولایت علی (ع) بود و ولا بود

نه چرخ و نه فلک بود نو حور و نه ملک بود

علی (ع) حمد به لب داشت علی (ع) گرم ثنا بود

نه جبریل امین بود نه گردون نه زمین بود

نه این چار عناصر نه این هفت بنا بود

علی (ع) سر نهان بود علی نور عیان بود

علی (ع) پرده نشین بود علی (ع) چهره گشا بود

علی (ع) پیر سرافیل علی (ع) مرشد جبریل

از او عقده گشا بود و بر این راهنما بود

علی (ع) اول و آخر علی (ع) باطن و ظاهر

علی (ع) روح و روان بود علی (ع) نور و ضیا بود

علی (ع) روح ولایت علی (ع) نور هدایت

علی (ع) بحر عنایت علی (ع) کان عطا بود

علی (ع) مقصد عالم علی (ع) منجی آدم

علی (ع) راهبر نوح بطوفان بلا بود

علی (ع) همدم عیسی بهنگام دمیدن

علی (ع) یاور موسی به عجاز عصا بود

علی (ع) بدر زمانها علی (ع) صدر مکانها

علی (ع) در همه دم بود و علی (ع) در همه جا بود

علی (ع) در شب بعثت زتوفیق و زفعت

هم آغوش محمد (ص) به دامان حرا بود

ص: ۳۲۶

علی (ع) همنفس ختم رسل در شب معراج

علی (ع) باب یتیمان زره مهر و وفا بود

علی (ع) کوثر و یاسین علی (ع) یوسف و طاها

علی (ع) قدر و علی (ع) بدر و علی (ع) شمس ضحا بود

علی (ع) نیت و لیبک علی (ع) کعبه و میقات

علی (ع) سجده علی (ع) حمد و علی (ع) ذکر و دعا بود

علی (ع) نور جلی بود به هر عصر علی (ع) بود

بهر فصل ولی بود بهر درد شفا بود

علی (ع) آیه تطهیر و علی (ع) پایه تکبیر

علی (ع) سبع مثانی و علی (ع) نقطه با بود

علی (ع) زمزمه با دوست به هر شام و سحر داشت

علی (ع) یار همه خلق بهر صبح و مسا بود

علی (ع) صاحب اسلام به هر صبح و به هر شام

گل مجلس ایتم و چراغ فقرا بود

علی (ع) عبد خدا بود و خداوند خلاق

نه از خالق دادار نه از خلق جدا بود

علی (ع) ای که گلم را به مهر تو سرشتند

علی (ع) ای که به نایم زشور تو نوا بود

بزخم همه جانها تولای تو مرهم

بدرد همه دلها پیام تو دوا بود

نگویم تو خدائی ولی فاش بگویم

که حاجات همه خلق بدست تو روا بود

نگویم تو خدائی ولی در کف حکمت

زمین بود و زمان بود قدر بود و قضا بود

در آن جا که محمد (ص) به دشمن شده فاتح

ص: ۳۲۷

به یک دست تو شمشیر به یک دست لوا بود

تو را فضل و کرامت تو را علم و امامت

تو را حکم و زعامت تو را صبر و رضا بود

همین فخر به (میثم) بود بس که به عالم

ثنا خوان تو هر دم به آوای رسا بود

شماره ۳۳

آنکه را بهر ولا ما انتخابش می کنیم

اول از جام بلا مست و خرابش می کنیم

جان اگر جان گشت با برقی به نارش می کنیم

دل اگر دل بود با یک شعله آتش می کنیم

قطره، دریایی چو شد دریا خطابش می کنند

هر که با ما بود از خود حسابش می کنیم

بنده هر جا میگریزد ما بدنبالش رویم

بار دیگر خوانده عبد خود خطابش می کنیم

گر گنه کاری بیاید بر در غفران ما

هیچ کس جز ما ندارد کی جوابش می کنیم

بنده مومن بکانون بلا همچون گلیست

ما بنار خویش جوشانده گلابش می کنیم

آنکه رو با اشک خجالت می نهد در کوی ما

گر گناه آرد مبدل بر ثوابش می کنیم

هر که شد مشتاق ما تا سر کسد از جیب ما

گام اول خاک پای بو ترابش می کنیم

با تولای امیرالمؤمنین در کوی ما

«میثم» ار سنگی بیاری، دُر نابش می کنیم

شماره ۳۴

فروزنده بزم جان ها علی (ع)

امیر و بزرگ جهان ها علی (ع)

به بی انتها ملک پروردگار

امام تمام زمان ها علی (ع)

زداغ محبت بدل های پاک

ص: ۳۲۸

زده نقش و دارد نشان ها علی (ع)

به هر جا که جمعند مردان حق

در آن جاست ورد زبان ها علی (ع)

به افلاک، افلاکیان را همه بود

نقل و نُقل بیان ها علی (ع)

همه آفرینش پر از نام اوست

زمین ها علی آسمان ها علی (ع)

فروزنده دین به عماق کفر

بهار آفرین در خزان ها علی (ع)

از آن است چرخ و فلک را نظام

که بنوشته بر کهکشان ها علی (ع)

به بستان نظم و به گلزار نثر

بود حاصل باغبان ها علی (ع)

به میدان مردی و مردانگی

بود نعره قهرمان ها علی (ع)

در آن جا که نتوان برد وهم راه

توان داده بر ناتوان ها علی (ع)

خدا راست دست و ندارم عجب

که بخشد به تن ها روان ها علی (ع)

چه گویم به وصفش که بالاتر است

مقامش زوصف و گمان ها علی (ع)

خدا را محاط است امام محیط

بود در زمان و مکان ها علی (ع)

جهان را چه گنجایش جود اوست

که بخشد بجدی جهان ها علی (ع)

به بزمی که تنها چراغش دل است

بود نکته نکتہ دان ها علی (ع)

به باغی که جان چار دیوار اوست

بود حاصل باغبان ها علی (ع)

دل من چه لایق که بسپارمش

که دل برده از دل ستان ها علی (ع)

همه داستانهای قرآن بخوان

بود روح این داستان ها علی (ع)

کسی را که خالق بود مدح گو

چه گویند مخلوق در وصف او

علی (ع) ای که شناختت جز خدا

علی (ع) ای تو را جان هستی فدا

علی (ع) ای به شهر قدم آفتاب

علی (ع) ای به ملک عدم ره‌نما

علی (ع) ای به پایت جبین وجود

علی (ع) ای به دستت خدا را لوا

علی (ع) ای کرم کرده بر خصم

خویش علی (ع) ای ستم دیده از آشنا

علی (ع) ای وجودت همه عدل محض

علی (ع) ای جمالت همه حق نما

ندانم که هستی که هستی بگو

که هستی که شناخت هستی تو را؟

که هستی که دشمن امیدش بتواست؟

که سهتی که کردی به قاتل عطا؟

تو کی آمدی در کجا زیستی؟

تو کی بوده ای در کجا؟

کجا جبرئیل از تو آموخت درس؟

کجا با تو می‌کال شد آشنا؟

که بودی تو ای ابتدای نهران؟

که هستی تو ای مرد بی انتها؟

که هستی تو ای اولیا را پدر؟

که هستی تو ای رهبر انبیاء؟

که هستی تو ای دل به عشقت اسیر؟

که هستی تو ای جان به شوقت رها؟

که هستی تو ای راز پنهان حق؟

که هستی تو ای جلوۀ کبریا؟

که هستی تو ای داور کائنات؟

که هستی تو ای یاور مصطفی؟

که هستی تو ای جامه های سخن

به قَدِ رسایت همه نارسا؟

خدا خوانمت یا بشر گویمت؟

چه گویم که نارفته باشم خطا؟

ص: ۳۳۰

بزانو در آمد زبان و قلم

بگو کیستم تا بخوانم تو را

بگو کیستی ای سپهر کرم

بگو کیستی ای محیط سخا

تو هستی علی (ع) آن که نشناختت

کسی جز خدا و رسول خدا

تو هستی علی (ع) آن که حق ساخته

به انگشترت آیه انما

مرا گشته مدح تو آوای دل

نخوانم اگر مدحتت، وای دل

تو از هر نبی و وصی برتری

تو در جسم خود جان پیغمبری (ص)

تو با سرور انبیاء همدمی

تو بر مادر اولیا همسری

توحید را ظاهری و باطنی

تو اسلام را اول و آخری

تو اسرار دادار را مخزنی

تو بر شهر علم محمّد (ص) دری

تو بر زخم جان خوش ترین مرهمی

تو در ملک دل برترین رهبری

تو در موج بحر بلا ساحلی
تو بر کشتی آرزو لنگری
تو بر ساکنان فلک حاکمی
تو بر بی کسان زمین یاوری
تو مولود پاکیزه کعبه ای
تو مقتول، در خانه داوری
تو پیش از نزول کتاب خدا
کتاب خدا را همه از بری
تو نیران و فردوس را قاسمی
تو روز جزا ساقی کوثری
تو بعد از خدا و روسل خدا
زهر بهتر و برتری برتری
همه عبد فرمان، تو فرمانده ای
همه دیگرانند و تو دیگری
همه سایه اند و توئی آفتاب
همه ذره تو مهر جان پروری
تو سلمان و مقداد پروده ای
تو مولای عماری و بوذری
در آنجا که جز دل ندارد رهی

تو در موج دل ها بهین دلبری

در آنجا که خلوتگه کبریاست

تو با جلوه، حسن، روشنگری

بیاغی که جان چار دیوار اوست

تو بر شاخه آرزوها بری

به سوزی که از سینه خیزد به عرش

تو هم آب هستی و هم آذری

به روز از دم تیغ با حمله ای

شکافنده قلب صد لشگری

به شب در خم کوچه های خموش

بخلق تهی دست نان آوری

به هر سو که رو کردم ای ماه من

جمال تو شد مشعل راه من

علی (ع) ای زمخلوق و خالق مدام

به شخص شخیصت درود و سلام

علی (ع) ای به کویت خلائق مقیم

علی (ع) ای به قرب خدایت مقام

علی (ع) ای کلامت روان کلیم

علی (ع) ای کلیمت فدای کلام

علی (ع) ای همه اولیا را امیر

علی (ع) ای همه اتقیاء را امام

علی (ع) ای گدای درت مرد و زن

علی (ع) ای فقیر درت خاص و عام

علی (ع) ای نبی را در شهر علم

علی (ع) ای خدا را فروغ مدام

علی (ع) ای که گاه نزول بلا

رسول خدا از تو میبرد نام

ثنای تو کار فلک روز و شب

مدیح تو شغل ملک صبح و شام

زفیض تو ارض و سما را حیات

به یمن تو چرخ و فلک را نظام

به دام تو دلها سراسر اسیر

به جام تو جان ها همه تشنه کام

به مهر تو باید رکوع و سجود

به حُب تو زبید قعود و قیام

صفا از تو آورد سعی و صفا
شرف از تو بگرفت بیت الحرام
خدا گفته وصف تو با افتخار
نبی برده نام تو با احترام
سرور دو گیتی بلای دو کون
برای محبت حلال و حرام
سرودیم و خواندیم و گفتیم لیک
نکردیم سطری زوصفت تمام
به هر وسی هستی نمودیم روی
به هر جای عالم نهادیم گام
جمال تو دیدیم در هر نظر
حضور تو بودیم در هر مقام
صفای تو می داد بر دل فروغ
شمیم تو می گشت عطر مشام
به پروردگار توانای پاک
به ارواح پیغمبران کرام
به فرقان احمد، به ایمان تو
به زهرای اطهر علیها سلام
به جسم حسین و به جان حسن
به کلثوم و زینب به آن نه امام

به فریاد رزمندگان احد

که با خونشان حق بود مستدام

که بی مهر تو طاعت و بندگی

بود روز محشر سرافکنندگی

علی (ع) ای به پای تو سر داشتن

مرا بهتر از جان به برداشتن

علی (ع) ای که خاک درت را سزد

زعطر جنان دوست تر داشتن

علی (ع) ای که باید به تیغ غمت

سر و دست و جان را سپر داشتن

علی (ع) ای که بر قنبرت کوچک است

بزرگی به جن و بشر داشتن

علی (ع) ای که نتوان همه کائنات

به وصف تو سطری زبر داشتن

علی (ع) ای که بوده است فخر رسل

به وصف تو در لب گهر داشتن

مرا کوه آتش گرفتن به بر

مرا سیل خون در بصر داشتن

مرا تیغ دشمن به سر داشتن

شب تیره از برق آه درون

به محفل چراغ سحر داشتن

به دست خسان چشم و دل دوختن

زاشک و زخون سیم و زر داشتن

فتادن به دریای جوشان تیر

تلاطم به قعر سقر داشتن

در آغاز بی مادری اشک سرخ

به رخ در عزای پدر داشتن

به دریا، دم جان سپردن زدور

به حسرت به کشتی نظر داشتن

به دام ستمگر همانند صبر

زتیر بلا بال و پر داشتن

شب تیره بی رهنما پای لنگ

دوان سیر کوه و کمر داشتن

به آتش چو آهن همی سوختن

به گردن چو هیزم تبر داشتن

همه کوه ها را کشیدن به دوش

همه تیغ ها بر جگر داشتن

همه لحظه ها تن ز آتش افروختن

همه عمر بر جان شرر داشتن

از آن به که یک لحظه دست ولا

زدامان مهر تو بر داشتن

من و دل بریدن ز مهر علی (ع)

من و دیده سوی دگر داشتن

طرفدار حق را نشاید به دل

سخن های باطل اثر داشتن

به کوری دشمن علی (ع) دوستم

بود مهر او در رگ و پوستم

شماره ۲۵

زخورشید گردون فراتر منم من

که خاک کف پای حیدر منم من

سزد گر ملک لب گشاید به مدحم

که مداح مولای قنبر منم من

علی (ع) آن که گر پرسی از وی که هستی

بگوید که ساقی کوثر منم من

نگهبان دین دست حق روح قرآن

رسول خدا را برادر منم من

مسیحا شود زنده با یک نگاهم

که جان عزیز پیمبر (ص) منم من

به دریای طوفانی دهر کشتی

به کشتی توحید لنگر منم من

به پیغمبران رهنما در بلاها

به ختم رسل یار و یاور منم من

چه بالاتر از این چه نیکوتر از این

که همتای زهرای (س) اطهر منم من

علی (ع) جان احمد علی (ع) کفو زهرا

علی (ع) باب شبیر و شبیر منم من

علی (ع) نوح ایمان علی (ع) روح قرآن

علی (ع) صاحب سیر داور منم من

علی (ع) قطب عالم علی (ع) محور حق

علی (ع) پیر جبریل پرور منم من

علی (ع) شیر و شمشیر و دست الهی

علی (ع) فاتح بدر و خیبر منم من

علی (ع) حجت و هادی و پیرو مرشد

علی (ع) میر و سالار و سرور منم من

کجا می‌گریزند از دامن من

بیاید مولا و رهبر منم من

امامی که از خشم دوزخ رهاند شما را

به فردای محشر منم من

امیری که در جنگ‌های پیاپی

نبی گفت مدحش مکرر منم من

چراغی که شب‌های تاریک سوزد

به ویرانه‌های محقر منم من

دلیری که از ناله دردمندی بلرزد

وجودش سراسر منم من

کریمی که در جنگ

شمشیر خود را ببخشد به خصم ستمگر منم من

عزیزی که در تلخکامی

نبی را بود جان شیرین به پیکر منم من

ص: ۳۳۵

به صحرا بگوئید من ابر و بادم

به دریا بگوئید گوهر منم من

به گیتی بگوئید من رهنمایم

به گردون بگوئید محور منم من

به آخر بگوئید اول علی (ع) بود

به اول بگوئید آخر منم من

به مظلوم گوئید من یار مظلوم

به ظالم بگوئید حیدر منم من

ولّی خداوند، مولود کعبه

که بخشید بر کعبه زیور منم من

مطاف حرم روح حج رکن ارکان

صفای صفا روح مشعر منم من

به من می سزد اقتدار خدایی

که عبد خداوند مظهر منم من

رفیق شفیق فقیران کوفه

ولی الله داد گستر منم من

امامی که ایتم ویران نشین را

بگیرد چو فرزند در بر منم من

شهیدی که گردیده گلگون زخونش

مصلی و محراب و منبر منم من

کشاورز صحرا، چراغ خرابه

امیر و خداوند کشور منم من

زمضمون شیرین در این باغ (میثم)

به نخل تو آنکو دهد بر منم من

شماره ۳۶

فرمانروای دو عالم ساقی کوثر علی جان

روی خدا پشت احمد جان پیمبر علی جان

هم اول الاولین را شخص تو مخلوق اول

هم آخر الاخرین را موجود آخر علی جان

ای گفته با امر حق کُن خالق ولی در تعین

ذات خدا صادر کل شخص تو مصدر علی جان

خلقت به دست خدا شد لکن تو دست خدائی

ای چشم و گوش الهی ای دست داور علی جان

ممدوح حق در غدیری ختم رسل را وزیری

از صبح خلقت امیری تا شام محشر علی جان

ص: ۳۳۶

این نیست مدحت که گویم سردار بدر و حنینی

قدر تو ظاهر نگردد با فتح خیبر علی جان

خورشید، با پنجه تو از راه خود باز گردد

دست خدا را چه باشد یک کندن در علی جان

گر صف ببندند روزی عالم به یک سو

تو یک سو تنها تو حقی و عالم باطل سراسر علی جان

خشم تو کل جهنم، مهرت تمام بهشت است

بغض تو زقوم دوزخ حب تو کوثر علی جان

فرمود با تو محمد گر حد وصف تو گویم

درباره ات خلق عالم کردند کافر علی جان

ای ذات تو حق مطلق حق با تو، تو نیز با حق

وی قیام قیامت حق را تو محور علی جان

تنها توئی ساحل من مهرت درون دل من

آمیخته با گل من چون شیر و شکر علی جان

ترسم به اوج جلالت گر دست یابند روزی

یکباره کردند کافر سلمان و بوذر علی جان

زهراتو و توبتولی نفس نفیس رسولی

نبود عجب گر محمد (ص) خواندت برادر علی جان

غیر تو کی بت شکسته با دست قدرت به کعبه

جز تو که بنهاده پا بر دوش پیمبر علی جان

این ملک بی انتهایش این زمره انبیایش

در کل خلقت ندارد حق از تو بهتر علی جان

در عز و جاه و جلالت در وصف فضل و کمالت

این بس که شد کشته تو زهرای اطهر علی جان

بی تو عبادت حرامم در قعر آتش مقامم باشد

قعود و قیامم چون نخل بی بر علی جان

ص: ۳۳۷

در خلوت حسی سر مد آن جا که درو هم ناید
با جام وحدت محمّد (ص) زد با تو ساغر علی جان
حق تا به حقّش برد پی گرد تو ره میکند طی
تا با تو سازد به هر گام خود را برابر علی جان
هم قبله قبله ای تو هم کعبه کعبه ای تو
هم آفتاب منائی هم ماه مشعر علی جان
قابل نگردد به وصف لایق نباشد به مدحت
گیرم به پایت فشاند جبریل گوهر علی جان
عیسی بن مریم به گردون موسی بن عمران به سینا
بردند در آستان حسرت به قنبر علی جان
وصفت به لب گوهر ما شورت به سر محشر ما
مهر تو در پیکر ما روح مطهر علی جان
ای آیت ذوالجلالی تنها تو مولی الموالی
از دوره خردسالی نام تو حیدر علی جان
جائی که ذات تو باشد ممسوس در ذات ذوالمن
بویکر و تو وای بر من الله اکبر علی جان
بعد از پیمبر خلافت حق تو کیبود
حتی گر انبیاء بعد احمد بودند یکسر علی جان
آخر کجا پای هشته بوزینه جای
فرشته جان محمّد کجا و خصم ستمگر علی جان

ای بیت حق بار گاهت ای دل اسیر نگاهت

تا چند دربار گاهت روحم زند پر علی جان

من جسم بی جان و جانم گشته مقیم حریمت

شاید نگاهش بداری همچون کبوتر علی جان

من کیستم (میثم) تو مداح تو بادم

تو مشتاق دار غم تو این جان و این سر علی جان

ص: ۳۳۸

عبدی در این آستانم خاری از این بوستانم

بشمار از دوستانم فردای محشر علی جان

شماره ۳۷

کیست وصی نبی

آنکه ولی خداست

کیست ولی خدا

او علی مرتضاست

کیست وصی نبی

بن عم و داماد او

علی که میلاد او

در حرم کبریاست

کیست وصی نبی

آنکه کنار نبی

نغمه وحیش به گوش

در دل غار حراست

کیست وصی نبی

لحم و دم مصطفی

علی که مداح او

خواجه هر دو سراسر است

کیست وصی نبی

نفس نفیس رسول

باب حسین و حسن

شوهر خیر النساء

کیست وصی نبی

آنکه به میدان جنگ

تیغش مرحب فکن،

دستش خیر گشاست

کیست وصی نبی

آنکه به حفظ رسول

سینه سپر در احد

پیش هجوم بلاست

کیست وصی نبی

آنکه کتاب خدا

سوره به سوره همه

منقبتش را گواست

کیست وصی نبی

آنکه مقامش فزون

بعد رسول خدا از

همه انبیاست

کیست وصی نبی

شیر خدا پشت حق

آنکه به تیغ کجش

قامت دین گشت راست

علی که در قول و فعل

دست و زبان حق است

علی که لحم و دمش

لحم و دم مصطفاست

آنکه بجز وصف او

هر چه بگویی غلط

آنکه به جز مدح او

هر چه بخوانی خطاست

کیست وصی نبی

آنکه به حُم غدیر

به آیه بلغش

خدا مدیحت سراسر است

ص: ۳۳۹

به امر جان آفرین

گفت رسول امین

الا الا مؤمنین

علی امام شماس

علی است فرقان و قدر

علی است یاسین و نور

علی بود حا و میم

علی همان طا و هاست

علی رکوع و سجود

علی قیام و قعود

علی است تکبیر و حمد

علی سلام و دعاست

علی ولیّ قدیر

علی بشیر النذیر

علی علیّ کبیر

علی سراج الهداست

علی است آن جنگجو

که در صف رزم او

بر لب روح القدس

زمزمه لافتی است

علی است جان جهان

علی است سرّ نهران

امامت او عیان

به آیه انماست

علی صفای صفا

علی دعای دعا

علی حیات حیات

علی بقای بقاست

علی است فصل الخطاب

علی است علم الکتاب

خطاب را ابتدا

کتاب را انتهاست

علی است بنیان حق

علی است عنوان حق

علی است میزان حق

علی به حق رهنماست

خدو گردون خدم

امام ثابت قدم

کریم صاحب کرم

امیر صاحب لواست

زمان اگر بود بود

علی امام زمان

جهان اگر هست باز

علیش فرمان رواست

اگر کند او کرم

نگین شاهی است کم

اگر کند او عطا

ثنای او هل اتاست

عشق علی مشتعل

در نفس اهل دل

ذکر علی متصل

بر لب اهل دعاست

سرود مدحش به لب

فروغ حسنش به دل

برات مهرش به کف

لوای حمدش به پاست

جدا شده از خدا

ص: ۳۴۰

جدا شده از کتاب

جدا شده از رسول

هر که ز حیدر جداست

بدون مهر علی

هر آنچه طاعت، هدر

سوای حبّ علی

تمام ایمان هباست

بهشت بی او جحیم،

جحیم با او بهشت

قضا به امرش قدر،

قدر به حکمش قضاست

بهار مهر علی است

قهر اگر آتش است

اسیر زهد علی است

نفس اگر ازدهاست

گفتارش دلستان

رفتارش دلنشین

رخسارش دلفروز

دیدارش دلرباست

اگر به فرض محال

بود خدا را شریک

می گفتم با همه

علی شریک خداست

پناه بردم به هو،

چگونه عبدی است او

که قامت بندگی

به محضر او دوتاست

کلام هر چه دُراست

به وصف او نادریست

سخن هر آنچه رسا

به مدح او نارساست

من و ولای علی

سرم فدای علی

که خاک پای علی

به دیده ام توتیاست

علی به جانم شکیب

علی به قلبم حبیب

علی به زخمم طیب

علی به دردم دواست

سلام بر دیده ای

که جز علی را ندید

درود بر آن دلی

که جز علی را نخواست

سیاه رویم ولی

دلم بود منجلی

به دوستی علی

مس وجودم طلاست

به یک رویم ولی

دلم بود منجلی

به دوستی علی

مس وجودم طلاست

به یک زبان چون توان

سرود مدح علی

وجود «میثم» همه

زبان مدح و ثناست

شماره ۲۸

ص: ۳۴۱

الا تمامی تاریخ شرحِ غربت تو
نجف نه، بلکه جهانِ وجود تربت
تو نه خاکِ مسجد کوفه، که چهرهٔ اسلام
گرفته رنگِ خدائی ز خون تربت تو
قسم به روح عدالت قسم به خون شهید
که بوده قتل تو از شدت عدالت تو
زامدار دو عالم توئی ولی افسوس
که کرد بر تو ستم روز و شب رعیت تو
به گنج های جهانت احاطه بود ولی
نبود زره و اسب و تیغ، ثروت تو
تو آن بزرگ جوانمرد روزگار استی
که دشمن آمده شرمنده از عنایت تو
چگونه در بر طفل یتیم لرزیدی
الا زمام دو گیتی به دست قدرت تو
عبادت همه پیغمبران اطاعت خلق
قبول حضرت حق نیست بی ولایت تو
نکوتر است ز طاعات جنّ و انس و ملک
به نامهٔ عملم حرفی از محبت تو
به لحظه های شب قدر می خورم سوگند
که شام قدر، شرف یافت از شرافت تو

اگر نگویم این عین ناجوانمردی است
که شد شهید، جوانمردی از شهادت تو
نماز را به شب قدر آبرو بخشید
شهادت تو به سجاده عبادت تو
گشوده گشت ز پیشانی تو با شمشیر
کتاب درد و غم و رنج بی نهایت تو
بسان آیه قرآن که زیر پا افتد
خدا گو است که پا مال گشت حرمت تو
چه قرن ها که بشر پشت سر نهاد و
هنوز زچاه کوفه بر آید صدای غربت تو
به لحظه ای که به مسجد شدی شهید قسم

ص: ۳۴۲

حرم حرم شده از لحظه ولادت تو
توئی وصی و دم و لحم و نفس پیغمبر
به غیر او که دهد دست بر اخوت تو
امیر بودن و بر کفش خویش وصله زدن
ندیده اند مگر از تو در حکومت تو
زبانزد همگان شد به شام و مصر و حجاز
قصیده ای که عدو گفت در فضیلت تو
که داده غیر تو شمشیر خود به دشمن خود
درود بر تو و بر اینهمه فتوت تو
زامدار صف محشری و نیست عجب
که روز حشر به دشمن رسد شفاعت تو
به دادگاه قیامت از آن هراسانم
که قاتل تو شود عفو از کرامت تو
زهی سعادت «میثم» که گشت از آغاز
نصیب دیده او گریه مصیبت تو

شماره ۳۹

یا علی عبد شرمسار توام
هر که ام زائر مزار توام
آنچه یک عمر آرزو کردم
در حریمت به دست آوردم

جَنَّتْ مِنْ دِيَارِ تُو اسْتِ عَلِي
كَعْبَةُ مِنْ مَزَارِ تُو اسْتِ عَلِي
گَر نَهْنَدِ آفْتَابِ رَا بَه كَفْمِ
نِيَسْتِ مَانَنْدِ سَايَةُ نَجْفَمِ
سَالِهَا دُرُ ز دِيدِ گَانِ سَفْتَمِ
هَمَّهُ عَمْرِ يَا عَلِي گَفْتَمِ
سَنَكْ بُوْدَمِ كِه گُوهرَمِ كَرْدَنْدِ
زَائِرِ قَبْرِ حَيْدِرَمِ كَرْدَنْدِ
يَا عَلِي يَا عَلِي گَنَه كَارَمِ
رُوْزِ مَحْشَرِ فِقْطِ تُو رَا دَارَمِ
تُو حَيَاتِ مِنْ وَ مَمَاتِ مِنْ
حَجَّ مِنْ صَوْمِ مِنْ صَلَاةِ مِنْ
جَنَّتْ مِنْ بَه خَاكِ تَرْبَتِ تُو اسْتِ
اَشَكْ چَشْمِ نَثَارِ غَرْبَتِ تُو اسْتِ
بِه تَجَلَايِ تُو دَر خَشِيدَمِ
بَا وِلَايِ تُو شِيْرِ نُوْشِيدَمِ

شیر من کوثر ولای تو بود

ذکر لائیم ثنای تو بود

تا زبان را به حرف بگشادم

پدرم داد یا علی یادم

تا که طفلی دو ساله گردیدم

تاب برخواستن به خود دیدم

شاد بابا ز نوش خندم کرد

یا علی گفت تا بلندم کرد

مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

نخستین نقش عالم یا علی بود

تمام اسم اعظم یا علی بود

ملایک را پس از ذکر خداوند

ز هر ذکری مقدم یا علی بود

چو جان در پیکر آدم دمیدند

هماندم ذکر آدم یا علی بود

از آن شد بر خلیل آتش گلستان

که ذکر او دمام یا علی بود

اگر آن بت شکن بر کف تبر داشت

همان نقش تبر هم یا علی بود

عصا در دست موسی یا علی گفت

دم عیسی ابن مریم یا علی گفت
از آن شد بطن ماهی جای یونس
که ذکرش در دل یم یا علی بود
به چاه و تخت شاهی ذکر یوسف
چه در شادی چه در غم یا علی بود
اگر موسی کلیم الله گردید
کلام او مسلم یا علی بود
دعای حاجیان بر گرد کعبه
صدای آب زمزم یا علی بود
به بام آسمان از صبح آغاز
فلک را نقش پرچم یا علی بود
چو هنگام ولادت گریه کردم
به صورت نقش اشکم یا علی بود
کجا می سوخت شیطان گر ندایش
در اعماق جهنم یا علی بود
نمی شد خلق دوزخ گرز آغاز

ندای خلق عالم یا علی بود

ز بسم الله تفسیرش عیان است

که قرآن مجسم یا علی بود

از اوّل تا به آخر هر چه خواندیم

تمام نخل «میثم» یا علی بود

شماره ۴۰

آمدم بر درگهت با چشم گریان یا علی

تو کریم عالمی من بر تو مهمان یا علی

گر چه سر تا پا گناهم زائر قبر توام

روی لطف و مرحمت از من مگردان یا علی

بوده عمری آرزوی من که در شهر نجف آیم

و بوسم ضریحت از دل و جان یا علی

هر که را دردیست من بیمارم از درد گناه

نیست بر دردم به جز لطف تو درمان یا علی

آمدم چون کعبه قبرت را بگیرم در بغل

با تو بندم بار دیگر عهد و پیمان یا علی

آمدم تا از تو پرسم از چه بعد از قرن ها

مانده قبر همسرت از دیده پنهان یا علی

آمدم تا با تو گویم سائلم در مانده ام

باز کن بر من ز رحمت باب احسان یا علی

آمدم تا با تو گویم مرغ جانم را بگیر
از کرم دور ضریح خود بگردان یا علی
آمدم تا با تو گویم آخر ای چشم خدا
یک نگه کن بر من آلوده دامان یا علی
آمدم تا با تو گویم با همه جرم و خطا
هر که هستم دوست دارم به قرآن یا علی
ای که می دادی غذای خویش را بر قاتلت
لطف کن بر من که هستم از محبانت یا علی

ص: ۳۴۵

آمدم تا با تو گویم یا علی دستم بگیر

پیش از آنکه عمر من آید به پایان یا علی

شماره ۴۱

زهی که شد مرا در این روزگار

معلم ولایت آموزگار

که چامه ای ز سید حمیری به نظم فارسی دهم انتشار

آنچه مضامین که مرا آمده هست از آن سید ذوالاقتدار

گشت خزان گلشنی از ام عمر ماند بیابانی از آن مرغزار

مرغ از آن باغ خزان در هراس شیر از آن بادیه شد در فرار

گشت چو ویرانه سرائی که نیست دامن آن را بجز از مور و مار

مار ولی مرگ از آن بیمناک زهر به دندانش ولی مرگبار

دیده از آن منظره ها اشک ریز منظره جای شتر راهوار

یاد مرا آمدی از آن حیب کان دل شب گشت دلم بیقرار

گوئی در اشم از بس که زد از جگرم ز عشق (آروی) شرار

در عجب که مسلمین خواستند توضیح از رسول و الاتبار

گفتند بعد از تو تو را جانشین کیست در این برهه از این روزگار

بعد تو بسیار بود آزمند تا ببرد ملک تو را آشکار

بعد تو هستند بسی در کمین تا به مقام تو بگیرند پار

گفت نبی گر که نمایم عیان عهد خدا را شکنید آشکار

چونان گوساله پرستان شوید در بر هارون همه ناپایدار

با عقلا روی سخن بود و بس تا که تعقل کند و اختیار

گرم سخن بود که با صوت وحی حکم شد از خالق لیل و نهار

کآنچه تو را وحی شد ابلاغ کن ورنه به پایان نرساندی تو کار

ص: ۳۴۶

خواست بیا ختم رسل آنکه بود در ره فرمان خدا استوار
خواند همان خطبه که مأمور بود دست علی در دستش نوربار
دست علی کرد بدستش بلند داشت چه دستی به چه دستی قرار
بود خداوند و ملائک شهود که گفت آن رسول والاتبار
هر که منم مولاش مولا علی است راضی و قانع نشدش ز کار
گوئی در شدت خشم و غضب بینی شان بریده شد زین شعار
بسته به وی تهمت و در کجروی شدند بر خلاف آن هر دو یار
تا که پس از وفات و دفن رسول کردند آن کفر نهان آشکار
با همه سفارشات نبی زیان نمودند به سود اختیار
بریده از آل شدند و شدند از این برش بقهر یزدان دچار
بر علی از مکر و حیل تاختند تا بود آن حیل و آن کارزار
وصالشان نه با نبی نزد حوض شفیعیشان نه مصطفی پیش نار
حوضی است او را که ز صنعا و شام بیش بود مصافش در شمار
به سوی آن خوش علم افزاشته شوند یاران علی رهسپار
آب مگو رحمت حق موج زن صافتر از نقره بسی خوشگوار
ریگش چون لؤلؤ مرجان ناب که برنجیده مانده در جویبار
ماسه آن بسان مشک خُتن کرانه اش سبزترین مرغزار
میوه ناچیده و خوش رنگ آن روشتر از گوهر شاهوار
پراکند عطر و ریاحین بسی چو بگذرد نسیم ز آن سبزه زار
نسیم پیوسته ز باغ بهشت وزد بر آن حوض و بر آن چشمه سار

ابریقها فزون آن مه جبین زند همی دشمن خود را کنار

ص: ۳۴۷

دور کند دشمن خود را علی چون شتران غیر از آبشار
آب نوشیده نداشتان دهد دور شوید ای که تباهید و خوار
کنید بهر دفع جوع و عطش آب و غذایی دگری اختیار
کوثر و فیضش بود از امتی که بوده اهل بیت را دوستدار
شارب آن حوض کند رو به خلد تشنه بی فیض رود سوی نار
پنج علم بود به محشر عیان یکی سرافراز و نگون است دو چار
یکی از آن چار بود سامری که هست بوبکر در آن روزگار
یکی دیگر غاصب دوّم عمر که بوده جهلش همه جا آشکار
یکی از آن چار همان نفل است خدا کند قبر او پر شرار
یکی معاویه روبه صفت که بدعت آورده بدین بی شمار
پرچم بن عمّ تّبی پیش پیش هست چو خورشید فلک نوبار
امیر مؤمنان که نوشد به حشر محبّ او ز آن آب خوشگوار
آید در نزد رسول خدا پرچمش افراشته و استوار
بهشت سر در خط فرمان او دوزخ از پیش گهش در فرار
بدین سخن کس نشود ناشکیب که هست وحی از طرف کردگار
مدح شما همیشه با (حمیری) است اگر چه جان کند در این ره نثار
درو در پیمبر و مرتضی سلام بر عترت ذوالاقتدار
باشد تا از نفس (حمیری) «میثم» در حشر شود رستگار

شماره ۴۲

من کی ام حبل المتینم

من کی ام حق الیقینم

من کی ام باب المرادم

من کیم فتح المبینم

من کی ام کھف امانم

من کی ام حصن حصینم

ص: ۳۴۸

من کی ام شیرین کلامم

من کی ام شور آفرینم

من کی ام مہر سپہرم

من کی ام ماہ زمینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کیم من نار و نورم

من کیم من عشق و شورم

من کیم عیسی و چرخم

من کیم موسی و طورم

من کیم پیدا و پنہان

من کیم نزدیک و دورم

من کیم من عرش و فرشم

من کیم من خلد و حورم

من کیم من اصل و فرعم

من کیم من ماہ و تینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام دریای جودم

من کی ام پیر و جودم

من کی ام جان رکوعم من کی ام روح سجودم

من کی ام سر قیامم

من کی ام رمز قعودم

من کیم ایمان و دینم

من کیم غیب و شهودم

من کی ام آغاز و پایان

من کی ام یار و معینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کیم من ذوالجلالم

من کیم من ذوالکمالم

من کی ام با اهل دردم

من کی ام در اهل حالم

من کی ام جان رسولم

من کی ام جانان عالم

من کی ام مولای قنبر

من کی ام پیر بلالم

من کی ام مسکین نوازم

من کی ام ویران نشینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام در آسمانم

من کی ام در کھکشانم

من کیم پیدا چو جسمم

من کیم پنہان چو جانم

من کی ام بالای وهمم

من کی ام فوق بیانم

من کی ام روح وجودم

من کی ام جان جهانم

من کی ام سر تا بہ پا معراج رب العالمینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام خیر العباد

من کی ام روح الفؤادم

من کی ام دارالسلامم

من کی ام باب المرادم

من کیم لطف و لطیفم

من کیم جود و جوادم

من کی ام عبدالودودم

من کی ام رب الودادم

من کی ام عین الحیاتم

من کی ام حق الیقینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام جان جهان ها

من کی ام جانان جان ها

من کی ام کہف امان ها

من کی ام غوث زمان ها

من کی ام نور عیان ها

من کی ام س نھان ها

من کی ام ماہ مکان ها

در زمین و آسمان ها

من کی ام ممدوح خلق اولین و آخرینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کیم فصل الفصولم

من کیم اصل الاصولم

من کی ام باب الائمہ

من کی ام صہر رسولم

من کی ام مرد دو عالم

من کی ام زوج بتولم

من کی ام بحر معارف

من کی ام کتز عقولم

من کی ام دانا بہ ہر کس در جان و در جنینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام رکن و مقامم

من کی ام بیت الحرامم

من کی ام دوم فروغم

من کی ام اوّل امامم

من کی ام صحرا مقیمم

من کی ام گردون مقامم

من کتابم من خطابم من جهادم من قیامم من بصیرّ بالعبادم من هدیّ للمتّقینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام خضر حیاتم

من کی ام باب النجاتم

من کی ام روح صفاتم

من کی ام انوار ذاتم

من کیم صوم و صلاتم

من کیم حج و زکاتم

من کی ام شوینده لوح تمام سیّاتم

من امید هر گنه کاری به روز واپسینم

من علی (ع) عالی اعلا امیر المؤمنینم

من کی ام من باء بسم الله الرحمن الرحیمم

من کی ام معنای یاسین رمز قرآن الحکیمم

من کی ام بعد از نبی تنها صراط مستقیمم

من کی ام خیر کثیرم

من کی ام فوز عظیمم

من کی ام دست توانای خدا در آستینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

من حکیمم من کریمم من علیمم

من زعیمم من سمیعم من بصیرم

من کبیرم من عظیمم من حیاتم من ممامم

من سلامم من سلیمم من خلیلم من مسیحم

من ذیحجم من کلیمم من سپهرم من نجومم من امانم من امینم

من علی (ع) عالی اعلا امیرالمؤمنینم

شماره ۴۳

این شنی_دم غریب خست_ه دلی

دل ش_ب زد درِ س_رای عل_ی

گفت ای خاکِ مقدمت شاهی!

یا عل_ی میهم_ان نمی خواهی

شیرحق، آن ب_زرگِ مرد حجاز

در به رویش گشود با روی باز

کای برادر خوش آمدی از راه

میهمان عزیز! بس! مِ اللهُ!

کِرد آن مظه ر تم ام کم ال

میهمان را به خن ده استقب ال

از کرم چون شیر و شبر خویش

میهمان را نشانند در بر خویش

گفت می ل طع ام ه م داری؟

گفت ج انم ت و را ف دا! آری!

شیر حق ت ا چنین جواب شنید

پشت پ رده ز فاطم ه پ رسید

کای نب ی را خجست ه ریحانه!

هست آی ا طع ام در خان ه؟

گفت باش د کمی طع ام، ولی

که فق ط از ب رای ت وست علی

آن گش وده ب ه میهمان آغوش

کِرد ناگ ه چ راغ را خام وش

سفره گست ر د ب ا دل ی آرام

نزد مهمان نه ا د ظ رف طعام

میهمان همچن ان غ ذ ا خ ورد

لقمه از خوان هل اتی م ی خورد

اس دالله نی زب ا م هم ان

دست می برد س وی سف ره نان

خود به ص رف غذا تظاه ر کرد

ک ام خ ود از گرسنگ ی پر کرد

میهمان سیر شد در آن شب تار

لی ک م ولا گرسنه رفت کن ار

الله الله ک ه در ج وانم ردی

چون علی نیست در جهان فردی

شمع خام وش کرد مظهر هو

تا که مهمان خجل نگردد از او

ای وجودت هم ه جوانم ردی

ک رده ب ا اه ل درد هم دردی

حق ز روی تو پرده ها انداخت

جز محمد کسی تو را شناخت

درد عال م گک واه ه م دردی ت

ه ل ات ی قصه جوانم ردیت

جان پاک رسول در تن توست

دست پیغمبران به دامن توست

این تویی ای به نفس خویش امیر

که به دشمن عطا کنی شمشیر

روز در رزم، خش_م_ط_وف_انی

ص: ۳۵۲

شب ز اش_ک_یتی_م، ل_رزانی

روز، بر اوج تخت عزت و جاه

دل شب هم سخن شوی با چاه

روز، شی_رخ_دا ب_ه پیک_اری

شب ب_ه بیمار_ه_ا پ_رست_اری

روز، قلب سپ_اه را زده چاک

شب نهی روی بندگی بر خاک

روز، سلط_ان آفت_اب استی

شب که آی_د ابوت_راب استی

پشت دینی و جوشنت بی پشت

در ز خیب_ر گرفت_ه با انگشت

آسم_ان داغ_دارت_اب و تبت

مرغ شب کشت_ه_نم_از شبت

تو همان نفس احمدی مولا!

هم علی_ه_م محمّدی مولا!

ت_و امام_ی_ام_ام قرآن_ی

پ_ای_ت_اس_ر_تم_ام قرآن_ی

دست تو دست اقتدار خداست

ذوالفقار تو ذوالفق_ار خداست

تو ب_ه محش_ر زمام_داری

تو تو قسی_م بهشت و ن_اری
تو ای هم_ه انبی_ا مسلم_انت
خلد، مشت_اق روی سلم_انت
گ_ه ب_ه مسن_د گ_ه ی بیابانی
ت_و کش_اورزی_ا ک_ه سلطانی؟
تیغ در دست و بیل ب_ر دوش
عقل گردیده محو و مدهوش
ت_و خداون_د را ول_ی هست_ی
هر که هستی همان علی هستی
گرچ_ه «میثم» تو را ثنا خواند
کیست_ی؟ کیست_ی؟ نم_ی داند

شماره ۴۴ رباعی

در مرگ اگر علیست فریاد رسم
شیرینی وقت احتضار است بسم
ای کاش بشوق دیدن رویش بود
صد لحظه احتضار در هر نفسم

احمد علی و علی سراپا همه اوست
نزدیکی این دو چون دو طاق ابروست

لا حول ولا قوه الا بالله کی

جای سه دشمن است در بین دو دوست

عنایتی کن که گدایت شوم

غباری از خاک سرایت شوم

ص: ۳۵۳

کیوتر نغمه سرایت شوم

«میشم» افتاده ز پایت شوم

جان را به یک اشاره مسخر کند علی

دل را به یک نظاره منور کند علی

ایجاد گل ز شعله ی آذر کند علی

یک لحظه سیر عالم اکبر کند

علی بر کائنات جود مکرر کند علی

ناشناخته

وجه خدا، جان محمد علی

فاتح میدان محمد علی

باغ و گلستان محمد علی

تمام قرآن محمد علی

فوق همه خلق و همانند خلق

عبد خداوند و خداوند خلق

شماره ۴۵

نفس نفیس مصطفی یا علی (ع)

کعبه گرفت از تو صفا یا علی (ع)

تو در زمین و آسمان رهبری

عقدہ گشای دل پیغمبری

تو شهر علم نبوی را دری

پشت نبی روی خدا یا علی (ع)

یاد تو ذکر لب خاموش من

مدح تو هنگام سخن نوش من

لحمک لحمی است دُر گوش من

از لب ختم الانبیا یا علی (ع)

وجه خداوند تعالی توئی

غیر نبی از همه اولاً توئی

شیر خدا علی (ع) اعلا توئی

یار نبی در همه جا یا علی (ع)

ای حرم از مقدم تو محترم

مادر تو زاده تو را در حرم

مکه زمیلاذ تو رشک ارم

جان جهانت به فدا یا علی (ع)

ما زترا بیم و توئی بوتراب

ما همگان ذره و تو آفتاب

آیه مدح تو بود در کتاب

نص صریح انما یا علی (ع)

بعد نبی حضرت خیر الانام

فاطمه (س) را کیست بجز تو امام

ای بتواز قادر مَنان سلام

ص: ۳۵۴

توئی توئی تو مقتدا یا علی (ع)

گاه سخن نوش محمد (ص) توئی

یار و هم آغوش محمد (ع) توئی

بت شکن دوش محمد (ص) توئی

به بیت ذات کبریا یا علی (ع)

با که نبی همدم و همراز بود؟

بیت که بر بیت خدا باز بود؟

دین زنبرد که سرافراز بود؟

نبی که را گفت ثنا یا علی (ع)

کی به أحد جان نبی را خرید؟

کی به أحد جز تو نود زخم دید؟

بدر به شمشیر که فتح آفرید؟

جز تو که بد شیر خدا یا علی (ع)؟

جز تو خدا را که ید و عین بود؟

مهر که غیر از تو بما دین بود؟

بازوی کی، بازوی ثقلین بود؟

در صف پیکار و غزا یا علی (ع)؟

ای خرد گشته بوصف تو گم

آیه اکملت لکم دینکم

مدح چه کس بوده به صحرای خم؟

از تو نمی شود جدا یا علی (ع)؟

شماره ۴۶

بازوی کردگار، علی بود و بس،

علی (ع) سردار نامدار، علی بود و بس،

علی (ع) فردی که گشت گرد نبی بین دشمنان

با زخم بی شمار، علی بود و بس،

علی (ع) مردی که جبرئیل زسوی خدا

بر او آورد ذوالفقار، علی بود و بس،

علی (ع) در ليله المييت به جای نبی که خفت

تا جان کند نثار، علی بود و بس،

علی (ع) شیری که روبهان همه از بیم تیغ او

گفتند الفرار، علی بود و بس،

ص: ۳۵۵

علی (ع) مرد افکنی که خواند رسولش تمام دین

در روز کارزار ، علی بود و بس،

علی (ع) آن کو به نص انفسنا جان احمدش

فرمود کردگار ، علی بود و بس،

علی (ع) آن بت شکن که بر سر دست نبی

شکست بت ها خلیل وار ، علی بود و بس،

علی (ع) آنکس که مصطفی به غدیرش امام خواند

در بین صد هزار ، علی بود و بس،

علی (ع) آن عاشقی که در دل شب گرد نخل ها

بگریست زار زار ، علی بود و بس،

علی (ع) کوهی که در برابر یک ناله یتیم

میگشت بی قرار، علی بود و بس،

علی (ع) آنکو به پایداری و صبر و شهامتش

دین گشت پایدار ، علی بود و بس،

علی (ع) حقی که حقّ به دو روی و، وی به دور حق

گشتند چون دو یار ، علی بود و بس،

علی (ع) مردی که استخوان به گلو بهر حفظ دین

در دیده داشت خار ، علی بود و بس،

علی (ع) سیف الهی که شخص رسول خدا

بر او میکرد افتخار ، علی بود و بس،

علی (ع) وجه اللہی کہ در دل شب رخ بہ خاک سود

با چشم اشکبار ، علی بود و بس ،

علی (ع) عین اللہی کہ ہر چہ نبی دیدہ بود

او میدید آشکار ، علی بود و بس ،

علی (ع) رزم آوری کہ دشمن او از کرامتش

گردید شرمسار ، علی بود و بس ،

ص: ۳۵۶

علی (ع) مولود کعبه کز قدم خویش کعبه را

بخشید اعتبار ، علی بود و بس،

علی (ع) آنکو که شد ولایتش از جانب خدا

محکمترین حصار، علی بود و بس،

علی (ع) آنکو که قاتلش به عنایات و رحمتش

بودی امیدوار ، علی بود و بس،

علی (ع) عرشی که چون حسین و حسن ذات کبریا

دادش دو گوشوار ، علی بود و بس،

علی (ع) مردی که در زقلعه خیر گرفت و کند

با دست اقتدار ، علی بود و بس،

علی (ع) عبدی که دست قدرت او کرد در سپهر

خورشید را مهار ، علی بود و بس،

علی (ع) (میثم) بدین قصیده خود انصاف ده بگو

دین را زمامدار، علی بود و بس، علی (ع)

شماره ۴۷

کیستم من بنده ای از فرط عصیان شرمگینم

روز و شب باران خجلت بارد از ابر جینم

خیزد از پرونده جرم و گناهم دود و آتش

خلق پندارند همچون لاله خلد برینم

زاغ بودم لیک در بین هزاران بوده جایم

خار بودم سالها در باغ با گل همنشینم
دانه ای از خود ندارم تا در این مزرع فشانم
هرچه است از خرمن فضل و معانی خوشه چینم
راه سخت و بار سنگین پای خسته دست خالی
مرگ بر گرد سراسرست و قبر دائم در کمینم
زینتی با خود ندارم اشک سرخ از دیده بارم
تا مگر رنگین ز خون دیده گردد آستینم
نه نهالم تا دهم گل ، نه گلم تا عطر بخشم

ص: ۳۵۷

با که گویم وای برحالم که نه آنم نه اینم
خوی دیوم باشد و دستم به دامان فرشته
روی زشتم باشد و مشتاق وصل حور عینم
روز اول داشتم بخت سلیمان حیف کاخر
گشت غارت ناگهان با دست اهریمن نگینم
راه روشن لیک غافل می روم با چشم بسته
وای اگر یکباره خود را در دل دوزخ بینم
پاسخ مثبت به شیطان داده و تسلیم نفسم
من که آوای خدا افکنده از هر سو طینم
بار معبودا تو دانی با تمام کج روی ها
راست گویم خادم کوی امام راستینم
گر به دوزخ پا گذارم آتشم گردد گلستان
چون به دل باشد تولای امیر المومنینم
نی عجب گر اهل محشر رامعین و یار کردم
گر بود مولا امیر المومنین یار و معینم
شیر حق نفس محمد (ص) قائل قول سلونی
آن که حب اوست را هم آنکه مهر اوست دینم
میرسد از منبر کوفه ندای او به گوشم
کی تمام خلق عالم من امام العالمینم
گمراهان را رهنمایم مومنین را پیشوایم

مسلمین را مقتدایم مصطفی را جانشینم

من علیم عالیم دانای اسرار نهانم

انجم آرای سمایم کار پرداز زمینم

قائم استم دائم استم عالم استم حاکم استم

فاضل استم و اصل استم مرشد روح الامینم

من به قرآن بآء بسم الله رحمان الرحیم

مومنون و کوثر و طاها و قدر و یوسینم

انبیا را جان جانم نفس ختم الانبیایم

اولیا را حکم رانم عبد خیر الحاکمینم

آل عمران ، مائده ، اعراف ، توبه ، هود ، نوحم

ص: ۳۵۸

مومن و شورا و فتح و صافات و حشر و تینم

در مقام بندگی آید زمن کار خدائی

دستگیر کل خلق از اولین و آخرینم

گفته قرآن چنگ باید زد به جبل الله جمیعا

اهل عالم دست پیش آرید من جبل المتینم

من معزالمومنینم من مذل المشرکینم

من بصیرا بالعبادم من هدی للمتقینم

روز محشر چاره پرداز و اصحاب الشمال

پیشوا و رهبر و مولای اصحاب الیمینم

انما در شان من نازل شده ای اهل عالم

در رکوع خویشتن دادم به سائل چون نگینم

روح و مصداق الم نشرح لک صدرک منم

من ز آن که آرامش به قلب پاک ختم المرسلینم

تا قیامت گر شود تفسیر از نهج البلاغه

نیست خطی از خطوط صفحه علم الیقینم

پرچم نصر من الله است و خود فتح قریب

در نبرد ناکسین و قاسطین و مارقینم

آستانم آسمان است و زمین گرد نعالش

خود هم فرمان و دست حق بود در آستینم

دردمندان را دوایم بی نوایان را نوایم

بی پناهان را پناهم بی معینان را معینم

خاک و باد و آب و آتش در پی فرمانگذاری

در شمال و در جنوب و در یسار و در یمینم

صبح خلقت بندگی آموختم خیل ملک را

باطنین نغمه ایاک نعبد نستعینم

رایت فتح الفتوحم آیت نصر خدایم

پیشتاز زاهدانم پیشوای عارفینم

باب شهر علم سرمد کفو زهرا جان احمد

شیر و شمشیر محمد (ع) مظهر جان آفرینم

من همان شاهم که هنگام سحر با روی بسته

ص: ۳۵۹

با فقیران هم کلامم با یتیمان همنشینم
من همان شاهم که می خندم بروی دردمندان
گرچه خود از غصه لبریز است قلب نازنینم
روز یار خلق و شب همبازی طفل یتیمم
همنشینی با فقیری را به شاهی برگزینم
من همان شاهم که بار پیرزن گیرم
به دوش چون تنور او بود در دل شرار آتشینم
گر بینم اشک غم می ریزد از چشم
یتیمی می رود تا عرش اعلا آه از قلب حزینم
گرچه هستی رو سیه (میثم) به اجر این قصیده
دستگیر و شافع و یارت به روز واپسینم

شماره ۴۸

خرد را یافتم گفتم علی (ع) کیست
بگفت آنکس که وصفش حد کس نیست
علی (ع) حسینست در آئینه غیب
که وصفش از زبان ما بود عیب
علی (ع) ویران نشین عرش پیماست
از این پایین تر از آن نیز بالاست
گه از اوج فلک بر خاک بینش
گهی از خاک بر افلاک بینش

نه لوح و نه سپهر و نه قلم بود

علی (ع) عبد خدا پیش از عدم بود

همه در هر زمان وصفش شنیدند

نمی دانم و را کی آفریدند

علی (ع) روشنگر پیش از زمان هاست

علی (ع) خورشید آنسوی مکان هاست

علی (ع) سری مگو در ذات معبود

علی (ع) عبدی که پیش از بود هم بود

علی (ع) چشم خدا دست خدا بود

خدا داند که کی بود و کجا بود

چه می گویم که میدانند علی کیست؟

ص: ۳۶۰

علی (ع) اعجوبه ای در ملک هستی است

علی (ع) با آن که از هر اوج بالاست

بهر کس بنگری گوید وی از ماست

علی (ع) با حق و حق با او چو پرگار

یدور الحق علیه حیثما دار

علی (ع) ماهی که در هر دل درخشید

بیک شب در چهل منزل درخشید

علی (ع) هم حق بود هم محور حق

گواهی می دهد پیغمبر حق

علی (ع) آه دل بشکسته دل هاست

علی (ع) فریاد از عصیان خجل هاست

علی (ع) شمعی که عمری بی صدا سوخت

چراغ عدل را در عالم افروخت

که غیر از او بقاتل شیر بخشید؟

که جز او خصم را شمشیر بخشید؟

شب معراج نشنیدی که احمد

در آن خلوت سرای حی سرمد

بهر جانب که چشم خویش بگشود

علی (ع) بود و علی (ع) بود و علی (ع) بود

گهی بالا نشین بزم دادار

گهی ویرانه را شمع شب تار

چنان با مستمندی می شدی دوست

که مینداشتند این مقتدا اوست

سراپا اشک بود و خنده می کرد

نشاط کودکی را زنده می کرد

بیابان را چنان از اشک پوشید

که هر نخلی ز چشمش آب نوشید

علی (ع) ای سر نامعلوم هستی

علی (ع) ای اولین مظلوم هستی

علی (ع) ای ناشناس آفرینش

علی (ع) ای انبیاء را از تو بینش

قلم لرزان زبان قاصر سخن پست

تهی دستم تهی دستم تهی دستم

چه گویم تا نریزد آبرویم

تو خود گو کیستی تا من بگویم

تو ابر فیض و ما دشت کویریم

تو فریاد رهائی ما اسیریم

تو شاه هر دو عالم ما گدائیم

تو دست حق و ما بی دست و پائیم

شجاعت تکیه بر تیغ تو داده

جوانمردی به پایت ایستاده

ادب تعظیم برده بوذرت را

شرف بوسیده دست قنبرت را

بزرگی بنده کوچکتر تو است

بلندی خاک مقداد در تو است

بلاغت را سخن های تو فصاحت

تکیه بر تیغ تو داده ولایت

آب از جوی تو خورده محبت

میوه از باغ تو برده عبادت

بوسه زن بر بوریات

شهادت خاک محراب دعایت

تو حقی و حقیقت را زعیمی

طریقت را صراط المستقیم

تو از صبح ازل با حق نشستی

تو تا شام ابد هستی و هستی

تو ممدوح خدا در هل اتائی

تو مصداق نزول انمائی

تو در از قلعه خیر گرفتی

تو جا بر دوش پیغمبر (ص) گرفتی

الا رنج دو عالم را خریده

الا فریادهایت ناشنیده

الا ای از رعیت دیده آزار

سخن با چاه گفته در شب تار

غمت را از شرار آه پرسم

روم در کوفه و از چاه پرسم

الا چاهی که رازت در درون خفت

بگو شبها علی (ع) با تو چه میگفت

چرا راز علی (ع) در دل نهفتی

چرا خاموش ماندی و نگفتی

کدامین گنج در گنجینه داری

برون ریز آنچه را در سینه داری

بگو تا باز دانش جان بگیرد

بگو تا تیرگی پایان بگیرد

بگو تا نور از عالم برآید

شرار از (سینه) میثم برآید

شماره ۴۹

ای نجف از مزار پاک علی

ای وجود تو گشته خاک علی

ای سرشت من و سوست همه

ای بهشت من و بهشت همه

ای تراب ابوتراب، نجف

شهر زیبای آفتاب، نجف

از وطن رو به این در آورم

مهر آل پیمبر آوردم

ای ولی خدا سلام علی

حجّت کبریا سلام علی

خاک دریّه ی بتولم کن

روسپاهم، بدم، قبولم کن

گر چه یک عمر زیر دین توام

هر که ام عاشق حسین توام

زائر در گه شما هستم
زائر ار نیستم گدا هستم
تو کریمی منم گدات علی
به امیدی زدم صدات علی
عشق مولی الموالیم باشد
هستیم دست خالیم باشد
دست خالی و بار سنگین است
کلّ سرمایه ی گدا این است
تو که در هر دلی بود حرمت
تو که قاتل خجل شد از کرم
کی زنی دست رد به سینه ما
ای تولّای تو سفینه ی ما
کیست جان رسول غیر از تو
کیست زوج بتول غیر از تو
کیست غیر از تو جان پیغمبر
کیست جز تو کننده ی خیر
آنکه بازوی نفس بست تویی
آنکه در کعبه بت شکست تویی
کیست مقصود کعبه غیر از تو
کیست مولود کعبه غیر از تو

کیست غیر از توم ای ولی خدا

رهبر خلق و همنشین گدا

فاتح بدر و افتخار حنین

پدر زینین، ابوالحسنین

به نماز و دعای نیمه شب

به مناجات و اشک و تاب و تبت

به اذان شب شهادت تو

به خلوص تو و عبادت تو

به نوای دل شکسته ی تو

به جبین به خون نشسته ی تو

به صدای دعا و زمزمه ات

به حسین و حسن به فاطمه ات

حال کز مرحمت رهم دادی

جای در پر تو مهم دادی

وقت مردن بیا به دیدارم

به خدا من فقط تو را دارم

«میثم» خاک راه میثم تو

قطره ای اوفتاده در یم تو

شماره ۵۰

طبع شعر کمیت می خواهم

مدد از اهل بیت می خواهم

طبع خواهم به وسعت دو جهان

که گشایم به وصف شیعه دهان

کیست شیعه حقیقتی مظلوم

یک تجسم ز چارده معصوم

شیعه یعنی کتاب اهل البیت

شیعه یعنی شرار شعر کمیت

شیعه یعنی روایتی کامل

شیعه یعنی قصیده ی دعبل

شیعه یعنی همیشه یار امام

چون فرزددق به پیش روی هشام

شیعه یعنی پیمبر و عترت

پای تا فرق، مظهر عترت

شیعه یعنی تب ولای علی

راه پیمای پا به پای علی

شیعه یعنی حقیقت ایمان

شیعه یعنی ابوذر و سلمان

شیعه یعنی مؤذنی چو بلال

در نماز علی و احمد و آل

جان شیعه همیشه بر لب اوست

خون شیعه بقای مکتب اوست

ص: ۳۶۴

پدر شیعه کیست شیر خداست

مادر شیعه حضرت زهراست

شیعه هر زخم کز عدو خورده

ارث از مادر و پدر برده

شیعه پشت سر علی بوده

شیعه راه غدیر پیموده

شیعه را از ازل علی مولاست

شیعه تا حشر شیعه ی زهراست

شیعه از تازیانه باکش نیست

نقش تسلیم در ملاکش نیست

شیعه از لحظه ی در و دیوار

جان به راه علی نموده نثار

شیعه دائم کفن به گردن اوست

قتل محسن شروع کشتن اوست

این حقیقت همیشه معلوم است

شیعه ظالم گُش است و مظلوم است

در سقیفه چو فتنه شد آغاز

دست ها شد به شیعه کشتن باز

شیعه عادت به هر بلا دارد

ریشه در خاک کربلا دارد

بر معاویّه لعن باد مدام
که از او روز شیعه بودی شام
بوده او را هماره عیش و خوشی
شُربِ خمر و قمار و شیعه کشی
شسته از خون شیعه دامن اوست
خونِ عمّارها به گردن اوست
در زمان یزید و ابن زیاد
رفت ظلم معاویه از یاد
آلِ عبّاس تا توانستند
راه بر شیعه ی علی بستند
نسل ها از پیامبر کشتند
از معاویّه بیشتر کشتند
آنچه بر شیعه زین گروه رسید
گشت روی بنی امیّه سفید
شصت فرزند از پیمبرشان
گشت یک شب جدا زتن سرشان
آب بستند بر مزار حسین
شخم گردید لاله زار حسین
حمله بردند از یمین و یسار

سر بریدند از تن زوَار

ای بسا شیعیانِ زندانی

دسته دسته شدند قربانی

در سیه چال ها به سر بردند

همه زیر شکنجه ها مردند

دفن شد زنده زنده پیکرشان

گشت زندان خراب بر سرشان

شیعه ارث از ائمه اش برده

شیعه زخم سقیفه را خورده

سلفیون که خصم مولایند

خلف قاتلان زهرایند

رویشان از شرار خشم اله

همچو پرونده ی سقیفه سیاه

پدر این گروه، بی پدر است

قاتل دختر پیامبر است

این خلف ها که سخت نا خلفند

همه از دودمان این سلفند

نه فقط وارثان این پدرند

از پدر هم حرام زاده ترند

راه اجداد خویش پیمودند

پنجه در خون شیعه آلودند
شکر، هر لحظه قادر هورا
که نبودند روز عاشورا
اگر اینان در آن زمان بودند
بدتر از خولی و سنان بودند
به خداوندی خدا سوگند
به شهیدان کربلا سوگند
به کتاب خدای لم یزلی
به محمّد (ص) به فاطمه به علی
به همه انبیا به چار کتاب
به همه لحظه های روز حساب
به حسن نور چشم پیغمبر
به حسین و به نه امام دگر
به حدید و به مؤمنون و به نور
به دُخان و به نازعات و به طور
به صفا و به مروه و زمزم
به مقام و حطیم و حجر و حرم
به شهیدان شیعه تا محشر
به حسین و به اکبر و اصغر
به دل داغدیده ی زینب

به سرشک دو دیده زینب

به لیبی که رسول بوسیده

ضربه از چوب خیزران دیده

جان شیعه همیشه بر لب اوست

خون شیعه حیات مکتب اوست

هر چه دشمن درنده تر گردد

شیعه با مرگ زنده تر گردد

آی نسل پلید زهرا کش

تا صف حشر آل طاها کش

چشمتان کور، شیعه پاینده است

تا ابد مکتب علی زنده است

شیعه از خون حیات می گیرد

کشته گردد ولی نمی میرد

شعر «میثم» که سخت کوبنده است

شعله هایی همیشه طوفنده است

شماره ۵۱

الا ای تیرگی های شب ای خاموشی صحرا

زمین ها آسمانها کهکشان ها گوش سر تا پا

ببینید از دل بشکسته آوای که می آید

که نزدیک است بنیاد فلک را بر کند از جا

کدام افتاده از پائی به خاک تیره افتاد

که گوئی خاک ، معشوق است و او چون عاشقی شیدا

به پای نخل های کوفه اشک کیست میبارد ؟

که آب از چشمه چشمش بنوشد نخله خرما

به گرد نخل ها در ظلمت شب گشتم و دیدم

امیر المومنین را محو ذات خالق یکتا

نه خوش از حجیم و نی هوای جنتش

بر سر نه در افسوس دیروز و نه در اندیشه فردا

ز خشم افکنده بر اعضای دنیا لرزه و گوید

که ای دنیا چه خواهی از علی عالی اعلا

منه پوسیده دامت را به زیر پنجه شاهین

میفشان دانه های پوچ خود را جانب عنقا

ص: ۳۶۷

تو و این خط و خال و عاشقان سینه چاک تو
من و این اشک و آه و ناله و بیداری شب ها
من از آغاز عمر خود طلاق دائمت گفتم
ز چشم دورتر شو دور ، غری غیری ای دنیا
نه سیراب از تو می گردند بلکه تشنه تر گردند
اگر ریزی به کام تشنگان خود و صد دریا خدا
داند ز کل گنج هایت دوست تر دارم
که طفلی بی پدر لب وا کند گوید به من بابا
بگرد ای آسمان دیگر نیابی رهبری چون من
که با اشک فقیری شهریاری کند سودا
به روز از تیغه شمشیر او خون عدو ریزد
به شب از چشم گریانش بیارد اشک در صحرا
ندارم بیم خیزد گر همه عالم به جنگ من
ولی از گریه طفل یتیمی لرزدم اعضا
اگر با حلقه های آهنینم سخت بر بسته
کشاندم به اوج کوه ها بر سخره صما
و گر از سیم و زر پر گردد این گردون و
گویندم که از آن تو دنیا و تمام هست آن یکجا
به مزد اینکه گیرم دانه ای را از دم موری
به حق حق نیازم ز خود مور ضعیفی را

امیر مومنان و ظلم بر افتادگان هرگز

علی مرتضی و رنج بر بیچارگان حاشا

با مهر و وفا مردم زمن دیدند بی وقفه

بی در پاسخم جور و جفا کردند بی پروا

میان دوستان خود چنان تنهای تنهایم

که شب با چاه ، دور از چشم یاران میکنم نجوا

ص: ۳۶۸

از آن کودک که دارد شوق بر پستان مام خود
علی را مرگ خوشتر با چنین غم های جان فرسا
چه شب هائی که نان دادم به سائل ها
و بشنیدم که می گفتند یا رب از علی برگیر داد ما
نه آن سائل مرا بشناخت در دامان تاریکی
نه من در نزد او کردم برایش نام خود افشا
تو هم دنیا چو آن سائل مرا نشناختی هرگز
که خون کردی دل زار مرا پیوسته بی پروا
تو ، بین دشمنان ، دست توانای مرا
بستی تو حقم را گرفتی و نهادی در کف اعدا
تو فرزند مرا در بین آن دیوار و در کشتی
تو پیش چشم من سیلی زدی بر صورت زهرا
تو دست ظلم بگشودی زدی بر خانه ام آتش
تو تنها حامیم را پشت در انداختی از پا
ز من مخفی مکن ای چرخ دون پرور که می دانم
همین شب ها به خون سر شود مظلومیم امضا
همین شب ها به محراب دعا در مسجد کوفه
به خاموشی گراید مشعل تابنده تقوی
مکن مخفی زمن دنیا که خود آگاهم و دانم
شود فرقم دو تا در راه ذات خالق یکتا

همین شب ها چو شب های سیاه مسجد کوفه

شود در ماتمم نیلی لباس زینب کبری

علی از شدت عدل و مروت کشته شد

(میثم) که جاوید است تا صبح قیامت عدل آن مولا

شماره ۵۲

بُن اسلام باشد پنج نزد حق تعالی

که با این پنج هر مؤمن شود تکمیل کالایش

ص: ۳۶۹

هر آنکو دعوی دین می کند این پنج را باید
نماز و روزه و حجّ و زکوه است و تولّایش
ولایت گر نبود آن چار مردود است نزد حق
که این فی المثل روح است و آن چارند اعضایش
ولایت چیست مهر مرتضی و حبّ اولادش
ندارد بهره از دین هر که نبود مهر مولایش
مرا غیر از علی بعد از پیمبر نیست مولایی
که در قرآن ولی الله خوانده حق تعالیست
الا یا اهل عالم من کسی را دست حق دانم
که شد مُهر نبوّت در حرم جای کف پایش
بتی کو سرنگون شد در حرم با دست آن مولا
به گوش جان شنیدم یا علی می بود آوایش
کند از چاه کنعان آفتابی آسمان ها را
به یوسف سایه ای افتد اگر از قَدّ و بالایش
اگر در حشر با ذکر علی آند خلق الله
عجب نبود جهنّم بسته گردد جمله درهایش
بیان اوست توحیدی که توحید است تفسیرش
جمال اوست قرآنی که قرآن است معنایش
به یک ذره عطا محو است صد خورشید تابانش
به یک قطره کرم غرق است صد توفنده دریایش

مسیح آسمانی را طیب جسم و روح است این
که می ریزد زیک لبخند صد گردون مسیحایش
اگر صورت بپوشد عالمی ماند به تاریکی
و گر رخ برفروزد مهر سوزد پیش سیمایش
دل عیسی ابن مریم موجی از دریای اعجازش
گل موسی ابن عمران خاکی از صحرای سینایش
شود سر تا به پا شوق و رها سازد نبوت را

ص: ۳۷۰

اگر اذن شبانی یابد از درگاه موسایش

جنون دیوانه ای در کوچه های شهر، مجنونش

جنان فرش قدوم خانه بر دوشان صحرایش

پیمبر جان کلّ انبیا، او جان شیرینش

کتاب الله روی کبریا این روی زیبایش

تماشای جمال خویش در روی علی می کرد

معاذ الله اگر بودی خدا روی تماشایش

علی حرف الف بین حروف مصحف خلقت

از آن رو در خلاق چون الف دیدند تنهایش

علوم انبیا یک قطره از دریای تعلیمش

کمال اولیا یک شمه از درس الفبایش

به قلب عرشیان مهرش، به چشم فرشیان نورش

به دوش مصطفایش پا، در آغوش خدا جایش

یدالله است و عین الله، وجه الله و نور الله

خدایا عبد، خوانم یا خداوند تعالایش

به شیطان گر نگاهی افکند رضوان کشد نازش

زرضوان گر کند قطع نظر نار است مأوایش ملک گر خاک سلمانش

شود تا حشر طوبی له فلک بی مهر مقدادش

اگر گردید ایوایش کرامت آبی از جویش، ملاحظت خاکی از کویش

امامت آستان بوسش، قیامت راه پیمایش

اگر عین اللّٰهش خوانی جهان چون نقطه در چشمش

و گر وجه اللّٰهش خوانی خدا بینی به سیمایش

مترسانید از خشم جحیمم در صف محشر

مُحِبِّ شیر داور از جهنّم نیست پروایش

به گوش جان همانا حکم صوت وحی را دارد

نیی کاندرا نیستان یا علی برخیزد از نایش

نلغزد پا، نلرزد تن، نیاید خم به ابرویش

اگر خلق جهان خیزند در میدان هیجایش

اگر چشم عنایت از کرم بر دیو بگشاید

ص: ۳۷۱

عجب نبود که فرش راه گردد زلف حورایش

زند لبخند بر مرگ پدر طفل یتیم آری

اگر بیند امیرالمؤمنین گردیده بابایش

نگویم خالق یکتاست آن یکتای هستی را

ولی گویم بود یکتا چو ذات پاک یکتایش

سزاوار است هر کس لب فرو بندد زاو صافش

زبان فردا بر آید از دهن چون مار کبرایش

خداوندی به خلقت می کند رای خدا عزمش

دل آرایی ز خالق می کند روی دل آرایش

فلک با مهر مولا همچنان گردیده و گردد

چه آغازش، چه پایانش، چه امروزش، چه فردایش

خوشا آنکس که هر شب هم نشینی با علی دارد

که هر آن ليله القدری بود شب های احیایش

اگر بت سجده بر خاک قدوم قبرش آرد

فلک گردد زمین بوسش، ملک گردد جبین سایش

شود پرونده ی طاعت به محشر کوهی از آتش

مگر مولا زند مُهر و کند از لطف امضایش

به هر سائل توان بخشد به دست جود، دنیایی

اگر دست سؤال آرد به دامن کلّ دنیایش

هر آنکس شد خراب از کوثر مهر و ولای او

ز گلزار جنان آبادتر دنیا و عقبایش
تمنای خلاق را بر آرد در صف محشر
هر آنکس از علی غیر از علی نبود تمنایش
تولای علی فوق عبادات است نزد حق
خوشا آنکس که باشد هم تولاً هم تبرایش
اگر قسیس با مهر علی انجیل بگیرد
مسیحا بوسه ها آرد به دیوار کلیسایش
برهن بسته چشم و گوش خود را و
نمی داند که دائم یا علی گویند در بت خانه بت هایش

ص: ۳۷۲

به نیل افتد اگر نور علی موسی شود ماهی
زقاف آید اگر بانگ علی، جبریل عنقایش
به گردون ولایت هر که جز روی علی بیند
به اعمی می شود توهین اگر خوانند اعمایش
اگر در طور سینا اوفتد یک جلوه از حُسنش
هزاران موسی عمران شود غرق تجلّایش
الهی با همه آلودگی از تو دلی خواهم
که غیر از یا علی ذکری نخیزد از سودایش
محمّد (ص) در شب معراج خلوت کرد چون با حق
به آوای علی می کرد صحبت ربّ اعلایش
کند رشک گلستان خلیل الله دوزخ را
اگر ذکر امیرالمؤمنین خیزد ز ژرفایش
به اسم اعظم داور عجب نبود که در محشر
اگر بخشند خلقت را به تار موی زهرایش
خدا را، خود به جان او قسم می داد پیغمبر
سپس او را دعا می کرد بالعل گهر زایش
به آیین قدر کردم نگه او بود فرمانده
به دیوان قضا کردم نظر او بود طغرایش
علی افلاکی و حیف است بین خاکیان باشد
کجا باشد فرشته جا در آغوش هیولایش

به محراب عبادت آن چنان محو خدا گردد

که در حال نماز آرند بیرون تیر از پایش

به خاک رهرو راه ولایش سجده باید برد

که هر خار مگیلان می شود یک نخل طوبایش

خوش آن چشمی که در رؤیا ببیند ماه رویش را

به از بیداری عمر است آن یک لحظه رؤیایش

کجا «میثم» کند وصف علی با آنکه می داند

ز وصف خلق غیر از شخص پیغمبر میرایش

ص: ۳۷۳

بود مست تو لای علی تا لحظه ی آخر

کز اول پر ز صهبای ولایت بود مینایش

شماره ۵۳

به خود آی، یک لحظه ای دل خدا را

بکش دیو نفس و بیفکن هوا را

گر آزادی از دام شیطان حذر کن

و گر نه بنده ای بندگی کن خدا را

هیاهو رها کن هم آغوش هو شو

دعا باش و بگذار لفظ دعا را

سراپای دردی و محتاج درمان

فراموش کردی طیب و دوارا

بینداز ای قطره خود را به دریا

فنا شو که گیری زمام بقا را

به سعی ار نکوشی چه حاصل زسعیت

صفا تا نداری چه پویی صفا را

بود به زصد سال شب زنده داری

اگر دور از خود کنی یک خطا را

چو جام ولا خواهی از دست ساقی

بکش عاشقانه سبوی بلا را

چه حاصل زآبادی این سرایت

که ویرانه بگذاشتی آن سرارا
چه خیری زیگانگان شد نصیب
که دادی ز کف دامن آشنا را
خوراکت شده همّت و قبله ات
زن ندانی که خود مسلمی یا نصارا
اگر مسلمی سر به تسلیم آور و
گر نه شیعه، یار علی باش، یارا
وَلّی خدا رکن دین جان احمد
که در دست دارد زمام قضا را
خدا و رسولش شناسند تنها
چنان کو شناسد رسول و خدا را
به جز او نبینم که یک عمر چشمش
ندیده است جز طلعت کبریا را
رکوع و زکوه علی هر دو با هم

شرف داده اند آیه ی انما را

برای علی بود کز گفتن کن

خدا کرد ایجاد ارض و سما را

به غیر از وجود علی را

نبینی شناسی اگر نقطه ی تحت بار را

به مهر نبوت نظر کن شرف

بین که دست الهی نهاده است پارا

علی داد شمشیر خود را به قاتل

علی کرد مبهوت، بذل و عطا را

علی چون پدر مهربان با یتیمان

علی چون برادر نوزاد گدا را

علی در اُحد با نود زخم کاری

سپر گشت یا جان و تن مصطفی را

کند سرخ از خون دشمن زمین را

دهد آب از اشگ خود نخل ها را

صدای علی مانده در چاه کوفه

الا چاه آزاد کن این صدا را

جوانمرد را باید این چار خصلت

که هر چار را شیر حق بود، دارا

به مسکین تواضع، به سائل تبسم

به دشمن مرّوت، به قاتل مدارا
به روغن نیالود نان جوین را
ندیدند در سفره اش دو غذا را
بر اندام، پیراهن وصله دارش
به قنبر دهد جامه ی پربها را
ببیند که پامال گردیده حقّش
نیارد برون دست خیر گشا را
سه شب کرد با جرعه ای آب، افطار
شرف داد با بذل نان هلّ آتی را
به کف گر بود کوه کاه و
طلایش کند اوّل انفاق کوه طلا را
وجودش همه محو الله و
عمری هم آغوش گردید دریای لا را
علی بود شب زنده داری که

یک صبح نمی دید در خواب آن مقتدا را

بلرزد وجودش زاشگک یتیمی

بلرزاند از خشم ارض و سما را

چو خلخال گیرند از پای یک زن

بگرید، بیچد به خود آشکارا

خجل گردد از گریه ی پیر زالی

بینند در اوج قدرت حیا را

وجود است یک تربت پاک و در بر

گرفته چو جان جسم مولای ما را

خدا فاتح جنگ ها گردد آری

چو گیرد علی بر کف خود لوا را

کند روشن از صیقل ذوالفقارش

به قلب محمّد (ص) چراغ رجا را

جدا باد از هم همه عضو عضوم

سوای علی خواهم ارما سوا را

چراغ چهل آسمان و عجب نی

که روشن کند یک شبه چل سرا را

زبگذشته و حال و آینده داند

به از آنکه دیده است هر ماجرا را

علی می تواند علی می تواند

که بر مور بخشد صعود هما را

علی می تواند علی می تواند

کند جا به جا صبح و ظهر و مسا را

علی می تواند علی می تواند

کند حبس در قلب مغرب عشا را

علی می تواند علی می تواند

به موسی دهد یا بگیرد عصا را

خدا نیست اما خداوند عالم

به او داده این قدرت و اعتلا را

علی ای تمام عدالت که آخر شدی

کشته ی عدل خود آشکارا

رها می کنی خصم را

از کرامت عطا می کنی چون به بینی

خطا را جهادت بقا داد دین نبی را

ص: ۳۷۶

غدیرت نگه داشت غار حرا را
وجود نبی بود و عدل تو مولا
که امّ القرا کرده امّ القرا را
ثنای تو را گر نگویم چه گویم
برای که خواهیم زبان ثنا را
تو آن مرد بی منتهایی
که دیدی هنوز ناشده انتها را
تو در بندگی کرده ای کبریایی
تو دادی نشان صورت کبریا را
خدا را ندیده عبادت نکردی
تو دیدی خدا را تو دیدی خدا را
تو شصت و سه سال عاشق مرگ
بودی که شمشیر آمد به فرقت گوارا
تو در سجده از فرق قرآن گشودی
تو شستی زخونت نماز و دعا را
تو ایثار کردی تو ایثار کردی
به یکتایی دوست فرق دوتا را
تو صبح شب قدر را قدر دادی
تو کردی عزا شام احیای ما را
ندا داد جبریل کای اهل عالم

شکستند یکباره رکن هدی را
فلک تیره شو تا که عباس و زینب
نبینند آن فرق از هم جدا را
بریزید ای اشگها تا قیامت
که خون جوشد از سینه ی سنگ خارا
قلم بشکن و لب فرو بند «میثم»
خدا مدح باید کند مرتضی را

شماره ۵۴

رها به کوی هوا و اسیر خویشتم
تمام هیچم و بر لب بود هماره منم
مگر که دوست مرا کرامتش بخرد
و گر نه خواجه بود عاجز از فروختنم
هزار حیف که عمری گذشت و می گذرد
همان میانه مرداب دست و پا زدنم
جحیم ز آتش عصیان من فرار کند
ص: ۳۷۷

به روز حشر گر از چهره پرده برفکنم

دلم زشام سیاه فراق تیره تر است

چه روی داده که خوانند شمع انجمنم

نه نغمه ای، نه نوایی، نه بال پروازی

چه روی داده که امروز مرغ این چمنم

نه پای رفتن و نه روی ماندن است

مرا نه اقتدار خموشی، نه طاقت سخنم

به روز حشر که هر کس گناه خویش کشد

چه می کند به تن این کوه آسمان شکنم

تمام روزنه ها بسته بر رویم اما امیدوار

به فیض ولای بوالحسنم

از آن تخلص خود را نهاده ام «میثم»

که پر ز گوهر مدح علی بود دهنم

شماره ۵۵

کیستم من غرق بحر رحمتم

دوست دار اهل بیت عصمتم

پیش از آن کاب و گلم را سختند

با تولاشان دلم را ساختند

هر که هستم پاک یا آلوده ام

سر به خاک عصمت سوده ام

روز اول انتخابم کرده اند

ذره بودم آفتابم کرده اند

شمع گشتم آب گشتم سوختم

عشق را با شاعری آموختم

شعر من با چاه کوفه هم صداست

ناله نشنیده شیر خداست

شعر من یک شعله در جان همه است

آهی از فریادهای فاطمه (س) است

شعر من در خلوت و در انجمن

از سر بالای نی گوید سخن

شعر من جان رسیده بر لب است

شعله ای از خطبه های زینب است

شعر من نبود حکایت‌های نی

نه به ساقی کار دارد نه به می

شعر من آوای چنگ و تار نیست

با خم زلف نگارش کار نیست

هر چه هستم یا ضعیفم یا قوی

در قصیده در غزل در مثنوی

این سعادت از ازل شد قسمتم

من زبان اهل بیت عصمتم

شعر من سوزد درون هر دلیست

ناله زهرا و فریاد علیست

آه دو مظلوم تاریخ بشر

هر یکی از دیگری مظلوم تر

فاطمه از عمق جان فریاد کرد

بارها از امت استمداد کرد

خون دل از دیده در مشجد فشاند

و زپی حجت خطبه خواند

داد از انصار در بیداد خواست

اوس و خزرج را به استمداد خواست

خانه انصار را کوبید شب

هیچکس در پاسخش نگشود لب

عایشه بانگی زد و بر خاستند

در جوابش لشکری آراستند

پاسخش دادند در قول و عمل

حاصلش شد جنگ خونین جمل
ای بسا خون گشت جاری بر زمین
ریخت سرها از یسار و از یمین
عایشه چون دشمن شیر خداست
امت از هر گوشه با او هم صداست
پاسخ زهرا که یار حیدر است
قتل محسن بین دیوار و در است
کیست حیدر حُسن ذات کبریا
کیست حیدر نفس ختم الانبیا
کیست حیدر جود از او کامل شده
هل اتی در شأن او نازل شده
کیست حیدر آنکه حق را لمس کرد
با سر انگشت رد شمس کرد
کیست حیدر آنکه جان را ترک گفت
در خطر جای رسول الله خفت
کیست حیدر آنکه در حال نماز
تیر از پایش در آوردند باز

کیست حیدر آنکه در جنگ احد

یک تنه یار رسول الله شد

کیست حیدر آنکه روز کار زار

از خدا شد هدیه بر او ذوالفقار

کیست حیدر آن که ختم المرسلین

خواند روز جنگ او را کَلِ دین

کیست حیدر آنکه حق مطلق است

حق هماره با وی و وی با حق است

در شجاعت در عبادت در کمال

در فصاحت در بلاغت در جمال

در قضاوت در مروت در نبرد

بود اول بود آخر بود فرد

کی سزد بود او شود خانه نشین

جاهلی گردد امیرالمؤمنین

خود گرفتم چشم پوشم از غدیر

چون شود نادان به عقل کل امیر

او در شهر علوم احمدی است

این تیمم را نمیدانست چیست

تا به جای نور ظلمت نصب شد

حق زهرا حق حیدر غصب شد

شب پرستان شعله ها افروختند
روز روشن بیت حق را سوختند
از در بیت خداوند ودود
جای نور علم بالا رفت دود
در غم خورشید شد عالم سیاه
ابر سیلی ماند بر رخسار ماه
شیر حق با آنکه بُد یار همه
گشت اجرش خانه بی فاطمه (س)
دست شیطان تا قیامت باز شد
ظلم و جور و حق کشی آغاز شد
حاصل این فتنه و مکر و دغل
نهروان گردید و صفین و جمل
ریخت در هم سر به سر اوضاع دین
شد معاویه امیرالمؤمنین
لشگر او فتنه ها انگیختند
خون یاران علی را ریختند

گشته پرپر، لاله های احمدی

گشته شد مظلوم، حجر بن عدی

پیش آن مرد علی مرد خدا شد سر

فرزندش از پیکر جدا ای بسا منبر

که در آن روز و شب بر امیرالمؤمنین کردند

سَب نهروانی ها به حیدر تاختند

تا به محرابش زیبا انداختند

دست شومی از سقیفه شد دراز

کشت حیدر را به محراب نماز

بادهای تیره از هر سو وزید

تا زمام افتاد در دست یزید

تلخ تر از زهر، کام خلق شد

شارب الخمری امام خلق شد

این شغال از آن سقیفه شد برون

زوزه از مستی کشید و ریخت خون

لعن بر آن نادرست و کج نهاد

کز همان آغاز خشت کج نهاد

آن که حق مرتضی را غصب کرد

این شقی را بر خلافت نصب کرد

آن که بَخِ گفت و از حیدر برید

از تن فرزند زهرا سر برید
آن که محسن کشت با ضرب لگد
بر گلوی خشک اصغر تیر زد
ریسمان گردن جبل المتین
شد غل بازوی زین العابدین
تیری از شست سقیفه جست جست
آمد و بر حنجر اصغر نشست
از سقیفه شعله ها افروختند
تا حریم کربلا را سوختند
خولی و شمر و سنان و حرمله
سر به سر بودند از این سلسله
پور مرجانه اگر سفاک شد
زاده از این مادر ناپاک شد
از سقیفه حکم طغیان داده شد
صد چو حجاج بن یوسف زاده شد
بی پدرهایی که خصم حیدرند

تا ابد زائیده ی این مادرند

ای برادر دین حق جوئی اگر

جز به سوی آل عصمت رو مبر

لاله بی فیض علی خار است و خس

دین بی مهر علی کفر است و بس

فرق بین کفر و دین از من بگیر

هست حدّش از سقیفه تا غدیر

جانشین و جان پیغمبر علیست

گر به شهر علم آئی در، علیست

خط حیدر خط اتقی الاتقیاست

راه دیگر راه اشقی الا شقیاست

(میثم) از مهر ولایت نور باش

ای غدیری از سقیفه دور باش

شماره ۵۶

مصطفی جانانِ کلّ خلقت و جانس علی است

در حقیقت حق اگر حقّ است میزانش علی است

دل اگر بیمار گردد از علی گیرد شفا

نفس اگر آید به میدان مرد میدانش علی است

هیچ می دانی که باشد مسلم کامل عیار

آنکه در طّی طریق آغاز و پایانش علی است

بی علی هرگز نشاید دم زدینداری زدن
کلّ ایمان را کسی دارد که ایمانش علی است
ز آن کتاب الله می بالد که از بدو نزول
هل اتی و کوثر و تطهیر و فرقانش علی است
آتش نمرود اگر چه شد گلستان بر خلیل
بر گلستانش چه حاجت کو گلستانش علی است
کشتی توحید را از حمله ی طوفان چه باک
رام شو طوفان، که این کشتی نگهبانش علی است
در کتاب آفرینش سیر کردم یافتم
صفحه و اوراق و باب و متن و عنوانش علی است
اوست آن عبدی که بر عالم خدایی می کند

ملک نامحدود حق پاینده، سلطانش علی است

با فقیر آنگونه بنشیند که نشناسد فقیر

اینکه گردیده چراغ بیت ویرانش علی است

روز بین مردم و شب در کنار نخل ها

آنکه باشد روی خندان چشم گریانش علی است

آنکه کفش خویش را در اوج قدرت وصله زد

آنکه پوشد جامه ی نو، بر غلامانش علی است

ای خوشا آن زخم بی مرهم کز او گیرد شفا

ای خوشا آن درد بی درمان که درمانش علی است

گر چه از جهل زمینی ها دلش خون بود خون

آنکه باشد آسمان در تحت فرمانش علی است

آنکه دیده از رعیت دمبدم آزارها

نکه دشمن هم بود ممنون احسانش علی است

قهرمانی که به دشمن می دهد شمشیر خویش

می شود سراپا محو و حیرانش علی است

حکفرمائی که بار پیره زن گیرد به دوش

می شود هم بازی پریشانش علی است

باب شهر علم، استادی که می باید شود

صد هزاران بوعلی طفل دبستانش علی است

شافع محشر که روز حشر می باید زنند

انبیا دست تو سَل را به دامانش علی است

ناز بفروشد به جَنّت، پشت بر رضوان کند

آنکه خُلد و جَنّت و فردوس و رضوانش علی است

گر چه انسان در جلالت برتر آمد از مَلک

آنکه باید خواند بالاتر زانسانش علی است

سفره دار عالمِ خلقت که موجودات دهر

تا قیامت بوده و باشند مهمانش علی است

مردِ مردانِ جهان پیر جوانمردان که خلق

خوانده اند از راد مردی شاه مردانش علی است

ص: ۳۸۳

دیده نگشاید به دیدار چراغ آسمان

آنکه شمع محفل و ماه فروزانش علی است

ای خوش آن مسکینِ بیماری که در آغوشِ شب

هم طیب درد او هم یار پنهانش علی است

جانِ جانان آنکه احمد گفت این جان من است

ای هزاران جانِ عالم باد قربانش علی است

گنج دار کلّ هستی، سفره دار نان خشک

آنکه نان خشک بود و دُرّ دندانش علی است

رهرو سالک نیوید جز طریق اهل بیت

عارف کامل کسی باشد که عرفانش علی است

نفس پیغمبر که باید خواند از قول رسول

حجّت حق، کلّ ایمان، جانِ قرآنش علی است

رکن توحیدی که از آغاز تا پایانِ عمر

لحظه ای غافل نشد از حَیِّ سبحانش علی است

آنکه در محراب خون فزت برّ الکعبه گفت

آنکه قاتل هم نشد محروم از احسانش علی است

آنکه انگشتر به سائل داد هنگام رکوع

در نماز از پا برون آرند پیکانش علی است

حدّ خلقت نیست «میثم» مدح آن مولا کند

آنکه باید مدح ذات منّانش علی است

فصل بهار آمد و صوت هزارها

آید بگوش جان زدل لاله زارها

کی دوست سبز شو تو هم از نکهت بهار

لبخند زن چو گل بسر شاخسارها

سر سبز شو زفیض بهار و پهای خیز

همچون نهال گل بلب جویبارها

اعجاز بین که از نفس صبحدم شده

دامان باغ چون دل شب زنده دارها

سوسن دهان گشوده به تیریک

سال نو نرگس بخنده دل برد از رهگذارها

هر برگ لاله آینه روی کبریاست
در آن توان جمال خدا دید بارها
بخشد گل بنفشه به گلزار نور سبز
چون تاج گوهری بسر شهریارها
دامان باغ با همه سبزی و خرمی
از ژاله سرخ گشته چو روی نگارها
دست نسیم ناز چمن میکشد بیاغ
یا شانه میزنند بگیسوی یارها
کسال شد خزان درون را کنی بهار؟
ای پشت سر نهاده خزان و بهارها
هر روز تو طلوعه نوروز بود و تو بودی
چو نقش کهنه به روی جدارها
وقت شکفتن است چو گل بشکف ای عزیز
در باغ گل مباش همانند خارها
مانند گل درون و برون را بهار کن
ور نه زمانه دیده بسی گلعدارها
چون کاروانیان که کنند از برت عبور
بگذشته است و میگردد روز گارها
داری هزارها پر پرواز تا خدا
بیرون بیا زقافله نی سوارها

دست ولا بدامن شیر خدا بزن
تا پا نهی باوج همه اقتدارها
نفس نبی ولی خدا کفو فاطمه
گردونه دار گردش لیل و نهارها
عبد خدا خدای دو عالم که داده است
توحید را زبندگیش اعتبارها
مهر حلال زادگی خلق مهر اوست
تا حشر بین طایفه ها و تبارها
بگشای گوش هوش نگفتم علی
خداست گفتم خدای داده باو اختیارها
او نیز بنده ایست خداوندگار را
کش بنده اند خیل خداوند گارها
بالله اگر دهد نفسش فیض بر جحیم
روید هماره لاله زاعماق نارها
نبود عجب زهمدمی خار راه او
گل سبز گردد از دل سرخ شرارها

رضوان کشیده ناز بلالش بیدل
جان جنت کند بقنبر او افتخارها
با بغض او لبی که بگوید مدام
ذکر ناپاک تر بود زلب میگسارها
یک خردل از محبت او را نمیدهم
بخشند اگر چه کوه طلایم هزارها
در سینه آن دلی که بود خالی از علی
دل نیست مرده ایست درون مزارها
حُبِّش دهد امید بهر فرد ناامید
مهرش بود قرار دل بی قرارها
پویند راه قنبر او ره روان عشق
بوشند پای میثم او سربدارها
یا مظهر العجائب یا مرتضی علی
ای رویت آفتاب تمام مدارها
بی مدح تو ترانه شادی بگوش من
غمگین تر است از نفس سوگوارها
گر آسمان صحیفه شود نخل ها قلم
با دست خلق پر شود آن صفحه بارها
یک صفحه از کتاب کمال تو نیست،
نیست ای فضل تو برون زحدود و شمارها

آن دو که ادعای مقام تو داشتند
قنبر زهم کلامیشان داشت عارها
هر غزوه ای که گشت بپا روزگار دید
از تو نبردها و از آنان فرارها
این از عنایت تو بود یا علی که من
یک عمر داده ام به مدیحت شعارها
نوشی که بی ولای تو بکام من
بالله بود گزنده تر از نیش مارها
تا وقت احتضار نهی پا به دیده ام
ای کاش بود هر نفسم احتضارها
از چشمه ولایت تو آب میخورد
روید زنخل (میثم) اگر برگ و بارها

شماره ۵۸

در مکتب اهل فضل و ایمان

قرآن، علی و علی ست قرآن

ص: ۳۸۶

توحید، علی، علی ست توحید

ایمان، علی و علی ست ایمان

اعمال، علی، علی ست اعمال

میزان، علی و علی ست میزان

معبودِ هماره غرق معبود

انسان همیشه فوق انسان

در کوی وصال او پرد دل

از خاکِ قدوم او دمد جان

عالم به در سر اش سائل

خلقت به یم عطاش مهمان

مرهون شفاش نجل مریم

محتاج دعاش پور عمران

یک ذره او هزار خورشید

یک قطره او هزار طوفان

یک جمله او هزار حکمت

یک گفته او هزار عرفان

یک بنده حکمتش ابوذر

یک شیفته ولاش، سلمان

یک آینه از جمال او نور

یک سوره ز وصف اوست فرقان

کعبه به ولادتش مزین

عالم به ولایتش مسلمان

خلقت همه عبد و اوست مولا

عالم همه مور و او سلیمان

خیبرشکن رسول اکرم

سردار سپاه حی سبحان

پیراهن نو تن رعیت

پیران کهنه سهم سلطان

کی دیده چنین بزرگواری؟

کی داشته این عطا و احسان؟

در اوج حکومت از کرامت

بر طفل یتیم می پزد نان

فردا به فرشته می کند ناز

گر یک نظر افکند به شیطان

بر دادن خاتمش کند فخر

ختم رسل و خدای منان

گه تیغ کشد به حفظ اسلام

گه رنج برد برای قرآن

ای ماه، نهاده رو به خاکت

ای داده به آفتاب فرمان

تو کیستی ای تمام تاریخ؟

تو کیستی ای امام دوران؟

تو کیستی ای هماره پیدا؟

تو کیستی ای همیشه پنهان؟

ص: ۳۸۷

هم وهم ز وصف توست عاجز

هم عقل ز کار توست حیران

یک خوشه ز خرمن تو فردوس

یک لاله ز روضه تو رضوان

گر عمر جهان تمام گردد

مدح تو نمی رسد به پایان

مرهون دعای توست عالم

محتاج عطای توست درمان

تو بودی و ما همه نبودیم

بستیم به دوستیت پیمان

از پای تو چشم برنداریم

از دست دهیم اگر سر و جان

ماییم و تولی و تبری

جان را بستان و این دو مستان

با مهر تو دوزخ است جنت

بی مهر تو جنت است نیران

دامان شما و دست «میشم»

ای دست دو عالمت به دامان!

حمید سبزواری

محراب کوفه امشب در موج خون نشسته

یا عرش کبریا را سقف و ستون شکسته

سجاده گشته رنگین از خون سرور دین

یا خاتم النبیین، یا خاتم النبیین

از تیغ کینه امشب فرقی دو نیم گردید

رفت آن یتیم پرور، عالم یتیم گردید

دیگر نوای تکبیر از کوفه بر نیامد

نان آور یتیمان دیگر ز در نیامد

غمخوار دردمندان امشب شهید گردید

امشب جهان ز فیض حق ناامید گردید

تنها نه خون به محراب از فرق مرتضی ریخت

امشب شرنک بیداد در کام مجتبی ریخت

امشب به کوفه بذر کفر و ضلال کشتند

مرغان کربلا را امشب به خون کشیدند

تیغ نفاق امشب بر فرق وحدت آمد

امشب به نام سجاده خط اسارت آمد

امشب به محو خادم، خائن دلیر گردید

آری برادر امشب زینب اسیر گردید

باب عدالت امشب مسدود شد بر انسان

امشب بنای وحدت در کوفه گشت ویران

امشب جهان ز فیض حق ناامید گردید

امشب بنام قرآن، قرآن شهید گردید

سجاده گشته رنگین از خون سرور دین

یا خاتم النبیین، یا خاتم النبیین

شعر از: حمید سبزواری

سعدی

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

ج_____ بار در م_____ ناق_____ ب او گفت هل اتی

زور آزم_____ ای قل_____ عه ی خی_____ بر که ب_____ ند او

در یک_____ دگر شکست ب_____ ه بازوی لافتی

مردی که در مصاف زره زره پیش بسته بود

تا پی_____ ش دش_____ منان نکنن_____ د پش_____ ت بر عزا

ش_____ یر خدا وص_____ فدر م_____ یدان و بحر جود

جان بخ_____ ش در نماز و جهان سوز در وغا

دی_____ باچه ی م_____ روت و دی_____ وان م_____ عرفت

لشک_____ رش ف_____ توت و س_____ ردار ات_____ قیا

فردا که هر کسی به شفیع زبند دست

ماییم و دس_____ ت و دامان معصوم مرتضی

محمد رضا شریفی

آن که با عالم بالا سر و سودا دارد

روزگاری است که ماوی به دل ما دارد

همه عمر دویدیم پی اش بی حاصل

غافل از آن که درون دل ما جا دارد

کار هر کس نبود مرده دلی زنده کند

مگر آن کس دم جان بخش مسیحا دارد

عاشقی در طلب مال و منالی نبود

عشق مجنون تهی دست تماشا دارد

همه بالند به هر چیزی و من می بالم

به علی (ع) چون که تملک به سماها دارد

شب قدر است و سماوات همه غرق سرور

این چنین شب چو تعلق به تولی دارد

شهد شیرین شهادت چو بدین گونه چشید

جبرئیلش ز علی عجز و تمنا دارد
شب نازل شدن وحی و کرامات علی
هر دو هم در دل و هم دیده ما جا دارد
شعر از محمدرضا شریفی

بهجتی شفق

هر کس ترا شناخت غم از جان و سر نداشت
سر داد و سر زپای تو یک لحظه بر نداشت
بالله تجلیات جمال تو گر نبود
از جلوه و جلال خدا کس خیر نداشت
ای ماه من زمانه پس از ختم انبیاء
بهتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت
در کارگاه خلقت اگر گوهرت نبود
نخل تناور بشریت ثمر نداشت
تیغ تو گر نبود شجاعت یتیم بود
داد تو گر نبود عدالت پدر نداشت
تو شاهکار دستگه آفرینشی
عنوان نامه اشرف و فضل و بینشی
موسی که داشت آرزوی دیدن خدا
گو بنگرد ترا که نئی از خدا جدا

بهجتی شفق

ت_ا_ک_ی_ب_ه_ت_م_ن_ای_وص_ال_ت_وی_گ_ان_ه_اشکم_شود

از_ه_ر_م_ژ_ه_چون_س_یل_روانه_خواه_د_به_سرای_د_ش_ب

هج_ران_تو_یا_نه_ای_ت_ی_ر_غ_م_ت_را_دل_ع_ش_اق_ن_ش_ان_ه

ج_مع_ی_به_تو_مشغول_و_تو_غائب_ز_میان_ه

رف_ت_م_ب_ه_در_ص_وم_ع_ه_ع_اب_د_و_زاه_د_دی_دم

ه_مه_را_پیش_رخ_ت_را_ک_ع_و_س_اجد_در_م_ی_ک_ده

ر_ه_ب_ان_م_و_در_ص_وم_ع_ه_ع_ابد_گ_ه_م_ع_ت_کف_دی_رم

و_گ_ه_س_ا_کن_مس_جد_ی_عنی_که_تو_را_م_ی_طل_بم

خ_انه_به_خ_انه_روزی_ک_ه_ب_راف_تند_حری_فان_پی_ه_ر_ک_ار

زاهد_سوی_مسجد_شد_و_من_جانب_خمار

م_ن_ی_ار_طل_ب_ک_ردم_و_اوج_لوه_گ_ه_ی_ار

حاج_ی_ب_ه_ره_ک_ع_به_و_م_ن_ط_ال_ب_دی_دار

او خانه همی جـوید و من صـاحـبـخـانه

هـر در کـه زنـم صـاحبـانـخـانه تویی تو

هـرجـا کـه روم پرتـو کـاشـانه تـوی تـو

در مـی کـده و دیـر کـه جـانـانـه تـوی تـو

مقـصود من از کـعبـه و مـی خـانه تویی تو

من ظور تـوی کـعبـه و بـتـخـانه بـهانه

بـلـبل ز چـمن زان گـل رخـسار نشـان دید

دیـوانـه نـیم مـن کـه روم خـانه به خـانه

عـاقـل بـه قـوانـی نـخـرد راه تـو پـوی د

دیـوانـه بـرون از هـمـه ایـن تـو جـوی د

تـاغـنـچـه بشـکفـته ایـن بـاغ کـه بـوی د

هـر کـس بـه زبـانی صفت حـمدتـو گوید

بـلـبل بـه غـزل خـوانـی و قـمـری به تـرانه

بیـچاره "بـهائی" که دلـش زار غـم توست

هر چند که عاصی است زخیل خدمت توست

امی دوی از عـاطـفت دم بـه دم توست

تـقـصـی رخـیالی بـه امـید کـرم توست

یعـنی که گـنه را به از این نیست، بـهانه

بهانه (شیخ بهایی)

یا علی مهر تو در عالم ذر یافته ام
وَه از این لعل که بی خون جگر یافته ام
تا ترا دیده ز غیر تو نظر پوشیدم
دولت عشق از این حسن نظر یافته ام
من بی مایه کجا دولت عشق تو کجا
آری آن طفل فقیرم که گهر یافته ام
آندرین دشت که در هر قدمش بس دام است
با ولای تو رهایی ز خطر یافته ام
هیچ عصیان به ولایت نرساند ضرری
دراحدیث من این طرفه خبر یافته ام
همه را میرسد از آه سحر صبح وصال
من به شام غم تو آه سحر یافته ام

نفس آماره بود سرکش و ازهمت تست

گاه گاهی که براین دیو ظفر یافته ام

پرتو حسن تو با جان من آن کرد که من

نعمت سوزدل و دیده تر یافته ام

مادرم شهیدِ عَمّت ریخت به کامم

با شیر هنر نوکریّت را ز پدر یافته ام

عمر فانی شد و مدح تو بود حاصل عمر

از نهالی که شکسته است ثمر یافته ام

بارالها من و مهر علی و عشق حسین

آنچه می خواستم امروز دگر یافته ام

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند

جبار در مناقب او گفته هل اتی ۱

زور آزمای قلعه خیبر که بند او ۲

در یکدگر شکست به بازوی لافتی ۳

مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود ۴

تا پیش دشمنان ندهد پشت بر غزا

شیر خدای و صفدر میدان و بحر جود

جانبخش در نماز و جهانسوز در وغا

دبیاچه مروت و سلطان معرفت

لشکرکش فتوت و سردار اتقیا

فردا که هر کسی به شفیعی زنند دست

ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

به جز از علی نباشد به جهان گره گشایی

به جز از علی نباشد به جهان گره گشایی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی

چو به کار خویش مانی در رحمت علی زن

به جز او به زخم دل ها ننهد کسی دوايي

ز ولای او بزن دم که رها شوی ز هر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجایی

بشناختم خدا را چو شناختم علی را

ص: ۳۹۲

به خدا نبرده ای پی اگر از علی جدایی
علی ای حقیقت حق علی ای ولی مطلق
تو جمال کبریایی تو حقیقت خدایی
نظری ز لطف و رحمت به من شکسته دل کن
تو که یار دردمندی تو که یار بینوایی
همه عمر همچو "شهری" طلب مدد از او کن
که به جز علی نباشد به جهان گره گشایی
(عباس شهری)

شماره دو

به جز از علی نباشد به جهان گره گشایی
طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلایی
چو به کار خویش مانی
در رحمت علی زن
به جز او به زخم دل ها نهد کسی دوايي
ز ولای او بزن دم که رها شوی ز هر غم
سر کوی او مکان کن بنگر که در کجایی
بشناختم خدا را چو شناختم علی را
به خدا نبرده ای پی اگر از علی جدایی
علی ای حقیقت حق

علی ای ولی مطلق

تو جمال کبریایی

تو حقیقت خدایی

نظری ز لطف و رحمت

به من شکسته دل کن

تو که یار دردمندی

تو که یار بینوایی

همه عمر همچو "شهری"

طلب مدد از او کن

که به جز علی نباشد

به جهان گره گشایی (عباس شهری)

صامت بروجردی

هر که را خواهند در حشمت سلیماننش کنند

باید اول خاک پای شاه مردانش کنند

آنکه شاهان جهان با تخت و تاج سروری

آرزوی آستان بوسی ز درباننش کنند

آن خدایی را کز او از بس خدایی دیده اند

فرقه ای تهمت بر او بندند و یزدانش کنند

ص: ۳۹۳

آنکه هنگام سواری در فلک فوج ملک

ماه را نعل سمند برق جولانش کنند

لاف یک رنگی چو زد با قنبرش خورشید را

تا ابد هر شب بدین عصیان بزندانش کنند

صالح و شیث و شعیب و هود و داوود نبی

جمله کسب معرفت اندر دبستانش کنند

هفت ایوانش کلاه مهر و مه از سر فتد

سر به بالا چون برای سیر ایوانش کنند

نیست واجب نیست ممکن بلکه اندر عقل و نقل

نی همین و نه همان هم این و هم آتش کنند

یکجو از مهر علی آید فزون اند عیار

با عبادتها کونین ار که میزانش کنند

دردمندان را سر کویش نه گر دار الشفاست

حیرتم آن درد را پس با چه درمانش کنند

پیکری باریک گردد در عبادت گر چو مو

بی ولایش همزم نیران سوزانش کنند

چرخ اگر باشد نباشد خم چو در تعظیم او

طوق لعنت در گلو مانند شیطانش کنند

(صامت بروجردی)

ز عهده ی که برآید بجز خدای علی
که گوید آنچه بود در خور ثنای علی
نگر به چشم بصیرت که جمله موجودات
نشسته اند سر سفره عطای علی
نبود لطف و صفایی به بوستان وجود
نگشته بود اگر جلوه گر صفای علی
چو بلبلان چمن نغمه سر دهند به باغ
رسد به گوش زهر پرده ای نوای علی
به نحوه ای که سزاوار طاعت است خدا
نکرده است کسی طاعتش سوای علی
هر آنچه داشت علی داد از برای خدا
هر آنچه هست خدا را بود برای علی

سزد که سایه به خورشید محشر اندازد

به هر سری که فتد سایه هوای علی

اگر رضای خدا را طلب کنی هشدار

رضای حق نبود جز که در رضای علی

رسانده ای به یقین دست خود به جبل الله

به چنگ آری اگر دامن ولای علی

برای گفتن مدحش زیان گویایی

همیشه می طلبد صاعد از خدای علی

محمد حسین صغیر اصفهانی

شماره یک

از الف اول امام از بعد پیغمبر علی است

آمر امر الهی شاه دین پرور علی است

ب برادر با نبی بیرق فراز دین حق

بحر احسان باب لطف بی حد و بی مر علی است

ت تبارک تاج و طاها تخت و نصراله سپاه

تیغ آور خسرو مستغنی از لشگر علی است

ث ثری مقدم ثریا متکا ثابت قدم

ثانی احمد به ذات کبریا مظهر علی است

ج جاه و قدرش ار خواهی به نزد ذوالجلال

جل شانه جز نبی از جمله بالاتر علی است

ح حدوئش با قدم مقرون حدیثش حرف حق

حاکم حکم اللهی حیه در حیدر علی است

خ خداوند ظفر خبیر گشا مرحب شکار

خسرو ملک ولایت خلق را رهبر علی است

د داماد نبی دست خدا دارای دین

داعی ایجاد موجودات از داور علی است

ذ ذاتش ذوالجلال و ذالمنن وز ذوالفقار

ذلت افزا بر عدوی ملحد ابتر علی است

ر رفیع القدر و والا رتبه روح افزا سخن

رهنمای خلق عالم ساقی کوثر علی است

ز زبر دست و زکی و زاهد و زهد آفرین

زیب بخش مسجد و زینت ده منبر علی است

س سعید و سید و سرور سلونی انتساب

سر لا رطب و لایا بس سر و سرور علی است

ش شفیع المذنبین شیر خدا شاه نجف

شمع ایوان هدایت شافع محشر علی است

ص صدیق و صبور و صالح و صاحب کرم

صبح صادق از درون شب پدید آور علی است

ض ضرغام شجاعت پیشه ی روشن ضمیر

ضاری کز ضربش المضروب لایخبر علی است

ط طیب طبع دان مطلوب ارباب طلب

طاق نه کاخ مطبق طرح را لنگر علی است

ظ ظهیر ملک و ملت ظاهر و باطن امام

ظل ممدود خدای خالق اکبر علی است

ع عین الله و علی جاه و علام الغیوب

عالم علم علی الاشیا ز خشک و تر علی است

غ غران شیر یزدان غیرت الله المبین

غالب اندر غزوه ها بر خصم بد گوهر علی است

ف فصیح و فاضل و فخر عرب میر عجم

فارس میدان مردی فاتح خیبر علی است

ق قلب عالم امکان قسیم خلد و نار

قاضی روز قیامت خواجه ی قنبر علی است

ك كنز علم ماكان و علوم مايكون

كاشف سر و علن از اكبر و اصغر على است

ل لطفش شامل احوال كل ما خلق

لازم التعظيم شاه معدلت گستر على است

م ممدوح صحف موصوف تورات و زبور

مصحف وز انجيل را مصداق و المصدر على است

ن نظام نه فلک از نام نیکش وز جمال

نور بخش مهر و ماه و انجم و اختر على است

و واجب منزلت ممکن نما والا گهر

واقف از ماوقع و از ما وقع یک سر على است

ص: ۳۹۶

هـ_ هو الهادی المضلین فی الصراط المستقیم

هر چه بهتر خوانمش صد بار از آن بهتر علی است

ی یدالله فوق ایدیهم یکی از مدح او

یک سر از یا تا الف هر حرف را مضمیر علی است

آدم و نوح سلیمان و خلیل بی خلل

موسی با اقتدار و عیسی با فر علی است

جان علی جانان علی ظاهر علی باطن علی

می علی مینا علی ساقی علی ساغر علی است

گویی ار مدح علی دیگر چه غم داری صغیر

یاور خلق جهانی گر ترا یاور علی است

شاعر: محمد حسین صغیر اصفهانی

شماره دو

غیر انسان هر چه باشد ظل انسان است و بس

معنی انسان همانا شاه مردان است و بس

هست هستی فی المثل جسمی که در وی جان علیست

وین بود روشن که بود جسم از جان است و بس

هر که خود را سوخت بی باکانه چون پروانه دید

شمع بزم آف_رینش شیر مردان است و بس

لفظ ایمان راهزاران معنی ار بینی بهل

عشق او بگزین که این معنای ایمان است و بس

گوهر مهر وی ار داری به دل رو شاد زی
زانکه در محشر همین گوهر درخشان است و بس
مدح او می خوان به تورات و به انجیل و زبور
تا نگویی وصف او آیات قرآن است و بس
در شب معراج احمد در خود و در عرش و فرش
دید هر جا بنگرد حیدر نمایان است و بس
خاک راه اهل عرفان شو تو هم او را بین

ص: ۳۹۷

زانکه این دولت نصیب اهل عرفان است و بس

انبیاء و اولیاء را فیض از او می رسد

نور بخش انجـم آری مهـر تابان است و بس

آدم و ادریس و شیث و هود را باشد مجیر

نی پناه نوح و داوود و سلیمان است و بس

در دل ماهی به دریا مونس یونس هم اوست

نی انیس یوسف اندر چاه و زندان است و بس

از زبان پور مریم هم بود ناطق به مهد

هم سخن در طور نی با پور عمران است و بس

هیچ دانی از چه گردون را دمی نبود قرار

مرتضی را در پی انجام فرمان است و بس

مهر با آن گرم جولانی به میدان وجود

شاه ملک انما را گـوی چوگان است و بس

در " و ان من شیء " تحقیق ار رود هرذره را

بر امیر المومنین بینی ثنا خوان است و بس

حضرتش را کرده میکائیل از جان چاکری

اندر این درگه نه جبرائیل دربان است و بس

از ازل گسترده خوان نعمت او تا ابد

اولین و آخرین را رزق از این خوان است و بس

هفت دریا پیش بحر لطف او دانی که چیست

جدولی ان_در کنار بح_ر عمان است و بس

هشت کیهان را هم او فرمانده و فرمانروا

نی که تنها حکم او جاری به کیوان است و بس

هشت خلد و هفت اختر شش جهت زو بر قرار

نی قوام پنج حس و چار ارکان است و بس

ص: ۳۹۸

می کند ثابت ملاقاتش به گاه نزع جان
این که جان جمله را آن شاه جانان است و بس
یا علی ای آنکه اندر کشور غیب و شهود
شخص عالی جاه ذوالعزّ تو سلطان است و بس
جنت و نیران ندانم چیست اندر کیش من
قرب تو جنت بود بُعد تو نیران است و بس
کرده ای لاهوتیان را نیز مات خویشتن
عقل ناسوتی نه تنها در تو حیران است و بس
در بیابان غمت بس خضرها سرگشته اند
وادی حی_رت هم_انا این بی_ابان است و بس
نی همین پروانه سوزد از شرار عشق تو
بلکه بلبل هم ز سودای تو نالان است و بس
خسروا شاها "صغیر" آن بنده شرمنده ات
کش به درد بی دوا لطف تو درمان است و بس
سال و ماه و هفته و روز و شب از درگاه تو
هرچه از او می رسد اکرام و احسان است و بس
سالها باشد که باشد غرق بحر رحمت
هم به خوان نعمت تا هست مهمان است و بس

شماره سوم

طریق عشق دیده ی من غیر دیدار علی جوید؟ نجوید

یا زبانم غیر اوصاف علی گوید؟ نگوید
دست من غیر از کتاب مدح او گیرد؟ نگیرد
پای من غیر از طریق عشق او پوید؟ نپوید
مزرع جانم که آب آن بُود از جوی رحمت
اندر آن غیر از گیاه مهر او روید؟ نروید
ذوق مهرش کی چشد بیگانه، بگذر زین توقع
این گل خوشبوی را جز آشنا بوید؟ نبوید
ز اُستماع مدحش افشان اشک شوقی گر توانی

ص: ۳۹۹

آب دیگر نامه ی عصیان ما شوید؟ نشوید
دایه ی لطفش دهد شیر عنایت طفل دل را
جز به شوق آن کَبَن طفل دلم موید؟ نموید
آن که خواهد مأمنی جوید، «صغیر» اندر دو عالم
به ز درگاه امیرالمؤمنین جوید؟ نجوید؟
شعر از استاد صغیر اصفهانی

شماره چهارم

نادِ علی قلم به لوح نوشت این سخن به خطّ جلی:
نبی مدینه ی علم و دَرِ مدینه علی
در این مدینه از این در در آ که در دو جهان
رسی به حصنِ امانِ خدایِ لم یزلی
تو را حقیقتِ عرفانِ حق همین باشد
که ره بری به شناسایی نبی و ولی
به جز ولای علی هیچ نیست راهِ نجات
چنین شده است مقدر ز قادر آزلی
مدد چو خواهی از آن مظهر العجائب خواه
که از حق است به احمد خطاب «نادِ علی»
خدای مثل ندارد ولی علی باشد
خدای را مَثَل، اندر مقام بی مَثَلی
بریخت خون معاند به ذوالفقارِ دو سر

نمود فتح معارک به بازوان یلی

ز عمرو و زید به جز عمرو عاص از رزمش

تُرد جان بدر آن هم ز فرط بلجیلی

شها! به وصف تو الکن بود لسان «صغیر»

به دست، هیچ ندارد به غیر منفعلی

شعر از استاد صغیر اصفهانی

فؤاد کرمانی

کعبه خلوت گه اسرا فراوان علیست

بیت حق جلوه گر از روی درخشان علیست

در جهان مرد عمل باش و علی را بشناس

که ترازوی عمل کفه و میزان علیست

ای کج اندیش مکن غصب خلافت زیرا

به خدا بعد نبی سلطنت از آن علیست

روز محشر که گذرنامه جنت طلبی

آن گذرنامه به امضاء و به فرمان علیست

داد گاهی که به فردای قیامت برپاست
حکم حکم علی و محکمه دیوان علیست
کشتن "مرحب" و بگرفتن خیبر در کف
خاطرات خوش دیباچه دوران علیست
دور شو ای پسر "عبدود" از دیده ی او
که شجاعان عرب پشه به میدان علیست
این حسینی که رئیس الشهدایش خوانند
با خبر باش که شاگرد دبستان علیست
گرچه این دیده زدیدار نجف محروم است
در عوض ریزه خور سفره احسان علیست
علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را
که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین
به علی شناختم به خدا قسم خدا را
به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند
چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را
مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ارنه دوزخ
به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را
برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن
که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب
که علم کند به عالم شهدای کربلا را
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
چو علی که میتواند که بسر برد وفا را
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت
که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
به امید آن که شاید برسد به خاک پایت

چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را
چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان
که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را
چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنائی بنوازد و آشنا را
ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا
من ار به قبله رو کنم ، به عشق روی او کنم
اقامه صلوه را به گفتگوی او کنم
گر از وطن سفر کنم سفر به سوی او کنم
ز حج و بیت بگذرم طواف کوی او کنم
کز احترام مولدش حرم شده است محترم
الا که رحمت آیتی ز رحمت علی بود
همه کتاب انبیا حکایت علی بود
بهشت و هرچه اندر او عنایت علی بود
اجل نعمت خدا ولایت علی بود
در این ولا بگو نعم ، که هست اعظم نعم
شهی که از لسان او خدا کند خطاب را

به حکم او به پا کند قیامت و حساب را

به حبّ و بغض او دهد ، ثواب را عقاب را

منزه است از آن که من بخوانم آن جناب را

خدایو دولت عرب امیر کشور عجم

بیخشد از تبسمی ، وجود ممکنات را

ستاند از تکلمی قرار کائنات را

ز لطف و قهر می دهد حیات را ممات را

اگر ز حال ما سوا بگیرد التفات را

به یک اشاره می زند بساط کون را

ص: ۴۰۲

به هم بهشت را بهشته ام ، بهشت من علی بود

علیست آن که از رخس بهشت منجلی بود

به غیر، دیده داشتن ، نشان احوالی بود

کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود

به دست دیگران دهد کلید گلشن ارم

به زندگی از آن خوشم که زندگی است داد او

بدان امید جان دهم که جان دهم به یاد او

به عیش و طیش و نیک و بد، خوشم درانقیاد او

الا مراد عاشقان همه بود مراد او

چه در تعب چه در طرب چه در نعم چه در نعم

تو ای علی مرتضی که نفس پاک احمدی

چو نفس پاک احمدی ظهور ذات سرمدی

ز هر علل منزّهی ز هر خلل مجرّدی

به ظاهر محمدی تو باطن محمّدی

نبی به جسم ظاهر خطاب کرده ابن عم

فؤاد کرمانی

نور الدین عثمان سامانی

به پرده بود ...

به پرده بود جمال جمیل عزّوجل

به خویش خواست کند جلوهای به صبح ازل

چو خواست آنکه جمال جمیل بنماید

علی شد آینه، «خَيْرُ الْكَلَامِ قَلٌّ وَ دَلٌّ»

من از مفصل این نکته مجملی گفتم

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

شعر از: نور الدین عمّان سامانی

محمد جواد غفور زاده (شفق)

فیض عام علی که بی گل رویش جهان قوام نداشت

بدون پرتو او، روشنی دوام نداشت

قسم به عشق و محبت پس از رسول خدا

وجود هیچ کس اینقدر فیض عام نداشت

اگر به حرمت این خانه زاد کعبه نبود

سحاب رحمت حق بارش مدام نداشت

سواد چشم علی را اگر نمیبوسید

به راستی حجرالاسود، استلام نداشت

علی مقیم حرمخانه ی صبوری بود

که داشت منزلت و دعوی مقام نداشت
اگر چه دست کریمش پناه مردم بود
و هیچ روز نشد شب، که بارِ عام نداشت
چشیده بود علی طعم فقر را همه عمر
به غیر نان و نمک سفرهاش طعام نداشت
اگر چه بود زره بر تن علی بی پشت
اگر چه تیغه ی شمشیر او نیام نداشت
به بردباری این بت شکن مدینه گریست!
که داشت قدرت و تصمیم انتقام نداشت
علی عدالت مظلوم بود و تنها ماند
دریغ امت او، شرم از این امام نداشت
شعر از: محمد جواد غفور زاده (شفق)

علامه میر سید علی فانی قدس سره

طارم اعلی ای از علی اعلی نام تو گشته مشتق
ای از صفات واجب ذات گرفته رونق
درباره ی تو فرمود احمد: «علی مع الحق»
با طارم معلی همپایه نیست جوزق
انکار قدر و جاهت باشد شعار جاهل
البتّه نیست حربا؛ هم قدر مهر رخشان
ای پایه ی مقامت برتر ز هر مقامی!

کوتاه در مدیحت از هر که، هر کلامی
در پیش بحر جودت دارد وجود جامی
بر آستان قدست روح الامین غلامی
حقاً به حق، تو ما را، مولایی و امامی
بگذار تا بسوزد در جهل خویش نادان
در وصف ذات پاکت دانش شکسته بال است
شرح جلال و جاهت بر ناطقه عقال است
بی قدر را به قدرت، ره یافتن محالست
لیکن به مذهب عشق چون شور، شرط حالست
این مدح عاشقانه هم نقص و هم کمالست
ران ملخ بَرَد مور بر درگه سلیمان
تو جان مصطفایی، آینه ی خدایی
صندوق علم یزدان گنجینه ی سخایی
در رزم، «لا فتایی»؛ در بزم، با وفایی

در گلشن طبیعت، لطفی تو و صفایی

در طبع آفرینش، نوری تو و ضیایی

خوبی به هر چه خوب است باشد تو را گروگان

در لا به لای گلها گیرم سراغ بویت

در جلوه های مهتاب بویم شعاع رویت

در مُشک چین و تاتار بینم نشانِ مویت

در کعبهی حقیقت آیم به جستجویت

ای آخرین مطاف عشاق، خاک کویت

ای قبله ی حوائج! ای آسمان إحسان!

در نقشبند اسما، شیر خدا تویی تو

بر باطن حقایق، کشف الغطا تویی تو

دست خدا به قدرت بر «ماسوا» تویی تو

صفدرشکن به هیجا، خیر گشا تویی تو

حلّال مشکلات و بحرالعطا، تویی تو

تو نسخه ی شفایی بر دردِ دردمندان

سردار ممکنات و سالار انس و جانی

شاهنشاه زمان و فرمانده ی جهانی

تبیان را بیان و بر شرع، ترجمانی

سلطان اهل ایمان، تاج سر شهانی

فردا ز حوض کوثر، ساقی تشنگانی

امروز در شدايد تو دستگیر یاران

علامه میر سید علی فانی قدس سره

ملاً محسن فیض کاشانی قدس سره

تیغ عدالت ای ماه من! زمانه پس از ختم انبیا

بہتر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت

باشد خدا علی و تو را نیز نام اوست

شاخ حیات از تو گلی خوبتر نداشت

باللہ تجلیات جمال تو گر نبود

از جلوه و جمال خدا کس خیر نداشت

تیغ تو گر نبود؛ شجاعت یتیم بود

داد تو گر نبود؛ عدالت پدر نداشت

در کارگاہ خلقت اگر گوہرت نبود

نخل تناور بشریت ثمر نداشت

شعر از: ملاً محسن فیض کاشانی قدس سره

علیرضا قزوه

ای کہ پایان تو پیدا بود از آغاز ہم

از تو خواہم گفت ای تکرار زیبا باز ہم

ذوالفقار غیرت و عزمت اگر لب وا کند
باز می ماند عصای موسی از اعجاز هم
ای همه ایجاز و اعجاز و شگفتی پیش تو
شاعران اطناب می بافند در ایجاز تو
در مدیح تو نه من امروز الکن مانده ام
لکنتی دارد زبان خواجه شیراز هم
در مدیحت گرچه بسیاران فراوان گفته اند
از تو خواهم گفت ای تکرار زیبا باز هم

محمد علی مردانی

مرآت کمال و مظهر جود علیست
افضل ز همه ممکن و موجود علیست
از قول محمد است این نکته که گفت
شایسته ترین بنده معبود علیست

ملک الشعراى صبوری

چون حلقه باب خلد آواز کند
از قول نبی یا علی آغاز کند
رضوان شنود زحلقه چون نام علی
در بر رخ شیعه علی باز کند

موافق

مرا در تن بود تا جان علی گویم علی جویم

بجنبد تا رگم در جان علی گویم علی جویم

ز پیدا و ز پنهانم همین یک حرف را دانم

که در پیدا و در پنهان علی گویم علی جویم

اگر اهل خراباتم و گر شیخ مناجاتم

به هر آئین ، به هر دستان علی گویم علی جویم

علی دین است و ایمانم ، علی درد است و درمانم

چه با درد و چه با درمان علی گویم علی جویم

علی حلال مشکل ها ، علی آرامش دلها

کند تا مشکلم آسان علی گویم علی جویم

اگر در خانقه افتم و گر در میکده خفتم

به هر معموره و ویران علی گویم علی جویم

ز مهر او سرشت من ، جمال او بهشت من

هم اندر روضه ی رضوان علی گویم علی جویم

علی باب الله عرفان، علی سرالله سبحان

به نور دانش و عرفان علی گویم علی جویم

اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و بی دینم

چه با کفر و چه با ایمان علی گویم علی جویم

اگر تسبیح می گویم و گر زنا می گویم

به هر اسم و به هر عنوان علی گویم علی جویم

ز سوره سوره ی قرآن، ز یاسین و ز الرحمان

به هر آیه ز هر تیبان علی گویم علی جویم

اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر نالانم

چه با وصل و چه با هجران علی گویم علی جویم

به محشر چون برآرم سر، به نزد خالق اکبر

به گاه پرسش و میزان علی گویم علی جویم

شاعر: موافق

میرزا ادهم کاشی

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست

گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علی به واجبی شناسم

اما دانم که مثل او ممکن نیست

حجّه الاسلام محمدتقی نیر

جام الّست همّتی کز پا نشستم یا علی!

مانده ام برگیر دستم یا علی!

تا به دیدار تو چشمم باز شد

از جهان دل بر تو بستم یا علی!

مردم ار مست می خمخانه اند

من ز مینای تو مستم یا علی!

من ندانم چیستم یا کیستم

هر چه هستم از تو هستم یا علی!

پایه از چرخ بلندم بر ترست

بر درت تا خاک پستم یا علی!

زاهدان در انتظار کوثرند

من خوش از جام الّستم یا علی!

خواجگی کن عهد خود مشکن من ار

عهد خود با تو شکستم یا علی!

پایمردی کن ز لطفم دست گیر

«نیر» بیبا و دستم یا علی!

شعر از: حجّه الاسلام محمدتقی نیر

نیما یوشیج

گفتی ثنای شاه ولایت نکرده ام،، بیرون ز هر ستایش و حد و ثنا علی است
چونش ثنا کنم که ثنا کرده ی خداست،، هر چند چون غلات نگویم: خدا علی است
شاهان بسی به حوصله دارند مرتبت،، لیکن چون نیک در نگری پادشا علی است
گر بگذری ز مرتبه کبریای حق،، بر صدر دور زود گذر کبریا علی است
بسیار حکم ها به خطامان رود ولی،، در حق آنکه حکم رود بی خطا علی است
گر بیخودم و گر به خود اینم تناس بس،، در هر مقام بر لبم آوای یا علی است

شاه نعمت الله ولی

إمام عالی ای شیر خدا امام اعظم

سالار صحابهی مکرم

آموخته علم «مِن لدُنّی»

از تو خِصْر و شعیب و آدم

از جمله مهاجران تو حاضر

وز جمله صحابه را تو اعلم

آن حال که قنبر تو دارد

حقّا که نداشت قیصر و جم

دو شینه به باغ عالم غیب
بلبل به ترانه گفت آن دم:
تا هست علی، امام عالیست
در مملکت دو کون، والیست
شعر از: شاه نعمت الله ولی

شاعر ناشناس

روح مسیحا ز دم کیست؟ تو
وجود زیر علم کیست؟ تو
قلب محمّد حرم کیست؟ تو
بر سر دوشش قدم کیست؟ تو
قوام اسلام تویی یا علی
تمام اسلام تویی یا علی

تیغ تو بشکست چو در کارزار
داد خداوند تو را ذوالفقار
بین زمین و آسمان آشکار

ص: ۴۰۸

گفت امین وحی پروردگار

سلام حق باد به مولا علی

نیست جوانمردی، الاّ علی

شیرخدا شیرمحمد علی است

بازو و شمشیر محمد علی است

دین جهانگیر محمد علی است

تمام تفسیر محمد علی است

آی همه فراریان اُحد

اُحد به شمشیر علی فتح شد

کیست علی؟ به خلق عالم، امیر

کیست علی؟ ولیّ حیّ قدیر

کیست علی؟ امام پیش از غدیر

کیست علی؟ رفیق پیر فقیر

علی که لحم و دم پیغمبر است

فاتح بدر و اُحد و خیر است

تو از سخن فراتری یا علی

تو فوق وهم و باوری یا علی

تو هستی پیمبری یا علی

تو حیدری، تو حیدری یا علی

تو گوهر ناب یمِ خلقتی

تو ناشناس عالمِ خلقتی

حجّت ما بر همگان تمام است

غصب خلافت علی حرام است

علی فقط صاحب این مقام است

علی علی علی امام است

جای دروغ و حيله و مکر نیست

امام زهرا که ابوبکر نیست

قسم به قرآن به محمد به آل

شهادتین از تو گرفته کمال ب

هشت دور تو زند بال بال

نماز تو نماز تو کرده حال

ستاره محو اشک شب های تو

بوسه زده دعا به لب های تو

روز ازل محفل ما بود و تو

حاصل ناقابل ما بود و تو

لحظه خلقت گل ما بود و تو

پیش تر از ما، دل ما بود و تو

حال اگر مغز و یا پوستیم

هر چه که هستیم، علی دوستیم

من که به حد صفر هم نیستیم

تو دادی از لطف و کرم، بیستم

حال که با دوستی ات زیستم

ص: ۴۰۹

به روی من نیاوری کیستم

مانده و از بار گنه خسته ام

بیدلم اما به تو دل بسته ام

او را سزد به خلق امیری و رهبری

او آورد عدالت و قسط و برابری

تیغش رسد به چرخ گه رزم آوری

با ذوالفقار حیدری و دست داوری

یک لحظه فتح قلعه ی خیر کند علی

افلاک را مهار کند با نظاره ای

بی مهر او به چرخ نتابد ستاره ای

نبود به دهر منقبتش را شماره ای

ابلیس را به بند کشد با اشاره ای

یک لحظه گر اشاره به قنبر کند علی

پیغمبری نبوده بدون ارادتش

کعبه هنوز فخر کند بر ولادتش

مسجد هنوز شاهد شوق شهادتش

پروردگار فخر کند بر عبادتش

چون بندگی به خالق داور کند علی

او ناخداست کشتی لیل و نهار را

فرمان دهد هماره خزان و بهار را

تقسیم کرده روز ازل خلد و نار را

نبود عجب که خلق خداوندگار را

با یک نگاه خویش ابوذر کند علی

گردون به پیش تیغ علی افکند سپر

از حمله اش قضا و قدر می کند حذر

شمشیر فتح داور و شیر پیامبر

روز از سران فتنه بگیرد به تیغ، سر

شب در خرابه با فقرا سرکند علی

هنگام بذل دست بود دست داورش

گر کوهی از طلا بود و کوهی از زرش

اول نهاد طلا به کف سائل درش

نبود عجب به دست غلام ابوذرش

این گوی خاک را به جهان زر کند علی

هر جا خدا خداست علی هم بَوَد امیر

خورشید را توان کشد از آسمان به زیر

ص: ۴۱۰

از بس که بود دیو هوا در کفش اسیر
حتی شکم زنان جوین هم نکرد سیر
با آنکه سنگ را در و گوهر کند علی

در آسمان لوای امامت پیا کند
در خاک، با خدا دل شب التجا کند
در جنگ، حفظ جان رسول خدا کند
در رزم تیغ خویش به دشمن عطا کند
در مهد، پاره پیکر اژدر کند علی

طاقی که تا قیام قیامت نیافت جفت
جان را هماره در ره اسلام ترک گفت
از جبرئیل نغمه ی «الا علی» شنفت
در ليله المبيت به جای رسول خفت
تا جان خود فدای پیمبر کند علی

شاهی که هست و بود به دستش مسخر است
با یک فقیر زندگی او برابر است
از بس که در خلافت خود عدل گستر است
سهم عقیل را که بر او خود برادر است

با سهم یک فقیر برابر کند علی

روزی که از خطای همه پرده می درند

روزی که خلق تشنه به صحرای محشرند

دل ها ز تشنگی چو شررهای آذرند

آنان که مست جام تولّای حیدرند

سیرایشان ز چشمه ی کوثر کند علی

دارد ز قلب خاک حکومت بر آسمان

بر دستش اختیار مکان داده لامکان

گردد به گردش نگهش محور زمان

دست خداست با سر انگشت می توان

افلاک را هماره مسخر کند علی

دین یافت از ولادت شیر خدا کمال

بی مهر حیدر است مسلمان شدن محال

عالم به او و او به خدا دارد اتکال

در عین بندگی به خداوند ذوالجلال

اعجاز، همچو خالق داور کند علی

آدم سرشته شد گلش از خاک پای او

کس را چه زهره تا که بگوید ثنای او

مداح او کسی است که باشد خدای او

اکسیر معرفت طلب از کیمیای او

شاید مس وجود تو را زر کند علی

دنیا ندیده مثل علی راست قامتی

در هر دلی بیاست ز شورش قیامتی

هر نقطه را بود ز ولایش علامتی

هر لحظه ریزد از سر دستش کرامتی

جود از نیاز خلق، فزون تر کند علی

دل از خیال منظر حسنش صفا گرفت

باید از آن جمال نشان خدا گرفت

حق از نخست، عهد ولایش ز ما گرفت

روزی که تیرگی همه جا را فراگرفت

ما را شراب نور به ساغر کند علی

روز جزا که هست همان روز سرنوشت

هر کس به حشر می درود هر چه را که کشت

بخشنده می شوند همه کرده های زشت

روید ز شعله های جهنم گل بهشت

گر یک نگه ز دور به محشر کند علی

مهر قبول توبه ی آدم به نام اوست

موسی به طور همسخن و همکلام اوست

از قله های وهم فراتر مقام اوست

امر قضا به حکم خدا در نظام اوست

تا در نظام خود چه مقدر کند علی

از دواج امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها

غلامرضا سازگار

شماره ۱

امشب شب سرور خدا و پیمبر است

امشب به جمع حور و ملک شور دیگر است

امشب فرشتگان همه سرمست و پایکوب

جبریل همچو گل پر و بالش معطر است

امشب تمام ارض و سماوات هر چه هست

ص: ۴۱۲

بزم سرور ذات خداوند اکبر است
امشب ستارگان همگی نقل مجلس اند
دامان سبز رنگ زمین پر ز اختر است
امشب شب ولادت سادات عالم است
امشب شب عروسی زهرا و حیدر است
امشب به عرش زمزمه شادی علی است
امشب شب مبارک دامادی علی است

پیغمبران تمام امم را خبر کنید
امشب همه به سوی مدینه سفر کنید
اسفند دود کرده و مشعل به روی دست
از چار سو به چهره مولا نظر کنید
خوانید بر علی همگی مدح فاطمه
شب را به دور حجره زهرا سلام الله علیها سحر کنید
قرآن به دست دور و بر ناقه عروس
تطهیر و قدر و سجده و کوثر ز بر کنید
بر حفظ این امانت پیغمبر خدا
امشب دعا به جان علی بیشتر کنید
بنت اسد سلام الله علیها که بوده ملک دست بوس تو
عیدی بده که فاطمه سلام الله علیها گشته عروس تو

این مهر و مه که هر دو شریف و مکرّمند

با نورشان محیط به عرش معظّمند

پیش از وجود خلقت، تا بعد روز حشر

با هم همواره بوده و پیوسته با هم اند

پیش از هبوط آدم و حوا در این زمین

امّ و اب و سلاله حوا و آدمند

منظومه مبارکه آسمان و حی

مصدق نور و معنی آیات محکم اند

محصول این زفاف بود یازده پسر

عالم فدایشان که امامان عالم اند

اولادشان به روی زمین بی شماره اند

ص: ۴۱۳

در چشم کل عرش نشینان ستاره اند

عقدی که بسته بود خداوند لایزال

تبدیل شد به شام زفاف و شب وصال

جبریل ساربان شده و ناقه عروس

آمد به سوی بیت علی با دو صد جلال

یک سو زمام ناقه گرفته، ز یک طرف

چون سایه بان گشوده به فرق عروس بال

وقتی ز روی فاطمه سلام الله علیها مولا کشد نقاب

جا دارد ار به مأذنه گوید اذان بلال

خورشید رقص می کند امشب در آسمان

مه چون هلال خم شده در بزم دو حلال

جشن سرور عترت و قرآن مبارک است

وصل دو بحر لؤلؤ و مرجان مبارک است

داماد کیست اسوه زهد و اطاعت است

شغلش دو کار، حفر قنات و زراعت است

مهر عروس چیست؟ زمین است و چار نهر

مهر دگر؟ به عرصه محشر شفاعت است

داماد را هنر چه بود غیر این دو کار؟

شیر خدا به بیشه سرخ شجاعت است

در بین این دو یار چه خطی است مشترک؟

زهد و نماز و صبر و رضا و قناعت است

شیرینی هماره این زندگی ز چیست؟

مهر و وفا و عاطفه، ساعت به ساعت است

مهر عروس زیر لب آهسته یا علی است

کل جهاز او زره مرتضی علی است

این هر دو زوج کآمه قرآن به شأنشان

داده خدا به خیل ملائک نشانشان

جبریل جای دسته گل از جانب خدا

تطهیر هدیه آورد از آسمانشان

ص: ۴۱۴

کردند سر اگر چه سه شب در گرسنگی

رمز نزول سوره دهر است نانشان

اطعامشان برای خداوند بود و بس

اینجا خداست مفتخر از امتحانشان

خلق جهان به پیروی این دو زوج پاک

باغ جنان شود به حقیقت جهانشان

نه سال زندگانی شان عمر عالم است

دانشگه تمام کمالات آدم است

تا مهر و ماه در یم هستی شناورند

عالم پر از سلاله زهرا و حیدرند

محصول این عروسی و این عقد با شکوه

دو قرص آفتاب، دو تابنده اخترند

گر نیک بنگری دو محمد، دو فاطمه

یا دو کتاب وحی خدا یا دو کوثرند

سوگند می خورم به آب و أم و جدشان

کاین چارتن ز خلق دو عالم نکوترند

آن دو پسر به آدم و ذریه اش پدر

وین دو به شیعه تا ابدالدهر مادرند

جان تمام عالم خلقت فدایشان

"میشم" بگو قصیده به مدح و ثنائیشان

شماره ۲

امشب شب ساغر زدن با ساقی کوثر شده

امشب عروس آسمان خاک در حیدر شده

امشب علی محور رخ صدیقه اطهر شده

امشب به بیت فاطمه غلمان ثنا گستر شده

امشب شب آمرزش خلق از سوی داور شده

زیرا امیر المومنین داماد پیغمبر شده

جن و بشر و حور و ملک گویند امشب با علی

دامادیت ، دامادیت ، بادا مبارک یا علی

مهر و مه اینجا اختری ، گردون هلالی میکند

یا آسمان با اختران بذل لئالی می کند

دل در سرای فاطمه سیر خیالی میکند

طوطی جان در بزم او شیرین مقالی می کند

ص: ۴۱۵

روح الامین مداحی مولی الموالی میکند
حور و ملک را با دمش حالی به حالی میکند
ریزد چو باران از سما آیات رحمت بر زمین
در مجلس دامادی مولا امیر المومنین
جبریل نازل از سما گردیده بر فخر بشر
آورده پیغام از خدا کی بهترین پیغامبر
ما از ازل این عقد را بستیم در لوح قدر
تو در زمین این خطبه را انشاد کن بار دگر
گیتی ز انجم پر شد با وصل این شمس و قمر
او مادر است و این بود بر یازده مولا پدر
این وصل ، وصل کوثر و ساقی کوثر است
این عقد ، عقد حیدر و زهرای اطهر میشود
وصل دو دریا حاصلش دولولوی مرجان شود
کز هر دو تا شام ابد روشن چراغ جان شود
بر پای آن در راه این جان جهان قربان شود
او دین ز صلحش زنده و این کشته قرآن شود
مرجان حسن کز حسن او جان مشعل تابان شود
لولو حسین است و از او دل شعله سوزان شود
مرجان که دیده آنچنان لولو که دیده اینچنین
آدم گدای کوی او عالم فدای روی این

ای فاطمه بنت اسد ناموس حی ذوالمنن
امشب عروس خویش را بنگر کنار بوالحسن
بر روی حیدر خنده کن بر دست زهرا بوسه زن
بنشین و بنشانش ببر مانند جان خویشتن
گردیده در بیت الولا ماه رخس پر تو فکن
گوش خدا یعنی علی تا بشنود از او سخن
تهلیل گو ، تقدیس کن تسبیح خوان دل باخته
در سر به شوق فاطمه شوری دگر انداخته
امشب خدیجه در جنان لبخند دیگر می زند
روحش بشوق دیدن داماد خود پر می زند

در خانه شیر خدا با مصطفی سر می زند
گه بوسه بر دست علی ساقی کوثر می زند
گه خنده بر ماه رخ زهرای اطهر می زند
گاهی تبسم بر گل روی پیمبر می زند
ارواح پاک انبیا دور سرای فاطمه
خوانند از بهر علی مدح و ثنای فاطمه
آدم ستاده بر در بیت امیر المومنین
خواند ثنای فاطمه با نوح شیخ المرسلین
خنجر بکف دارد خلیل ان شاهد شور آفرین
تا از ذبیحش شر برد در مقدم آن نازنین
استاده موسی روی پا افتاده عیسی بر زمین
داود مداحی کند با نغمه های دل نشین
یوسف به حسن دلربا خدمتگذاری می کند
یعقوب با ذکر علی شب زنده داری می کند
می خواست تا آید عروس آن شب به بیت شوهرش
پر شد ز افواج ملک هم ایمنش هم ایسرش
جبریل از پیشش رود و میکال از پشت سرش
پا در رکاب ناقه و جا در دل پیغمبرش
رضوان شده جاروب کش با زلف خود در معبرش
سبحانه سبحانه خالی است جای مادرش

حیدر به شوق مقدمش دل بیقراری می کند
استاده در پشت در و لحظه شماری می کند
بگرفت دست مرتضی تا پرده از رخسار او
نقش تبسم شد عیان از لعل گوهر بار او
یار دو عالم را ببین گردیده زهرا یار او
غم خوار عالم را نگر شد فاطمه غم خوار او
افکنده چشمی جانب بیت و در و دیوار او
یاد آمد از حرق در و از قصه ایثار او
گردید دور مرتضی آهسته گفتا با علی
من آمدم تا جان خود سازم فدایت یا علی
در حجله بنهادند پا آن دخت عم این ابن عم

آن روح از سر تا پیا این جان از سر تا قدم
آن وحی را خیر تا کلام این بیت را صاحب حرم
بنهاد دست هر دو را ختم رسل در دست هم
گفتا بزهرها کاین علی شوی تو باشد دخترم
گر او شود از تو رضا راضیست حی ذوالکرم
پس با علی گفتا علی انسیه الحور است این
سر خدا، روح نبی ناموس تو زهراست این
امشب امانت میدهم من بر تو جان خویش را
بگذاشتم در دست تو روح و روان خویش را
روح و روان خویش را تاب و توان خویش را
پاینده میبینم د راو، نام و نشان خویش را
در دامن او یافتم من دودمان خویش را
چون جان نگهدای علی، جان جهان خویش را
هر کس بیازارد و را خسته دل زار مرا
آنکس که آزارد مرا آزرده دادار مرا
ای بوده پیش از پیشتر ناموس داور فاطمه
ای مدحت از سوی خدا تطهیر و کوثر فاطمه
ای دست بوست مصطفی ای کفو حیدر فاطمه
ای زینب کبری تو را پاکیزه دختر فاطمه
ای بر حسین بن علی آزاده مادر فاطمه

ای یازده فرزند تو بر خلق رهبر فاطمه

در شام قدر وصل تو روشن دل عالم شده

مدح تو ذکر علی شیرینی "میثم" شده

شماره ۳

به بزم انبیا امشب نشاط دیگری پیدا است، می بینم گل لبخند شادی بر لب آدم، تو گویی با ادب بستند صف، پیغمبران از نوح و ابراهیم و اسحاق و کلیم الله و روح الله و یعقوب و جناب یوسف و داود و فرزندش سلیمان در کف هر یک گلی از آیه های نور و آوای مبارک بادشان بر لب که ای مولا مبارک باد بر قد رسالت خلعت شادی و اوج تخت دامادی، مبارک باد ای جان محمد وصل زهرایت، چه نیکو همسری بخشیده ذات حق تعالی، که باشد روح پاک و بضعه پیغمبر اکرم.

ص: ۴۱۸

سماوات العلی امشب همه دریای نورند و ملایک شاد و مسرورند و عالم سینۀ سینا و دل ها محفل طورند، جبریل امین از جانب دادار منان آمده در محضر پیغمبر اکرم، پیام آورده از حق با سلامی گرم بر احمد که ما در آسمان خواندیم اول خطبۀ عقد امیرالمؤمنین و دخترت زهرا اطهر را، تو باید در زمین اینک ببندی عقد آنان را، دو خورشید فروزان را، دو دریای خروشان را، دو روح پاک ایمان را، دو وجه ذات منان را، دو جان را و دو جانان را که پیش از آفرینش این دو را حق خوانده کفو هم.

محمد از امین وحی چون بشنید این فرمان گل، لبخند او بشکفت همچون لاله در بستان، به مسجد آمد و بگذاشت پا بر عرشۀ منبر، فرو بارید از یاقوت لب با این کلام دلنشین گوهر، به امر حضرت داور، الا یا مسلمین از مرد و زن از اکبر و اصغر، هم اینک من به امر حضرت پروردگارم عقد بستم دخترم زهرا و حیدر را دو کفو نیک اختر را، دو روح روح پرور را، دو شمع نورگستر را، دو دریا را دو گوهر را، دو هم سنگ و دو همسر را، که بسته پیشتر از آفرینش عقدشان را خالق عالم.

چو بشنیدند از ختم رسل این مژده را یاران، زمین شد از گل لبخند اصحاب رسول الله گلباران، زنان تبریک گو بر فاطمه، مردان، مبارک باد می گفتند بر مولا محمد بود و زهرایش، علی بود و تجلایش، تمام قدسیان تسبیح گو تهلیل خوان تکبیر می گفتند و می گشتند دور این زن و شوهر، خداوند تعالی تهنیت می گفت بر پیغمبر و بر حضرت صدیقه و بر حیدر و بر شیعه مولا علی تا دامن محشر همه بودند مسرور از همه مسرورتر بودی دل نورانی پیغمبر خاتم.

پس از چندی زمان بگذشت و ایام عروسی آمد و خورشید عصمت را بر این ماه می بردند و می خواندند حوران آیت الکرسی و قدر و کوثر و یاسین و نور و آیه تطهیر و می بودی زمام ناچه اش در دست جبرائیل و دنبال سر او قل هو الله احد می خواند اسرافیل و گل از بال خود می ریخت میکائیل و جان فرش رهش می کرد عزرائیل و داماد ایستاده بر در خانه که با دست یداللهی ز خورشید جمال عصمت حق پرده بردارد، بخواند با تماشای جمال کوثر خود سوره مریم.

فرود آمد عروس از ناچه و بگذاشت پا در خانه مولا، علی محو تجلایش، خدا در نور سیمایش، نبی از فرق تا پایش، به لب ذکر خداوند تعالی که یکباره نگاهش بر در و دیوار آن بیت گلین افتاد از آینده خود کرد یاد و با زبان دل دمام یا علی می گفت، گویی باعلی می گفت: منم تا پای جان یارت منم یار فداکارت، شهید پای دیوارت، میان آن همه نامرد تنها مرد ایثارت، تو گر خواهی بود آرایش من چهره نیلی از امشب همسرت باشد برای یاری ات آماده سیلی، وجودم چاه غم هایت فدایت باد زهرایت، مقاوم در کنارت ایستادم تا ابد چون کوه مستحکم.

کجایی فاطمه بنت اسد تا بنگری امشب عروست را، بیا ای مادر مولا! بزن گلبوسه بر روی امیرالمؤمنین و بر عروست حضرت زهرا خدیجه ای سلام حق فزون بادا ز اعدادت کجایی تا ببینی گشته وجه الله دامادت، تو هست خویش را در یاری دین خدا دادی، نه هستی، بلکه جان خویش را در دست بنهادی، تو زهرا بر علی زادی، چو هست خویش در راه خدا دادی، خدا هم هست خود را بر تو بخشیده همانا دختری دادت چو زهرا و همانند علی بخشید دامادت چه دامادی که ذات پاک حق جان رسولش خواند و جان خلق عالم باد قربانش چه قابل سر که بر خاک قدوم او نهد «میثم».

ص: ۴۲۰

فرشته طبع من! زندگی از سر بگیر

باز به سوی خدا، بال بزن پر بگیر

بخوان سرود و صله ز حیّ داور بگیر

ز دست مولا علی شراب کوثر بگیر

دست فشان پای کوب فرشتگان عفاف

خ_دا ب_رای_عل_ی_گ_رفته جشن زفاف

به گلشن عیش ما غم است چون زاغ زشت

امین وحی خدا لاله بیار از بهشت

بین به بالت خدا شعر عروسی نوشت

به هم رسیدند باز دو یار نیکو سرشت

دو اخت_ر تابناک دو آفتاب کمال

دو سوره واقعه دو آیت ذوالجلال

فرشتگان بر بدن ز نور خلعت کنید

غرق شده در خدا ناز به خلقت کنید

عروسی فاطمه است تمام همت کنید

پیمبران را سوی مدینه دعوت کنید

ولیم_ه_کبری_ا_هدی_ه_نق_د_عل_ی_است

قلب علی دوستان سفره عقد علی است

الا که شادی کنید یافته غم خاتمه
فیض الهی شده شامل حال همه
از نفس کائنات می رسد این زمزمه
که گشته امشب عروس فاطمه بر فاطمه
مادر مولا علی، علی اگر حیدر است
عروس تو فاطمه دختر پیغمبر است

خنده زخم کز حسد جان عدو سوخته
ریخته در نار بخل هر چه که اندوخته
عروس را از حیا چهره برافروخته
لباس داماد را دست خدا دوخته
عروس خواهد که چون قدم به منزل نهد
پیره نَخ_ویش را هدی_ه_ب_ه سائل دهد

خواجۀ لولاك را یار و برادر علی است

ص: ۴۲۱

فاطمه را تا ابد همدم و همسر علی است

امیر بدر و احد فاتح خیبر علی است

خدایچه! داماد تو، ساقی کوثر علی است

قدر بدان این همه لطف خداداد را

خنده بر آر و بیوس بازوی داماد را

عروسی است و عروس دختر پیغمبر است

عروسی است و عروس آینه داور است

عروسی است و عروس فاطمه اطهر است

عروسی است و عروس فدایی حیدر است

وج_ود او ب_ا_عل_ی_ع_روج او ت_ا_علی است

هر نفس این عروس هزارها «یا علی» است

علی به تخت زفاف چقدر زیبا شده

با نفس فاطمه چو گل ز هم وا شده

دل ز خدا می برد بس که دل آرا شده

از این چه بهتر که او شوهر زهرا شده

آین_ه_کبری_است طلع_ت_نورانی اش

خواجه عالم زند بوسه به پیشانی اش

زراریِ فاطمه! ثنایِ مادر کنید

ثنایِ مادر کنید دعا به حیدر کنید

پارهٔ دل هدیه بر- این زن و شوهر کنید

نثارشان جای گل سورهٔ کوثر کنید

رسانده بر بام عرش ندایِ تکبیر را

کن-اره-م بنگری-د کوثر تطهیر را

عاقده این هر دو زوج خالق حیّ مبین

حاصل این مهر و ماه ستارگان زمین

خادم این جشن نور حضرت روح الامین

خطابهٔ عقدشان «تبارک» و یا و سین

ز چشم بد دور باد بهشت دیدارشان

دست خدا یارشان خدا نگهدارشان

ص: ۴۲۲

آینه کبریا فاطمه و حیدرند

معلم انبیا فاطمه و حیدرند

مؤسس اوصیا فاطمه و حیدرند

امّ و اب اولیا فاطمه و حیدرند

بتول، کفو علی است علی است کفو بتول

سلامش_ان از خ__دا درودش_ان از رس_ول

نعمت بی انتها مبارکت یا علی .

عنایت کبریا مبارکت یا علی .

وصال خیرالنسا مبارکت یا علی .

سیب بهشت خدا مبارکت یا علی .

به مجلس جشن تو ای دو جهان خرم

لاله ناقابل__ی اس_ت قصی_ده «میشمت»

شماره ۵

برخیز و بزَن خنده که غم عین خلاف است

گردون به حرم خانه هو گرم طواف است

عید آمده عید آمده یا جشن عفاف است

یا عصمت حق فاطمه را شام زفاف است

سری که نهان بود درخشید مبارک

بر روی زمین وصل دو خورشید مبارک

جان ، موسی شوق آمده دل وادی طور است

عیسی ز فلک سر زده و غرق سرور است

با شور و شعف در کف داود زبور است

در بیت ولایت خبر از وصل دو نور است

ارواح رسل گشته به گرد سر زهرا

گویند که شد شیر خدا شوهر زهرا

خیزید که امشب شب آرایش حور است

هم عید تولا شده هم جشن تبر است

از شادی و از شور جهان محشر کبراست

این جشن وصال علی و حضرت زهراست

گردید به گرد حرم فاطمه امشب

تبریک بگوئید به مولا همه امشب

در کشور دل وصل دو دلدار مبارک

بر احمد و بر خالق دادار مبارک

بر فاطمه و حیدر کرار مبارک

بر شیعه و بر عترت اطهار مبارک

در جشن زفاف گل رعناى خديجه
خالى ست ميان همگان جاى خديجه
حق ، عاقد و داماد ، على فاطمه يارش
کردند ملايک به روى ناقه سوارش
حوران بهشتى به يمىن و به يسارش
جبريل امين خنده زنان غاشيه دارش
فرخنده شب وصل کریم است و کریمه
خيزيد که از هر دو بگيريد وليمه
زهر است عروسى که بود حسن الهش
دل برده ز پيغمبر اسلام نگاهش
اين همسر مولا است خدا پشت و پناهِش
داماد ، در خانه بود چشم به راهش
در حيدر کرار چه شورى و چه حالى ست
اى فاطمه بنت اسد جاى تو خالى ست
از شوق على پيرهن دل شده پاره
مولا شده سر تا به قدم محو نظاره
گردیده قرين در دل شب ماه و ستاره
با خدا شير خدا فاطمه گويد به اشاره
کای مهر تو از روز ازل عهد الستم
من همسر و همسنگر تو فاطمه هستم

ای نفس نفیس نبی ای روح مجرد

ای بیت گلین تو مرا خلد مخلد

ای دست خدا حامی دین یار محمد (ص)

یار تو شریک غم تو فاطمه آمد

من آمده ام تا که تو را یار بگردم

دور تو میان درو دیوار بگردم

نه ساله ام اما همه جا یا رتو هستم

با شعله دل شمع شب تار تو هستم

در شادی و غم یار وفادار تو هستم

همسر نه ، که سرباز فداکار تو هستم

با عشق تو زیبائی من چهره نیلی ست

بالله قسم صورتم آماده سیلی ست

امروز پراز آل نبی روی زمین است

وز مقدمشان روی زمین خلد برین است

پاینده به هر عصر از این سلسله دین است

محصول وصال علی و فاطمه این است

(میثم) همه جا خاک ره آل علی باش

پروانه آن شمع جمال ازلی باش

شماره ۶

ماه ربیع کرده تجلاً مبارک است

ماه سرور اهل تولا مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زیند داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمه بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عابد خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همه انبیا بیا

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند
با خنده موی فاطمه را شانه می کنند
داماد را هماره ز سوی خدا سلام
بر این دو زوج از همه انبیا سلام
بر این عروسی از علی مرتضی سلام
بر یازده ستاره برج هدی سلام
این ازدواج علت ابقای مکتب است
بالله قسم طلیعه میلاد زینب است
حسن خدا به روی علی دید فاطمه
بشکفت همچو لاله و خندید فاطمه
در چشم آفتاب درخشید فاطمه
بنت اسد عروس تو گردید فاطمه
لبخند زن به چهره نورانی عروس
اول بزنی تو بوسه به پیشانی عروس
امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس
در محضر علی به سر حجله عروس
باز آخدیجه بر در آن حجله کن جلوس
دست عروس و صورت داماد را بیوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارک است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلد است

دامادی ولی خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه بگو که تمام محمّد (ص) است

اینجا عروس، دخت رسول مکرم است

مهریه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرمخانه علی

ناموس کبریا شده ریحانه علی

کوثر قدم نهاده به کاشانه علی

لبریز نور آمده پیمانۀ علی

در حجله ی زفاف محمّد (ص) قدم نهد

دست علی و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آنهمه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزویش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لا حول گفت و روی خدا را نظاره کرد

لبخند زد و ز شوق که این همسر من است
یا جان احمد است که در پیکر من است
اُمّ الائمه فاطمه اطهر من است
من روز حشر ساقی و این کوثر من است
ای هستی امام ولایت خوش آمدی
ای مادر تمام ولایت خوش آمدی
بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام
کز اشک شوق گل سر راه تو چیده ام
از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام
خوش انتظار آمدنت را کشیده ام
دار الولای کوچک من گلشن از تو شد
بیت علی نه قلب علی روشن از تو شد
آینه ی خدای تعالی من تویی
مشعل فروز دیده بینای من تویی
بالله قسم بهشت تماشای من تویی
نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمه خلق عالم است
گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است

مهدی رحیمی

دست خدا چو دست به سوی خدا گرفت
در اصل مصطفی زعلی اذن را گرفت
دیدند خواستگار علی بود ظاهرا
یک روح بود عشق ولی در دوتا بدن
زهره اگر نشست علی هم به پیش رفت
الحق علی به خواستگاری خویش رفت
زهره همان علی ست ولی در پس حجاب
غیر از بلی چه چیز به حیدر دهد جواب؟
توحیدری و هرچه که فریاد زد سرش
پیدا نشد برای تو در عرش ساق دوش
بی ساق دوش آمده بر دوش ذوالفقار
دست خدا نموده به پا کفش وصله دار
دنیا شنید گرچه ز لب های مصطفی
در اصل خطبه خواند برای شما خدا
چون در شب زفاف شما فرش می شود
با این دلیل عرش خدا عرش می شود
ساییده اند قند ستاره به تور ابر

در عقد هم شدند دو تا رشته کوه صبر
زَوَّجْتُ عَشْقَ جِزْءِ سِپَاهِ عَلِيٍّ فِي آ
أَنْكَحْتُ فَاطِمَةَ بِهٖ نِكَاحِ عَلِيٍّ فِي آ
از تو بهشت تا که جوابت بلی شود
با تو علی میان خلائق علی شود
در بند تو زده پدر خاک را خدا
عقد تو کرده جمله ی "لولاک" را خدا
کردند اشک های علی را محاسبه
مهریه ی تو آب شد عندالمطالبه
آتش گرفت علقمه و نیل گر گرفت
هذاموگلی پر جبریل گر گرفت
دم رفت توی سینه ولی بازدم رسید
دست علی و فاطمه کم کم به هم رسید...

محمد نجار

امشب به دلم نغمه و شوری دگر افتاد
تاحاله ای از ابر به دور قمر افتاد

ص: ۴۲۷

ساقی و می باده مرادر نظر افتاد

آنقدر زدم باده که جان در خطر افتاد

در حالت مستی بزدم طعنه عدو را

"با آل علی هر که در افتاد و افتاد"

هر گاه گذارت به یکی شیر نر افتاد

آنگاه بینی چه کسی از کمر افتاد

*من حیدری ام زاده ی کوی نجف آباد

*من بید نیم تا که بلرزم ز دم باد

من حیدریم نام علی ورد زبانم

من حیدریم حب علی عشق عیانم

من حیدریم بی مددش زنده نمانم

بر خاک قدمهاش زند بوسه لبانم

من حیدریم بی کرمش عین خزانم

من حیدریم حب علی تاب و توانم

من حیدریم دست علی هست عنانم

دوری نجف هر نفسی برده امانم

*قربان دم و بازدمت یا اسدالله

من گردوغبار حرمت یا اسدالله

معنی وقاری و شرف همسر زهرا

۹سال شدی هر نفسی یاور زهرا

می نوش شدی از قدح کوثر زهرا

گفتی که امیرم به همه در بر زهرا

بابا تویی و بهر همه مادر زهرا

در اوج لیاقت تو شدی شوهر زهرا

آنجا که بهشت است طفیل سر زهرا

تنها تو شدی باب دلو دلبر زهرا

* داماد پیمبر نه که داماد خدایی

* تنها تو امیری و همه عین گدایی

بر سفره ی عقدت بنشین حضرت مولا

عالم شده زیبا و بین حضرت مولا

سر حلقه ی کل مومنین حضرت مولا

داماد محمد امین حضرت مولا

دلدارای و دلبر آفرین حضرت مولا

بر حلقه ی عاشقی نگین حضرت مولا

از اول و تا به آخرین حضرت مولا

زهرا به تو گفته آفرین حضرت مولا

* وقتی که زند ستاره چشمک

* یعنی که عروسیت مبارک

یاسر مسافر

ز عالم بالا خبر آمد خبری بود

در عرش خدا حال و هوای دگری بود

در جشن عروسی دوتا دلبر و دلدار

بارید زشوق آنکه زاهل نظری بود

در عرش عروسی است و مهمان خدایند

داماد و عروس هم زملک دور و بری بود

سرمایه ی این زوج فقط مهر و محبت

هرچند که دارائیشان مختصری بود

زهرا فقط هم کفو علی بود ، همانکه

سرتاقدمش چون پری از عیب بری بود

بالا تر از انس و ملک و حوریه زهراست

اصلا نتوان گفت همانند پری بود

در وقت زفاف از سر شب این دو کبوتر

در حال مناجات خدا تا سحری بود

ابتر چه کسی گفت به پیغمبر خاتم ؟

کوری عدو ما حاصلش دو پسری بود

اول حسن و بعد حسین ، بعد زنسلش

یعنی که همیشه به جهان تاج سری بود

دیگر چه نیازی به سپر بود علی را

از فاطمه بهتر مگر او را سپری بود!

می گفت علی با دل پر درد و پر از آه

هر وقت که از کوچه ی غم ها گذری بود
اوقات خوش آن بود که با فاطمه سر شد
در باقی عمر خون دل و چشم تری بود
ای فاطمه ای یاور نه ساله ی حیدر
رفتی و نگفتی که تو را همسفری بود؟

ایمان غلامی باب الجنه

شب دو مادی فاتح خبیر شده
نو عروس آقا حضرت کوثر شده
همه بگین ماشاءالله هو صد قل هو الله
از آسمونا فریاد می رسه جشنِ علی و زهرا
خوشحال نبی یک دسته گلی الحق داده به آقا
خوش به حالمون میشه علی شده همسر زهرا
شیعه خوشبخت شده با ازدواج گل طاها
می خونم با شادی امشبی رو هزار ماشاءالله

شاخه ی شمشاد علی حضرت دوماد علی مبارکت باد

.....

خطبه خون عقدِ حیدر و زهرا خداس

آخه عقد این دو میون آسموناس

آره ریشه میندن فرشته ها می خندن

مهریه ی اون از هفت آسمون فقط یه خرماس

ساده اس دلشون دریاس مهرشون خنچه اش یه گل یاس

حضرت مصطفی میگه بابا بنده و کیلم

گل طاها میگه از ته قلب بله رو میگم

یا حیدر مبارک شدی تو همسر کوثر

شاخه ی شمشاد علی حضرت دوماد علی مبارکت باد

.....

رو لب مهدی فاطمه این زمزمه اس

حسینا الله امشب عروسی فاطمه است

من دورت بگردم ای دواى دردم

عیدی می ده به نوکر آقامون چونکه دغدغه داره

صاحب مجلسه شاد باش برامون هدیه کربلا داره

هرکه دارد حوس کربوبلا بگه یا زهرا

گره مشکلی داره بگه یا حضرت مولا

یا حیدر کن نظر بر حال خسته ی نوکر

شاخه ی شمشاد علی حضرت دوماد علی مبارکت باد

مسعود اصلانی

هوای سینه ی دنیا چو عرش اعلاء بود

و نور عشق میان زمین و بالا بود

مدیحه خوانی داوود می رسد امشب

در این شبی که شفق همنوای دریا بود

دل زمین خدا شوق پر کشیدن داشت

و آن کرانه که در اوج ناکجاها بود

می نشست حضرت موسی به تور عشق علی

و شور و شوق دگر در دل مسیحا بود

تمامی شعف جلوه ی خداوندی

میان خنده ی پیغمبرش هویدا بود

نگاه خیره ی زهرا به چشم های علی

نگاه خیره ی حیدر به چشم زهرا بود

خرابی دل عالم شدست آبادش

خوشا به حال نبی که علیست دامادش

زمین بهشت خدا شد ز اعتبار علی

و ماه محور رخ و گردش مدار علی
همین که حضرت زهرا عروس مولا شد
نمانده بود به سینه دگر قرار علی
به نان هر شب حیدر مدینه محتاج است
از این به بعد که زهراست خانه دار علی
و با حضور قدم های مادر گلها
شکفت در دل خانه گل بهار علی
برای جنگ علی ذوالفقار لازم نیست
چرا که حضرت زهراست ذوالفقار علی
هزار همچو سلیمان در کنار خانه ی او
نشسته اند که باشند ریزه خوار علی
به پاش ریخت پیمبر تمام دنیا را
گذاشت در کف حیدر چو دست زهرا را

یوسف رحیمی

سرتاسر مدینه پر از شوق و شور بود
لبریز از طراوت و غرقِ سرور بود
از آسمان شهر پیمبر در آن پگاه
صد آسمان ملائکه گرم عبور بود
وقت نزولِ سوره ی یاسین و هل أتى،
هنگامه ی تجلی آیات نور بود

بال فرشته فرش قدمهای آفتاب
رو بند ماهتاب ز گیسوی حور بود
عطر بهشت از نفس باغ می چکید
تا اوج عرش زمزمه های حضور بود
عالم از عطر یاس مدینه معطر است
پیوند آسمانی زهرا و حیدر است
می خواستند تا که بمانند یار هم
همدل ترین و هم نفس روزگار هم
بی زرق و برق ، ساده ی ساده شروع شد
پیوند آسمانی شان در کنار هم
«سرمایه های اصلی شان مهر و عاطفه
بی اعتنا به ثروت و دار و ندار هم»
بر اعتماد شانه ی هم تکیه داشتند
سنگ صبور یکدگر و راز دار هم
بودند هر پگاه دل انگیزتر ز عشق
گرم طلوع روشن خورشید وار هم
چشم بد از جمال دو خورشید دور باد

چشمِ حسودِ بد دل و بد خواه کور باد
هم ، ماورای حد تصور کمالشان
هم ، ماسوای ذهن و تخیل جلالشان
آنجا که سوخت بال و پر آسمانیان
بامِ نخستِ پر زدن و اوج بالشان
باید که درس زندگی آموخت تا ابد
از بوریای کهنه و ظرف سفالشان
در جام کوزه روشنی خمّ سلسبیل
کوثر شراب خانگی لایزالشان
کی می توان به واسطه ی این مثالها
پرواز کرد تا افق بی مثالشان
آئینه ی ظهور صفات خدا شدند
یاسین و نور شدند هل اُتی شدند
بر شانه های عرش خدا خانه داشتند
نه نه ، که عرش را به روی شانه داشتند
این ساکنان عرش خدا از همان ازل
چشمی به چند روزه ی دنیا نداشتند
هر چند داشت سفره شان نان خشکِ جو
اما همیشه خویِ کریمانه داشتند
سرشار از عشق و عاطفه و نورِ معرفت

همواره لحظه های صمیمانه داشتند

گل داده بود باغ بهشت امیدشان

یعنی چهار غنچه ی ریحانه داشتند

ما جرعه نوش چشمه ی جاری کوثریم

دلداده ایم ، شیعه ی زهرا و حیدریم

قاسم صرافان

عشق یعنی یکی درون دو تن

عشق یک روح رفته در دو بدن

عشق زهراست روبروی علی

نظر آنهم فقط به سوی علی

عشق راهی بدون خاتمه است

آخر، این راه، راه فاطمه است

فاطمه گفتم و دلم پر زد

باز شاعر به سیم آخر زد

زد دوباره دلی به این دریا

حسبنا الله و حسبنا زهرا

فاطمه قاب روبروی علی است

فاطمه غرق در وضوی علی است

فاطمه در کنار حیدر نه

فاطمه دختر پیمبر نه

خلق احمد به نور فاطمه بود

نور حيدر ظهور فاطمه بود

ص: ۴۳۲

سیر لولاک آخرش زهراست

بی سبب نیست مادر باباست

یازده ماه دور گردن اوست

یازده گل به روی دامن اوست

یازده نور و یازده ساغر

یازده جوی جاری از کوثر

یازده عاشق از تبار علی

یازده عکس یادگار علی

یک دل او دارد و از آن علی ست

فاطمه زور بازوان علی ست

یا علی بر لبش که جاری شد

برق زد عشق و ذوالفقاری شد

با تو تیغ علی دو دم دارد

با تو حیدر بگو چه کم دارد

دل شد از این حماسه بی پروا

حسبنا الله و حسبنا زهرا

وحید قاسمی

شماره ۱

یک مرد وزن مکمل هم در کنار هم

آی_ینه وار ه_ردو یشان بی_قرار هم

م_عنای اص_لی لغ_ت خ_ان_واده ان_د

مست نگاه یکدلی و می گسار هم

این زندگی بنا شده بر پایه های عشق

بی_اع_تنا به ث_روت و دار ون_دار هم

یک خ_انه محقر و یک قط_عه حصیر

س_رمایه های اصلی شان اعتبار هم

کانون گ_رم پرورش غنچه های یاس

پی_وندشان وقوع و ط_لوع بهار هم

در آس_مان ع_اطفه این ماه و آفتاب

چرخ_ده اند تا به ابد در مدار هم

عاقده خ_دا و مهریه آب و سکوت محض

آری شدند هم ن_فس روز گار هم

شماره ۲

فضای شهرمدینه دوباره روحانی است

نماز پنجره هایش چقدر عرفانی است

مگر چه عید بزرگی رسیده که امشب

در آسمان و فلک جشن نور افشانی است

عجب شبی! همه جا ریشه بسته جبرائیل

عجب شبی! همه ی کهکشان چراغانی است

ولیمه می دهد امشب پیمبر رحمت

چقدر سفره ی این بزم پهن و طولانی است !

فرشته ها سرشان گرم رقص و...؛ میکائیل

ص: ۴۳۳

به فکر پخت و پزِ سَوروساتِ مهمانی است

درون سفره می ناب و ساغر آوردند

کلیم و خضر دلی از عزا در آوردند

ستاره ها همه بی تاب دیدن داماد

گرفته اند حسودان کور دل غمباد

وضو گرفته و با احترام باید گفت:

-جناب حضرت داماد، شاخه ی شمشاد-

تمام آینه های مدینه غش کردند

نگاه فاطمه تا در نگاه شان افتاد

کلید باغ جنان را خدا مراسم عقد

به این عروس سر سفره زیر لفظی داد

ترانه ی لب داوود خوش صدا این است:

علی و فاطمه پیوندتان مبارک باد

خدا به حور و ملک گفت تا که دف بزنند

بس است گفتن تسبیح و ذکر، کف بزنند

مجید لشگری

یک آینه که حسرت دارالسلام هاست

یک آینه که قبله ی بیت الحرام هاست

یک آینه که عین حقیقت، مجاز نه!

یک آینه که غرق سکوت و پیام هاست

یک سو جلال حضرت خیرالنسای خلق
یک سو جمال واضح خیر الأنام هاست
پیوند پاک سوره ی یاسین و کوثر است
آغار انکشاف تمام ظلام هاست
تلفیق نهر کوثر و امواج سلسبیل
هنگام باده نوشی و شرب مدام هاست
«جبل متین» گوشه ی جلیباب فاطمه
خورده گره به پیرهن «لانیفصام» هاست
دست علی به دست «فصلٌ لرَبِّک» است
اشراق آسمانی و صبح امام هاست
دیگر نیاز تیغ دو دم منتفی شده است
زیرا که خطبه خطبه فدک در نیام هاست
تا «لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُؤًا» نزد مرتضاست
خاری به چشم شور جمیع لثام هاست
باید گدا شویم و یتیم و اسیرشان
وقت نزول مائده های طعام هاست...
بر خانه ای که «تُرْفَع» و «یُدْکَر» نموده «اسم»،

بر خانه ای که رکن و منا و مقام هاست

استاد حاج احمد واعظی

امشب سراپای دو عالم عطر باران می شود

معنا همه الفاظ زیبای بهاران میشود

هر جا کویری خشک باشد سبزه زاران می شود

جاری زلال عاطفه از چشمه ساران می شود

ای اهل عالم در های رحمت حق وا بود

امشب که شام ازدواج حضرت زهرا بود

در عالم بالا ملائک شور و غوغا می کنند

با خنده های شوق و شادی جشن بر پا می کنند

گلهای جنت را نثار روی زهرا می کنند

از روی بام عرش مولا را تماشا می کنند

یکسوی می رقصد کسی وان دیگری دف می زند

جبریل بیخود گشته از خود دائما کف می زند

از شوق پیغمبر سرشک از دیده جاری می کند

دل در میان سینه او بیقراری می کند

قرآن ز بیت وحی کوثر خواستگاری می کند

در عالم بالا خدا خود خطبه جاری می کند

عابد خدا، تالار جنت، قدسیان در همه

شاهد نبی، داماد مولا و، عروسش فاطمه

یزدان دوباغ نور را از لطف بگشاید به هم

پیوند این دو دسته گل به چه می آید به هم

هاجر رجز خوان است و این دو یار بستاید به هم

مریم کنارش ایستاده قند می ساید به هم

یوسف گرفته مجمر و اسپند گردانی کند

داود با صوت دل انگیزش غزلخوانی کند

عیسی خوش آمدگو کنار خانه درباری کند

امشب خلیل آید ذبیح خویش قربانی کند

مهریه زهرا همه دنیا و مافیها بود

از آتش سوزنده دوزخ نجات ما بود

عرش الهی سفره عقد است و بس زیبا بود

ص: ۴۳۵

مهتاب امشب شمعدان سفره زهرا بود

زهرا به خانه بخت رفت پیوند دو دلدار شد

زهرا امانت باشد و مولا امانتدار شد

مهدی وحیدی

امشب خدا لطف نهان خود هویدا میکند

امشب تفاخر فرش بس بر عرش اَعلا میکند

امشب دو تا را جفت هم ، از صنع یکتا میکند

یعنی علی ماه رخ زهرا تماشا میکند

با چشم دل در صورت او سیر معنا میکند

امشب حسد بر خاکیان ، بی حد برند افلاکیان

خندان چمن ؛ رقصان دمن ؛ خوشدل زمین ؛ خرم زمان

در دست اسرافیل بین ، صورش شده ساز و دُهل

با نور، دعوتنامه بفرستاده هادی سُبُل

امضا ، ز ختم المرسلین ؛ گیرند گان ، خیل رُسل

هر کس که آید همراهش نی دسته گل ؛ یک باغ گل

در آمد و شد اولیا، در رفت و آمد انبیا

ای غصه و ای غم برو ؛ ای شوق و ای شادی بیا

از بهر این ساعت زمان لحظه شماری کرده است

وز بهر این وصلت زمین نابرداری کرده است

چشم فلک شب تا سحر اختر شماری کرده است

ایوب دهر از شوق امشب، بی قراری کرده است
دست خدا، وجه خدا را خواستگاری کرده است
امشب علی، آن عدل کل بر عق کل داماد شد
شاگرد ممتاز نبی، داماد بر استاد شد
خوان کرم مخلوق را دعوت به مهمانی کند
صد نعمت از رحمت خدا بر خلق ارزانی کند
وز طور موسی آمده تا آنکه در بانی کند
آید خلیل، آرد ذبیح خود که قربانی کند
یوسف گرفته مجمر و اسپند گردانی کند
کزوبیان در هلله، قدوسیان در هممه

عیسی به دنبال علی، مریم کنار فاطمه

امشب به ملک اهل دل مولی الموالی ، والی است

بر سینه غم دست رد زن، شب موسم خوشحالی است

شام سیه بختی شد و روز همایون فالی است

کوثر، کنار ساقی کوثر علی عالی است

زهرا به خانه بخت شد، جای خدیجه خالی است

امشب به روی مرتضی ، لب های زهرا خنده کرد

آن دل گر از غم مرده بود، از خنده ی خود زنده کرد

میخانه باز و هر کسی جام مکیف می زند

ناهید، پا می کوبد و تندر به کف دف می زند

رنگین کمان چون مشتری خود را در این صف می زند

لبخند وصل امشب چه خوش کوثر به مصحف می زند

آری نه تنها خاکیان ، هر آسمان کف می زند

منشین غمین امشب دلا، شادی دل کن بر ملا

خیز و مس خود کن طلا ، آینه ات را ده جلا

عقد علی و فاطمه در آسمان بسته شد

در آسمان بسته شد در کهکشان ها بسته شد

زین نرگس و سوسن دگر چشم و زبان بسته شد

راه یقین ها باز شد ، پای گمان ها بسته شد

بازاریان حُسن را ، دیگر دکان ها بسته شد

خورشید و ماه و آسمان، آینه گردانی کنند

چون در زمین خورشید و ماهی نورافشانی کنند

بزمی که حق آراسته الحق تماشایی بُود

جبریل مأمورست و فکر مجلس آرایی بود

میکال از عرش آمده گرم پذیرایی بود

چشم کواکب خیره گر از چرخ مینایی بود

در شهر یثرب لاجرم، خوش گرد هم آیی بُود

خیل ملک از عرش ، سوی فرش فرش آورده اند

بهر جلوس انبیا پره‌های خود گسترده اند

ص: ۴۳۷

امشب زشادی هر وجودی خویش را گم می کند
گردون تماشای زمین با چشم آنجُم می کند
دریای لطف سرمدی ، بی حد تلاطم می کند
اهل زمین را آسمان غرق تنُّم می کند
هر غنچه بهر وا شدن چون گل تبسم می کند
امشب که گاه شادی بی حد و بی اندازه شد
با دست جانان دفتر عشق علی ، شیرازه شد
امشب صدف، بر گوهری ، یک بحر گوهر می دهد
یک گوهر اما از دو عالم پر بهاتر می دهد
صِراف کل ، دردانه ای بر دُرج حیدر می دهد
خود دست دختر را پدر بر دست شوهر می دهد؟
نی نی ، فلک خورشید را بر ماه انور می دهد؟
تبریک گو بر مصطفی جبریل از دادار شد
زهر امانت باشد و حیدر امانت دار شد
امشب علی در خانه خود شمع محفل می برد
کشتی عصمت ، نا خدا را سوی ساحل می برد
مشکل گشای عالمی، حل مسائل می برد
انسان کامل را ببین ، با خود مکمل می برد
هم آن به این دل می دهد ؛ هم این از آن دل می برد
با نغمه ی جادویی اش ، داوود مداحی می کند

با خامه مانی کی توان این نقش طراحی کند
چشمی ندیده در زمین در هر زمان مانندشان
خورشید و مه تبریک گو بر وصلت و پیوندشان
شادی زهرا و علی پیداست از لبخندشان
لبخندشان دارد نشان از خاطر خرسندشان
شیعه مبارک باد گو، بر یازده فرزندشان
ای شیعه، دست افشان شو و تبریک بر دلها بگو
بر پای خیز و تهنیت بر مهدی زهرا بگو

ص: ۴۳۸

ای ساقی کوثر کنار خود بهشتی رو بین

قامت قیامت را نگر طوبا بین مینو بین

زین پس هلال خویش را در آن خم ابرو بین

هم روز را در چهره او ، هم شب را در آن گیسو بین

هم لاله زار رو بین ، هم نافه بارِ مو بین

هر چند ماهِ رُخ عیان امشب به تو آسان کند

روزی رسد کز چشم تو رُخسار خود پنهان کند

اسداله تعالی رودی

دی_دگ_ان_م_ومن_ان_بین_از آن

ن_ور_ح_ق_کور_کرده_چشم_ان_ب_دان

پ_اره_ی_ت_ن_از_نب_ی_گرد_ج_دا

هم_دم_و_مون_س_ش_ود_ب_ا_مرتض_ی

اشک_ش_وق_از_نر_گس_طاه_ا_چک_د

زی_ن_شع_ف_پی_راه_ن_غ_م_بر_کن_د

تهنی_ت_گوین_د_ملایک_بر_رس_ول

به_ر_وصل_ل_ش_اه_م_ردان_ب_ا_بت_ول

رنگ_گرفته_یک_دلی_از_وصل_ش_ان

با_نصی_ب_هر_بین_وا_از_فض_ل_ش_ان

هم_ص_دا_و_ه_م_دل_و_مشت_اق_هم

یاور_و_هم_دم_به_هر_ش_ادی_وغ_م

هر دو گل پرورده ی دامان دوس__ت
بوی عطـر هر گـل و بستـان ز اوس__ت
س__اده اما بس بجـا و پـاک و نـاب
می رود زه__را بـه بی__ت بـوت__راب
ای اس__دچشمان خلقان بر دراست
روز و ص__ل فاطم__ه باحی__در اس__ت

غدیر خم

آزم

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار...!»

منادیان همه کردند، حکم را تکرار

کویر بود، افق تا افق، گداخته مس

بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار

دمیده مجمر خورشید، بر فراز کویر

وزان شراره فرو تافته، هزار هزار

به نیمروز، تو گفتی که کوره ی خورشید

تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار

هوا ستاده که در سینه اش گرفته نفس

نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار

شتاب قافله افزون، که زودتر برسد
به منزلی که مگر، سایه باشد و جویبار
به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند
در آن کویر، به مانند قامت زنهار
فراخنای بیابان، چو پیکری خفته
که پاش در افق و، سر به سینه ی کهسار
به نیمروز به «جحفه» قرار ممکن نیست
فتاد هممه در کاروان، که چیست قرار؟
نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهی
فزون ز دیدن و، افزون تر از حدود شمار
نه کاروان، که به فرسنگها خطی ممتد
نود هزار نفر، از پیادگان و سوار
قبیله های عرب، در کنار یکدیگر
رکابدار نبی، چون مهاجر و انصار
نبی (ص) ستاد و بفرمود، تا که گرد آیند
تمام قافله، از پیش و پس، کران و کنار
کنار راه، یکی کوه بود و در پایش
بماند بر که ی باران ابرهای بهار
کنار برکه، درختان سالخوردی چند
که سایبان شده در آن کویر آتشبار

بگفت تا که بر آرند، از جهاز شتر
فراز دامنه ی کوه، منبری ستوار
از آنکه لحظه ی پیشین رسیده بود سروش
که در رسیده زمانی، که حق شود اظهار
ملازمان همه دیدند- بر نشانه ی وحی -
عرق نشسته نبی (ص) را، به جبهه و رخسار
شکفته چهره ی پاکش ز التهاب پیام
زدوده جلوه ی وحیش، ز روی خسته غبار
فراز دامنه ی کوه، بر شد و نگریست
در آن قبایل بسیار، از یمین و یسار
در آن فراز چه می دید، کس نمی دانست
کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار:
«گذشته»ها و «کنون» و فضای «آینده»
همه معاینه می دید، اندر آن دیدار
«گذشته» بود ره رفته، مبداش «مکه»
که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار
«کنون» تجمع خلق است، اندرین منزل

که شان به مقصد «آینده» بست، باید بار
ولیک حوزه ی «آینده» هست جمله جهان:
رهی به طول ابد، رهنمودی اش دشوار
هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهی اندک
هر آنچه مانده از این پس، مسافتی بسیار
چنان رهی ست فرا پیش و، وقت رهبر تنگ
کرا سزاست، که بر کاروان شود سالار؟
چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می دید
به چشم روشن دل، نقشهای روشن و تار
به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام
رسیده بود به «اکنون»، به یمن بس پیکار
وز آنکه شارع اسلام بود، می دانست
که هست نهضت او، تازه پای در رفتار
ز «جاهلیت» پیشین، هنوز آثاری ست
که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار
هنوز دوره ی تعلیم، خود نگشته تمام
که تا پدید شود راه و چاه و گلبن و خار
اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی
و در «امور» به شورند، مردمان مختار
ولیک قاعده را نیز هست، استثنا

کزین خلاف، شود قاعده بسی ستوار
به ویژه آنکه کمین کرده اند در ره خلق
بسا به چهره شبان و، به سیرت کفتار
که هست نهضت اسلام، چون نهالی خرد
که باغبان طلبد، تا نهالُ آرد بار
نهالُ نهضت اسلام و، باغبانُ رهبر
و بار، مردم آزاد و، چشم و دل بیدار
وز آنکه مرحله ی رهبری، هنوز به جاست
تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار
به یمن تربیت آنکه که ریشه کرد درخت
به بار آید و، نقصان نیابد از آزار
میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم
چنان که هست تفاوت میان «راه» و «سوار»
نخست راه بیاید به سوی مقصد خلق
وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار
از آن فراز، در این گونه پرده ها می دید

هزار نقش، که نارم سرود در گفتار

کنون سزااست، یکی راهبر بود حاکم

کنون رواست، همان راهدان بود سردار

کسی که نهضت اسلام را شناسد نیک

کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار

کسی که در دل و جانش، ز جاهلیت نیست

نه هیچ شعله ی آزو، نه هیچ لکه ی تار

کسی که دانش و آزادگی، از او روید

چنان که از دل آتش، شود پدید شرار

کسی که در نظرش هیچ نیست، جز انسان

کسی که در دل او نیست هیچ، جز دادار

کسی که هست ستمدیده را، بهین یاور

کسی که هست ستم باره را، مهین قهار

کسی که قلعه ی «خیبر» گشوده است به دست

به جنگ «بدر» ز اهریمنان کشیده دمار

کسی که روی نگردانده هیچ گه، از رزم

کسی که در «احد» از دشمنان نکرده فرار

کسی که هست چو دریا و می کند توفان

ز اشک چشم یتیم؛ این شگرف دریابار

کسی که هست چنان چون نبی (ص)، به قول و عمل

کسی که جان گرامی، به حق کند ایثار

کسی که خفت به جای نبی (ص)، در آن شب خوف

درون مهلکه تا جان کند به دوست، نثار

کسی که نیست جدا از فروغ علم نبی (ص)

چنان که نیست ز آتش جدا، شراره ی نار

به ویژه آنکه سروش آمده است لحظه ی پیش

که بیش از این بنشاید درنگ، در این کار

از آن فراز، علی (ع) را بخواند در بر خویش

«وصی» (ع) کنار «نبی» (ص) آمد و گرفت قرار

فراز دست نبی (ص) شد، علی (ع) که تا بیند

به دست قاید اسلام، مظهري ز شعار

گرفت دست علی (ع) و، نمود بر همه خلق

که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار

هر آنکه را که بدم مقتدا و پیغمبر

علی ست (ع) زین سپس او را، امیر و حکم گذار

ودیعت ست شما را، ز من دو شی گران

که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار

یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول (ص)

که نیستند جدا، این دو، تا به روز شمار

و گر ز دست نهید این دو را، یقین دانم

که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار

علی ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس رهبر

علی ست (ع) آنکه شما راست، زین سپس سردار

گذشته است از آن روز، روزگار دراز

گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار

ولیک بیعت آن روز، همچنان برجاست

چو آفتاب، که نارد کسش کند انکار

«غدیر» چشمه ی پاکی ست، در دل تاریخ

روان به بستر آینده، نی به وادی پار

هماره تا که بود حق، برابر باطل

هماره تا که تحرک بود، بری ز قرار

پیام صحنه ی آن روز، بانگ آزادی ست

طنین فکنده در آفاق هستی و اعصار

آیتی بیرجندی

بنواختی به لطفم و هم سوختی به ناز

لطف تورو چپو رو و ناز تو جانگداز

اندر شکنج زلف تو دل رفت و برنگشت

کو خسته بود و راه بسی دور و بس دراز

ای آفرین به نرگس مستت بنازمش

کز یک نگه گرفت جهانی به ترکتاز

از ترکتاز چشم تو ویران حصار دل

شهری خراب و ریخته در وی سپاه ناز

ساقی بیا که روز نشاط است و صبح عید

گردون به رقص اندر و ناهید نغمه ساز

رضوان گلاب و مشک فشاند ز باغ خلد

ص: ۴۴۳

برمحفلی که راست شد امروز در حجاز

جبریل ایستاده که یابد نفوذ امر

در خطبه مصطفی لب جان بخش کرده باز

منبر کشیده سر به سوی کرسی فلک

و این بلعجب که بود چنان منبر از جهاز

ای شاهباز سدره نشین بال و پر گشای

بر دوش و دست شاه سزد جای شاهباز

برهان خویش خواست چو ماهی در آسمان

کردش بلند تا نگرندش بر آن فراز

آن راز را که در دل عالم نهفته بود

برداشت عقده از دل و بنمود کشف راز

گفت این که بنگریدش : هذا ولیکم

دارید اگر که چشم بصیرت ، کنید باز

هم حجت من آمده هم مدعای من

از حجت است دعوی حسن تو بی نیاز

بین مجاز تا به حقیقت بسی ره است

حق را زباطل است چو خورشید امتیاز

امروز شیعیان علی در غدیر خم

چون گل شکفته روی و چو سرونند سرفراز

چون سوسن و هزار به هنگام تهنیت

سلمان مدیح گستر و حسان سخن طراز

یا صاحب الولایه یا مرتضی علی

ای کرده لطف جانب درویش در نماز

بنهاده بر امید کرم بنده آیتی

بر آستان جاه وجلالت رخ نیاز

آیه الله کمپانی

باده بده ساقیا، ولی زخم غدیر

چنگ بزن مطربا، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت ستان، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان، قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان، به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان، دایره ساز شد

سرور روحانیون هو العلی الکبیر

نسیم رحمت وزید ، دهر کهن شد جوان

نهال حکمت دمید ، پر ز گل و ارغوان

مسند حشمت رسید ، به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید ، ز آفتاب منیر

فاتح اقلیم جود ، به جای خاتم نشست

یا به سپهر وجود ، نیر اعظم نشست

یا به محیط شهود ، مرکز عالم نشست

روی حسود عنود ، سیاه شد مثل قیر

صاحب دیوان عشق ، زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق ، حُسن و لطافت گرفت

نغمه دستان عشق ، رفت به اوج اثیر

به هر که مولا منم ، علی است مولای او

نسخه اسما منم ، علی ست طغرای او

یوسف کنعان عشق ، بنده رخسار اوست

خضر بیابان عشق ، تشنه گفتار اوست

کیست سلیمان عشق ، بر در جاهش فقیر

ای به فروغ جمال ، آینه ذو الجلال

« مفتقر » خوش مقال ، مانده به وصف تو لال

گر چه بُراق خیال ، در تو ندارد مجال

ولی ز آب زلال ، تشنه بود ناگزی

آیت الله محمد حسین کمپانی

آیه الله میرزا حبیب الله خراسانی

امروز بگو، مگو چه روز است؟

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن

بگرفت کمال، دین اسلام

امروز به امر حضرت حق

شد نعمت حق به خلق

اتمام امروز وجود پرده برداشت

رخساره خویش جلوه گر داشت

امروز که روز دار و گیر است

می ده که پیاله دلپذیر است

از جام و سبو گذشت کارم

وقت خم و نوبت غدیر است

ص: ۴۴۵

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیر است

امروز به خلق گردد اظهار

آن سر نهان که در ضمیر است

عالم همه هر چه بود و هستند

امروز به یک پیاله مستند

ابن یمین

شماره ۱

آن را که پیشوای دو عالم علی بود

نزد خدای منزلش بس علی بود

هر کس که مومن است به فرمان مصطفی

مولاش اگر عناد ندارد علی بود

شماره ۲

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی (ص)

ابن عم مصطفی (ص) را دان علی (ع) مرتضی

آن علی (ع) اسم و مسمی کز علو مرتبت

اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما

آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب

تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا

آنکه نسبت خرقة را یکسر بدرگاهش برند

سالکان راه حق از اولیاء و اتقیا
وانکه می زبید که روح الله ز بهر افتخار
نوبت صیبتش زند فوق السموات العلا
اوست مولانا بفرمانی که از حق ناطق است
چون توان منکر شدن در شان او من کنت را
بر جهان جاهش سرادق میکشد خورشیدوار
و از تواضع او بزیر سایبانی از عبا
خسرو سیاره بر شیر فلک بودی سوار
چون به دلدل بر نشستی مرتضی (ع) روز و غا
جز به قوتهای روحانی کجا ممکن شدی
در ز خیبر کردن و بر هم دریدن اژدها
زان کرامتها که ایزد کرد و خواهد کرد نیز
با علی (ع) اکنون بشارت می رساند هل اتا
بهر اثبات امامت گر بود قاضی عدل
علم و جود و عفت و مردیش بس باشد گوا
گر نکردی در نبوت را نبی الله مهر

مرسلی بودی علی (ع) افضل ز کل انبیا
آنکه در حین صلوه از مال خود دادی زکوه
جز علی (ع) را کس نمی دانم بنص انما
آنچه او را از فضایل هست از اقرانش مجوی
جهل باشد جستن انسانیت از مردم کیا
کی رسیدیش ار نبودی افضلیت وصف او
از سلونی دم زدن در بارگاه مصطفی
رهنمایی جوی از وی کو شناسد راه را
چون نبرد این ره کسی هرگز به سر بی رهنما
ترک افضل بهر مفضول از فضول نفس دان
در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا
و آن ندانم هیچکس را از نبی (ص) چون بگذری
جز علی (ع) مرتضا را پادشاه اولیا
تا بدو دارم تولا با تبرایم ز غیر
چون نیابد بی تبر از تولا دل صفا
در ولای او نمایم پایداری همچو قطب
ور بگرداند فلک بر سر بخونم آسیا
منقبت از جان و دل «کابن یمین» می گویدش
هست اظهار عبودیت نه انشاء ثنا
من که باشم کش ثنا گویم ولی مقصودم آنک

از شمار بندگان داند مرا روز جزا
کرد گارا مجرمم اما تو آگاهی که من
بنده ی اویم چه باشد گر بدو بخشی مرا
مظهر نور نخستین ذات پاک مصطفاست
مصطفی (ص) کو اولین و آخرین انبیاست
آنکه هستی بر طفیلش حاصل است افلاک را
وین نه من تنها همی گویم بدین گویا خداست
در صفات ذات پاکش زحمت اطناب نیست
گفته شد اوصاف او یکسر چو گفتی مصطفاست
چون نبی (ص) بگذشت امت را امامی واجبست
وین نه کاری مختصر باشد مر این را شرطهاست
حکمتست و عصمتست و بخشش و مردانگی
کز نشین و راست میگو تا ز یاران این کراست

این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری

با وصی مصطفی (ص) یعنی علی المرتضاست

جز علی (ع) مرتضی در بارگاه مصطفی (ص)

هیچکس دیگر به دعوی سلونی برنخواست

مصطفی (ص) و جمله یارانش مسلم داشتند

اینچنین دعوی چو دانستند کان رمز از کجاست

حجت اثبات علمش لو کشف باشد تمام

از فتوت خود چه گویم قایل آن هل اتاست

او به استحقاق امام است و به نص مصطفی (ص)

بر سر این موجب نص نیز حکم انماست

با چنین فاضل ز مفضولی تراشیدن امام

گر صواب آید ترا باری به نزد من خطاست

چون گذشت از مرتضی (ع) اولاد او را دان امام

اولین زیشان حسن (ع) وانگه شهید کربلاست

بعد از او سجاد (ع) و آنگه باقر (ع) و صادق (ع) بود

بعد از او موسی (ع) نجی الله و بعد از وی رضا (ع) است

چون گذشتی زو تقی (ع) را دان امام آنگه نقی (ع)

پس امام عسکری (ع) کاهل هدی را پیشواست

بعد از او صاحب زمان کز سالهای دیرباز

دیده ها در انتظار روی آن فرخ لقاست

چون کند نور حضور او جهان را باصفا
هر کژی کاندرد جهان باشد شود یکباره راست
این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال
از بزرگی رفعتی فوق سماوات العلاست
بنده خود را گر چه حد آن نمی داند ولیک
دایم از اخلاص ایشان کارش انشاء ثناست
بر امید آنکه روز حشر از این شاهان یکی
گوید این «ابن یمین» از بندگان خاص ماست
این عنایت بس بود «ابن یمین» را بهر آنکه
هر که باشد بنده شان در این دو دنیا پادشاست

ابو القاسم حسینجانی

آسمان، سرپناه مولا بود

ص: ۴۴۸

و زمین، کارگاه مولا بود
عاشقی، پابه پای او می رفت
چشم نرگس، نگاه مولا بود
هرچه می کرد، دلبری می کرد
مهربانی، سپاه مولا بود
عدل و آزادگی، که گم می شد
چشم مردم، به راه مولا بود
روز، هر چیز داشت؛ از او داشت
و شبان، شاهراه مولا بود
روز و شب را، به کار، وا می داشت:
این، سپید و سیاه مولا بود!
آب، از الغدیر، برمی داشت
مَشربِی، که گواه مولا بود
کوفه، هرچند هم، که بد می کرد
باز هم، در پناه مولا بود!
پدر خاک بود و، خاکی بود
بی گناهی، گناه مولا بود!

ابوتراب هدائی

هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شیر

هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب
و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکار غدیر
چون رسول الله خاتم گشت مامور از خدا
تا نماید ره ، بشر را سوی احسان کثیر
تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری
هم نماید راه روشن را برای هر بصیر
آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده ام
ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرات عالم می رسد از توحیات
وای که در عرش علا باشد تو را جا و سریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر
تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار
تا نماند حجتی از بهر افراد شریر
مجمعی اندر غدیر خم پرداز و بگو

بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر
حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا
حب او ایمان و بغضش کفر و زین نبود گزیر
فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق
رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر
هست جنت جایگاه پیروان صادقش
هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر
هر که من مولای او هستم علی مولای اوست
هست این فرمان رب خالق حی قدیر
حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه
بخ بخ گفت و بیعت کرد و خواند او را امیر
لیک بعد از رحلت او کند آن کان نفاق
چاهی اندر معبر آن سفله خویان قصیر
تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا
تا ببندد راه را بر حق شناسان بصیر
تا زند آتش به باب معبر روح الامین
تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر
تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید
اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر
تا هدایی را زبان گویاست خواهد از خدا

تا مصون مانند، از هر رنج ، یاران امیر

احمد نعمتی

ما درس وفا ز حیدر آموخته ایم

در مکتب او دل قریا سوخته ایم

ما را نبود هیچ نظر بر دگری

تا دیده به لطف مرتضی دوخته ایم

گفتم به دل امشب ز چه این شور و نواست

از بهر چه مهتاب چنین غالیه ساست

بر بام فلک زهر چرا نغمه سر است

گفتا شب میلاد علی شیر خداست

ای روی تو آئینه ذات احدی

ص: ۴۵۰

ای در تو عجین شده صفات صمدی

بار غم ایام مرا پشت شکست

ای حیدر صف شکن خدا را مددی

الهی قمشه ای

س_روش_غ_ی_ب_م_به پرده دل سراید از عشق داستانها

که جز به مهر علی فروزان نگرددانوار آسمانها

چو حسن او ماه دلربایی چو طلعتش جلوه خدایی

چو قامتش سرو با صفایی ندیده چشمی به بوستانها

به هر دل افتد ز مهر نورش بنوشد از باده طهورش

به جامی از کوثر حضورش شودمجرد تن و روانها

ش_ن_یده نیروی سنانش ، فکندن عمرو و صد چو آتش

ندیده ای قدرت روانش به کشور ملک لامکانها

ب_ه_ملک جان شاه کشور است او، به شهر علم نبی در است او

به گنج حق پاک گوهراست او، خراج یک جلوه اش جهانها

ز حق مجیب دعای آدم به امر ایزد وصی خاتم

فروغ الله و نور عالم ، فدای او جان جان جانها

ظ_ه_ور_ع_ی_ن_الکمال ایزد شهود کل الجمال ایزد

به قهر و سطوت جلال ایزد خدانمایی به چشم جانها

خ_رد_به کار علی است حیران که چیست این سرسر سبحان

مثالی از بی مثال یزدان ، دراواز آن بی نشان نشانها

خليفة الله اعظم است او، معلم روح آدم است او
امير پاكان عالم است او امام مطلق بر انس و جانها
كـ_تاب ناطق امام بر حق معين طاها ولي مطلق
خلافتش بر جهان محقق حكومتش بر تن و روانها
على على امير ايمان ولي ايزد خديو امكان
وصى احمد سمى سبحان جلالته بر تر از بيانها
دو دي_ده اش ب_ر ج_م_ال سرمد دو نرگش مست حسن ايزد

ص: ۴۵۱

بهشتیان را به نص احمد دو گوهرش سید جوانها

هزار یک از صفات نکرده وصف ای امیر عالم

اگر فرستد هزار دفتر، فرشته وحی از آسمانها

ت و ظ ل خ و ر ش ی د ل ا ی ز ا ل ی ، تو ذات بیمثل را مثالی

تو ساقی جرعه وصالی به باغ رضوان به بوستانها

تو جوهر قدرت خدایی تخلق وصف کبریایی

ز مهر حق در مثل ضیایی تو را سزدقدر و عز و شانها

ت و در غدیر از خدای قادر امیر باطن شدی و ظاهر

که تاجداری شرع اطهر تو راست شایسته نی فلانها

به ملک دین جز تو شه نزدیک بر این فلک جز تو مه نزدیک

شهی به هر دل سیه نزدیک تویی گل و خارت این و آنها

تو بسمل دفتر خدایی ، به کشتی شرع ناخدایی

شهنشه تاج انمایی ثنای حسن تو بر زبانها

ت و خ س ر و ه ل ا ت ی م ق ا م ی ب ش ی ر ر ح م ت ب ه خ ا ص و ع ا م ی

ز کوثر عشق یا رجامی به عاشقان بخش و تشنه جانها

ت و ی ی ک ه ش م ش ی ر آ ب د ا ر ت ف ک ن د س ر ه ا ب ه خ ا ک ذ ل ت

بس آتش قهر و اقتدارت زمشکان سوخت دودمانها

ز ا م ر ب ل غ ب ه ح ک م ا ی ز د ش د ی ت و چ و ن ج ا ن ش ی ن ا ح م د

رقیب گشت از حسد مخلد به نار محرومی از جنانها

ب ه ش ک ر اعزاز پادشاهی به شیعیان از کرم نگاهی

مخواه ما را بدین تباهی نظر کن ای شه به پاسبانها

تو پرده دار ظهور ذاتی تو آینه جلوه صفاتی

تو کشتی نوح را نجاتی فراتر از گردش زمانها

چ_و_خ_وان_م_ی_د_ف_ت_ر_و_کتابت_فصاحت_بیحد_کلامت

فزایدم معرفت پیامت زدایدم شبهت و گمانها

ت_ب_ا_ر_ک_آن_خ_و_ش_کتاب_ایمان_مفسر_مجملات_قرآن

ص: ۴۵۲

فصاحتش نور چشم سحبان مسخرش عقل نکته دانه
ب_ه خیل خوبان تو پیشوایی بر اهل دل شاه اولیایی
غرض ز معراج مصطفایی که آرد از غیبت ارمغانها
ش_ب_ی ک_ه راز ک_میل خوانم چو شمع روشن شود روانم
ز شوق از دیده خون فشام زدل کشم ناله و فغانها
صبح اگر خوانمی دعایت به پیشگاه ازل ثنایت
به چشم دل بینمی صفایت در آن حقایق وز آن بیانها
ز ع_ل_م و ع_ق_ل و سخا و قدرت به زهد و حلم و تقی و همت
ندید چشم جهان مثال نه در زمین نی در آسمانها
به سجده گه سر نهادی ز جور ابن ملجم مرادی
به گلشن قدس پرگشادی برستی از جور سرگرانها
به تیغ زهر آبداده ناگاه شکافت آن جبهه به از ماه
فرشته فریاد زد که الله بر آمد از قدسیان فغانها
منم (الهی) گدای کویت ز هر طرف چشم دل به سویت
که افتدم یک نظر به رویت به وقت رحلت ز جسم جانها
ال_ه_ی_م ب_ن_ده تو شامم به کوی عشقت فتاده را هم
که بخشد ار غرقه در گناهم محبتت ز آتشم امانها

امیرایزدی

شماره ۱

ابلاغ ولایت

آن روز غدیر خُم ، چون وادی سینا بود
در هجده ذی الحجّه با قافله ی حجاج
از عرش برین جبریل نازل به زمین گردید
گفتا به نبی : «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ مِنْ رَبِّكَ»
گفتش که ز شرّ ناس هرگز نبود بیمت
پیغامبرِ رحمت ، از لطف نظر افکند
فرمود به اصحابش یک لحظه عنان گیرید
حجاج چو پروانه گشتند به گردش جمع
بگرفت علی را دست ، بر عرشه ی منبر شد

ص: ۴۵۳

آنکس که کلام او با وحی ، یکی باشد
فرمود : علی مولاست بر هر که منم مولا
بر حیدر و یارانش فرمود دعا احمد
بیعت همه ی حضار ، با شیر خدا کردند
من دل به علی دادم ، با کس نبود کارم
او با حق و حق با او پیوسته در عالم بود
آن دست خدا ، پا را دوش نبی بگذاشت
هم فاتح خیبر بود ، هم ساقی کوثر بود
در کعبه ولادت یافت ، سلطان نجف گردید
انوار خداوندی هر گوشه هویدا بود
بد قافله سالاری ، کاو سید بطحا بود
از حق ، سخنی او را با خواجه ی اسرا بود
اسرار امامت را هنگامه ی افشا بود
آن را که خدا یاراست ، از خصم چه پروا بود
بر آن همه جمعیت که بادیه پیما بود
شاهی که بر او خلقت ، دلداده و شیدا بود
او نیز چنان شمعی در مجمع آنها بود
آماده ی ایراد یک خطبه ی غرّا بود
آنکس که به هر مؤمن از نفس وی اولابود
این کار به فرمان خلاق توانا بود

نفرین به عدویش کرد این حکمِ تبری بود
آن لحظه‌ی تاریخی، الحق که چه زیبا بود
او هم نَفْسِ ((یس)) او وارث ((طه)) بود
هم عالی و اعلا بود، هم والی و والا بود
والله! مقامِ او برتر از مسیحا بود
هم نَفْسِ رسول الله، هم شوهر زهرا بود
قدر حرّمش برتر از مسجد الاقصی بود

شماره ۲

در غدیر خُم

از حجه الوداع چو برگشت عقل کل

آمد ز آسمان به زمین جبرئیل پاک

بی پرده خواند آیه‌ی «بَلِّغ» امین وحی

ص: ۴۵۴

گفتش: ز شرّ ناس هراست به دل مباد
با این عمل رسالت خود را تمام کن
هر چند زیر تیغ شرر بار آفتاب
ناگه هوا ز لطف الهی لطیف شد
غرق تعجب آن همه انسان که ناگهان
دعوت نمود از همه حجاج ، روح حج
گردید از جهاز شتر منبری به پا
آن مهربان رسولکه اولیبه نفس ماست
در پیش روی شمس رسالت ، وصی او
بگرفت دست حیدر کرار را نبی
فرمود : پیروان مرا شد علی ، ولی
بیعت کنید با علی ، ای اهل معرفت
از جان دعا به یاور و نفرین به دشمنش
هر تشنه سوی ساقی کوثر گرفت راه
حیدر بسانِ کعبه و حجاج در طواف
اول کسی که داد به او دست دوستی
«بَخُّ لَكَ» سرود و سپس گفت : یا علی
سوی سقیفه رفتن از این دشت ابله‌یاست
با کاروان گزید مکان در غدیر خم
امر خدا نمود بیان در غدیر خم

بر گوشِ جانِ جانِ جنان در غدیر خم
داری امین مکه ، امان در غدیر خم
بر خلق این پیام رسان در غدیر خم
کس را نبود تاب و توان در غدیر خم
گشتی نسیمِ فیض ، وزان در غدیر خم
شد آشکار ، سرّ نهران در غدیر خم
جمعی عظیم گشت عیان در غدیر خم
در پیش چشم پیر و جوان در غدیر خم
شد با علی به عرشه ی آن در غدیر خم
چون ماه گشت جلوه کنان در غدیر خم
بر حاجیان بداد نشان در غدیر خم
از امرِ کردگارِ جهان در غدیر خم
یاران غنیمت است زمان در غدیر خم
بنمود آن پیام رسان در غدیر خم

صد چشمه عشق گشت روان در غدیر خم

خلقش کشید خوش به میان در غدیر خم

بودی «عمر» گشود زبان در غدیر خم

گشتی امیر، بر همگان در غدیر خم

ای «ایزدی» همیشه بمان در غدیر خم

بهنیا کاشانی

صبح درخشان نمود، روی ز خاور

چهره ی شب را زدود، مهر منور

لشگر روم، آمد از ره و سپه زنگ

خانه تهی کرد و برد با خود اختر

مرغ سحر پر گشود جانب گلزار

شد مترنم به مدح حیدر صفدر

شاه ولایت علی عالی اعلی

شوهر خیر النساء و صهر پیمبر

کیست علی، آن که بد به عرصه هیجا

فارس میدان و شیر گیر و دلاور

کیست علی، آن که گاه عدل و مساوات

از ره تنبیه سوخت، دست برادر

کیست علی، آن که خفت از ره یاری

جای محمد (ص) شبی میانه ی بستر

کیست علی، آن که بود در همه ی عمر

یار ستمدیدگان، عدوی ستمگر

کیست علی، آن که هست تاج سلونی

تارک او را بهین، درخشان، گوهر

شرع نبی، کی رواج یافت، به دوران

گر نبدی ذوالفقار و بازوی حیدر

مدحش این بس، که در غدیر خم، احمد

خاتم پیغمبران، ستوده ی داور

گفت ز بعد من، او خلیفه ی بر حق

گفت که بر امت است هادی و رهبر

هر که مرا دوست شد، علی اش مولا

ز آن که منم شهر علم و اوست ورا در

منقبت کی توان، به چامه بیان کرد

مدح تو را هل اتی ست، زینت و زیور

قاتل مرحب تویی و مرشد جبریل

فاتح خیبر تویی و خواجه ی قنبر

شد ز تف تیغ کفر سوز تو ای شاه

چهره ی مریخ، سرخ فام، چو آذر
کلک دبیر فلک، نبود نویسا
گر نبدی مکتب علی، به جهان در
مشتری آن کو شده است قاضی گردون
گاه قضاوت تو راست بنده و چاکر

تقنی تهرانی

اگر تراست به سر شور عشق حی قدیر
بنوش جام می معرفت ز خم غدیر
ز غیر دوست نگردد دل تو پاک، مگر
به آب مهر ولی خدا شود تطهیر
علی عالی اعلی که نام او به ازل
ز نام حق مشتق بر ساق عرش شد تحریر
امام بر حق بود و به حکم حق گردید
ولی امر قضا و قدر گه تقدیر
خدا چو خواست کند آشکار شانش را
نمود امر نبی (ص) را و این چنین تحذیر
که گر به خلق نسازی عیان مقام علی (ع)
بدان در امر رسالت نموده ای تقصیر
چو شد نبی (ص) مکرم به حکم حق ملزم
روا ندید در ابلاغ آن دگر تاخیر

گرفت بازوی مولا و پس بلند نمود

به روی دست خود آنگه برای خلق کثیر

ز بعد حمد خدا و گرفتن اقرار

بر اولویت خود کرد این چنین تقریر

که من به هر که بدم صاحب اختیار و ولی

پس این علیست (ع) به او صاحب اختیار و امیر

دعا نمود از آن پس به دوستانش و کرد

به دشمنانش نفرین که بد بشیر و نذیر

عدوش بخ بخ گفتا و رخ ز حکم بتافت

که بد به ظاهر تعظیم و باطنش تحقیر

به مر حق چو علی کار کرد، تلخ آمد

به کام خلق ولایش، خصوص نفس شیر

ولی مطلق حق آن بود که در همه عمر

نکرد سجده بجز بهر کردگار قدیر

ص: ۴۵۷

علیست (ع) مظهر اسماء حق به وقت ظهور

علیست (ع) مخزن اسرار حق به سر ضمیر

علیست (ع) اسعد و اتقی و زهر سعید و تقی

علیست (ع) اعلم و اشجع زهر علیم و دلیر

علی وصی رسول و علیست (ع) زوج بتول

ابوالایمه و بر مومنان یگانه امیر

علی ولی و علی والی و علی مولا

علیست (ع) ساقی کوثر، قسیم خلد و سعیر

به وقت مهر، علی مهربان و خاتم بخش

به گاه قهر، علی قهرمان و افسر گیر

فزود رونق اسلام چون گرفت علم

زدود کفر ز گیتی کشید چون شمشیر

گشود باب معارف چو رفت بر منبر

بیست راه مظالم نشست چون به سریر

علیست (ع) مالک ملک وجود و منبع جود

برای طاعت او گشته مهر و مه تسخیر

بین به وقت نمازش نمود شمس رجوع

بدان گرفته ز حق اختیار هر تدبیر

خداش می نتوان خواند و از خداش جدا

مدان که قابل بخشش نباشد این تقصیر

نکرده احصا فضلش بجز خدا در ذکر

از آن شده است امام مبین بدو تفسیر

اگر چه قرآن در مدح اوست یکسره لیک

عطا بما نشود از کثیر، غیر یسیر

ز حق کسی ننموده ست چون علی تقدیس

چو حق کسی ننموده ست از علی تقدیر

علی ز بعد نبی (ص) اشرف است از همه خلق

اطاعتش شده مفروض بر صغیر و کبیر

به نص «انفسنا» شد ز انبیا افضل

ز عیب و نقص مبری به آیه ی تطهیر

علی معین همه انبیا بدی در سر

چنانکه بهر محمد شد آشکار نصیر

علی ز روز ازل بود با نبی (ص) توأم

شدند خلق ز یک نور، پادشاه و وزیر

ص: ۴۵۸

نبی برای علی بد مربی و استاد

علی برای نبی بود پشتبان و ظهیر

نبی به نص نبی منذر است و او هادی

مزیتی نبود بیش از این به نزد بصیر

به حب او شده تعیین، شخص پاک نژاد

ز بغض او شده تشخیص، هر پلید شریر

شبی به جای نبی خفت و حیرت آور گشت

چو شد به چشم ملایک مصور آن تصویر

به روز خندق زد ضربتی به عمرو که شد

فزون ز طاعت جن و بشر به نص شهیر

علی بود اسد الله و حیدر کرار

نمود حمله به دشمن چو شیر بر نخجیر

سه روز از خود و اهلش طعام باز گرفت

از آن نمود یتیم و اسیر و مسکین سیر

غذا نخورد و غذا کرد و از قضا گردید

حیب خاص خدا و امیر خیرگیر

چو پا نهاد به دوش رسول در کعبه

نمود مولد خود را ز لوث بت تطهیر

ثنای او شده واجب به هر وضع و شریف

عطای او شده واصل به هر غنی و فقیر

اگر چه نیست در انظار دوستان ظاهر
بشو به او متوسل که حاضر است و خبیر
به خاک در گه او نه جبین و دل خوش دار
که بهتر است ز آب حیات در تاثیر
مس وجود خود از آن طلا نما و بدان
که جز مودت او نیست در جهان اکسیر
بگیر از در فضلش سعادت دو جهان
که هست در بر افضال او متاع حقیر
مرا امید شفاعت از اوست در محشر
که خاک من شده با آب مهر او تخمیر
من آن کسم که جوان بودم و ثنا گویش
چگونه دم نزنم حالیا که گشتم پیر

ولی ز مدحش یک از هزار گفته نشد

که بود فضلش بی انتها و عمر قصیر

پروانه نجاتی

دشت تا خیمه زد آهنگ خروشدن را

چاه هم تجربه کرد آتش جوشیدن را

دست خورشید در آفاق رسالت چرخید

چنگ زد گیسوی تردید پریشیدن را

و بیابان چه تبی داشت از انبوه سکوت

تا مبارک کند این آینه پوشیدن را

عشق ابلاغ شد و حلقه مستان گل کرد

تازه کرد آن خُم نو، چشمه نوشیدن را

پر شد آغوش غدیر از دم «بَخُّ بَخُّ»

تا بکوبد هیجانان نوشیدن را

عطر «من کنتُ...» و غوغای «علی مولا»

قافله قافله راند این همه کوشیدن را

پروانه نجاتی

امیرابو تراب هدائی

هر چه بینی در بسیط خاک کج خوی شیر

هر که بینی مانده در چنگال آمالش اسیر

کفر و الحاد و نفاق و دور ماندن از صواب

و این پلیدیها و ظلمت هست ز انکارغدیر
چون رسول الله خاتم گشت مامور از خدا
تا نماید ره ، بشر را سوی احسان کثیر
تا رهاند از پریشانی و جهل و خودسری
هم نماید راه روشن را برای هر بصیر
آمدش جبریل و گفتا: ای امیر انبیا
ای که در کانون خلقت نیست مانندت نظیر
من تو را از جانب یزدان پیام آورده ام
ای که هستی بر خلایق هم بشیر و هم نذیر
ای که بر ذرات عالم می رسد از توحیات
وای که در عرش علا باشد تو را جا و سریر
تا رهانی خلق را از تیرگیهای ضلال
تا کنی بینا به نور باطن خود هر ضریر
تا کنی بنیان دین را استوار و پایدار

تا نماند حجتی از بهر افراد شریر

مجمعی اندر غدیر خم پرداز و بگو

بعد من باشد علی بر ارض و ما فیها سفیر

حکم او حکم من است و حکم من حکم خدا

حب او ایمان و بغضش کفر و زین نبود گزیر

فرض بر هر فرد انسان است تا از روی صدق

رخ نهد بر آستان این جوانمرد دلیر

هست جنت جایگاه پیروان صادقش

هر که از او روی تابد دوزخش باشد مسیر

هر که من مولای او هستم علی مولای اوست

هست این فرمان رب خالق حی قدیر

حاضران گفتند پذیرفتیم و یک تن زان گروه

بخ بخ گفت و بیعت کرد و خواند او را امیر

لیک بعد از رحلت او کند آن کان نفاق

چاهی اندر معبر آن سفله خویان قصیر

تا به آل مصطفی ظلم و جفا سازد روا

تا ببندد راه را بر حق شناسان بصیر

تا زند آتش به باب معبر روح الامین

تا شود خون از جفایش قلب زهرای خبیر

تا که بعد از اندکی از جور و بیداد یزید

اهل بیت او شود در دست اهریمن اسیر

تا هدایی را زبان گویاست خواهد از خدا

تا مصون مانند، از هر رنج، یاران

امیرابو تراب هدائی

جوادحیدری

صاحب این دل شیدا مهدی است

ولی نعمت عظاما مهدی است

در مسیری که به سوی حق است

مقصد قافله ها تا مهدی است

ذکر اعظم که مراجع دارند

بهترین وقت سحر یا مهدی است

آخرین ساقی صهبای غدیر

پسر حضرت زهرا مهدی است

به خدا عید غدیر هر سال

موقع بیعت ما با مهدی است

ص: ۴۶۱

دست مردانه به دستش بدهیم

سر به فرمان مطاعش بنهیم

حق زما دیده ی بینا خواهد

دلی از شرک مبرا خواهد

تا که افزوده شود حب علی

در حریم دل ما جا خواهد

شیعه ی ناب زخود می پرسد

از تو ای شیعه چه زهرا خواهد

این ولایت که تو در دل داری

آنچنان هست که مولا خواهد؟

شیعه با حرف و سخن شیعه نشد

حق زما توشه تقوا خواهد

در عمل در سخن و گفت و شنود

مرضی خاطر او باید بود

علی آن صاحب تیغ دو سراست

علی آن که زهمه مرد تراست

لیله القدر اگر زهرا بود

مرتضی صاحب فیضسحر است

جبرئیل است سخن می گوید

از همه شیر خداوند سر است

انبیا دور سرش می گردند

که علی قبله ی اهل نظر است

به روی دست گرفتش احمد

گفت این عشق من و تاج سر است

بی علی سوی خدا راهی نیست

مظهر کامل الهی نیست **

ای مسلمان دیار سلمان

ای مجبان تبار سلمان

خوب گر دیده ی خود وا بکنید

دل سپارید به کار سلمان

دل و جان بر کف حیدر دادن

بوده خود دار و ندار سلمان

صلواتی که رود تا به نجف

بنمایید نثار سلمان

صاحب ده درجه ایمان است

فیضمناست شعار سلمان

آبروی همه ی ما او بود

محرم حضرت زهرا او بود

همه خوردیم می از جام علی

بهره بردیم زاکرام علی

این که ما عاشق زینب هستیم

بوده از خوبی اقدام علی

اسم ما برده و کرده است دعا

خرج ما شد سحر و شام علی

به خدا هر گره را بگشاید

ص: ۴۶۲

گفتن مرتبه ای نام علی

کاش تا عاقبت ما گردد

غرق خون، مثل سرانجام علی

یا امین الله اعظم حیدر

ساقی اشک محرم حیدر

مدح امیر المومنین (ع) - عید غدیر

جواد حیدری

صاحب این دل شیدا مهدی است

ولی نعمت عظاما مهدی است

در مسیری که به سوی حق است

مقصد قافله ها تا مهدی است

ذکر اعظم که مراجع دارند

بهترین وقت سحر یا مهدی است

آخرین ساقی صهبای غدیر

پسر حضرت زهرا مهدی است

به خدا عید غدیر هر سال

موقع بیعت ما با مهدی است

دست مردانه به دستش بدهیم

سر به فرمان مطاعش بنهیم

حق زما دیده ی بینا خواهد

دلی از شرک مبرا خواهد

تا که افزوده شود حب علی

در حریم دل ما جا خواهد

شیعه ی ناب زخود می پرسد

از تو ای شیعه چه زهرا خواهد

این ولایت که تو در دل داری

آنچنان هست که مولا خواهد؟

شیعه با حرف و سخن شیعه نشد

حق زما توشه تقوا خواهد

در عمل در سخن و گفت و شنود

مرضی خاطر او باید بود

علی آن صاحب تیغ دو سر است

علی آن که زهمه مردتر است

لیله القدر اگر زهرا بود

مرتضی صاحب فیضسحر است

جبرئیل است سخن می گوید

از همه شیر خداوند سر است

انبیا دور سرش می گردند

که علی قبله ی اهل نظر است

به روی دست گرفتش احمد

گفت این عشق من و تاج سر است

بی علی سوی خدا راهی نیست

مظهر کامل الهی نیست

ای مسلمان دیار سلمان

ای محبان تبار سلمان

خوب گر دیده ی خود وا بکنید

دل سپارید به کار سلمان

ص: ۴۶۳

دل و جان بر کف حیدر دادن

بوده خود دار و ندار سلمان

صلواتی که رود تا به نجف

بنمایید نثار سلمان

صاحب ده درجه ایمان است

فیضمناست شعار سلمان

آبروی همه ی ما او بود

محرم حضرت زهرا او بود

همه خوردیم می از جام علی

بهره بردیم زاکرام علی

این که ما عاشق زینب هستیم

بوده از خوبی اقدام علی

اسم ما برده و کرده است دعا

خرج ما شد سحر و شام علی

به خدا هر گره را بگشاید

گفتن مرتبه ای نام علی

کاش تا عاقبت ما گردد

غرق خون، مثل سرانجام علی

یا امین الله اعظم حیدر

جیحون یزدی

چون پر شراب راز شد، خم غدیر حیدری
من کنت مولی ساز شد، از بربط پیغمبری
پرشد زمین ز اسرار حق، بر شد ز چرخ انوار حق
هر باطلی در کار حق، پا بر گرفت از همسری
ترک من ای فرخنده خو، شیرین زبان چرب گو
کان زلف مشکینت به رو، دیویست انباز پری
مشرق رخ نیکوی تو، مغرب خم گیسوی تو
در قیروان موی تو، صد آفتاب خاوری
چون تا سه روز از خلق حق، پیچد خطیت را ورق
شکرانه را بی طعن و دق، ده رطل خمر خلری
بر بام نوشم باده را، در کوی بوسم ساده را
سوزم دو صد سجاده را، بی اتهام کافری
چون من بدین طاق و طرم، ریزد غدیرم می به خم
کو زهره کز چرخ سوم، بر سازدم خنیاگری
جاییکه از ما داد گر، دارد معاصی مغتفر
مفتی نیرزد مفت اگر، ناید ز خشکی در تری
یا در خم می تا گلو، زین جشن فرخ شو فرو

یا این فضایل را ازو، کن از رذایل منکری
ای خضر خط نوش لب، ظلمت بر از زلف تو شب
وز رخ به مویت محتجب، آئینه ی اسکندری
پرویز مسکینت به کو، فرهاد مجنونت به رو
شیرینت اندر آرزو، ز آن طرفه لعل شکری
اکنون بمردی ران طرب، بر یاد این جشن عجب
وز شیشه ی بُت العنب، بردار مهر دختری
بخشا عصاره ی تاک را، بفزا بجان ادراک را
وز جرعه ای ده خاک را، از چرخ اعظم برتری
دل را نما بی کاهلی، ز آن آب اخگر گون جلی
کاندر تو با مهر علی، ننماید اخگر اخگری
شاهی که نتوان زد رقم، یک مدحت از آن ذوالکرم
اشجار اگر گردد قلم، یا چرخ سازد دفتری
گر چه خدای دادگر ناید در اجسام بشر
سر تا به پا تا به سر، غیر از خدایش نشمری
جز او که فرخ پی بود، مست از الهی می بود
آن کیست تا کز وی بود، پر از ثریا تا ثری
ای لجه ی نایاب بن، حق را ید و عین و اذن
حکم تو کرد از بدو کن، فلک فلک را لنگری
شط شریعت را پلی، جام طریقت را ملی

بستان وحدت را گلی، نخل مشیت را بری
پنهان به هر هنگامه ای، در جلوه از هر جامه ای
دست خدا را خامه ای، سر صمد را محضری
دامن ز خویش افشانده ای، خنگ از جهان بجهانده ای
هم خادم در مانده ای، هم پادشاه کشوری
هم حاضر و هم غایبی، هم طالع و هم غاری
هم هر زمان را صاحبی، هم هر عرض را جوهری
شاهها مرا چون هست دل، دایم به وصفت مشغول
مپسندم از غم معتزل، با این ادات اشعری

ص: ۴۶۵

آخر تو بی پایان یمی، فلک نجات عالمی

در کار «جیحون» کن نمی، زا بر عنایت گستری

حاج میرزا حبیب خراسانی

شماره ۱

ای گلرخ دلفریب خود کام

وی دلبر دلکش دل آرام

شد وقت که باز دور ایام

گامی بزند موافق کام

برخیز تو نیز آسمان وار

یکروز به کام ما بزن گام

بستان و بده بگو سرودی

برخیز و برو بیا بزن جام

چون خرمن گل به عشوه بنشین

چون سرو روان به جلوه بخرام

از شام به عیش کوش تا صبح

وز صبح به طیش باش تا شام

امروز بگو مگر چه روز است

تا گویمت این سخن به اکرام

موجود شد از برای امروز

آغاز وجود تا به انجام

امروز ز روی نص قرآن
بگرفت کمال ، دین اسلام
امروز به امر حضرت حق
شد نعمت حق به خلق اتمام
امروز وجود، پرده برداشت
رخساره خویش جلوه گر داشت
امروز که روز دار و گیر است
می ده که پیاله دلپذیر است
چون جام دهی به ما جوانان
اول به فلک بده که پیر است
از جام و سبو گذشت کارم
وقت خم و نوبت غدیر است
برد از نگهی دل همه خلق
آهوی تو سخت شیرگیر است
در عشوه آن دو آهوی چشم
گر شیر فلک بود، اسیر است
در چنبر آن دو هندوی زلف
خورشید سپهر، دستگیر است
می نوش که چرخ پیر امروز
از ساغر خورپیااله گیر است

امروز به امر حضرت حق

بر خلق جهان علی امیراست

امروز به خلق گردد اظهار

آن سر نهان که در ضمیر است

ص: ۴۶۶

آن پادشه ممالک جود

در ملک وجود بر سریراست

چندان که به مدح او سرودیم

یک نکته ز صدنگفته بودیم

شماره ۲

ز ازل کاین جلوه در خاک و گل آدم نبود

مهر رخسار علی را از تجلی کم نبود

از لب لعلش دمی در طینت آدم دمید

گر نبود آن دم نشان از هستی آدم نبود

عاشقان را با رخ و زلفش عجائب عالمی

بود کاندروى خبر از آدم و عالم نبود

جام می بر نام او می زد دم از دور وصال

بزم عشرت را که در آن بزم نام از جم نبود

بزم خاصان بود و با لعل لب میگون یار

جز لب پیمانہ و ساغر لبی همدم نبود

دم زدی از راز عشقش حضرت خاتم اگر

مُهر خاموشی از این لب بر لب خاتم نبود

در کتابت نام او را اسم اعظم کرده اند

زانکه حق را نامی از نام علی اعظم نبود

گر نبودى این کرامت فیض آن صاحب کرم

نقش این خط لفظ «کرّنا بنی آدم» نبود

حاج میرزا حبیب اصفهانی

حسنی

ز بتدای خلقت کون و مکان

تا نفیر صور در آخر زمان

من علی عالیم اعلیستم

درد مظلومان عالم کاستم

من پناه و حامی پیغمبرم

شیر کرارم به میدان حیدرم

مونس مظلومم و ظالم ستیز

در رسای عدل کردم رستخیز

مخزن الاسرار و آل احمدم

واقف سر مگوی سرمدم

آیه تطهیر صدق پاکیم

استناد فطرت افلاکیم

شیر روز و زاهد شب ها علی

نور حق در روی او شد منجلی

ص: ۴۶۷

در شجاعت در تمام این فلک

شد مثال عرشی و حور و ملک

گفت جبریل امین با مصطفی

لافتی الا علی مرتضی

نیست شمشیری مثال ذوالفقار

رادمردی نیست چون او با وقار

کرده تعلیم نبی حق این صواب

یا علی گو باش گاه اضطرار

هم غیاث المستغینی علی

هم تویی بر پیروان حق ولی

وحی آمد سوی ختم المرسلین

در غدیر خم بگو با مسلمین

فاش کن اینکه وصی تو علی است

بعد تو بر پیروانت او ولی است

گر نگویی اینکه گفتیمت تمام

ناتمام است این رسالت ناتمام

گفت پیغمبر به اصحابش چنین

باز گردانید اینجا مسلمین

از جهاز اشتران منبر کنید

گوش بر فرمان پیغمبر کنید

از یسار و از یمین خلق آمدند

گرد پیغمبر لبالب آمدند

گفت با امت که وحی آمد کنون

تا شود آرام دریای جنون

داده فرمانم که واویلا کنم

خلق را مجنون ورا مولی کنم

بر خم عشق علی ساقی شوم

می برافشانم پی باقی شوم

روزگار عمر طی شد با علی

بهتر از او هیچکس نبود ولی

دست مولا بود در دست نبی

بود پیغمبر چو سرمست علی

گفت احمد بشنوید این امر هوست

هر که را مولاستم مولاش اوست

وه که کامل شد کنون دین شما

شد تمام انعام آئین شما

یا غیاث المستغثین یا علی

ضامن عدلی و والی الولی

حسین پڑمان بختیاری

پیوند الفت با علی بستیم از جان یا علی

ره نیست از ما تا علی، ما با علی با ما علی

ص: ۴۶۸

مولا علی مولا علی

سلطان شهر «لافتی» مسند فروز «هل اتی»

بحر کرم، کان عطا، در ملک دین یکتا علی

مولا علی مولا علی

شمشیر حق در دست او، جانهای عاشق مست او

هستی طفیل هست او، دنیا علی، عقبا علی

مولا علی مولا علی

در جمله اقوام عرب، هم در حسب، هم در نسب

«من کنت مولی» ای عجب زبید که را الا علی

مولا علی مولا علی

قول حقیقت را ندا، هم بر ندای حق صدا

عشقی است او را با خدا، عشقی است ما را با علی

مولا علی مولا علی

در عالم بالاست او، سرمایه دنیا است او

دنیا و مافیهاست او، دنیا و مافیها علی

مولا علی مولا علی

آنجا که حق تنها شود، چون نور حق پیدا شود

حلّال مشکلهما شود تنها علی تنها علی

مولا علی مولا ع

حسین پژمان بختیاری

فرخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر

که باشد از حد فزون ، مبارک و دلپذیر

به امر یزدان پاک ، به حکم حی قدیر

نبی به روزی چنین ، ساخت علی را امیر

به جمله مؤمنین به زمره مؤمنات

چون که به خم غدیر کرد پیمبر نزول

گرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول

از احد لم یزل ، وز صمد لایزول

حضرت جبریل شد، رسول ، نزد رسول

نخست از حق رساند بدو سلام و صلوات

پس از سلام و صلوات ، باز رساند این پیام

که ای امام امم ، که ای رسول انام

بلغ ما انزل الیک بر خاص و عام

و گر نه بنموده ای رسالتی ناتمام

که حق نگهدار توست از همه حادثات

ای شه عالی نسب ، وی مه والاجناب

ز ایزد آورده ام ، چنین به سویت خطاب

که در بر مرد و زن ، به محضر شیخ و شاب

خیز و علی را نمای ، ز خویش نایب مناب

که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات

علی بود آن که هست دین خدا رانصیر

علی بود آن که هست بهر تو یار و ظهیر

ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر

نیست به احکام دین پس از تو چون اوخیر

از همه داناترست بر سنن و واجبات

علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی

بر همه کائنات ولی والاستی

آن که به توحید و شرک فزودی و کاستی

کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا ملح اجاج ، هذا عذب فرات

همین علی بود و بس که مر تو را یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفار گشت ، قانع فجار بود

به خاک خواری فکند تن از طغات و عصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست
چنان که مشهور شد بر همه بالا و پست
گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست
علی است از بعد من امیر بر هر که هست
علی است نعم الامیر علی است خیرالولات
محب او را حبیب داور و دادار باد
عدوی او را عدو ایزد قهار باد
یاور او را خدای ، یار و مددکار باد
خاذل او نزد حق در دو جهان خوار باد
هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات
رسول اکرم چو کرد مثال حق امثال
خطاب عزت رسید از سبحات جلال

که دین اسلام یافت اینک حد کمال
نعمت من شد تمام به مسلمین بالمال
از این عمل راضی است ذات جمیل الصفات
ای ملک ملک دین علی عالی مقام
که حق تو را ساخته وصی خیرالانام
منطق منشی کند، مدح تو هر صبح و شام
به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مدام
که هست باری گران او را از سیئات
جهان بود تا به جای ، باد به جا نام تو
توسن ایام باد، تا به ابد رام تو
کوس ولایت زنند، بر زبر بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو
این یک خیر المساء و ان یک نعم الغدات

حکیم سنائی غزنوی

در اُحد میر حیدر کزار

یافت زخمی قوی در آن پیکار

ماند پیکان تیر در پایش

اقتضا کرد آنزمان رایش

که برون آرد از قدم پیکان

که همان بود مرو را درمان

زود مرد جراحی‌ی چو بدید
گفت باید به تیغ باز برید
بسته ی زخم را کلید آید
هیچ طاقت نداشت با دم گاز
گفت بگذار تا بوقت نماز
چون شد اندر نماز، حجّامش
برید آن لطیف اندامش
جمله پیکان ازو برون آورد
و او شده بیخبر ز ناله و درد
چون برون آمد از نماز علی
آن مر او را خدای خوانده ولی
گفت کمتر شد آن آلم چون است
و ز چه جای نماز پر خون است
گفت با او جمال عصر، حسین
آن بر اولاد مصطفی شده زین
گفت چون در نماز رفتی تو
بر ایزد فراز رفتی تو
کرد پیکان برون ز تو حجّام
باز نا داده از نماز سلام

گفت حیدر به خالق الاکبر

که مرا زین آلم نبود خبر

حکیم سنائی غزنوی

حیران

تشنه آب حیاتم ساقی عین الیقین

خیز و لبریزم بده جامی از آن ماء معین

آتی کاسا رویا سایغا للشاربین

تا شوم رطب اللسان گویم بلحنی دلنشین

در غدیر خم هویدا گشت سر یا و سین

صانک الله ساقیا برخیز و پر کن جام را

از غدیر آور خمی این رند درد آشام را

ساغرم لبریز ریز اتمام کن اکرام را

تا که شویم زان طهور از جام دل اوهام را

تا فتد عکسی در آن از نقشبند ماء و طین

حبذا عید سعیدی کش خداوند مجید

ختم رنگ آمیزی خود را در این عید آفرید

صبغه الله خود از این خم ولایت شد پدید

تا شقی ممتاز گردد اندر این عید از سعید

نیست ربی ذلک الیوم هدی للمتقین

ای غدیر خم تو را مانند در اعیاد نیست

عاشقانرا چون تو در اعیاد عیدی یاد نیست
فطر و هم نوروز و اضحی بی تو اش بنیاد نیست
بلکه عیدی چون تو اندر عالم ایجاد نیست
ای تو در اعیاد چون ختم رسل در مرسلین
ایها العید السعید ای مایه عز و جلال
وی بمدحت منطق گردون شده لال از کللال
وه چه خوش شستی بیمن خود ز دل گرد ملال
در تو گردید آشکارا سر حی لا یزال
روی دست مصطفی دست خدا از آستین
مهر یثرب ماه بطحا خسرو گردون سریر
چون در این روز همایون کرد جا اندر غدیر
داد فرمان تا بامر خالق حی قدیر
منبری از سنگ خاره یا که از قتب بعیر
ساخته تا آنکه گردد بر فراز آن مکین

کرد جا بر عرشه منبر شه عرش آستان
تا به امر حق شود بر قطب امکان ترجمان
سر الرحمن علی العرش اُشتوی آمد عیان
رمز کنت کنز شد بی پرده پیدا در جهان
نور مصباح ولایت تافت از مشکوه دین
شاه لاهوتی مکان چون خیمه در ناسوت زد
عالم ناسوت زینرو طعنه بر لاهوت زد
تا بساغر ساقی حق بوسه از یاقوت زد
لعل آتش فامش آتش بر دل طاغوت زد
در غدیر خم قمر با شمس چون آمد قرین
چون الست حق بميثاق آن رسول حق پرست
در غدیر خم الستی زد بهر بالا و پست
باب توحید از علی (ع) بگشود و باب شرک بست
لشکر ظلمات را زان کوکب دری شکست
مات شد خصم بد اختر زان رخ مهر آفرین
زیب دست احمدی دست احد در اهتزاز
راز دانش داد فرمان پرده تا گیرد ز راز
بدر چرخ لی مع الله آفتاب عز و ناز
بانگ زد کز حق علی (ع) شد قبله ی اهل نیاز
جز علی مرتضی (ع) نبود امیرالمومنین

بارها آمد مرا وحی از خداوند جلیل

داد پیغام امین وحی یزدان جبرئیل

کرد آگاهم مرا نزدیک شد گاه رحیل

تا که گیرم پرده در این دشت از روی جمیل

بر ملا گویم علی (ع) باشد پس از من جانشین

آنکه را اولی بنفسم من علی اولی به اوست

یعنی آنکو را منم مولا علی مولای اوست

عدل قرآن مرتضی گردید و قرآن عدل اوست

او است میزانی کز او گردد جدا دشمن ز دوست

عروه الوثقای ایمان پیشوای متقین

نفس طه، عین یس، معنی ام الکتاب

سوی او باشد ایاب خلق و هم با او حساب

ص: ۴۷۳

حب او آمد ثواب و بغض او باشد عقاب
صاحب حوض و قسیم جنت و نار عذاب
گیرد اندر کف لوای حمد را در یوم دین
هل اتی یا سیدی فی حق غیرک هل اتی
یا که زد جبریل بر غیرت صلاهی لا فتی
جبت و طاغوت از چه رو بعد اللتیا و اللتی
نقض عهد خویش کرده از جفا یا ویلتا
حبل کین افکنده اندر گردن حبل المتین
باب شهر علم و حکمت روح بخش ممکنات
با تو دوار است حق، ساری بود از تو حیات
فیک اخصی کلشی، رب السما فی الکیانات
نیست «حیرانرا» رجا اندر حیات و هم ممات

خسرو

چون مرتضی به جای نبی انتخاب شد
بر روی شیعیان جهان فتح باب شد
نص صریح آیه ی یا ایها الرسول
امروز از خدا به محمد (ص) خطاب شد
راز خفی که بین نبی بود با خدا
با امر حق عیان به همه شیخ و شاب شد
فرمان حق رسید که در حجه الوداع

احمد (ص) برای نصب علی (ع) در شتاب شد

در آفتاب وادی سوزان الغدیر

ظاهر به روی دست نبی آفتاب شد

شایسته ی مقام نبی (ص) غیر او نبود

زان رو علی (ع) به امر خدا انتخاب شد

تا زد نبی (ص) به نام علی (ص) نقش رهبری

نقش مخالفان همه نقش بر آب شد

بر جن و انس، رهبر و مولا و پیشوا

بعد از نبی (ص) به امر خدا بو تراب (ع) شد

آنها که بود در دلشان کینه ی علی (ع)

دلهایشان ز آتش حسرت کباب شد

آن کاخهای مرتفع آرزویشان

یکباره سرنگون شد و یکجا خراب شد

هر بنده ای که دامن مهر علی گرفت

ص: ۴۷۴

فارغ ز هول و وحشت روز حساب شد

دست طلب به دامن او زن که در جهان

هر کس گرفت دامن او کامیاب شد

هر کس که گشت داخل حصن ولایتش

ایمن به روز حشر ز بیم عذاب شد

نوروز شیعیان جهان عید مرتضاست (ع)

روزی که شادمان دل ختمی مآب (ص) شد

ما را ظهور مهدی (عج) او آرزو بود

کز انتظار او دل هر شیعه آب شد

«خسرو» چه جای خنده بود کز غم زمان

بیرون بسی ز دیده ی ما خون ناب شد

خلیل عمرانی

این صدای گرد و خاک بال کیست؟

این تلاطم های موج یال کیست؟

اولین بار است میخواند سرود

آخرین بار است می آید فرود

آمد و شوقی شد و در سینه ریخت

بر سرم بارانی از آئینه ریخت

بند تسبیح برایش دانه شد

مسجد قلبم کبوترخانه شد

آیه ای آورده سنگین و ثقیل

زیر این آیه تلف شد جبرئیل

آیه ای از حضرت قدوس خم

شیعیان ، الیوم اکملت لکم

آیه ای آورد و خود پرواز کرد

باب عشق و عاشقی را باز کرد

آیه اش ظرفیت سی جزء بود

وہ کہ ہم اعجاز وہم ایجاز کرد

میشود با گفتن یک واژه اش

یکصد و ده مرتبه اعجاز کرد

میشود با خواندنش جبریل شد

سینه ی هفت آسمان را باز کرد

گفت باید از همین ساعت به بعد

روز را با یا علی آغاز کرد

گفت و گفت و گفت از حمد خدا

با عبارات و اشاراتی رسا

گفت حمد آن که باران آفرید

از کویر و ابرها نان آفرید

استجابت را شبیه آب کرد

آه را از پشت طوفان آفرید

شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را

آفرید اما فراوان آفرید

از نکاح اسم رحمن و رحیم

طفل اقیانوس امکان آفرید

بعد از آن که شانه ای بر باد داد

حال دریا را پریشان آفرید

خود نمایی کرد بر جن و ملک

حیدری از جنس انسان آفرید

سایه را دنباله ی خورشید کرد

نور را بر ذره ها تأکید کرد

گفت زین پس هر کسی دارد نیاز

سوی حیدر پهن سازد جانماز

هر که را من قبله بودم تا به حال

کعبه اش باشد علی ، تم المقال

ابن که دستم منبر دستش شده

این که جبرائیل هم مستش شده

روی این آئینه حق تابیده است

عکس تجریدی خود را دیده است

حرف حق را می زند آئینه وش

با لب شمشیر تیز و مخلصش

دستهایش بوی خبیر میدهد

خستگی را از همه پر میدهد

منبری از خطبه های ناب خواند

در غدیر اسم علی را آب خواند

السلام ای آب دریای صمد

ای زلال قل هو الله احد

ای که میگردی شبیه انبیا

بر هدایت کردن قومت بیا

ای رسول مردم آئینه ها

بعثت غارت، حرای سینه ها

ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان

از تو میریزد صفات کبریا

ذات تو ممسوس ذات کبریا

نردبان وصف تو بی انتها

پله ی این نردبان سوی خدا

چون تکلم میکنی موسائی ام

تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام

جفت دردم کشتی توحن کجاست؟

جسم سردم گرمی روحت کجاست؟

ای مسح دردهای لاعلاج

ما همه دردییم ، ظرف احتیاج

ما همه زخم یتیم کوچکیم

ص: ۴۷۶

کن مدارا با همه ، ما کودکیم
ما نسیم ذکر تقدیس توأئیم
حاجیان فصل تندیس توأئیم
کوچه را میگردی و طی میکنی
کوزه را ظرفیت می میکنی
روی دوشت کیسه ی خرما و نان
میروی در کوچه ها دامن کشان
کیسه نه دل میبری بر روی دوش
شیعه هستم شیعه ی خرما فروش
ای سفیدی ای کبودی ای بنفش
ای به چشم پای سلمان ، جای کفش
ای به هر گام تو صدها التماس
کیسه بر دوش سحر ای ناشناس
ما همه مدیون شمشیر توئیم
تشنه ی نان جو و شیر توئیم
در پی گنجیم ما را راه بر
با خودت تا اشتهای چاه بر
رضا جعفری

خوشدل تهرانی

در غدیر خم نبی (ص) خشت از سر خم بر گرفت

خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت

از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر (ع) زدست مصطفی (ص) ساغر گرفت

گوش گردون گشت کر از های و هوی می کشان

کز می حب علی (ع) امروز مستی در گرفت

یکطرف شوری بپا سلمان کند عماروار

یکطرف میخانه را مقدار چون بوذر گرفت

دوستان را گاه شادی شد به رغم دشمنان

خواجگی خواجه ی قنبر ز دل غم بر گرفت

خواست تا بر جام، سنگ اندازد آن مشوم خصم

سنگ بارانش خدا از طارم اخضر گرفت

سنگ بر پیمانۀ افکندن ز بد مستی چه سود

سنگ بر سر زن که جای مصطفی (ص) حیدر گرفت

آری آری مرتضی (ع) بر مسند احمد (ص) نشست

آری آری «هل اتی» از «انما» افسر گرفت

تا به پایان آورد امر رسالت را رسول (ص)

دامن همت پی ابلاغ «بلغ» بر گرفت

ساخت منبر از جهاز اشتران شاه حجاز
صاحب منبر مکان بر عرشه ی منبر گرفت
تا «ید الله فوق ایدیهم» عیان گردد به خلق
دست پیش آورد و دست حیدر صفدر (ع) گرفت
آسمان یا لیتنی کنت تراب از دل سرود
بو تراب آندم که جا بر دست پیغمبر (ص) گرفت
گفت «هر کس را منم مولا علی مولای اوست»
حیدرش سرور بود آنکو مرا سرور گرفت
جانشین و قاضی دین و وصی من علیست
این بگفت و بازوی آن شاه گردون فر گرفت
بین امواج مخالف کشتی دین خدای
از تلاطم ایمنی با لنگر حیدر (ع) گرفت
بد همای طبع من بشکسته پر از سنگ غم
باز از عشق علی (ع) زی اوج معنی پر گرفت
«خوشدل» از فیض مدیح شاه مردان مرتضی (ع)
حالی از تیغ زبان، ملک سخن یکسر گرفت

خوشدل کرمانشاهی

در غدیر خم نبی خشت از سر خم بر گرفت
خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت
از خم خمر خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

میرشکاک

ماه صد آینه دارد نیمه شبها در غدیر

روزها می گسترده خورشید خود را بر غدیر

نخلها افتان و خیزان، اشتران خسته اند

سر در اوهام گریز از تشنگی، در سر غدیر

بادها از سایه ی شاهین سبک رفتارتر

بام سنگین بر فراز بال، زیر پر غدیر

عزم ابراهیم در تبعید جان و تن، سپهر

در وداع یار و همسر، گریه ی هاجر غدیر

باد اسماعیل وار از تشنگی در پیچ و تاب

هاجر آسا دامن از اشک مصیبت، تر غدیر

با جلال صخره ها چون هیبت هاشم جمیل

در میان بارگاه حشمت قیصر، غدیر

ص: ۴۷۸

پیش چشم آسمان، پیشانی باز علی (ع)

آفتاب روی زهرا(س) در پس معجر، غدیر

دیده باشی ژرف اگر، گویی به جای مصطفی (ص)

خفته همچون مرتضی (ع) آسوده در بستر غدیر

پشته های ماسه همچون کشته های روز بدر

همچو تیغ ذوالفقار اندر کف حیدر غدیر

با سکون و صبر سلمان همسفر آینه وار

با ابی ذر در شب آشوب همسنگر غدیر

در میان نخلها فوج کمانداران شام

سهمگین مانند چشم مالک اشتر غدیر

در هجوم سنگهای سرگران اندوهگین

مانده همچون مسلم اندر کوفه بی یاور غدیر

ابر چون سالار دین کافتاده بر نعش پسر

چون لوای اکبر اندر باد بازیگر، غدیر

ذوالجناح آسا ز فرط انعکاس برگ نخل

بالها از تیر دارد دسته بر پیکر، غدیر

کیست؟ خضر راه دریاها، امام آبها

چیست؟ روشن آبنگیزی برتر از کوثر، غدیر

از شعاع فیض قدسش خاک آدم گل شده

در فروغش دیده جبریل امین شهپر غدیر

نوح را در اضطراب از دست توفان یافته
کرده گرداب گران را حلقه ی لنگر غدیر
دیده ابراهیم را چون هاله ای در ارغوان
ارغوان را برده زیر چتر نیلوفر غدیر
دست موسی شد بر آمد ز آستین، آینه وار
پای عیسی شد فکند از فوق مهر افسر غدیر
دست حق شد در شب معراج و پای مرتضی (ع)
روز فتح مکه روی دوش پیغمبر (ص) غدیر
تا نبینم چون حسین افتادنت را نو به نو
غرق خون هر سال در میدان، تن بی سر غدیر؟
گر نه همچون من به زندان مصیبت مانده ای
پس چرا بیرون نمی آری سر از چنبر غدیر؟
روز فریاد «بقیت و خدی» آیا مانده بود
جز علی (ع) با مصطفی همراه زان لشکر غدیر؟
روز خندق، پیل پیکر عمرو کافر را که داد

از دم تیغ پری کردار خود کیفر غدیر؟

مرحب گردن فراز ظلمت آیین را که کشت؟

دست و بازوی که در بر کند از خیبر غدیر؟

روز نفرین روبرو با اهل نجران مصطفی (ص)

برد کس با خویش غیر از چارتن، دیگر غدیر؟

در هیاهوی هوازن زان هزیمت پیشگان

جز رسول آیا کسی هم ماند باحیدر، غدیر؟

دیده ای در شان اصحاب پیمبر (ص) جز علی (ع)

«سابقون السابقون» در مصحف داور غدیر؟

هیچکس نشنید گیرم، خود تو نشنیدی مگر

«وال من والاه» گفت آن روز پیغمبر غدیر؟

پس چرا صد چشمه ی آتش فشان پنهان شدی

چون دل من زیر چتر سرد خاکستر غدیر؟

تا تمام دشت از پیغام دریا پر شود

می رود از واحه ای تا واحه ی دیگر غدیر

دکتر علی اوسط خانجانی

شهریار ملک ایمان مرتضی است

معنی آیات قرآن مرتضی است

نام او مشقی ز نام کردگار

بهترین برهان یزدان مرتضی است

صورت عینی قرآن مجید

آگه از اسرار سبحان، مرتضی است

مصطفی را همچو هارون با کلیم

یار در پیدا و پنهان مرتضی است

همسفر در ليله المعراج عشق

همره ختم رسولان مرتضی است

پیشوای جمله احزّار جهان

مقتدای انس و هم جان مرتضی است

کشتی نوح است روح مرتضی

منجی موسای عمران مرتضی است

در صف هیجا به روز واقعه

فاتح و پیروز میدان مرتضی است

آن که بر عدلش نمایند اعتراف

هم رفیقان هم رقیبان مرتضی است

مژدگانی مومنان را روز حشر

سدره و طوبی و میزان مرتضی است

مصلحان را پیشوای بی بدیل

در ره اصلاح انسان مرتضی است

بهر خوبان جهان در روز حشر

جنت و فردوس و رضوان مرتضی است

سالکان را مقتدا و رهنما

تا ابد در عشق و عرفان مرتضی است

منتهی الامال جمع مومنان

عروه الوثقای ایمان مرتضی است

روز محشر در پیشگاه ذوالجلال

دستگیر بی پناهان مرتضی است

در ره ابقای دین مصطفی

شیر حق در جنگ عدوان مرتضی است

عاشقان را پیر و مولی و مراد

شب روان را ماه تابان، مرتضی است

در سپهر غیرت و آزادگی

تا ابد خورشید رخشان مرتضی است

دکتر علی اوسط خانجانی

دکتر قاسم رسا خراسانی

بر فراز مجلس ما، ماهی امشب سر زند

خنده بر خورشید و ماه از تابش منظر زند

ساقی گل چهره امشب جلوه دیگر کند

مطرب خوش نغمه امشب پرده دیگر زند

آسمان پوشیده بر تن، پرنیان نیلگون

چون عروسان، خویشان را زینت و زیور زند

آسمان را گفتم این بزم و نشاط از چیست؟ گفت:

چون که فردا آفتاب از برج خاور سر زند

من در آن بزم کنم خدمت که شاه انبیاء

مصطفی تاج ولایت بر سر حیدر زند

در غدیر خم چو دریا خلق خیز و موج و موج

کشتی لولاک چون آن جا رسد، لنگر زند

کاین علی باشد ولی الله، باید بعد من

بر سریر دین نشیند بر سرش افسر زند

آسمان بر خاک افتاده است خواهد چون زمین

بوسه بر پای، علی داماد پیغمبر زند

نیست مردان خدا را رهبری غیر از علی

مرد حق باید قدم در راه این رهبر زند

آسمان بر گردن افکنده است طوق بندگی

تا به سر تاج ولای خواجه قنبر زند

پرچم شاه ولایت بین که در هر بامداد

خنده بر پرچم دار و اسکندر زند

دست گیر از کرم افتاده ای گر چون "رسا"

دست بر دامان او در عرصه محشر زند

"دکتر قاسم رسا خراسانی"

دکتر یحیی حدادی ایبانه

ستاره سحر از صبح انتظار دمید

غدیر از نفس رحمت بهار چکید

گرفت دست قدر ، رایت شفق بر دوش

زمین به حکم قضا آب زندگی نوشید

بر آسمان سعادت ز مشرق هستی

سپیده داد نوید تولد خورشید

به باغ ، بلبل شوریده رفت بر منبر

چو از نسیم صبا بوی عشق یار شنید

ز خویش رفته ، نواخوان عشق بود و سرود

به بانک زیر و بم ، اسرار خطبه توحید

فتاد غلغله در باغ و شورشی انگیخت

که خیل غنچه شکفت و به روی او خندید

هوا ز عطر گلاب محمدی مشحون

زمین به عترت و آل رسول بست امید

رسول ، سدره نشین شد ، علی به صدر نشست

پی تکامل دینش خدای کعبه گزید

گرفت پرچم اسلام را علی در دست

از این گزیده زمین و زمان به خود بالید
به یمن فیض ولایت شراب خم الست
به عشق آل علی از غدیر خم جوشید
" دکتر یحیی حدادی ایبانه "

ده بزرگی

آن روز فرشته در سماء گل می ریخت
پیوسته ز عرش کبریا گل می ریخت
با خطبه خورشیدی خود ختم رسل
در پای علی مرتضی گل می ریخت
آغاز بهار خرم ایمان بود
هنگام شکفتن گل قرآن بود
پیوسته نبی سه روز در خم کارش
از خلق خدا گرفتن پیمان بود
بزمی به صفای صبحدل بر پا شد
سالار بهشت، ساقی صهبا شد
با آیه اکملت لکم خواندن عقل

گلوازه عشق ازلی معنی شد
گلسوره نور و هل اتی هر دو یکی است
یاسین حکیم و انبیاء هر دو یکی است
از قول احد احمد مرسل فرمود
قرآن و علی مرتضی هر دو یکی است
سرسلسله اهل یقینی تو علی
در ملک وجود روح دینی تو علی
این گفته لاریب کلام الله است
هادی طریق متقینی تو علی
ای خلق خدا، صنع خدا را نگرید
آئینه مصطفی نما را نگرید
بعد از من اگر طالب و صلح گشتید
رخسار علی مرتضی را نگرید
تنها نه علی برادرم می باشد
با جذبه حسن، دلبرم می باشد
در امر خلافت و ولایت بر خلق
منصوب به امر داورم می باشد
فخر حرم کعبه، ز میلاد علی است
دین کامل از اندیشه آزاد علی است
پیوسته او امر زمان تا مهدی

از نسل من و اولاد علی است
حیدر که ظهور رحمت رحمان است
قطب شرف و حقیقت انسان است
سلطان ولایت است و از حق به سرش
تاج گل هل اتی علی الانسان است
خورشید منیر منجلی یعنی من
پیغمبر ذات ازلی یعنی من
یک روح الهی و دو پیکر یعنی
روح علی ام من و علی یعنی من
قرآن سخنگوی عظیم است علی
تحلیل گر حکم حکیم است علی
چون من که پیام آور حقم تا حشر
مصدق صراط مستقیم است علی
مردیست علی که روح امید بود
بر دوش دلش پرچم توحید بود
من مهرم و ماهم علی و در دل شب
مه نایب و جانشین خورشید بود
سوگند به ذات حق، که تا حق باشد

گل ذکر لبم همیشه یا حق باشد
ای در طلب بیعت با حق بی شک
بیعت به علی بیعت با حق باشد
حیدر که خدا ستوده در قرآنش
از جانب حق ولی بود عنوانش
باشد به کفش زمام خلق و پس از او
این رشته بود به دست فرزندان
ای خلق، علی سوره الرحمن است
مصدق دقیق علم القرآن است
با علم بیانی که خدا داده به او
پیوسته به کار خلق انسان است
این حکم خدای ازلی می باشد
بر خلق خدا، علی ولی می باشد
گلوازه اکملت لکم در قرآن
تا بد، ولایت علی می باشد
حیدر که تفکر بهاری دارد
بر دوش ردای شهریاری دارد
بر خلق خدا به امر حق از قرآن
در کف سند زمامداری دارد
فرمود رسول گل جبین، ای مردم

بی شبهه علی است روح دین، ای مردم
سو گند به حق که غیر او در عالم
کس نیست امیر مومنین ای مردم
والله که منعم نعیم است، علی
طر گل حمان و رحیم است، علی
میزان کمال هست واعمال نکو
یعنی که صراط مستقیم است، علی
در سینه، دلش کتاب مسطور خداست
پیشانی‌ش آئینه منشور خداست
دوشتتر از این سخن چه گویم که علی
تفسیر دقیق سوره نور خداست
آنها که به حکم عقل، آدم هستند
رهپوی ره رسول اکرم هستند
گویند به قول مصطفی تا صف حشر
قرآن و امام هر دو با هم هستند
ای دلشدگان، حکم را درک کنید
سرسلسله و زعیم را درک کنید
روح نبا عظیم حق است علی

اینک نبا عظیم را درک کنید
در خم غدیر آیه ای نازل شد
آن آیه چراغ دار راه دل شد
از برکت نعمت ولایت آنروز
دین یافت کمال و دین حق کامل شد

ذکایی

سپیده دم که ز مشرق دمید مهر منیر
در آمد از درم آن ماه آفتاب ضمیر
فکند بر رخ رخشنده زلف مشک آسا
بدان صفت که بر آتش در افکنند عبیر
هزار چین و شکنج و گره نهاده به موی
مگر کند دلم اندر کمند زلف اسیر
پی ربودن هوش و خرد ز سر تا پای
به کار برده پریش هزار گون تدبیر
ز در در آمد و غافل که بیش از آنم زار
که با جمال وی از غم شوم کرانه پذیر
به چشم و چهر و قد او اثر فراوان بود
ولی نکرد یکی در وجود من تاثیر
گرفته بود مرا حیرت آن چنان ز جهان
که یک نفس نشدی نفس فارغ از تشویر

بدین مشاهده گویی دلش به تنگ آمد
ستاد و دید به من یک دو لحظه خیر اخیر
به سخره گفت: چه اندیشه ات بود در سر؟
مگر به شمس و قمر باشدت سر تسخیر؟
برون ز عالم خاکی مگر که می بینم
گرفته فکر تو از ماورای ارض مسیر
به خویش بیهده زحمت مده که نتواند
اسیر خاک شناسد خواص چرخ اثیر
از این مقوله سخن گفت و پاسخی نشنید
که نیست خاطر آشفته را سر تقریر
سپس به خاطری آکنده از نشاط، سرود
که هان، زمان سرور است، خیز و جام بگیر
مگر ز شادی امروزت آگهی نبود
که در کمند غمی پای بند، چون نخجیر

مگر ترا نبود آگهی که تافته است
به روی خلق جهان آفتاب صبح غدیر
ز جای خیز و بساط طرب مهیا کن
که در نشاط شباب اندر است عالم پیر
صبح عید غدیر است و عالمی سرمست
به وجد و حال گذارد زمان، غنی و فقیر
صبح عید غدیر است و باز بگشوده ست
به روی خلق جهان باب عیش رب قدیر
خود آگهی که به روزی چنین رسول (ص) خدای
بخواند ابن عم خویش را به خلق امیر
خود آگهی که شد اندر غدیر خم ظاهر
مقام سید ابرار بر صغیر و کبیر
علی شهنشه ملک فتوت و تقوا
علی به کشور دانش ملیک تاج و سریر
شهی که صوت مدیحش به گوش اهل جهان
چنان خوش است که اندر مذاق کودک شیر
ضیاء رویش «والشمس» را بهین فحوا
سواد مویش «واللیل» را مهین تفسیر
شهی که تا به ابد وصف او به نتوانند
شوند گر ز ازل کاینات جمله دبیر

بدین نشاط چنان خاطر م به وجد آمد
که هیچ می نتوان کرد شرح آن تحریر
بدین چکامه نمودم سرور جان اظهار
ولی یکی ز هزار است روگشای ضمیر
«ذکایی» از مدد فضل اوست برخوردار
از آن به قوت طبع است در زمانه شهیر
شها جهان جفاپیشه منکدر دارد
دل مرا که ز انوار مهر تست منیر
فگارم از غم دوران، عنایتی فرما
فکنده محنتم از پا، ز لطف دستم گیر

رحمان نوازی

ظهردم بود و برکه هم تشنه؛ برکه ای که تب بیابان داشت
دل او مثل تکه های سفال؛ اشتیاق نماز باران داشت
ظهر یک روز آفتابی بود؛ برکه پلکی زد و نگاهش رفت

باز هم تا به انتهای کویر؛ حسرت جانگداز آهش رفت
آه من بر که نگاه توام؛ من به جز چشم تو نمی نوشم
تا نیایی و هم دمم نشوی؛ به خدا لحظه ای نمی جوشم
آه من بر که های یعقوبم؛ که به دشت فراق جاری شد
من همان رود نیل موسایم؛ که به سمت عراق جاری شد
من همان بر که نمک گیرم؛ کز سر سفره ات نمک خوردم
من کویر حجازی صبرم؛ که به شوق شما ترک خوردم
بر که از درد و دل لبا لب بود؛ بر که آن روز در تلاطم بود
بر که آن روز فکر آب نبود؛ فکر یک بر که پر از خم بود
ظهر زیبای روز نوروزی، باز پلکی زد و نگاهش رفت
نه ولی مثل اینکه این دفعه، صد و ده بار سوز آهش رفت
ماه او در حوالی خورشید، با هزاران ستاره می آمد
بشنو و شک نکن صدای خدا، از سر هر مناره می آمد
اشهد ان ذاته مستور؛ اشهد ان نوره منشور
اشهد ان مومنون به؛ یسکن الله فی بیوت النور
آیه ای روی بال جبرائیل، پر زد و لحظه ای تلاوت شد
بعد از آنکه رسول آن را خواند، پر زد و محو در ولایت شد
آیه پرواز کرد تا بر که؛ از تجلای آب صحبت کرد
بر که خالی سفالی ما، گریه کرد و دوباره بیعت کرد
گفت: بالماء کل شیء حی؛ من همان خاک مرده ام ای آب

من اگر برکه ای پر از آبم، از شما آب خورده ام ای آب
تو همان بی کران اقیانوس؛ من همان کوزه سفال تو ام
که اگر آه لب به من بزنی، مطمئنم همیشه مال تو ام
برکه از اشتیاق دریا شد؛ زیر پاهای ماه جاری شد
ماه عکسش به برکه افتاد و عکس آن روز یادگاری شد

شاعر: رحمان نوازنی

ص: ۴۸۷

ای علی، ای ارتفاعت تا خدا

بی نهایت، بیکران، بی انتها

ای علی، ای همسر بانوی اب

جلوه حق، اسم اعظم، نور ناب

ای علی ای خوب، ای تنهاترین

ای ملایک با نگاهت همنشین

ای علی، ای آفتاب حق سرشت

ای قسیم روشنی های بهشت

ای فراتر از تصور، از خیال

بحر عرفان، آفتاب بی زوال

ای تو خورشید نهان در زیر ابر

کوه علم و کوه حلم و کوه صبر

چون تو مردی نیست در این روزگار

هیچ تیغی نیز، همچون ذوالفقار

جان ما را کن ز عشقت منجلی

ای فدایت جان عالم، یا علی

کاش می کردیم بیعت تا بهار

می شکفتیم از کرامات علی

در بهارستان او گل می شدیم

زائر آواز بلبل می شدیم

از غدیر خم، سبویی می زدیم

در صراط عشق، هوئی می زدیم

زائر کوی تولا می شدیم

جرعه نوش عشق مولا می شدیم

با نزول سوره سبز غدیر

باز می کردیم، بیعت با امیر

با علی، آینه دار سرنوشت

وارث بوی خدا، بوی بهشت

شد غدیر خم، هلا، ای عاشقان!

می وزد عطر علی از آسمان

چیست تفسیر غدیر خم؟ علی

عشق را، مولا، عدالت را، ولی

چیست تفسیر غدیر خم؟ ولا

رستخیز عشق، بیعت با خدا

چیست تفسیر غدیر خم؟ حریم

رو به روی ما، صراط مستقیم

چیست تفسیر غدیر خم؟ امید

مژده رحمت به امت، بوی عید

چیست آیا این غدیر خم؟ سحر

صبح صادق، نور لبخند ظفر

چیست آیا...؟ ساقی و ساغر، شراب

اتشی در جان هستی، عشق ناب

چیست آیا...؟ خنده فتح المبین

ص: ۴۸۸

روز اکمال رسالت، عید دین

چیست آیا...؟ سبب سرخی ناگهان

سهم ما از عشق، آری عاشقان

در غدیر خم خدا شد منجلی

در دل خورشیدی مولا علی

چیره شد فرمانروای آفتاب

گشت سهم آفرینش، نور ناب

عشق بارید و زمین آینه شد

مهربانی وارد هر سینه شد

خاک را بوی نجیب گل گرفت

عالم هستی، تب بلبل گرفت

آسمان شد با زمین همسایه باز

شد زمین مهمانسرای اهل راز

چشم ها با نور همبستر شدند

قلب ها با هم صمیمی تر شدند

قبله توحید، آن جان جهان

روح ایمان، خاتم پیغمبران

در غدیرستان خم، اعجاز کرد

راز معصوم خدا را باز کرد

گفت پیغمبر: علی نور خداست

بعد من، او پیشوا و مقتداست

ای شمایان! امت سبز زمین

در میان خلق عالم، بهترین

حرف حق این است و در آن شبهه نیست

هم علی حق است و هم حق با علی ست

عشق را در قلب خود دعوت کنید

با علی، نور خدا، بیعت کنید

این حقیقت از کسی مستور نیست

جانشین نور، غیر از نور نیست

در غدیر خم ولایت شد قبول

برد بالا دست مولا را رسول

رفت بالا دست خورشید غدیر

شد امام و متدای ما، امیر

عشق، بیعت کرد با نور خدا

شد عدالت، سرور و مولای ما

نور احمد، برگرفت از رخ نقاب

«آفتاب آمد، دلیل آفتاب»

زین بشارت، آسمان خندید مست

نور بارید و طلسم شب شکست

شد جهان، آیینه باران علی

عالم هستی، چراغان علی

جون علی، آینه عدل است و داد

ص: ۴۸۹

دست در دست علی باید نهاد

چون علی، نور خدای سرمد است

بیعت ما با علی، با احمدست

شد ز عشق حق، وجودش صیقلی

هر که بیعت کرد، با نور علی

باز دل در کوی مستی گم شده

عالم هستی، غدیر خم شده

باز هم مستیم، از جام غدیر

باده می نوشیم با نام امیر

باز فصل شور و شیدایی شده

در زمین از عشق، غوغایی شده

آمده عید ولایت، عاشقان

روز اکمال رسالت، عاشقان

در غدیر خم، بیا کامل شویم

«یا علی» گوئیم و صاحبدل شویم

«یا علی» گوئیم تا بالا شویم

قطره ها، ای قطره ها دریا شویم

با علی، نور خدا، بیعت کنیم

عشق را در قلب خود، دعوت کنیم

با علی، هم عهد و هم پیمان شویم

هم زبان و هم دل قرآن شویم

با علی، قرآن ناطق، بو تراب

سوره عصمت، امام آفتاب

چون که احمد گفت: او نور جلی ست

بعد من، ای عاشقان! مولا، علی ست

رضا جعفری

این صدای گرد و خاک بال کیست؟

این تلاطم های موج یال کیست؟

اولین بار است میخواند سرود

آخرین بار است می آید فرود

آمد و شوقی شد و در سینه ریخت

بر سرم بارانی از آئینه ریخت

بند تسیحیم برایش دانه شد

مسجد قلبم کبوترخانه شد

آیه ای آورده سنگین و ثقیل

زیر این آیه تلف شد جبرئیل

آیه ای از حضرت قدوس خم

شیعیان ، الیوم اکملت لکم

آیه ای آورد و خود پرواز کرد

باب عشق و عاشقی را باز کرد

آیه اش ظرفیت سی جزء بود

وہ کہ ہم اعجاز و ہم ایجاز کرد

ص: ۴۹۰

میشود با گفتن یک واژه اش

یکصد و ده مرتبه اعجاز کرد

میشود با خواندنش جبریل شد

سینه ی هفت آسمان را باز کرد

گفت باید از همین ساعت به بعد

روز را با یا علی آغاز کرد

گفت و گفت و گفت از حمد خدا

با عبارات و اشاراتی رسا

گفت حمد آن که باران آفرید

از کویر و ابرها نان آفرید

استجابت را شبیه آب کرد

آه را از پشت طوفان آفرید

شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را

آفرید اما فراوان آفرید

از نکاح اسم رحمن و رحیم

طفل اقیانوس امکان آفرید

بعد از آن که شانه ای بر باد داد

حال دریا را پریشان آفرید

خود نمایی کرد بر جن و ملک

حیدری از جنس انسان آفرید

سایه را دنباله ی خورشید کرد
نور را بر ذره ها تأکید کرد
گفت زین پس هر کسی دارد نیاز
سوی حیدر پهن سازد جانماز
هر که را من قبله بودم تا به حال
کعبه اش باشد علی ، تم المقال
ابن که دستم منبر دستش شده
این که جبرائیل هم مستش شده
روی این آئینه حق تابیده است
عکس تجریدی خود را دیده است
حرف حق را می زند آئینه وش
بالب شمشیر تیز و مخلصش
دستهایش بوی خبیر میدهد
خستگی را از همه پر میدهد
منبری از خطبه های ناب خواند
در غدیر اسم علی را آب خواند
السلام ای آب دریای صمد
ای زلال قل هو الله احد
ای که میگردی شبیه انبیا
بر هدایت کردن قومت بیا

ای رسول مردم آئینه ها

ص: ۴۹۱

بعثت غارت، حرای سینه ها

ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان

از تو میریزد صفات کبریا

ذات تو ممسوس ذات کبریا

نردبان وصف تو بی انتها

پله ی این نردبان سوی خدا

چون تکلم میکنی موسائی ام

تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام

جفت دردم کشتی توحن کجاست؟

جسم سردم گرمی روحت کجاست؟

ای مسح دردهای لاعلاج

ما همه دردم ، ظرف احتیاج

ما همه زخم یتیم کوچکیم

کن مدارا با همه ، ما کودکیم

ما نسیم ذکر تقدیس توأئیم

حاجیان فصل تندیس توأئیم

کوچه را میگردی و طی میکنی

کوزه را ظرفیت می میکنی

روی دوشت کیسه ی خرما و نان

میروی در کوچه ها دامن کشان
کیسه نه دل میبری بر روی دوش
شیعه هستم شیعه ی خرما فروش
ای سفیدی ای کبودی ای بنفش
ای به چشم پای سلمان ، جای کفش
ای به هر گام تو صدها التماس
کیسه بر دوش سحر ای ناشناس
ما همه مدیون شمشیر توئیم
تشنه ی نان جو و شیر توئیم
در پی گنجیم ما را راه بر
با خودت تا اشتهای چاه بر
رضا جعفری

رها

چون پیمبر رفت حج آخرین
آمد از دربار حق روح الامین
با پیمبر (ص) گفت ای سلطان دین
جلسه ای باید کنی اینجا بپا
در غدیر خم بامر کبریا
جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)
حق تعالی داده بهر تو پیام

تا رسالت را کنی اینجا تمام

بر مسلمانان علی (ع) را کن امام

امر حق فوری بود ای مقتدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

ص: ۴۹۲

پس در آن وادی شهنشاہ کبیر

نام آن وادی بدی خم غدیر

تا نگردد امر یزدان زود دیر

پس منادی پیمبر زد ندا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

خلق برگشتند از خرد و کبار

مجتمع گشتند پس در آن دیار

خلق می بودند بیش از صد هزار

کرد اجرا آن زمان امر خدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنزمان پیغمبر آخر زمان

ساخت منبر از جهاز اشتران

پا نهاد آنماه دین بالای آن

خواند آنکه حکم حق را بر ملا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

دست حیدر را گرفت و خوش بگفت

لب بسان غنچه گل بر شکفت

از لب خود لولو شهوار سفت

خلق دیدند و شنیدند آن صدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

پس محمد (ص) گفت با خلق اینچنین

که بدانند از کهن و از مهین

این علی (ع) باشد امیرالمومنین

از علی (ع) قرآن نخواهد شد جدا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

آنچه گویم هست فرمان خدا

می کنم اجرا کنون بهر شما

حق بگفته من بگویم در ملا

چونکه این فرمان بود از کبریا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

در حضور خاتم پیغمبران (ص)

کرد بیعت با علی (ع) پیر و جوان

لیک آن مردم به پنهانی عیان

دشمنی کردند با امر خدا

در غدیر خم بامر کبیریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

مرد و زن پیر و جوان خرد و کلان

جملگی بودند حاضر آن زمان

ص: ۴۹۳

که علی (ع) را داد پیغمبر نشان

پس چنین فرمود ختم انبیا (ص)

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

هست این حیدر شما را رهنما

می شود با مهر او دین پا بجا

باشد او فرمانبر امر خدا

هم بدنیا هم بفردای جزا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

هر که شد یار علی (ع) یار منست

چون علی (ع) یار و مددکار منست

این علی (ع) واقف ز اسرار منست

دشمنش باشد شقی و بی حیا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

بعد پیغمبر ز راه خودسری

حیله ها کردند از بد گوهری

از علی (ع) گشتند نااهلان بری

حق او را غصب کردند از جفا

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

عقل در کار ولایت قاصر است

هر که خصم مرتضی (ع) شد کافر است

چون علی (ع) قرآن حق را ناصر است

می شود البته شافع بر (رها)

در غدیر خم بامر کبریا

جانشین مصطفی (ص) شد مرتضی (ع)

ژولیده نیشابوری

شماره ۱

ولایت چیست؟ اصل آفرینش

کلید قفل سیر درک و بینش

ولایت چیست؟ تحصیل تعهد

صراط ما پس از "ایاک نعبد"

ولایت چیست؟ معراج تکامل

پی اثبات ذات پاک حق، قل:

ولایت علت غایی است ما را

به حکمت فعل بی ماضی است ما را

ولایت آب و گل را در هم آمیخت

که از آمیختن، آدم برانگیخت

ولایت نوح را شد ساحل نور

که طوفانش بود در خط دستور

ولایت کوه آتش را کند گل

به ابراهیم در وقت توکل

ص: ۴۹۴

ولایت در کف موسی عصا شد

به امر حق، به شکل اژدها شد

ولایت را دم عیسی قرین است

که انفاس خوشش جان آفرین است

ولایت در ولایت گشت کامل

کز او نور هدایت گشت حاصل

ولایت جمع را تفریق دارد

که درکش سالها تحقیق دارد

ولایت رمز اثبات وجود است

ز جود او همه بود و نبود است

ولایت دشمن نامردمی هاست

یگانه رهبر سردرگمی هاست

ولایت هر که دارد غم ندارد

قوامش بیش هست و کم ندارد

ولایت یازده نور جلی بود

کی پیوند تمامی با علی بود

اگر خواهی بدانی این علی کیست؟

ولی حق کسی غیر از علی نیست

علی حق را تجلی صفات است

امامت را چوسیم ارتباط است

به اورنگ ولایت چون ولی شد
علی، مهدی شد و مهدی، علی شد
به نخل دین، ولایت برگ و بال است
ولایت را جهان در انتظار است
ولایت پای تا سر، عدل و داد است
بشر را آخرین حکم جهاد است
ولایت کاخ ها را کوخ سازد
که قانون بشر منسوخ سازد
ولایت دیده هارا دیده بان است
ظهور مهدی صاحب زمان است
ولایت معنی الله و نور است
شکوه رجعت و روز ظهور است
رسالت از ولایت گشت کامل
که هستی از کمالش گشت حاصل
ولایت خاتمیت راست خاتم
که ختم خاتمیت هست خاتم
دگرگونی اگر عالم پذیرد
ره خاتم از آن خاتم بگیرد

شماره ۲

کلید قفل سیر درک و بینش

ولایت چیست؟ تحصیل تعهد

صراط ما پس از ایماک نعبد

ولایت چیست؟ معراج تکامل

ص: ۴۹۵

پی اثبات ذات پاک حق قل

ولایت علت غایی است ما را

به حمت فعل بی ماضی است ما را

ولایت آب و گل را در هم آمیخت

که از آمیختن آدم برانگیخت

ولایت نور را شد ساحل نور

که طوفانش بود در خط دستور

ولایت کوه آتش را کند گل

به ابراهیم در وقت توکل

ولایت در کف موسی عصا شد

به امر حق به شکل اژدها شد

ولایت را دم عیسی قرین است

که انفاس خوشش جان آفرین است

ولایت در ولایت گشت کامل

کز او نور هدایت گشت حاصل

ولایت جمع را تفریق دارد

که در کش سالها تحقیق دارد

ولایت رمز اثبات وجود است

ز جود او همه بود و نبود است

ولایت دشمن نامردمی هاست

یگانه رهبر سر در گمی هاست
ولایت هر که دارد غم ندارد
قوامش بیش هست و کم ندارد
ولایت یازده نور جلی بود
که پیوند تمامی با علی بود
اگر خواهی بدانی این علی کیست
ولی حق کسی غیر از علی نیست
علی حق را تجلی صفات است
امامت را چو سیم ارتباط است
به او رنگ ولایت چون ولی شد
علی مهدی شد و مهدی علی شد
به نخل دین ولایت برگ و بال است
ولایت را جهان در انتظار است
ولایت پای تا سر عدل و داد است
بشر را آخرین حکم جهاد است
ولایت کاخها را کوخ سازد
که قانون بشر منسوخ سازد
ولایت دیده ها را دیده بان است
ظهور مهدی صاحب زمان است
بشر را لطف نا محدود آید

ظهور مهدی موعود آید

ولایت معنی الله و نور است

شکوه رجعت و روز ظهور است

ص: ۴۹۶

رسالت از ولایت گشت کامل

که هستی از کمالش گشت حاصل

ولایت خاتمیت راست خاتم

که ختم خاتمیت هست خاتم

دگر گونی اگر عالم پذیرد

ره خاتم از آن خاتم بگیرد

شماره ۳

پس از اتمام حج از امر ذوالمن

نبی (ص) احرام بیرون کرد از تن

وداعش در حقیقت دیدنی بود

گل از گلزار رویش چیدنی بود

گل لبخند بر لب داشت احمد (ص)

که بر لب ذکر یا رب داشت احمد (ص)

منا را سوی یثرب بار بستند

گنه را حاجیان طومار بستند

نبی (ص) شمع و علی (ع) پروانه اش بود

نبی (ص) ساقی علی (ع) خمخانه اش بود

نبی (ص) را در مسیر راه هادی

ندایی گشت از نای منادی

به فرمان خدای حی سرمد

ندا آمد که بلغ یا محمد (ص)

شب معراج رازی با تو گفتم

در نا سفته ای بهر تو سفتم

شماره ۴

بگفتم با تو آن سر جلی را

نشان دادم مقامات علی (ع) را

به عالم از علی (ع) بهتر ندیدم

که او را در ولایت برگزیدم

تو هم او را به جا تایید کردی

بر این تایید حق تاکید کردی

کنون آن راز باید فاش گردد

که سد مردم او باش گردد

نبی (ص) از این پیام حی سرمد

به لب لبخند را پیوند می زد

شماره ۵

غدیر نقطه عطفی به وسعت دنیاست

غدیر بهر ملل شور مجلس شورااست

غدیر کنگره نشر عزت دین است

بزرگ فلسفه ساز عقوبت عقباست

غدیر ناشر قاموس روح آزادیست

که نص حکم رسالت بنام او امضاست

غدیر سلسله جناب مکتب علویست

کز او عصاره جهد پیمبران پیدا است

غدیر مهر اجابت به توبه آدم

ص: ۴۹۷

چنانکه ساحل کشتی نوح در دریاست

غدیر باغ گل است از برای ابراهیم

که محو وادی طورش هزارها موساست

غدیر مهبط وحی خدای لم یزلی است

که از نسیم خوشش زنده حضرت عیاست

غدیر در خم خمخانه اش شراب طهور

برای خلق جهان تا به حشر در میناست

غدیر جوشش می در خم ولای علیست

که پیر باده فروشش پیمبر طاهاست

غدیر مرکز تفسیر کل قرآن است

که آیه آیه آن شرح لیلہ اسراست

غدیر وجه کمال شریعت نبوی است

اتم نعمت حق در تمام مافیهاست

غدیر برگ ثبات حقیقت شیعه است

که مجد تاج گذاری حضرت مولاست

غدیر صفحه زرین دفتر هستی است

که بهترین سند افتخار در دنیا است

غدیر ما حصل آیه ی اولی الامر است

که مزد پیرویش نص وال من والاست

غدیر پرده بر انداز دشمنی ولی است

که آشکار ز ایراد عاد من عاد است

غدیر سمبل آیات ليله القدر است

که قدر و مرتبه اش معنی من الاولی است

علیست (ع) آنکه غدیرش به صفحه تاریخ

به حکم محکم حق تا ابد جهان آراست

علیست (ع) آنکه نماینده خدا به بشر

به نص آیه ی قرآن پس از رسول خداست

علیست (ع) آنکه قدم زد به خانه ای که در آن

ندای اُخرجی از بهر مریم عذراست

علیست (ع) آنکه به معراج میزبان نبی (ص)

ز باب فتح به فرمان خالق یکتاست

علیست (ع) آنکه چنان شیر شربه بی پروا

علیه دشمن قرآن به عرصه هیجاست

علیست (ع) آنکه ز عدلش بداد آمد ظلم

چنانکه هستی دونان همه به باد فناست

علیست (ع) آنکه برایش ز سهم بیت المال

حقوق غیر و برادر بدون استثناست

علیست (ع) آنکه به شب ناشناس و برقع پوش

به دلنوازی ایتم مهد عشق و صفاست

علیست (ع) شمس ولایت که پرتو نورش

به رغم ظلمت شب شمع کلبه ی فقراست

علی (ع) سقیفه ی لطف است در جوانمردی

علی (ع) عصاره بخشش به وقت جود و سخاست

علی (ع) نهایت هستی است تا که هستی هست

که هستی همه چون قطره هست و او دریاست

زبان ز گفتن اوصاف او بود عاجز

قلم به وقت رقم در شگفت از معناست

ز قدر وصف علی (ع) می توان همین را گفت

به شهر علم در و باب یازده عیساست

بگو به شاعر ژولیده کز مقام علی (ع)

همین بس است که شوهر به حضرت زهراست

متن اصفهانی

فصل بهار آمد و شد آشکار گل

افراشت خیمه در چمن و لاله زار گل

افراخت طرف باغ بهر گوشه سرو قد

افروخت چهره در چمن از هر کنار گل

آنجا چمن چمن ز جنوب و شمال سرو

اینجا دمن دمن ز یمین و یسار گل

شد آشکار آتش موسی ز طور شاخ
یا گشت جلوه گر به سر شاخسار گل
گویی ز عکس عارض خود در میان آب
افکنده آتشی به دل جوئیبار گل
تا از تطاول سپه دی بود مصون
گرد چمن کشیده ز هر سو حصار گل
چون دامن فلک که پر است از ستارگان
پر کرده دامن دمن و کوهسار گل
بوی بهشت می رسد از هر طرف مگر
بر مرکب نسیم سحر شد سوار گل
دلجوی و دلستان و دل آرا و دلرباست
در باغ و راغ و در چمن و لاله زار گل
زیبایی و طراوت و لطف و صفا مگر
کرده است وام از رخ آن گلغذار گل

ای سرو ناز من به میان چمن در آی
تا سر نهد بپای تو از هر کنار گل
بگذر به باغ تا ز سر شوق گلستان
از هر طرف بپای تو سازد نثار گل
ای سرو قد لاله رخ من در آبه باغ
تا سرو منفعل شود و شرمسار گل
از رشک لاله ی رخت ای گلبن نشاط
پیوسته همچو لاله بود داغدار گل
من آن نیم که بی تو کنم رو به گلستان
ای گل‌عذار بی تو نیاید به کار گل
هرگز کسی ندیده که سرو آورد ثمر
جز سرو قامت تو که آورده بار گل
امروز هر که برد به خاک آرزوی تو
فردا بود که سر زندش از مزار گل
بردار پرده از گل رخسار تا به باغ
افتد ز قدر و مرتبه و اعتبار گل
ساقی کنون که فصل بهار است و در چمن
هر سو شکفته است چو رخسار یار گل
در پای لاله باده ی گلگون به جام کن
تا جلوه گر بود به سر شاخسار گل

می ده که عید فرخ فرخنده ی غدیر

گردید آشکار چو در لاله زار گل

می ده که بهر تهنیت این خجسته عید

خندان گشوده است لب از هر کنار گل

آمد به خدمت نبی (ص) امروز جبریل

خندان، شکفته، شاد چو در نوبهار گل

بعد از درود و تهنیت از حق به مصطفی (ص)

گفت ای به خاک مقدم تو خاکسار گل

فرموده حق به گلشن اسلام ده صفا

ای از دم تو روح فزا کامکار گل

ابلاغ کن خلافت حیدر (ع) به مسلمین

برگوی و بر فشان به یمین و یسار گل

بشنید مصطفی (ص) و به منبر قدم نهاد

ص: ۵۰۰

چون بر فراز شاخ به صد اقتدار گل
در آن مکان گرفت علی (ع) را فراز دست
گفتی که شد عیان به سر شاخسار گل
در دست دست دست خدا را گرفت و کرد
در وصف او به ساحت گیتی نثار گل
گفت این بود خلیفه ی من یادگار من
آری چه غیر گل بنهد یادگار گل
ساقی چو وصف عید شنیدی بگیر جام
خادم چو شرح جشن بگفتم بیار گل
کامسال هم به تهنیت از هر طرف به ما
آورده است روی چو پیرار و پار گل
سر تا پیا تنش همه گردیده است گوش
تا بشنود مدیح اب هفت و چار گل
صهر نبی (ص) علی (ع) که به امداد لطف او
خیزد ز خاک لاله و روید ز خار گل
تا سر به خاک پای محبان او نهد
رویده لاله بی عدد و بی شمار گل
لبخند تا زند به رخ دوستان او
بشکفته است در چمن روزگار گل
ای باغبان گلشن هستی که می کند

در گلستان ز تربیت افتخار گل
گردد اگر ز فیض تو محروم یک نفس
در چشم خلق خوار تر آید ز خار گل
شاهان منم «متین» که به مدحت سروده ام
این چامه را که به بود از صد بهار گل
از روی لطف بر من افسرده کن نظر
ای از بهشت عاطفت یادگار گل
آنجا که مهر تست ندارد فروغ ماه
آنجا که روی تست نیاید بکار گل
عذرم بود قبول ز تکرار قافیه
در این چکامه ای که نمودم قطار گل
جز این مرا چه چاره که آورده اند رو
از هر طرف به من ز یمن و یسار گل
تا گیرمش به چامه ی مدح علی (ع) ردیف

بگرفته در میانه ام از هر کنار گل
هر نوبهار تا که زند لاله سر ز خاک
هر سال تا بیابغ بود آشکار گل
خصمش ز باغ دهر نچیند بغیر خار
یارش بچیند از چمن روزگار گل

نوبهار آمد و نو گشت جهان دیگر بار
خیمه زد لاله و گل در چمن و در گلزار
سال نو آمد و شد باز جوان عالم پیر
سال نو آمد و گل چهره برافروخت چو پار
خسرو نوروز از عدل برافراشت علم
تا شود بهره ور از معدلتش لیل و نهار
کرد ساعات و دقائق را آن سان تعدیل
که شب و روز به یک پویه شد و یک رفتار
فرودین آمد با فر فریدونی خویش
در رهش باغ دو صد خرمن گل کرد نثار
تا به تبریک بنفشه فتد از گل ها پیش
زودتر بر سر ره آمد و بگرفت قرار
به مبارک باد از هر طرفی گشته بلند
بانگ مرغان نه یکی نه ده نه صد نه هزار

ده زبان بهر سخن گفتن سوسن بگشود
که کند تهنیت مقدم نوروز اظهار
سنبل و لاله و ریحان به خوش آمد گویی
لب خاموش گشوده زیمین و زیسار
علم افراشت به هر کوی و به هر برزن گل
بار افکنده دگر باره به هر شهر و دیار
باد نوروزی بر دشت و دمن مشک فشان
ابر آزاری در باغ و چمن گوهر بار
تا خس و خار برود آن از صحن چمن
تا فرو شوید این از رخ گلزار غبار
بر سر سرو ز نو ولوله انداخت تذرؤ
در چمن بار دگر غلغله افکند هزار
این یکی غلغله اش خوشتر از بریط و رود

وان یکی ولوله اش دلکش تر از دف و تار

هر طرف افکنده قبره و فاخته شور

قمری از یک سو و ز سوی دگر صلصل و سار

زاغ از باغ سوی کوه شده راه سپر

کبک از کوه سوی دشت شده راه سپار

کوه از لاله سراپا طبقی از شنگرف

دشت از سبزه سراپا ورقی از زنگار

لاله از ژاله لبالب قدحی از یاقوت

ژاله بر چهره ی لاله چو عرق بر رخ یار

دشت از بوی گل و لاله و ریحان گردید

رشک صحرای ختا و ختن و چین و تتار

آب در بر که از موج به تن کرده زره

بر سر آورده هزاران سپر از برگ چنار

شاخ گل نیزه ای اما نه که از بهر ستیز

غنچه پیکانی اما نه برای پیکار

تا که در زیر رکاب آرد گیتی را باز

بوی گل بر فرس باد صبا گشته سوار

سرو در باغ به بالندگی قامت دوست

گل به تابندگی چهره ی زیبای نگار

لشگر دی را تاراند از طرف چمن

سپه لاله و گل بسته صف و گشته قطار

باغ اگر وادی ایمن نبود از چه در آن

شاخ چون طور کند جلوه و گل همچون نار

گل سلیمان وار آورد جهان زیر نگین

دیو دی از بیمش کرد ز گلزار فرار

باد نوروژی گر زنده کند عظم رمیم

از چه رو نرگس در باغ هنوز است نزار

عجب اینجاست که با آن نفس عیسایی

از دم باد صبا به نشده است این بیمار

این چه بیماری کان را نکند چاره مسیح

این چه دردی که بدان نرگس گردیده دچار

درد او رشگ و حسد خیرگی و بی ادبی است

ص: ۵۰۳

زین همه درد فتاده است بدین حالت زار
خیره چشمی که ز بی شرمی و وز گستاخی
می کند دعوی همچشمی با نرگس یار
لاف شهلائی از آن چشم دریده نه عجب
بر آن نرگس مست و بر آن چشم خمار
حال نرگس را بگذار و به پرداز به سیر
وز پرستاری بگذر به گه گشت و گذار
دور از چشم رقیبان به چمن رو با دوست
باغ را باید پیراستن از هر خس و خار
چند در خانه نشینی ز شبستان بدر آی
به تماشا قدمی سوی گلستان بردار
شهر را ساز رها دیده بپوش از مردم
رو به صحرا کن از این خلق دو رو روبکنار
سیر کن باغ و چمن سوی گلستان بگذر
بگشا دیده ی تحقیق در آ از پندار
گل به گل سیر چمن کن به تماشا پرداز
قطره قطره چو گهر آب شمر را بشمار
به تامل بنگر چون نگری لاله و گل
به تفکر بگذر چون گذری در گلزار
صفحه ی باغ یکی دفتر ارژنگ بود

که به هر برگش صد رنگ هنر رفته به کار

کلک نقاش طبیعت بنگر چون داده

صفحه ی بستان را زیور از نقش و نگار

آفرینش را یک طرح دلاراست ربیع

ز آفریننده یکی نقش دل انگیز بهار

هر ورق لاله ی حمراست تو را یک دفتر

هر خم سنبل بویاست تو را یک طومار

چشم دل باز کن و دیده ی حق بین بگشای

که در این ره به موثر ببری پی ز آثار

مشو از لطف خداداد بهاری غافل

حیف باشد که نگردیم از آن برخوردار

در بهاران به چمن بی می و مطرب منشین

دست تا می دهدت جام می از کف مگذار

هر کجا بر پا بزم طرب و عیش و سرور
هر که را بینی بگرفته به کف جام عقار
خواند گل بار دگر باده کشان را به حضور
می گساران را ره داد به دربار چو پار
تا بود وقت و میت هست بنوشان و بنوش
فرصت از دست مده وقت غنیمت بشمار
دم به دم جام طلب جام بده جام بگیر
پی ز پی باده بکش باده بزن باده بیار
(لب یار و لب جام و لب جوی و لب کشت)
تا به لب جان نرسد دست از این چارندار
ساقیا موسم عیش و طرب است از جا خیز
بده آن می که برد غم ز دل و جان فکار
روز عیش است و طرب موسم شادی و نشاط
روز عید است بیاید که فتد جام بکار
روز عیدی که رسید آیه ی الیوم اکملت
گشت تکمیل در آن دین رسول (ص) مختار
وه چه عیدی که در آن خرم و خندان هرکس
وه چه روزی که در آن مست شعف خرد و کبار
عید فرخنده ی مسعود غدیر آن عیدی
که در آن عید علی (ع) جای نبی (ص) یافت قرار

در غدیر خم امروز علی (ع) گشت ولی
می از این خم زده زین خم بنما دفع خمار
بده آن می که روان پرورد و جان بخشد
نه شرابی که روان سوزد و کاهد افکار
نه میی کان شکنند قدر و فزاید خفت
نه شرابی که دهد خاری و کاهد مقدار
بزن آن باده که بر مستی عشق افزاید
نه شرابی که ز پی فتنه و شر آرد بار
بزن آن می که صفا بخش دل و جان گردد

ص: ۵۰۵

دل و جان را نکند نشاء آن تیره و تار

بزن آن می که شوی هر چه فزون تر زان مست

بیشتر سازدت آگاه و فزون تر هشیار

حق گواه است که مقصود من این باده بود

گر سخن گفته ام از باده و می در اشعار

خورده ام باده ولی باده ز خم خانه ی عشق

زده ام می ولی از جام ولای ده و چار (ع)

از می مهر علی (ع) ساغر من لبریز است

شده ام مست از این باده وزین می سرشار

جز علی (ع) ساقی کوثر ز کدامین ساقی

خواهم آن می که کند دفع غم و رفع خمار

جان سپارم به که جز او که بود او جانان

بدهم دل به که جز او که بود او دلدار

اختیار دل و جان را به که جز او بدهم

کیست بر ملک دل و جان به جز آن شه مختار

که بود غیر علی (ع) عالم امکان را قطب

گرد این نقطه ملک دور زند چون پرگار

غیر او کیست مرا یاور در روز حساب

یی غیر او کیست مرا یار و معین روز شمار

روز سختی به کجا آرم رو جز در او

که کند آسان گردید چو کارم دشوار
که گشاید گره از کار فروبسته ی من
پنجه ی عقده گشایش نبود گر در کار
غم خود را به که اظهار کنم غیر علی (ع)
خلق را کیست جز او یار و معین روز شمار
به جز او کار گه هستی را کیست مدیر
به جز او عالم امکان را دست که مدار
یا علی (ع) جز به تو امید ندارم به کسی
تویی امید من امید من از لطف بر آر

ص: ۵۰۶

چون کنم مدح تو ای شه که به پایان نرسد

گر همه عمر کنم مدح تو در لیل و نهار

عاجزم چون به مدیح تو همان به که سخن

به دعا ختم کنم چونکه مرا هست شعار

تا شود زنده جهان از دم باد نوروز

تا کند جلوه گل و لاله بهنگام بهار

دوستانت همه دم با طرب و عیش قرین

دشمنانت همه دم با غم و اندوه دچار

گرچه در چامه ی خود داده «متین» داد سخن

اندکی گفته به مدح تو سخن از بسیار

باز به بستان نمود گل چو منوچهر چهر

لاله بر افروخت رخ چو آفتاب از سپهر

شد ز گل و لاله باغ سپهری از ماه و مهر

تطاول دی گذشت طبیعت آمد به مهر

باغ خزان دیده را گرفت در بر بهار

باز به طرف چمن باد بهاری وزید

در دمن و دشت و کوه لاله و ریحان دمید

بنفشه پیک بهار ز خاک سر بر کشید

بنفش و سرخ و کبود زرد و سیاه و سپید

به طرف هر گلستان بر لب هر جویبار

از دم باد بهار وز قدم فرودین

تازه و نو شد زمان خرم و خندان زمین

باغ پر از یاسمن چمن پر از یاسمین

وزان نسیم از یسار دمان شمیم از یمین

از این زمین مشکبیز از آن هوا مشکبار

ابر بر آمد به کوه سیل سرازیر گشت

ز دامن کوهسار ریخت به دامن دشت

غلطان غلطان رسید پیچان پیچان گذشت

کوه و در و دشت را سینه کشان در نوشت

شد به سوی رود و شط نعره زنان رهسپار

بهار گرد خزان از چمن و باغ رفت

ص: ۵۰۷

لاله دمید از دمن گل به گلستان شکفت

بلبل و گل یافتند مجال گفت و شنفت

گاه این گفت آن شنید گه این شنید آن بگفت

رسید هنگام وصل زمان بوس و کنار

خزان غم گشت طی بهار عشرت رسید

گل ز طرب گشت مست جامه ز شادی درید

صنوبر و کاج باز سر بفلک بر کشید

بر سر اطفال باغ سایه نشین گشت بید

به رقص برخاست سرو دست افشان شد چنار

مقیم کاشانه چند خیز و کن آهنگ باغ

که زد فریدون گل تکیه بر اورنگ باغ

شکفت از خرمی چو روی گل رنگ باغ

مانی قدرت گشود دفتر ارژنگ باغ

چه نقش ها زد ز گل به صفحه ی لاله زار

کنون که باد بهار وزید در بوستان

ساحت گلزار گشت غیرت باغ جنان

گیتی چون گل شکفت تازه و نو شد جهان

رخت بیاید کشید ز خانه در گلستان

در چمن و باغ و راغ باید افکند بار

ماه من ای چهره ات غیرت ماه تمام

سرو من ای طره ات مشگ فشان مشگ فام

چند نشینی خموش خیز و به مجلس خرام

آمد عید غدیر پر کن از باده جام

جام بده دمبدم ساغر پی پی بیار

غدیر خم را سزد سازی جام شراب

به که ز خم غدیر سر زند این آفتاب

کامروز در آن مقام حضرت ختمی مآب (ص)

به خلق ابلاغ کرد خلافت بوتراب (ع)

خواند علی (ع) را وصی به امر پروردگار

منبری آراستند بهر رسول (ص) انام

در آن مقام شریف کرد به منبر مقام

خطاب کرد این چنین خطیب ذوالاحتشام

که بعد من مرتضی (ع) است بر امت من امام

ص: ۵۰۸

به کشور دین بود او صاحب اختیار

گفت پس از من علی است راهبر راه دین

رییس بر مسلمین امیر بر مومنین

اوست خدا را ولی اوست مرا جانشین

به هر که یاور منم علی است یار و معین

به هر که مولا منم علی است مولا و یار

عالم غیب و شهود مظهر داور علیست (ع)

لنگر فلک وجود فاتح خیبر علیست (ع)

مظهر حی و دود صهر پیمبر علیست (ع)

کان کرم بحر جود ساقی کوثر علیست (ع)

آنکه ز جودش بود کاخ وجود استوار

عرش برین کمترین پله ی ایوان اوست

موسی عمران به طور واله و حیران اوست

عیسی گردون نشین طفل دبستان اوست

گوی وجود از شرف در خم چوگان اوست

چو دست قدرت کند از آستین آشکار

ای که مه آسمان پرتوی از روی تست

مطاف کروبیان خاک سر کوی تست

دام دل عارفان سلسله ی موی تست

قبله ی قدوسیان طاق دو ابروی تست

چون پی طاعت کنند رو به در کردگار
تا که بود در جهان خرم و فیروز گل
تا چو رخ گلرخان هست دل افروز گل
تا که بود دلپسند هر شب و هر روز گل
تا به چمن سرزند به فصل نوروز گل
دهر کهن تا شود نو هر سال از بهار
یارت چون گل مدام شاد و دل افروز باد
مسعود باد اخترش بختش فیروز باد
هر سال بر او بهار هر روز نوروز باد
هر روز از عمر او به ز دگر روز باد
هر دم خندان بود چون گل در روزگار
ای که دل از مهر تو به شادمانی است جفت
نسیم مهرت ز دل غبار اندوه رفت

طبع گل آرای من چو گل به مدحت شکفت

«متین» به مدحت بسی گوهر ناسفته سفت

بهار آمد و ز گل به باغ و راغ زد رقم

شد از صفا و خرمی جهان چو گلشن ارم

هوا به مشک شد فرو صبا وزید دمبدم

سرودهای دلنشین ترانه های زیر و بم

بود بلند هر زمان رسد به گوش هر قدم

به سرو از تذروها به گلبن از هزارها

وزید باد فرودین بود زمان زمان گل

زمان زمان گل بود جهان همه جهان گل

جهان همه جهان گل جهان بیکران گل

نسیم هر طرف وزان کنار گل میان گل

به باغ و راغ و بوستان رسید کاروان گل

به هر چمن به هر دمن ز گل گشود بارها

عروس گل به گلستان گشود روی دلربا

گشود روی دلربا به عندلیب زد صلا

به عندلیب زد صلا که ای اسیر مبتلا

زمان هجر گشت طی گه وصال شد بیا

گه وصال شد بیا بیا بیا به سوی ما

بیا به سر رسید اگر کشیدی انتظارها
الا که روزگارها کشیدی انتظار گل
بیا که روزگار شد دوباره روزگار گل
به گرد باغ و بوستان کشیده بین حصار گل
پری رخان ز هرطرف یمین گل یسار گل
دوند روی سبزه ها چمند در کنار گل
ز جای پا به سبزه ها نهند یادگارها
شده است آب از صفا تمام پیکر آینه
بود ز فرق تا قدم ز پای تا سر آینه
به جوی و رود ساخته ز چهر انور آینه
رواست طعنه گر زند بر آینه هر آینه
ندارد امتیاز اگر ز روشنی بر آینه
فتاده عکس روی گل چرا در آبشارها

ستاده سروها بین کنار هم چمن چمن
نشسته سبزه ها نگر به گرد هم دمن دمن
ز برگهای لاله بین عقیق ها یمن یمن
ز قطره های ژاله بین در و گهر عدن عدن
به لاله زار مشک چین ختا ختا ختن
مگر که مشک جای گل دمد ز لاله زارها
گذشت موسم خزان دوباره نوبهار شد
دوباره فرودین چو پار آشکار شد
چمن تمام دشت چین دمن همه تثار شد
ز عطر جان فزای گل نسیم مشکبار شد
کنون که از صفای گل چمن بهشت وار شد
بهشت روی من بچم به طرف سبزه زارها
نظر به طرف باغ کن طراوت بهار بین
کران گرفته تا کران چمن بهشت وار بین
بگوش لاله در چمن ز ژاله گوشوار بین
به جلوه سرو و کاج را کنار جویبار بین
به دور گل ز هر طرف هزارها هزار بین
به نغمه های زیر و بم فراز شاخسارها
فراز شاخسارها نوای سار خوش بود
به شاخ سرو ناله ی تذرو زار خوش بود

ز هر حدیث در چمن حدیث یار خوش بود
نسیم اگر ز کوی او کند گذار خوش بود
به باغ با نگار رو که با نگار خوش بود
گر اندکی کنند کم ز ناز خود نگارها
بیا به باغ و بوستان نظاره کن نظام گل
جمال گل جلال گل کمال گل مقام گل
رکوع گل سجود گل قعود گل قیام گل
زبان حال این بود به گوش تو پیام گل
که تا ز ژاله در چمن لبالب است جام گل
بگیر جام و خویش را رسان به میگسارها
ز چشم خویش ساقیا به من شراب ناب ده
ز جام ده ز چشم ده ز هر دو بیحساب ده

ثواب کن به تشنه ای ز حال رفته آب ده

ز جام آفتاب گون می چو آفتاب ده

خمار می کشد مرا بتا بط شراب ده

بتا بط شراب ده علاج کن خمارها

چنین که مشکبو صبا به لاله زار می رسد

عبیر بیز میوزد عبیر بار میرسد

ز کوی دوست آمده ز سوی یار می رسد

نوید عیش و خرمی ز هر کنار می رسد

ز شوق می طپد دلم مگر که یار می رسد

بلی بهار چون رسد بهم رسند یارها

بهار با تو خوش بود برای من نگار من

برای من که همچو تو گلی است در کنار من

بهار من تویی تویی نگار گل‌گذار من

بهار من بهشت من بهشت من بهار من

بهار بی وجود تو نمیخورد به کار من

چه لطف بی تو هر قدر که آید این بهارها

مرا ببخش ساقیا ز چشم میگسار می

ز بوسه نقل کن عطا ز لعل آبدار می

ز می متاب رو بز نمان و آشکار می

بنوش می ببخش می بزیر می بیار می

تمام سال خوش بود خصوص در بهار می

میان سبزه زارها کنار جویبارها

بیار می که موسم طرب ز دست می رود

خوش آنکه مست آمد و خوش آنکه مست می رود

که مست می ز نیستی به سوی هست می رود

کدام کس برون ز خود چو می پرست می رود

بلی به کوی حق ز خود هر آنکه رست می رود

نه آنکه کرده سد ره ضیاع ها عقارها

می از خم غدیر ده به عشق مرتضی علی (ع)

بده به عشق عشق کل ولی کبریا علی (ع)

علی (ع) که در جهان اگر نبی (ص) نبود با علی

به حق حق که هم قدر نداشت جز خدا علی (ع)

ص: ۵۱۲

علی (ع) که بود شبهه ها که حق خداست یا علی

به حق اگر که خلق را نخوانده بود بارها

علی (ع) که بفراشت حق به دست او لوای دین

علی (ع) که در غدیر خم نبیش خواند جانشین

علی ولی کبریا علی امیر مومنین

علی (ع) پناه انبیا علی (ع) رسول (ص) را معین

علی (ع) که بر درش نهاد فرشته رخ ملک جبین

علی (ع) که حق به دست او سپرده اختیارها

علی (ع) که هست در گهش به خلق مامن رجا

علی (ع) که بر درش برد مرادمند التجا

نیافت گر مراد از او مراد خواهد از کجا

به غیر در گهش رود کدام سو کدام جا

کجا رود چو رد شود کسی ز درگه خدا

کجا روند از درش به درد و غم دچارها

ازل ز ابتدای او نشانه ای و آیتی

ابد ز انتهای او علامتی حکایتی

بدایتش اگر بود خدای را بدایتی

نهایتش اگر بود خدای را نهایتی

ز جود او وجودها اشارتی کنایتی

بقای روزگار او برون ز روزگارها

علی (ع) که مهر پرتوی بود ز نور روی او

علی (ع) که آبروی دین بود ز آبروی او

علی (ع) که گلشن جنان شمیمه ای ز کوی او

علی (ع) که چشم انبیاء چو ما بود بسوی او

علی (ع) که های و هوی من بود زهای و هوی او

علی (ع) که هست پنجه اش گره گشای کارها

ز افتخار مدح او مرا چه افتخار به

ز کارها که می کنم از این کدام کار به

ز یارها که جسته ام از او کدام یار به

که از شهان روزگار از او به روزگار به

از او به قدر و مرتبت که پیش کردگار به

ص: ۵۱۳

که پیش کردگار به از او ز شهریارها
الا که قطره ای بود محیط از عطای تو
الا که چرخ پایه ای ز کاخ اعتلای تو
«متین» مسمطی چنین سروده در ثنای تو
نشسته تا که بشنود ز لطف مرحبای تو
مگر نصیب او کند ز مرحمت خدای تو
شود به خاک در گهت ز خیل خاکسارها
همیشه تا که سرزند به باغ در بهار گل
همیشه تا که بشکند به طرف لاله زار گل
همیشه تا مثل بود به روی خوب یار گل
همیشه تا ز دل برد به رنگ و بو قرار گل
همیشه تا که می برد غم از دل فکار گل
شکفته تا چو گل بود رخ امیدوارها
هر آنکه باد یار او خدای باد یار او
به روزگار دمبدم فزاید اعتبار او
چو گل به خرمی رود مدام روزگار او
زالال عشرت و طرب بود به جویبار او
بهیچ گاه عقده ای نیفتد به کار او
مباد همچو خصم او اسیر گیر و دارها

امروز کردگار بود روز رحمتش
بر بندگان پدید همی کرد نعمتش
امروز دین و داد کمالی تمام یافت
اسلام سود بر سر عیوق رایش
امروز با پیمبر (ص) مرسل پدید کرد
مقصود آنچه داشت خدا از رسالتش
بسپرد مصطفی (ص) در دین را به مرتضی
مولای مومنان شد و هارون امتش
مرد احد، مبارز خندق، امیر بدر
شهره بر آسمانها، صیت شجاعتش
داده رسول او را در حربها علم
کرده خدای بخشگر نار و جنتش
بوده است از عبادت جن و بشر فزون
در روز حرب خندق، بر عمرو ضربتش
از باره در به قوت دادار در ربود

از بهر آنکه اوست محل مشیتش
دست خدا و صنع خدا زو شود پدید
زیرا که بود قدرت دادار قوتش
گردد مشیت ملک العرش ازو پدید
هر صانعی نماید با دست صنعتش
بیخ درخت بر شده طوبی بود نبی (ص)
شاخ درخت و ساق علی (ع) است و عترتش
خوانده ولایتش را ایزد حصار خویش
ایمن کسی که شد به حصار ولایتش
تا شهد حب او نچشی کی بری نصیب
از جوی انگبین و بهشت و حلاوتش
عید غدیر بر تو بود فرخ و سعید
سعد فلک نثار تو باد و سعادتش

سر وی

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر
باز بخشید این بشارت خلق را جان در غدیر
خوان و احسان و کرم گسترده یزدان تا کند
عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر
از طواف کعبه امروز آنکه بر گردد یقین
حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر

وہ، چہ غوغایی است در آن سرزمین از جوش خلق

موج انسان بین بیابان در بیابان در غدیر

از جهاز اشتران شد منبری آراسته

با شکوہی برتر از تخت سلیمان در غدیر

بر سر دست نبی (ص) تہلیل گویان مرتضی (ع)

اشک شوق از دیدہ می بارد چو باران در غدیر

اقتران مہر و مہ دارد تماشا، نی عجب

گر شود جبریل ہم آئینہ گردان در غدیر

دل درون سینہ طغیان کرد و ہوش از سر پرید

تا طنین انداز شد آیات قرآن در غدیر

سینہ ی پاک پیمبر (ص) گشت سرشار از شعف

آیہ ی «بلغ» چو نازل شد ز یزدان در غدیر

تا ز «اکملت لکم» پر شد فضا، جبریل گفت

با خود آوردم پیام از حی سبحان در غدیر

ص: ۵۱۵

مصطفی (ص) تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت

یوسفش را کرد پیدا پیر کنعان در غدیر

تا علی (ع) شد جانشین خاتم پیغمبران (ص)

آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر

هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست

این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر

خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار

ناامید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر

تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی (ص)

مرتضی (ع) بگرفت از او منشور و پیمان در غدیر

از نبوت در جهان اسلام اگر شد منتشر

شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر

در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد

دست بیعت با علی (ع) مانند سلمان در غدیر

گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر

هر خطاکاری شود پاکیزه دامان در غدیر

شد جهان روشن ز انوار امیرالمومنین (ع)

چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر

«سرویا» شکر خدا در موسم حج وداع

دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر

دریا در غدیر

شب رفت و صبح دید که فرداست

پلکی زد و ز خواب به پا خاست

از شرق آبهای کف آلود

خورشید بر دمیده و پیداست

با این پرنده های خوش آواز

ساحل ز بانگ و هلله غوغاست

انگار دوش، دختر خورشید

این دختری که این همه زیباست؛

تن شسته در طراوت دریا

کاین گونه دلفریب و دل آراست

زان ابرهای خیس که ساحل

از درکشان به نرمی دیباست؛

در دوردست آبی دریا

یک لکه ابر گمشده پیداست

گویی که چشمهای تراو

در کام صبح، گرم تماشااست

این نرم موجهای پیاپی

گیسوی حلقه حلقه دریاست

دریا _ که مثل خاطره دور است _

دریا _ که مثل لحظه همین است _

این حجم بی نهایت آبی

تلفیقی از حقیقت و رؤیاست

این پاک، این کرامت سیال

آمیزه ای ز خشم و مداراست

گاهی چو یک حماسه بشکوه

گاهی چو یک تغزل شیواست؛

مثل علی به لحظه پیکار

مثل علی به نیمه شبهاست

مردی که روح نوح و خلیل است

روحي که روح بخش مسیحا است

روحي که ناشناخته مانده

روحي که تا همیشه معماست

روحي که چون درخت و شقایق

نبض بلوغ جنگل و صحراست

در دوردست شب، شب کوفه

این ناله های کیست که برپاست؟

انگار آن عبادت معصوم

در غربت نخلیه به نجواست

این شب، شب ملائکه و روح

یا راز گونه ليله اسراست؟

آن نور در حصار نگنجید

پرواز کرد هر طرفی خواست

فریاد آن عدالت مظلوم

در کوچه سار خاطره برجاست

خود روح سبز باغ گواه است:

آن سرو استقامت تنهاست

او بر ستیغ قاف شجاعت

همواره در تجرد عنقااست

در جستجوی آن ابدیت

موسای شوق، راهی سیناست

وقتی که شب به وسعت یلداست

خورشید گرم یاد تو با ماست

ای چشمه سار! مزرعه ها را

یاد همواره سبز تو سقااست

برخیز _ ای نماز مجسم! _

برمأذنه، بلال در آواست

در سردسیر فاصله، محراب

آغوش گرمجوش تمناست

بی تو هنوز کعبه حرمت

با جامه سیه به معزاست

بی تو مدینه ساکت و خاموش

بی تو هوای کوفه غم افزاست

بی تو هوای ابری چشمم

عمری برای گریه مهیاست

وقتی تو در میانه نباشی

شادی چو عمر صاعقه کوتاست

بی تو گسسته، دفتر مانی

ص: ۵۱۷

بی تو شکسته، چنگ نکیاست

بی تو پگاه خاطره تاریک

با تو نگاه پنجره بیناست

بی تو صدای آب، غم آلود

با تو نوای نای، طرب زاست

— ای آن که آفتاب ترینی! —

با تو چه وحشتیم ز سرماست

روح تو چون قصیده بلند است

دیگر چه جای وصف تو ما راست؟

سهیل محمودی

سید رضا موید

شماره ۱

باز تائید از افقِ روزِ درخشانِ غدیر

شد فضا سرشارِ عطرِ گل ز بستانِ غدیر

موج زد دریای رحمت در بیابانِ غدیر

چشمه های نور جاری شد ز دامانِ غدیر

شد غدیر خُم تجلی گاه انوار خدا

تا در آن جا جلوه گر شد نورِ مصباحِ الهدی

آفرینش را بُود بر سوی آن سامان نگاه

ما سوی الله منتظر تا چیست فرمانِ اله

ناگهان ختمِ رُسل ، آن آفتاب دین پناه
بر فراز دست می گیرد علی را همچو ماه
تا شناساند به مـردم آن ولی الله ر
والِ مَنْ والاه خواند ، عادِ مَنْ عاداه
ای غدیر خم که هستی روز بیعت با امام
بر تو ای روز امامت از همه امت سلام
از تو محکم شد شریعت ، وز تو نعمت شد تمام
ما به یاد آن مبارک روز و آن زیبا پیام
از ولای مُرتضی دل را چراغان می کنیم
بـا علی بار دگر تجدید پیمـان می کنیم
" سیدرضا مؤید

شماره ۲

در روز غدیر ، عقل اول
آن مظهر حق ، نبی مرسل
چون عرش تو را کشید بر دوش
آن گاه گشود لعل خاموش
فرمود که این خجسته منظر
بر خلق پس از من است رهبر
بر دامن او هر آن که زد دست

چون ذره به آفتاب پیوست

ولایت حیدر ، لبخند فاطمه

از ولایت عهدی حیدر ، خدا تاج شرف

بار دیگر بر سر زهرای اطهر می زند

در حریم ناز و عصمت زین همایون افتخار

فاطمه لبخند بر سیمای شوهر می زند

شماره ۳

از غدیر خم علی را نیست خوشتر کان امام

تاج عزت بر سر از دست پیمبر می زند

وه از آن روز همایون، وه ازین عید سعید

کز فضیلت طعنه بر اعیاد دیگر می زند

در غدیر خم که جای النقطاع پلده هاست

کشتی وحی الهی باز انگر می زند

گر چه آن نامردمردم قدر او نشناختند

بعد پیغمبر علی را از نظر انداختند

از ولای مرتضی دل را چراغان می کنیم

با علی بار دگر تجدید پیمان می کنیم

چارده قرن امامت بر بشر فرخنده باد

دولت آل محمد صلی الله علیه وآله تا قیامت زنده باد

شماره ۴

منت خدای را که بشکرانه غدیر
گشتم دوباره مست ز پیمانہ غدیر
وقتی گشوده شد در میخانه غدیر
مستان زدند باده مستانه غدیر
روز غدیر راز خدای قدیر ماست
اسلام سربلند ز روز غدیر ماست
عید غدیر روز بیان حقایق است
روز طلوع فجر یقین صبح صادق است
این عید اهل دین و عزای منافق است
روز سرور و شادی مخلوق و خالق است
روز سخن ز رهبر معصوم گفتن است
نفرین به ظلم کرده ز مظلوم گفتن است
روز غدیر عید بزرگ امامت است
عید غدیر اعظم اعیاد امت است
عید بزرگ شیعه و عید کرامت است
گفتم ز شیعه شیعه او را علامت است
احوال شیعه از سخنی زیر و رو شود

از غربت علی (ع) چو بر او گفتگو شود
شیعه اسیر رنگ و رخ و آب و تاب نیست
دارد صفای باطن و صوفی مآب نیست
می ترسد از حساب و دمی بی حساب نیست
جز در مسیر جاذبه آفتاب نیست
ما را صداقتی که بود خاص شیعه نیست
در کسب و کار ما اثری زان ودیعه نیست
هان ای خطیب عشق ز اسرار کن بگو
در گوش اهل راز ز علم لدن بگو
با ما ز آیه سیل سایل بگو
از آن شتر سوار معذب سخن بگو
بر او شرار بغض امام هدا چه کرد
با منکر ولایت مولا (ع) خدا چه کرد
در حجه الوداع خداوند لا ینام
با وحی آخرین به نبی (ص) سیدالانام
حجت تمام کرد که حجت کند تمام
در امر انتصاب علی (ع) اولین امام
کز هیچ کس مترس و درین ره قیام کن
فرمان ما بخوان و علی (ع) را امام کن
آن سید حجاز نعم گفته و بلی

بر منبر جهاز برآمد به خوشدلی
برخاست آن نبی (ص) به شناساندن ولی
دست علی (ع) گرفته و فرمود این علی (ع)
مولای هر کسی است که مولای او منم
وز این عمل رضاست خدای مهیمنم
برخاست مرتضی که ز حق یاوری کند
در گیر و دار باطل و حق داوری کند
برخاست تا که جامعه را رهبری کند
تکمیل کارنامه پیغمبری کند
بسپرد آن ودیعه رسول (ص) خدا به او
باری گرانتر از همه انبیا به او
برخاست تا که نعمت حق را کند تمام
سازد براه عدل بنوعی دگر قیام
این امر خاص تا نفتد در کف عوام
باید که جانشین پیمبر (ص) بود امام
ص: ۵۲۰

راه علی (ع) طریق هزاران پیمبر است
بار امامت از همه باری گرانتر است
برخاست تا که راز خدا جلوه گر شود
رازی که باز کرده نبی (ص) بازتر شود
نگذارد آنکه خون شهیدان هدر شود
و آن نخل نورسیده دین بی ثمر شود
برخاست تا که فتنه در امت نیوفتد
دیگر کسی به فکر خلافت نیوفتد
برخاست تا که دین خدا را ادا کند
دین را ز چنگ مردم دنیا رها کند
برخاست تا که باطل و حق را جدا کند
درهای دیگری بروی خلق وا کند
اما دریغ آنکه به بن بست ماند او
در کنج خانه دست روی دست ماند او
بنشست آنکه تا نشود فتنه ها بلند
لب بست و داشت باز دو دست دعا بلند
می دید اگر شود به خلافت ز جا بلند
از هر سری شود به خلافتش صدا بلند
زان رو نشست و خون جگر خورد و دم نزد
آن جمع نو رسیده بهم را بهم نزد

امت ره نفاق سپردند ای دریغ
دست منافقان بفشردند ای دریغ
گول جهان عاریه خوردند ای دریغ
فرمان ز مرد کعبه نبردند ای دریغ
کردند آنچه دین خدا پایمال شد
ظلمی گران به حیدر (ع) و زهرا (ع) و آل شد
دردا چه زود آنهمه رحمت بباد رفت
قرآن بکار آمد و عترت زیاد رفت
بس فتنه ها که بر سر اهل و داد رفت
بیدادها به سلسله عدل و داد رفت
عهد رسول (ص) و دست بتول و دل علی (ع)
بشکسته شد ز بیعت طاغوت اولی
از مسلمین دورنگی و دعوی دین چرا
این فتنه ها بیجامه مسلمین چرا
بدگویی از امام همه ی مومنین چرا

در حق شیعه تهمت خان الامین چرا
مومن به جبریل اهانت نمی کند
هرگز امین وحی خیانت نمی کند
فلک نجات و جبل الهی ولایت است
مدح علی (ع) شنیدن و گفتن عبادت است
بغض علی و حب علی (ع) هر دو آیت است
آن مایه شقاوت و این یک سعادت است
فرمود مصطفی (ص) که علی (ع) جاودانه است
بین خدا و خلق علی (ع) یک نشانه است
دیدم روایتی که سراسر بشارت است
راوی ابوذر است که روح صداقت است
و آن گفته از بیان مقام رسالت است
گفتا نظر به چهره مولا عبادت است
یا رب به موی او برخ او به بوی او
بر ما بده سعادت دیدار روی او
من ذره ام نشسته به دامان آفتاب
گردم که می روم ز بیابان آفتاب
روشن کننده رخ تابان آفتاب
بر گردنم گذاشته پیمان آفتاب
یا رب مباد ترک دل ما کند علی (ع)

این رشته را ز گردن دل و اکند علی (ع)

ای بهترین خلق پس از مصطفی (ص) علی (ع)

مهر تو واجب است چو مهر خدا علی (ع)

دستم بگیر تا نفتادم ز پا علی (ع)

چشم من است و لطف تو یا مرتضی علی (ع)

در سینه تو علم خدا موج می زند

در نام اقدس تو شفا موج می زند

چشم تو آبخار عنایت بود علی (ع)

هر یک نگاه تو در رحمت بود علی (ع)

دست کلید خانه ی حکمت بود علی (ع)

روز تو روزگار قیامت بود علی (ع)

بر لوح قلب شیعه نوشته علی علی (ع)

خواند بهر صباح فرشته علی علی (ع)

آن شیعه ای که در همه جا رو بسوی تست

در بزم و رزم ذکر لبش گفتگوی تست
عطری به جان او ز گل خلق و خوی تست
هم عزت پیمبر (ص) و هم آبروی تست
از ناس روی بر ملک الناس می کند
دردی که می رسد بتو احساس می کند
ای پیرو علی (ع) و ائیم ۱۹۰ از سیه دلی
بشنیدی ار خدای تو بر شیعه علی (ع)
کرده حرام آتش سوزنده را بلی
دستت رسد بدامن مولا علی (ع)، ولی
هیئات تا که دست به دامن او رسد
وقتی رسد که جان همه بر گلو رسد
مولا که در برش عظمت برده سر فرود
بر جلوه های عصمت و ایثار او درود
چیزی بتر به نزد علی (ع) از گنه نبود
کاندر جواب «عرفی» شاعر چنین سرود
شرم از رخ علی (ع) کن و کمتر گناه کن
اینک بکار خویش «موید» نگاه کن

شماره ۵

باده امروز ناب می گردد

هر که نوشد خراب می گردد

باز هم از شراب خم غدیر

جام ما پر شراب می گردد

مژده گویم به دوستان

کز غم دل دشمن کباب می گردد

روز عید است و در دعا می کوش

که دعا مستجاب می گردد

وہ چه عیدی کہ شامل احباب

نعمت بی حساب می گردد

وہ چه عیدی کہ رهبر مردم

حضرت بو تراب (ع) می گردد

وارد اندر غدیر با حجاج

چون نبی (ص) در ایاب می گردد

نازل از عرش جبرئیل امین

نزد ختمی مآب (ص) می گردد

آورد حکم انتصاب علی (ع)

کز خدا انتصاب می گردد

تا رساند پیام حق بر خلق

مصطفی (ص) در شتاب می گردد

مرتضی (ع) روی دست می گیرد

واصف آنجناب می گردد

سر مستور بر همه یکسر

فاش چون آفتاب می گردد

به ولیعهدی رسول الله (ص)

ص: ۵۲۳

مرتضی (ع) انتخاب می گردد

سرور عادل و شجاع و کریم

رهبر شیخ و شاب می گردد

آفتاب امامت و عصمت

جلوه گر بی حجاب می گردد

هر که مهر علی (ع) و آل گزید

بخدا کامیاب می گردد

وآنکه بغض علی (ع) و آل گرفت

مستحق عذاب می گردد

عذر خواه (موید) است علی (ع)

چون که روز حساب می گردد

شماره ۶

حق به مرکز نشست روز غدیر

پشت باطل شکست روز غدیر

وادی جحفه از گل ایمان

حجله در حجله بست روز غدیر

تازه شد باز در دل اشیاء

یاد روز الست روز غدیر

چونکه دست خدای را احمد (ص)

برد بر روی دست روز غدیر

بانگ تبریک جحفه را پر کرد
چه بلند و چه پست روز غدیر
از شراب ولایت علوی
شیعه شد مست مست روز غدیر
باید این روز را گرامی داشت
هر که هر جا که هست روز غدیر
غیر ذکر علی (ع) نمی گویند
مردم حق پرست روز غدیر
وای بر آنکه عهد مولا را
خود نبسته، گسست روز غدیر
خیز و، با ذکر یا علی (ع) آریم
دامنش را به دست روز غدیر
ای (موید) به مدح آل علی (ع)
هر چه گویی کم است روز غدیر

سیمین بهبانی

فلک امشب مگر ماهی دگر زاد
ز ماه خویش ماهی خوب تر زاد
غلط گفتم که خورشید درخشان
که مه یابد ز نورش زیب و فر زاد
شهنشاهی، بزرگی، نامداری

که شاهان بر رهش سایند سر زاد

صف آرای جهان آفرینش

درخشان گوهری والا گهر زاد

ز بعد قرن ها گیتی هنر کرد

که این سان قهرمانی باهنر زاد

پدرها بعد از این هرگز نبینند

که دیگر مادری این سان پسر زاد

ص: ۵۲۴

فری بر مادر نیکو سرشتش

غزال ماده گویی شیرنر زاد

بشر بود و به خلق و خو خدا بود

خدا بود و به صورت چون بشر زاد

سیمین بهبهانی

شمس الفصحا - محیط قمی

گرفت عهد از اشیا دو روز رب قدیر

یکی به روز الست و یکی به روز غدیر

پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواجه لولاک چون به خم غدیر

به حضرت نبوی جبرئیل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر

بخواند آیه یایها الرسول بر او

که هست امر به نصب امیر خبیر گیر

گرفت دست علی را به دست و کرد بلند

چنان که در نظر ناظران نماند ستیر

بگفت هر که منش مقتدا و مولایم

علی اوست او را مولایم اوست امیر

شیخ رضا جعفری

برسرم بارانی از آئینه ریخت

بند تسیحم برایش دانه شد

مسجد قلبم کبوترخانه شد

آیه ای آورده سنگین و ث_قیل

زیر این آیه تلف شد جبرئیل

آیه ای از حضرت قدوس خم

شیعیان ، الیوم اکملت لکم

....

آیه ای آورد و خود پرواز کرد

باب عشق و عاشقی را باز کرد

آیه اش ظرفیت سی جزء بود

وہ کہ ہم اعجاز و ہم ایجاز کرد

می شود با گفتن یک واژه اش

یک صد و ده مرتبه اعجاز کرد

می شود با خواندنش جبریل شد

سینه ی هفت آسمان را باز کرد

گفت باید از همین ساعت به بعد

روز را با یا علی آغاز کرد

گفت و گفت و گفت از حمد خدا

با عبارات و اشاراتی رسا

....

گفت حمد آن که باران آفرید

از کویر و ابرها نان آفرید

ص: ۵۲۵

استجابت را شبیه آب کرد

آه را از پشت طوفان آفرید

شیعه ی خورشید ، یعنی ذره را

آفرید اما فراوان آفرید

از نکاح اسم رحمن و رحیم

طفل اقیانوس امکان آفرید

بعد از آن که شانه ای بر باد داد

حال دریا را پریشان آفرید

خود نمایی کرد بر جن و ملک

حیدری از جنس انسان آفرید

....

سایه را دنباله ی خورشید کرد

نور را بر ذره ها تأکید کرد

گفت زین پس هر کسی دارد نیاز

سوی حیدر پهن سازد جانماز

هر که را من قبله بودم تا به حال

کعبه اش باشد علی ، تم المقال

ابن که دستم منبر دستش شده

این که جبرائیل هم مستش شده

روی این آئینه حق تابیده است

عکس تجریدی خود را دیده است

حرف حق را می زند آئینه وش

با لب شمشیر تیز و مخلصش

دستهایش بوی خبیر میدهد

خستگی را از همه پر میدهد

منبری از خطبه های ناب خواند

در غدیر اسم علی را آب خواند

السلام ای آب دریای صمد

ای زلال قل هو الله احد

ای که میگردی شبیه انبیا

بر هدایت کردن قومت، بیا

ای رسول مردم آئینه ها

بعثت غارت، حرای سینه ها

ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان

از تو می ریزد صفات کبریا

ذات تو ممسوس ذات کبریا

نردبان وصف تو بی انتها

پله ی این نردبان سوی خدا

چون تکلم میکنی موسائی ام

تا که خلقم میکنی عیسا ئی ام

جت دردم، کشتی نوح کجاست؟

جسم سردم، گرمی روح کجاست؟

ای مسیح دردهای لاعلاج

ما همه دردییم ، ظرف احتیاج

ص: ۵۲۶

ما همه زخم یتیم کوچکیم
کن مدارا با همه ، ما کودکیم
ما نسیم ذکر تقدیس توایم
حاجیان فصل تندیس توایم
کوچه را میگردی و طی میکنی
کوزه را ظرفیت می میکنی
روی دوشت کیسه ی خرما و نان
میروی در کوچه ها دامن کشان
کیسه نه دل میبری بر روی دوش
شیعه هستم شیعه ی خرما فروش
ای یقیدی ای کبودی ای بنفش
ای به چشم پای سلمان ، جای کفش
ای به هر گام تو صدها التماس
کیسه بر دوش سحر ای ناشناس
ما همه مدیون شمشیر توایم
تشته ی نان جو و شیر توایم
بیعت گنجیم ما را راه بر
با خودت تا اشتهای چاه بر

شیخ رضا جعفری

اگر هزار بشیر آمد و نذیر آمد
محمد است که بی مثل و بی نظیر آمد
ز آسمان رسالت بتافت ختم رسل
که چرخ معدلت از طلعتش منیر آمد
عقول ناقصه از شرم دم فرو بستند
که عقل کامل و کل در سخن دلیر آمد
به قدرت صمدی در صنم شکست افتاد
که دور سلطنت واحد قدیر آمد
بساط ظلم بر افتاد از بسیط زمین
بشیر عدل الهی چو بر سریر آمد
نخست مرد خدایی که دست بیعت داد
رسول را به صباح و مساء ظهیر آمد
علی ولی خدا صاحب ولایت بود
که بهر نصرت حق ناصر و نصیر آمد
بدان مثابه که هارون وزیر موسی بود
علی معین رسول آمد و وزیر آمد
به پاس خدمت پیمان ، شه ولایت شد
که مست جام ولا از خم غدیر آمد
علی به خدمت اسلام فضل سبقت داشت

که پاس خدمت دیرینه ناگزیر آمد
علی ز روز صغر از کبار امت بود
اگر چه در شمر سال و مه صغیر آمد
وصایت علی آموخت حکمتی ما را
که بر حکومت اقوام دلپذیر آمد
که پیشوایی ملت نصیب مردانی است
که سبق خدمتشان بر جوان و پیر آمد
اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد
امیر خلق کجا و اسیر نفس کجا!
که سربلند نشد هر که سر به زیر آمد
علی نداد به باطل حقی ز بیت المال
که از حساب و کتاب خدا خیر آمد
علی نخورد غذایی که سیر برخیزد
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد
علی غنی نشد الا به یمن دولت فقر
که دولتش به طرفداری فقیر آمد
علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
نشد حقیر که ظالم برش حقیر آمد
علی ز مظلومه خلق سخت می ترسید

که حق به مظلومه خلق سختگیر آمد
درود باد بر آن ملتی که رهبر وی
چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد
غدیر خم نه همین عید مذهبی ما راست
که عید ملی ما نیز در غدیر آمد
به مهر آل علی غاصب از عجم بگریخت
به دوستی علی شو که دستگیر آمد
درود باد بر ایران که نقش تاریخش
ز مهر آل علی نقش هر ضمیر آمد
درود باد بر ایران که انتقام علی
ز روبهان بگرفت و به کام شیر آمد
سخن به مدح علی کس نگفت چون سرمد
اگر هزار سراینده و دبیر آمد

امروز شد حقیقت حق خلق را عیان

شد آشکار بر همه گنجینه نهان

در جام کن شراب طهور ای ندیم عشق

کامروز شد زمانه به دلخواه عاشقان

جبریل بر جناب پیمبر (ص) نزول کرد

کای مصطفی (ص) حبیب خداوند مستعان

فرموده است حضرت سلطان لم یزل

کن آشکار مقصد ما را ز کن فکان

مار است در عمارت امکان دینه ای

کز دیده ی وجوب بود گنج شایگان

بحر وجود راست ثمین گوهری به کف

خواهد عطا کند به خلائق به رایگان

برخیز و بر سفینه ی اقبال خلق را

بربند از خلافت موعود بادبان

هشدار نقب زن بود اندر کمین دین

هان! ای تو خلق را به حقیقت نگاهبان

بیم از منافقان چه کنی ای رسول (ص) حق

هستی تو در صیانت الله در امان

تبلیغ کن رسالت و درباره ی علی (ع)

بر خلق امر خالق خلق آفرین رسان

امروز حکم حضرت حق ای رسول (ص) حق

با مسلمین اگر نگذاری تو در میان

فردا چو شد، تلاطم امیال می برد

کشتی دین به ورطه ی گرداب بی گمان

خیرالانام (ص) از پی اجرای امر حق

بنهاد هفت کرسی ایجاد زیر ران

از بعد یک خطابه ی غرا به حمد حق

فرمود: ای مهاجر و انصار این زمان

آورده است امر الهی، امین وحی

اینک منم که حکم خدا می کنم بیان

ماینک وظیفه است سپید و سیاه را

هر یک شود پذیره این حکم و ترجمان

آیا نه من ولی شمایم به امر حق

بانک بلی، بلند شد و شد ز فرقان

فرمود هر که را منم اولی به نفس او

حکم علی (ع) بر اوست چنان حکم من روان

از مسلمین به رتبه کسی همچنان علی (ع)

در زیر آسمان نبود در علوشان

آن گه نمود عزم که در پیش چشم خلق

حجت مگر تمام کند بر منافقان

بازوی حق به دست یدالهی اش گرفت

او را گرفت بر سر و گفت این علی (ع) است هان

گردید چون علی (ع) سر دست نبی (ص) بلند

گردید مهر و ماه چو با یکدگر قران

شوق و شعف دوید در اعضاء کاینات

از حیرت ایستاد به جا لحظه ای زمان

در حیظه ی خرد به تصور نمی رسید

بر دست مهر ماه بر آید به کهکشان

دیدند کاینات که در منظر غدیر

می بود ماه، بر سر خورشید زرفشان

می سوخت احمد از حرارت تبلیغ زان جهت

آن ماه را گرفت به سر بهر سایبان

خورشید عشق سر چو زد از مشرق رسول (ص)

افشانند بوسه بر قدمش مهر خاوران

برخاست از سراسر هستی غریو شوق

پیچید این ترانه ی دلکش در آسمان

امروز شد به رتبه ی اَکْمَلْتُ دین قرین

دین یافت با کریمه ی اَثْمَمْتُ اقتران

حجت تمام گشت ز خلاق ذوالمنن

هان ای منافقان شده هنگام امتحان

هان! این علی (ع) است بر سر دست نبی (ص) بلند

هان! این علی (ع) است سر زده از اوج لامکان

آری علی (ع) است مایه ی پیدایش وجود

آری علی (ع) است علت ایجاد این جهان

آری علی (ع) است مقصد از ایجاد کاینات

آری علی (ع) است در بدن ممکنات جان

غیر از علی (ع) که راه، رسد از جمله ممکنات

غیر از علی (ع) که راه، بود این رتبه ی گران

کز مرتبت به شانه ی احمد (ص) نهد قدم

وز منزلت شود سر دست نبی (ص) عیان

ص: ۵۳۰

شاهای می محبت تو حوض کوثر است

هر کس که جرعه ای زد از آن گشت جاودان

حبل الله است حصن حصین ولایت

ما را بخوان به چشم عنایت بر آستان

«صاعد» فشانند در معانی به مدح تو

بر او ببخش لفظ اگر گشت شایگان

شماره ۲

تبارک الله از این شور و جذب روحانی

که عشق خوانده محبان خود به مهمانی

چه محفلی است خدایا که می زند پهلو

به عرش رحمت تو از بلند ایوانی

قدح قدح همه لبریز از شراب طهور

سبو سبو همه پر از زلال عرفانی

به جام دل همه سر جوش باده ی وحدت

سیوی ناطقه لبریز فیض رحمانی

چمن چمن گل معنی دمد ز گلبن لفظ

همه به غایت موزون چو سرو بستانی

تمام مجلسیان هم کلام و هم نفسند

چنانچه معنی و لفظانند جفت و وحدانی

ز برگ برگ شنو ذکر هو علی (ع)، که کنند

در این چمن همه کار هزار دستانی
در آ به بزم که آیند بهر استقبال
ز گل شمیم و ز بلبل دم خوش الحانی
در آ از تن خود خرقة ی تعلقها
که بزم روحانی را سزاست عریانی
دلی چو مهر فروزان تو را نمی بخشند
اگر چو صبح نداری گشاده پیشانی
به حق گرای در امروز چون تو را فردا
دگر چه سود گزیدن لب پشیمانی
به راه باطل خود تا به چند سرگردان
چرا به محور حق روی خود نگردانی
ز هر قبیله و هر قوم هر تبار و نژاد
تو را که هست سرو داعی مسلمانی
به هر کجا که تویی با توام برادر من
دمی نشین به خرد تا خلاف بنشانی
خدای را دل اهل ولا بود تا کی

اسیر و خسته ی این رنج و درد سوهانی

که بهر غصب خلافت ز قبل و بعد غدیر

چه حيله ها که نمودند و جمله شیطانی

چها که بر سر اسلام زین خطا آمد

پیامدش همه شر بود و نابسامانی

ولیک در همه اصناف ملت اسلام

مروجان محقق به حکم وجدانی

در این مقام به نحو کنایت و تصریح

نموده اند همه اعتراف اذعانی

که در غدیر خم احمد (ص) پیمبر اسلام

پس از خطابه ی غرا و نغز و طولانی

به قصد نصب خلافت برای بعد از خویش

بلند کرد علی (ع) را به امر سبحانی

عجب که سخت فراموش گشت حق علی (ع)

به عمد غصب نمودند، یا ز نادانی؟

گذشت آنچه شد از سوی مردمی بی حد

اسیر خواهش و امیال شوم نفسانی

ولیک صاف بود آسمان و گر ابری

بود طبیعت خورشید پرتو افشانی

کنون به قول بزرگان عالم اسلام

علی (ع) خلیفه ی بعد از نبی (ص) است برهانی

چنان بود به تواتر حدیث یوم غدیر

که شک در آن نتواند یهود و نصرانی

اگر به آیه ی الیوم اتفاق شود

رود ز بین بشر اختلاف ادیانی

گر اتفاق دهد دست در تمام جهان

شود مسلم، اسلام را جهانبانی

اگر به خویش بیایند عالمان فرق

به حق، به حق بگرایید عالی و دانی

خلاف را بزدایید و عالم اسلام

رها کنید از این حالت پریشانی

مگر رسول (ص) امین در نهار یوم الدار

چو بر عشیره ی خود کرد گوهر افشانی

نگفت هر که به من اول آورد ایمان

به او خلافت، بعد از من است ارزانی

مگر نه اعلم و اقضای امت است علی (ع)

مگر نه اقدم خلق است در مسلمانی

مگر نه اینکه رسیده است تا به اوج کمال

ز فیض مرتبت او کمال انسانی

بر این نصوص مسلم به اتفاق فرق

بدین دلایل محکم به حکم وجدانی

پس از رسول (ص) علی (ع) بود و بس خلیفه او

به هر کسی نرسد این مقام سبحانی

به جز علی (ع) که توان بر جهان خلافت کرد

مگر که دیو تواند کند سلیمانی

علی (ع) تجسم حق و نبی (ص) و قرآن است

گرفتم این که نمی بود نص قرآنی

گرافه گشت سخن، او بود مجرد محض

که روح اوست مصفا ز ثقل جسمانی

ابوالعجایب ای بنده ی خدای صفات

کشانده ای همه آفاق را به حیرانی

من و مدیح تو ای بحر حق بدان ماند

که موجه ای زند از خیره کوس عمانی

زبان الکن و فکر قصیر من چه بود

که از خلاصه ی خلقت کند ثنا خوانی

چه حد که ذره کند وصف شوکت خورشید

شناسد او چه، ز اوصاف مهر نورانی

بر آستان تو عرض ادب کند «صاعد»

نبود مقصد او عرضه سخندانی

مراسم عقده گره گیر در گلو مولا

چو استخوان به گلو آنچنان که می دانی

صالح افشار نویسرکانی

علی مرتضی میر خلاق

بزرگ عارفان نور حقایق

شعاع نور خورشید هدایت

نخستین موج دریای ولایت

علی جان جهان و نور هستی

یگانه مظهر عهد الستی

نباشد گر علی، عالم نباشد

شرف در دوده آدم نباشد

علی تنها کلید فهم قرآن

کزو پیدا شود اسرار پنهان

علی رمز وجود آفرینش

علی نور چراغ اهل بینش

علی بر حق، امام اولین است

شکوه آسمان، فرّ زمین است

علی مجلس فروز اهل راز است

زخونش سرخ، محراب نماز است

ص: ۵۳۳

علی بنیاد هستی را قوام است

علی اوضاع گیتی را نظام است

علی با ذوالفقارش گفت و گو داشت

خدا را در همه جا پیش رو داشت

علی سالار میدان نبرد است

به روز جنگ و هیجا مرد مرد است

علی مرد عطا؛ مرد سخا بود

علی لشکر شکن؛ خیر گشا بود

ز نور او منور ملک هستی

زمین و آسمان بالا و پستی

علی نور و علی عشق و علی جان

به سختی چاره و بر درد درمان

علی امید جان، نور دل ما

علی آسان نمای مشکل ما

علی با درد جاننش آشنا بود

تمام دردمندان را شفا بود

علی گاهی طیب و گاه دهقان

گهی در کار کشت و گاه درمان

علی انسان کامل بود و عادل

تبد یک دم ز کار خلق غافل

علی گنج نهانی سینه اش بود

چو آئینه دل بی کینه اش بود

علی بر کفش پاره پینه می زد

گره بر سینه بی کینه می زد

علی فرمانده حکم قضا بود

به منشور قدر فرمانروا بود

علی اسرار دل با چاه می گفت

گهرهای درون بنهفته می سفت

علی اندر تفکر بود دائم

به صبر و حلم، همچون کوه، قائم

علی اسلام را بود و نبود است

یگانه نسخه ملک وجود است

علی شب در عبادت بود بیدار

ولی در روزها پیوسته در کار

علی بر تیره شب، فجر سحر بود

یتیمان را به سر سایه پدر بود

علی هر روز تا شب کار می کرد

ولی با نان جو افطار می کرد

علی سرچشمه انعام و احسان

علی کانون فیض و قطب امکان

علی بو تراب از عالم خاک

به یک لحظه شدی تا قرب افلاک

ص: ۵۳۴

علی نور خدا جان جهان است

مرا در وصف او الکن زبان است

صالح افشار نویسرکانی

صغیر اصفهانی

شماره ۱

ای مه بی مهر من ای مهر و ماهت مشتری

وی دو صد چندانکه مهر از مه ز مهت برتری

گاه عیش است و طرب نی موسم حزن و کرب

خلخی رویا بساغر کن شراب خلری

کرده بستان را بهار از خرمی رشک بهشت

حوروش یارا خوش است ار رخت در بستان بری

خیز ای سرو سهی بخرام یک ره در چمن

تا پیاموزد خرامیدن ز تو کبک دری

داغ دل از ساغر می پای گل باید زدود

حالیا کز لاله می بینیم شکل ساغری

از نوای بلبل شوریده در سودای گل

باز مانده در فلک ناهید از خنیاگری ۱۶۰.

در نشاط و وجد و حال و انبساط و عشرتند

جمله موجودات عالم از ثریا تا ثری

ها بود عید غدیر خم به عشق مرتضی (ع)

خم خمم بخش ای بهشتی رو شراب کوثری

مستم از آن باده کن تا بر سیل تهیت

از الف تا یا کنم وصف جلال حیدری

اسم اعظم آدم اول ادیب انبیا

اصل ایمان آنکه بر ایجاد دارد مهتری

بانی بنیاد عالم بحر احسان باب جود

بوالحسن بیضای رخشان بدر از نقصان بری

تاجدار ملک امکان مظهر ذات و صفات

تابع ختم رسل (ص) مهر سپهر رهبری

ثانی آل کسا یکتای بی ثانی که هست

ثابت از وی دین احمد (ص) باطل از وی کافری

جان جان شاه جهان شاهی که با عجز و نیاز

جبریلش بهر کسب فیض کرده چاکری

حاکم احکام حق حیدر (ع) حبیب مصطفی (ص)

حکمران بر ما سوی الله ز آدم و دیو و پری

ص: ۵۳۵

خسرو خیر گشا آنکو بفرمان خدای

خانمان بر کند از خیل یهود خیبری

دستیار و بن عم و داماد ختم المرسلین (ص)

دست حق کش داده داور در دو عالم داوری

ذوالجلال قاهر غالب شهنشاهی که کرد

ذوالفقارش خرمن جان عدو را آذری

رخصت رزم ار دهد رایش بطفلی نی سوار

رستم زالش نیارد کرد هرگز همسری

زان الهی کیمیای مهرش ای اکسیر جوی

زن بقلب خویش تا بینی از آن فرزری

سر سبحان ساقی کوثر سرور جان و دل

سروری کو راست اندر ملک هستی سروری

شامل احسانش نه تنها بر یتیمان شد که کرد

شفقت و دلجویش هر بیوه زن را شوهری

ضرب جوزایی حسامش می فزودی بر عدد

ضیغمان دشت هیجا را ز جوزا پیکری

طوف کویش را طمع دارد که در هر صبحدم

طلعت از خاور فروزد آفتاب خاوری

ظل حق ظهر پیمبر (ص) مانع ظلم و فساد

ظالمان را سد راه جور و ظلم و خود سری

عالی اعلی علی (ع) مرتضی شاهی که کرد

عون حقش دایما در رزم اعدا لشگری

غایب و حاضر ملیک و عبد را قسام رزق

غیر از او نبود گر از چشم حقیقت بنگری

فضل محضش گشته شامل بر تمام کاینات

فیض عامش کرده در ملک جهان خوان گستری

قرب او را درک کردند انبیا آنکه شدند

قابل قرب خدا و رتبه ی پیغمبری

کنز مخفی گشت از غیب هویت آشکار

کرد تا آنشه ظهور اندر لباس مظهري

لعل و گوهر را عتابش تیرگی بخشد چو سنگ

لطف و مهرش سنگ را بخشد صفای گوهری

مصحفش مدح و خدا مداح و احمد (ص) مدح خوان

من بوصف او کنم از خود ثبوت شاعری

ص: ۵۳۶

نورگیر از خاک درگاه فلک جاه ویند

نیر اعظم عطارد زهره ماه و مشتری

واجب ممکن نما و ممکن واجب صفات

والله او را عین حق بینی گر از حق نگذری

هل اتی تنها نه وصف اوست کاوصاف وی است

هر چه بهر انبیا از حق صحایف بشمری

لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

لاجرم جز او نباید خواست از کس یاوری

یا علی (ع) یا ایلیا یا با حسن یا با تراب

یکره دیگر ز لطفم خوان سوی ارض غری

گرچه در ظاهر من از کوی تو دور افتاده ام

لیک رویت چشم جانم را نماید منظری

از تو می خواهد «صغیر» خسته تا بنوازش

از طریق مرحمت وز راه مسکین پروری

شماره ۲

زهی عید همایون سعیدی

که چون او بجهان نامده عیدی

خهی روز نشاط آور فیروز

که نادیده چو آن چشم جهان روز

طفیلند بدین روز نکوفال

همه روز و شب و هفته مه و سال
همش وقت شریف اشرف اوقات
همش ساعت سعد اسعد ساعات
ازل منبسط از صبح صبیحش
ابد منعکس از شام ملیحش
چه عیدی که بر اعیاد مقدم
فرح بخش همه عالم و آدم
ورودش در دولت بگشاید
ظهورش غم دلها بزداید
نسیمش چو دم زنده دلانست
به رقص آور ذرات جهانست
چه عیدی که مهین رایت اجلال
چه روزی که بهین آیت اقبال
چه عیدی که چو آن کس نشیده است
چه روزی که چو آن دیده ندیده است
ز بس آمده میمون و مبارک
بود تهنیتش ذکر ملایک
بدین عید نه شبهه و نه نظیر است
ندانی اگرش عید غدیر است
در این روز نکو سید ابرار

رسول مدنی احمد (ص) مختار

خدیدو دو جهان صادر اول

بر افراد رسل افضل و اکمل

نگارنده ی ابلاغیه دین

نماینده حق واضح آیین

برازنده و زیننده شاهی

بزرگ آینه ی وجه الهی

نبی (ص) قرشی حامل قرآن

محمد (ص) سر و سرخیل رسولان

پس از طوف حرم عزم وطن داشت

زمین فخر از آن شاه زمن داشت

که شد روح الامین نازل و آورد

سلامش ز خداوند و بیان کرد

که فرموده حق ای کان شرافت

بکن نصب علی (ع) را به خلافت

به مردم زمن احکام کماهی

رساندی چه اوامر چه نواهی

ولی آن همه از ظاهر شرع است

به اصل غرض آنها همه فرع است

به پرده است رخ شاهد منظور

از آن روی نکو پرده نما دور
عبث نیست ز من خلقت ارکان
بر انگیختن صورت انسان
چو او در خور الطاف چنین است
ز انسان غرض من همه اینست
که خود در نظرش پرده گشایم
بلا پرده به او رخ بنمایم
کنون من همه را در نظر استم
سرا پا ز علی (ع) جلوه گر استم
بگو خلق علی (ع) را بشناسند
ز نشناختن آن بهراسند
علی (ع) را بده امروز وصایت
کز این بعد بود دور ولایت
ور این امر بجا ناوری ای شاه
از این سر نکنی امت آگاه
نباشد به جز از رنج و ملالت
تو را بهره ز تبلیغ رسالت
همان دم پی این امر موکد
فرودم آمدی از ناچه محمد (ص)
به یاران همه فرمود به یک بار

گشایید در این طرفه مکان بار
پس آندم ز قطب منبری آراست
که از رفعت آن قدر فلک کاست
چه منبر که یکی پایه از آن عرش

ص: ۵۳۸

به پیرامن آن بال ملک فرش

بر آمد شه دین بر سر منبر

چو بر چرخ برین مهر منور

خلایق همه در حیرت از آن شاه

که اینک چه سرآید نبی الله

پس از حمد خداوند جهاندار

چنین ریخت در از لعل گهر بار

که فرمان بودم از بر داور

خلافت دهم امروز به حیدر (ع)

مر این دین که به رنج ز حد افزون

بدین پایه رسانیده ام اکنون

بحق ز امر حقش باز گذارم

بدست علی (ع) آن را بسپارم

پس آن بیخود یکسر ز خدا مست

بر آورد علی (ع) را بسر دست

بفرمود به امت که بدانید

هم این قصه در اطراف بخوانید

هر آنرا که به من هست تولا

مر او راست علی (ع) سید و مولا

به جایش مگزینید دگر کس

که او هادی بالحق بود و بس

پس از من به شما هادی و رهبر

کسی نیست به جز حیدر (ع) صفدر

علی (ع) صاحب آن شان عظیم است

که خود قاسم جنات و نعیم است

ز دامان علی (ع) دست مدارید

جز اندر پی او ره مسپارید

بلی جز به وی امید نباید

که از غیر علی (ع) کار نیاید

علی (ع) حجت یکتایی ذاتست

علی (ع) مظهر اسماء صفاتست

عزیز است و حکیم است و قدیر است

علیم است و سمیع است و بصیر است

از او کارگه کن فیکون راست

از او این فلک بوقلمون راست

از او مهر و مه و ثابت و سیار

پی نظم جهان گشته پدیدار

علی (ع) مرشد جبریل امین شد

که از فرط شرف سدره نشین شد

هم او کرده مخمر گل آدم

هم او بوده به وی مونس و همدم

از او نوح نجی رسته ز طوفان

از او کامروا گشته سلیمان

از او یافت ضیا دیده یعقوب

از او یافت شفا علت ایوب

از او بهر خلیل آتش سوزان

بدل شد به گل و لاله و ریحان

کلیم الله از او گشته سرافراز

مسیحا ز وی آموخته اعجاز

به احمد (ص) چو مدد کار و معین شد

از او راست چنین رایت دین شد

نمی کرد بدین گر علی (ع) اقدام

نبد نام و نشان هیچ ز اسلام

پیمبر (ص) چو به معراج روان گشت

در آیات الهی نگران گشت

هر آن سر که خفی بود جلی دید

به هر سو که نظر کرد علی (ع) دید

علی (ع) نور بصر روح روانست

علی (ع) همدم دل مونس جانست

علی (ع) در همه جا با تو قرین است

تو را در دو جهان یار و معین است

کس ار یار طلب می کند این یار

که چون او نبود یار وفادار

دو صد شکر کز الطاف خداوند

بریده است «صغیر» از همه پیوند

به کس غیر علی (ع) کار ندارد

جز او در دو جهان یار ندارد

ندارد بکسی چشم عنایت

به جز شیر خدا شاه ولایت

شماره ۳

دهر پیر امروز، باز از نوجوانی می کند

ذره سان خورشید، رقص از شادمانی می کند

بر فراز، از سدره با پیک خدا روح الامین

مرغ بخت خاکیان هم آشیانی می کند

جان حق جویان مهجور به محنت مبتلا

از وصال یار جانی، کامرانی می کند

میزبان خوان رحمت، خاص و عام خلق را

بر سر خوان ولایت، میهمانی می کند

پرده بردارم ز مطلب، پرده دار کاینات

پرده برداری ز اسرار نهانی می کند
گوش جان هر لحظه، از خنیاگران بزم قدس
استماع نغمه های آسمانی می کند
فاش گویم در غدیر خم، به امر کردگار
مصطفی در نصب حیدر، درفشانی می کند
نی همین بر اهل دل، حق را نماید آشکار
لطفها هم، با مجبان زبانی می کند
مدح می گویم امیری را که در ملک وجود
ز ابتدا تا انتها او حکمرانی می کند
انبیاء راهست یاور، اولیا را تا بحشر
دستگیری او به وقت ناتوانی می کند
عیسی مریم، ز نام او دهد بر مرده جان
موسی عمران، به خیل او شبانی می کند
خضر بر گم گشتگان راه عشقش رهنماست
با تفاجر صالحش اشتر چرانی می کند
خسروی کو را لقب دادند قتال العرب
گریه بر حال یتیم، از مهربانی می کند
می کشد بر دوش، بار بینوایان را به شب
آن که روز، از پادشاهی سرگرانی می کند
با مرقع جامع و نان جوین، سلطان عشق

از پی پاس مروت، زندگانی می کند
کی ادای شکر آن مولا شود امکان پذیر
ز آن چه لطفش با «صغیر» اصفهانی می کند

شماره ۴

برای امری دوشین بحربگاه خیال
میان عقل من و جهل من فتاد جدال
چنان جدال شدیدی که محو شد ز ضمیر
جدال کردن پور پشنگ و رستم زال
قشون بیحد عقل و سپاه بیمر جهل
بقصد هم ز یسار و یمین جنوب و شمال
من از مشاهده حال و کثرت وحشت
شدم حزین و دل آزرده و پریشان حال
از این قضیه شدم آنچنان فکار و ملول
که گشت آینه دل نهان بزنگ ملال
بداد ساقی عشقم به ناگهان آواز
که ای ز بار تخیل قد تو همچو هلال
چرا شده است تو را رنگ ارغوانی زرد

چرا شده الف قامت تو همچون دال

بگیر باده ز دستم گذشت شام فراق

بگیر باده ز دستم دمید صبح وصال

نمود مرحمتم زان میی که از سر شوق

فرشته فرش به میخانه اش کند پرو بال

نمود مرحمتم زان میی که از شرفش

بخاکیان شده ز افلاکیان فزون اجلال

نمود مرحمتم ساغری ز خم غدیر

که باز گشت به رویم از آن در اقبال

چو در غدیر خم آمد از آسمان جبریل

به نزد ختم رسل (ص) ز امر قادر متعال

که ای رسول خدا باید اندرین منزل

کنی ولی خدا را وصی خود فی الحال

بباید آنکه کنی آشکار سر نهان

که رازهاست در آن مخفی ای همایون فال

پس از جهاز شتر ز امر شه یکی منبر

بساختند و فراز آمد آن سپهر کمال

گرفت دست علی (ع) و بدامن گیتی

همی ز لعل بدینگونه ریخت در مقال

که هر که را بود اقرار بر نبوت من

ولایت علی (ع) او راست افضل الاعمال

هر آندلی که به مهر علی (ع) نگشت محل

نجات یافتن آن تفکر است محال

حلال اوست حلال و حرام اوست حرام

حرام اوست حرام و حلال اوست حلال

همین علیست (ع) که نامش نخواندی از آدم

به پای خاستنش بود تا ابد ز آمال

همین علیست (ع) که بد ناخدای کشتی نوح

در آن زمان که نهان شد بزیر آب جبال

همین علیست (ع) که از فیض یادش از زندان

به تخت یافت مکان یوسف خجسته جمال

همین علیست (ع) که در کوه طور با موسی

از او شدی ز خفی و جلی جواب و سوال

همین علیست (ع) که از دست او گرفته مسیح

ص: ۵۴۲

مکان به چرخ چهارم ز دار اهل ضلال

همین علیست (ع) که در کوی یار در شب وصل

به جای یار بود همسخن ز جلال

خلاص ز آتش نمرود می نگشت خلیل

اگر نبود علی (ع) یار او در آن احوال

به امر اوست بجا عرش و فرش و لوح و قلم

بحکم اوست روان روز و هفته و مه و سال

خجسته امرش ساری به بر میلامیل

ستوده حکمش جاری به بحر مالامال

خدای کرد در امروز دین خود کامل

که با ولای علی (ع) دین رسد به حد کمال

هنوز داشت به لب آن سخن که بخ بخ

بلند شد ز عدوی رجیم زشت خصال

نمود با علی (ع) آن روز اول او بیعت

شد او به پیش روان دیگرانش از دنبال

ولی نرفت زمانی که آن مخرب دین

گشود دست ستم تا که دین کند پامال

بسوخت ز آتش کین درب خانه بی که ز شوق

نمود خدمت آن جبریل چون میکال

شکست قایمه عرش چون که تخته در

بزد به پهلوی زهرا (س) ز زشتی افعال

رسن به گردن جبل المتین دین افکند

نمود غصب خلافت به یاری جهال

به دشت کربلا بد همان رسن گویا

که بست خصم جفا جو حسین (ع) را اطفال

اگر نه آن یکی آتش زدی به خانه اب

چگونه این یکی آتش زدی به خیمه آل

بتول (س) را نزدی تازیانه گر قنفذ

حسین (ع) را نزدی کعب نی کسی به عیال

هزار لعنت حق بر کسی که اول بار

به باغ دهر چنین میوه را نشانند نهال

از آنچه رفت به آل نبی (ص) ز قوم عنید

ص: ۵۴۳

خמוש باش «صغیرا» که هست ناطقه لال

شماره ۵

خاتم انبیا بخم غدیر

ز امر خالق بخلق گشت بشیر

منبری ساخت از جهاز شتر

بر نشست آن خدیو عرش سریر

پس گرفتی بدست دست علی (ع)

که بدانید از کبیر و صغیر

نه به دل خواه و میل من تنها

بل بفرموده ی خدای خبیر

هست این مرتضی علی (ع) بر من

جانشین و وصی و یار و ظهیر

ایها الناس بی ولای علی (ع)

دیتان هست ناتمام و قصیر

پس نمودند بیعت و راندند

«نعم» اندر لسان و «لا» بضمیر

رفت چون مصطفی (ص) ز دار جهان

جمع گشتند آن گروه شریر

غصب کردند پس خلافت را

خلق دنیا طلب بدین تدبیر

که نه سن علی (ع) بود در خور

لایق این رتبه راست شیخ کبیر

این سخن رد عقل مصطفویست

قایلش مستحق نار سعیر

گر چنین باشد او ندانسته

تا نماید که را بخلق امیر

باری ای عاقل اندر آن ایام

از سکوت علی (ع) مشو دلگیر

کرده بود احمدش وصیت و نیز

رفته بود از خدا چنین تقدیر

تا شود امت امتحان ورنه

نشود شیر رام روبه پیر

این علی (ع) بد همان علی (ع) که بدیش

دست مرحب شکاف و خبیر گیر

کسی ار مدح آن سه تن گوید

خواب نادیده می کند تعبیر

جانشین محمد (ص) مختار

نیست کس غیر حیدر (ع) کرار

شماره ۶

امروز روز نصب وصی پیمبر (ص) است

اندر خم غدیر یکی طرفه محضر است

از چشم دل بین که نبی (ص) فوق منبر است

روحش قرین وجد ز پیغام داور است

پیغام آشنا سخن روح پرور است

ارواح انبیاء همه را با نیاز بین

ص: ۵۴۴

جن و ملک گرفته نشیب و فراز بین
خلقی ز هند و روم و عراق و حجاز بین
چشم همه به احمد محمود باز بین
یا للعجب حکایت صحرای محشر است
به به چه محضریست که آنرا نظیر نیست
عنوان صدر و ذیل و غنی و فقیر نیست
ناطق بجز رسول نذیر بشیر نیست
گوید که جز علی (ع) بخلاق امیر نیست
وین نیست قول من که ز خلاق اکبر است
انوار لمعه لمعه بر آید در آن مکان
از منبر جحاز شتر تا به آسمان
پر گشته از شکوه بنی هاشمی جهان
جبریل راست آیه اکملت ارمغان
یعنی کمال دین به تولای حیدر (ع) است
افکنده این قضیه بر اجسام ارتعاش
بر دوست جان فزا شده از خصم دلخراش
«حافظ» ز دور ناظر و گوید ز صدق فاش
گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
آنرا که دوستی علی (ع) نیست کافر است
نور ولایت اسدالله ظهور یافت

زین نور دهر بهجت و گیتی سرور یافت

ارض و سما تجمل الله نور یافت

شاهد ز غیب آمد و جانان حضور یافت

صاحب دلان زمان ملاقات دلبر است

یک دور بود باده ی عرفان کبریا

در عهده سقایت افراد انبیا

آن دور منتهی شد و امروز مصطفی (ص)

تفویض کرد امر سقایت به مرتضی

زین بعد جام در کف ساقی کوثر است

رندان دهند از ره انصاف پروری

ترجیح بندگی علی (ع) را بسروری

آری کند بچرخ گر از رتبه همسری

یک ذره اش بخاک زمین نیست برتری

هر سر که آن نه خاک کف پای قنبر است

رسم است در میان دلیران پهلوان

کارند وصف خود گه پیکار بر زبان

ص: ۵۴۵

شیر خدای هم به مصاف دلاوران
می کرد وصف خویش بگاہ رجز بیان
آن وصف چیست نعره ی الله اکبر است
حکم قضا رود همه بر حکمت علی (ع)
هستی ز کل و جزو بود حشمت علی (ع)
بود «صغیر» نیست جز از رحمت علی (ع)
وین نطق جانفزش بود نعمت علی (ع)

صفاتوسرکانی

ای امیری که حق بخم غدیر
برگزیدت ز هر صغیر و کبیر
جبریل آمد و پیام آورد
بر پیمبر (ص) ز کردگار خبیر
امر بلغ پس از درود و سلام
خواند بر گوش آن یگانه سفیر
که علی (ع) را بجای خود بگمار
امر حق است و می نکن تاخیر
پس بتعجیل خاتم مرسل (ص)
منبری ساخت از جهاز بعیر
دست حق را گرفت و ثابت کرد
اندر آنجا بر آن گروه کثیر

آنزمان کرد خطبه ای انشاء

که بدانید از صغیر و کبیر

بعد من بر شما علی (ع) مولاست

کز خدای قدیر شد تقدیر

این علی (ع) بعد من خلیفه ی حق

باشد و بر شما امام و امیر

من چو موسی و مرتضی (ع) هارون

برسالت مراست یار و ظهیر

سر تنزیل آشکارا کرد

مصطفی سید بشیر و نذیر

وال من وال و عاد من عاداه

در ثنای تو گفت با تکبیر

چون شنیدند صوت اسمعنا

و اطعنا شدی بچرخ اثیر

لیک کردند دشمنی آخر

از ره جهل و کینه و تزویر

خدعه اهل کینه ای مولی

در وجودت کجا کند تاثیر

هست بر مدعا و این گفتار

سیل سایل بهین تفسیر

رکن دین آنزمان مشید شد

که نبی (ص) را شدی مشار و مشیر

پس بیاورد آیه ی اکملت

پیک حق بر خدیو عرش سریر

ص: ۵۴۶

راز اثممت نعمتی آنروز

گشت از حق بشان تو تعبیر

سر سبحان تویی و وصف ترا

کی تواند (صفا) کند تقریر

که تویی مظهر خدای جهان

معنی هل اتی علی الانسان

طائی شمیرانی

سایبان باور نکردم مه شود بر آفتاب

تا ندیدم بر فراز دست احمد (ص) بو تراب

آری آری ماه بر خورشید گردد سایبان

ممصطفی (ص) گر آفتاب آید علی (ع) گر ماهتاب

قرص مه از آفتاب ار می کند کسب ضیاء

از چه آن خورشید از این مه سایه سازد اکتساب

سایه گستر ماه بر خورشید شد یا آنکه گشت

طالع از یک آسمان دانش دو تابان آفتاب

سایبان بر فرق خود او را بدان معنی نمود:

هر که را باشد به سر این سایه گردد کامیاب

در غدیر خم چو شد از سوی خلاق مجید

کرد جبریل امینش امر بلغ را خطاب

کای رسول (ص) حق به جای خویشتن منصوب کن

آنکه باشد حجت حق و ترا نایب مناب
تا به کی مهر درخشان داشتن در پشت ابر
تا بچند اسرار یزدان را نهفتن در حجاب
بر رخ امت ز امر خالق خود ای رسول (ص)
ساز اتممت علیکم نعمتی را فتح باب
جا به اورنگ خلافت ده شهی را کز ازل
دعوت پیغمبران با حب او شد مستجاب
نه به فرق خسروی تاج وصایت آنکه زد
از ازل بر لوح هستی نقش این نیلی قباب
پس نبی (ص) بر امثال امر یزدان کرد امر
منبری بدهند آرایش ز تجهیز دواب
چون پیا گردید آن منبر بر آمد اندر آن
خواند نزد خود علی (ع) را آنشه مالک رقاب
بر فراز دست خود او را بدان حالت ببرد

کاشکارا شد سپیدی زیر کتف آنجناب

گفت الست و اولاً و آنکه جمله از برناو پیر

پاسخش یک جا بلی گفتند از روی صواب

گفت چون من رخت بر بندم از این دار فنا

باز گویم کز نفاق ای قوم سازید اجتناب

می گذارم دو امانت را بجای خویشتن

کآن دومی باشند هادی خلق را از شیخ و شاب

تا نگردند آن دو واصل بر لب کوثر به من

نیست بر آن دو جدایی تا صف یوم الحساب

اول از آن دو کلام الله منزل هست آنک

نی شود حرفی از آن تفسیر در هفتاد باب

دومین از آن دو می باشد مطهر عترتم

که خدا توصیف شان فرمود در ام الکتاب

هر که را مولا منم او راست مولی این علی (ع)

هر که را رهبر منم او راست رهبر این جناب

امر او امر منست و امر من امر خدا

کرده بر من پس عذاب آنکس که کرد او را عذاب

خلق را از بعد من فرمانروا باشد که هست

بغض او بیس العذاب و حب او حسن المآب

معتصم بر جبل حبت گر شود شیطان به حشر

می تواند خلق عالم را رهاند از عذاب

لاله یی بی امر تو هرگز نروید از زمین

ژاله یی بی اذن تو هرگز نبارد از سحاب

علم تو نخلیست کانرا مهر رخشانست بار

کوی تو شهریست کانرا عرش یزدانست باب

یک حدیث از رحمت تو هر چه در جنت نعیم

یک کلام از حکمت تو آنچه در گیتی کتاب

از شمیم خلق تو هر هشت جنت یک شمیم

وز محیط علم تو هر هفت دریا یک حباب

ای شه ملک نجف وی مخزن اسرار حق

چند «طایی» ز اشتیاق در گهت در پیچ و تاب

ص: ۵۴۸

گر برانی شاکرستم ور بخوانی ذاکرم

این تو و این مادحت ای خسرو گردون جناب

طاهره موسوی گرمارودی

شماره ۱

ای شرف اهل ولایت، غدیر

برکه سرشار هدایت، غدیر

زمزم و کوثر ز تو کی بهترند

آبروی خویش ز تو می خرنند

این که کند زنده همه چیز آب

ز اب غدیر است نه از هر سراب

از ازل این برکه بجا بوده است

آینه لطف خدا بوده است

خوشدل کرمانشاهی: خم ولای ساقی کوثر

در غدیر خم نبی خشت از سر خم برگرفت

خشت از خم ولای ساقی کوثر گرفت

از خم خم خلافت در غدیر خم بلی

ساقی کوثر ز دست مصطفی ساغر گرفت

شماره ۲

گل همیشه بهارم غدیر آمده است

شراب کهنه ما در خم جهان باقی است

خدای گفت که «اکملت دینکم»، آنک
نوی گرم نبی در رگ زمان باقی است
قسم بخون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه عشق
بنام پاک تو در ذهن مردمان باقی است؟
عرش بر دوش غدیر در روز غدیر، عقل اول
آن مظهر حق، نبی مرسل
چون عرش تو را کشید بر دوش
آنگاه گشود لعل خاموش
فرمود که این خجسته منظر
بر خلق پس از من است رهبر
بر دامن او هر آن که زد دست
چون ذره به آفتاب پیوست

فاطمه نازی زاد

آسمان پای پیاده به غدیر آمده بود
زودتر از همه با این همه دیر آمده بود

چه خبر بود؟! زمان لحظه حساسی بود

عرش با آن عظمت نیز به زیر آمده بود

چه خبر بود؟! که ابلیس به خود می لرزید

و خدا خواسته این گونه حقیر آمده بود

چه خبر بود؟! که این قافله ها در پی هم

از دل کعبه به این دشت کویر آمده بود

چه خبر بود؟! که جبریل به خود می بالید

پیک مامور در این امر خطیر آمده بود

چه خبر بود؟! که پیغمبر دردانه حق

باز هم بر در میخانه بشیر آمده بود

روی دستش بگرفت او همه هستی را

جان خود را که چه جانانه وزیر آمده بود

آی! آهسته!! صدایش برسد تا افلاک

ماه و خورشید به تبریک امیر آمده بود

فرزین

امشب از میمنت افلاک منور بینم

عالم آراسته و در زر و زیور بینم

آسمان نور فشان ز انجم و اختر بینم

خاک را در کف انوار مسخر بینم

ماه رخشنده چنان خسرو خاور بینم

از پرن پرتو ناهید فرونتر بینم
آنچه بینم همه در جلوه ی دیگر بینم
شعف و شور به هر چهره و رخ در بینم
از زمین هلهله بر گنبد اخضر بینم
گوش چرخ فلک از هلهله ها کر بینم
شب فرخ اثر عید غدیر است امشب
خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب
بوستان در دی و بهمن فرح افزاست هنوز
کوه و صحرا و در و دشت مصفاست هنوز
نفس باد صبا غالیه آساست هنوز
روی دلدار بهین منظر و مرآست هنوز
همچنان ارزش گل عالی و والاست هنوز
خار خوار است و خسک در رده بیجاست هنوز
ابر آزار گهر ریز و گهر زاست هنوز

بی بها از کرمش لولو لالاست هنوز

بلبل دلشده را غلغل و غوغاست هنوز

جغد را کوخ عدم مسکن و ماواست هنوز

تیغ حق آخته بر پیکر اعداست هنوز

مدعی زار و سرافکننده و رسواست هنوز

شب فرخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

حج به جا آمد و مقصود امم حاصل شد

بهره ورامت آگاه دل و مقبل شد

هر یک از قافله ها در جهتی راحل شد

کاروان نبوی نیز سوی منزل شد

درنوردید بیابان و به «خیم» واصل شد

متوقف شد و آسوده و فارغ دل شد

لطف حق بار دگر قافله را شامل شد

ناگهان ابر کرم بارور و باذل شد

مستفیض از کرم معنوی اش عاقل شد

بر محمد (ص) ز خدا وحی چنین نازل شد

که پس از تو ولی الله و وصی عامل شد

«بلغ» امری که رسالت به علی (ع) کامل شد

شب فرخ اثر عید غدیراست امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

جبریل امر خدا تا به نبی (ص) اعلان کرد

بر قبایل شه «لولاک» عمل آسا کرد

قرشی و حبشی جمع بدان میدان کرد

منبری را ز جهاز شتران بنیان کرد

خطبه ای خواند، سپس امر خدا تبیان کرد

جانشینی علی (ع) را به عموم عنوان کرد

شمس رخشنده بتابید و جهان رخشان کرد

نتوان پرتو خورشید به گل پنهان کرد

خنک آن شخص که فرمانبری از فرمان کرد

رستگار است هر آنکو به علی (ع) پیمان کرد

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

نور حق، مظهر ایمان، سر و سردار علی (ع) است

ص: ۵۵۱

وصی بر حق و مولای سزاوار علی (ع) است

بوالحسن، شیر خدا، سرور احرار علی (ع) است

یاور و ابن عم مرسل دادار علی (ع) است

لا فتایی که بود قامع کفار علی (ع) است

دافع شر و ریاکاری اشرار علی (ع) است

خفته بر جای نبی (ص) قاید بیدار علی (ع) است

آنکه شد بر کتف خواجه ی اخیار علی (ع) است

حرم آن کو که پرداخت ز اغیار علی (ع) است

قبله ی حاجت شاهان، شه ابرار علی (ع) است

کعبه و مقصد عشاق وفادار علی (ع) است

وه که «فرزین» سبب حرمت ابرار علی (ع) است

شب فرخ اثر عید غدیر است امشب

خاک پر نورتر از ماه منیر است امشب

فغانی شیرازی

قسم به خالق بیچون و صدر و بدر انام

که بعد سید کونین، مرتضاست (ع) امام

امام اوست، به حکم خدا و قول رسول (ص)

که مستحق امامت بود، به نص کلام

امام اوست، که قایم بود به حجت خویش

چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام

امام اوست، که چون پای در رکاب آورد

روان ز طی لسان کرد، هفت سبج تمام

امام اوست، که بخشید سر، به روز مصاف

بدان امید، که بیگانه را برآید کام

امام اوست، که داند رموز منطق طیر

نه آنکه رهن مردم شود، به دانه و دام

امام اوست، که دست بریده کرد درست

نه آنکه کرد، به صد حيله وصله بر اندام

امام اوست، که خلق جهان غلام ویند

نه آنکه از هوس افتد، به زیر بار غلام

تو اینکه اهل حسد را امام می دانی

گشای چشم بصیرت، اگر نه ای سرسام

کدام از آن دو سه بیگانه، در طریق صواب

نهاده اند به انصاف و آشنایی گام
من آن امام نخواهم، که بهر باغ فدک
کند ز حرص، به فرزند مصطفی ابرام
من آن امام نخواهم، که آتش افروزد
بر آستانه ی صدر الکلام و کهف انام
من آن امام نخواهم، که در خلاء و ملاء
برند تا به ابد، مردمش به لعنت نام
حدیث عایشه بگذار و، حجت اجماع
چه اعتبار، به قول زن و تعصب عام
خسی اگر بگزینند، ناقصان از جهل
مطیع او نتوان شد، به اعتبار عوام
به گرد خوان مروت، چگونه ره یابد؟
سگی کش آرزوی نفس، کرده کرده و خام
گل مراد کجا بشکفد، ز غنچه ی دل
ترا که بوی محبت، نمی رسد به مشام
میانہ ی حق و باطل، چگونه فرق نهد؟
مقلدی که نداند، حلال را ز حرام
اسیر چاه طبیعت، کجا خبر دارد؟
که مبطلات کدام است و، واجبات کدام
چه خیزد از دو سه نا اهل، در علفزاری؟

یکی گسسته مهار و، یکی فکنده لگام
در آن زمان که شریعت بدست ایشان بود
مدار کار شریعت، کجا گرفت نظام
دو روزه مهلت ایام آن سیه بختان
ز اقتضای زمان بود و، گردش ایام
هزار شکر، که آن اعتبار بی بنیاد
چو عمر کوتاه دون همتان، نداشت دوام
به مهر شاه، که اوقات از آن شریف تراست
که ذکر خارجی و ناصبی، کنیم مدام
و گر نه تابه ی اخگر شود دمی صد بار
ز برق تیغ زبانم، سپهر آینه فام
زند معاویه در آتش جهنم سر
چو ذوالفقار علی (ع)، سر برآورد ز نیام
به مدعی، که مسما به اسم الله است
به نور معرفت ذوالجلال و الاکرام
به گوهر صدف کاینات، یعنی دل

به انبیای عظام و، به اولیای کرام
که در حریم دلم، داشت بامداد ازل
فروغ روشنی اهل بیت (ع)، جا و مقام
(فغانی) از ازل آورده، مهر حیدر و آل (ع)
به خود نساخته از بهر التفات عوام
سفینه ی دلم از مدح شاه، پر گهر است
گواه حال بدین علم، عالم العلام
به طوف کعبه ی اسلام، تا چو اهل صفا
کبوتران حریم حرم، کنند مقام
خمیده باد قد خارجی، چو حلقه ی نون
شکسته باد دل ناصبی، چو گردن لام

قآنی شیرازی

شماره ۱

شراب تاك نوشم دگر ز خصم عصیر
شراب پاك خورم زین سپس ز خم غدیر
به مهر ساقی کوثر از آن شراب خورم
که درد ساغر آن خاک را کند اکسیر
از آن شراب کز آن هر که قطره ی بچشد
شود ز ماحصل سر کاینات خبیر
بجان خواجه چنان مست آل یاسینم

که آید از دهنم جای باده بوی عبیر
دو صد قرابه شراب ار بیک نفس بخورم
که مست تر شوم اصلا نمی کند توفیر
عجب مدار که گوهر فشان شوم امروز
که صد هزارم دریاست در درون ضمیر
دمیده صبح جنونم چنانکه بروی، دم
ز قل اعوذ برب الفلق دمد، زنجیر
بر آن مبین که چو خورشید چرخ عریانم
بر آن نگر که جهان را دهم لباس حریر
نهفته مهر نبی (ص) گنج فقر در دل من
که گنج نقره نیرزد برش به نیم نقیر
فقیر را به زر و سیم گنج چاره کنند
ولی علاج ندارد چو گنج گشت فقیر
اگر چه عید غدیر است و هر گنه که کنند
ببخشد از کرم خویش کرد گار قدیر
ولیک با دهن پاک و قلب پاک اولیست

که نعت حیدر (ع) کرار را کنم تقریر

نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار

خدایو پادشهان پادشاه عرش سریر

دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست

ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر

بزرگ آینه ای هست در برابر حق

که هر چه هست سراپا دروست عکس پذیر

نبد ز لوح مشیت بزرگتر لوحی

که نقشبند ازل صورتش کند تصویر

دمی که رحمتش از خلق سایه بر گیرد

هماندم از همه اشیا برون رود تاثیر

زهی بدرگه امر تو کاینات مطیع

زهی به ربقه حکم تو ممکنات اسیر

چه جای قلعه خیبر که روز حمله ی تو

بعرش زلزله افتد چو بر کشی تکبیر

تویی یدالله و آدم صنیع رحمت توست

که کرده ای گل او را چهل صباح خمیر

گمانم افتد کابلیس هم طمع دارد

که عفو عام تو آخر بیخشدش تقصیر

به هیچ خصم نکردی قفا مگر آندم

که عمروعاص قفا بر زد از ره تزویر

شماره ۲

دوش چو شد بر سریر چرخ مدور

ماه فلک جانشین مهر منور

طرفه غزالم رسید مست و غزلخوان

بافته از عنبرش بمه دو چنبر

تعبیه کردست گفتی از در شوخی

ماه منور بچین مشک مدور

غره غراء او بطره ی طرار

قرصه ی کافور بد بطله ی عنبر

یا نه تو گفتی ز گرد موکب دارا

گوشه ی ابرو نمود تیغ سکندر

تافته رویش بزیر بافته مویش

بر صفت ذوالفقار در دل کافر

گفت چه خسی ز جای خیز و بپیمای

باده یی از رنگ و بو چو لاله ی احمر

باده یی ار فی المثل بسنگ بتابد

گویی بر جست از آن شراره ی آذر

تا شودم باز چهره چون پر طاووس

از گلوی بط بریز خون کبوتر

گفتمش ای ترک ساده باده حرامست

خاطر بر ترک خمر دار مخمر

گفت چه رانی سخن ندانی فردا

هر چه خطا از عطا ببخشد داور

رقص کند از نشاط صالح و طالح

وجه کند بر بساط مومن و کافر

خلق جهان را دو عشرتست و دو شادی

اهل زمان را دو زینتست و دو زیور

شادی عامی ز بهر حیدر (ع) کرار

عشرت خاصی ز چهر خسرو صفدر

آن شده قایم مقام ماه رسالت

این شده نایب مناب شاه فلک فر

گفتمش استار این کنایت بر گیر

گفتمش اسرار این حکایت بشمر

حال مسمی بگو ز تسمیه بگریز

حل معما بکن ز تعمیه بگذر

گفت که فردا مگر نه عید غدیرست

عیدی بادش چو بوی عود معطر

در به چنین روزی از جهاز هیونان

ساخت نشستنگهی رسول (ص) مطهر

گرد وی انبوه از مهاجر و انصار
فوجی چون موج بحر بیحد و بی مر
خرد و کلان، خوب و زشت، بنده و آزاد
پیر و جوان، شیخ و شاب، منعم و مضطر
بر شد و گفتا الشت اولی منکم
گفتند آری ز ما بمایی بهتر
دست علی (ع) را سپس گرفت و برافراخت
قطب هدی را پدید شد خط محور
گفت که ای خلق بنگرید تنا تن
گفت که ای قوم بشنوید سراسر
هر کش مولا منم عیش مولاست
اوست پس از من بخلق سید و سرور
یا رب خواری ده آنکه او را دشمن
یا رب یاری کن آنکه او را یاور
حرمت این روز را سه روز پیایی
بگذرد از جرم خلق خالق اکبر

قاسم صرافان

شماره ۱

دست هایت را که در دستش گرفت آرام شد

ص: ۵۵۶

تازه انگاری دلش راضی به این اسلام شد

دست هایت را گرفت و رو به مردم کرد و گفت:

مومنین! (یک لحظه اینجا یک تبسم کرد و گفت:)

خوب می دانید در دستانم اینک دست کیست؟

نام او عشق است، آری می شناسیدش: علی ست

من اگر بر جنگجویان عرب غالب شدم

با مددهای علی ابن ابی طالب شدم

در حنین و خیبر و بدر و اُحد گفتم: علی

تا مبارز خواست «عمر و عبیدو» گفتم: علی

با خدا گفتم: علی، شب در حرا گفتم: علی

تا پیام آمد بخوان «یا مصطفی!» گفتم: علی

هر چه می گویم علی، انگار الهی ترم

مرغ «او ادنی» بیم وقتی که با او می پرم

مستجار کعبه را دیدم، اگر مُحَرَّم شدم

با «یَدُ الله» آمدم تا «فُوقِ اَیْدِیهِمْ» شدم

تا که ساقی اوست سرمستند «اصحابُ الیمین

وجه باقی اوست، «انّی لا اُحِبُّ الالفین»

دست او در دست من، یا دست من در دست اوست

ساقی پیغمبران شد یا دل من مست اوست

یکصد و بیست و چهار آینه با هر یک هزار _

ساغر آوردند و او پر کرد با چشمی خمار

آخرین پیغمبر دلداده ام در کیش او

فکر می کردم که من عاشقترینم پیش او

دختری دارم دلش دریای آرامش، ولی

شد سراپا شور و توفان تا شنید اسم علی

کوثری که ناز او را قلب جنت می کشید

ناگهان پروانه شد دور سر حیدر پرید

روزگارش شد علی، دار و ندارش شد علی

از ازل در پرده بود آینه دارش شد علی

رحمتٌ للعالمینم گرد من دیو و پری

می پرند و من ندارم چاره جز پیغمبری

بعد از این سنگ محک دیگر ترازوی علی است

ص: ۵۵۷

ریسمان رستگاری تارِ گیسوی علی است

من نبی ام در کنارم یک «نبا» دارم «عظیم»

طالبان «اهدنا» اینهم «صراط المستقیم»

چهره اش مرآتِ «یاسین»، شانه هایش «مُحکَمات»

خلوتش «والطور»، شور مرکبش «والعادیات»

هر خط قرآنِ من، توصیفی از سیمای اوست

هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست

شماره ۲

تا چشم خُم افتاد به سیمای تو ساقی!

مثل همه خَم شد جلوی پای تو ساقی!

دل بست به آن حالت گیرای تو ساقی!

شد مثل نبی غرق تماشای تو ساقی!

«الیوم» چه کردی که خرابت شده احمد

«اکملت لکم» گفته و راحت شده احمد

این سلسله عشق به موی تو رسیده

سیب دل عشاق به جوی تو رسیده

این عقل به سر منزل روی تو رسیده

هی گشته و آخر به سبوی تو رسیده

خاتم به تو بالیده که پایان پیامی

هم نقطه ی آغازی و هم ختم کلامی

من عاشق آن لحظه که انگشتریت را ...

مجنونِ تو وقتی رجز خبیریت را ...

دیوانه ی آن دم که دم حیدریت را ...

وحی آمده تا گوشه ای از دلبریت را ...

دل برده ای از دختر یک دانه ی هستی

تا خانه ی کوثر شده میخانه ی هستی

امشب صد و ده مرتبه دیوانه ترم من

شمعی؛ صد و ده مرتبه پروانه ترم من

ساقی! صد و ده مرتبه پیمانہ ترم من

مست توام و از همه فرزانه ترم من

در دست نبی دست تو یا دست خدا بود

حق داشت محمد که چنین مست خدا بود

درویش، علی گو شده، دف می زند امشب

در شادی شاهییِ تو کف می زند امشب

هر نادعلی گو به هدف می زند امشب

زهرا به دلش مُهر نجف می زند امشب

بر گردِ غدیر آمده تا کعبه بگردد

دور تو حرا آمده با کعبه بگردد

قاسم نعمتی

آفتاب ظهر روز هجدهم

دید ساقی ایستاده پای خم

باخدایش عشق بازی می کند

صحبت از افشای رازی می کند

کیست این ساقی رسول خاتم است

صاحب تفسیر اسم اعظم است

دور تادور سرش خیل ملک

در طواف او تمام نه فلک

جبریل این بار جور دیگری است

بحث اتمام ره پیغمبری است

وقت تکمیل رسالت آمده

گاه تنزیل ولایت آمده

تالب پیک الهی باز شد

شرح صدر مصطفی آغاز شد

در کنار بر که بار انداختند

منبر بالا بلندی ساختند

با جلال و عزت پیغمبری

باشکوه و اقتدار دیگری

رفت تا پایان رساند راه را

سازد آگه بنده ی گمراه را

یر جهاز اشتران قد راست کرد

خطبه اش را این چنین آغاز کرد

ایها الناس ای مسلمانان خموش

وحی منزل را فرا دارید گوش

ایها الحجاج حج کامل کنید

روی بر حق پشت بر باطل کنید

ایها الناس این منم ختم رسل

صاحب نور رسالت عقل کل

من رسول الله اعظم احمدم

تاج مخلوقات حی سرمدم

آمدم تا خیر را نازل کنم

راه کل انبیاء کامل کنم

اینکه دستش روی دستان من است

نفس قدسی من و جان من است

این علی باشد امام المتقین

شیرمیدان ها، بوارالکافرین

دست بوس محضرش روح الامین

دست پنهان خدا در آستین

مظهرعین الیقین حق الیقین

بهترین مخلوق رب العالمین

این علی فاروق حق و باطل است

هرکه رو گرداند از او جاهل است

این علی بر شانه هایم پا گذاشت

ذره ای تردید در قلبش نداشت

ص: ۵۵۹

برفراز شانه هایم تانشت
همچو ابراهیم بت ها راشکست
لنگر هفت آسمان حیدر بود
مقتدای انس و جان حیدر بود
صاحب تیغ دودم تنها علی است
محرم صاحب حرم تنها علی است
هم بود یار و انیس فرشیم
هم بود خلوت نشین عرشیم
جز علی نفس رسول الله کیست
صورت انسانی الله کیست
مادوتا یک روح در دو پیکریم
شاهکار دست حی داوریم
مادوتا منشق ز نور مطلقیم
دست حق باماست ما هم باحقیم
اولین مرد مسلمان است علی
اولین قاری قرآن است علی
حال تکلیفم ادا باید شود
صحبت از سر خدا باید شود
هر که رامن مقتدا و رهبرم
او شهادت می دهم پیغمبرم

هر که را مولای بی همتا نبی است

بعداز این مولای او تنها علیست

شد ولی اولین و آخرین

حضرت حیدرامیر المؤمنین

آی مردم نیت قربت کنید

با وصی مصطفی بیعت کنید

آی مردم گفته ی رب کریم

بشنوید هذا صراط المستقیم

هر که شک بر او نماید کافراست

منکراو منکر پیغمبر است

هر که بر گرداند از او روی خویش

آتش قهر خدا دارد به پیش

ای خدا با دوستانش دوست باش

یاور هر کس که یار اوست باش

ای خدا دارو ندار من علیست

یا صاحب اقتدار من علیست

آنچه باید مصطفی می گفت گفت

یر همه خلق خدا می گفت گفت

جملگی دست دعا برداشتند

لیک در سر فتنه های داشتند

از سر شانه عبا انداختند

اهل کینه رنگ خود را باختند

روی لب گفتند بخِیِ یا علی

زیر لب گفتند حرفی با علی

حال بر دست پیغمبرشاد باش

بعد از آن آماده بیداد باش

آنکه اول بهر بیعت می دوید

نقشه ی قتل پیغمبر را کشید

عقده بدرو احد ابراز شد

فتنه ای با نام دین آغاز شد

ص: ۵۶۰

وقت آن شد تا سوابق روشود
روی اصلی منافق روشود
مردم از راه حقیقت گم شدند
شاخه های گل همه هیزم شدند
در بهشت قرب احمد آمدند
در میان خانه زهرا را زدند
دستهایی که به روی دست بود
خالق هستی هر چه هست بود
باعمامه دور گردن بسته شد
امت واحد هزاران دسته شد
ناله زهرای اطهر می رسید
خویش را دنبال حیدر می کشید
بوسگاه مصطفی آتش گرفت
فاطمه سر تا به پا آتش گرفت
چادری که برتر از سجاده بود
زیر پای اینو آن افتاده بود
فاطمه می گفت بابا می زدند
مرتضی می گفت زهرا می زدند
عاقبت هم فضا او را جمع کرد
زیر چادر ماجرا را جمع کرد

قاسم سرویها

مهر تابان ولایت شد نمایان در غدیر
باز بخشید این بشارت، خلق را جان در غدیر
خوان و احسان و کرم گسترد یزدان تا کند
عالمی را بر سر این سفره مهمان در غدیر
از طواف کعبه امروز آن که بر گردد، یقین
حج او مقرون بود با عهد و پیمان در غدیر
وه! چه غوغایی است در آن سرزمین از جوش خلق!
موج انسان بین، بیابان در بیابان در غدیر!
از جهاز اشتران شد منبری آراسته
باشکوهی برتر از تخت سلیمان در غدیر
بر سر دست نبی تهلیل گویان، مرتضی
اشک شوق از دیده می بارد چو باران در غدیر
اقتران مهر و مه دارد تماشا، نی عجب
گر شود جبرئیل هم آینه گردان در غدیر
دل درون سینه طغیان کرد و هوش از سر پرید
تا طنین انداز شد آیات قرآن در غدیر
سینه پاک پیمبر گشت سر شار از شعف

آیه «بلغ» چو نازل شد زیزدان در غدیر
تا ز «اکملت لکم» پر شد فضا، جبریل گفت:
با خود آوردم پیام از حی سبحان در غدیر
مصطفی تا مرتضی را همچو جان دربر گرفت
یوسفش را کرد پیدا، پیر کنعان در غدیر
تا علی شد جانشین خاتم پیغمبران
آشکارا شد همه اسرار پنهان در غدیر
«هر که من مولای اویم این علی مولای اوست»
این ندا پیچید در گوش بزرگان در غدیر
خاطر اهل ولا زین گفته شد امیدوار
نا امید از رحمت حق گشت شیطان در غدیر
تا جهان را از عدالت پر کند همچون نبی
مرتضی بگرفت ازو، منشور و پیمان در غدیر
از نبوت در جهان، اسلام اگر شد منتشر
شد ولایت دین یزدان را نگهبان در غدیر
در حقیقت شد مسلمان هر که با اخلاص داد
دست بیعت با علی، مانند سلمان در غدیر
گر به صدق و راستی آید سوی این آبگیر
هر خطا کاری شود پاکیزه دامن در غدیر
شد جهان روشن ز انوار امیرالمؤمنین

چلچراغ عشق و ایمان شد فروزان در غدیر

«سرویایا! شکر خدا در موسم «حج و داع»

دین حق رونق گرفت و یافت سامان در غدیر

قدسی اصفهانی

مست است از شراب تولا غدیر خم

تن شسته در طراوت طوبا غدیر خم

کاشانه فراز و فرود فرشته هاست

دارد شمیم گلشن طاها غدیر خم

تنها نه کعبه منزلت از بوتراب (ع) یافت

ره برد از او به رتبه والا غدیر خم

با آنکه در حریم حجاز است، از شرف

سوده است سر به عرش معلا غدیر خم

مهر سکوت اگر چه به لب باشدش ولی

در سینه دارد آتش غوغا غدیر خم

ص: ۵۶۲

چون عشق، خانه کرده به دل‌های شیعیان

خوش آرمیده گر چه به صحرا غدیر خم

رنگین گل خلافت مولا شکفته گشت

در دامن بهار شکوفا غدیر خم

در حجه الوداع، ز اکمال دین حق

لبریز شد ز گوهر معنا غدیر خم

حجاج کعبه را همه با امر کردگار

داد آنزمان به سینه خود جا غدیر خم

می ریخت چون ز کاکل جبریل عطر وحی

زد غوطه در گلاب تولا غدیر خم

چون مصطفی (ص) خطابه من کنت می سرود

می کرد ضبط با همه ی اعضا غدیر خم

گلنغمه مفرح اکملت دینکم

پیچید در هوای فرح زا غدیر خم

زد تکیه بر سریر امامت، امام عشق

شد مات در جلالت مولا غدیر خم

از هر کرانه نغمه تبریک جان گرفت

یک صوت و یک صدا همگی با غدیر خم

با آنهمه شکوه و شرافت به روزگار

مهجور مانده است دریغا غدیر خم

با آنکه شد، ز بغض گروهی هواپرست

مستور پشت پرده حاشا غدیر خم

در هر زمان رسالت سنگین خویش را

پیغمبرانه ساخته ایفا غدیر خم

هر سال تازه تر شود این رویداد ناب

در ذهن سیز اهل ولا با غدیر خم

تا بر امام عصر (عج) دهد شرح ماجرا

بوده است و هست ثابت و برجا غدیر خم

«قدسی» چراغ حق علی (ع) را به روزگار

روشن نگه نداشته الا غدیر خم

کشفی

سطح هوا گرفت؛ کم کم غبارها

از دور می رسند؛ صدها هزارها

با سرعت تمام؛ اشتر سوارها

دلهاست در خروش؛ رفته قرارها

ای کاروان بیا؛ قدری سریعتر

منزل کنیم زود؛ جایی وسیعتر

آید «شمیم جان»؛ از سمت کاروان

بخشد بتن توان؛ خرم کند روان

برخاست از زمین؛ شد سوی آسمان

گردی سپید و صاف؛ مانند کهکشان

همران آفتاب؛ بین ماه می رسد

جان جهانیان؛ از راه می رسد

از حجه الوداع؛ فارغ نموده بال

در مغز عقل کل؛ نقشست این خیال

تا امر کردگار؛ کی یابد امتثال

ابلاغ چون کند؛ فرمان ذوالجلال

رسم نکرده است، تعیین جانشین

خواهد زمامدار، زین پس امور دین

ناگاه جبرئیل؛ کرد از سما نزول

امری اکید داشت؛ آمد پی وصول

حق گوی؛ گو که خصم؛ از حق کند عدول

دستور فوریست؛ یا ایها الرسول

بلغ حبیبنا! ما انزل الیک

والله یعصمک، صلواته علیک

باری چو در غدیر؛ از حضرت جلیل

بر بهترین سلیل؛ از عترت خلیل

دستور مقتضی؛ آورد جبرئیل

اعلان وقفه داد، موقوف شد رحیل

افکنده التهاب؛ در دشت آفتاب

رفته ز جسم و جان؛ در این مصاف تاب

تا افکند طنین؛ نطقش در آن مکان

بنهاد منبری، ز احجار بس کران

یا ز اشتران جهاز؛ چیدند آنچنان

از بهر ارتقاء؛ می ساخت نردبان

سازد رها ز جهل؛ هم پیر و هم جوان

راه و داد و داد؛ بنمود بر جهان

یکتا خطابه ای؛ در نعت مرتضا (ع)

ایراد کرد و گفت؛ با منطق رسا

بر هر کسی منم، مولا و مقتدا

از بعد من علیست (ع) مولا و پیشوا

تنها نه زین مقال؛ فری گرفت فرش

کرسی نطق وی؛ همپایه شد بعرش

کلامی زنجانی_شعربی نقطه)

در مکه هلا حکم اله احد آمد

کامال و مراد همه والا ولد آمد

در طارم اعلا ملک سدره صلا داد

مولود حرم رهرو راه احد آمد

مرد عمل و محرم اسرار دل ما

در معرکه کرار و احد را اسد آمد

معصوم دوم و اول امام همه عالم

ص: ۵۶۴

معموره اسلام و ولا را عمَد آمد
گردد دگر اعدا همه آواره و رسوا
گاه عدم ملحد و حرص و حسد آمد
در طور ولا کرد طلوع ماه دل آرا
ماه آمده و اهل حسد را رمد آمد
صدر الامم و مالک ملک ورع و داد
سالک که هماره ، ره داور رود آمد
او صالح و او مصلح و او حاکم عادل
او آمد و در مهلکه حکام دد آمد
مهر سحر و ماه مسا صحر محمد
در حال دعا حامد حمد صمد آمد
او محور ملک دل و دل در گرو مهر
گمره دل اعدا که در او مهر رد آمد
در عرصه علمدار رسول الله اکرم
او مردم ما را کمک آمد مدد آمد
دل کرده مرور اسم ورا در همه اعداد
ده اسم مطهر، که صد و ده عدد آمد
علامه دهر اسوه احرار موحد
روح الله عصر او که مرادم دهد آمد
در کل امور آمر و هم مسلک طاها

او گوهر دل را محک و حصر و حد آمد

در هر دو سرا او همه را سرور و سالار

سر کرده که در سلسله محکم مسد آمد

دل داده ام او را که رسد در دم مرگم

امداد گر و همدم ما در لحد آمد

مداحم و مولا صله ام داده و هر دم

گل کرده «کلامم» ره دل در صدد آمد

گلزار اصفهانی

ای بت فرخ رخ حمیده خصایل

وی مه گردون حسن، شمع محافل

کرد نهران رخ ز شرم نیر اعظم

دوش چو شد با مه رخ تو مقابل

ص: ۵۶۵

دل ز جنون خواست سر ز عشق تو پیچد

زلف تو در پای او نهاده سلاسل

قند لبت برده شهد شکر مصری

چشم تو بر بسته ره به جادوی بابل

کعبه ی مقصود ما تویی بنما رخ

تا برهیم ای صنم ز رنج مراحل

با دل خود کردم این خطاب که ای دل

چند کنی عمر خویش صرف به باطل

آب گذشت از سرو هنوز تو در خواب

عمر به آخر رسیده است و تو غافل

آمدم از دل ندا که بی رخ جانان

جان به چه کار آید و ز عمر چه حاصل

پس به خرد گفتم ای مفتح ابواب

وی شده بر ما همیشه لطف تو شامل

گر نشود ناخدای لطف تو رهبر

کشتی ما کی رسد ز قعر به ساحل

خضر رهم شو به سوی منزل جانان

تا کندم زنگ غم ز آینه زایل

گفت اگر بایدت سعادت دارین

جوی تو سل تو بر شهنشه عادل

خسرو عادل عدیل ختم رسولان
آنکه نگین داد در رکوع به سایل
گفت به خم غدیر احمد (ص) مرسل
هست پس از من علی (ع) خلیفه ی کامل
یا علی (ع) ای بر نبی (ص) خلیفه و داماد
یا علی (ع) ای در جهان فضل، تو فاضل
وصف تو آرایش تمام دفاتر
اسم تو سردفتر جمیع رسایل
هم ز تو جاری است امر و نهی الهی
هم ز تو برپا صلاه و صوم و نوافل
تیغ تو جوزا صفت دو تا شد ازیراک
فرق نهد در میانه ی حق و باطل
عشق تو در سر نهفته عارف و عامی
مهر تو در دل گرفته عالم و جاهل
آمده مداح آستان تو «گلزار»

گر چه نباشد بر آستان تو قابل

عباس براتی پور

شماره ۱

تا شد به روی دست نبی (ص) مرتضی (ع) بلند

شد رایت جلال خدا برملا بلند

بشنید چون که نغمه «یا ایها الرسول»

گردید منبری همه از پشته ها بلند

مرآت پاک لم یزلی، آیت جلی

شد بر سریر دست حبیب خدا بلند

آیین پاک ختم رسل ناتمام بود

گر بر نمی شد آن مه برج ولا بلند

هنگامه شد به کوری چشمان دشمنان

شد بانگ مرحبا ز همه ما سوی بلند

خورشید دین، سپهر یقین، ختم مرسلین

شد زین سبب میان همه انبیا بلند

تا شد به عرش دست نبی ماه عارضش

شد این ندا ز بارگه کبریا بلند

تکمیل شد شریعت پاک محمدی

چونان که گشت دین خدا را لوا بلند

ای مظهر صفات خداوند لایزال

وی از تو آسمان ولایت به پا بلند
هر جا که بود پیکر هر ناتوان به خاک
هر جا که بود ناله هر بی نوا بلند
هر جا که بود طفل یتیمی سرشک بار
هر جا که بود شعله شور و نوا بلند
از بهر دستگیری آنان سپندوار
یک باره می شد ید مشکل گشا بلند
تا خانه زاد خود کُنَدت کردگار پاک
بهرت نمود خانه خود را بنا بلند
آهنگ «تفلحوا» چو شنیدی ز کوی دوست
و آواز خوش چو شد ز حریم حرا بلند
یک باره دست بیعت خود را از روی شوق
کردی به سوی شمس رُسل، مصطفی بلند
مدحت گر تو ذات جلالت مآب حق
مدح تو کرده با سخن «هل اتی» بلند
پا بر حریم خانه چون بگذاری از شرف
فریاد شوق می شود از بوریا بلند
با ذوالفقار تو همه جا آشکار بود
دست بلند شیر خدا، «لافتی» بلند

ما ریزه خوار خوان ولای توایم و بس
از لطف توست این که بُود بخت ما بلند
خَمّ غدیر بود و به قدرت خدا نمود
جاه و جلال آن دُر یکدانه را بلند
در پهن دشت ظلمت کفر و نفاق و کین
همواره بود آیت شمس الضّحی بلند
باب المراد اهل جهانی و می کنند
بر آستان قدس تو دست دعا بلند
ای نفس قدرت ازلی، - یا علی - نمای
نخل شکوه نهضت «روح خدا» بلند
ما پیروان مکتب سرخ ولایتیم
گر می زنیم گام سوی کربلا بلند
عرش خدا زغصه بلرزاند، آن زمان
تیغی که گشت بر سر آن مقتدا بلند
تا مست جام توست «براتی» به روزگار
سر می کند به عشق تو روز جزا بلند
عباس براتی پور

شماره ۲

تا شد به روی دست نبی (ص) مرتضی (ع) بلند

شد رایت جلال خدا برملا بلند

بشنید چون که نغمه «یا ایها الرسول»

گردید منبری همه از پشته ها بلند

مرآت پاک لم یزلی، آیت جلی

شد بر سریر دست حبیب خدا بلند

آیین پاک ختم رسل ناتمام بود

گر بر نمی شد آن مه برج ولا بلند

هنگامه شد به کوری چشمان دشمنان

شد بانگ مرحبا ز همه ما سوی بلند

خورشید دین، سپهر یقین، ختم مرسلین

شد زین سبب میان همه انبیا بلند

تا شد به عرش دست نبی ماه عارضش

شد این ندا ز بارگه کبریا بلند

تکمیل شد شریعت پاک محمدی

چونان که گشت دین خدا را لوا بلند

ای مظهر صفات خداوند لایزال

وی از تو آسمان ولایت به پا بلند

هرجا که بود پیکر هر ناتوان به خاک

هر جا که بود ناله هر بی نوا بلند
هر جا که بود طفل یتیمی سرشک بار
هر جا که بود شعله شور و نوا بلند
از بهر دستگیری آنان سپندوار
یک باره می شد اید مشکل گشا بلند
تا خانه زاد خود کُنَدَت کردگار پاک
بهرت نمود خانه خود را بنا بلند
آهنگ «تفلحوا» چو شنیدی ز کوی دوست
و آواز خوش چو شد ز حریم حرا بلند
یک باره دست بیعت خود را از روی شوق
کردی به سوی شمس رُسل، مصطفی بلند
مدحت گر تو ذات جلال مآب حق
مدح تو کرده با سخن «هل اتی» بلند
پا بر حریم خانه چون بگذاری از شرف
فریاد شوق می شود از بوریا بلند
با ذوالفقار تو همه جا آشکار بود
دست بلند شیر خدا، «لافتی» بلند
ما ریزه خوار خوان ولای توایم و بس
از لطف توست این که بُود بخت ما بلند
خَمّ غدیر بود و به قدرت خدا نمود

جاه و جلال آن دُر یکدانه را بلند
در پهن دشت ظلمت کفر و نفاق و کین
همواره بود آیت شمس الصّحی بلند
باب المراد اهل جهانی و می کنند
بر آستان قدس تو دست دعا بلند
ای نفس قدرت ازلی، - یا علی - نمای
نخل شکوه نهضت «روح خدا» بلند
ما پیروان مکتب سرخ ولایتیم
گر می زنیم گام سوی کربلا بلند
عرش خدا زغصه بلرزاند، آن زمان
تیغی که گشت بر سر آن مقتدا بلند
تا مست جام توست «براتی» به روزگار
سر می کند به عشق تو روز جزا بلند

عبدالرحیم سعیدی

مبادا دشمنی ها پا بگیرد

ص: ۵۶۹

حدیث نفس، در دل جا گیرد

هر آن کس را که من مولای اویم

مبادا جز علی مولا بگیرد!

نگین حلقه دنیا غدیره

زمین را گنج بی همتا غدیره

بگو ای نوح با مردم: بیاید

ولایت کشتی و دریا غدیره

عمان سامانی

همین همایون روزست آنکه ختم رسل

محمد (ص) عربی، شاه دین، رسول انام

شعاع یثرب و بطحا، فروغ خیف و منا

چراغ سعی و صفا، آفتاب رکن و مقام

فرو کشید ز بیت الحرام رخت برون

باتفاق کرام عرب پس از احرام

طواف خانه ی حق کرده کآدمی و ملک

یسبحون له ذوالجلال و الاکرام

ز بعد قطع منازل درین همایون روز

عنان کشیده بخم غدیر، ساخت مقام

رسول شد ز خدا، زی رسول (ص) روح القدس

که ای رسول بحق، حق ترا رساند سلام

که ای بخلق من از من خلیفه ی منصوب

بکوش کآمد نصب خلیفه را هنگام

ازین زیاده منه آفتاب را به کسوف

ازین زیاده منه ماهتاب را به غمام

بس است سر حقیقت نهفته در صندوق

درش گشا که ز گل، رنگ خوش، ز عنبر فام

یکی ست همدم ساز تو، دیگران غماز

یکی ست محرم راز تو، دیگران نام

بلند ساز، تو تا دیده های بی آهو

دهند فرق سگ و خوک و رو به از ضرغام

بساخت سید دین منبر از جهاز شتر

که تا پدید کند هر چه شد به او الهام

بر آن بر آمد و اسرار حق هویدا ساخت

بلند کرد علی (ع) را بدین بلند کلام

که: من نبی (ص) شمایم، علی (ع) امام شماست

زدند نعره که: نغم النبى (ص) نغم الامام

تبارك الله ازین رتبه كز شرافت آن

مدام آب در آید بدیده ی اوهام

گر او نه حامی شرع نبی (ص) شدی به سنان

ور او، نه هادی دین خدا شدی به حسام

که باز جستی مسجد کجا و دیر کجا؟

که فرق کردی مصحف کدام و زند کدام؟

گر او ز روی صمد پرده باز نگرفتی

هنوز کعبه ی حق بد، مدینه الاصلنام

علیست (ع) آنکه عصا زد به آب و دریا را

شکافت از هم وزد در میان دریا گام

علیست (ع) آنکه نشست اندر آتش نمرود

علیست (ع) آنکه با آتش سرود برد و سلام

علیست (ع) آنکه بطوفان نشست در کشتی

معاشران را از بیم غرق، داد آرام

غرض که آدم و ادریس و شیث و صالح و هود

شعیب و یونس و لوط و دگر رسل به تمام

بوحدتند، علی (ع) کز برای رونق دین

ظهور کرده بهر دوره یی بدیگر نام

ازین زیاده به جرات مزین رکاب ای طبع

بکش عنان که عوامند خلق کالانعام

زبان بکام کش ای خیره سر که می ترسم

بکشتن تو بر آرند تیغ ها ز نیام

تو آینه بکف اندر محله ی کوران

ندا کنی که به بینید خویش را اندام

زهی امام همام ای امیر پاک ضمیر

که با خدایی همراز و همدم و همنام

بخر گه تو فلک را همی سجود و رکوع

بدر گه تو ملک را همی قعود و قیام

بیمن حکم تو ساری ست، نور در ابصار

به فر امر تو جاری ست روح در اجسام

تفقدی ز کرامت به سوی (عمان) کن

که از ولای تو بیرون نمی گذارد گام

بجز مدیح تو کاریش نی بسال و بمه

ص: ۵۷۱

بجز ثنای تو شغلیش نی بصبح و بشام

محب راه ترا شاهد عشرت اندر کاس

عدوی جاه ترا زهر حسرت اندر جام

علامه حائری مازندرانی

سبحه روح الامین در ثمین نجف آمد

دل پیغمبراین در نجف را صدف آمد

نجف استی که بگسترده همه پر ملک را

معدن هشت بهشت استی کان شرف آمد

معتکف باش در این خاک و بجوی آبرویت را

که جز این روضه رضوان نه تو را معتکف آمد

دیده بگشا دل بشکسته از آن بند به مرهم

رویدان دار که بگسترده بدان مؤتلف آمد

بر روی طلعت دادار که این پرده کشیده؟

کشف وجه الله در دست شه لو کشف آمد

آن که در هر که و بر هر چه همی دیده خدا را

رازهر ذره و هر دره بر او منکشف آمد

انبیا گرد ضریحش به طوافند منظم

پی تعظیم، ملائک سرپا صف به صف آمد

کشف هر راز نشد در خور هر مرد جز آن کو

به لبش گاه سلونی و گهی لو کشف آمد

گه سردوش نبی پای وی اندر دل کعبه

گه به خم سروقدش همچو علم روی کف آمد

قامتش گشت لوا دست محمد(ص) ید بیضا

روزخبر علمش هم به کفش از شعف آمد

شیعه اندر کنف آن علم حمد مهیمن

حمدلله علم حمد مهیمن کنف آمد

علی عالی اعلا شده میزان عملها

چون ز عدلش سرمویی نه زیان نی سرف آمد

آن که پرورد خدا با تن وی روح مسیحا

روح وی را چه مقامی ز کمال و شرف آمد

ص: ۵۷۲

آن امامی که دمد روح به روح الله و مریم
بی نیاز از زر و سیم و خور و خواب و تحف آمد
ما امامت نپذیریم جز از زنده دلی کو
فعل وی عدل و دمش فصل و قضایش نصف آمد
از جهاز شتران منبری آراسته در خم
عرش بر عرشه وز افواج ملائک سه صف آمد
در یمین روح الامین بودی و میکال یسارش
پشت سر بود سرافیل که صورش به کف آمد
و آنچه در مولد و مبعث شدی از جلوه ایزد
روز خم بر دل مردان خدا مکتشف آمد
دست بنهاد خداوند روی کتف محمد (ص)
که خنک دل شد و از عرش برین با شعف آمد
طرفه بر جایگه دست خدا در دل کعبه
پی افکندن بت ، پای علی بر کتف آمد
هدف زندگی مرد خدا راست ولایش
ورنه تیرش به زمین آمده کی بر هدف آمد
که به جز حجت معصوم کند فصل قضایا؟
نه مگر آنچه زنادان شده جای اسف آمد
ای ش_ه_نشه که سلاطین و ملائک سرکویت
جمله صف بسته به خدمت چو گدا در صغف آمد

مشکن این مدحت ناقابل ازین پیر غلامت
کز بهشت نجفت ملتقط و مقتطف آمد
تو بزرگی و در آینه کوچک ننمایی
نه مگر مور در اردوی سلیمان به صف آمد
گر قبولم نکنی خاک به سر ریزم و گویم
مور با، ران ملخ رانده ز شاه نجف آمد
ما همه شیعه ایرانی و هر سنگ خلاقی
بر سر شیعه ات ای شه زره مختلف آمد
لیک شک نیست شود دولت ایران مرقی
چون که از جان و دل او بنده شاه نجف آمد

ص: ۵۷۳

علی اکبر لطیفیان

کار من نیست که بنشینم و املاات کنم
شان تو نیست که در دفترم انشآت کنم
عین توحید همین است که قبل از توبه
باید اول برسم با تو مناجات کنم
سالی یک بار من عاشق نشوم می میرم
سالی یک بار اجازه بده لیلات کنم
همه جا رفتم و دیدم که تو هستی همه جا
تو کجا نیستی ای ماه که پیدات کنم؟
پدر خاکی و ما بچه ی خاکی توایم
حق بده پس همه را خاک کف پات کنم
باتو ای پیر طریقت که سر راه منی
آن قدر معجزه دیدم که مسیحات کنم
از خدا خواسته ام هر چه که دارم بدهم
جای آن چشم بگیرم که تماشات کنم
تو همانی که خدا گفت: تو رب الارضی
سجده بر اشهد ان لایبی الّات کنم
مثل ما ماه پیمبر به خودت ماه بگو
اشهد انّ علیاً ولی الله بگو
آینه هستم و آماده ی ایوان شدنم

آتشی هستم و لبریز گلستان شدنم

چند وقتی است به ایوان نجف سر نزدم

بی سبب نیست به جان تو پریشان شدنم

سفره ی نان جویی پهن کن ای شاه نجف

بیشتر از همه آماده ی مهمان شدنم

آن که از کفر در آورد مرا مهر تو بود

همه اش زیر سر توست مسلمان شدنم

از چه امروز نیفتم به قدومت وقتی

ختم شد سجده ی دیروز به انسان شدنم

علی اللهی ما را به بزرگیت ببخش

پیش تو مستحق این همه حیران شدنم

ده ذی الحججه ی من هجده ذالحججه ی توست

هشت روز است که آماده قربان شدنم

جان به هر حال قرار است که قربان بشود

پس چه خوب است که قربانی جانان بشود

شان تو بود اگر این همه بالا رفتی

حق تو بود که بالاتر از این جا رفتی

شانه ی سبز نبی با تنش عرش الله است

تو از این حیث روی عرش معلّاً رفتی

انبیاء نیز نرفتند چنین تا معراج

انبیاء نیز نرفتند تو اما رفتی

به یقین دست خدا دست پیمبر هم هست

پس تو با دست خودت این همه بالا رفتی

باید این راه به دست دگری حفظ شود

علت این بود که تا خیمه ی زهرا رفتی

تو ولی هستی و منجی ولایت زهراست

تو هدایت گری و نور هدایت زهراست

آی مردم به خدا نیست کسی برتر از این

ازلی طینت، اول تر و آخرتر از این

تا به حالا که ندیدند و بعد از این هم

اسد الله ترین حضرت حیدرتر از این

هیچ کس نیست گه عقد اخوت خواندن

بهر پیغمبر اسلام برادرتر از این

رفت از شانه ی معراج نبی بالاتر

به خدا هیچ کجا نیست کسی سرترا از این
آن دو تا ذات در این مرحله یک ذات شدن
این پیمبرتر از آن، آن پیمبرتر از این
دست گرم پدر فاطمه در دست علی ست
بعد از این بار نبوت همه در دست علی ست

علیرضا خاکساری

شعر من از کرم اوست که ارزش دارد
این جهان از قدم اوست که ارزش دارد
هیئت ام با علم اوست که ارزش دارد
خادمی حرم اوست که ارزش دارد
باز مست از می صهبای غدیرم کردند
عمری است بر در این خانه اسیرم کردند
خواستم مدحیه های علوی بنویسم

عامیانه ولی بین المللی بنویسم

خواستم از دم عشق ازلی بنویسم

در دل خود صد وده بار "علی" بنویسم

مرتضی کیست که عالم همه دیوانه ی اوست؟؟

این چه شمعی ست فقط فاطمه پروانه اوست؟؟

خبر آمد که آقای غدیرش کردند

و به فرمان خداوند وزیرش کردند

به ید احمد مختار امیرش کردند

و مرا تا ابدالدهر اسیرش کردند

غم ندارم به رسول مَدَنی نایب هست

غصه ای نیست عَلِی بنِ اَبِیطَالِبِ هست

گوئیا وحی رسیده نَبِی الله ، بگو

همه را جمع کن و در وسط راه بگو

برو بر منبر و با یک دل آگاه بگو

" أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیَّ وَوَلِیُّ اللهِ " بگو

تو بگو تا همگان بشنوند این اَشهد را

تو بگو تا بشناسند ولی ایزد را

مثل امروز همه مالک و عمار شدند

دست در دست علی با نفسش یار شدند

عده ای سخت از این واقعه بیزار شدند

از همان اول کاری چو سگی هار شدند

تا قیامت به دو رویان لجن لعنت باد

به ابوبکر و عمر - نعره بزن - لعنت باد

بعد پیغمبر اسلام ولایت دارد

او به جن و ملک و انس امامت دارد

اوست که بعد نبی حق خلافت دارد

در دل مرد و زن شیعه اقامت دارد

چقدر بیعت با شیر خدا شیرین است

هر کسی منکر حیدر بشود بی دین است

به خدا دلبر دلهاست تعجب نکنید

بخدا شاه دو دنیااست تعجب نکنید

آری او شافع فرداست تعجب نکنید

همه ی هستی زهراست تعجب نکنید

أَسَدُ اللَّهِ ست علی ، کور شود چشم حسود

وَ يَدُ اللَّهِ ست علی ، کور شود چشم حسود

وسط معرکه ها هم قدمش نیست که نیست

گفته حاتم که رقیب کرمش نیست که نیست

بشری نیز حریف قلمش نیست که نیست

بیرقی هم به شکوه علمش نیست که نیست

هر که هر جا که رسیده همه ، کارِ علی است

به خداوند قسم که " همه کاره " علی است

شاعر: علیرضا خاکساری

علیرضا سپاهی لائین

دشت غوغا بود، غوغا بود، غوغا

در غدیر موج می زد سیل مردم مثل دریا

در غدیر در شکوه کاروان آن روز با

آهنگ زنگ بی گمان باری رقم می خورد فردا

در غدیر ای فراموشان باطل سر به پایین افکنید

چون پیغمبر دست حق را برد بالا در غدیر

حیف اما کاروان منزل به منزل می گذشت

کاروان می رفت و حق می ماند تنها در غدیر!!

علیرضا قزوه

کاروان از هفت شهر عشق و عرفان بگذرد

راه بیت الله اگر از هند و ایران بگذرد

مهربانا یک دو جامی بیشتر از خود برآ

مست تر شو تا غدیر از عید قربان بگذرد

«خون نمی خوابد» چنین گفتند رندان پیش از این

کیست می خواهد که از خون شهیدان بگذرد؟

نغمه اش در عین کثرت، جوش وحدت می زند

هر که از مجموع آن زلف پریشان بگذرد

پرده عشاق حاشا بی ترنم گل کند

شام دلتنگان مبادا در غم نان بگذرد

وای روز ما که در اندوه و حرمان سر شود

حیف عمر ما که در دعوا و بهتان بگذرد

خون سهراب و سیاوش سنگفرش کوچه هاست

رستمی باید که از این آخرین خوان بگذرد

کاشکی این روزها بر ما نمی آمد فرود

حسرت این روزها بر ما فراوان بگذرد

کافر از کافر گذشت و گبر یار گبر شد

ص: ۵۷۷

کاش می شد تا مسلمان از مسلمان بگذرد

حال و روز عاشقان امروز بارانی تر است

نازنینا اندکی بنشین که باران بگذرد

از شراب مشرق توحید خواهد مست شد

گر نسیم هند از خاک خراسان بگذرد

غلامپور

در غدیر خم، طلوع نور بود

خم تجلی گاه، کوه طور بود

کاروانی شد مقیم آن زمین

کاروان سالار، ختم المرسلین (ص)

غرق شادی جمله ی افلاکیان

خرم و سرمست خیل خاکیان

جبریل آورد پیغام از خدا

بر حبیب او، رسول مصطفی (ص)

گفت: آوردم به فرمان کریم

بهر تو اینک پیامی بس عظیم

امت را آگه از این راز کن

عقده از کار دو عالم باز کن

داد فرمان خاتم پیغمبران (ص)

تا به پا شد منبری در آن مکان

بر فراز منبر آن والا مقام

کرد حجت بر مسلمانان تمام

گفت پیغمبر (ص) که بعد از من علی (ع)

رهبر خلق و امام است و ولی

پس بخوانید ای قدح نوشان خم

آیه ی «الیوم اکملت لکم»

خانه زاد خانه ی امن خدا

شد وصی و جانشین مصطفی (ص)

خانه زاد کعبه نوری منجلی است

کعبه ی دلهای مشتاقان علی (ع) است

خانه زاد کعبه بر دوشش به شب

«می برد شام یتیمان عرب»

تا مبادا کودکی بی نان و آب

سر نهد بر بستر و بالین خواب

غلامرضا سازگار

شماره ۱

غدیریه

پیام نور به لبهای پیک وحی خداست

بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست

با شراب طهور از خم غدیر بزن

خدا گواه ست که ساقی این شراب خداست

خم از غدیر خم و می ، می ولای علیست

و گرنه صحبت ساقی و جام و باده خطاست

ص: ۵۷۸

غدیر ، عید خدا، عید احمد، عید علی

غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست

غدیر صبح سپید همه سپیدی ها

غدیر ، نور خدا، دشمن سیاهی هاست

غدیر سید اعیاد و اشرف ایام

غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است

غدیر سلسله دار کمال دین تا حشر

غدیر آینه دار علی ولی الله است

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست

غدیر بر همه حق باوران تجلی حق

غدیر ببر همه گم گشتگان چراغ هداست

غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم

غدیر جنت موعود خلق در دنیااست

غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر میوه توحید اولیا همه جا است

غدیر آینه لا اله الا هو

غدیر ایت سبحان ربی الاعلی است

غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر (ع)

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست

غدیر بر کعبه اهلل سما و اهل زمین

غدیر قبله خلق زمین و خلق سماست

غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض

غدیر خاطره ای جاودانه و زیباست

غدیر روشنی چشم پیروان علی

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست

غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توییخ عاد من عاداست

هنوز از دل تفتیده غدیر بلند

صدای مدح علی بانوای روح فزاست

هنوز گوهر وصف علی بود در گوش

هنوز لعل لب مصطفی مدیحه سراست

هنوز لاله اکملت دینک روید

هنوز طوطی اتممت نعمتی گویاست

هنوز خواجه لولاک را نداست بلند

که هر که را پیمبر منم علی مولاست
چنانکه من همگان را به نفس اولایم
علی وصی من از نفس او به او اولاست
علی علیم و علی عالم و علی اعلم
علی ولی و علی والی و علی اولاست
علی حقیقت روح و تمام عالم جسم
علی سفینه نوح و همه جهان دریاست
علی مدرس جبریل در شناخت حق
علی معلم آدم به علم الاسماست
علی تمامی دین ، بغض او تمامی کفر
علی ولی خدا ، خصم او عدوی خداست
علی بود پدر امت و بردار من
علی سغیر خدا و علی امیر خداست
علیست حج و علی کعبه و علی زمزم
علی سفا و علی مروه و علی مسعاست
علی صراط و علی محشر و علی میزان
علی بهشت و علی کوثر و علی طوباست
علی چو شخص پیمبر هماره بی مانند
علی چو ذات الهی همیشه بی همتاست
علی شهید و علی شاهد و علی مشهود

علی پناه و علی ملجا و علی منجاست

علی اذان و اقامه ، علی رکوع و سجود

علی قیام و قعود علی سلام و دعاست

علی حقیقت توحید بر زبان کلیم

علی تجلی طور و علی ید بیضاست

علی وصی و دم و لحم و نفس پیمبر

علی ابوالحسنین است و شوهر زهرا

علی است حق و حقیقت بدور او گرد

علی است عدل و عدالت به خط او پویاست

علی محمد و فرقان و نور و کوثر ،قدر

علی مزمل و یاسین و یوسف و طاهاست

ص: ۵۸۰

علی به قول محمد در مدینه علم
ز در در آی که راه خطا همیشه خطاست
حدیث منزله را از نبی بگیر و بخلق
بگو مخالف هارون مخالف موسی است
بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی است
گرفتم (اینکه حدیث) غدیر یک رویاست
کننده در خبیر بود وصی رسول
نه آنکه کرد فرار از جهاد ، عقل کجاست
کسی که گفت سلونی ، سزد امامت را
نه آن کسی که بلولا ، به جهل خود گویاست
کسی که جی نبی خفت جانشین نبی است
نه آنکه راحتی جان خویش را می ساخت
چگونه قاتل زهرا امام خلق شود
مدینه مرد شرف نیست یا علی تناست
چگونه مهر بورزند به آن ستم گستر
که دود آتش او دور خانه زهراست
چگونه غیر علی را امام خود داند
که او سراپا آئینه رسول خداست
حدیثی از دو لب مصطفی مراست به یاد
به آب زر بنویسم اگر رواست رواست

خدا گواه است پی دشمن علی نروم
حلال زاده رهش از حرام زاده جداست
کسی که بت شکنند بر فراز دوش نبی
برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست
گواه من به خلافت همان وجود علی است
که آفتاب بتایید آفتاب گواه است
بود امامت او در کتاب حق معلوم
چنان که صورت خورشید در فضا پیدا است
به دیدگان خدا بین مرتضی سوگند
کسی که غیر علی دید دیده اش اعماست
عبادت ثقلینت اگر بود فردا
تو را بدون ولایت به ویل و او یلاست
به آن نبی که علی را وصی خود فرمود

به آن نبی که تمامش ثنای آن مولاست

صواب نیست صوابی که بی ولای علی است

نماز نیست نمازی که بی علی برپاست

شکسته باد دهانی که بی علی باز است

بریده باد زبانی که بی علی گویاست

تمرد است بدون علی اگر طاعت

تاسف است سوای علی ، اگر تقواست

به آیه آیه قران به حق پیغمبر

که راه غیر علی مرگ و نیستی و فناست

خدا گواست که هر کس رهش جدا زعلی است

بسان لشکر فرعون راهی دریاست

اگر تمام خلائق جدا شوند از او

خدا گواست که راه تمام خلق خطاست

به جای حور به بوزینه دست داده و بس

کسی که غیر علی را امام ورهبر خواست

به صد هزار زبان روح مصطفی گوید

که ای تمام امت علی امام شماست

من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند

که هر که گشت جدا از علی جدا ز خداست

کسیکه فاطمه از ظلم او غضبناک است

امامتش غم واندوه و رنج و بلاست

مگر نگفت نبی خشم دخترم زهرا

شرار خشم خداوندگار بی همتاست

مگر نگفت نبی با هم اند ، حق و علی

اگر علی نبود در میانه حق تنهاست

تمام قرآن در حمد و حمد بسم الله

تمام بسمله در با علی چو نقطه باست

خدا گواست که امروز هر که پیرو اوست

مصون ز نار جحیم و عذاب حق فرداست

علی کسی است که یک ذره از ولایت او

نجات بخش تمامی خلق روز جزاست

علی کسی است که یک خردل از محبت او

نکو تر است ز دنیا و آنچه در دنیاست
اگر ز خاک درش کسب آبرو نکند
یقین کنید که در حشر آبرو رواست
چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت
اگر بغیر علی کس خلیفه گفت خطاست
بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ
ز بند بندم آید ندا علی مولاست
اگر به تیغ کشندم و یا به دار کشند
زبان نه بلکه وجودم به حمد او گویاست
به حق کسی نبرد راه جز ز راه علی
به هوش باش که راه علی بود ره راست
لوا یحمد بدست علی بود فردا
تمام محشر در ظل این بلند لواست
پیمبران همه در تحت دین لوا آیند
که این لوای مقدس همان لوای خداست
الا کسی که تو را از علی جدا کردند
پناگاه تو در آفتاب حشر کجاست
مرا بروز قیامت خبلد کاری نیست
بهشت من همه در صورت علی پیدا است
جهنم است بهشتی که بی علی باشد

جحیم با رخ نورانی علی ، زیباست
کجا امام توان یافتن چو شخص علی
که هم کلام خداوند و هم نشین گداست
اگر به چشم شما آفتاب نور دهد
و گر که سایه این نه سپهر بر سر ماست
اگر نسیم سحر می ورزد به لاله و گل
اگر به ظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست
اگر تمات سماوات از ستاره پرند
و گر چو مائده لبریز دامن صحراست
اگر فرشته و حور است و آدمی و پری
اگر زمین و سما و بهشت و عرش علاست

اگر سیاه و سفید است و اصغر و احمد
اگر که روز و شبی یا که صبح و مسامت
خدا گواست که از یمن دوست علی است
علیست باعث خلقت ، علی خدای گواست
علی ولی خدا بود پیش از آنکه خدای
به حرف کن ، همه کائنات را آرست
خدا برای علخل کرد عالم را
چنانکه خلقت او بری خود می خواست
تمام عالم ایجاد بی وجود علی
بان کشتی بی ناخدای در ، دریاست
مرا بس است تولای چهارده معصوم
که این ولایت فوق تمام نعمتهاست
مگر نکفت پیمبر کتاب و عترت من ؟
امنتی است که پیوسته در میان شماست ؟
مگر نگفت که این دو ، زهم جدا نشوند
اگر جدا ز یکی هر که شد ز هر دو جداست
مگر نگفت که این دو ، چو این دو انگشت اند
کز اتحاد یکی گرچه در شماره دو تاست
عبادت ثقلین است بسته بر ثقلین
که مهر طاعت هر بنده مهر ال عباس

دروود باد به ارواح چهارده معصوم

که در طریقت آنان نجات هر دو سراسر است

بتول و چار محمد(ع) حسین و چار علی (ع)

دو نامش حسن و آندو جعفر و موساست

بجز محبت آنان نجات نیست که نیست

ز نید چنگ به دامانشان ، نجات اینجاست

هنوز محفل ذکر علی است خاک غدیر

ولی چه سود به گوش کسی است که ناشنواست

بگو که خصم شود منکر علی چه باک

که آفتاب به هر سو نظر کنی پیدا است

گرفتم انکه حدیث غدیر و قول رسول

ص: ۵۸۴

مراد دوستی آن امام ارض و سماست

چرا بگردنش افکند ریسمان امت

چه شد که دود ز کاشانه علی برخواست؟

سوال من ز تمامی مسلمین این است

بدوست اینهمه آزار نه، به خصم رواست؟

چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش

خلافتی که دوامش به کشتن زهراست

برای غضب خلافت زدند فاطمه را

شرف کجاست مروت کجاست رحم کجاست

شکستن در و، بی حرمتی به خانه وحی

مودتی است که دربارہ ذوالقربی است؟

اگر قصیده "میثم" بود صدوده بیت

که در عدد صد و ده نام آن ولی خداست

فضائلی است علی را که گفتن هر یک

نیازمند هزاران قصیده غراست

شماره ۲

دلم مست شراب الغدیر است

سرا پایم کتاب الغدیر است

الا ساقی سر و جانم فدایت

تمام هست خود ریزم به پایت

نجات از بند و دام هستیم ده

زمینای ولایت مستیم ده

چنان بر گیر با یک جرعه هوشم

که چون خم در غدیر خم بجوشم

دل از کف داده ما اُنزلم کن

ز اکملت لکم دین کاملم کن

بده جامم که عیدی دل پذیر است

نه نوروز است این عید غدیر است

وجودم مست از جام تو لا است

دلم دریایی از نور تجلا است

بیا تا مدح مولا را بگویم

به صحرای غدیر خم بپویم

محمد (ص) نغمه توحید دارد

در آن صحرا خدا هم عید دارد

چه صحرائی ز جنت با صفاتر

ز دامان منی هم دلرباتر

چه عیدی خوب تر از عید قربان

چه روزی روز عترت روز قرآن

محمد (ص) وقت ابلاغ است، بلغ

منافق را به داغ است، بلغ

محمّد (ص) پیک حق را این پیام است

رسالت بی ولایت نا تمام است

نمایان کن جلال حیدری را

کز آن کامل کنی پیغمبری را

بگو با مردم عالم علی کیست

بگو دین جز تولّای علی نیست

بگو حکم علی نصّ کتاب است

بگو خطّ علی اسلام ناب است

بگو این آیه بر من گشت نازل

نبوّت بی ولایت نیست کامل

تویی پیغمبر و حیدر امیر است

تو را غار حرا او را غدیر است

رسالت با ولایت یک کتاب است

یکی ماه است و دیگر آفتاب است

الا ای خلق عالم سر به سر گوش

محمّد (ص) دم زند، خاموش خاموش

محمّد (ص) را به لب دُرّ ثمین است

ثنا گوی امیرالمؤمنین است

تو گویی می رسد بر گوش جان ها

پیامش در زمین و آسمان ها

که هر کس را منم امروز مولا

علی از نفس او بر اوست اُولی

علی دین را امام راستین است

علی دست خدا در آستین است

علی یعنی چراغ اهل بینش

علی یعنی پناه آفرینش

علی آئینه آیین اسلام

علی یعنی تمام دین اسلام

علی میزان، علی ایمان، علی حق

علی سر تا قدم توحید مطلق

علی مولود کعبه رکن دین است

علی آئینه حقّ الیقین است

علی بر حزب حق صاحب لوا بود

علی فرمانده کلّ قوا بود

علی شمعی که در بزم ازل سوخت

علی جبریل را توحید آموخت

علی در ملک هستی ناخدا بود

علی پیش از خلاق با خدا بود

علی حمد و علی ذکر و علی دم

علی حجر و حطیم و بیت و زمزم

علی حج و صلوه است و صیام است

ص: ۵۸۶

علی رکن و قعود است و قیام است

علی دست خدا در فتح خیبر

علی روز اُحد یار پیمبر

علی در یاری ترک جان گفت

علی در بستر ختم رسل خفت

علی جوشن به تن پوید بی پشت

علی در جنگ عمر و عبود کشت

علی بگذاشت بر دوش نبی پا

علی خورشید را بر کند از جا

علی بازوی دیو نفس بسته

علی در کعبه بت ها را شکسته

علی اسلام را در صدر تایید

علی در بدر هم چون بدر تایید

علی دین است و قرآن است و احمد

علی یعنی علی یعنی محمّد (ص)

ولی الله اعظم رکن دین اوست

اولوالامر تمام مسلمین اوست

که قرآن می کند وصف خضوعش

ز خاتم بخشی و حال رکوعش

هزاران سلسله آواره اوست

حدیث منزله دربارهٔ اوست
گُهر از سُلْمَک سلمی فشانم
حدیث لحمک لحمی بخوانم
عدم بود و عدم بود و عدم بود
که حیدر با محمّد (ص) همقدم بود
دُر توحید افشانند با هم
خدا را هر دو می خواندند با هم
علی داد از ولادت با نبی دست
نبی عقد اخوّت با علی بست
علی در چرخ ماه انجمن بود
شنیدی مهر با او هم سخن بود
اگر خورشید حرفی با علی گفت
یقین دارم که تنها با علی گفت
نمی دانم که بودم چیستم من
اگر پرسید یاران کیستم من
نه صوفیّم نه سالوس ریایی
نه وهّابی نه بابی نه بهایی
نه آن را و نه این را دوست دارم
امیرالمؤمنین را دوست دارم
نه در دل هست مهری ز آن سه یارم

نه با اهل سقیفه کار دارم

مسلمانم مسلمان غدیرم

ص: ۵۸۷

امیرالمؤمنین باشد امیرم

بود خاک در او آبرویم

غلام یازده فرزند اویم

دلم از خردسالی با علی بود

سخن ناگفته ذکرم یا علی بود

چو از اوّل کلم را می سرشتند

بر آن گل نام مولا را نوشتند

ولای مرتضی بود و گل من

علی بود و علی بود و دل من

سرم در هر قدم خاک رهش باد

که مادر یا علی گفت و مرا زاد

چو پا در عالم خاکی نهادم

برون آمد خروشی از نهادم

سراپای وجودم با علی بود

خروشم بانگ یا مولا علی بود

لب خاموشم از مولا علی گفت

مؤذن هم به گوشم یا علی گفت

به عشق مادر از آن رو اسیرم

که با اشک ولایت شیرم

مرا اندر غدیر عشق زادند

سرشک شوق و شیر عشق دادند

سرشک و شیر با خونم عجین شد

تولای امیرالمؤمنین شد

مرا شیر ولایت داد مادر

مرا با عشق حیدر زاد مادر

ولایت روح را آب حیات است

ولایت خَلق را فلک نجات است

ولایت گوهر دریای نور است

ولایت همدم موسی به طور است

ولایت هدیه رب جلیل است

ولایت رهنمای جبرئیل است

ولایت گُل بر آرد از دل خار

ولایت میثم است و چوبه دار

ولایت یعنی از حیدر حمایت

ولایت یعنی از عترت روایت

ولایت یعنی از جان دست شستن

به موج خون رضای دوست جستن

ولایت یعنی از گهواره تا گور

طریق عترت از روی خط نور

ولایت بستگی دارد به فطرت

ولایت خطّ قرآن است و عترت

به قرآن، قول پیغمبر همین است

تمام دین امیرالمؤمنین است

به حقّ حقّ همین است و جز این نیست

ص: ۵۸۸

که هر کس را ولایت نیست دین نیست

تو را گر مهر مولا نیست در دل

ز طاعات و عبادات چه حاصل

اگر گیری وضو با آب زمزم

اگر سجاده گردد عرش اعظم

اگر گویی اذان بر بام افلاک

گر از تکبیر گردد سینه ات چاک

اگر ضرب المثل گردد خضوعت

به حمد و قل هو الله و رکوعت

اگر در سجده صدها سال مانی

خدا را از درون خسته خوانی

اگر باشد به توحیدت تعهد

اگر گردی شهید اندر تشهد

مبادا بر نماز خود بنازی

ولایت گر نداری بی نمازی

گرفتم اینکۀ مانند تن و جان

وجودت شد یکی با کُل قرآن

همه آیات آن را خواندی از بر

ز بآء اوّلین تا سین آخر

اگر مهر شه مردان نداری

به قرآن بهره از قرآن نداری

محمد (ص) شهر علم است و علی در

ز در در شهر وارد شو برادر

هر آنکو ناید از در دزد باشد

که در محشر جحیمش مزد باشد

مرا غرق تجلا کن علی جان

مرا مست تولاً کن علی حان

ز جام معرفت سیراب گردان

چو شمع محفل خود آب گردان

اگر آلوده ام دل بر تو بستم

و گر خارم کنار گل نشستم

نمک پرورده خوان تو هستم

نمک خوردم نمکدان را شکستم

اگر خار و پستم، تو عزیزی

مبادا آبرویم را بریزی

اردتمند زهرای بتولم

قبولم کن قبولم کن قبولم

کیم من «میثم» بی دست و پایی

گنه کاری تهی دستی گدایی

بگو دشمن کشد بر اوج دارم

امیرالمؤمنین را دوست دارم

شماره ۳

امین وحی طبع من بیا به لاله زارها

بگیر اوج و پر بزن به گرد شاخسارها

ص: ۵۸۹

بریز دُر زهر طرف به طرف جویبارها

بیار شعر ناب خود به بزم گلعدارها

بخوان قصیده از علی به شیوه هزارها

که جان به هر نفس کنم فدات بارها

بیا به محفل ولا درُی فشان سری بزن

ز دست ختم انبیا شراب کوثری بزن

ز دیده گوهری فشان به سینه آذری بزن

دمی بیا غمی ببر دلی ستان پری بزن

به وصف مرتضی علی نوای دیگری بزن

بشو ز جان غبارها ببر ز دل قرارها

نزول رحمت خدا به دامن کویر شد

علی علی بگو که موسم غدیر شد

امام کشور ازل الی الابد امیر شد

به کبریا سفیر شد به مصطفی وزیر شد

محب او شد عزیز شد عدوی او حقیر شد

به قلب این نشاط ها به چشم اوست خارها

مبارک است بر همه نزول رحمت خدا

کمال یافت دین حق به نام حجّت خدا

ولایت علی بود تمام نعمت خدا

اطاعت علی بود قرین طاعت خدا

محبت علی بود همان محبت خدا
خزان باغ دل شود به مهر او بهارها
مراسم غدیر را خدا گرفته در زمین
به اشرف پیمبران خطاب می کند چنین
که ای رسول کبریا علی است بر تو جانشین
علی است پیر انبیا علی است میر مؤمنین
علی بود مدار حق علی بود قرار دین
علی است شهریار کُلّ به کُلّ شهریارها
مقام کُلّ انبیا مقام نیست بی علی
قیام خیل قائمین قیام نیست بی علی
در آسمان و در زمین نظام نیست بی علی
بنای محکم تو را قوام نیست بی علی
رسالت تو نزد ما تمام نیست بی علی
کمال دین علی بود به عمر روزگارها

چو بر نبی خطاب شد کلام حیّ ذوالمنن

ستاد بین مسلمین چنانکه مه در انجمن

گرفت جان خویش را به روی دست خویشتن

به خطبه ای بلیغ تر ز حدّ معجز سخن

چنان به وصف مرتضی فشانند گوهر از دهن

که هوش برد از سر طوایف و تبارها

الا همه موالیان چه انتها چه ابتدا

شوید گوش سر بسر رسول می دهد ندا

که بر تمام خلق ها رسیده حکم از خدا

هر آنکه را منم نبی علی بر اوست مقتدا

علی است رهبر همه علی است مشعل هُدا

علی است آنکه حق از او گرفته اقتدارها

علی است آنکه کعبه شد مزین از ولادتش

علی است آنکه هر نبی بود به او ارادتش

علی است آنکه هر وصی بود از او سعادتش

علی است آنکه یافت جان عبادت از عبادتش

علی است آنکه بر همه عیان بود سیادتش

علی است میر و فاتح تمام کارزارها

به ذات حیّ لم یزل سفیر نیست جز علی

به من که خود پیمبرم وزیر نیست جز علی

به مؤمنات و مؤمنین امیر نیست جز علی

صراط مستقیم را مسیر نیست جز علی

به سرّ هو به راز حق خیر نیست جز علی

علی است واقف از ازل ز رمز و راز کارها

علی است آنکه بدر شد به حمله ای مسخرش

علی است آنکه در اُحد ستود حی داورش

علی است آنکه عمرو شد جدا به تیغ او سرش

علی که فخر می کند خدا به فتح خیرش

خوشا کسی که این بود امام و رهبرش

که اوست در صف جزا قسیم نور و نارها

سلام بر تو یا علی که جانِ جانِ عالمی

تو عبد ذات خالقی تو خالقی مَجَسْمی
تو خطاب مبرمی تو هم کتاب محکمی
تو عین ولام و یاء نه، تو کلّ اسم اعظمی
تو صاحب اختیار حق به حقّ حق مسلّمی
بود به دستت از خدا تمام اختیارها
تو از تمام انبیا به غیر مصطفی سری
تو بحر فضل را دُری تو شهر علم را دری
تو از رسل فراتری تو با نبی برادری
تو جانشین احمدی تو بر صحابه سروری
تو مقتدا، تو رهنما، تو مرتضی، تو حیدری
خدای را رسول را به توست افتخارها
علوم دهر، حرفی از روایت تو یا علی
نجوم چرخ جلوه ای ز آیت تو یا علی
وجود، ظرف کوچک عنایت تو یا علی
کتاب پنج انبیا حکایت تو یا علی
بس است کلّ خلق را ولایت تو یا علی
که می کند جحیم را چو قلب لاله زارها
منم که با ثنای تو چکامه آفریده ام
هر آنچه گفتم از ازل خود از شما شنیده ام
به مهر تو کشیده ام اگر نفس کشیده ام

هماره بوده مدح تو مرام و مشی و ایده ام

اگر بود به هر نفس هزارها قصیده ام

فضایل تو را یکی نگفتم از هزارها

منم مدیحه خوان تو بیان محکمم بده

ز یک شراره غمت نشاط عالمم بده

کلیم کن زبان گشا مسیح کن دمم بده

به سینه آتشم فشان به دیده زمزمم بده

چو «میثم» تو گشته ام زبان میثمم بده

خوشم که این زبان مرا کشد به اوج دارها

شماره ۴

امروز روز عید خدا روز یا علی است

نقل دهان خلق و کلام خدا علی است

فریاد جنّ و انس و ملک یکصدا علی است

ص: ۵۹۲

جبریل را ترانه یا مرتضی علی است

نزدیک و دور هر که بر هر جاست با علی است

شور و دعا و زمزمه و ذکر ما علی است

ای جبرئیل وحی ز مولا علی بگو

امشب بگرد دور علی یا علی بگو

عید بزرگ خالق و خلقت خجسته باد

جشن سرور احمد و امت خجسته باد

آوای وحی و مژده رحمت خجسته باد

صوت خوش منادی وحدت خجسته باد

روز زمامداری عترت خجسته باد

اکمال دین تمامی نعمت خجسته باد

این قول احمد است چه نیکو روایتی

یوم الغدیر افضل اعیاد امتی

عید غدیر عید خداوند اکبر است

عید غدیر عید بزرگ پیمبر است

عید غدیر عید تولای حیدر است

عید غدیر عید بتول مطهر است

عید غدیر عید امامان سراسر است

عید غدیر از همه اعیاد برتر است

عید کمال و دانش و عرفان و بینش است

عید من و تو نه، عید همه آفرینش است

ساقی به جام ریز شراب ولایتم

سیراب کن ز کوثر ناب ولایتم

سرمست کن ز شعر کتاب ولایتم

بر رخ صفا بده ز گلاب ولایتم

من عبد بو تراب و تراب ولایتم

پیوسته التجاست به باب ولایتم

امشب دعای هر شب من مستجاب شد

روحم کبوتر حرم بو تراب شد

جان زنده از ترانه روح الامین شده

صحرای خشک چشمه عین یقین شده

دشت غدیر کعبه اهل یقین شده

گلخانه ولایت جبل المتین شده

مولا علی امام همه مسلمین شده

عیدی شیعه آیه اکمال دین شده

هان ای غدیریان هله بی خد و بی عدد

گویند یکصدا همگی یا علی مدد

ما دل به مهر حیدر کزار باختیم

با نای جان نوای ولایت نواختیم

چون شمع در شرار محبت گداختیم

خود را به مکتب علی و آل ساختیم

بر همه که بر عقیده ما تاخت تاختیم

با خطبه غدیر علی را شناختیم

تا شیعه ایم بار ولایت به دوش ماست

این خطبه تا قیام قیامت به گوش ماست

غیر از علی که هم سخن آفتاب شد

غیر از علی که جان پیمبر خطاب شد

غیر از علی که صاحب علم الکتاب شد

غیر از علی که فاتح اسلام ناب شد

غیر از علی که روی زمین بو تراب شد

غیر از علی که منقبتش بی حساب شد

غیر از علی که یک تنه در جنگ پا فشرد

دور رسول گشت و نود بار زخم خورد

غیر از علی که خواننده محمد (ص) برادرش

غیر از علی که فاطمه بوده است همسرش

غیر از علی که داده خدا فتح خیرش

غیر از علی که بوده نبی مدح گسترش

غیر از علی که زیر لوا هست محشرش

غیر از علی که زینب کبری است دخترش

غیر از علی که مادرش او را به کعبه زاد

غیر از علی که قاتل خود را پناه داد

شیری که سر گرفت ز عمر و دلیر کیست

میری که بود مونس فرد فقیر کیست

پیری که گشت همدم طفل صغیر کیست

مردی که دیو نفس ورا شد اسیر کیست

در بیشه شجاعت و ایثار، شیر کیست

بر مسلمین به جان پیمبر امیر کیست

انصاف کو مروّت و مردانگی کجاست

آیا لباس کعبه بر اندام بت رواست؟!

مولای اولیای خدا کیست جز علی

گیرنده لوای خدا کیست جز علی

دست گره گشای خدا کیست جز علی

مصدق هل اتی خدا کیست جز علی

ممدوح انمای خدا کیست جز علی

روی خدا نمای خدا کیست جز علی

مرد نبرد خیبر و ننگ اُحد کجا

حیدر کجا فراری جنگ اُحد کجا!؟

یاری که خفت جای رسول خدا علی است

ممدوح جبرئیل به ارض و سما علی است

الا علی پس از سخن لافتی، علی است

رکن و مقام و مروه و سعی و صفا علی است

قرآن، نماز، ذکر، عبادت، دعا علی است

دنیا بدان که رهبر و مولای ما علی است

مرد غدیر پیرو خط سقیفه نیست

با غضب منبر نبوی کس خلیفه نیست

زخم جگر به شعر مداوا نمی شود

با صد قصیده عقده دل وا نمی شود

هر سامری خلیفه موسی نمی شود

اعمی دلیل مردم بینا نمی شود

نادان زعیم عالم دانا نمی شود

غیر از علی امام به زهرا نمی شود

«میثم» به مهر حیدر کزار منجلی است

شماره ۵

جبرئیل وحی طبعم باز بال و پر گرفته

باز بال و پر گرفته زندگی از سر گرفته

زندگی از سر به عشق ساقی کوثر گرفته

ساقی کوثر که فیضش خلق را در بر گرفته

شهریار ملک جان ها رهبر فرد جهان ها

حکمران آسمان ها شمع سوزان زمان ها

خیز و از خم غدیر او بزن جام بلا را

قدسیان را بر سر از شوق علی (ع) شور افتاده

آسمان گل بوسه بر خاک غدیر خم نهاده

پیک حق در محضر احمد به تعظیم ایستاده

رخ نموده لب گشوده دل ربوده حال داده

از خدا بر لب پیامش بر نبی ذکر سلامش

با علی (ع) عشق مدامش ذکر خاص و فیض عامش

در حضور مصطفی سر داده مدح مرتضی را

نخل طوبی در زمین و آسمان بر می فشاند

آسمان بر خاک ، دامن دامن اختر می فشاند

یا امین وحی در بزم علی (ع) پر می فشاند

نقل بلغ بر سرو روی پیمبر (ص) می فشاند

مصطفی لب باز کرده حرف دل ابراز کرده

دم به دم اعجاز کرده مدح مولا ساز کرده

کرده خوشبو با مدیحش غنچه معجز نما را

وادی تفتیده صحرا و گرما بیش از حد

منبر از چوب جهاز اشتران گوینده احمد (ص)

مستمع حجاج و عنوان سخن فرمان سرمد

داده انصار و مهاجر را ندا شخص محمد (ص)

کی بقاتان آرزویم وی گرائیده به سویم

بشنوید اینک بگویم هر که من مولای اویم

خوانده مولا از برای او علی (ع) شیر خدا را

گر به قدر عمر دنیا کس کند حق را عبادت

روز و شب او را بود ذکر و نماز و روزه عادت

در صفا و مروه اش حاصل شود فیض شهادت

بی تولای علی (ع) هرگز نمی بیند سعادت

دشمن دادار باشد کافری غدار باشد

حق از او بیزار باشد تا ابد در نار باشد

یا رب از خط ولای او جدا مگذار ما را

ای مهاجر ای همه انصار پاک و حق پرستم

خوب می دانید یاران من همان پیغمبر (ص) استم

کز پی ارشادتان با حق از اول عهد بستم

این علی (ع) که دست خیر گیر او باشد بدستم

پای تا سر داور است این هستی پیغمبر (ص) است این

مسلمین را رهبر است این حیدر است این حیدر است این

ص: ۵۹۶

خوب بشناسید این تنها وصی مصطفی را

این علی (ع) مخلوق اول بوده خلاق مبین را

این علی پیش از خلاق خوانده رب العالمین را

این علی دارد زمام آسمان ها و زمین را

این علی استاد و مرشد بوده جبریل امین را

این علی حق الیقین است این علی حبل المتین است

این علی فتح المبین است این علی حصن حصین است

این علی پیش از ولادت بوده رهبر انبیا را

این علی با حق و حق برگردد او گردد همواره

این علی از حق و حق از او نمیگیرد کناره

این علی از خاک برافلاکیان دارد نظاره

این علی جان گیرد و جان می دهد با یک اشاره

این علی غیب و شهود است این علی شمع وجود است

این قعود است این رکوع است این سجود است

این علی کامل کند با مهر خود دین شما را

بی ولای مرتضی نخل عبادت بر ندارد

آتش است و حاصلی جز دود و خاکستر ندارد

بی کس است آن کس که در روز جزا حیدر ندارد

سرفراز است آن که دست از دامن او بر ندارد

باش یا الله یا رب با علی همراه یا رب

وال من والا يا رب عاد من عاداه يا رب
کن اجابت از برای ابن عمم این دعا را
یا علی ای بر سر دستت زمام آسمان ها
ای خدائی داده حی لامکانت در مکان ها
ای به گردون گوی چوگان ولایت کهکشان ها
نقل تو نقل سخنها ذکر تو ورد زبان ها
تو علی مرتضائی حیدری خیر گشائی
عبد پا تا سر خدائی نه خدائی نه جدائی

ص: ۵۹۷

کبریائی کن که عالم در تو بیند کبریا را
ای کف پای تورا گلبوسه از مهر نبوت
ناقه ات را ساربان گردیده ایثار و فتوت
نقش سم دلالت تصویری از عدل و مروت
بسته حق بین تو و خیر البشر عقد اخوت
سایه تیغت عدالت آیه عشقت رسالت
پایه قصرت جلالت مایه حبت اصالت
نسبتی نبود به هم مهر تو و نسل خطا را
من نه مغرور از نماز و روزه و حجوز کونتم
نیست جز مهر تو و اولاد تو خط نجاتم
با تو بودم با تو هستم در حیات و در مماتم
گشته گم در بحر غفران تو کوه سیاتم
ای به دامان تو دستم هر که بودم هر چه هستم
(میثم) دل بر تو بستم بر سر راهت نشستم
دست گیر از لطف ، این افتاده و بی دست و پا را

شماره ۶

فردوس به صحرای کویر آمده امروز

یا با نفس صبح عبیر آمده امروز

فرمان ز خداوند غدیر آمده امروز

پیغمبر (ص) اسلام بشیر آمده امروز

عید است ولی عید غدیر آمده امروز

حیدر به همه خلق امیر آمده امروز

اصحاب ، رس رود ارس را بگذارید

در عید علی (ع) دل به محمد (ص) بسپارید

عید است ولی عید خداوند قدیر است

عیدی است که پیغمبر اسلام بشیر است

عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است

عیدی است که بر جان عدو نار سعیر است

این عید نه نوروز ، نه مرداد ، نه تیر است

این عید غدیر است غدیر است غدیر است

حق است که از پاره دل گل بفشانید

ص: ۵۹۸

تا عیدی خود را ز محمد (ص) بستانید

عیدی که ز معبود رضایت شده کامل

انوار جهانگیر هدایت شده کامل

از سوی خدا لطف و عنایت شده کامل

با نطق نبی امر و صایت شده کامل

آئین پیمبر (ص) به نهایت شده کامل

ابلاغ رسالت به ولایت شده کامل

جبریل دل از خواجه عالم بر باید

با نغمه اکلمت لکم دینکم آید

حکم آمده از خالق دادار ، محمد (ص)

ابلاغ کن از لعل گهربار ، محمد (ص)

ای دست خداوند تو را یار ، محمد (ص)

بر گیر عنان ناقه نگهدار ، محمد (ص)

مگذار رود قافله مگذار ، محمد (ص)

فریاد ز اعماق وجود آر ، محمد (ص)

اعلام کن این حکم خداوند غدیر است

بعد از تو علی (ع) بر همه خلق امیر است

او شیر خدا فاتح پیکار تو بوده

جان بر کف و پیوسته خریدار تو بوده

در غزوه ، احزاب و احد یار تو بوده

در حمله اشرار طرفدار تو بوده
در غار حرا شمع شمع شب تار تو بوده
شمشیر تو و خالق دادار تو بوده
این است که یک لحظه تو را ترک نگفته
این است که در موج خطر جای تو خفته
ظهر است و هوا شعله ، زمین گرم ، خدا را
بینید همه تابش خورشید و فضا را
آورده به یاد همگان روز جزا را
بگشوده پیمبر (ص) دولب روح فزا را
یکباره ندا داد همه قافله ها را
نه قافله ها خلق زمین را و سما را
حجاج نه ، عالم شده سر تا بقدم گوش

با نطق دل آرای محمد (ص) همه خاموش

منبر ز جهاز شتران حکم ز داور

داننده و گوینده ان حکم پیمبر (ص)

عنوان سخن رهبری ساقی کوثر

شمشیر نبی شیر خدا فاتح خیبر

کای خلق بدانید همه تا صف محشر

از ایض و از اسود و از اصفر و احمر

هر کس که منم بر وی و بر نفس وی اولا

او راست علی (ع) ابن عمم رهبر مولا

این دست قدیر است قدیر است قدیر است

بر خلق بشیر است بشیر است بشیر است

پیوته نذیر است نذیر است نذیر است

خورشید منیر است منیر است منیر است

دانا و بصیر است بصیر است بصیر است

تا حشر امیر است امیر است امیر است

این حج و زکوه است و صلوه است صیام است

تا حشر امام است امام است امام است

این است که بر دوزخ و بر نار قسیم است

این است که تا حشر زعیم است زعیم است

این بر همه اسرار، علیم است علیم است

این آیت عظمای خداوند عظیم است

این است که مهرش همه جنات نعیم است

این است که بغضش شرر نار جحیم است

این است که از نار بشر را برهاند

در حشر شما را به محمّد (ص) برساند

ای مردم عالم به علی روی بیارید

بر خاک علی (ع) چهره طاعت بگذارید

بر صفحه دل نام علی (ع) را بنگارید

میراث نبی را به وصیش بسپارید

از غیر علی (ع) غیر علی (ع) دست خدا را بفشارید

این نصّ کلام الله و این قول رسول است

با مهر علی (ع) طاعت کونین قبول است

این جا نبی اصل نبی دست اله است

ص: ۶۰۰

بی دوستیش هر چه ثواب است گناه است

در حشر تباه است تباه است تباه است

این است که بر لشگر دین مبر سپاه است

این است که بر خلق پناه است پناه است

قرآن و خداوند گواه است گواه است

کامروز زمعبود عنایت شده کامل

توحید و نبوت به ولایت شده کامل

این است امیری که خدا خوانده امیرش

این است وزیری که نبی خوانده وزیرش

این است بشیری که رسل بوده بشیرش

این است بصیری که خرد خوانده بصیرش

این است بزرگی که بزرگیست حقیرش

این است صراطی که نجات است مسیرش

بودند علی (ع) دوست اگر مردم عالم

بالله قسم خلق نمی گشت جهنم

سرچشمه لطف و کرم و جود علی (ع) بود

از روز ازل شاهد و مشهود علی (ع) بود

بر لوح و قلم مقصد و مقصود علی (ع) بود

در ارض و سما عابد و معبود علی (ع) بود

بر خیل ملک ساجد و مسجود علی (ع) بود

تا هست علی (ع) باشد و تا بود علی (ع) بود
مردم ، علی (ع) و آل علی (ع) مشعل نورند
بی نور علی (ع) مردم عالم همه کورند
ما غیر علی (ع) در دو جهان یار نداریم
داریم علی (ع) را به کسی کار نداریم
با دشمن او جز سر پیکار نداریم
بیم از ستم و طعنه اغیار نداریم
جز دوستی حیدر کزار نداریم
بی او همه هیچیم و خریدار نداریم
روزی که سرشتند بعالم گل ما را
دادند همان لحظه بحیدر دل ما را
ای جان نبی جان دو عالم به فدایت
جنّ و ملک و حوری و آدم به فدایت

ارواح رسولان مکرم به فدایت

صد موسی و صد عیسی مریم به فدایت

لوح و قلم و عرش معظم به فدایت

هر چند نیم قابل من هم به فدایت

تا هست زبان سخن و نطق و سپاسم

بالله قسم جز تو امیری نشناسم

ای همدم ما پیش تر از آمدن ما

ای مُهر تولای تو نقش کفن ما

با مهر تو حق روح دمیده به تن ما

با حُب تو جان باز رود از بدن ما

روزی که زبان یافت توان در دهن ما

شد نام دل آرای تو اول سخن ما

(میثم) نه، همه شفیته دار تو هستند

خاک قدم میثم تمار تو هستند

شماره ۷

ای مبارک آیه ی اکمال دین عیدت مبارک

ای غدیر ای عید کلّ مسلمین عیدت مبارک

ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک

آسمان چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارک

شیعه ی مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک

یا علی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ذکر کلّ آفرینش یا علی مولاست امشب

عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت

عید اُمّت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت

عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت

عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت

عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت

روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیه ی اکمال دین شد

شیر حق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند

در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند

از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند

بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر بیند ساقی کوثر بیند

هادی و رهبر بیند سید و سرور بیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک

یا محمد (ص) حکم، حکم خالق یکتاست بلغ

یا محمد (ص) جای ابلاغت در این صحراست بلغ

یا محمد (ص) آفرینش بی علی تنهاست بلغ

یا محمد (ص) این علی نوح و جهان دریاست بلغ

یا محمد (ص) این علی بر مؤمنین مولاست بلغ

یا محمد (ص) بعد تو حامی او زهراست بلغ

یا محمد (ص)، بی علی دین مرده قرآن جان ندارد

هر که با او عهد خود را بشکند ایمان ندارد

دین بی مهر علی دین نیست کفر است و ضلالت

بی علی ممکن نگردد بر تو ابلاغ رسالت

بر تولای علی کن کلّ امت را دلالت

کوه طاعت بی ولای او بود کوه خجالت

نیست جز در شأن او این عزّت و قدر و جلالت

در قضاوت، در فتوّت، در مروّت، در عدالت

اوست عارف، اوست واقف، اوست کامل، اوست عادل

اوست اوّل، اوست آخر، اوست واصل، اوست فاصل

یا امیرالمؤمنین اینک به عالم رهبری کن
بر سران کلّ خلقت سر برآر و سروری کن
تو ولیّ داور استی دآوری کن دآوری کن
آفتاب ملک جان ها! با فروغت دلبری کن
از غدیر خم بتاب و تا ابد روشنگری کن
آفتاب و ماه نه هفت آسمان را مشتری کن
ای غدیر خم کنار مصطفی غار حرایت
ای محمّد (ص) مدح خوانت ای خدا مدحت سرایت
ای ولیّ الله، عین الله، وجه الله اعظم
ای در انگشتت زمام اختیار کلّ عالم
ای رسالت از تو باقی ای ولایت از تو محکم
ص: ۶۰۳

ای که از خاک سر کوی تو آدم گشته آدم

ای شده در آسمان مهمان تو عیسی ابن مریم

هر مؤخر را مؤخر هر مقدم را مقدم

چهره بگشا تا ببیندت که وجه کبریایی

سجده کن بهر خدایت تا نگویندت خدایی

یا علی تنها تو را باید تو را باید زعامت

تو امامت کن امامت کن امامت کن امامت

لقمه ای از سفره ی احسان تو کوه کرامت

گوشه ای از صحنه میدان تو، کلّ قیامت

طاعت کونین بی مهرت ندامت در ندامت

انبیا با گفتن قد قامت بستند قامت

گفته در قرآن خدا مدح و ثنایت را علی جان

منبر ختم رسل بوسیده پایت را علی جان

تو جمال بی مثال حیّ سبحانی علی جان

دست حقّ، بازوی احمد، قلب قرآنی علی جان

در بهشت تن رسول الله را جانی علی جان

تو تمام دین حق، تو کلّ ایمانی علی جان

هل اتی و کوثر و نورّی و فرقانی علی جان

هر چه گویم در ثنایت بهتر از آنی علی جان

جان حق، جانان حق، آیین حق، ایمان حقّی

مؤمنین را حق بود میزان و تو میزان حقّی

میوه ی مدح تو در بستان سبز وحی روید

مصطفی باید وضو گیرد لب از کوثر بشوید

لب گشاید، دل رباید، در فشاند، گل ببوید

تا که اوصاف تو را بر دخترش زهرا بگوید

نازم آن چشمی که هر جا باز شد روی تو جوید

خصمت از بخل و حسادت گو بنالد گو بموید

هر که در دل دوستی ساقی کوثر ندارد

دلتش این بس که در روز جزا حیدر ندارد

بارها باید که دیوار حرم همچون در آید

ص: ۶۰۴

قرن ها باید که چون بنت اسدها مادر آید

چشمه چشمه اشک شوق از چشمه ی زمزم بر آید

بانگ خیر مقدم کعبه به عرش داور آید

بهر استقبال، اول در جهان پیغمبر آید

تا به عالم یک امیرالمؤمنین دیگر آید

اوست پیر آفرینش اوست میر آفرینش

اوست شمشیر الهی اوست شیر آفرینش

کیستم من یک مسلمانم مسلمان غدیرم

غرق در بحر عنایات خداوند قدیرم

پیشتر از بودنم عشق علی کرده اسیرم

مهر مولا دستیارم لطف مولا دستگیرم

جز امیرالمؤمنین نبود در این عالم امیرم

خاک پای اهلیتیم کس مپندارد حقیرم

«میثم» این خاندان استم چه بیم از دارِ دارم

با امیرالمؤمنین فردای محشر کار دارم

شماره ۸

دوباره می کشد از دل سفیر وحی، صفیر

که جشن عید گرفته خدا به خم غدیر

موالیان همه بر پا که با ترانه ی وحی

کنیم آیه ی اکملت دینکم تفسیر

به مؤمنین کند اعلام عقل کلّ احمد

که تا خداست خدا بر شما علی است امیر

کسی امام بود بر همه مسلمانان

که علم دارد و اخلاص دارد و شمشیر

به مؤمنین شده آزادی امیر امروز

که دیو نفس، ورا لحظه ای نکرده اسیر

کسی که بود امام و امیر، پیش از خلق

دوباره گشته امام و دوباره گشته امیر

کسی به کشور قرآن امیر می باید

که دین به دون تولّای او شود تکفیر

تمام دین به همان معنی تمام، علی است

به هر کسی که مسلمان بود امام، علی است

نبود هیچ، فقط ذات پاک داور بود

علی امام و رسول خدا پیمبر بود

رسول، سیر به دریای نور حق می کرد

علی به آنچه که بود و نبود رهبر بود

علی معلّم جبریل بود و میکائیل

علی مدرّس خیل ملک سراسر بود

علی تمام نبیّ و نبی تمام علی

رسول، حیدر و حیدر رسول دیگر بود

هنوز از پدر و مادر نبود نشان

که با رسول خدا مرتضی، برادر بود

بسان طاق دو ابرو که در کنار همند

و یا دو چشم که با یکدگر برابر بود

و یا دو آینه در پیش روی یکدیگر

یقین کنید که یک روح در دو پیکر بود

قسم به احمد و حیدر قسم به جان بتول

رسول، نفس علیّ و علی است نفس رسول

غدیر عید خداوند و عید خلق خداست

غدیر عید علیّ و محمّد (ص) و زهراست

غدیر عید کتاب است و عترت و سنت

غدیر عید حسن، عید سیدالشهداست

غدیر مَهر خدا بر نبوت نبوی

غدیر مَهر علی در تمامی دل هاست

غدیر عید کمال رسالت احمد

غدیر بعثت دوّم غدیر غار حراست

غدیر با همه گرمای سخت و سوزانش
خنک کننده ی دل های دوستان خداست
غدیر مرز وسیعی میان ظلمت و نور
غدیر خاطره ی عمر خواجه ی دو سراسر است
غدیر عید بزرگی که چارده قرن است
چو آفتاب درخشید است و ناپیدا است
برای خلق به ملک خدا امیر یکی است
محمد و علی و شیعه و غدیر یکی است
بهشت وحی، خزان بود اگر غدیر نبود
به گلّه، گرگ، شبان بود اگر غدیر نبود
نماز و روزه و حج و جهاد تا صف حشر
چو جسم بی سر و جان بود اگر غدیر نبود
نه از کتاب خدا نور می گرفت کسی
نه از رسول نشان بود اگر غدیر نبود
جمال دین چو مه روی یوسف کنعان

به چاه کفر نهان بود اگر غدیر نبود
زمام کشور ایمان و دین و عقل و خرد
به دست بی خردان بود اگر غدیر نبود
به کوهسار غریبی فرشته ی توحید
همیشه اشک فشان بود اگر غدیر نبود
به داوری که نگهبان عزت شیعه است
که روز هجده ذیحجه بعثت شیعه است
طلوع کوکب اسلام بی علی هرگز
دوام مکتب اسلام بی علی هرگز
از آن زمان که پیمبر پیمبری کرده
گذشته یک شب اسلام بی علی هرگز
قبولی همه طاعات خلق در صف حشر
قسم به صاحب اسلام بی علی هرگز
کلام وحی که توحید و رحمت و نور است
گذشته از لب اسلام بی علی هرگز
به زهد و پاکی و اخلاص و بندگی مؤمن
شود مقرب اسلام بی علی هرگز
نبوت همه ی انبیا به نزد خدا
قسم به زینب اسلام بی علی هرگز
به پیروان مذاهب پیام من ببرید

تمام مذهب اسلام بی علی هرگز
اگر زیر تو توحید مشعلی داریم
خدای داند و پیغمبر، از علی داریم
تمام خلقت عالم شد از برای علی
هزار مرتبه جانم شود فدای علی
خدای عزوجل با علی چو خلوت کرد
هر آنچه گفت به او گفت با صدای علی
خدا به کتف نبی دست خود نهاد و عجب
که جای دست خدا گشت جای پای علی
خدای را به وجود علی قسم می داد
نبی که بود به لب های او دعای علی
به چشم پاک رسول خداغ توان دیدن
خدای را به جمال خدا نمای علی
به کار ختم رسل هر کجا گره افتاد
خدا گشود به دست گره گشای علی
اگر تمامی خلقت شود سراپا چشم

نگاه اوست به رخسار دلربای علی
چگونه غیر علی دیگری امام بود
لباس کعبه بر اندام بت حرام بود
به جنّ و انس و ملک پیرو مقتداست علی
کمال دین و همه نعمت خداست علی
تمام رحمت بی انتهای حق این است
که در کنار محمّد (ص) امام ماست علی
به غزوه ی احد و بدر و خندق و خیبر
به زخم قلب رسول خدا دواست علی
به کعبه بت شکن است و به جنگ، مرحب کُش
به سجده اشک فشان پای نخل هاست علی
طیب درد همه، دردمند جهل بشر
غریب، با همه کس یار و آشناست علی
صراط و محشر و میزان و جنّت و کوثر
زنند روز قیامت صدا کجاست علی؟
زرهنمایی او می گریزی ای بد بخت؟
ندیده ای که به جبریل رهنماست علی
علی تمامی دین است و دین ولایت اوست
تمام عرصه ی محشر به ظلّ رایت اوست
اگر جهان طلبی لاله ای زروی علی

وگر نه جهاننگری گوشه ای زکوی علی

ببر نیاز به مولا و ناز خضر مکش

که هست آب بقا چشمه ای زجوی علی

تجسم همه اوصاف انبیا پیدا است

زقد و قامت و رخسار و خُلق و خوی علی

زفیض دم، تن توحید را روان بخشند

اگر بتان به لب آرند گفتگوی علی

اگر چه چشمه ی کوثر مبارک است ولی

خوشا کسی که خورد کوثر از سبوی علی

هنوز خلقت جنبنده ای نبود که بود

تمام ملک خدا، پر زهای و هوی علی

به روز حشر کسی ناز می کند به بهشت

که سر زخاک بر آرد به جستجوی علی

خدای را به وجود علی دهید قسم

ص: ۶۰۸

که خاک میثم تمار او شود «میثم»

شماره ۹

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر آینه دار علی ولی الله ست

غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست

غدیر یک سند زنده ، یک حقیقت محض

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست

غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توییخ عاد من عاد است

هنوز لاله اکملت دینکم روید

هنوز طوطی اتممت نعمتی گویاست

هنوز خواجه لولاک را نداست بلند

که هر که را که پیمبر منم ، علی مولاست

بگو که خصم شود منکر غدیر ، چه باک

که آفتاب ، به هر سو نظر کنی پیدااست

چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش

خلافتی که دوامش به کشتن زهراست

" حاج غلامرضا سازگار

شماره ۱۰

عی_د_هم_ه_اعی_اد_خ_دا_عی_د_غدی_راست

عیدی است که پیغمب_راس_لام_بشیر است

عیدی که در آن عمر خطیر است خطیر است

عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است

عیدی است که از سوی خدا بهر محمّد

گ_ل_واژه_«اَكْ_مَلْتُ لَكَ_مَ دِينُكَ_م»_آم_د

تب_ریک در این عی_د_مؤی_د_شده واجب

امری است مؤکد که به احمد شده واجب

لطف و ک_رم از خ_الق سرم_د_شده واجب

اب_لاغ ولای_ت_ب_ه_محّم_د_شده واجب

صحرای غدیر آمده صحرای قیامت

زیرا که گرفته است خدا عید امامت

یاران گل لبخند ز هر سو بفشاند

بر خاک قدم های محمّد بنشانید

در محضر احمد ز علی مدح بخوانید

تا عی_دی_خ_ود را ز محّم_د_بستانید

با عطر ولایت دهن خویش بشوید

تبریک به سادات بنی فاطمه گوید

در دست گرفته است نبی دست ولی را

اب_لاغ_کن_د_حک_م_خ_دای_ازل_ی_را

افکنده به قلب همگ_ان، نور جلی را

ک_ای_م_ردم_عالم_بشناسید_عل_ی_را

فرم_ان_خداون_د_همی_ن_است_همی_ن_است

هر کس که منم رهبر او، رهبرش این است

حک_م_از_ط_رف_ذات_خداون_د_غدی_ر_است

بر ختم رسل ای_ن_علی_ام_روز_وزی_ر_است

در حکم مدیر است، مدیر است، مدیر است

بر خلق امی_ر_است، امی_ر_است، امیر است

این است که شایسته این قدر و مقام است

تا حشر_ام_ام_است_ام_ام_است_ام_ام_است

منشور_خ_دا_را_همه_امروز_بخوانید

دین غیر تولای علی نیست بدانید

بر تخ_ت_ولایت_دگری_را_نشانید

فرم_ان_خ_دا_را_زل_ب_او_بست_انید

این است که بوده همه جا نفسِ امیرش

این است ک_ز_آغ_از_خدا_خوانده_امیرش

این است که دین، دین نشود جز به ولایش

این است ک_ز_آغ_از_خ_دا_گفت_ه_ثنايش

این است که قرآن شده مشتاق صدایش

این است دلِ بستِه_اچ_ایت به دع_ایش

غیر از علی اسلام یدالله ندارد

با خویش محمد اسدالله ندارد

این بر همه مولاست بدانید بدانید

این از همه اولاست بدانید بدانید

این همسر زهراست بدانید بدانید

این دست الهی است ببینید ببینید

این هست الهی است ببینید ببینید

این نور عیان است عیان است عیان است

این سرِّ نهان است نهان است نهان است

این جان جهان است جهان است جهان است

این برت_ن توحی_د روان است روان است

این رهبر دین رهبر دین رهبر دین است

والله امی_ن است امی_ن است امین است

ای روی تو مرآت خدای تو علی جان

ای ذک_ر خداون_د ثن_ای تو علی جان

ای ملک_خ_دا زیر لوای تو علی جان

ای جان دو عالم به فدای تو علی جان

ت و آینه غیب نم غیب نم ایی

تو روی خدا، روی خدا، روی خدایی

خصم تو به جز قعر سقر نیست سرایش

فرق ی نب ود بی ن عب ادات و زن ایش

نفرینش ود از خشم خداوند، دع ایش

حق است که ابلیس کند گریه برایش

فردا شرر نار بود تشنه خونش

فریاد زند دوزخ از سوز درونش

ما مرد غدیریم غدیریم غدیریم

ما ی ار امی ریم امی ریم امی ریم

صدبار اگر زنده شده باز بمیریم

والله قسم خ ط سقیفه نپذیریم

در مدح علی تا که بخوانیم قصیده

باید که ز «میشم» بستانیم قصیده

شماره ۱۱

ساقی از خم ولایم بچشان باده که امشب به تولای علی مست شوم، بی خبر از هست شوم، عاشق یکدست شوم، سر بکشم، پر بکشم، حلقه ی اقبال زخم، از قفس خاکی تن بال زخم، لب به سخن باز کنم، خوانم و پرواز کنم، گویم و اعجاز کنم، بر دو جهان ناز کنم، مدح علی بر همه آغاز کنم، هان منم و عشق امیرم، به همین عشق اسیرم، که کشد سوی غدیرم، روم و دامن دلدار بگیرم، نگهی افکند آنگونه که صد بار شوم زنده و صد بار بمیرم، چه غدیری، چه امیری، چه بشیری، چه مه و مهر منیری، چه قیامی، چه پیامی، چه امامی، چه مقامی، همه جا بحر عنایت، همه جا نور لایت، شده از خالق معبود روایت، که بود عید ولایت، ملک و حور و پری، ارض و سما، کوه و چمن، دشت و دمن، ریگ و حجر، نخل و شجر، جن و بشر، یکسره

کوشند مگر تا شنوند، از دو لب ختم رُسل، فخر سُبُل، هادی کل، مدح علی شیر خدا را

ص: ۶۱۱

جبرئیل آمده از سوی خداوند تعالی، به رخس نور تجلی، به لبش حکم تولی، که الا ختم رسالت، گهر بحر جلالت، نبی امی خاتم، پدر عالم و آدم، صلوات از سوی حق بر تو بر آل تو هر دم، به علی باش مبلغ، به تو امر از طرف خالق سرمد شده، بلغ، برسان حکم خدا را، و بگو گفته ی ما را، که خدا یار تو باشد، اگر امروز زبان را نگشایی و تولای علی را به خلاق ننمایی و دل اهل ولا را نربایی، به خدایی که تو را داده چنین قدر و جلالت، به تو و حیدر و آلت، همه ابلاغ تو باطل شود از بدو رسالت، بگشا لعل لب و بانگ به عالم بزن و سیطره ی کفر و دو رویی همه بر هم بزن از شیر خدا دم بزن اینک بچشان بر همگان جام ولا را

چو شنید این سخن از پیک خدا خواجه ی عالم، شرف دوده ی آدم، نبی پاک و مکرّم، همه توحید مجسم، لب جانبخش مسیحایی او غنچه صفت باز شد از هم، که الا ای همه حجاج، زن و مرد، ز پیر و ز جوان، خُرد و کلان، باز بگیرد عنان، کز طرف ذات خدای دو جهان آمده فرمان، که بگویم به شما آنچه شده وحی به من از سوی خلاق زمن، خلق در آن بر که شده جمع، چو پروانه که بر دور و بر شمع، بفرمود نبی تا ز جهاز شتران گشت به پا منبر و چشم همه بر قامت پیغمبر و بگذاشت نبی پای بر آن منبر و فرمود بسی حمد و ثنای احد داور و پس خواند یکی خطبه ی غزای ز هر نقص مبرا، به نوایی که بسی بود دل آرا، به ندایی که زن و مرد شنیدند ز لعل لبش آن طرفه ندا را

سخن ختم رسل برد ز سر هوش زن و مرد، سراپا همگان گوش، به جز نطق محمد همه خاموش، الا ای همه را بار ولایت به سر دوش، مبادا شود این قصه فراموش، که ناگاه نگاه نبی افتاد به رخسار علی، حجت حی ازلی، شیر خداوند جلی، آن به خداوند ولی، فارس میدان یلی، خواند ورا بر روی منبر به کنارش به چنان عزّ و وقارش، صلوات همه ی خلق نثارش، نگه ختم رسل سوی علی، شیفته ی روی علی، گشته ثناگوی علی، آی همه امت احمد بشتابید و بیابید و ببینید، همه دست علی را به سر دست محمد، دو لب خویش گشوده، دل یک خلق ربنده، که هر آنکس که منم رهبر و مولاش، بود تا ابدالدهر علی رهبر و مولاش، علی سرور و آقاش، علی حصن حصین است، علی سرّ مبین است، علی یاور دین است، علی یار و معین است، علی فخر زمان است، علی میر سماوات و زمین است، علی جبل متین است، امام است و امین است، همین است و همین است، علی رهبر و مولاست شما را

علی صوم و صلوات است، علی حج و زکات است، علی صبر و ثبات است، علی خضر حیات است،

علی نیت و تکبیر، علی حمد و رکوع است، و قیام است و قعود است،

علی حج و علی کعبه، علی مروه، علی سعی و علی رکن و مفاف است و طواف است،

علی اول اسلام، علی آخر اسلام، علی محور اسلام، علی رهبر اسلام، علی سرور اسلام، علی یاور اسلام،

علی ردّ و قبول است، علی بحر عقول است، علی جان رسول است، علی زوج بتول است،

ص: ۶۱۳

علی عرش و علی فرش، و علی مهر و علی ماه، و

علی آدم و نوح است، و خلیل است و کلیم است و مسیح است، علی یوسف و یعقوب و سلیمان و علی یونس و خضر است،
علی فاتح بدر و أحد و خیبر و احزاب،

علی اصل خطاب است، ثواب است و عقاب است، ظهور است و حجاب است،

به ربی که کریم است و رحیم است و ودود است و غفور است و حلیم است و عظیم است، خدا مثل علی شیر ندارد، دو جهان
مثل علی میر ندارد، نتوان یافت همانند علی گر چه بگردید همه ارض و سما را

غمگین اصفهانی

نوشت بر در و دیوار کلک قدرت حق

که نوبت «زهق الباطل» است و «جاء الحق»

از این بشارت از ساکنان مرکز خاک

سزد که غلغله افتد به کاخ هفت طبق

رسید عید غدیر و رسول (ص) امی را

پیام داد خداوند قادر مطلق

که ای پیمبر (ص) از ما به کاینات، امیر

شد آنکه نامش از نام من بود مشتق

نمودم از او بنیان شرع تو محکم

بدادم از او بازار دین خود رونق

بگو به خلق که امروز حق ز رحمت محض

نمود شخص علی (ع) را خلیفه ی مطلق

هر آنکه ننهد رو سوی او، بود ابله

هر آنکه پیچد سر ز امر او، بود احمق

ز فر و دادش خواهد گریخت ظلم و ستم

جهان ز عدلش خواهد گرفت نظم و نسق

رود ز عاطفتش احتراق از آتش

شود ز معدلش اضطراب از زبوق

از این عطیه ی عظمی یگانه ایزد پاک

ص: ۶۱۴

به خلق نعمت خود را تمام کرد الحق

زهی جناب ترا پرده شهپر جبریل

خهی مکان ترا پایه طارم ازرق

سپهر، کشتی جاه ترا یکی لنگر

هلال، بحر جلال ترا یکی زورق

تراست مهر جهانتاب آتش کانون

تراست ماه ده و چار مهچه ی سنجق

تویی که از پی خدمتگری خدامت

بیسته خود را در هفتمین فلک منطق

به یک اشاره ی تو مهر شد ز شرق به غرب

اگر که ماه به دست رسول (ص) شد منشق

ز بعد حی قدیم و پس از رسول (ص) کریم

تویی که ذات از هر سبق بود اسبق

از آن زمان که خداوند را خدایی بود

به حق حق که تو بودی بحق خلیفه ی حق

ز بای بسمله تا سین ناس مدحت تست

هزار مرتبه دیدم نبی ۱۷۴ ورق به ورق

عجب نه تیغ تو بشکافت ار دل خصمت

هماره صخره ی صما شود ز صاعقه شق

ز رزمگاهت اگر موج خون نخورده به چرخ

نشسته تا بر زانو چرا فلک به شفق

یک از هزار نیارند گفت مدح ترا

دو صد ظهیر و دو صد انوری، دو صد عمیق

ز عشق تست شباهنگ می کشد فریاد

به ذکر تست شباویز می زند حق حق

ز دامن تو ای دست حق، هر آن دستی

که شد جدا، بود اولی برندش از مرفق

به چشم اهل نظر خاک راه و خاک درت

بود دو صد ره به از حریر و استبرق

به علم و دانش گردیده شهره زان برجیس

که سالها به کتبخانه ی تو خواند سبق

ز تف تیغ تو خیزد ز روی دریا دود

ز شرم دست تو ریزد ز چهر ابر عرق

در آن هوا که برافراشت عدل تو پرچم

ص: ۶۱۵

نهاده بیضه کیوتر به چنگل باشق
ز بیم گرز تو نه قلعه ی فلک کنده
ز هفت دریا بر گرد خویشتن خندق
فلک به پای خیول تو گشته مستهلک
جهان به بحر نوال تو گشته مستغرق
بود ز هجر تو بیمار دیده ی نرگس
شده ز عشق تو بردار پیکر زنبق
ز دوری درت ای آفتاب صبح امید
شده است روزم تاریکتر ز شام غسق
هماره تا که ببالد به خویشتن طاووس
همیشه تا که بنالد به بوستان عقق
هما به فرق محبانت افکند سایه
نهد به سینه ی اعدات آشیان لقلق

ماهر اصفهانی

این شنیدم در غدیر خم به فرمان خدا
بر جهاز اشتران شد پیک رحمان مصطفی (ص)
امت خود را فراهم ساخت پیرامون خویش
تا نماید جمله را با مظهر حق آشنا
پس در آن اثنا کمر بند علی (ع) را بر گرفت
بر فراز آورد آن مه را به برج انما

آفتاب عالم آرا سر زد از برج رسول

تا به بخشد فیض عظمی بر تمام ماسوا

شد بچشم پیر و برنا معنی قرآن عیان

جلوه گر شد بر سر دست نبی (ص) دست خدا

بعد از آن با نام یزدان کرد آغاز سخن

غنچه آس لب گشود از بهر مدح مرتضی (ع)

گفت خواهم اینک از ژرفای دریای وجود

بر شما سازم درخشان گوهری را برملا

بعد از آن فرمود احمد (ص) کای جماعت بعد من

این علی (ع) باشد شما را سوی ایزد رهنما

هر که را من رهنمایم بر صراط المستقیم

صهر من باشد علی (ع) بر او دلیل و پیشوا

با علی (ع) باشید در هر کار چون حق با علیست

وای بر آن کس که سازد جانب حق را رها

ص: ۶۱۶

این علی (ع) باشد مرا بر حق پرستان یادگار

این علی (ع) باشد به عالم پای تا سر حق نما

این علی (ع) باشد پس از من بر شما یار و معین

این علی (ع) باشد پس از من بر شما مشکل گشا

این علی (ع) یار ضعیفان ز پا افتاده است

یک جهان لطف است و رحمت عالمی صلح و صفا

در دل شب می برد شام یتیمان را بدوش

روز روشن گر بود بر عالمی فرمانروا

از اسف بر خویش می لرزد چو می گرید یتیم

از تعب بر خویش می پیچد چو نالد بی نوا

یا علی (ع) ای از کف راد تو عالم بهره مند

ای که نشنیده است از لعل تو گوشه حرف لا

ای ز لطف و مهربانی بی پناهان را پناه

وی ز جود و بذل و بخشش بی نوایان را نوا

ای که باشد در ضمیرت یک جهان لطف و کرم

وی که باشد در وجودت عالمی جود و سخا

ای خدا را مظهر و مصداق و مرآت جمال

وی تو حق را آیت عظمی ز الطاف و عطا

ای که از بهر رضای خالق خود در نماز

خاتم انگشتی دادی ز احسان بر گدا

«ماهر» آزرده خاطر از گدایان تو است

تا نه بخشیدی مرانش از در دولت سرا

محدثی

اینک پیامبر

در بازگشت از سفر خانه ی خداست

پیغمبر از رسالت خود، شاد و سربلند

مسرور از رسالت انجام گشته اش

دریای بیکرانه ی قلبش ز موج شوق

همواره در تلاطم و، همواره در طپش

عشق خدا فکنده بجانش شراره ها

یاد خدا گرفته از او فرصت و مجال

نام خدای داده بگفتار او جلا

اعمال حج رسیده به پایان، ولی افق

ص: ۶۱۷

چشم انتظار حادثه ها در غدیر خم

بیدار مانده است...

.....

در پهنه ی غدیر

در زیر شعله های فروزان آفتاب

انبوه حاجیان که فزونتر ز صد هزار

در پهنه ی وسیع غدیر ایستاده اند

یک کاروان رسته ز بند نفاق و کین

یک کاروان خسته در اینجا ستاده است

خورشید هم شراره ی سوزان خویش را

ریزد بروی سینه ی تفتیده ی زمین

دشتی پر از محبت و احساس و دوستی

دشتی پر از حرارت و ایمان

گسترده ی غدیر

....

جز با صفا و مهر، جوابی نداده است

آنجا که راهها همه سوی ستمگری است

راهی به سوی عدل و سعادت گشوده است

در گیر دار گرمی این مشهد عظیم

در اوج این شکوه

از سوی آفریدگار جهان آفرین (خدا)

از آسمان بگوش محمد (ص) ندا رسید

یا ایها الرسول....

یا ایها الرسول....

اسلام را چه خوب بیان کرده ای به خلق

اما هنوز رهبر ملت پس از رسول

تعیین نگشته است

ارکان استوار رسالت تمام نیست

رکن بزرگ مذهب امت امامت است

....

اینک پیامبر

در بازگشت از سفر خانه ی خدا

در اولین دقائق آن حجه الوداع

مامور گشت تا برساند بگوش خلق

والا ترین عمیق ترین نکته را ز دین

فرمان رسید، تا که به مردم نشان دهد

لایقترین شجاعترین فرد مسلمین

پیغمبر (ص) از جهاز شتر منبری بساخت

در آن فضای باز

....

دست علی (ص) گرفت و بیالای سر رساند

تا هر که بود، رهبر آینده را شناخت

آن رهبری که اوست مدار نظام دین

آن رهبری که اوست فقط مظهر خدا

آن کس که چشمه های فضیلت در او روان

آنکس که در زمین

در دوره ی زمان

شایسته تر از او نبود مرد در جهان

ص: ۶۱۸

چشمان روزگار که نسال چرخ پیر
هرگز چنین نشان فضیلت ندیده است
دستان باغبان طبیعت ز شاخ علم
هرگز گلی به جلوه ی این گل نچیده است
دامان قرنهای فراوان و بی شمار
هرگز دری به جلوه ی این در نسفته است
....

اینک غدیر، خاطره ی این شکوه را
اینک غدیر، یاد چنان روز نیک را
در یادها و خاطره ها زنده می کند
اینک غدیر، زندگی آن امام را
مانند درسهای گرانقدر و پر ثمر
تکرار می کند

با ما چو اوستاد
در راه و رسم شیوه ی آموزش صحیح
رفتار می کند.

محفوظ اصفهانی

سقاك الله ای ساقی دل پذیر
سقانی ز مینای خم غدیر
بده جامی از آن می روح بخش

کز آلودگی پاک سازم ضمیر
به بزم بهشتم برد پای کوب
اگر لطف ساقی شود دستگیر
بده جرعه ای تا که مستم کند
بصحرای پر وحشت دارو گیر
نبی (ص) چون ادا کرد حج وداع
بر او وحی شد از خدای قدیر
که بلغ رسالاتک از امر ما
تو بر خلق هستی بشیر و نذیر
جماعت فزونند ز یکصد هزار
بهمراه او از صغیر و کبیر
بخم غدیر انجمن ساختند
به امر نبی (ص) خسرو بی نظیر
پیا منبری از جهاز شتر
در آنجا نمودند بهر بشیر
بمنبر رسول خدا پا نهاد
که بینند او را کبیر و صغیر
پس از حمد خلاق جل علا
بگفتا در آن اجتماع کثیر
مرا وحی نازل شد از کردگار

که تعیین نمایم وصی و وزیر

منم آنکه از کفر و کین و نفاق

رهاندم شما را چه برنا چه پیر

رساندم بعزت هر آنکس که بود

ز کفر و ضلالت ذلیل و حقیر

کنون وقت رحلت ز دار جهان

ص: ۶۱۹

رسیده است بر من زحی خبیر

علی (ع) را سپس خواند در نزد خویش

گرفتش ببالای منبر ز زیر

بگفتا بهر کس که مولا منم

به او این علی (ع) هست مولا و میر

علی ابن عم و وصی من است

بود این علی (ع) دین حق را ظهیر

منم شهر علم و علی (ع) در مراست

بود این علی (ع) مومنانرا امیر

هر آنکس کند پیروی از علی (ع)

رود در جنان وارهد از سعیر

پس آنگاه برداشت دست دعا

بدرگاه پروردگار قدیر

که یا رب هر آنکس محب علی (ع) است

دو عالم برو باش خود مستجیر

هر آنکس بود دشمن این علی (ع)

تو خود دشمنش باش در هر مسیر

دعای نبی (ص) چون پایان رسید

شد آن عرصه چون عرصه ی دار و گیر

نمودند بیعت همه با علی (ع)

عمر گفت بخ لک یا امیر

تویی میر و سالار و مولای ما

پس از مصطفی تا بیوم العسیر

تو را چونکه «محفوظ» آید اجل

به مهر و تولای حیدر (ع) بمیر

محمد جواد باقری

بعد از منا راه صفا را عوض کند

راه نماز و حج و دعا را عوض کند

باید سه روز معتکف بر که ای شوند

اعمال حاجیان خدا را عوض کند

مبعوث می شود به دوباره پیمبری

حالا مکان غار حرا را عوض کند

اقرار بخوان صفات علی را مجال نیست

زین پس زبان مدح و ثنا را عوض کند

بسم به نام نامی حیدر شروع کرد

توحید چشم اهل ولا را عوض کند

بادست خویش دست ید الله را گرفت

پروردگار عرض و سما را عوض کند

ترسم شهادتین که به اقرار می رسد

صدها هزار واژه لا را عوض کند

خورده نگیر موحد زاهد به گفته ام

عشقش کشیده جنس خدا را عوض کند

شاعر: محمد جواد باقری

محمد جواد غفورزاده (شفق)

جلوه گر شد بار دیگر طور سینا در غدیر

ریخت از خم ولایت می به مینا در غدیر

رودها با یکدگر پیوست کم کم سیل شد

موج می زد سیل مردم مثل دریا در غدیر

هدیه جبریل بود «الیوم اکملت لکم»

وحی آمد در مبارک باد مولی در غدیر

با وجود فیض «اتممت علیکم نعمتی»

از نزول وحی غوغا بود غوغا در غدیر

بر سر دست نبی هر کس علی را دید گفت

آفتاب و ماه زیبا بود زیبا در غدیر

بر لبش گلوآژه «من کنت مولا» تا نشست

گلبن پاک ولایت شد شکوفا در غدیر

«بر که خورشید» در تاریخ نامی آشناست

شیعه جوشیده ست از آن تاریخ آنجا در غدیر

گر چه در آن لحظه شیرین کسی باور نداشت

می توان انکار دریا کرد حتی در غدیر

باغبان وحی می دانست از روز نخست

عمر کوتاهی ست در لبخند گلها در غدیر

دیده ها در حسرت یک قطره از آن چشمه ماند

این زلال معرفت خشکید آیا در غدیر؟

دل درون سینه ها در تاب و تب بود ای دریغ

کس نمی داند چه حالی داشت زهرا در غدیر

محمد علی بیابانی

زمزم نخورده ایم ولی پاک گشته ایم

قالو بلی نگفته اسیر کسی شدیم

آری به پای مقدم او خاک گشته ایم

ما را درون ظرف ولا نرم کرده اند

آنجا جدا ز هر خس و خاشاک گشته ایم

ما خاک بوده ایم و مبدل به گل شدیم

ص: ۶۲۱

با قطره های کوثر نمناک گشته ایم

با نام او خدا به گل ما دمیده است

قدریم و برتر از همه ادراک گشته ایم

با لطف حق ز عالمیان سر شدیم ما

از شیعیان حضرت حیدر شدیم ما

اول تو نوربودی و شمس الضحی شدی

با نام خویش زینت عرش خدا شدی

میخواست تا که مثل خودش در زمین نهد

تو آمدی و آینه کبریا شدی

پای تو حیف بود که روی زمین رسد

کعبه شکاف خورد و در آن پاگشا شدی

جنگیدی و خدا به تو لاسیف گفته است

یعنی که تو برای خدا لافتی شدی

بلغ رسول آمد و اکمال دین نمود

تو جانشین شدی و صبی مصطفی شدی

بعد از نبی امیر همه مؤمنین شدی

اما غریب گشتی و خانه نشین شدی

بی تو قلم به صفحه انشا نمی رود

هر قطره چکیده به دریا نمی رود

تنها فقط نه ماه و ستاره در آسمان

خورشید هم میان ثریا می رود
مجنون اگر که نام تو یک بار بشنود
با... قسم که در پی لیلا نمی رود
هر کس که نیست دردل او بغض دشمنت
نامش میان نام احبا نمی رود
احمد گرفت دست تو را آسمان و گفت
دستی به روی دست تو بالا نمی رود
این باعث قبولی امر رسالت است
مرز میان مؤمن و کافر ولایت است
«دستی که پیش خانه مولا دراز نیست
در شرع بر جنازه آنکس نماز نیست»
حتی میان جمع محبین نمی رود
هر کس که در مسیر ولایت بساز نیست
این معنی درست و ظریف ولایت است

یعنی که روی حرف ولی اعتراض نیست

هر کس که بغض دشمن مولا نداشته

جایی به غیر دوزخش او را مجاز نیست

از این طرف هم هر کسی افراط میکند

فرمود امام صادق ، او اهل راز نیست

امری که از سریر ولایت نزول کرد

باید بدون چون و چرایی قبول کرد

یادت به قلب مرده من جان شود علی

در این کویر تشنه چو باران شود علی

تنها به گوش چشم ابوفاضلت بین

عالم همه ابوذر و سلمان شود علی

عدل تو عین عدل خدا عدل محشر است

تا ذوالفقار دست تو میزان شود علی

قرآن روی نیزه صفین باطل است

تو آیتی و حرف تو قرآن شود علی

دشمن ترین دشمن تو وقت احتضار

بر محضر تو دست به دامان شود علی

وقت رکوعت آمده ام پس شمعف بده

امشب برات کرب و بلا و نجف بده

***محمد علی بیابانی**

سر زد از دوش پیمبر، ماه در شام غدیر

تا که جبرائیل او را داد پیغام غدیر

مژده داد او را ز ذات حق که با فرمان خویش

نخل هستی بار و بر آرد در ایام غدیر

دین خود را کن مکمل با ولای مرتضی

خوف تا کی باید از فرمان و اعلام غدیر

می شود مست ولای مرتضی، از خود جدا

هر که نوشد جرعه ای از باده جام غدیر

شد پیا هنگامه ای در آسمان و در زمین

تا ولایت شد علی را ثبت، هنگام غدیر

شور و شوقی شد در آن صحرای سوزان حجاز

مرغ اقبال آمد و بنشست بر بام غدیر

عشق مولا در دلم از زاد روز من نشست
بر جبینم حک بود تا مرگ خود نام غدیر

محمد علی مجاهدی

چون وجود مقدس ازلی

شاهد دلربای لم یزلی

وقت پیمان گرفتن از ذرات

با صدایی رسا و بانگ جلی

«اولست بر بکم» فرمود

پاسخ آمد از هر طرف که: بلی

تا بسنجد عیارشان، افروخت

آتشی در کمال مشتعلی

داد فرمان، روند در آتش

تا جدا گردد اصلی از بدلی

فرقه بی ز امر حق تمرد کرد

گشت مطرود حق ز پر حیلی

با شقاوت قرین و مد شد

شد پریشان ز فرط منفعلی

فرقه دیگری در آتش رفت

ز امر یزدان قادر ازلی

نادر شد بهرشان چو خلد برین

که بود این سزای خوش عملی

با سعادت قرین شد و همدم

گشت مقبول حق ز بی خللی

بهر این فرقه حق عیان فرمود

جلوات نبی و نور ولی

که منم نور احمد مختار

مهر من نیست غیر مهر علی

ناگهان شد عیان در آن وادی

نور مولا علی ز بی خللی

چون به خود آمدند، می گفتند

در حضور خدای لم یزلی

که: علی دست قادر ازلی ست

رشته ما سوا به دست علی ست

محمود اکرامی

به آتش می کشم آخر زبان سربه زیرم را

به توفان می سپارم آسمان های اسیرم را

منم من، گردبادی خسته ام، زندانی خویشم

بگیرید آی مردم دست های ناگزیرم را

تمام عمر باقی مانده اش را گریه خواهد کرد

اگر توفان بخواند خنده های دور و دیرم را

درختان گردبادی رو به خورشیدند، از آن دم

که خواندم در مسیر باد، اندوه غدیرم را

شبی اندوه تابان علی (ع) از چاه بیرون شد

ص: ۶۲۴

شبی سیراب دیدم جان سر تا پا کویرم را

محمود حبیبی کسبی

بریدم از جان و از جهان، دل؛ زدم دلم را به نام حیدر

فرو نیارم به بنده ای، سر؛ منم غلام غلام حیدر

نه بنده اش خوانم و نه یزدان، نه خالقش گویم و نه مخلوق

شکاف دیوار کعبه بنگر، بخوان خطی از مقام حیدر

رخش ندیده ست انس و جان هم، ملائک و اهل آسمان هم

که ره ندارند عرشیان هم، به محفل بار عام حیدر

طهور قرآن قرین جانش، یکایک آیات وصف شأنش

تمام نهج البلاغه سطری، ز بی کران کلام حیدر

محمد رجب زاده (راجی)

سال ده در هیجده ذی الحججه بود

کاروان حج ز حج برگشته بود

در غدیر خم چون آمد نبی

امر رب آمد به تعیین ولی

جبرئیل آن پیک رب العالمین

پرکشان از عرش آمد بر زمین

گفت خدا فرموده بلغ یا رسول

ورنه رسالت نمی باشد قبول

کرد اجرایش نبی امر خدا

گفت جمع کردند حجاج خدا
جمع گشتند از یمین و از یسار
جمع آنها شد بیش از صد هزار
بر که شد دریای مواج بشر
هر کسی می گفت چه باشد این خبر
از جهاز اشتران شد منبری
پا نهاد بر آن مقام رهبری
بر فراز منبرش چون جا گرفت
دست دامادش علی بالا گرفت
گفت هر کسی را منم مولا و دوست
ابن عم من علی مولای اوست
پیروی از او فرض است بر شما
دشمنش هرگز نبخشاید خدا
دوست دارش ای خدا دوست علی
دشمنی کن دشمنانش را ولی
شد خدا راضی ز کردار رسول
دین اسلام گشت در نزدش قبول

مهر تایید خورد بر آیین ما
گشت دشمن نا امید از دین ما
دین حق گردید کامل با امام
کرد نعمت با ولایت او تمام
هیجده ذی الحجه روز عید شد
نزد شیعه بلکه خیرالعید شد
ای غدیر ای بر که خاک حجاز
رود اقیانوس دین شد از تو باز
نور حق گردید در تو منجلی
گشت کشتیان دریایت علی
ای غدیر نام تو آوازه گرفت
با ولایت نام تو سازه گرفت
افتخار شیعه هستی ای غدیر
نام تو در قلب شیعه کرده گیر
شیعه اندر روز تو شد شادمان
سربلند با نام مولای جهان
شیعه باشد زنده با روز غدیر
ای علی جان دست عشاق بگیر
ما غدیریم تا روز ابد
یا علی گوئیم و الله و احد

راجی امیدش به احسان علی است

داروی دردش ندای یا علی است

محمد رجب زاده (راجی)

محمود شاهرخی

ای گشته ز روی صدق دمساز علی

وی گوش دل تو پر ز آواز علی

در هر شب آدینه به محراب دعا

مانند کمیل باش همراز علی

بنگر به شکوه و حشمت و جاه کمیل

شد عرش نشین کبوتر آه کمیل

خواهی که شوی زنده ز انفاس علی

در هر شب جمعه باش همراه کمیل

آمد رمضان و می دهد ماه نوید

کز مشرق آرزو گل نور دمید

هر کس که نهاد گام در راه علی

در خلوت دل به وصل دلدار رسید

با پردگیان قدس دمساز علی است

در گلشن غیب نغمه پرداز علی است

او دم ز «سلونی» زد و ارباب صفا

گفتند به حق واقف هر راز علی است

ص: ۶۲۶

ای بر تو درود و روح حق خواهی تو

درمانده رهینِ لطف و همراهی تو

از کار فروبسته گره گردد باز

شاهها به سرانگشت یدالهی تو

سرچشمه ی فیض و منبع جود علی است

از خلقت کاینات مقصود علی است

آنکس که ز درد و رنج محنت زدگان

یک لحظه به عمر خود نیاسود علی است

ما هدیه به دوست جز سروتن نکنیم

در بستر گرم، میل مردن نکنیم

ما پیرو مرتضای لشکر شکنیم

در روز دغا پشت به دشمن نکنیم

ای روی تو آئینه حسن ازلی

با امر خدا، بر همه ی خلق ولی

چون نام تو مشتق است ز اسماء الاله

شایان تو بود زین سبب نام علی

محمود شاهرخی - جذبه

آموختم فرار ز یاران به یار را

دل می کشید ناز من و درد و بار را

کاموختم کشیدن ناز نگار را

پس می کشم به وزن و قوافی خمار را

گیرم که کرد خواب رفیقان مرا کسل

گیرم که گشت باده ازین خستگی خجل

گیرم که رفت پای طرب تا کمر به گل

ناخن به زلف یار رسانم به فتح دل

مطرب اگر کلافه نوازد سه تار را

باید که تر شود ز لب من شراب خشک

باید رسد به شبنم من آفتاب خشک

دل رنجه شد ز زهد دوات و کتاب خشک

از عاشقان سلام تر از تو جواب خشک

از ما مکن دریغ لب آبدار را

شد پایمال خال و خطت آبروی چشم

از باده شد تهی و پر از خون سبوی چشم

شد صرف نحوه نگهت گفتگوی چشم

گفتی بسوز در غم من ای بروی چشم

ص: ۶۲۷

تا می درم لباس بیا کن شرار را

بازار حسن داغ نمودی برای که؟

چون جز تو نیست پس تو شدستی خدای که؟

آخر نویسم این همه عشوه برای که؟

ما بهتریم جان علی یا ملائکه؟

ما را بچسب نه ملک بال دار را

این دستپاچگی زسر اتفاق نیست

هول وصال کم زنهیب فراق نیست

شرح بسیط وصل به بسط و رواق نیست

اصلا مزار انور تو در عراق نیست

معنی کجا به کار ببندد مزار را

با قل هو الله است برابر علی مدد

یا مرتضی است شانه به شانه به یا صمد؟

هستند مرتضی و خدا هر دو معتمد

جوشانده ای ز نسخه عیسی ست این سند

گر دم کنند خون دم ذوالفقار را

ظهر است بر جهاز شتر آفتاب کن
خود را بین به صفحه آب و ثواب کن
این برکه را به عکسی از آن رخ شراب کن
از بین جمع یک دو ذبیح انتخاب کن
پر لاله کن به خون شهیدان بهار را

من لی یكونُ حسب یكون لدهر حسب
با این حساب هرچه که دل خواست کرد کسب
چسبیده است تیغ تو بر منکر نجسب
از انتهای معرکه بی زین گریزد اسب
دنبال اگر کنی سر میدان سوار را

کس نیست این چنین اسد بی بدل که تو
کس نیست این چنین همه علم و عمل که تو
کس نیست این چنین همه زهر و عسل که تو
احمد نرفت بر سر دوش تو بلکه تو
رفتی به شان احمد مکی تبار را

از خاک کشتگان تو باید سبو دمد
مست است از نیام تو عمر بن عبدود

در عهد تو رطوبت می، زد به هر بلد
خورشید مست کرد و دو دورِ اضافه زد
دادی زبس به دست پیاله مدار را

مردان طواف جز سر حیدر نمی کنند
سجده به غیر خادم قنبر نمی کنند
قومی چو ما مراوده زین در نمی کنند
خورشید و مه ملاحظه ات گر نمی کنند
بر من ببخش گردش لیل و نهار را

دانی که من نفس به چه منوال می زخم
چون مرغ نیم کشته پر و بال می زخم
هر شب به طرز وصل تو صد فال می زخم
بیمم مده ز هجر که تب خال می زخم
با زخم لب چه سان بمکم خال یار را

امشب بر آن سرم که جنون را ادب کنم
برچهره تو صبح و به روی تو شب کنم
لب لب کنان به یاد لب تاب کنم
شیرانه سر تصرف ری تا حلب کنم

وز آه خود کشم به بخارا بخار را

خونین دلان به سلطنتش بی شمار شد

این سلطه در مکاشفه تاج انار شد

راضی نشد به عرش و به دلها سوار شد

این گونه شد که حضرت پروردگار شد

سجده کنید حضرت پروردگار را

آنکه به خرج خویش مرا دار می زند

تکیه به نخل میثم تمار می زند

تنها نه اینکه جار تو عمار میزند

از بس که مستجار تو را جار می زند

خواندیم مست جار همین مستجار را

از من دلیل عشق نپرسید کز سرم

شمشیر می تراود و نشتر ز پیکرم

پیر این چنین خوش است که هستی تو در برم

فرمود: من دو سال ز ایزد جوان ترام

ص: ۶۲۹

از غیر او می‌رس زمان شکار را

از عشق چاره نیست وصال تو نوبتی ست

مردن برای عشق تو حکم حکومتی ست

آتش در آب می‌نگرم این چه حکمتی ست

رخسار آتشین تو از بسکه غیرتی ست

آینه آب می‌کند آینه دار را

زلفت سیاه گشته و شد ختم روزگار

خرما زلب بگیر و غبار از جبین یار

تا صبح سینه چاک زند مست و بی قرار

خورشید را بگو که شود زرد و داغدار

پس فاتحه بخوان و بدم روزگار را

یک دست آفتاب و دو جین ماه می خرم

یک خرقه از حراجی الله می خرم

صدها قدم غبار از این راه می خرم

از روی عمد خرقه کوتاه می خرم

باپلک جای خرقه برویم غبار را

یک دست آفتاب و هزاران دوجین بهار

یک دست ماهتاب و بهاران هزار بار

یک دست خرقه انجم پولک بر آن مزار

یک دست جام باده و یک دست زلف یار

وقت است ترکتم به سبو زلف یار را

محمد سهرابی

این همان است که در روی تو لب روی لب است

دم کشیدند همه سبزدلان در هیئت

چای سادات اگر سبز نباشد عجب است

جام من هست کنون مثل دو تا عاشق مست

چشمم از باده ی رخساره تو لب به لب است

زلف در زلف و نگه در نگهند اهل نظر

رفتن و آمدن ما به برت شب به شب است

ابرویت حامی فرمان نگاهت شده اند

قتل ما را سر کویت سبب اندر سبب است

شکر فارس چو تجار برم سوی حجاز

فارسی شعر بخوانید که یارم عرب است

خَم ابروی تو انگار خُم وارونه است

فتحه و ضمه تماما طرب اندر طرب است

بوسه از دور دهم نیست اگر پای سفر

لب ارادت برساند چو قدم بی ادب است

تاک بنشان سر قبرم که مرا روز جزا

چشم امید شفاعت به دخیل عنب است

رنگ افشاندن ما فرصت ابراز نداشت

گرچه هر دیده که عاشق شده فرصت طلب است

ذوالفقار تو دو دم دارد و عیسی یک دم

پس اولوالعزم ز شمشیر تو یک دم عقب است

طفلك اشك چو سر کرد در این تر حالی

جای آنست که من جان دهم از سر حالی

تو اگر ذوق کنی رنگ فلک میریزد

کرک و پر از همه ی خیل ملک میریزد

تو اگر سیزده ماه رجب سبزه شوی

سیزده بار ز اعداد نمک میریزد

دلم از ریخت که افتاده دلم را تو نریز

خود به خود چینی ام از رد ترک میریزد

دهنت باده "الله معی" مینوشد

لب ما ساغر "الله معک" میریزد

ذوالفقار تو در آنجا که دهد جولانی
سر چنان ریزه شن از چشم الک میریزد
من خدا خواندمت از پینه ی پیشانی تو
طرح تکفیر مرا در دل شک میریزد
ما رسیدیم و بیا ز سر شاخ بچین
میوه ها را به لب حوض دل کاخ بچین
کن گسیل از پی این سیل سپاهی گاهی
سد معبر بنما بر سر راهی گاهی
من به ایوان طلای تو محک خواهم زد
زرگری نیست کند کفتر چاهی گاهی
در مناجات تو من نیز قد افراشته ام
می دمد بر لب یک چاه گیاهی گاهی
با همه روسیهی زینت رخسار توام
می شود خوبی رخ خال سیاهی گاهی

ظالم آن نیست که سر را بزند بهر گناه

سر زند شه به گدا روی گناهی گاهی

آه من رفت نجف تا که طواف تو کند

گردبادی شود از شوق تو آهی گاهی

در محیطی که کنی سجده به خود زاعجازات

بال جبریل بدک نیست به زیراندازت

من نه آنم که ز دربار تو سر بردارم

صنما کی ز قدوم تو گهر بردارم

اعتبار تو به من رفعت دیگر داده

می توانم که کلاهی ز قمر بردارم

دزد مضمون توام دست مرا گر بزنی

دست افتاده به آن دست دگر بردارم

شهر را پر کنم از مرحمت تازه تو

مثل خاشاک جهان را چو شرر بردارم

لن ترانی چو گذاری و ترانی گویی

کوه را با همه ضعف کمر بردارم

زتو ای شرح قیامت به کجا بگریزم

نشد از روز جزا بار سفر بردارم

ذوالفقار تو در آنجا که دهد شان نزول

سر محال است که دنبال سپر بردارم

جلوه آماده ی حسنینم که تکرار کنی

آنچه با آینه کردی به دیوار کنی

محمد سهرابی

محیط قمی

گرفت عهد ز اشیا دو روز رب قدیر

یکی بروز الست و یکی به روز غدیر

گرفت عهد ز ذرات بر خدایی خویش

نخست روز و دویم روز بر خلافت میر

شه سریر ولایت علی عمرانی

که از فزونی نتوان فضایلش تقریر

نخست روز الست بر بکم فرمود

بدون واسطه بی بعثت رسول و سفیر

الست اولی بالمومنین من انفسهم

سرود روز دوم ز امر حق رسول بشیر

بلی به روز دوم یافت دین حق تکمیل

به نص آیه ی اکمال و بینات کثیر

گشای گوش حقیقت نیوش تا بر تو

ز شرح روز دوم شمه ای کنم تقریر

بحکم نص صریح و تواتر و اجماع

ثبوت یافته در نزد عالمان خبیر

که روز ثامن عشر دوم ز ذی حجه

که از الست به عید غدیر گشته شهیر

پس از فراغت اعمال حج بازپسین

رسید خواجه ی لولاک چون بخم غدیر

بدند ملتزم موکب شرف زایش

ز سرفرازان جمعی کثیر و جم غفیر

به حضرت نبوی (ص) جبریل شد نازل

به امر بار خدا ایزد سمیع و بصیر

بخواند آیه ی یا ایها الرسول بر او

که هست امر به نصب امیر خبیر گیر

مفاد آیه که اصل غرض رسالت را

بود رساندن و تبلیغ این مهم خطیر

نکرده ای تو رسالات خویش را تبلیغ

گر این رسالت ماند پیرده ی تستیر

مدار بیم ز مردم که حفظ یزدانت

نگاه دارد از شر منکران شریر

رسول اکرم (ص) ابلاغ امر یزدان را

فرود آمد در آن مقام بی تاخیر

نمود انجمنی آنچه‌ان که ماندش
ندیده است و نبیند دگر سپهر اثر
شمار خلق ز سبعین الف افزون بود
سخن کنم ز کمی در گذشتم از تکثیر
برای آنکه تمامی خلق بینندش
که کس نگوید تبلیغ را شده تقصیر
نمود منبری آماده از جهاز شتر
فراز عرشه بر آمد رسول عرش سریر
بخواند آیت تبلیغ را بصوت بلند
پس از ستایش یزدان بی شریک و نظیر
بلی پاسخ گفتند اهل انجمنش
تمام متفق القول از کبیر و صغیر
گرفت عهد از ایشان چو بر رسالت خویش
نمود آمدن جبریل را تقدیر
گرفت دست علی را بدست و کرد بلند
چنانکه در نظر ناظران نماند ستیر
بگفت هر که منش مقتدا و مولایم
علی است او را مولا علی بر اوست امیر
چنانکه هارون از بهر موسی عمران

علی مراست وصی و علی مراست وزیر

نمود از پی اتمام حجت و تبلیغ

مر این کلام فرح بخش جانفزا تقریر

سپس سرود که یا رب وال من والاه

ظهیر و ناصر او را ظهیر باش و نصیر

نخست تابع او را عزیز دار مدام

حسود و منکر او را نمای خوار و حقیر

نزول آیه ی الیوم را پس از این امر

بگفت از پی تکمیل امر حق تکبیر

سه روز کرد در آنجا وقوف و از مردم

گرفت بیعت بهر امیر خبیر گیر

زبان به بخ بخ گشود بن خطاب

برای تهنیت میر بی عدیل و نظیر

ازین قضیه برآشفت حرث بن نعمان

که بد منافق و کافر دل و خبیث و شریر

بر رسول خدا آمد و زبان بگشود

ز روی کینه ی خصمانه بر کشید نفیر

بخشم گفتم که ما را به هر چه کردی امر

بظاهر از تو شنیدیم چون نبود گزیر

کنون بگویی باشد علی پسر عم من

امیر بر همه ی خلق از صغیر و کبیر
خدای گفته چنین یا تو خویش می گویی
رسول اکرم (ص) فرمود گفته حی قدیر
سرود حرث خدایا گر این سخن صدق است
بمن فرست عذابی در آن مکن تاخیر
فرود آمد سنگی ز آسمان بسرش
ز خشم ایزد و شد رهسپار سوی سعیر
«محیط» را خط بطلان کشیده شد بگناه
بدست شوق چو کرد این حدیث را تحریر

مرتضی امیری اسفندقه

صدای کیست چنین دلپذیر می آید؟
کدام چشمه به این گرمسیر می آید؟
صدای کیست که این گونه روشن و گیر است؟
که بود و کیست که از این مسیر می آید؟
چه گفته است مگر جبرئیل با احمد؟

صدای کاتب و کلک دبیر می آید

خبر، به روشنی روز در فضا پیچید

خبر دهید: کسی دستگیر می آید!

کسی بزرگتر از آسمان و هر چه در اوست

به دستگیری طفل صغیر می آید

علی به جای محمد به انتخاب خد

خبر دهید: بشیری نذیر می آید!

کسی به سختی سوهان به سختی صخره

کسی به نرمی موج حریر می آید

کسی که مثل کسی نیست، مثل او تنهاست

کسی شبیه خودش بی نظیر می آید

خبر دهید که: دریا به چشمه خواهد ریخت

خبر دهید به یاران: غدیر می آید

به سالکان طریق شرافت و شمشیر

خبر دهید که از راه، پیر می آید

خبر دهید به یاران: دوباره از پیشه

صدای روشن یک شوزه شیر می آید

خم غدیر به دوش از کرانه ها، مردی

به آبیاری خاک کویر می آید

کسی دوباره به پای یتیم می سوزد

کسی دوباره سراغ فقیر می آید

کسی حماسه تر از این حماسه های سبک

مرتضی امیری اسفندقه

مرحوم آغاسی

یکی گوید سراپا عیب دارم

یکی گوید زبان از غیب دارم

نمی دانم که هستم هرچه هستم

قلم چون تیغ می رقصد به دستم

نه دِئِبِلِ نه فَرَزْدَقِ نه کُمِیْتِمِ

ولیکن خاک پای اهل بیتم

الا ساقی مستان ولایت

بهار بی زمستان ولایت

از آن جامی که دادی کربلا را

بنوشان این خراب مبتلا را

چنان مستم کن از یکتا پرستی

که از آهم بسوزد ملک هستی

هزاران راز را در من نهفتی

ولی در گوش من اینگونه گفתי

زاحمد تا احد یک میم فرق است

جهانی اندرین یک میم غرق است

یقینا میم احمد میم مستیست

که سرمست از جمالش چشم هستیست

ز احمد هر دو عالم آبرو یافت

دمی خندید و هستی رنگ و بو یافت

ص: ۶۳۵

اگر احمد نبود آدم کجا بود

خدا را آیه ای محکم کجا بود

چه می پرسند کین احمد کدام است

که ذکرش لذت شرب مدام است

همان احمد که آوازش بهار است

دلیل خلقت لیل النهار است

همان احمد که فرزند خلیل است

قیام بت شکن هارادلیل است

همان احمد که ستار العیوب است

دلیل راه و علماً الغیوب است

همان احمد که جامش جام وحی است

به دستش ذوالفقار امر و نهی است

همان احمد که ختم الانبیاء شد

جناب کُنتُ کنتراً مخفياً شد

همان اوّل که اینجا آخر آمد

همان باطن که برما ظاهر آمد

همان احمد که سرمستان سرمد

بخوانندش ابوالقاسم محمّد

محمد میم و حاء و میم و دال است

تدارک بخش عدل و اعتدال است

محمد رحمه للعالمين است

شرافت بخش صد روح الامين است

محمد پاك و شفاف و زلال است

که مرآت جمال ذوالجلال است

محمد تا نبوت را برانگیخت

ولایت را به کام شیعیان ریخت

ولایت باد؟ غیب و شهود است

کلید مخزن سرّ وجود است

محمد با علی روز اخوت

ولایت را گره زد بر نبوت

محمد را علی آینه دار است

نخستین جلوه اش در ذوالفقار است

به جز دست علی مشکل گشا کیست

کلید کُنْتُ کُنْزاً مخفیا کیست

کسی دیگر توانایی ندارد

که زخم شیعه را مرهم گذارد

غدیر ای باده گردان ولایت

رسولان الهی مبتلایت

ندا آمد ز محراب سماوات

به گوش گوشه گیران خرابات

رسولی کز غدیر خم ننوشد

ردای سبز بعثت را نپوشد

تمام انبیاء ساغر گرفتند

شراب از ساقی کوثر گرفتند

علی ساقی رندان بلاکش

بده جامی که می سوزم در آتش

مرا آیین؟ صدق و صفا کن

ص: ۶۳۶

تجلی گاه نور مصطفی کن

مرحوم آغاسی

مصطفی باد کوبه ای هزاه ای (امید)

علی نه فاتح خیبر، که فاتح دلهاست

مرا غدیر نه برکه، که خم جوشان است

علی نه ساقی کوثر، که کوثر عظماست

مرا غدیر نه یک برگ سرد تاریخ است

علی نه شافع محشر، که محشر کبراست

مرا غدیر حریم وصال محبوب است

علی نه همسر زهرا که کیمیای ولاست

مرا غدیر بود پایگاه دانش و دین

علی نه کاتب قرآن که آیت عظماست

مرا غدیر نه یک واژه در دل تاریخ

که جان پناه همه رهروان راه خداست

مرا غدیر نه یک روز اختلاف افکن

که همچو چشمه ی مبعث زلال وحدت زاست

مرا غدیر ندای بلند آزادی است

علی نه حامی بوذر که روح صدق و صفاست

مرا علی نبود خلقتی خدا گونه

چو غالیان نسرایم که مالک دو سراست

اگر نه عالم و عادل مرا نمی شاید
ستایمش که علی عالی و علی اعلاست
بخوان ز سوره انعام علت درجات
علی ز علم و عمل بر جهانیان مولاست
مگو که مولد او کعبه شد که می گویم
به هر مکان که علی هست کعبه خود آنجاست
هر آن که دم زند از عشق آن ولی والا
علی صفت اگرش نیست، کار غرق خطاست
بخوان تو نامه مولا به مالک اشتر
که طرز فکر علی از خطوط آن پیداست
بین که در دل آن رادمرد بی همتا
به یاد قسط و عدالت چه محشری بر پاست
بکوش رنگ علی گیری و صفات علی
هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست
به سالروز امامت به جشن عید غدیر
که اشک شوق به چشمان عاشقان پیداست

گل (امید) به لب‌ها نشاندم و گفتم

خوشا دلی که در آن مهر مهر میر ولاست

*** مصطفی باد کوبه ای هزاوه ای (امید) ***

مصطفی محدثی خراسانی

ملتهب در کنار یک بر که

روح تاریخ پیر منتظر است

دست خورشید تا نهد در دست

آسمان در غدیر منتظر است

بر سر آسمانی آن ظهر

آیه های شکوه نازل شد

مژده دادند آیه های شکوه

دین احمد تمام و کامل شد

ملک الشعراى بهار

شماره ۱

گر نظر در آینه ، یک ره بر آن منظر کند ----- آفرینهباید آن فرزند بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای ----- خودیقین می دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رخسار مه از مشک سیه چنبر نکرد ----- او به رخسار مه از مشک سیه چنبر کند

کس قمر را همنشین با نافه اذفر ندید ----- او قمر را همنشین با نافه اذفر کند

گر گشاید یک گره از آن دو زلف عنبرین ----- یک جهان آراسته از مشک و از عنبر کند

غم برد از دل تو گویی تا همی خواهد چو من ----- هرزمان مدح و ثنای خواجه قنبر کند

آن که اندر نیمشب بر جای پیغمبر بخفت ----- تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند
جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت ----- آن که عقل خویش را بر خویشتن داور کند
داورش خواند ولی ، و احمدش خواند وصی ----- هم وصایت هم ولایت ز احمد و داور کند
در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص) ----- تا علی را او ولی بر مهتر و کهنتر کند

ص: ۶۳۸

تا رساند بر خلائق مصطفی امر خدای ----- از جهازاشتران از بهر خود منبر کند
گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و نبی ----- خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند
گوید: آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست ----- زینهار از طاعت او گر کسی سر در کند
جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام (۴) ----- بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کر کند
بوالحسن فرزند موسی آن که خاک در گهش ----- مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند
حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان ----- حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند

شماره ۲

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن
در سرادق لاهوت کوس لا و الا زن
در ترانه معنی دم ز سر مولا زن
وانگه از غدیر خم باده ی تولا زن
تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی
در خم غدیر امروز باده ای بجوش آمد
کز صفای او روشن جان باده نوش آمد
و ان مبشر رحمت باز در خروش آمد
کان صنم که از عشاق برده عقل و هوش آمد
با هیولی ۱۲۰ توحید در لباس انسانی
حیدر احد منظر احمد (ص) علی (ع) سیما
آن حبیب و صد معراج آن کلیم صد موسی
در جمال او ظاهر سر علم الاسماء

بزم قرب را محرم راز غیب را دانا
ملک قدس را سلطان، قصر صدق را بانی
خاتم وفا را لعل، لعل راستی را کان
قلم صفا را فلک، فلک صدق را سکان
اوست قطبی از اقطاب اوست رکنی از ارکان
ممکن است بی ایجاب واجبی است بی امکان
ثانی است بی اول، اولی است بی ثانی

ص: ۶۳۹

در غدیر خم یزدان گفت مر پیمبر را
کز پی کمال دین شو پذیره حیدر را
پس پیمبر اندر دشت بر نهاد منبر را
برد بر سر منبر حیدر ملک فر را
شد جهان دل روشن زان دو شمس نورانی
گفت بشنوید ای قوم قول حقتعالی را
هم بجان بیاویزید گوهر تولا را
پوزش آورید از جان این ستوده مولا را
این وصی بر حق را این ولی والا را
با رضای او کوشید در رضای یزدانی
اوست کز خم لاهوت نشاه صفا دارد
در خریطه ی ۱۲۱ تجرید گوهر وفا دارد
در جبین جان پاک نور کبریا دارد
در تجلی ادراک جلوه ی خدا دارد
در رخس بود روشن رازهای رحمانی
کی رسد بمدح او وهم مرد دانشمند
کی توان بوصف او دم زدن ز چون و چند
به که عجز مدح آرم از پدر سوی فرزند
حجت صمد مظهر آیت احد پیوند
شبل حیدر کرار خسرو خراسانی

پور موسی جعفر آیه الله اعظم

آنکه هست از انفاسش زنده عیسی مریم

در تحقق ذاتش گشته خلقت عالم

آفتاب کز رفعت بر فلک زند پرچم

می کند بدرگاهش صبح و شام دربانی

عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را

جان و دل چسان گویند مدحت و ثنایش را

گر رضای حق جوئی رو بجو رضایش را

هر که در دل افرازد رایت ولایش را

شماره ۳

گر نظر در آینه یکره بر آن منظر کند

آفرین ها باید آن فرزندی بر مادر کند

گر دگر بار این چنین بیرون شود آن دلربای

خود یقین می دان که اوضاع جهان دیگر کند

کس به رخسار مه از مشک سیه چنبر نکرد

ص: ۶۴۰

او به رخسار مه از مشک سیه چنبر کند
کس قمر را همنشین با نافه ی اذفر ندید
او قمر را همنشین با نافه ی اذفر کند
گر گشاید یک گره از آن دو زلف عنبرین
یک جهان آراسته از مشک و از عنبر کند
غم برد از دل تو گویی تا همی خواهد چو من
هر زمان مدح و ثنای خواجه ی قنبر کند
آنکه اندر نیمه شب بر جای پیغمبر بخفت
تا تن خود را به تیر کید خصم اسپر کند
جز صفات داوری در وی نیابد یک صفت
آنکه عقل خویش را بر خویشتن داور کند
در غدیر خم خطاب آمد ز حق بر مصطفی (ص)
تا علی (ع) را او ولی بر مهتر و کهتر کند
تا رساند بر خلائق مصطفی امر خدای
از جهاز اشتران، از بهر خود منبر کند
گرد آیند از قبایل اندر آن دشت و، نبی (ص)
خطبه بر منبر پی امر خلافت سر کند
جشن فیروز وی است امروز کز کاخ امام
بانگ کوس و تهنیت گوش فلک را کر کند
بوالحسن (ع) فرزند موسی (ع) آنکه خاک در گهش

مرده را مانند عیسی روح در پیکر کند
حکم فرمایند اگر خاقان و قیصر در جهان
حاجب او حکم بر خاقان و بر قیصر کند

منشی کاشانی

فرخ و فرخنده باد، عید سعید غدیر
که باشد از حد فزون، مبارک و دلپذیر
به امر یزدان پاک، به حکم حی قدیر
نبی به روزی چنین، ساخت علی را امیر
به جمله ی مومنین، به زمره ی مومنات
چونکه به خم غدیر، کرد پیمبر نزول
گرد قدومش کشید، فلک به چشم قبول
از احد لم یزل، وز صمد لا یزول

ص: ۶۴۱

حضرت جبریل شد، رسول، نزد رسول
نخست از حق رساند بدو سلام و صلوات
پس از سلام و صلوات، باز رساند این پیام
که ای امام امم، که ای رسول انام
«بلغ ما انزل الیک» بر خاص و عام
و گرنه بنموده ای رسالتی ناتمام
که حق نگهدار توست از همه ی حادثات
ای شه عالی نسب، وی مه والا جناب
ز ایزد آورده ام، چنین به سویت خطاب
که در بر مرد و زن، به محضر شیخ و شاب
خیز و علی را نمای، ز خویش نایب مناب
که بسته بر دست اوست گشایش مشکلات
علی بود آنکه هست دین خدا را نصیر
علی بود آنکه هست بهر تو یار و ظهیر
ندارد از ممکنات هیچ شبیه و نظیر
نیست به احکام دین پس از تو چون او خبیر
از همه داناتر است بر سنن و واجبات
علی است کز بعد تو اشرف و اولاستی
بر همه ی کاینات ولی والاستی
آنکه به توحید و شرک فزودی و کاستی

کین وی و مهر او در همه اشیاستی

هذا ملح اجاج، هذا عذب فرات

همین علی بود و بس که مر ترا یار بود

به روز رزم و نبرد یار و مددکار بود

به کار دینش مدام کوشش بسیار بود

قاتل کفار گشت قانع فجار بود

به خاک خواری فکند تن از طغات و عصات

گرفت ختم رسل دست علی را به دست

چنانکه مشهور شد بر همه بالا و پست

گفت به صوت جلی آن شه یزدان پرست

علی است از بعد من امیر بر هر که هست

علی است نعم الامیر علی است خیر الولات

محب او را حبیب داور و دادار باد

ص: ۶۴۲

عدوی او را عدو ایزد قهار باد
یاور او را خدای، یار و مددکار باد
خاذل او نزد حق در دو جهان خار باد
هست گر از مسلمین یا بود از مسلمات
رسول اکرم چو کرد مثال حق امثال
خطاب عزت رسید از سبحات جلال
که دین اسلام یافت اینک حد کمال
نعمت من شد تمام به مسلمین بالأمال
از این عمل راضی است ذات جمیل الصفات
ای ملک ملک دین علی عالی مقام
که حق ترا ساخته وصی خیر الانام
منطق «منشی» کند، مدح تو هر صبح و شام
به چشم لطف و کرم بر او نظر کن مدام
که هست باری گران او را از سیئات
جهان بود تا به جای، باد بجا نام تو
توسن ایام باد، تا به ابد رام تو
کوس ولایت زنند، بر زبر بام تو
باد به دلخواه تو، صبح تو و شام تو

مهدی رحیمی

دستی به هوا رفت و دو پیمانہ به هم خورد

در لحظه «می» نظم دو تا شانه به هم خورد

دستور رسید از ته مجلس به تسلسل

پیمانہ «می» تا سر میخانه به هم خورد

دستی به هوا رفت و به تایید همان دست

دست همه قوم صمیمانه به هم خورد

«لبیک علی» قطره باران به زمین ریخت

«لبیک علی» نور و تن دانه به هم خورد

یک روز گذشت و شب مستی به سر آمد

یعنی سر سنگ و سر دیوانه به هم خورد

پس باده پرید از سر مستان و پس از آن

بادی نوزید و در یک خانه به هم خورد

موسوی گرمارودی

ص: ۶۴۳

گل همیشه بهارم، بین خزان باقی است
خراش صاعقه بر چهر آسمان باقی است
حدیث سیلی توفان به چهره ی گل سرخ
هنوز بر دهن یاس و ارغوان باقی است
ز ابر فتنه تگرگی که ریخت بر سر ما
هزار غنچه ی پرپر به بوستان باقی است
نشان مرگ و بلا بود در کویر سکوت
غریو رعد که در گوش هر کران باقی است
شکست کشتی امن از شقاوت توفان
به روی آب فقط دست بادبان باقی است
هزار سال گذشت و ز تازیانه ی برق
شیار زخم بر اندام ناروان باقی است
پرندگان بهاری ز باغ کوچیدند
به روی شاخه نشانی ز آشیان باقی است
امید رویش گل را خزان ربود ز باغ
امید رجعت سرسبز باغبان باقی است
گل همیشه بهارم غدیر آمده است
شراب کهنه ی ما در خم جهان باقی است
خدای گفت که «اکملت دینکم» آنک
نوای گرم نبی در رگ زمان باقی است

قسم به خون گل سرخ در بهار و خزان
ولایت علی و آل، جاودان باقی است
گل همیشه بهارم بیا که آیه ی عشق
به نام پاک تو در ذهن مردمان باقی است

میروکیلی

ز بتدای خلقت کون و مکان
تا نفیر صور در آخر زمان
من علی عالیم اعلیستم
درد مظلومان عالم کاستم
من پناه و حامی پیغمبرم
شیر کرارم به میدان حیدرم
مونس مظلومم و ظالم ستیز
در رسای عدل کردم رستخیز
مخزن الاسرار و آل احمدم
واقف سر مگوی سرمدم
آیه تطهیر صدق پاکیم
استناد فطرت افلاکیم
شیر روز و زاهد شب ها علی

نور حق در روی او شد منجلی

در شجاعت در تمام این فلک

شد مثال عرشی و حور و ملک

گفت جبریل امین با مصطفی

لافتی الا علی مرتضی

نیست شمشیری مثال ذوالفقار

رادمردی نیست چون او با وقار

کرده تعلیم نبی حق این صواب

یا علی گو باش گاه اضطرار

هم غیاث المستغینی علی

هم تویی بر پیروان حق ولی

و حی آمد سوی ختم المرسلین

در غدیر خم بگو با مسلمین

فاش کن اینکه وصی تو علی است

بعد تو بر پیروانت او ولی است

گر نگویی اینکه گفتیمت تمام

ناتمام است این رسالت ناتمام

گفت پیغمبر به اصحابش چنین

باز گردانید اینجا مسلمین

از جهاز اشتران منبر کنید

گوش بر فرمان پیغمبر کنید
از یسار و از یمین خلق آمدند
گرد پیغمبر لبالب آمدند
گفت با امت که وحی آمد کنون
تا شود آرام دریای جنون
داده فرمانم که واویلا کنم
خلق را مجنون و را مولی کنم
بر خم عشق علی ساقی شوم
می برافشانم پی باقی شوم
روزگار عمر طی شد با علی
بهتر از او هیچکس نبود ولی
دست مولا بود در دست نبی
بود پیغمبر چو سرمست علی
گفت احمد بشنوید این امر هوست
هر که را مولاستم مولاش اوست
وہ کہ کامل شد کنون دین شما
شد تمام انعام آئین شما
یا غیاث المستغین یا علی
ضامن عدلی و والی الولی

السلام ای غدیر! مهبط عشق!

مقصد دولت مسلط عشق!

ص: ۶۴۵

السلام ای غدیر! مقصد یار!

وی گل افشان ز موج موج بهار!

چه بهاری تورا است؟ کز خُم تو

مست عشقیم در تلاطم تو؟

تشنگان ولایتیم همه

عطش بی نهایتیم همه

لب خشکم ارگ ترک خورده ست

غیرتم بارها محک خورده ست

قصه اهل کوفه بودن چیست؟

مست آب و علوفه بودن چیست؟

لب، اگر تر کند علی (ع)، تیغیم

حنجر عارفانه تبلیغیم

از ولایت هر آن که دم نزنند

نفس از بام صبحدم نزنند

عشق را وقت استماع رسید

وحی در «حجه الوداع» رسید

ما علی (ع) را گرفته ایم هنوز

تا نبی (ص) را چو خویش، گم نکنیم

از سبو می زدیم تا دیگر

جام را در شراب خُم نکنیم

ورنه «مروان»، «معاویه»، «هارون»
همگی از نبی (ص) سخن گویند
من، ولی، دستِ آن کسان بوسم
کز نبی (ص) زینبی (س) سخن گویند
غیر آل علی (ع) که می داند؟
دین احمد، به تیغ، پابرجاست
حقُّ بدعتِ گذار، شمشیر است
جایِ احساس و عشق، دیگر جاست
«ابن ملجم» نکشت، مولا را
مرگ، طاقت نداشت پیش علی (ع)
همه گفتند: امام را کشتند
لیک زنده است تا همیشه علی (ع)
لفظ بر لفظ، من نمی بافم
هر طرف بنگرم، علی (ع) بینم
نه در آن کوچه یا در این خانه
هر کجا بگذرم، علی (ع) بینم
اوست نوری زلامکان و زمان
که جهان در شعاع هاش، گم است
گر به دنبال دیدن اوئی
عکسش افتاده در «غدیر خُ» است

شیعه، سنی ترین مذهب هاست

زان که سنت، ملاک هر شیعه ست

زین سبب هر که اهل سنت شد

دم ز حیدر زند، اگر شیعه ست

سنی و شیعه را اگر فرقی ست

اندک است آن چنان که دشنه و تیغ

هر دو در قلب خصم، خواهد شد

ص: ۶۴۶

تا که خورشید، سرزند زستیغ
آفتاب، آفتابِ اسلام است
بر سرِ ی، سرِ حسین (ع) بین
دین، به تیغ دو تیغه، مدیون است
«خبر» و «خندق» و «حنین» بین
ذوالفقارِ ستیز! مولا
کوفیانه را به قعرِ گور فرست
جوشِ رجاله هاست از شش سو
سیصد و سیزده غیور فرست
همرهانم! برادران! دیری ست
دشمنان، در کمین ما هستند
نه به دنبال، شوکت مایند
در پی مسخ دین ما هستند
بین ما، تا شکاف اندازند
فرقه ها ساختند، بیهوده
اشتراکات را نهان کردند
چون چراغی که می زند دوده
روشنایی بجو، که تاریکی
تیه گمراهی است باور کن
مصطفی، آن که ماه کامل ماست

هم ستاره علی ست، آری چون،

علی (ع) آینه خداوند است

عشق از او، انعکاس می یابد

نور، بر گرد قامتش پیچد

ماه من، ناشناس می تابد

یاد کن خلوت فقیران را

در شبِ سرِ یثرب و کوفه

گریه ها، گریه های مولاوار

رازها، رازهای مکشوفه

پرده برداشت حیدر از اسرار

هرچه بود و نبود، با من گفت

غصه ها را و زخم ها را سرخ

دردها را کبود، با من گفت

بعد از آن صحبت غریبانه

اسمان را بنفش، می بنیم

آخرین مرد، خواهد آمد و من

آسب و تیغ و درفش، می بینم

آخرین مرد، آخرین امید

آخرین حامی ولایت حق

آخرین گردبادِ نورانی

ناصر شعار ابوذری

گفت برخیز که از یار سفیر آمده است

به چراغانی صحرای غدیر آمده است

موج یک حادثه در جان غدیر است امروز

و علی چهره تابان غدیر است امروز

بیعت شیشه ای و آهن پیمان شکنی

داد از بیعت آبستن پیمان شکنی!

پس از آن بیعت پر شور علی تنها ماند

و وصایای نبی در دل صحرا جا ماند

موج آن حادثه در جان غدیر است هنوز

و علی چهره تابان غدیر است هنوز

ناظم زاده کرمانی:

شب غدیر، شب قدر عارفان را

شب قدر است شب عید غدیر

بلکه قدر است از این عید مبارک تعبیر

کرده تقدیر بدینسان چو خداوند قدیر

ای علی، ای که تویی بر همه خلق امیر

بهترین شاهد این قصه بود خم غدیر

کرد تقدیر چنین لطف خداوند قدیر

فرصت شیرازی:

نوش از خم غدیر

این خم نه خم عصیر باشد

این خم، خم غدیر باشد

از خم غدیر می کنم نوش

تا چون خم بر آورم جوش

نجومی خراسانی

ای عید سعید من وای طالع فیروز

از خم غدیر آر مرا باده ی غم سوز

کامروز جهان طعنه زند بر دم نوروز

آنچه‌ره چون عید بر افروز و بیفروز

کاین عید بود بر همه اعیاد مظفر

فصل دی و سرمست ز صهبای غدیرم

از عالم لاهوت رسیده است صفرم

سرمست از آن پیک دل آرای بشیرم

من دلخوش از آن منبر اقطاب بعیرم

کش دست خدا بود ورا در برو بر سر

ایساقی منان ره عشق هلاقم

امروز بده باده ی سرشار از آن خم

کامد سوی سرخیل حریفان به ترنم

الیوم لکم دینکم اتممت علیکم

راضی است از این مستی و مستان همه داور

جبریل ابا خیل ملک سوی زمین شد

آوازه ی طوبی لک تا عرش برین شد

دست همه با دست خدا چونکه قرین شد

احباب بوجد و شعف، اعداش غمین شد

سر ملک و سجده ی آدم شده ظاهر

از کن فیکون مقصد و مقصود علی (ع) بود

بر خلق و خدا عابد و معبود علی (ع) بود

در کون و مکان ساجد و مسجود علی (ع) بود

در سر و علن شاهد و مشهود علی (ع) بود

هم طالع و هم مطلع و هم ظاهر و مظهر

آنانکه بجز سوی علی (ع) راه بپویند

غیر از خزف از بحر کرم هیچ نجویند

آنها که بجز حب علی (ع) هیچ نگویند

مانند خلیل از همه جا دست بشویند

بی باک بر آرند قدم جانب آذر

آدم شدی ار پاک و مصفا ز جرایم

آتش بخلیل الله اگر شد همه سالم

ایوب اگر یافته صحت ز مآلم

الیاس و خضر گشتند سیار عوالم

بودی همه را نام علی (ع) هادی و رهبر

من خوف ز اعدای بد اندیش ندارم

با لطف تو باکی ز کم و بیش ندارم

جز مهر و محبت بدل خویش ندارم

از جنت و دوزخ غم و تشویش ندارم

حب علیم مایه بود اول و آخر

شاهان نظری کن به «نجومی» ز تلطف

بازش برسان در نجف از مهر و تعطف

خواهم که کنم از حرمت درك تشرف

گر بار دهی نیست مرا هیچ تاسف

منمای مرا محروم زین فیض سراسر

نصرالله مردانی

قسم به جان تو ای عشق ای تمامی هست

که هست هستی ما از خم غدیر تو مست

در آن خجسته غدیر تو دید دشمن و دوست

که آفتاب برد آفتاب بر سر دست

نشان از گوهر آدم نداشت هر که نبود

به خمسرای ولایت خراب و باده پرست

به باغ خانه تو کوثری بهشتی بود

که بر ولای تو دل بسته بود صبح الست

در آن میانه که مستی کمال هستی بود
به دور سرمدی ات هر که مست شد پیوست
بساط دوزخیان زمین ز خشم تو سوخت
چو در سپاه ستم برق ذوالفقار تو جست
هنوز اشک تو بر گونه زمان جاری ست
ز بس که آه یتیمان، دل کریم تو خست
ز حجم غربت تو می گریست در خود چاه
از آن به چشمه چشمش همیشه آبی هست
هنوز کوفه کند مویه از غریبی تو
زمانه از غم تنهایی ات به گریه نشست
دمی که خون تو محراب مهر رنگین کرد
دل تمامی آینه ها ز غصه شکست

هادی جانفدا

باید به همان سال دهم برگردیم
با بیعت در غدیر خم برگردیم
تا سوز عطش نکشته ما را باید
تا برکه ی اکملت لکم برگردیم

**

هرجا که غدیر رفته باران رفته
جنگل به کویر و کوهساران رفته

هر جا که امام هست در مکتب او

حیوان هم اگر آمده انسان رفته

**

این بغض هنوز سر به شورش دارد

این چشم هزار چشمه جوشش دارد

این زخم هزارو چارصد ساله ما

اندازه زخم تازه سوزش دارد

**

بر جای بماند از تو یک رد کافیت

از عشق نشانه ای در این حد کافیت

درک تو فقط حد رسول الله است

یک شیعه اگر تو را بفهمد کافیت

**

دور و بر نور را که خلوت دیدند

انکار تو را چقدر راحت دیدند

این کوردلان تو را ندیدند اگر

یک عمر فقط از تو کرامت دیدند

**

از تو اثری شگرف مخفی مانده

آئین تو پشت حرف مخفی مانده

برگرد به تیغ حنجرم را بتکان

ص: ۶۵۰

آهنگ تو زیر برف مخفی مانده

**

چشمی که به یک اشاره برمیخیزد

با دیدن یک ستاره برمیخیزد

شب را به نگاه خیره سنجاق نکن

خورشید تو هم دوباره برمیخیزد

**

توصیف تو حال دیگری میخواید

نیروی خیال دیگری میخواید

محدوده واژه ها برای تنگ است

این شعر مجال دیگری میخواید

هادی جانفدا

هاشم طوسی (مسلم)

هرکس که به سودای علی سر دارد

آخر به چه کس نیاز دیگر دارد

جای عجیبی نیست به استقبالش

دیوار دل کعبه ترک بر دارد

در خلوت خود سه روز مهمانش کرد

از شدت عشقی که به حیدر دارد

بر روی لبش معجزه ی قرآن و

گلبوسه ز لبهای پیمبر دارد
فرمود حلال زاده باشد بی شک
هر کس به ولایت تو باور دارد
با دشمن او بگو رهایم سازد
دست از سر و احوال دلم بر دارد
ای اهل سقیفه بارتان بر دارید
من حیدریم سر به سرم نگذارید
عرش و ملکوت وسعت خوان شماست
خورشید تلالوئی ز چشمان شماست
دلتنگ صدایتان شده جبرائیل
وابستگی اش به صوت قرآن شماست
من هم ز قبیله ی اصیلی هستم
کز صبح غدیر خم مسلمان شماست
اوجی بدهید این زمین خورده ی تان
محتاج به پینه های دستان شماست
بابا... دل من مثل یتیم کوفه
در حسرت یک تکه ای از نان شماست
نعلین و لباس وصله دارت آقا
از روی تواضع فراوان شماست
ای همدم نا شناس نخلستانها

ای غربت محض!!! مرد مردستانها

ای رزق زمین و آسمان از کرمت

عیسی شده احیا ز مسیحای دمت

آنقدر که چشمهای تو خونگرمند

گشتم بخدا شهید ابروی خمت

ص: ۶۵۱

با یک نگهت پر از اجابت کردی
هر کس که دعا کرد به زیر علمت
ای صاحب ذولفقار با هر ضربه
صد کشته فتاد پای تیغ دو دمت
از لطف تو بود (مسلمت) شاعر شد
ای خلقت آفرینش از لطف کمت
بر روی لب تمام ایرانیها
این بیت شده اذن دخول حرمت
مرغ دل من چه خوش هوایی دارد
ایوان نجف عجب صفایی دارد
ای راه سعادت ای امیر دلخواه
ای بر همه ی علوم عالم آگاه
تنها تو به اندازه ی زهرا بودی
زین رو شده ای برای بانو همراه
در بدرقه ات همیشه زهرا می گفت
لا حول ولا قوه الا بالله
رو بند بزن که چشم زخمت نزنند
تا آمدنت نشسته ام چشم به راه
ای فاتح خیبر و حنین و خندق
پشت تو شکسته از بلایی جانکاه

احساس غریبی ممکن امشب با ما
ای خانه نشین بگو چه گفتی با چاه
وقتی که لحد به روی زهرا می چید
تشیع جنازه ی خودش را می دید
هاشم طوسی (مسلم)

واله افشار-عربی

أنا من أين و من أين الثناء
إنما القيت دلوى فى الدلاء
هو والعالم ماه و رحى
هو والمبدء شمس وضيا
هو والواجب نور و قمر
حُبه اضمر فى مضمارى
حطّه عتّى غداً اوزارى
قدره الله قضاء الجارى
أذن الله و عين البارى
يا له صاحب سمع و بصر
هو عبد الله قوم عبوده
واخو الهادى اناس جحدوه
نور الانوار اردوا يطفوه
جنس الاجناس على و بنوه

نوع الانواع الى حادى عشر

ايها الناصب ياخذ جدلاً

حقّ الظن واحسن عملا

فى البرايا ليس منه بدلا

يضرب الله بشىء مثلاً

ص: ٦٥٢

معه الله كنار و حجر

عالم الغيب و علامّ اما

كان في الاعلام علماً علماً

خيره الاكوان ارضاً و سما

عله الكون فلولا له لما

كان للعالم عين و أثر

مستسر السرّ لا يحمله

ملك و الخلق لا يكفله

لم اقل آدم ما ينسله

وله ابداع ما تعقله

من عقول و نفوس و صور

ودّه حسبك كشافاً للغموم

ما به اختصّ محال للعموم

قالع الباب و ابواب العلوم

فلك في فلک فيه نجوم

صدف في صدف فيه دُرر

علم الله و إنّى معلن

معه الحق و قلبي موقن

قل لمن شاء الهدى فليؤمن

مظهر الواجب يا للممكن

صوره الجاعل يا للمظهر

حجه الرحمان نفس المصطفى

ما راى من ذنب إلا و عفى

ما اتى عهد إلا و وفى

ما رمى رمية إلا و كفى

ما غزا غزوه إلا و ظفر

نجم افضاله فى الآفاق لاح

واله والآل ان شئت النجاح

ذكر القابه للروح راح

اسد الله اذا جال و صاح

ابوالايتام اذا جاد وبر

من تولاه و ذو قلب سليم

لا يخاف قط من حرّ الحجيم

هو للجنه و النار قسيم

حبه مبدء خلد و نعيم

بغضه مبدء نار و سقر

...و ابوالاطهار من يقشفه

السن ما كذبت توصفه

هو فى الجلباب ما يكشفه

كل من مات و لم يعرفه

موتہ موت حمار و بقر

جاحدوا فضله فى النكر طغوا

عدلوا عن نهج حق وبغوا

ليس ينفعهم وان دهرأ بكوا

خصمه ابغضه الله ولو

حمد الله واثنى وشكر

... كلمه الله تعالى العليا

قاصم الكفر مييد الاعداء

بالنبى كان له الاستعلاء

من له صاحبه كالزهراء

وسليل كشيير و شبر

مطلع النور و مصباح الظلم

ضوء مشكوه الهدى هادى الامم

عالم اللوح بما يجرى القلم

عنه ديوان علوم وحكم

ص: ٦٥٣

فيه طومار عظام و عبر

سمح في دارها اصل الكرم

بالسحا ماحى اسم الحاتم

فضله شاع ببذل الخاتم

بو تراب و كنوز العالمم

عنده نحو سفال و مدر

دع دعاه الغى و اطلب و رشداً

اعتصم بالحبل و اترك حسداً

وانصر الحق لساناً و يداً

ايها الخصم تذكر و سندا

متنه صح بنص و خبر

ابشروا يا قوم بالنار السعير

ما لكم من شافع او من نصير

كيف انكرتم ألتستم بخبير

اذا اتى احمد في خم غدير

بعلي و على الرحل نبر

بالملا من نفسه أدناه

آخذاً ساعده علاه

امره المستور قد اجلاه

قال من كنت أنا مولاه

فعلِيّ له مولا و مفر

مع أنّ الله باليمن جدير

ولما شاء ففَعَال قدير

ارسل الرسل على الناس نذير

قبل تعيين وصيّ و وزير

هل ترى مات نبي و هجر

من فتوحاته حصن بقموص

هربت منه الكماه كاللصوص

ناطق في بطشه خير النصوص

من اتى فيه نصوص بخصوص

هل باجماع.....ينكر

هتّوه ببخٍ بخٍ في العلن

بمحل قد حباه ذوالمنن

جاء هذا في الصحاح والسنن

آيه الله وهل يجحد من

خصّبه الله بآيٍ و سور

خاب من خان علياً واهان

و به يسلك نحو الرضوان

إنّهُ اتضح الامر و بان

ودّه اوجب ما في القرآن

اوجب الله علينا وامر

«واله» المادح الله حماه

و وفيه الحظ في نيل مناه

كل من عاداه لا يرضى لقاه

مدعى حبّ على وعداه

مثل من انكر حقاً واقر

منكر المولى اذا فات و مرّ

في الجزا سيان صلى ام فجر

ويل من أخزّه بعد أخر

ها على بشر كيف بشر

ربّه فيه تجلى و ظهر

وحيد قاسمی

شماره ۱

در ظهر غدیر تا که موسای نبی

ص: ۶۵۴

بوسه به رخ منور هارون زد

چشمان حسودان و بخیلان عرب

از شدت غم، از حدقه بیرون زد

از مشرق دست های پر مهر نبی

خورشید ولایت و امامت تابید

با شوق ملائک همه فریاد زدند

« تا کور شود هر آن که نتواند دید »

فرمود نبی به امر معبود ودود

بر امت من علی امام است امام

این مژده ی من به شیعیانش، دوزخ

بر شیعه ی مرتضی حرام است حرام

گُل کرد سپیده ی تبسم به لبش

نازل شد « اکملت لکم » تا آیه ی

فرمود: خوشا به حالتان ای مردم

با حب علی دین شما کامل شد

فرمود خدا ولایت حیدر را

بر آدم و نسل بعد او واجب کرد

در روز ازل کلید فردوسش را

تقدیم علی بن ابی طالب کرد

فرمود: برادرم علی محرم ماست

از عالم غیب مثل من آگاه است
قرآن چه قدر مدح و ثنایش را گفت!
او نقطه ی زیر باء بسم الله است
فرمود که یادگار من بین شما
تا روز حساب، عترت و قرآن است
باید که به هر دوشان تمسک جوید
این راه نجات اصلی انسان است
ذکر صلوات عرشیان می آمد
تا رفت به سوی آسمان دست علی
از عرش بلند و یک صدا می گفتند:
الحق که امیرمومنان است علی
جبریل به خدمت علی آمد و گفت
تبریک؛ که این مقام زینده ی توست
ای حضرت بو تراب در هر دو جهان
هارونی این قوم برازنده ی توست
جبریل به جانشین پیغمبر گفت:
ای مظهر افتادگی و آقایی
مردم اگر امروز امامت خوانند
عمریست امام عالم بالایی
از فتنه ی بین کوچه ها می ترسم

از سیلی و بغضیک پسر می ترسم

دلواپس غربت تو هستم آقا

از آتش و میخ پشت در می ترسم

با دیدن این برکه و گودال غدیر

یک باره به یاد کربلا افتادم

در گودی قتلگاه خود را دیدم

بر پای حسین سر جدا افتادم

شماره ۲

ساقی به پیاله باده کم می ریزی

این میکده را چرا به هم می ریزی؟!

از گردش ساغرت شکایت دارم

آسوده بریز! بنده عادت دارم

با خستگی آمدم؛ فرح می خواهم

سجاده و تسییح و قدح می خواهم

ما قوم عجم به باده عادت داریم

بر پیرمغان «علی» ارادت داریم

بر طایفه مان نگاه حق معطوف است

میخانه ی شهر طوس ما معروف است

من اهل ری ام؛ مست ولی اللهم

یک خمره می سفارشی می خواهم

در روز ازل که دل به آدم دادند
فریاد زدم؛ پیاله دستم دادند
فریاد زدم: علی - پناهم دادند
اینگونه به این میکده راهم دادند
با دیدن این شوق عنایاتی کرد
لبخند علی مرا خراباتی کرد
من مست می ابوترابم یک عمر
سرزنده به نشئه ی شرابم یک عمر
یک ثانیه بی شراب نتوانم زیست
در مذهب ما حلال تر از می نیست
جامی بده لب به لب، خرابم ساقی
از مشتریان خوش حسابم ساقی
ساقی بده باده ای که گیرا باشد
از خم کهنسال تولا باشد
ساقی بده باده ای که روشن باشد
خوشرننگ و زلال و مردافکن باشد
زُهاد پر از افاده را دلخور کن
با نام خدا پیاله ها را پر کن
بد مستی من قصه ی پر دنباله است

زیرِ سرِّ باده ای صد و ده ساله است
این بزم مرا اهل سخن می سازد
تنها می کوثری به من می سازد
من معتقدم باده سرشتی دارد
انگور نجف طعم بهشتی دارد
می داخل خُم سینیجلی می گوید
قُل می زند، علی علی می گوید
هُوهُویِ تمام خمیره ها را بشنو
تفسیر شگرف «هل اتی» را بشنو
با تلخی این دُرد، رطب می چسبد
با حال خوشم توبه عجب می چسبد

ناشناس

چون عید غدیر اشرف اعیاد است
ذکر صلوات بهترین اوراد است
شاد است دل و جانِ مح_یانِ علی
زیرا که دل آل محمد شاد است

الا ای اهل عالم عید مسعود غدیر آمد
به ف_رمان خ_داب_هر مسلمانان امیر آمد
چونازل آیه (الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَکُم دِیْنَ) شد

علی بعد از نبی بهر امامت نصب و تعیین شد
نبی از آسمان مأمور ابلاغ رسالت شد
علی بامر مؤمنین شایسته امر ولایت شد
نبی دست علی بگرفت و اُمت را نمود آگاه
بگفتا وای مَن والاهُ یارب ، عادِمَن عاداه
بگفتا هَر که را من رهنمای دین و مولایم
بَداند این علی باشد از این پس بر سر جایم

رباعیات غدیر

گُهر باریده دامن پُرزدر کن
غدیر آمد خمی بر دارو پُر کن
بخور چندان که کام دل بر آید
از آن می، طفل جان را باده خور کن
چو هجده روز از ذی الحجّه بگذشت
فراخواندند مستان را در آن دشت
علی شد ساقی و بگرفت در دست
خُم و جام می و میخانه وطشت

ص: ۶۵۷

غ_دی_رخ_م_همان_میخانه_ماست
حدیث_ش_نغ_مه_ج_ان_انه_ماست
برو_جامی_از_آن_خم_نوش_جان_کن
ک_ه_ش_رط_م_حفل_مستانه_ماست
حدیث_عاشقی_را_گوش_کردم
زص_ه_بای_ولایت_نوش_کردم
شن_یدم_نغ_مه_من_کنت_مولاه
زعشقمش_خویش_را_مدهوش_کردم

تشنه غدیر

زمین زتشنگی کویر شد چرا نیامدی؟
جهان به هجر تو اسیر شد چرا نیامدی؟
کجائی ای طیب دردهای کهنه بشر
رسید جان به لب و دیر شد چرا نیامدی؟
نسیم صبح رحمتی بیاو شبنمی بیار
به بوستان شکوفه پیر شد چرا نیامدی؟
شدند لاله ها زغم به دشت لاله واژگون
وسرو ناز سر به زیر شد چرا نیامدی؟
چو کودکی یتیم کز فراق گریه می کند
دلم زغم بهانه گیر شد چرا نیامدی؟

از آن زمان که ناگهان تو غائب از نظر شدی

بشر دوباره بی امیر شد چرا نیامیدی؟

بیا تو ساقیا بیا وبا خودت خُمی بیار

جهان که تشنه غدیر شد چرا نیامدی؟

باده بده ساقیا ، ولی ز خُم غدیر

چنگ بزن مطربا ، ولی به یاد امیر

تو نیز ای چرخ پیر ، بیا ز بالا به زیر

داد مسرت ستان ، ساغر عشرت بگیر

بلبل نطقم چنان ، قافیه پرداز شد

که زهره در آسمان ، به نغمه دمساز شد

محیط کون و مکان ، دایره ساز شد

سرور روحانیون هو العلی الکبیر

نسیم رحمت وزید ، دهر کهن شد جوان

ص: ۶۵۸

نهال حکمت دمید ، پر ز گل و ارغوان

مسند حشمت رسید ، به خسرو خسروان

حجاب ظلمت درید ، ز آفتاب منیر

فاتح اقلیم جود ، به جای خاتم نشست

یا به سپهر وجود ، نیر اعظم نشست

یا به محیط شهود ، مرکز عالم نشست

روی حسود عنود ، سیاه شد مثل قیر

صاحب دیوان عشق ، زیب و شرافت گرفت

گلشن خندان عشق ، حُسن و لطافت گرفت

نغمه دستان عشق ، رفت به اوج اثیر

به هر که مولا منم ، علی است مولای او

نسخه اسما منم ، علی ست طغرای او

یوسف کنعان عشق ، بنده رخسار اوست

خضر بیابان عشق ، تشنه گفتار اوست

کیست سلیمان عشق ، بر در جاهش فقیر

ای به فروغ جمال ، آینه ذو الجلال

« مفتقر » خوش مقال ، مانده به وصف تو لال

گر چه بُراق خیال ، در تو ندارد مجال

ولی ز آب زلال ، تشنه بود ناگزیر

شدی عازم برای دیدن یاس

خزان می گردد از داغ تو احساس

دلم لرزید وقتی پیش چشم

سخن آهسته می گفתי به عباس

بیا عباس دستت را ببوسم

بیا تا چشم مستت را ببوسم

عزیز جان من نور دو عینم

پس از من جان تو جان حسینم

رسیده جان به لب زین زخم کاری

به پایان آمده چشم انتظاری

روم با فرق تا ابرو شکسته

به سوی همسر پهلو شکسته

خداحافظ حسن ای نور دیده

عزیز فاطمه ای غم رسیده

پس من می کشی محنت فراوان

پس از من جان تو جان یتیمان

غریبم کفن و دفنم کن شبانه

چو مادر بی صدا و مخفیانه

خدا حافظ حسین کربلائی

که دیگر آمده وقت جدایی

سرت بر نیزه ها می بینم امشب

تنت را له بینم زیر مرکب

الا ای زینب غم پرور من

حلالم کن همیشه یاور من

غریبی موج دارد در نگاهت

سفر رفتی خدا پشت و پناحت

اسیری می روی در چنگ اغیار

به دست بسته بین کوچه بازار

مدیون

خسته از خویشم و ممنون توام

به خدا تیغ که مدیون توام

گر چه ای تیغ دلم را خستی

خوب شد فرق مرا بشکستی

باشد ای تیغ به لب زمزمه ام

شادمانم که چنان فاطمه ام

تا که با رخ به زمین افتادم

بین دیوار و در آمد یادم

تازه فهمیده ام آن پاک سرشت

ز چه رو پشت در خانه نشست

درد پا تا سر او سوخته بود

تا نسوزم لب خود دوخته بود

رباعیات

تادرتن خسته ام بود تاب و توان

جز نام علی مرانیاید به زبان

از آتش دوزخم نباشدباکی

چون مهر علی بود مرا در دل و جان

در سیزده رجب علی اعلا

در خانه ی کعبه شد چو نوری پیدا

جز ذات خداوندو محمد «آیت»!

نشاخت کسی قدر علی را به خدا

در بحر عشق گوهر رخشانم آرزوست

یعنی ولای آن شه مردانم آرزوست

در اقتدا به حجت والای حق علی

همچون صفای میثم تمارم آرزوست

آنکه پیداهست و ناپیدا، علی است

هم علی و عالی و اعلی، علی است

چون علی در صلب عالم دم بزد

قصده حق از «عَلَمِ الاسماء» علی است

روزی که خدا اراده ی خلقت کرد

توحید نمود و جلوه در وحدت کرد

آئینه صفت به حکم رودر رویی

در خانه ی خویش باعلی خلوت کرد

ص: ۶۶۰

در وادی عشق یکه تاز است علی

روشنگر راه اهل راز است علی

بی حب علی عباتی نیست قبول

چون روح دعا و هم نماز است علی

فاتح خیبر

بزم عشق من بر پا، در میان خون ها شد

فرق من شکست اما، وجه حق مصفا شد

مست جرعه ی نابم، بی قرار و بی تابم

در میان محرابم، خون دل چو دریا شد

مست روی دلدارم «فزت» بر لبم دارم

گشته وقت دیدارم، موسم تماشا شد

گشته خون دل زارم، چاه غم بود یارم

شب همیشه بیدارم، بی کسی چه معنا شد

جاری از دلی محزون، می چکد ز فرقم خون

سوی حق روم گلگون، چهره ام چه زیبا شد

بستری ز غم دارم، زینم بود یارم

او شده پرستارم، تا سحر به نجوا شد

فتح خندق و خیبر، کار راحت حیدر

ماندن پس از دلبر، قتل من همین جاشد

از جفای دیرینه، یاد ضربت کینه
گشته چون قفس سینه، مرغ جان به آوا شد
من به یاد مسمارم، داغ فاطمه دارم
ذکر او شده کارم، هجر او غم افزا شد
فاطمه مه بدرم، فاطمه شب قدرم
من که فاتح بدرم، خانه ام چه غوغا شد
خیمه ی غمش قائم، گشته در دلم دائم
کوچه بنی هاشم، قتلگاه زهرا شد
همسرم به پشت در، جای من کشد کیفر
آن شهیده اطهر، جان نثار مولا شد
غصه ها ز حد بیرون، میخ در شده گلگون
خون سینه ام محزون، یادگار اعدا شد
یاس من چو نیلوفر، بین شعله یک در
گشته غنچه ام پرپر، در چو با لگد وا شد
بوتراب
سرخ‌ی رنگ وجه حق، به چهره سپیده شد

به روی خسته ی فلق، خون خدا کشیده شد
ز انحنای سجده ای، کمان محراب شکست
بیشتر از هلال مه، قامت غم خمیده گشت
نغمه ی حزن می زند، نای نی شکسته دل
ز داغ آن که از لبش، صوت خدا شنیده شد
به سوی بی نشان رود، کسی که بیکرانه است
همان که عشق و مستی از نگاهش آفریده شد
او که کلام یار را، به طور بر کلیم داد
از او به پیکر مسیح، روح خدا رسیده شد
همره هر پیمبری، بوده همیشه در خفا
حبل هدایت بشر، ز بعد او بریده شد
به ضربت تیغ ستم، شکسته آینه ی حق
او که به مرآت رخس، وجه خدای دیده شد
در همه عالم آشنا، غریب خطه ی زمین
دگر به اوج بی کسی، به خاک آرمیده شد
نقاب چهره می شود، تراب بو تراب را
کسی که طعم غربت، جهان بر او چشیده شد
مویه کنان، ناله زنان، جمع تمام قدسیان
هر چه که بوده در جنان، جامه به تن دریده شد
ز فرق بشکسته او، شکسته شد نماز عشق

به خاک محراب دعا، خون خدا چکیده شد

رود به سوی دلبری، که دل به او سپرده بود

دو عاشقی که نامشان، به عشق برگزیده شد

نه خون سر که خون دل، روان ز قلب حیدر است

کشته ی داغ فاطمه شهید یک شهیده شد

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

